Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

3076

43

S.No:- 2954

H.

1/6/02

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

توانا بود هر که دانا بود

از سلاجقه تا صفویّه

تألیف ـ نصرت الله مشکوتی

بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

تهران ۱۳۴۳

چاپخانه بانک بازرگانی ایران

یکهزار نسخه ازاین کتاب بسرمایه کتابخانه ابن‌سینا روی کاغذ ۷۰ گرمی تحریر
بدستور وزارت فرهنگ درچاپخانه بانك بازرگانی ایران طبع شد

فهرست مندرجات

بسمه تعالی

مقدمه

کتاب حاضر که اینك دردسترس خوانندگان محترم قرارمیگیرد مشتمل است بر تاریخ اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی پنج قرن ایران (۴۲۹–۹۰۵ هجری برابر ۱۰۲۷–۱۴۵۲ میلادی) یعنی اززمان تأسیس سلسله سلاجقه تا آغاز دورهٔ صفویه.

دراین پنج قرن کشورایران دچاریك رشته انقلابات داخلی و تهاجمات شده که هر چند نتیجه ظاهری آن هرج ومرج وکشت وکشتار فراوان بود، ولی موجب تحولات اجتماعی عمیق نیز گردیده است. ظهور سلاجقه درتاریخ ایران بمنزله یکی ازنهضت‌های عظیم سیاسی بشمارمیرود، درزمان همین سلسله است که وحدت ملی وحاکمیت اداری در کشور برقرار گردید. زیرا بنا بشرحی که در پایان فصل سلاجقه ثبت شده است ، برای مدت مدیدی به حکومت ملوك الطوایفی و طغیان و عصیان گردنکشان که در گوشه وکنار مملکت هر روز علم استقلال برافراشته و یاداعیه سلطنت وامارت داشتند پایان داده شد. درچنین دوران تاریخی است که شهریاران سلجوقی نیز توانستند برخلاف فرمانروایان آل بـویه و سلاطین غزنوی حوزه متصرفات خودرا ازشر مداخلات نابجای خلفای بغدادهم رهائی دهند.

ازاقدامات اساسی پادشاهان سلجوقی یکی انتخاب زبان فارسی بعنوان زبان رسمی در دربار ایران، و دیگر تجدید آداب وسنن وتمدن عمومی دوره ساسانیان است.

ازاهم نتائج این روش سیاسی، رونق واشاعه زبان پارسی در سراسر ایران و ظهور شاعران سخن‌سرا ودانشمندان است که توانستند با سرودن اشعارنغز ونگارش کتب و رسائل فراوان به گنجینهٔ گرانبهای ادبیات وعلوم گوهرهای درخشنده و جاودانی بیفزایند.

سبب تألیف این کتاب :

در اوائل سال ۱۳۲۹ خورشیدی ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ تصمیم گرفت یك دوره تاریخ مفصل ایران ازصدر اسلام تا عصر حاضر منتشر کند که شامل اوضاع سیاسی واجتماعی وصنعتی وادبی ایران باشد تا برای مطالعه دانش آموزان ومراجعه اهل تحقیق سودمند باشد، ازاین رو تهیه وتدوین تاریخ سلاجقه تا آغاز حکومت ترکمانان و روی کار آمدن صفویه بعهده مرحوم مهدی رهنما که ازدبیران فاضل وکارآزموده وازخاندان علم وزهدوتقوی وامانت و صداقت بود واگذاشت. باکمال تأسف این مردفرهنگی شریف و دبیرمجرب پیش از آنکه بتواند باین تعهد تاریخی عمل کند و درطریق برآوردن این آرزوی بزرگ گامی بردارددر عنفوان جوانی بناکامی درگذشت[1]

سپس عده‌ای از دوستداران آن شادروان و اولیاء وقت وزارت فرهنگ از نگارنده خواستند طرحی راکه آن جوان ناکام بابصیرت ووقوف کامل وذوق واطلاعات کافی و وافی برای نوشتن تاریخ مذکور پی ریزی نموده بوددنبال کنم، اخلاص وارادت قلبی این جانب به آن فقید سعید باعث شدکه پیشنهاد دوستان راپبذیرم . باین امیدکه شاید بتوانم بیاری خداوند متعال وبحکم آشنائی قدیم وهم صحبتی دوران تحصیل تعهد آن دوست وبرادر از دست رفته را بانجام رسانم.

بر حسب وظیفه‌ای که ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ به‌عهدهٔ اینجانب محول ساخت می‌بایست تاریخ دوران سلاجقه وخوارزمشاهیان وتیموریان رادریك مجلد باصفحات محدود ومعین آماده سازم. برای اینکه بکلیهٔ وقایع ایران درطی دوران فرمانروائی این سه‌سلسلهٔ مهم که ازادوار پرنشیب وفرازتاریخ ایران محسوب میشودتوجهی شده باشدتا آنجاکه اوراق کتاب گنجایش داشت به‌سلسله‌های کوچك و بزرگ محلی مانند اتابکان، طوایف لر بزرگ و کوچك، آل جلایر، آل مظفر، آل کرت و سربداران که در نواحی مختلف ایران حکومت وامارت داشتند درکمال اختصار اشارت شد.

ضمناً چون ادارهٔ کل نگارش بنابردرخواست اهل ادب علاقمند بودکه قسمتی ازمقالهٔ فاضلانهٔ استاد وعلامهٔ فقید محمد قزوینی طاب‌ثراه که در تحت عنوان ممدوحین شیخ سعدی علیه‌الرحمه در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سعدی نامه ازطرف وزارت فرهنگ منتشرشده و با گذشتن مدتی نزدیك به سی سال نسخ آن نایاب گردیده بود تجدید چاپ شود به‌این‌جانب پیشنهاد نمودکه این مقالهٔ ارزنده راکه حاوی مستندات تاریخی وادبی دوران اتابکان فارس است درپایان کتاب بطبع رساند. دراجراء این پیشنهاد بطبع قسمتی ازمقاله نیز

۱ــ تاریخ فوت آن شادروان دربیست‌وپنجم آبانماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی میباشد. از مرحوم مهدی رهنمادرحدود بیست صفحه ازاوائل تاریخ سلجوقی بجامانده بودکه عیناً در آغاز فصل مربوط گنجانده شد .

اقدام شد منتها بجای الحاق در خاتمهٔ کتاب عیناً در فصل اتابکان فارس وشرح احوال‌شیخ شیرازی بچاپ‌رسید، وازاین طریق افتخاری بزرگ نصیب‌این‌مجموعهٔ حاضر گردید.ــ

درباب تشکیل دولت مغول وحکومت ایلخانان درفصل هشتم به‌ذکرکلیاتی درباهٔحملهٔ چنگیزونتائج‌آن اکتفاشدوحق همین بود، زیراباچاپ وانتشار تاریخ کامل و ارزنده مغول بقلم شادروان‌استاد عباس اقبال آشتیانی علیه‌الرحمه نگارنده سزاوار ندانست‌که درآن‌باب وارد بحث وفحص‌شود .

درشرح حال امیرتیمور وتأسیس سلسلهٔ تیموری وسایرشاهزادگان‌مغولی این‌خاندان درهندوستان ومحاربات وجنگهای خونین ویورش آنان بسرزمین‌های‌آبادوغلبه بردشمنان‌و سایراقوام‌وترکمانان قراقویونلووآق‌قویونلوتاآنجاکه‌ممکن بود ازتشریح منازعات ووقایع ناگوار وهائل آن‌ایام مانندبرپاساختن‌ازکله مناره‌هاوغیره صرفنظر گردید، درمقابل‌سعی‌شد که‌علل‌حوادث مهم‌تاریخی‌آن‌دوران وحشتناك راتاحدود امکان وتوانائی برشته تحریرآرد، ودرمقابل بلاها وصدمات غیرقابل جبران‌وجانگزائی که درآن روزگارتیره بر پیکر ایران وایرانیان واردشد درمعرفی وتوصیف آثار و ابنیه‌ای‌که ازآن عصر باقیمانده به‌بسط و شرح پرداخته شود تاازاین رهگذر خاطرارجمند خوانندگان دچارملالت وتأثرنگردد .

در آخر هرفصل ودوره‌ای بنا باقتضا سعی شد بشرح آثارتاریخی ومعماری وصنعتی و فنون یدی وشاهکارهای هنری، واحوال برخی ازمشاهیرشعراء وادباء وعلماء و مورخین و وزیران آن روزگار بارعایت ایجاز واختصار اشارت شود.

در وصف‌وشرح ابنیه تاریخی‌وسایر رشته‌های‌فنون یدی وهنرهای‌ظریفه تاحدودامکان‌دقت کافی‌بکاررفت که‌کلیه مباحث‌کتاب‌مبتنی براسناد وکتب باستان‌شناسان ومحققین‌علوم باستانی باشد تاشاید برای مشتاقان شناسائی این مفاخر ملی فصل مربوط به این قبیل آثار بمنزله راهنمای مختصری درآید.ــ

درپایان ازدرگاه ایزد توانا وقادریکتا خواستاراست‌که این‌خدمت ناچیز در محضر دانشمندان وارباب علم تاریخ ودانشجویان موردقبول افتد. امیدواراست‌که در تجدید چاپ کلیه نواقص واشتباهاتی‌که ازباب عنوان مطلب یاازطریق چاپ روی داده در معرض تجدید نظرو تصحیح‌قرار گیرد.

نصرت‌الله مشکوتی

تهران . شهریورماه هزار وسیصد وچهل وسه خورشیدی

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فصل اول

سلجوقیان

۴۲۹ ـ ۵۹۰ هجری

آل سلجوق که درآغازکار بسپاهیگری وکثرت عدد وشوکت وقوت بسیار ودارا بودن تمول سرشار واحشام فراوان معروف بودند درعین حال هم نیز مردمانی جنگجو ومسلمان بشمار میرفتند . وهمچنین دررعایت جانب احکام اسلام و دینداری تعصب بسزا داشتند .

در اوائل کار بحکم طبیعت واحتیاج برای تهیه جا ومسکن و چراگاه ازترکستان عازم ولایت ماوراءالنهر شده ودرطی‌سال زمستان را درناحیه نوربخارا وتابستان را دربلاد سغد سمرقند میگذرانیدند .

سلجوقیان رابایدقبیله‌ای‌ازترکان‌ساکن خوارزم (حوالی دریاچه‌آرال‌کنونی) دانست که نام اصلی طایفه‌آنان‌آغز بوده است‌که بعداً مخفف شده وبلفظ غز درآمده .

بطوریکه در تاریخ حبیب‌السیر فصل طبقهٔ سلاجقه ذکر شده است قبائل اطراف دشت خزر را که همین طبقه سلجوقیان باشند **تمر بالیغ** یعنی سخت‌کمان هم میخواندند این طبقه بداشتن رأی ثاقب وتدبیر واصابت نظر وشجاعت وشهامت شهرت داشتند بطوریکه ملك خزر بدون مشورت **دقاق** نام که سرکردگی طبقهٔ سلجوقیه را داشت‌کار مهمی را انجام نمیداد تا آنکه مابین **ملك خزر و دقاق** رنجشی حاصل‌شد وهر دو بر روی یکدیگر تاختند و نزدیك بودکه در اثر این رنجش کار بزد و خورد کشدکه با وساطت جمعی از بزرگان دوطرف رفع‌رنجش بعمل‌آمدازاین‌ببعد برشهرت امیردقاق روز بروز افزوده میشد.

چون دقاق درگذشت ملك خزرپسر سلجوق راکه درسن رشد وتمیز بود مورد عنایت قرارداد واورا سیاشی بمعنی‌مقدم‌الجیش نامیدطولی نکشیدکه مابین‌سلجوق‌وملك‌خزراختلافی بروزکرد درنتیجهٔ همین اختلاف و دوری سلجوق از **دربار ملك خزر** است‌که موجبات شهرت وبلندآوازگی سلجوقیان فراهم شد . سلجوق بزودی قبول مذهب اسلام نمود و به تبعیت وی جمیع اقرباء وملازمان اوبدیانت اسلام درآمدند دراین تاریخ سلجوق‌که بعداً طایفهٔ‌آن بنام رئیس‌آن‌شهرت یافتند درشهرجند ازبلادکنارسیحون توقف اختیارنمود وچون آوازهٔ شهرت اوبلند شد وبحمایت ازحاکم شهر جند درموضوع تأدیه خراج برآمد ومانع

شد که قوم مسلمان جند خراجگزار کفار **خزر** شوند جمعی از ترکان بعنوان جهاد با کفار بدو پیوستند درنتیجه ملوك ترکستان وماوراءالنهر ازدرمسالمت و دوستی باسلجوق درآمدند درهمین ضمن امیرابراهیم سامانی که از **ایلك خان** دوچارشکست وانهدام شده بـود دست مساعدت بجانب سلجوق درازکرد . درنتیجهٔ همین مساعدت است که **امیرسامانی** تلافـی شکست خودرا از **ایلك‌خان** نمود سلجوق باحشمتی هرچه تمامترازجند حرکت نمود ودر نواحی بخارا منزل گزید وچون اومرد فرزندانش درقریهٔ نورازقرای شمال شرقی بخارا ساکن گردیدند و از این تاریخ ببعد روز بروز بر شوکت و عزت خود افزوده تا اینکه توانستند بر غزنویان قیام‌کرده و بتشکیل دولت معظم سلجوقی نائل گردند .

بعدازمرگ سلجوق چهار پسر او میکائیل ــ اسرائیل ــ موسی ــ یونس اساس سلسلهٔ سلاجقه راکه ازسلسله‌های معروف تاریخ ایران است بنیان نهادند .

میکائیل دردوران جوانی درحین محاصرهٔ قلعه‌ای ازقلاع ترکستان بزخم تیری کشته شد وازاو دوپسر ماند بنام **چغری** و **طغرل** .

این دوپسر پس ازمرگ پدرقبیله خودراکه بسلاجقه معروف شده بود ازنـاحیهٔ جند کوچ داده عازم حدود بخارا پایتخت سامانیان شدند ودرنزدیکی آن شهراقامت گزیدند اما سامانیان‌که ازهمسایگی‌طایفه‌ئی باین قدرت وکثرت عدد وحشت داشتند بزودی ایشان رااز آنجا راندند وسلاجقه بتوران رفتند ودر آنجا اقامت‌گزیدند تامقارن استیلای **ایلك‌خان** بربخارا .

دراینموقع‌دوپسر میکائیل باقبیلهٔ خود ازتوران‌بقریهٔ نور ازقرای نزدیك بخاراآمدند ودرآنجا مقیم شدند .

از این پس طغرل بیك‌که نام اسلامی‌آن محمد وچغری بیك‌که نام اسلامی‌آن داود است‌دست بدست‌یکدیگرداده وباگردآوردن عده‌یی‌ازتراکمه واطرافیان‌خودموجبات‌نگرانی حاکم‌سمرقند وبقراخان‌حاکم‌چین وختارا فراهم‌وپس‌ازمدتی‌رفت وآمد دوبرادر بدربار بقرا خان ، چون بقراخان قصد جان طغرل وچغری را نمود بین‌آنان منازعه درگرفت . ایلك خان برای دفع شر این دوبرادر دست بلشگرکشی زد . چغری‌بیك ازموقع استفاده نمود با لشگری‌آماده ازجیحون عبور نموده روی بخراسان‌آورد وازآنجا بشهرری شتافت و ازری قصد روم را نمود دراین مسافرت غنائم فراوان تحصیل وسپس روی بنواحـی مروآورد و در بخارا بار دیگر دوبرادر بیکدیگر پیوستند .

درهمین‌موقع‌است که سلطان محمودصیت‌آوازه سلجوقیان راشنیدودرنتیجه ازدردوستی

باآنان درآمد وبرای استحکام دوستی اسرائیل سلجوقی برسالت نزد محمود رفت وپس از مدتی محمودآنرامقید گردانید ودرزندان درگذشت وسپس باسلطان مسعود بمبارزه پرداخته وطولی نکشیدکه **ولایاتی** که ذکر میشود تصرف وتسخیر نمودند .

ازسلاجقه سه طبقه دراین ولایات بحکمروائی پرداختند :

۱ ـ طبقهٔ اول درخراسان وعراقین وفارس وآذربایجان .

۲ ـ طبقهٔ دوم درکرمان .

۳ ـ طبقهٔ سوم در روم .

سلطان طغرل اول ۴۲۹ ـ ۴۵۵ هجری

شهرت سلجوقیان ووسعت اقتدار طغرل سلجوقی موجب شدکه سلطان مسعود غزنوی برای جلوگیری ازتوسعه روزافزون قلمرو این طبقه واستحکام سلطنت خود باتهیهٔ لشگر فراوان بمقابلهٔآنان دراطراف شهر **نسا** بشتابد بااینکه در مقابله نسا مسعود ولشکریان وی دوچار هزیمت شدند وخواستند ازدرمصالحه باطغرل درآیند معذالك دوسردار سلجوقی به پیمان مسعود غزنوی اطمینان نیافته وبفکرافتادندکه هرچه زودتر بساط غزنویان رابرچینند ازاین روسلطان مسعود غزنوی یکیازسرداران بنام ومجرب وجنگی خودراکه بنام سیاشی شهرت داشت بسرکردگی لشگریان خود مأمور مقابله باطغرل نمود دراین محاربه سیاشی تاب مقاومت نیاورد وازحدود **نسا** بجانب هرات روبرگردانید و مجدداً درمرو بالشگر سلجوقی بمقابله شتافت درمرو هم بار دیگر سیاشی دوچار شکست شد وچون در خود تاب مقاومت ندید حاکم جرجان راکه مردی سلاحی بود دررأس لشگرگماشت واورا تحریص بمقابلهٔ سلجوقیان نمود حاکم جرجان در این مقابله جان داد سیاشیکه وضع را چنین دید وغلبهٔ سلجوقیان را دراطراف ملك خراسان مشاهده مینمود روبغزنین آورد و جریان شکست را باطلاع سلطان رسانید بار دیگر در مرو سیاشی با لشکریان جرار سلطان طغرل روبرو شد دراین مقابله هم شکست متوجه سلطان مسعودگردید . وآفتاب سلطنت غزنویان دوچار افول شد سپس سلطان طغرل روبمرکزخراسان نیشابور برد . وبااعزازکامل مقدم آنرا گرامیداشتند و سر باطاعت وی آوردند وبدینترتیب طغرل فرزند میکائیل درسال ٤۲۹ هجری برتخت جلوس کرد وخودرا سلطان خواند وتاریخ جلوس طغرل درنیشابور و اجرای آداب خطبه سلطنت بنام وی یعنی شوال ٤۲۹ را باید ابتدای سلطنت سلجوقیان نامید .

طغرل بلافاصله پسازجلوس براریکهٔ سلطنت برادرخودچغری بیك را بتسخیر**هرات** مأمورگردانید وپس از تصرف هرات و مرو سلطان مسعود شخصاً بمقابله شتافت دراین هنگام سلطان طغرل بکومك برادر خود شتافته واین دوسردار سلجوقی و سلطان مسعود در محل دندانقان بجنگ سختی پرداختنددراین جنگ هم فتح باسلاجقه بوده لشگریان مسعود

دوچار هزیمت شدند وچون خبر مرگ سلطان مسعود شایع گشت بلخ را بتصرف آورده و سپس برتمامی خراسان ودانقان وجرجان وری وبلاد عراق دست یافتند و همچنین در سال ۴۴۶ بفتح آذربایجان و سایر حدود آن نواحی توفیق حاصل نمودند بعداً بدارالعلوم بغداد شتافت وباخلیفه قائم عباسی **بیعت** کرد وخلیفه طغرل را بلقب سلطان **رکن‌الدین** یمین‌الدوله ملقب ساخت ودرهمین زمان میباشد که طغرل دست ملك رحیم دیلمـی را از تصرف دربغداد کوتاه ساخته وهمچنین برابراهیم برادر مادری خودکه علم طغیان برعلیه طغرل درهمدان برافراشته بود غلبه‌کرد .

بااینکه درهمین اوان چغری‌بیك درخراسان‌درگذشته بود وپسرش‌الب ارسلان بجای پدر برمسند حکومت تکیه‌زده بود بیاری برادر زاده خود بطرف عراق عـازم شد و پس‌از آنکه طغرل و الب‌ارسلان در شهر ری بیکدیگر پیوستند بجانب همدان بـرای سرکـوبی ابراهیم شتافتند ابراهیم درنتیجه دوچار هزیمت گردید ودرحال فرار وعقب نشینی باشارت طغرل‌کشته شد .

پس ازختم غائله ابراهیم **بساسیری** [۱] که فرصتی مناسب بدست‌آورده بود ببغدادحمله برد قائم خلیفه چون تاب مقاومت نداشت دارالخلافه را ترك نمود **بساسیری** درذی‌القعده ۴۵۰هجری بپایتخت‌عباسیان وارد شد وبنام **المستنصر بالله** فاطمی‌خطبه خواند ونام بنی عباس باین ترتیب دربغداد ازخطبه حذف شد .

اماطغرل‌که ازجانب ابراهیم فراغت یافته بودبسرعت خودرا ببغداد رساند ودرنتیجه جنگی‌که با بساسیری نمود بساسیری بقتل رسید وسراورا بتاریخ نیمه ذی‌الحجه ۴۵۱ بامر طغرل ببغداد پیش قائم خلیفه فرستادند وبدین ترتیب شر بساسیری ودوره استیلاء فاطمیان بر بغداد بپایان رسید .

ضمناً برای اینکه توضیحی دراطراف فتنه بساسیری داده شود بایستی اشارتی باوضاع دارالخلافه وآذربایجان والجزیره مقارن استیلای طغرل نمود وبطور اختصار میتوان گفت که اوضاع دارالخلافه‌وبلادالجزیره وآذربایجان دراین‌ایام صورت نامطلوبی داشت خلافت بغداد باالقائم بامرالله (۴۳۲ ـ ۴۶۷ هجری) خلیفه عباسی بود لیکن زمام امور واختیار خلافت دردست یکی ازغلامان سابق بهاءالدوله دیلمی بنام ابوالحارث ارسلان بساسیری‌که فرمانده لشگریان ترك بود باقی ماند تااینکه بشرحی‌که گذشت بقتل رسید .

خلفای فاطمی‌که درسال ۲۹۷ هجری درحدود تونس‌کنونی دولتی تشکیل داده ودر

---

۱ ـ ازسپهسالاران لشگر بغداد بودکه برعلیه خلیفه قائم بامرالله قیام نمود و اطـاعت بخلیفه مصرالمستنصر بالله‌کرد بغداد رابگرفت وخلیفه رااسیر کرد. نقل‌ازسلجوقنامه نیشابوری کلاله خاور ۱۳۳۲ . تهران.

۳۵۶ هجری بر وادی نیل دست یافته وشهر قاهره را بیادگار فتح آن سرزمین ساخته وپایتخت خود قرار داده بودند همه وقت میل داشتند که دامنه استیلای خود را بر شرق نیز بسط دهند و خلافت عباسی را یکسره براندازند واین مقام را بعلویان که فاطمیون خودرا بایشان منتسب ساخته بودند واگذارند.

طغرل درمحرم سال ۴۴۶ هجری بآذربایجان آمد پس از تصرف آنجا گنجه وملازگرد را مسخر ساخته بآذربایجان برگشت وازآنجا بری رفت.

بطور خلاصه پس از برافتادن قدرت غزنویان ازخراسان سران سپاهی سلجوقی ممالك مفتوحه را بترتیب زیر بین خود تقسیم کردند:

۱ ـ ازنیشابور تاساحل جیحون و ماوراءالنهر نصیب چغری گردید که سپس بخارا و بلخ را هم مسخر ساخت.

۲ ـ قهستان وجرجان سهم برادر مادری طغرل ابراهیم گردید.

۳ـ هرات وپوشنك وسیستان وبلادغور را به پسرعم طغرل وچغری وملك خزر سپردند.

۴ ـ ریاست کل سلاجقه یعنی مقام سلطنت به عهده طغرل که نام و لقب وکنیه اسلامی او رکن الدین ابوطالب محمد است واگذار کردند.

بدین ترتیب فتح گرگان وطبرستان درسال ۴۳۳ هجری که مصادف باختم زمان سلسله زیاری درآن سامان است رویداد و آخرین پادشاه زیاری در این موقع انوشیروان زیاری بود که در حدود سال ۴۳۳ ابوکالیجار خال خود را دستگیر نمود وخود مستقل شده بود و اعتنائی بطغرل نمی‌نمود.

فتح خوارزم و ضمیمه شدن آن حدود را که در زمان طغرل رویداد باید در سال ۴۳۴ دانست سپس بلاد قزوین و ابهر و زنجان ودیلم و طارم بتبعیت طغرل سلجوقی در آمد و پسران **علاءالدوله کاکویه** هم چون متوجه شدند که از عهده سلطان مقتدری مانند طغرل بر نمیآیند غیر از تسلیم ممالك خود چاره‌ای ندیدند.

پس از شکست ابراهیم نیال وتصرف همدان وجمیع بلادمغرب ایران والجزیره نوبت تسخیر اصفهان رسید طغرل درمحرم سال ۴۴۲ هجری اصفهان رادرمحاصره گرفت ویکسال تمام شهررا درمحاصره داشت وضمناً لشگری نیزازآنجا بطرف فارس فرستادعاقبت درمحرم سال ۴۴۳ هجری اصفهان‌را مسخر ساخت ودولت دیالمه کاکویه را ازآنجا برانداخت‌وابومنصور را بحکومت یزد وابرقو فرستاد.

آخرین بازمانده سلسله آل بویه ملك رحیم پسر امیرابوکالیجار بود که در ۴۴۰ هجری بجای پدر بامیری کرمان و فارس و خوزستان و عمان و عراق عرب رسیده بود لیکن دولت او دارای قدرت و استحکامی نبود زیرا هم ازطرف مدعیان داخلی تضعیف میشد و هم

یارای مقاومت درمقابل طغرل و الب ارسلان را نداشت بالاخره در سال ۴۴۷ هجری اسیر طغرل شد و باین ترتیب سلسله آل بویه نیز خاتمه یافت.

طغرل دراوایل سال ۴۵۵ از بغداد بسمت ری حرکت کرد ودر این شهر مریض شد و کمی بعد در آنجا بسن هفتاد سالگی درهشتم رمضان سال ۵۵۵ مرد مدت سلطنت اواز شوال ۴۲۹ الی رمضان ۴۵۵ قریب ۲۶ سال طول کشید.

وزیر مشهور طغرل ابونصر منصور بن محمد **کندری** است از اهل قریه کندر نیشابور که عمیدالملک لقب داشته عمیدالملک بوفورعقل ودانش وکیاست مشهور بوده ومدت بیست سال تمام بانهایت فضیلت امورمملکت را اداره مینموده است تااینکه درزمان پادشاهی الب ارسلان مورد مؤاخذه واقع شد و زندانی گردید و سپس بسعایت خواجه نظام الملک وزیر شهید گردید.

عمیدالملک از وزراء بزرگ سلاجقه وازمنشیان بزرگ دو زبان عربی وفارسی بوده و بیشتر رونق دولت طغرل مدیون کفایت وکاردانی آن مرد بزرگ نامی بوده است.

معروف است هنگامیکه عمیدالملک در دست جلاد شربت شهادت مینوشید بجلاد گفت چون ازاین کارفارغ گردی ازبان من بعرض سلطان رسان که بسبب عنایت عمت طغرل بیك بمنصب وزارت وحکومت رسیدم وبجهت عدم شفقت تو بدرجه شهادت و نعمت **جنت** نائل و با وزیرصاحب تدبیر بگوی که دردودمان سلجوقیان بدعتی زشت پدیدآوردی زود باشد هرچه در باره من اندیشیدی در حق اعقاب تو بوقوع انجامد و چنانکه در تاریخ ملاحظه می کنیم سرنوشت نظام الملک همان شد که برعمیدالملک رفت.

الب ارسلان ۴۵۵ ـ ۴۶۵ هجری

طغرل اول پس ازاینکه درری درگذشت سلیمان یکی از فرزندان برادر خویش داود چغری بیك راکه با مادرش درخدمت او بودند بعنوان جانشینی خود اختیار نمود وعمید ـ الملك کندری پس از مرگ طغرل سلیمان را باین عنوان تقویت نمود وبنام اوخطبه خواند. چغری بیك که درایام حیات طغرل برقسمتی ازممالك سلاجقه یعنی ماوراءالنهر وخراسان امارت داشت وآن نواحی رادرمقابل تعرضات خانیان وغزنویان دفاع میکرد درسال ۴۵۱ مرد واز چهارپسرش الب ارسلان (قاورد. یاقوتی. سلیمان. الب ارسلان) درایران شرقی جای اورا گرفته بود زوجه اش باسلیمان بخدمت طغرل آمده بودند. طغرل مادر سلیمان راپس ازفوت برادر بعقد ازدواج خود درآورده بود وباصرار همین زن بود که طغرل سلیمان رادرسلطنت وارث خود قرار داد.

چون خبرمرگ طغرل بخراسان رسید الب ارسلان از اطاعت برادر خود سلیمان سر پیچید وبدستیاری وزیر نامی خویش ابوعلی حسن بن اسحاق طوسی یعنی خواجه نظام الملک

خود را وارث طغرل خواند وجمعی از امراء سلجوقی نیزجانب او راگرفتند وعمیدالملک کندری‌هم نیز در **ری** خطبه پادشاهی‌را بنام الب‌ارسلان خواند وسلیمان‌را عنوان ولیعهدی داد تا شاید بدین وسیله وزارت سلاجقه ازدست اوبیرون نرود .

قتل عمیدالملک در ذی‌الحجه ۴۵۶ – پس از جلوس بسلطنت الب‌ارسلان باخواجه نظام‌الملک از نیشابور بقصد دفاع پسرعم پدرش شهاب‌الدوله قتلمش بن‌اسرائیل که بادعای سلطنت برخاسته و بری مستولی شده بود حرکت کرد قتلمش در معرکه جان سپرد الب‌ارسلان و نظام‌الملک در آخر محرم سال ٤٥٦ به ری وارد شدند و عمیدالملک بعذرخواهی بخدمت خواجه نظام‌الملک آمد و ٥٠٠ دینار بعنوان پیشکش تقدیم نمود و چون ازحضور سلطان و وزیر رفت‌اکثر سپاهیان‌در رکاب‌او بحرکت آمدند سلطان و وزیرازاین‌مسئله‌اندیشناک‌شدند والب‌ارسلان ظاهراً بسعایت خواجه امرداد تا عمیدالملک رادستگیر ساخته درزندان افکند تاآنکه بشرحی که گذشت در ذی‌الحجه سال٤٥٦ بدستور سلطان و وزیرآن دستورفاضل را کشتند وسر اورا بکرمان نزدخواجه نظام‌الملک فرستادند .

الب‌ارسلان مملکتی راکه ازعمش بارث یافته بود از دو طرف مغرب و شمال شرقی وسعت بخشید و در ظرف ده سال سلطنت بکفایت و تدبیر خویش حدود دولت سلاجقه را بکنار سیحون وساحل دریای مدیترانه رساند وجمیع مدعیانی که بشرح‌آتی داعیهٔ‌سلطنت و مخالفت داشتند از میان برد عم خود را که بر هرات امارت داشت و از الب ارسلان اطاعت نمیکرد مغلوب ومطیع ساخت ودر بازگشت از هرات چغانیان رامسخر وبه نیشابور مراجعت نمود .

پس ازآسایش خاطر ازجانب ماوراءالنهر وخراسان الب‌ارسلان بعزم‌جهادعازم بلاد ارمنیه وحدود ممالک روم شرقی شد و قسمت اعظم بلاد مابین دریاچه‌های وان و اورمیه را مسخر ساخت وبسیاری ازقلع وبلادگرجستان وارمنستان رامتصرف شد .

بعد از این فتوحات الب‌ارسلان باصفهان آمد واز آنجا بکرمان رهسپارگردید و برادرش قاوردبن چغری‌که ازسال ٤٣٣ امیر این دیار شده بود باستقبال سلطان شتافت و الب ارسلان پس از اطمینان از نظام آنحدود بپایتخت خویش مرو برگشت ودر آنجادختر طمغاج خان تورانی را بازدواج پسرخود ملکشاه درآورد و دختر سلطان ابراهیم غزنوی را هم برای یکی دیگر از پسران خودگرفت وباین ترتیب بین سه‌خاندان سلجوقی وخانی وغزنوی رابطه قرابت برقرارگردید .

فتح ملازگرد در سال ۴۶۳ هجری

در سال ٤٦٢ امپراطور روم شرقی رومانوس دیوجانس با لشگری عظیم بحمله بلاد شام پرداخت و امیر حلب را مغلوب ساخت و این امیرکه تااین تاریخ‌خودرامطیع و پیرو

خلفای فاطمی مصر قرار داده بودچون انحطاط شوکت فاطمیان ودولت روزافزون ارسلان را مشاهده‌کرد از علویان مصری روگرداند وقبل ازآنکه گرفتار حمله الب‌ارسلان شوددر سال ۴۶۳ در حلب بنام قائم عباسی و الب‌ارسلان خطبه خواند ـ رومانوس برای‌فتح بلاد ارمنستان وحدودممالك روم‌در سال ۴۶۳ بادویست هزارسپاهی‌مرکب ازیونانیان وگرجیان و مردم بلغار و روسیه بآسیای صغیر آمد و در شهر ملازگرد (مابین درياچه **وان** و **ارزنةالروم**) در شمال اخلاط اردو زد .

الب‌ارسلان با وجود آنکه در نزدیکی اخلاط بر مقدمه سپاه رومانوس‌غلبه یافت از آنجاکه از قلب لشگریان‌خود بیمناك بوداز امپراطورطلب‌صلح کرد لیکن امپراطورمغرور گفت‌که در شهر ری با یکدیگر صلح خواهیم نمود الب‌ارسلان عزم خود را جزم‌نمودکه بعنوان مجاهدی‌که جزفتح یاشهادت جویای‌مقصود دیگری‌نیست باهمراهان‌خودکه‌سوارانی متعصب وچابك بودند بنام دفاع ازاسلام در نزدیکی ملازگرد بررومیان تاخت وتاز نمود با وجودکمی عده بقدری از عیسویان‌کشته شدند که بی اغراق زمین ازکشته پوشیده شد و امپراطور بدست غلامی ضعیف در چنگ و اسیر افتاد او را پیش الب ارسلان آوردند سلطان ابتداء سه تازیانه بر او زد وگفت چرا بدعوت صلح من جواب ندادی امپراطور از شدت تأثر پاسخ دادکه دست از سرزنش من بدار هر چه خواهی‌کن الب‌ارسلان در مقابل گرفتن ۱,۵۰۰,۰۰۰ دیناراورا عفوکرد وبا وی‌صلحی بمدت ۵۰ سال منعقد نمود رومانوس دیوجانس را بااحترام لازم بکشور خود برگرداند .

فتح ملازگرد یکی از وقایع مهم تاریخ‌آسیای غربی است چه‌از این‌تاریخ‌ببعدرومیان که از اواسط عهد اشکانی همواره در ارمنستان اعمال نفوذ میکردند وبا وجود مجاهدات پادشاهان اشکانی و ساسانی و مسلمین هنوز دست تسلط و چشم طمع ایشان از این ناحیه برداشته نشده‌بود دیگر روی این بلادرا ندیدند بلکه پس از این واقعه نواحی‌آسیای‌صغیر هم بتدریج ازکف ایشان بدر رفت وتمدن یونانی و آداب عیسوی‌که با پشتیبانی امپراطور قسطنطنیه تاحدود آران وآذربایجان دامنه نفوذ وراه‌رسوخ داشت با فتح‌ملازگرد وشروع استیلای ترکان سلجوقی روبزوال‌کرد وتمدن و آداب اسلامی و زبان فارسی متدرجاً جای آنها راگرفت .

در همین موقع الب‌ارسلان بصوب نیشابورکه مرکز امارتش بودروانه شد ودر آنجا اجتماع بزرگی از امراء وسران و سرکردگان بیاراست وفرزند ارشد خود راکه سلطان ملکشاه باشد بولیعهدی خود منصوب گردانیدسپس برای غلبه بر یکی از یاغیان بنام بفارغ که در حدود خوارزم علم طغیان برافراشته بودحرکت نمود و پس از محاربه سختی‌که در حوالی خوارزم روی داد بفارغ مغلوب گردید بدین ترتیب حکومت خوارزم را به فرزند

دیگر خود ارسلان‌شاه تفویض کرد و بشکرانه‌غلبه بررومیان وسایر گردنکشان روی بجانب خراسان ومشهد برد وپس‌ازز یارت مشهد واقامت چندی در رادکان به‌نیشابورمراجعت‌نمود.

شهادت البارسلان دردهم ربیع‌الاول ۴۶۵ هجری ـ طمغاج خان‌پادشاه توران در اواخر عمر سلطنت را بپسر خود شمس‌الملك نصر واگذاشت چون اوبسال ۴۶۰ وفات یافت شمس‌الملك مستقل‌گردید و با سلاجقه ازدر عصیان درآمد در ابتداء سال ۴۶۵ البارسلان برای سرکوبی‌وضمناً کشورگشائی با ۲۰۰,۰۰۰ سپاهی ازجیحون گذشت وقلعه برارم‌راکه درکنار رودخانه بودبتصرف درآورد وچون کوتوال‌آن‌قلعه راکه یوسف نام‌داشت دست بسته پیش سلطان آوردند یوسف در هنگام سخن‌گفتن شروع بدرشتی نمود و بخشونت پرداخت البارسلان بنگهبان‌گفت‌که اورا رهاکنند تا خود هلاکش‌کند وچون تیر سلطان که بقصد هلاکت یوسف رها شده بودکاری واقع نشد و خطا رفت یوسف باکاردی‌که همراه داشت زخمی‌کاری برالب ارسلان زد وچهار روز بعد سلطان ازآن زخم‌مرد ونعش او رادر مرو بخاك سپردند .

بطور خلاصه ولادت البارسلان در شب جمعه دوم محرم سال ۴۲۱ بودکه بر حسب وصیت‌عم خود درماه رمضان ۴۵۵ بسلطنت‌رسید وازطرف‌خلیفه‌القائم بامرالله بلقب‌عضدالدین برهان امیرالمؤمنین ملقب‌گردید و در مدتی توانست‌که ازکنار دجله بغداد تا جیحون را بتصرف خود درآورد این سلطان درسخاوت ونصفت آنی فروگذار نمیکرد وپیوسته مجلس ومحضر او بوجودعلماء وفضلاء مشحون بود شهادتش درسن‌چهل ویکسالگی وددربیع‌الاول ۴۶۵ اتفاق افتاد و قریب دهسال پادشاهی نمود و وزارتش بعهده خواجه نظام‌الملك بوده است .

ازجمله افاضل عصر البارسلان ابوبکر عتیق بن‌محمدالهروی که‌مشهور به‌سورآبادی است میباشد این مرد فاضل درزمان دولت او تفسیری بلغت فارسی تألیف نمود . ازاعیان این دوره سلطان ابوعلی خان بن سعید است‌که مدرس مرو هم نیز بوده است این مدرس متعین‌که بعلو همت وسخاوت شهره دوره سلاجقه بوده در سال ۴۶۳هجری‌در گذشته‌است .

معزالدین ملکشاه فرزند عضدالدین البارسلان

بعداز شهادت سلطان البارسلان بواسطه اهتمام و کاردانی خواجه نظام‌الملك امراء و ارکان دولت سلجوقی برسلطنت ملکشاه اتفاق‌کردند و او را با اعزاز واحترام بر تخت جهانداری نشاندند و ازطرف خلیفه بغداد بنام جلال‌الدوله والدین امیرالمؤمنین نامیده شد این سلطان علاقه کاملی بآبادی شهرها و سیر وسفر در بلاد و شکار حیوانات داشت و بشرحیکه خواهیم‌گفت‌کلیه بلادی راکه در اختیار داشت به نزدیکان خود واگذار نمودکه

در اداره آن سهیم باشند .

تاریخ جلالی که در تقاویم مورداستفاده استمنسوب باین‌سلطان است وهمچنین‌معزی شاعرکه تخلص خود را بنام این سلطان درآورده استازشعرای‌دربار ملکشاه‌محسوب‌شده- وفات ملکشاه درشوال سنه ۴۸۵ در بغداد اتفاق افتاد و امراء واعیان‌جسد آنرا باصفهان حمل نمودند ودر دارالملکش‌مدفون ساختند . ملکشاه‌درسن ۳۸ سالگی‌پس‌از بیست‌سال‌سلطنت درگذشته است وزارت آن بعهده خواجه نظام‌الملك بوده است لیکن در اواخر از خواجه رنجید تاج‌الملك ابوالغنائم را بوزارت انتخاب کرد .

ملکشاه با پدرخود در لشگرکشی بماوراءالنهر همراه بود پس از وفات الب‌ارسلان با خواجه‌نظام‌الملك وسپاهیان خود بخراسان برگشت وچون شنید که عمش‌عمادالدوله‌قاورد بادعای سلطنت برخاسته و عازم تسخیر ری وبلاد جبل است بعجله خود را به ری‌رسانید و بیاری امراء عرب حله وموصل در نزدیکی همدان باسپاهیان قاورد روبروشد وبالاخره بر او غلبه‌کرد وقاورد راگرفت وشبانه اورا بصوابدید خواجه نظام‌الملك گشت لیکن کرمان و عمان و سواحل دریا همچنان بارث تا سال ۵۸۳ درخاندان قاورد بود و این خاندان را **سلاجقه کرمان** میخوانند .

امیر عزالدوله محمود بن نصر صالح که مدت‌دو سال بنا بامر خلفای عباسی درحلب‌حکومت مینمود در این موقع بدست امراء خودکشته شد چون خبر درگذشت عزالدوله بملکشاه رسید ملکشاه برادر خود را به‌تسخیر بلاد شام مامور ساخت تا اینکه درسال ۴۷۱ حلب و دمشق بحیطه تصرف سلجوقیان درآمد وهم‌دراین سال‌تسخیر سمرقندمورد‌توجه‌سلطان‌ملکشاه واقع شده وبر حاکم آن دیارکه سلیمان نام‌داشت غلبه نمود و او را مقید ساخته باصفهان اعزام داشت .

دراین سفر سلطان ملکشاه ترکان‌خاتون دختر طمغاج‌خان فرزند بقراخان‌را بحباله نکاح خویش درآورد .

سپس درسال ۴۷۹ سلطان ملکشاه ازاصفهان متوجه شام شده و از آنجا ببغداد رفت و بعداً برای زیارت حج شتافت در این سفر سلطان باحداث ابنیه خیریه بسیاری از قبیل رباط و سرا همت گمارد.

ملکشاه‌قبل‌از آنکه بسلطنت برسد یعنی درایامی که باتفاق‌پدرخود درالجزیره وارمنستان بجنگ مشغول بود یکی از امرای ترك خوارزمی خودرا با عده‌ای سپاهی بتعرض بلاد شام وفلسطین که اهالی‌آن نواحی تحت امر مستنصر فاطمی بودندفرستاد وایشان درسال ۴۶۳ به بیت‌المقدس‌شتافتندودمشق رادر محاصره گرفتند لیکن‌دراین‌تاریخ بفتح آنجانایل‌نیامدند وتا سال‌۴۶۸ هرسال‌تعرض‌خودرا نسبت بآنجا تجدید میکردندتا آنکه بالاخره دراین‌سال‌دمشق

رافتح نمودنداما بعلت ظلم واجحاف بمردم ودفاع لشگریان فاطمی کاری ازپیش نبردند وبشام برگشتند .

درسال ۴۷۰ ملکشاه برادر خود تتش‌راکه تاج‌الدین لقب داشت مأمور شام کرد و باواجازه دادکه هرچه ازاین بلاد را بفتح بگشاید درقلمرو خود بیاورد . تاج‌الدین تتش ابتدا حلب را محاصره وچون در این تاریخ سپهسالار اردوی فاطمی بشام آمده ودمشق را محاصره کرده بودتتش بدعوت محصورین برای نجات آنان رفت ومصریان ازشنیدن این‌خبر گریختند تتش دمشق را درسال ۴۷۲متصرف گردید وسلسلهٔ **سلاجقه شام** راتأسیس کرد .

فتح انطاکیه

ملکشاه حکومت ولایات قونیه وآق سرا از بلاد آسیای صغیر راکه بدست ترکان سلجوقی فتح شده بود بپسرشهاب‌الدوله قتلمش فرزند اسرائیل پسرعم طغرل اول و چغری یعنی سلیمان واگذاشته بود واین سلیمان مؤسس شعبه سلاجقه روم است .

سلیمان بن قتلمش، بربندر انطاکیه‌که از اواسط قرن چهارم بتصرف رومیان شرقی درآمده بود حمله برد وآنجارا بنام ملکشاه فتح کرد وبرحوزهٔ حکومتی خویش افزود فتح انطاکیه حدود ممالك سلجوقی را از طرف مغرب بکنار دریای مدیترانه رساند . مابین بلادتاج‌الدوله تتش مالك دمشق ومؤسس‌شعبهٔ سلاجقه شام وقلمرو سلیمان بن قتلمش امیرقونیه وآق سراوانطاکیه و بانی شعبه روم فقط دیار حلب فاصله بود حلب دراین تاریخ ضمیمه موصل محسوب میشد سلیمان خواست پس ازفتح آنطاکیه‌آنجا راهم بگیرد لیکن مردم تتش را بضبط آن شهردعوت کردند وباین‌شکل مابین دوسردارسلجوقی جنگ درگرفت وسلیمان درتاریخ صفر ۴۹۷ بدست تتش‌کشته شد وحلب بتصرف تتش درآمد .

سلطان ملکشاه درماه جمادالاخری همین سال ۴۷۹ ازاصفهان عازم الجزیره وشام شد وازراه موصل ببلاد دره علیای فرات رفت وبعضی ازقلاع آن نواحی راکه هنوز دردست رومیان بود گرفت وسپس بحلب آمدولی‌قبل‌ازآنکه برادرش برسد شهررارهانمودو بشام‌رفت .

فتح ماوراءالنهر درسال ۴۸۲ ـ درروزگارخانی احمدخان برادرزاده شمس‌الملك که جوانی ستم پیشه‌ومتعدی بود جماعتی ازروحانیون ماوراءالنهر ازدست اوبملکشاه شکایت کردند وسلطان را درسال ۴۸۲ بضبط بلاد احمد خان دعوت نمودند ملکشاه باتفاق خواجه نظام‌الملك از اصفهان بخراسان آمد وپس ازجمع سپاهی بماوراءالنهر حمله برد بخارا و سمرقند راگرفت وبراحمد خان دست یافت واورا باسیری باخود نگاهداشت وپس ازسپردن سمرقند به یکی ازگماشتگان خویش شهر اوزجند رانیزمسخر کرد وامیرخانی کاشغر بخدمت سلطان‌آمد وقبول کردکه خطبه وسکه را درحوزه حکومتی خود بنام سلطان مزین سازد .

درهمین سفرمشهور ملکشاه بماوراءالنهر وکاشغر بودکه خواجه نظام‌الملك دستمزد

ملاحان جیحون را برخراج انطاکیه نوشت ملاحان برسم دادخواهی نزد سلطان شکایت بردند وچون پادشاه ازخواجه حکمت این دستور را پرسید خواجه جواب داد که منظوراین بود که بعد ازما سالیان دراز ازتوسعه وبسط کشور ماسخن گویند وهمچنین مردم بدانند که امپراطور خراج سالانه را درحدودکاشغر بسلطان سلجوقی تسلیم نموده است .

درهمین مسافرت ومقابله امپراطور روم است که برای سلطان ملکشاه حادثهٔئی رخ داد که منجر باسیر شدن او گردید سپس باحکمت وتدبیر خواجه مستخلص شد وبطور خلاصه شرح آن چنین است : روزی سلطان ملکشاه در شکارگاه بدست عدهٔئی از سپاهیان روم اسیر گردید سلطان که خودرا گرفتار دید بسپاهیان تابع خود دستور داد که دراین جمع من را هم مانند خود وانمود کنید وهیچگونه تشریفاتی بعمل نیاورید تاباشد که مراهم یکی ازافراد شکارچی تصور نمایند وچون خبردستگیری پادشاه بخواجه رسید فوراً خواجه باتدبیر شهرت داد که سلطان ازشکارگاه مراجعت نموده وکس نزد قیصر روم فرستاد که عده معدودی از افراد ماکه قصد شکار را داشته بودند گرفتار سپاهیان رومی شده تقاضای استخلاص آنان را نمود قیصر روم هم دستور استخلاص آن عده راکه سلطان ملکشاه هم درمیان آنان بود صادر کرد .

درمراجعت ملکشاه بخراسان ترکان جنگی که درخدمت ملکشاه میزیستند ودرسمرقند مانده بودند بعلت نرسیدن وظیفه خود شوریدند ملکشاه بعجله از خراسان بماوراءالنهر آمد وشورشیان وامیر خانی فرغانه راکه با ایشان همدست شده بود مطیع ساخت وباصفهان رفت .

قتل خواجه نظام‌الملک در دهم ماه رمضان ۴۵۸ هجری

بطوریکه نقل‌شده دراواخر دولت سلطان‌ملکشاه میان‌ترکان خاتون وخواجه‌نظام‌الملک روز بروز بر شدت کدورت افزوده میشد زیرا که ترکان خاتون میخواست که پسرش محمود باوجود صغر سن بولیعهدی انتخاب شود وخواجه سلطان را تشویق مینمود که برکیارق را بولایتعهدی خود انتخاب کند بنابراین ترکان خاتون همواره از خواجه و عملیات او نزد سلطان شکایت مینمود وچنان وانمود میکرد که خواجه نظام‌الملک اعتنائی باوامر و نظریات سلطان نداشته وجنبه مالك‌الرقابی بخود گرفته است وچون در روزگار آخر سلطنت ملکشاه خواجه نظام‌الملک دوچار پیری وضعف شده بود قسمت عمده کارهای کشوری بتوسط فرزندان متعدد اوکه گویا زاید بر۱۲ نفر بودند و همچنین کسان وبستگانش اداره میشد وایشان‌هم بعلت نفوذی‌که خواجه بسبب سوابق طولانی و تدبیر وکاردانی دردستگاه سلاجقه داشت غالباً ازجاده انصاف واعتدال منحرف میشدند و درامور بااستبداد و تحکم عمل مینمودند و حتی جماعتی از وزراء وعمال مهم دیوانی به تحریك ترکان خاتون وحس رقابت آتش نقار رابین

شاه و وزیر دامن میزدند تا بجائی که سلطان را بطوری نسبت بخواجه خشمناك و متغیر ساختند که روزی برای وزیر خویش پیغام داد : «که اگر ترا درملك باماشرکتی هست باز نمای والا بهچهجهت بدون رأیوتصویبوفرمان مااولاد خودرا بامارت ولایات نامزدکرده وراهاستقلال میروی ودرامور ومنافع مملکت بدون صوابدید مادخل وتصرف میکنی اگر من بعد ترك این رویه ننمائی دستور خواهم داد تادستار ازسرو دوات ازپیش دست توبردارند خواجه جواب دادکه استاد قضا دستار ودوات مرا باتاج وتخت تودرهم بسته وهر دو بهم محتاجیم . »

ازوزراء دستگاه ملکشاه کسانیکه بیش از همه دراستیصال نظامالملك سعی داشتند سه تن بودند : تاجالملك سابقالذکر که دراین ایام وزارت ترکان خاتون زوجه ملکشاه و ریاست دیوان سلطانی را داشت .

همچنین مجدالملكقمی رئیس دیوان استیفا وسدیدالملك . ازاین سهتن گذشته ترکان خاتون هم که جانشینی سلطان را برای پسرخرد سال خود محمود میخواست وخواجه با آن مخالفت داشت با این مخالفین همدست بود و میکوشیدکه تاجالملك شیرازی بجانشینی نظامالملك منصوب شود تامنظور اصلی وی حاصل گردد .

لیکن ملکشاه باتمام این جریانات قلباً مایل نبودکه دست خواجه وکسان او را از کارها بنا بمصلحت ملك وبیم ازتولید اغتشاشکوتاه نماید بخصوصکه جماعتی از لشکریان جداً ازخواجه وفرزندان اوحمایت میکردند .

تااینکه دراواخر سلطنت ملکشاه مابین شحنه مروکه ازخواص بندگان سلطان بود و شمسالملكعثمان یکی ازپسران خواجه نزاع شد وسلطان براثرشکایت شحنهمرو تاجالملك ومجدالملك را پیش خواجه فرستاد وبشرحیکه گذشت به خواجه پیغام داد وخواجه رنجیده درمقابل پیغام ملکشاه جواب فرستاد وگفت :

«باسلطان بگوئیدکه تونمیدانی که درملكشریك توام وباین مرتبه بتدبیرمن رسیدهای وبریاد نداریکه چون سلطان شهید الب ارسلانکشته شد چگونه امراء لشکررا جمع کردم وازجیحون بگذشتم وازبرای توشهر بگشودم واقطار ممالك شرقوغرب را مسخر گردانیدم دولتآن تاج براین دوات بسته است ـ هرگاه این دوات برداریآن تاج بردارند » .

ملکشاه بااینکه ازاین پیغام سخت خواجه رنجید لیکن درعزل خواجه اقدام نکرد وظاهراً درپی فرصتی بهتر بود بشکلی دیگر بدفع اوقیام کند درهمین تاریخ ملکشاه از اصفهان بسمت بغداد حرکتکرد ونظامالملك در رکاب بود درحدود صحنه کرمانشاه جوانی

که شهرت داشت ازفدائیان اسماعیلی وحسن صباح بود واورا ابوطاهر اوانی میگفتند در دهم رمضان ۴۸۵ در حین تقدیم عرضحال باکاردی خواجه‌را ازپای درآورد وبطوریکه در تواریخ ضبط نموده‌اند اولین خونی بودکه ملاحده کردند نقل است که نظام‌الملک بعد اززخم کارد قطعه‌ئی بنظم کشید ونزد سلطان فرستاد وچنین است آن قطعه :

یك چند باقبال تو ای شاه جهاندار گـرد ستم از چهره ایـام ستردم

طغرای نکو نامی و منشور سعادت پیش ملك العرش بتوقیع تـو بردم

آمد ز قضا مدت عمرم نـود و شش اندر سفر از ضربت یك‌کارد بمردم

بگـذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند او را بخـدا و بخداوند سپردم

خواجه قریب به‌بیست وهشت‌سال پیوسته درعهد الب‌ارسلان وملکشاه خواجه بزرگ وسیدالوزراء بود و جمع حل وعقد امور دولت بزرگ وسیع سلجوقی از کاشغر تا انطاکیه بکفایت وسیاست او انجام میپذیرفت تولد او بسال ۴۱۰ اتفاق افتاده خـواجـه نظام‌الملك مشهور ترین وزرای‌ایرانی بعدازاسلام است چه علاوه برکاردانی وحسن اداره مردی نیکو سیرت بودوازخودآثارخیریه بسیار بجاگذاشت ودرغالب بلاداسلام باحداث مساجدومدارس اقدام‌کرد وازاین جمله درطوس وهرات و نیشابـور وبغداد مـدارسی بنام نظامیه ساخت‌کـه مشهورترین‌آنها نظامیه بغداد است احداث ابنیه دیگری‌دراصفهان (بشرحیکه بعداً خواهیم دید) و بغداد وکربلا و سایر بلاد تامدتی نام نظام‌الملك را زنده میداشت و شعرا در مدح اوقصاید فراوان سروده وعلما وفضلا بنام این دستور بزرگ کتابها نوشته‌اند .

نفوذ خواجه در دستگاه سلجوقیان باقتل اوازمیان نرفت چه فرزندان متعدد وی در ایام ملکشاه وسلاطین دیگر سلجوقی مکرر بوزارت ومشاغل‌عمده دیوانی رسیدند واین‌حال تاآخر عهد سلجوقیان برقرار بود .

بی‌مناسبت نیست‌که دراینجا بیت‌اول رباعی‌که بوسیله حکیم انوری درمرثیه خواجه سروده شده ضبط شود :

حامـی جهان ز جور افلاك برفت او رفت و سعادت ازجهان پاك برفت

درگذشت ملکشاه درنیمه شوال ۴۸۵ هجری

بعدازقتل خواجه ملکشاه ازکرمانشاه ببغدادآمد تاج‌الملك را بجای خواجه سمت وزارت داد وکمی بعد یعنی‌درنیمه شوال این سال اورا بوضعی‌که‌کسی ندانست‌مسموم‌کردند وطرفداران‌خواجه‌که سلطان را درقتل مخدوم‌خود سهیم میدانستند چون ملکشاه مرد مردم چندان‌ازمرگ اومتأثرنشدند ومرگ‌سلطان را پس‌ازخواجه‌نظام‌الملك‌چندان مهم نشمردند و این واقعه بعد از سیزده روزاز شهادت خواجه بود چنانکه معزی شاعر دراین باب چنین

سروده است:

رفت دریکدم بفردوس برین دستور پیر　　　شاه برنا از پی او رفت درماه دگر

کردناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار　　　قهر یزدانی ببین وعجز سلطانی نگر

بدون‌شك ملكشاه از سلاطين‌مشهور سلجوقی است درعهد او متصرفات دولت سلجوقی بمنتهای‌وسعت وعظمت‌خود رسیده چه ازحد چین‌تامدیترانه وازشمال خوارزم ودشت‌قبچاق تا ماوراء یمن بنام اوخطبه میخواندند و امپراطور رم شرقی وامراء عیسوی گرجستان وابخاز باوخراج وجزیه میداده. اصفهان درعهد او وخواجه نظام‌الملك ازمهمترین بلاد دنیا ویکی ازآبادترین‌آنها بود واین پادشاه ووزیر وعمال و اعیان دیگر سلجوقـی در آن شهر ابنیه بزرگی ساخته بودندکه هنوزآثارآنها برجاست ـ رونق دوره سلطنت ملكشاه‌که خود نیز پادشاهی باکفایت‌ودیندارو‌عادل بودچنانکه گفتیم‌تاحدی مدیون کفایت‌خواجه وپسران‌اوست.

ازکارهای‌مشهور ملكشاه اقدام باصلاح‌تقویم وبستن زیجی است دراصفهان بسال ٤٦٧ که درآن حکیم‌وشاعر عالیمقدار ابوالفتح‌عمر بن‌ابراهیم خیام نیشابوری نیز شرکت داشته واین تقویم همان است‌که بتقویم جلالی شهرت یافته است .

برکیارق ۴۸۵ ـ ۴۹۸

بعد از مرگ ملكشاه ترکان خاتون و تاج‌الملك وفات سلطان را پنهان کردند و محرمانه ازامرای اطراف برای بسلطنت رسانیدن محمود پسر خـرد سال ملکشاه‌که قریب چهارسال وکسری‌داشت همت گماشتند ومقتدی‌خلیفه‌هم‌که دراول راضی بپادشاهی‌محمودنبود دراثرالحاح واصرارترکان خاتون‌که دربغداد بود موافقت نمودکه محمود نام پادشاهی بر خودگذارده وقائم مقام پدر شود .

پسرارشد ملكشاه برکیارق‌که مادرش زبیده خاتون نواده چغری بیك بود درتـاریخ فوت پدر در اصفهان اقامت داشت و چون ترکان خاتون سپاهی متعاقب برکیارق بـاصفهان اعزام داشت برکیارق بمصلحت بعضی ازسپاهیان خواجه نظام‌الملك اصفهان را ترك نموده نزد تتش رفت وتتش برکیارق را به ری برد ودرآنجـا بحکمروائی پرداخت . چون خبر دوری برکیارق ازاصفهان به ترکان خاتون رسید و میدانست‌که باوجود بـرکیارق سلطنت پسرش محمود بجائی نخواهد رسید لذا باتفاق محمود وتاج‌الملك بـاصفهان‌آمدند و پس از تسخیرآن شهر وجمع سپاهی بجنگ بابرکیارق عازم شدند درمرتبه اول‌مابین ترکان خاتون وبرکیارق امربمصالحه انجام شد بدین‌ترتیب‌که پانصد هزار دینار ازثروت سلطان ملكشاه تسلیم برکیارق گردیدکه اوترك محاصره اصفهان نماید برکیارق پس‌ازاخذ وجه مجدداً در

مقام مقابله حاضر شد جنگ بین دو اردوی در اواخر ذی‌الحجه سال ٤٨٥ در نزدیکی بروجرد اتفاق افتاد وفتح نصیب برکیارق شد ترکان خاتون باصفهان گریخت و برکیارق درعقب او بمحاصره اصفهان آمد تاج‌الملك درحین جنگ به‌بروجرد گریخت لیکن دستگیر شد وعاقبت مقتول گردید و برکیارق هم بهمدان گریخت و از آنجا بآذربایجان رفت و بعداً بسهولت بر اصفهان دست یافته مخالفین خودرا بکلی مغلوب ساخت ورسماً بجای پدر نشست ووزارت خودرا بیکی‌ازپسران خواجه‌که دراین تاریخ دراصفهان بود یعنی عزالملك حسین واگذار نمود .

برکیارق وعزالملك درتاریخ ۱۷ ذی‌القعده ٨٤٦ ببغداد آمدند ومقتدی خلیفه در ١٤ محرم سال بعد اورا سلطان خواند وباولقب رکن‌الدین داد واتفاقاً روز بعد خلیفه مرد و جانشین‌او مستظهر نیز سلطنت برکیارق را تأیید وتصدیق نمود .

تاج‌الدوله تتش بحلب حمله برد وامرائی راکه بابرکیارق موافقت کرده بودندکشت وبار دیگر حلب و الجزایر و دیاربکر و آذربایجان وهمدان را مسخر نمود و در همدان فخرالملك ابوالفتح‌مظفر پسرارشد خواجه نظام‌الملك بخدمت اورسید وتتش نظر بمیل مردم بخاندان نظام‌الملکی اورا بوزارت خود برگزید .

برکیارق درشوال ٤٨٧ ازراه موصل بجنگ عم خود تتش عازم کردستان شد ولی از تتش شکست خورد وباصفهان فرار نمود پس‌ازمراجعت باصفهان مجدداً عزم مقابله با تتش را نمود ودرجنگی‌که درحدود همدان وری میان ایشان اتفاق افتاد تتش گرفتار شده ودر قلعه تکریت محبوس گشت ودرزندان درگذشت وبدین ترتیب رفع شر تتش را نمود .

درجنگ ری فخرالملك برادر بزرگتر مؤیدالملك‌که سمت وزارت تتش را داشت اسیرسپاهیان برکیارق شدواوکه آرزوی‌صدارت سلطان ورسیدن بمقام پدر را داشت بادشمنان برادر همدست شد .

زبیده خاتون‌مادر برکیارق‌ومجدالملك قمی‌مستوفی بالاخره سلطان‌را بعزل مؤیدالملك واداشتندوفخرالملك رابوزارت برکیارق رساندند ومجدالملك باداشتن سمت وزارت زبیده خاتون ودیوان استیفاء درحقیقت برهمه‌کارها مسلط گردید وزارت فخرالملك فقط اسمی خالی بود .

چون برکیارق از**عصیان** یکی ازاعمام خود ارسلان ارغو درخراسان اطلاع یافت لذابطرف خراسان شتافت لیکن قبل ازآنکه بخراسان نزدیك شود ارسلان شاه ارغوبدست یکی ازغلامانش بقتل رسیده بود بدینجهة برکیارق باکمال سهولت به تسخیر خراسان نایل شد و در همین سال ٥٠٠ هجری ولایت خراسان را به برادر خود سنجر پس از هفت ماه اقامت دربلخ باالقاب ملك وناصرالدین برگذار نمود وفخرالملك را نیز ازکار برانداخت و مستقلا وزارت خود را بمجدالملك قمی واگذاشت فخرالملك در نیشابور منزوی شد

لیکن این انزوا طولی نکشید زیرا که سنجر درهمین سال ۴۹۰ اورا بوزارت خود برداشت وفخرالملک تاعاشورای سال ۵۰۰ که تاریخ قتل او بدست فدائیان اسماعیلی است همچنان وزیر سنجر بود .

قیام محمد بن ملکشاه بر بر کیارق.ـ مؤیدالملک بعدازآنکه ازوزارت برکیارق معزول شد بقصد کشیدن انتقام ازمجدالملک قمی وسلطان پیش محمد برادردیگر سلطان که بر آران و گنجه حکومت داشت رفت واوراکه باسنجرازیك مادربود بقیام بر برکیارق برادر پدری خود واداشت وخود بسمت وزارت محمد اورا بطرف همدان وری حرکت داد تا آنکه درشوال ۴۹۲ ازگنجه بخیال مقابله با برکیارق عازم شدند برکیارق بسرعت سپاهیانی جمع آوری نموده وبرای دفع برادر ازری متوجه زنجان شد در اثنای راه اعاظم امراء قصد قتل مجدالملک قمی رانموده وبر برکیارق قیام نمودند و چون وجود مجدالملک مانع حصول منافع عده بیشماری شده بود جداً قصد جان آنرانمودند مجدالملک ناچار شدکه به برکیارق پناه آورد وچون پناه گرفت برکیارق حاضر نشدکه مجدالملک را تسلیم عاصیان سازد لیکن مخالفین مجدالملک جسارت نموده بخیمه مجدالملک ریختند واو را درتاریخ ۱۸ شوال ۴۹۲ قطعه قطعه نموده و سر او را برداشتند بطرف اردوی محمد و مؤیدالملک بردند .

بدین ترتیب محمد درخرقان نام سلطنت اختیار نمود و از طرف خلیفه عباسی هم بلقب غیاث‌الدنیا والدین نامیده شد ودر۱۷ ذی‌الحجه ۴۹۲هجری بسلطنت شناخته شد .

برکیارق بعد ازاینواقعه ناچار ازراه ری و قهستان باصفهان گریخت و چون مردم اورا بآنجا راه ندادند عازم خوزستان شد درآن ولایت امیر ایاز غلام ملکشاه بوی پیوست وپس ازجمع سپاهی مجدداً درسال ۴۹۴ باسلطان محمد بجنگ پرداخت بطور خلاصه ما بین محمد وبرکیارق پنج نوبت برسر سلطنت جنگ درگرفت ودرجنگ پنجم ما بین دو برادر (هشتم جمادی‌الاول سال ۴۹۶ هجری) قراردادی بامضاء رسید بدین ترتیب ، که دیاربکر وشام وآذربایجان ومغان وارمنستان وگرجستان ازآن سلطان محمد باشد و سایر ولایات درتسلط برکیارق باقی‌مانند وهیچیك‌از برادران درقلمروخود نام دیگری‌رادرخطبه مذکور نسازند وتاآخرحیات برکیارق (ربیع‌الاخر (۴۹۸ هجری) که درراه بغداد مریض گشت و دربروجرد فوت نمود بهمین قرار رفتار شد

قبل از فوت برکیارق پسر کوچك خود ملکشاه راکه چهار سال‌وهشت ماه سن داشت بجانشینی برگزید وامیر ایاز سپهسالار اردوی‌خویش را باتابیکی او منصوب نمود.

برکیارق‌که ارشد پسران سلطان ملکشاه بود درحین فوت بیش از ۲۵ سال نداشت ومدت ۱۲ سال وچهارماه سلطنت‌کرد اومردی‌کریم وعاقل وصبور وجنگی بود بیشتر ایام

سلطنت او صرف کشمکش و محاربه شد و با اینکه صدمات فراوان و شکستهای موحش دید معذالك چون مردی شجاع بود آنی دست از وصول بمقصود نکشید تا بالاخره توانست که براغلب مشکلات زمان خود فائق آید .

سلطان ابوشجاع غیاث‌الدین محمد (۴۹۸-۵۱۱)

پاره‌ای ازمورخین معتقدند که دوره سلطنت برکیارق را بایستی مقدمه تجزیه دولت سلجوقی دانست زیراهم در این موقع است که برکیارق باآنکه رسماً جانشین ملکشاه و الب ارسلان سلجوقی بود لیکن جز بربلاد جبل و اصفهان و عراق عرب وقسمتی دیگر از ازممالك‌وسیعه سلجوقی مستقیماً حکومت نداشت وسایرنواحی اکرهم بظاهرازسلطان اطاعت میکردند فقط اسمی بودودرحقیقت مستقل بودند شام را پسرتاج‌الدوله قتلمش اداره میکرد وبلاد روم را فرزندان سلیمان بن قتلمش‌وکرمان را اولاد قاورد دیاربکر وارمنستان توسط اتابکان وامرای سلجوقی ازحوزه اقتدار اوخارج بود شمال سفید رودگیلان راهم برادرش غیاث‌الدین محمد وایران شرقی وماوراءالنهر رابرادر دیگرش سنجرتحت‌امرخود داشتند مخصوصاً محمد وسنجر که هرکدام خود را درقلمرو خویش مطلق‌العنان میدانستند واین کیفیت درحقیقت دولت عظیم سلاجقه راتجزیه‌کرد ودیگر هیچگاه آن صورت واحدی راکه درعهد طغرل‌والب‌ارسلان وملکشاه داشت حاصل نشد مگراندك زمانی درایام سلطنت سلطان سنجرکه بعداً بدان اشاره خواهیم‌کرد.

سلطان غیاث‌الدین محمد سومین پسرجلال‌الدین ملکشاه است‌که ازسنجر و محمود بزرگتر وازبرکیارق‌کوچکتر بود اووسنجر ازیك مادر بودند وبرکیارق از مادری دیگر ومحمود نیزازمادری دیگر بود .

پس‌ازوفات برکیارق امیرایاز سپهسالار لشگرسلطان پسراوملکشاه راببغداد برد واز خلیفه برای‌او بیعت‌گرفت امامحمدکه درآن تاریخ بمحاصره موصل مشغول بود ازآنجا به بغدادآمد وایازبالاخره بصلاحدید وزیر خود باسلطان محمد صلح‌کرد ونزاعی بین محمد وملکشاه پسر برکیارق برخاست اماکمی بعدچون ایازراه نفاق وخیانت میرفت سلطان‌اورا کشت وملکشاه رامحبوس ونزد خود نگاهداشت وازاین تاریخ سلطنت او مسلم شد وسنجر که ازسال ۴۹۰ بحکومت خراسان و ماوراءالنهر منصوب بود و همواره جانب محمد را رعایت میکردبمیل تمام ریاست وسلطنت برادررا برخود شناخت وهیچگاه ازاطاعت وحکم او بیرون نرفت .

درتاریخ ۵۰۱ هجری میان سلطان وسیف‌الدوله‌که امارت حله وبعضی ازبلاد عرب را داشت جنگ سختی درگرفت وسلطان محمد غالب شد دراین ایام‌کار احمدبن عبدالملك

عطاش یکی ازرؤساء اسماعیلیه ویاران اوکه درشاهدزاصفهان پایتخت دولت سلجوقی جای داشتند سخت بالاگرفت و محمد دید که در قلب پایتخت او آشیانه فساد عجیبی بـرپاست بدینمعنی که باطنیان اسماعیلی ودعاة پس‌ازکشته‌شدن خواجه نظام‌الملک ومـرك ملکشاه از جنگهای دائمی بین برکیارق ومحمد واوضاع بالنسبه مغشوش ممالك سلجوقی استفاده کرده ودرنقاط مختلفه به تبلیغات علنی وقتل‌وآزار مخالفین‌پرداختند وازهمه بدترآنکه دراصفهان پایتخت سلجوقی درایامی که‌بین محمود وبرکیارق ومحمد برسر تصرف‌آن نزاع درمیان بودجسارت باطینیه‌بآنجا رسید که مردم‌را بانواع‌حیل(که‌شرح آن‌بعداً خواهدآمد) به‌بعضی منازل میبردند ومحبوس یامقتول میکردند بدینجهة محمد امرداد تاشاهدز را در محاصره گرفتند عاقبت احمد در سال ۵۰۰ هجری تسلیم شد محمد او و پسرش راکشت وشاهدز را خراب‌کرد وچون سعدالملک ساوجی وزیر سلطان را متهم بهمدستی باطنیان‌کردند سلطان محمد پس‌ازتحقیق واطمینان برحسن روابط وزیر خود واحمد عطاش وکشف توطه ئـی که برای کشتن سلطان بوسیله فصاد تعبیه نموده بودند دستور داد سعدالملک وکسان او را هم هلاك‌کردند درنتیجه چون احمد عطاش‌ازجریان‌کشف توطئه وکشته شدن سعدالملک اطلاع داشت ازدرتسلیم درآمده سلطان‌محمد احمدعطاش را مقید ساخت وپس از مدتـی اقامت دراصفهان بهلاکت رسیدوچون مردم برحرکات وقتل‌وغارت‌آنان اطلاع‌کامل یافته (ملاحده دراصفهان همه روزه عده‌ئی از مخالفین خود را باحیل مختلف بمنازل مخفی برده‌آنها را میسوزاندند ودرنتیجه این عمل وحشیانه چنان رعب وهراس درمردم اصفهان تولید شده‌که هیچکس برجان خود و دیگری ایمن نبود تاآنکه محل جنایات‌آنان بوسیله زن‌گدائی در حین‌گدائی کشف‌شد) وچون عملیات‌آنان برمردم روشن‌شد عامه اصفهان برآنان شوریدند وجمع‌کثیری ازاسماعیلیه را درآتش انداختند .

سلطان محمد دراواخر حیات‌سفری بهندوستان نمود دراین سفر بودکه ضمن‌کشتن عده زیادی‌ازهندوان‌بت سنگی سنگینی بیادگارازهند باصفهان‌آورد واینك‌آن بت درآستانه مدرسه‌ئی‌که اکنون دراصفهان باقی‌است وجـود دارد و همچنین درسال ۵۰۹ بعزم خارج کردن صلیبیون‌که ازتاریخ سال۴۹٤ هجری بسواحل شام وفلسطین مستولی بودندلشگری بآن‌سرزمین‌فرستاد لیکن بعلت نفاقی که‌ما بین‌امراءِ مسلمان الجزیره‌وشام وجودداشت این لشگر دوچار شکست‌گردید وشکست ایشان باعث تقویت موقتی عیسویان صلیبی‌گردید .

وزارت سلطان محمد چندگاه بافخرالملك مظفرین نظام‌الملك تعلق داشت‌که بعداً بخدمت سلطان سنجر پیوست وبزخم یکی‌ازفدائیان‌کشته شد ونیز چندی ضیاءالملك احمد که درهمین تاریخ به نظام‌الملك ثانی ملقب شده وزارت محمد را برعهده داشت .

سلطان در موقع احتضار پسر چهارده ساله خود محمود را نامزد سلطنت‌کرد و روز

بعد ازفوت سلطان بنام اوخطبه خواندند ومستظهرخلیفه نیز امر داد تادر بغداد نام محمود را بسلطنت درخطبه داخل نمودند .

سلطان محمود که درهنگام فوت ۳۷ سال بیش نداشت پادشاهی بود شجاع و عادل نیک‌رفتار ومسلمان همواره درتقویت دین‌اسلام ومقابله کفار وخاموش کردن یاغیان میکوشید ودرتحکیم مبانی اسلام جدی بلیغ داشت بطوریکه مبارزاتش با ملاحده و باطنیان خود از این جمله سرچشمه گرفته است .

چون بطوریکه درایام سلطنت سلاجقه ملاحظه شد اغلب نام فرقه اسماعلیه و باطغیان بمیان میآمد لذا مناسب است که مختصری درباب تاریخچه این فرقه وظهور و عقایدآنان گفته شود .

اسماعلیه و ظهور دعوت جدید .

اسماعلیه قومی هستندازشیعیان آل علی که پس‌ازفوت امام هشتم بجای امام موسی‌کاظم برادر اواسماعیل را امام هفتم می‌دانستند ومی گفتند اسماعیل پنهان شده وائمه بعدازاوهمه پنهانند ودروقتی که مصلحت باشد ظاهرخواهد شد بهمین علت این گروه شیعه را اسماعیلیه یا بعلت آنکه فقط بهفت امام قائل بوده‌اند سبعیه میخواندند[۱].

درباب‌امام عقیده اسماعیلیه این بود که چون‌عقل بشر برای معرفت‌خداوندکافی‌نیست شخصی بعنوان امام باید مردم را مانند معلم ازراه آموزش وتعلیم باین معرفت‌آشنا وآگاه سازد بهمین‌مناسبت است که اسماعیلیه را تعلیمیه نیزمی گویند. درخصوص شریعت اسماعیلیه چنین عقیده داشتندکه اسلام دارای ظاهر وباطنی است اگرکسی بر باطن شریعت وقوف حاصل نماید وظواهر رامهمل گذاشت بحثی براونیست بهمین دلیل غالب احکام شریعت را بوجهی تاویل‌وتفسیرمیکردند وبرای‌هریك ازعبارات غیرآن‌باطنی میساختند وعلت شهرت ایشان بلقب باطنیه وباطنیان نیز همین است .

پس ازاسماعیل‌بن‌جعفرصادق مبلغین‌مذهب اسماعیلی‌ودعاة ایشان درجمیع بلاداسلامی منتشرشدند وعلناً یادرخفا مردم را باین دین خواندند و در پاره‌ای مواقع بگرواندن امراء وسلاطین وقبائل ومردم بلادی در شرق وغرب توفیق یافتند و مهمترین پیشرفت‌کار ایشان قبل از اهمیت یافتن سلسله فاطمیان در آفریقا قیام قرامطه است‌که درسال ۴۷۸ هجری ظهورکردند وبر بسیاری ازشهرهای عراق وشام وعمان وبحرین استیلاء یافته ومکه راگرفتند ومدتها اسباب‌آزار وکشتار مسلمین دراین نواحی بودند .

درایران وماوراءالنهراسماعیلیه اگرچه درایام‌امارت امیرنصربن احمد ودربدوکار دیالمه‌آل زیار دردستگاههای دولتی رخنه ونفوذی یافتند لکن بعلت برروی‌کارآمدن ترکان

---

(۱) برای اطلاع کاملا از تاریخ ملاحده بجلد سوم جهانگشای جوینی مراجعه شود :

متعصب غزنوی وسلجوقی نتوانستند ازخود دولتی تشکیل دهند فقط دعاة وپیروان آن مذاهب درپناه کوهها وقلاع مستحکم میزیستند و ازآنجا تعالیم دینی خود را بمردم میرساندند - امادرمغرب یعنی آفریقا برخلاف کارایشان پیشرفتی بزرگ حاصل کرد وبسال ۲۹۶ هجری در تونس دولتی تشکیل دادند وبرای آنکه ائمه ایشان باعلویان ایران مشتبه نشوندخودرا بحضرت فاطمه دختر حضرت رسول (ص) منتسب ساخته ونام فاطمیون برخود گذاشتند وبشرحی که میدانیم بتدریج بر مصر وقسمت عظیمی از شام وعربستان مسلط آمدند ودرعهد ارسلان بسیاسیری مدت یکسال هم دربغداد بنام خود خطبه میخواندند.

بعدازمرگ المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر (۴۲۸-۴۸۷ هجری) مابین دو پسرش نزار ومستعلی برسرخلافت نزاع درگرفت و نتیجه این اختلاف آن شد که اسماعیلیه بدوگروه منقسم گردیدند.

نزاریه طرف نزار راگرفتند ومستعلویه طرف مستعلی را نزار هیچگاه بخلافت نرسید ومغلوب واسیر برادرگشت ودرهمین حال مرد لیکن یارانش دراطراف پراکنده شدند ومردم را بخودخواندند این دعوت نزاریه را دعوت جدید میخوانند. درایام خلافت مستنصر از کسانیکه بدین اسماعیلیه درآمدند شخصی بود بنام **حسن بن صباح** ازمردم شهرری که بطور صحیح نام ونسب اومعلوم نیست.

حسن درسال ۴۶۹ هجری ازری باصفهان و ازآنجا بآذربایجان وشام رفت ودر ۴۷۱ سفری بمصر کرد ویکسال ونیم درآنجا ماند ودرسلک جماعتی درآمد که طرفدار خلافت نزار بودند وبااین عقیده بمشرق برگشت وازاواخرسال ۴۷۳ بدعوت مردم ایران بخدمت اسماعیلیان نزاری پرداخت ودرهشتم رجب ۴۸۳ برقلعه الموت (الموت مخفف آله موت، آله موت یعنی عقاب آموخت چه آله بلغت دیلمی بمعنی عقاب است وعلت آنکه آنرا باین اسم خوانده اند آن است که یکی ازامراء شکار دوست دیلم روزی عقاب خودرا درپی شکارسرداد وعقاب براین موضع نشست امیر آن موضع را برای بنای قلعه بسیارمناسب دیدو آنرا بهمین سبب راهنمائی عقاب آله آموخت والموت نامید ترجمه این کلمه بآشیانهٔ عقاب غلط است.) استیلا یافت وآن نقطه را مرکز دعوت ومقراقامت خودقرارداد ویاران اوغیراز این قلعه دراکثر نقاط صعب الوصول کوهستانی شمال ومشرق ایران ازحدود آذربایجان تاکرمان مخصوصاً درناحیه دیلم وقومس وقهستان پناهگاههای محفوظی داشتند ودرزیردست سران اسماعیلی ایران ومحتشمان این قلاع جمعی مردم جان بازفداکار بنام فدائی بودند که اسماعیلیه غالباً بتوسط ایشان دشمنان زیاد خودرا از رؤساء کشوری ودینی وامراء وپادشاهان میکشتند واین عمل وحشت غریبی درسراسر ممالک سلجوقی تولید کرده بود بخصوص که گاهی بعضی ازامراء و سلاطین هم بوسیله اسماعیلیه درکشتن

دشمنان خود شرکت ودست داشتند و چنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت ورزیده اند.[1]

---

۱ ـ تا آنجاکه اطلاع بدست آمده اسماعیلیان دو شعبه بوده‌اند !

۱ ـ شعبه اول طبقه‌ئی از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه‌السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کرده‌اند چهارده تن مدت حکومتشان دویست وشصت سال این طبقه هر چند در ایران پادشاهی نکرده‌اند اما چون اعیانشان در ایران حکومت کردند لذا بطور اختصار باسامی آنان اشاره میشود :

ابوالقاسم محمد بن عبداله نخستین کسی است که از این طبقه متصدی منصب حکومت گشت عقیده باطنیه بر آن است که محمد مهدی، که در اخبار آمده همین ابوالقاسم محمد بن عبداله است. القائم بامر الله ـ المنصور بقوة الله ـ المعز الدین الله ـ العزیز بالله ـ الحاکم بامر الله ـ الظاهر بالله ـ المستنصر بالله المستعلی بالله ـ الامر باحکام الله. ـ الحافظ لدین الله ـ الظاهر بالله ـ الفایز بالله ـ العاضد لدین الله که آخرین حکمران طبقه اسماعیلیه مصر بشمار میرود .

۲ ـ شعبه دوم که آنان را ملاحده نیز خوانند و تعدادشان هشت نفر میباشد ومدت حکومتشان صدو هفتاد سال است .

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد الحمیری است پدر حسن از یمن بکوفه امده و از کوفه بقم برفت واز قم بری و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهر اسمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تا بحدی درین باب بجد بود که پسر خود را بجهت خمرخوردن هلاك کرد واو شیعه اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او دعوت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سه ۴۸۳ بقلعه الموت رفت وکار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت بقول او فریفته شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش در آمدند و در ذیقعده سنه ۴۹۵ قلعه لمسر نیز بتصرف گرفت و سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او در گذشت وکار اوعروج تمام یافت و طریق زهد و انزوا مسلوك میداشت و تصانیف می پرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات کرد ومدت سی و پنج سال درحکومت بماند ودر شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول سنه ۵۱۸ فوت شد در ایام دولت او بسیاری از اهل اسلام که برکیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند ـ کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود چون حسن را روزگار بانجام رسید او را ولی‌عهد کرد و او نیز در ظاهر شریعت مجد بود واقاویل حسن صباح را متبع دانستی و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دو ماه حاکم رودبار و قلاع ملاحده بود در ۲۶ جمادی الاخر سنه ۵۳۲ وفات یافت.

محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قائم مقام اوگشت ظاهر شرع رعایت کردی و اورا پسری بوء حسن نام بد اعتقاد در خفیه به مناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر من است و ما دیلیم و امام نیستم و هرکس که در حق ما اعتقاد امامت دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد محمد بیست و چهار سال و ششماه حکومت کرد و در سوم ربیع الاول ۵۵۸ درگذشت .

حسن بن محمد بعد از پدر حکومت باو تعلق گرفت و بنیاد الحاد نهاد ودعوی امامت کرد ودر ۱۷ رمضان، سنه ۵۵۹ درپای قلعه الموت مردم را جمع کرد منبری نهاد و چهار علم سرخ وزرد و

دنبالهٔ پاورقی در صفحه بعد

سلطان معزالدین سنجر (۵۱۱ – ۵۵۲).

بعداز مردن سلطان سلطان محمد ملك ناصرالدین سنجر که از سال ۴۹۰ بر خراسان و

بقیه پاورقی صفحه قبل

سفید وسبز برچهاررکن‌منبر برافراخت و برمنبر رفت وخطبه خواند وگفت من امامم وتلکیف از جهانیان برداشتم وامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم واین دور وزمان قیامت است ظاهـر را اعتباری نمی‌باید‌کرد وازمنبر فرودآمد وافطارکرد وآنروز را عیدالقیام نـام نهادند وتاریخ عالم را ازآن روز گرفتند وبتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات عالی‌که بعدازآن تـاریخ ساختند عیدالقیام نوشتند وحسن را علی‌ذکره‌السلام لقب نوشتند‌کارالحاد درزمان اورواجـی تمام یافت واودرپادشاهی چهارسال بماند ودرسنه ۵۶۱ بردست برادر زن خود کشته شد ودر قلعه لمسر بدوزخ رفت.

خواند محمد بن حسن‌بن محمد بعد ازپدرپادشاه شد وقاتلان پدر رابکشت ومدت چهل و شش سال سلطنت کرد‌کارالحاد درزمان اوقوت تمام‌گرفت وشعائراسلام ازآن دیار برافتاد و او در ۱۰ ربیع‌الاول سنه ۶۰۷ بمرد بعضی‌گفتند پسرش جلال اورا زهرداد.

خواند جلال‌الدین حسن‌بن محمد بعدازپدر پادشاه شد ازطریقه پدر وجد تبرا نمود و از جاده شریعت غرا تجاوزنکرد وصفای اعتقاد خود بدارالخلافه بازنمود تاعلماء وفقها برصحت‌اسلام اوگواهی دادند اورا جدیدالاسلام خواندند واو بتلقین علمای قزوین براسلاف خود لعنت‌کرد تا مردم را مسلمانی اومحقق شد وفرمان‌دادتادرهردهی ازدههای رودبار مسجدی و حمامی بناکردند ورسم اذان واقامت ونمازتازه کردند چون‌یازده سال ونیم درپادشاهی بماند درمنتصف رمضان سنه ۶۱۸ درگذشت ولادتش درسنه ۵۵۲ بود.

خواند علاءالدین محمدبن جلال‌الدین بعدازپدر پادشاه شد ترك مذهب پدر ورسم مسلمانی کرد وباسراباحت واباطیل والحاد رفت مدت سی‌وپنجسال ویك ماه درپادشاهی بمانـد ودر سلخ شوال سنه ۶۵۳ بردست حسن مازندرانی‌که منظور او بود‌گشته شد مولاناشمس‌الدین‌ایوب طاوسی قزوینی جهت مرثیه اواین دوبیت‌گفته:

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست
بـرد سوی قمطریران تا خمارش بشکنند
کاسه داران جهنم آمـدندش پیش بـاز
تـا نشاط دوست کامـی در کنارش بشکنند

درایام اوجر ماغون نوئین بقهستان‌آمد وقلاع ملاحده را درحصارگـرفت و در زمان او خواجه نصیرالدین طوسی‌را باکراه واجبار‌بقلعه الموت بردند وتا آخرزمان رکن‌الدین آنجا بود.

خواندرکن‌الدین خورشاه بن‌علاءالدین محمد بعد ازپدر بپاشاهی نشست حسن مازندرانی رابقصاص پدر بکشت چون یکسال درپادشاهی بماند هولاکوخان بجنگ اورفت حربی عظیم‌کردند خورشاه دانست‌که طاقت مقاومت ندارد از قلعه میمون دز بیرون‌آمده بجانب هلاکو پیوست واین صورت درسلخ شوال سنه ۶۵۴ بود هلاکوخان بفرمود ثاقلاع ملاحده را از بنیاد برانداختند در مدت یکماه پنجاه قلعه حصین چون الموت ومیمون دز وغیرهما خراب‌کردند ازقلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند هولاکوخان خواند رکن‌الدین را بخدمت منکوقـاآن بطرف خطای فرستاد چون بماوراءالنهر رسیدند ازجانب منکوقاآن فرمان رسید اورا درراه بکشتند ودولت ملاحده الموت بآخررسیدقلعه الموت‌که دارالملك ملاحده بوددرسنه ۲۴۶ بفرمان داعی کبیرحسن‌بن زیدالحسینی که پادشاه‌آن ولایت بود بناکردند.

نقل ازلب التواریخ

ماوراءالنهر امارت میکرد ودراین‌مدت اورا فتوحاتی بزرگ نصیب‌شده‌بود ازاطاعت‌امر برادرزاده چهارساله‌خود محمود و قبول عنوان سلطنت‌او استنکاف ورزید وخودرا بالقاب پدرخویش سلطان ملکشاه معزالدین وسلطان‌خواند .

مدت حکمداری سنجر که قریب‌شصت‌ودوسال‌طول کشیده بود بدو دوره تقسیم‌میشود یك دوره ازسال ۴۹۰ تا۵۱۱ هجری که سنجر عنوان‌ملکی ودرخدمت‌برادران فقط‌امارت‌داشته وبنام ناصرالدین ملقب بوده‌است .

دوره‌دوم‌ازسال ۵۱۱ تا۵۵۲ هجری که ایام‌سلطنت‌وریاست او برجمیع‌ممالك‌سلجوقی باالقاب معزالدین وسلطان‌السلاطین و امثال آنها بوده و قبل از این تاریخ سنجررا ملك مشرق میخواندند .

دوره امارت سنجر (۵۹۰-۶۱۱)

اولین‌واقعه مهم‌دوره امارت ملك‌ناصرالدین‌سنجر پس‌از دفع فتنه ارسلان ارغو فتح **طخارستان وترمذاست بسال ۴۹۱ که سنجر آنحوزه را** بامارت نشینی‌خود افزود وبعدازآن جنگ پوژگان‌است‌که درطی سلطنت برکیارق بآن‌اشاره کردیم وسنجر در این واقعه‌که بسال ۴۹۳ رخ‌داد. بیاری برادرزاده‌خودمحمد برخاسته وبر کیارق و امیرحبشی‌را را مغلوب‌ساخته‌است .

درعهد سلطنت برکیارق‌امارت**خانیه** دردست سه‌تن ازافراد این‌خاندان‌کشت‌وایشان همواره سلطنت وریاست برکیارق‌را تصدیق‌داشتندتاآنکه درایام سفرسنجر بمعیت‌برادرخود بغداد (سال۴۹۵)قدرخان جبریل‌ازنبودن‌سنجراستفاده کردوبهمدستی یکی ازامرای‌سنجر مصمم به‌تسخیر خراسان‌شد.

سنجر بمقابله قدرخان‌شتافت‌وقدرخان‌اسیرشد وبامرسنجر بقتل‌رسید وسنجرخواهر-زاده‌خود محمدتکین‌راکه ازطرف پدراز**خانیه**بود وازترس‌قدرخان درمرو میزیست بالقب ارسلان خان بخاقانی سمرقندگماشت و ماوراءالنهر مستقیماً مطیع سنجرشد .

ازفتوحات مهم‌سنجر دردوره امارتش یکی فتح غزنین‌است که در ۲۰شوال ۵۱۱ در تاریخ سلطنت بهرامشاه غزنوی رخ داده است دوره سلطنت سنجر ازذی‌الحجه ۵۱۱ تا ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری است .

درسال ۵۱۳ سلطان‌محمود برادرزاده سلطان‌سنجرکه از عنوان سلطنت سنجرشاکی بود وخیال‌میکردکه عم‌او بااونیزهمان معامله‌راخواهدکردکه باپدرش‌محمدداشت به‌تحریك وزراء و امرای عراق و حله باسپاهی فراوان بری‌آمد ولشگر عراق وعرب نیز در اختیار او بودند .

سلطان سنجر بهمراهی شهاب‌الاسلام وزیرخود که برادرزاده خواجه‌نظام‌الملك بود وامراء سیستان ویزد بمقابله سپاهیان محمودشتافت ودرجنگی که درتاریخ ۱۲ جمادی‌الاول ۵۱۳ درساوه اتفاق‌افتاد برادرزاده خودرا شکستی سخت‌داد و محمود باصفهان گریخت سنجر بهمدان‌آمد وخلیفه در بغداد نام‌محمودرا ازخطبه انداخت و بنام سلطان سنجر خطبه خواند بلافاصله محموددچار ندامت‌شد وروی‌عجز بسلطان‌سنجرآورد سنجر ازتقصیر محمود گذشت حکومت ایالات عراق‌عرب‌را بوی‌واگذارنمود مشروط برآنکه درخطبه نام‌سلطانرا برنام‌محمود مقدم گذارد .

سنجر باردیگر نیز دراثر مخالفت ارسلانخان بسمرقند حمله‌برد و آنجارا در سال ۵۲٤ تصرف وبغارت‌داد ماوراءالنهررا بخاقان ابوالقاسم محمود سپرد واین‌خاقان تاآخر سلطنت‌سنجر مطیع اوبوده .

دراین‌موقع سلطان‌مسعود برادرزاده‌سنجرکه درحدودعراق‌امارت‌داشت‌دست‌بطغیان برداشت وچون این‌خبر رسید سلطان‌سنجر درحدود دینور بمقابله باآن‌شتافت دراین‌پیکار سخت‌که ازطرفین‌عده‌کثیری بخاك‌وخون‌کشیده‌شدندغلبه‌نصیب‌سنجر گردید مسعودکه وضع‌را چنین دید ازدر پشیمانی درآمد مورد عفو سنجر قرارگرفت ومجدداً بحکومت عراق‌عجم و آذربایجان‌منصوب‌شد وامارت‌عراق‌عرب و بغدادرا به‌برادر دیگرش‌ظفر بیك محمد واگذار نمود وخود بجانب خراسان بازگشت .

و چون برادر زاده دیگرش سلطان بهرامشاه غزنوی در غزنین سرازاطاعت پیچید سلطان بسرکوبی‌آن قیام‌نمود لیکن قبل ازمقابله بهرامشاه بدیدن سنجرشتافت وعذرتقصیر خواست وخراج مقرر را تسلیم‌کرد .

سپس متوجه‌مردم قراختای ودولت قراختای بشرح زیر گردید :

فصل دوم

تأسیس دولت‌های قراختائی و خوارزمشاهی

درحدود ۵۱۸ ـ ۵۱۲ هجری طایفه‌ای اززرد پوستان ساکن اراضی شمال‌کوههای تیانشان مابین دو دریاچه بلخاش وایسی‌گول بنام قراختائی به‌تشکیل دولت وسیعی موفق آمدند پادشاهان قراختائی راگورخان یعنی خان خانان میخواندند وگورخان لقب عمومی پادشاهان قراختائی است پایتخت این دولت تازه شهر بلاساغون بود .

گورخان خطائی که درکتب‌اسلامی بمناسبت یك چشم داشتن اورا اعور یادکرده‌اند پس ازمطیع‌ساختن قبایل ترك قرقیزمتوجه بلادکاشغر وختن شد حکمران‌کاشغرویراشکستی فاحش داد ولی بار دیگر ترکان قراختائی درسال۵۳۱ بممالك اسلامی هجوم‌کرده وحشت غریبی درسراسر اینکشور فراهم ساختند همین‌امرموجب شدکه بعضی‌ازامراء‌ورجال دولت

سلجوقی موجبات وحشت وترس سلطان را از توسعه روز افزون قراختائیان باعث شوند و درنتیجه سلطان سنجر را وادار نمودند که درسال ۵۳۵ با قریب ۱۰۰۰۰۰ سپاه جنگی بماوراءالنهر حرکت کرد وبنا بشکایت خاقان محمود از ترکان قرلق برسرایشان تاخت با آنکه قراختائیان تقاضای تجدید خدمتگزاری وعذرخواهی کردند درمزاج سلطان مغرور مؤثر نیافتاد دراین ضمن عده‌ئی از مردم شریر نزد گورخان که پادشاه قراختای بود رفته اورا بمقابله باسلطان سنجر تحریص نمودند درنتیجه جنگ عظیم وصعبی در قطوان شش فرسخی سمرقند درسال ۵۳۶ بین طرفین روی‌داد قراختائیان وترکان قراق سپاهیان سنجر را شکستی بزرگ داده واکثر ایشانرا ازدم شمشیر گذراندند و زوجه سلطان گریخت در این جنگ تلفات لشگری وضایعات مالی فراوانی به سنجر وارد شد و خاقان محمود ماوراءالنهر را ازدست داد وگورخان پس‌ازسمرقند بربخارا نیز استیلاء یافت .

شکست قطوان که‌اولین وبزرگترین مغلوبیت شدید سلطان سنجر بود برای اوسخت گران تمام شد چه علاوه بروهنی که اورا از این بابت فراهم آمد موجبات زوال شخصیت واقتدار آن درممالك دست نشانده گردیده وازاین واقعه بسیارمهموم ومغموم گشت زیرا بعداً بشرحی که‌خواهیم دیدآتسز باز قدم دراه طغیان گذاشت وممالك شرقی اوازکاشغر تابخارا نه تنها ازدست او بیرون رفت بلکه سراسر بلاد اسلامی مطیع و خراجگزار پادشاهی کافر گردید وتاوقتی که علاءالدین محمد خوارزمشاه دولت قراختائی را درحدود ۶۰۹ منقرض نمودکاشغر و ماوراءالنهر همچنان تابع گور خانیان بودند و خانیان افراسیابی بایشان باج میدادند .

سلطان‌سنجرپس ازشکست قطروان سه‌مرتبه‌دیگر(۵۳۸-۵۴۳) بخوارزم‌لشگر کشید در مرتبه اول شکست یافت و در مرتبه دوم و سوم چون‌آتسز از در عذرخواهی درآمد اورا بخشید .

اما خوارزمشاهیان جدید فرزند غلامی ترك میباشند انوشتکین نام‌که اورا یکی از امراء سلجوقی در غرچستان خریده بود و بهمین جهت او را انوشتکین غرجه میگفتند ـ انوشتکین بر اثر لیاقت وکفایت در دستگاه ملکشاه ترقی یافت و بشحنگی خوارزم منصوب شد .

درسال ۴۹۰ موقعیکه امیرحبشی‌ازطرف برکیارق بامارت‌خراسان مامورشده‌بوداین امیر پسر انوشتکین غرچه یعنی قطب‌الدین محمد را بحکومت خوارزم فرستاد وقطب‌الدین محمد لقب‌خوارزمشاه یافت واو مؤسس سلسلهٔ خوارزمشاهی است وسال ۴۹۰ هجری‌ابتداء ظهور دولت ایشان است.

بعداز مرگ محمد خوارزمشاه سنجر مقام‌اورا بآتسز داد وآتسز که لقب ابوالمظفر

علاءالدوله اختیار کرد و بسیرهٔ پدر تاحدود سال ۵۳۰ همچنان‌خدمتگزار ودراطاعت سنجر بود ودر سال ۵۲۹ که سنجر برای تنبیه بهرامشاه بغزنین حرکت نمود آتسز نیز درر کاب بود لیکن درسال ۵۳۰ برسنجر عاصی شد ودر صدد تشکیل دولتی مستقل برآمد و بعد از مراجعت از غزنه بقصد فتح خاك جند و دره سفلای جیحون لشگریانی بآن سمت برد و آن نقاط راکه مطیع‌سلطان بودند بتصرف‌خود درآورد.

سنجر باسپاهی فراوان درمحرم ۵۳۳ ازبلخ بقصد خوارزم حرکت نمود ودرجنگی که درنهم ربیع الاول ۵۳۳ درجنب هزاراسب اتفاق افتاد فتحی بزرگ کرد وازسپاهیان آتسز قریب به هزار تن‌کشته شدند ـ آتسز گریخت اما پسرش بدست سنجر افتاد و او را بفرمان سلطان‌گردن زدند ـ سنجر خوارزم‌را به‌برادر زاده خود غیاث‌الدین سلیمان پسر سلطان غیاث‌الدین محمد سپرد وبخراسان برگشت.

آتسز پس‌از مراجعت سنجر بخوارزم روانه‌شد وچون مردم آنجا ازرفتار لشگریان سلجوقی ناراضی بودند باوکمك کردند و خوارزمشاه غیاث‌الدین سلیمان را از ملك خود رانده وبار دیگر بحکومت نشست وچون ازسلطان ترس داشت درذی‌الجمعه ۵۳۵ سوگند نامه‌ای پیش سنجر فرستاد وبا یادکردن قسمهای غلیظی بمطیع ماندن نسبت بسلطان متعهد شد .

طایفه غز وفتنه آنان در سال ۵۴۸ هجری

درزمان سلطان سنجر چهل‌هزار خانه‌وارکه مشهور بحشم داران غز بودند درحدود ولاث بلخ سکونت داشتند و قبل از آن در حدود ماوراءالنهر سکنی اختیارکرده بودند تا اینکه قراختائیان آنانرا وادار بهجرت‌کردند .

این طایفه حشم‌دار هرسال بیست هزار گوسفند برسم پیشکش تقدیم سلطان مینمودند تااینکه در صدد برآمدندکه از تقدیم گوسفند سالانه خودداری نمایند و چون این موضوع باطلاع سلطان سنجر رسید امیر قماج والی بلخ را مأمور نمودکه پیشکش سالانه‌را ازغزان بستاند امیر قماج و پسر او چون اهانت غزان را بفرستادهٔ خود دیدند درصدد محاربه با آنان‌برآمدند اتفاقاً درحین شکار بدست غزان گرفتارشدند بعداز این‌جریان سلطان‌سنجر ترکان غز را به‌ترك حدود بلخ تهدید نمود غزان ازدر عذر خواهی درآمده وحاضر شدند که‌علاوه‌بر پیشکشهای سالانه مبالغی خطیر بابت خون بهاء والی بلخ وپسراو تقدیم سلطان نمایند مشروط برآنکه سلطان مانندگذشته با آنان برأفت و ملایمت رفتار نماید وبا اینکه سلطان ازگوشمالی آنان چشم پوشید لیکن بنابر مصلحت واغواء درباریان تصمیم گرفت‌که بهر نحوی است آنان را تنبیه نماید سلطان با لشگری قریب صد هزار نفر بدفع آن طایفه همت‌گمارد ولی بعلت سستی ونقاری‌که دربین سپاهیان آن روی داد بسختی دوچار شکست

شد و همین شکست مقدمهٔ واقعی خرابی و اضمحلال شهرهای خراسان شد بطوریکه جمع کثیری ازامرای لشگر وی بقتل رسیدند وسلطان وزوجه‌اش بدست ترکان غز اسیر افتادند واین جماعات خونخوار بیابان نشین غارتگر شهر مرو راکه‌در نهایت آبادی وثروت بود در مدت سه شبانه روز چنان غارت وخراب نمودندکه اثری از آبادی وآبادانی آن باقی نماند ودرهمین شهر است‌که عده بیشماری ازفضلاء ومسلمین را بشهادت رساندند بطوریکه در تمام شهرهای خراسان اثری‌از آبادی وقریه‌ئی نماندکه از قتل وغارت و خرابی این قوم وحشی درامان باشد .

سلطان سنجر و همسرش مدت چهار سال دردست ایشان‌باسارت گذراندی و با اینکه گاهگاهی وسایل فرار مهیا میشد بعلت زندانی بودن ترکان خاتون حاضر نمیشد کـه ترك اسیری نماید پس از فوت تـرکان خاتون ۵۵۱ سلطان سنجر بـا کومك امیر احمد قماج که حاکم ترمذ بود بر طبق نقشهٔ قبلی از شکارگاه فرار نمـود . و خود را از شر ترکان غز مستخلص ساخت و بلا فاصله باکشتی به قلعه ترمذ پیاده و پس ازچند روزی‌که درآن قلعه بود بجانب مروبهمراهی باقیماندگان لشگریانش روانه شد .

ازامراءِ سلطان سنجر آنانی‌که‌در حین گرفتاری سلطان جانی بدربرده بودندباتفاق وزیرسلطان خواجه طاهربن فخر الملك سلیمان شاه پسرسلطان محمدرا بسلطنت برداشتند ولی چون این سلطان تاب زد وخورد باغزرا نیاورد وفخرالملك وزیر اوهم مرد نتوانست در خراسان بماند ودر صفر ۵۴۹ بعراق برگشت . ـ

وفات سلطان سنجر در۲۴ ربیع‌الاول ۵۵۲ هجری ـ اسارت سلطان سنجر وزوجه او در دست ترکان غزوتأثراوازاین گرفتاری وضعف پیری وظهورسرکشان و خرابی شهرها و تفرقه سپاهیان و مرگ ترکان خاتون بتدریج سلطان سنجر را از پای در آورد مخصوصاً هنگامیکه بشهرمرو پایتخت خودکه شاه‌جهان نام گذاشته بود وارد شد وآن شهر معمور بی‌نظیر را تل‌خرابی یافت بی‌نهایت غمگین شد تـا آنکه در سال بعد یعنی در ۲۴ ربیع‌الاول در مرو در سن هشتاد ودو سالگی پس از مدتی امارت وسلطنت (قریب شصت و یکسال) درگذشت ودر همانجا مدفون گشت .ـ

سلطان‌سنجر یکی ازبزرگترین سلاطین ایران است وی علاوه برآنکه مردی‌شجاع وکریم ورعیت دوست بوده ودرآبادی ورفاه حال مردم وبسطامنیت جد بلیغ داشته همواره تا آنجاکه‌ممکن بوده است ازجنگ و خونریزی برحذر بوده وبهرکسی در فراخور حال و مقام منصبی اعطاء مینمود .

سلطان‌سنجر بجز دردو واقعه ازجمیع‌محارباتی‌که در مدت امارت‌وسلطنتش‌اتفاق‌افتاد

پیروزدر آمدواز کاشغر تادریای مدیترانه وقبچاق تاساحل هرموز بنام اوخطبه میخوانده‌اند و از حدود ۵۱۱ که سال جلوس اوست تا هنگام مرگ سلاطین خوارزم و غزنین و عراق و تاجنك قطوان امرای کاشغر و ماوراءالنهر همه دست نشانده او بودند و بدربار او خراج میفرستادند ـ سرزمینهائی که این سلطان را در غزنه وماوراءالنهر وغور و خوارزم نصیب گردید هیچیك از سلاطین سلجوقی را دست نداد . مخصوصاً درسمت مشرق وشمال شرقی با ضمیمه‌کردن بلاد امراء غزنوی و غوری ودره‌علیای سیحون حدممالك سلجوقی را توسعه داده است.

موضوع دیگری که نام سنجر را در تاریخ ادبیات ایران بلندآوازه کرده توجه‌کامل او بشعر فارسی وصلات و عطایائی است که بگویندگان و سرایندگان این زبان و فضلای دیگرمیرسیده‌است مدایحی که از او گفته شده شاید برای هیچیك از ملوك دیگر گفته‌نشده باشدهمچنین کتبی که بنام‌او تألیف یافته بیشمار است مخصوصاً که دونفراز بزرگترین سخن سرایان زبان‌فارسی‌یعنی‌امیرالشعرا محمدبن‌عبدالملك معزی نیشابوری وحکیم اوحدالدین علی‌بن محمد انوری ابیوردی ذکر بلند او را با قصاید خود جاودان ساخته‌اند شعرای دیگر نیز مانند ادیب صابر نرمذی وکمال الدین‌کمال بخارائی و فریدالدین عبدالواسع جبلی‌وسید اشرف حسن‌بن ناصرغزنوی وحکیم سنائی ازاومدحها گفته‌اندکه در فصل‌مربوط بخود بآنها اشاره خواهیم کرد .

وزراء سلطان سنجر ـ

درابتداءِ دولت سنجر عبدالمجید ملقب به‌مجیر الملك که‌مردی دانشمند وباکفایت‌بود منصب وزارت یافت در اعتلاءِ نام سلطان سنجر و اداره امور مملکت وجمع درآمد گامهای بلندی برداشت تا اینکه همین ترقی وحسن‌کفابت ولیاقت او موجب تحریك حاسدان شده بالاخره فخر الملك از عران نزد سلطان سنجر آمده بانواع وسائل متشبث گردید تا اینکه مجیر الملك را از وزارت خلع نمود واو را ببهانه رسالت بغزنین نزد سلطان بهرامشاه غزنوی فرستادند و در نزد بهرامشاه باقی ماند تاآنکه درآنجا درگذشت .

پس‌از مجیرالملك فخرالملك بمسند وزارت سنجر رسید و طولی نکشیدکه بشهادت رسید وپسرش صدرالدین محمدقائم جانشین پدرشد وازفرط‌کبر وغرور وجمع مال موجبات خشم سنجررا فراهم ساخت‌عاقبت نیز بعلت تصرف جواهرات آل‌سبکتکین‌که بدون اجازه سلطان اقدام‌نموده‌بود برحسب دستورسنجر کشته‌شد.

پس‌از صدرالدین محمد شهاب‌الدین اسلام عبدالرزاق طوسی که از نزدیکان خواجه نظام‌الملك بود و از زمره علماءِ اسلام بشمار میرفت بمقام وزارت رسید و هنگامیکه سلطان سنجر در عراق عجم بود درگذشت .

پنجمین وزیر سنجر شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی قمی است که در سال ۴۸۱ از طرف خواجه نظام‌الملك عامل مرو شده سپس مدتی امیر دیوان مادر سلطان سنجر بود تا آنکه بوزارت سلطان سنجر انتخاب گردید مرقد شرف‌الدین در جوار حضرت رضا (ع) در مشهد است ودارای موقوفات معتبری میباشد .

پس‌از مرگ شرف‌الدین محمد بن سلیمان کاشغری که‌در بدو امر بشغل تجارت‌مشغول بود بوسیلهٔ امیر قماج بمنصب وزارت رسید ودر باب تهنیت همین وزیر است که امیر معزی گفته است :

صدر نیك اختر محمد بن سلیمان آنکه هست — چون محمد دین‌پرست و چون سلیمان ملك‌دار

باغ ملت را زرسم او پدید آمد درخت — سال دولت را زعدل او پدید آمد بهار

دراواخر سلطان سنجر نسبت باو تغییرحال داده مأمور ترکستان شد لیکن دراثنای سفر بعلت پیری درگذشت .ـ

سپس دوره وزارت به‌معین‌الدین ابونصر احمد کاشانی رسید .

معین‌الدین دراوایل‌حال‌منشی‌دیوان‌سلطان‌محمود ومستوفی‌ممالك‌عراق وآذربایجان بود بعداً ازجانب سلطان سنجر بحکومت ری منصوب شد سپس بمنصب وزارت واداره امور کشورپرداخت این وزیر که بزهد وتقوی شهره دوره سنجر است در تمام مدت وزارتش سعی‌کافی دربسط عدل وانصاف داشت ونیز درانشاء ابنیه و احداث بقاع درکلیه نقاط‌کشور همت گمارد چون معین‌الدین همواره درترویج مذهب اسلام میکوشید پیوسته سلطان را بر خلع واستیصال ملاحده تشویق مینمود ازاین رو ملاحده که خودرا در مقابل دشمن دیندار ثابت قدمی دیدند متوسل بحیله‌می‌شدند که هرچه‌زودتر این وزیرعادل‌راازبین نیز بردارند ازاین رو دو نفر ازفدائیان ومعتمدین ملاحده بدستور اسمعیل که اداره امور ملاحده با او بود مأمور شدند که خود را بعنوان مهتری ومراقبت چهارپایان درطویله معین‌الدین وارد تا در موقع فرصت کار این وزیر را بانجام رسانند اتفاقاً در نوروز سالی که معین‌الدین برای حضورپادشاه‌خودرا مهیا مینمود این دونفر ازموقع استفاده نموده در حینی که خدمه وزیرمشغول جداکردن دواسب سرکش ازیکدیگر بودند باضربه‌کاردی معین‌الدین‌را از پای درآوردند واین وزیرعادل مسلمان را شهید ساختند .

پس‌از معین‌الدین‌نوبت وزارت به‌نصیرالدین‌محمد بن مظفرالدین خوارزمی که‌ازفقهاء شافعی بشمار میرفت رسید کتاب بصایر نصیری تصنیف قاضی عمر بن سهلان ساوجی در علم حکمت ومنطق بنام این‌وزیر است وچون اغلب اوقات‌آن صرف اکتساب علم ومعارف میشد وفرصت‌آنرانداشت که‌بامور وزارت رسیدگی دقیق‌وکامل نماید ازمنصب‌وزارت معاف گشت بعداً بعلت سعایت درباریان خود وفرزندش دوچار زندان شدند .

پس از بر کناری نصیرالدین خلعت وزارت نصیب قوام الدین ابوالقاسم که مردی سخی ومتهور و درعین حال خونخوار ومنتقم بود گردید این وزیر در سخاوت وکرامت شهرت بسزائی داشت لیکن چون بر قتل اکابر و اعاظم دلیری مینمود و اغلب برای فضلاء وامثاء دربار که باوی مختصر گفتگو و مخالفتی مینمودند تولید زحمت ورنج وحبس میکرد چندان مورد اطمینان وتوجه مردم هوشمند زمان خود نبود تااینکه بهپیروی از خبث طینت خود درصدد آزار عین القضاة همدانی که اعلم علمای زمان خود بود پرداخت ودستور داد بمناسبت مختصر کدورتی که ازقاضی همدانی درمباحثهئی حاصل کرده بود عین القضاه را در مدرسهئی که درآنجا تدریس مینمود بشهادت رساندند و از آنجاکه در ریختن خون ناحق مردم دلیری بخرج داده بود طولی نکشید که خود گرفتار منتقم حقیقی شده سلطان سنجر اورا ازمنصب وزارت خلع گردانید وبدست سلطان طغرل بن ملکشاه بقتل رسید آخرین وزیر این سلطان نامی ناصرالدین طاهر بن فخر الملك بن نظام الملك بعد از عزل وحبس قوام الدین بمنصب وزارت نشست وهم درایام وزارت این وزیر است که غائله غز رویداد وناصرالدین در گذشت.

بدین ترتیب در زمان سلطنت سلطان سنجر منصب وزارت آنرا هشت تن بشرحی که ذکر شد بعهده داشتند وچون اکثر این وزیران مردمانی دانشمند ولایق بودند و از طرفی شخص سلطان سنجر پادشاهی بود که حامی اهل ادب وشعر وفضلاء بود در دوران اوچندتن ازرجال مشهور علم وادب برخاستند که برخی ازآنان درحکم شعراء دربار مداحان سنجری محسوب میشدند اینك بطور خلاصه به نامی ترین فضلاء وشعراء آن عهد اشاره مینمائیم.

امیرالشعراء محمدبن عبدالملك معزی نیشابوری ـ از جمله شعراء واهل فضیلت که در زمان سلطان سنجر بعالیترین درجه احترام ومقام امیرالشعرائی دربار رسید محمد بن عبدالملك است که بعلت ملازمت پدر سلطان سنجر ویا بروایت دیگر بجهة انتساب بدربار معزالدین سنجر خودرا بتخلص معزی نامیدو باتفاق مورخان آنچه معزی را ازدولت سلاجقه حاصل شد کمتر شاعری را دست داده آنچه که ازشرح حال این شاعر نامی معلوم میشود بی نهایت درنزد سلطان سنجر مورد احترام بوده وهمواره آثار منظوم آن جلب توجه خاص سنجررا مینموده است: چنانکه بنا بنوشتهٔ حمدالله مستوفی درتاریخ گزیده هنگامیکه سلطان سنجر ببازی چوگان اشتغال داشت اسب سلطان خطاکرده سلطان را بزیرانداخت معزی بالبداهه این رباعی منظوم راساخت وتقدیم سلطان نمود:

شاها ادبی کن فلك بد خو را	کو چشم رسانید رخ نیکو را
گر گوی خطا کرد بمن بخش اورا	وراسب خطاکرد بچوگان بزنش

سلطان اسب باو بخشید و معزی رباعی دیگری درسلك نظم کشید:

رفتم بـر اسب تـا بجرمش بکشم　　گفتا که نخست بشنو این عذرخوشم

نـی گاو زمینم که جهان بر گیرم　　نه چرخ چهارمم که خـورشید کشم

علت درگذشت معزی را رهاشدن تیرخطائی ازدست سلطان سنجر میدانند .

حکیم اوحدالدین علی‌بن‌محمد انوری ابیوردی.

حکیم انوری معاصر سلطان‌سنجر بوده واو ملقب باوحدالدین است از زمره اعاظم سخنوران زبان فارسی است دراندك زمانی صاحب مقام شامخی درنزد سلطان سنجر گردید وقصیده معروف او درمدح سلطان سنجرمعرف پایه عالی شعر وشاعری این حکیم میباشد .

گردل ودست بهر گان باشد　　دل و دست خدایگان باشد

شاه سنجر که کمترین‌بنده‌اش　　درجهان پادشه نشان بـاشد

وبطوریکه صاحب تاریخ گزیده درشرح حال‌آن نوشته درآخرعمر این‌حکیم منزوی شد وازملازمت وشاعری دربارچشم پوشید .

ادیب شهاب‌الدین صابربن اسمعیل ترمذی معروف‌به ادیب صابر.

درزمان خود بصابربن اسماعیل معروف بوده ازمردم ترمذ بوده‌است‌که ازشهرهای بزرگ‌کنار جیحون بشمار میرفته ودرحمله مغول خراب شده است .

مداح خاص سید مجدالدین ابوالقاسم علی‌بن جعفر موسوی بوده‌که او را صدر شهر ورئیس خراسان مینامیدند سلطان سنجر سلجوقی اورا برادر خطاب میکرده‌است وازنسل امام جعفرصادق نیز بوده است صابرمدتی مدید قریب سی‌سال درنیشابور ودرجوار اومتوقف بوده واورا مدح‌کرده است وبتوسط وی بمداحی سلطان سنجرنایل‌آمده ونیز مادح سلطان علاءالدوله‌آتسزهم نیز بوده است‌بالاخره درزمان‌آتسزخوارزمشاه‌که باسلطان سنجرمشغول جنگ وستیزشد (۵۳۳ - ۵۴۷) ازطرف سنجرمأمورشد‌که مخفیانه بخوارزم رفته ازنیات واعمال‌آتسزسلطان راآگاه سازددرمدتی‌که صابر درخوارزم بود یکنفر ازفدائیان داوطلب شدکه بمرو رفته‌سلطان سنجر رابهلاکت رساند چون صابرازاین جریان مطلع‌شد تصویری بعلت‌آشنائی بفن نقاشی ازآن فدائی‌کشیده باشرح جریان برای سلطان سنجربمروفرستاد همینکه فدائی بمرورسید باتطبیق‌آن تصویر شناخته شد وبقتل رسیدآتسز چون پس‌ازتحقیق دریافت‌که این کار از ناحیه صابر بوده است اورا بمکافات فدائـی در جیحون غرقش نمود (۵۴۷) هجری .

ادیب‌صابر دارای‌رقت الفاظ وتازگی مضامین‌وفصاحت وروانی‌کلام بوده‌است تغزلات وتشبیهات اورا ازنظرلطف وزیبائی همپایهٔ اشعار فرخی و معزی رسانده‌اند دیوان اشعارش

حاوی قصائد وتشبیهات لطیف و درحدود شش هزار بیت است .

سید عبدالواسع بن غرچستانی متخلص به جبلی اصلا ازمردم غرچستان بوده ودر هرات نشوونما یافته است و معروف است که از هرات بغزنین رفته وچندی مدح سلطان بهرامشاه بن مسعود را نموده بیشتر ایام عمر خودرا در مرو در خدمت پادشاهان سلجوقی بمداحی سلطان محمد ملکشاه و برادرش سلطان سنجر گذرانده جبلی علاوه بر مدایحی که در وصف سلاطین سلجوقی دارد عده زیادی ازامراء آنزمان را مانند جلال الدین واتابك یوسف وفرخ شاه و معین الدین وارسلان شاه را مدح کرده است ولی آنچه مسلم میشوداین است که جبلی درنیمه اول قرن ششم درحیات بوده وسفری بمکه رفته است رحلت اورا بسال ۵۵۵ هجری نوشته اند ـ عبدالواسع ازاجله شعراء نامدار ایران محسوب است درشعر بیشتر دارای قصایدی است که محسنات لفظی رادر آن جمع کرده درشعر تازی دست داشته دیوانش بیش ازهفت هزار بیت میشود وباادیب صابر ترمذی معاشر بوده وبا یکدیگر مشاعرات نیز داشته اند ازقصائد معروف آن :

معدوم شد مروت ومنسوخ شد وفا ‌ ‌ ‌ ‌ وزهر دونام ماند چوسیمرغ وکیمیا
شدراستی خیانت وشدزیرکی عدو ‌ ‌ ‌ ‌ شد راستی عداوت وشد مردمی جفا

دیگر ازشعراء این دوره **سوزنی** است که نسب وناریخچهٔ آنرا در بهارستان ضبط نموده اند سوزنی شاعری هزال وبذله گو بوده وتخلص خودرا اززمان کارآموزی خود نزد استادسوزنی گرفته است .

از شعراء نامی این دوره بایستی **حکیم سنائی و کمال الدین بخارائی وسیداشرف** رانام برد که اشعاروقصاید ومدایح فراوانی ازآنان دیده میشود

بعد از فوت سلطان سنجر چندتن از سلجوقیان قریب چهل سال در نقاط مختلف ایران سلطنت کرده اند که به ترتیب بشرح زیر میباشند :

سلطان مغیث الدین محمود و جانشینانش سلطان محمود که پادشاهی نیکو سیرت و سلیم النفس بوده است در تاریخ ۵۱۱ هجری در عراق بسلطنت نشست وزارت او بعهدهٔ کمال الدین علی که از وزراء کاردان سلجوقی بشمار میرود واگذار شد بس از چهارده سال سلطنت در ۱۵ شوال ۵۲۵ در شهر همدان درگذشت درایام فوت ولیعهدی خودرا بهپسرش داود واگذاشت وزارت محمودرا کمال الدین علی که بعقل وکفایت مشهور بود بعهده داشت که بعداً بدست یکی از فدائیان زخمی وبقتل رسید پس ازکمال الدین علی خطیر الملك منصب وزارت یافت ونیز شمس الدین عثمان که وزیری ظالم بود وناصر بن علی که تا زمان وفات پادشاه متکفل وزارت او بودند به ترتیب بمنصب وزارت رسیدند . ـ

پس از محمود باآنکه ناصر درصدد آن بود که داودرا که بولایتعهدی تعیین شده بود

بسلطنت رساند لیکن جمعی از امراء بدنبال طغرل سلجوقی رفتند واورا بسلطنت بر گزیدند وزارت طغرل که شخصاً مردی عادل وسیاس بود بعهده شرف الدین علی گذارده شد طغرل بعداز سه سال سلطنت در همدان ماه محرم سال ۵۲۹ در گذشت.

از مهمترین سلاطین سلجوقی که در عداد سلطان سنجر خوانده میشود سلطان مسعود پسر سلطان محمد است که پس از مرگ طغرل با اینکه عده ئی خواستند داود فرزند محمود را بسلطنت برسانند توفیق نیافته سلطان مسعود در همدان بسلطنت نشست از وقایع مهم سلطنت این سلطان جنگ وی با مسترشد خلیفه وراشد پسرش میباشد که در نتیجه هر دو مغلوب سلطان مسعود شدند از آن پس مسعود در عراق عرب وعجم و آذربایجان مستقر شد در دوره سلطنت مسعود اغلب ما بین او و بعضی از اخوان وخویشان منازعاتی رویداده که در جمیع آنان فتح وپیروزی با سلطان مسعود بود مسعود بصفت شجاعت وخیرات ومبرات مشهور بود وپیوسته با درویشان واهل انزوا بامحبت ورافت رفتار مینمود وفات این سلطان در نزدیکی همدان درغره ماه رجب سال ۵۴۷ در سن ۴۰ سالگی پس از ۱۸ سال سلطنت روی داده . سلطان مسعود آخرین پادشاه ازشیعه سلاجقه عراق وبلکه آخرین فرد متشخص ومعتبر خاندان سلجوقی است چه پس ازفوت اوو مرگ سلطان سنجر که قریب ۵ سال بعد از آن اتفاق افتاد دیگر ازاین دودمان کسی که صاحب نام ونشانی شود بر نخاسته است .

از اتفاقات دیگر دوره سلطنت سلطان مسعود گذشته از ورود ببغداد و نشاندن المقتفی بامرالله برمسند خلافت لشگرکشی بفارس میباشد زیرا والی فارس قدم در راه خلاف گذاشته وعلم طغیان برداشته بود بدینجهة سلطان برادر خود سلجوق شاه و اتابك سنقر را بدفع آن حادثه نامزد کرد قراسنقر باکمال دلاوری وتهور شهر شیراز رامسخر ساخت وتسلیم ساجوقشاه نمود وخود بملازمت سلطان مسعود مراجعت نمود طولی نکشید که سلجوقشاه و اتابك سنقر هردو در گذشتند در همین بین شیراز از جاده اطاعت خارج شد وفرمانروای ری که بدست سلطان سنجر حکومت یافته علم طغیان برافراشت لذا سلطان مسعود ناچار شد که فوراً از همدان بسوی ری شتابد اتفاقاً قبل از ورود بری فرمانروای ری سراطاعت بتعظیم آورد وازطرف سلطان بخشیده شد.

سلطان مسعود مجدداً برای دیدار خلیفه عزم بغداد را نمود در غیاب سلطان مسعود مخالفین او که ازجمله همان فرمانروای حق نشناس ری باشد ازموقع استفاده نموده ترتیبی دادکه سلیمان شاه برادر سلطان مسعود بشاهی انتخاب شود وباسایر مخالفین همدست شده در اصفهان علم مخالفت برداشتند وچون این اخبار بسلطان مسعود رسید موجب شد که در سرما از بغداد بسوی اصفهان روانه شد لیکن چون بعلت سرما حرکت او و لشکریانش میسر نبود لذا تاریخ حرکت را به بهار بعد موکول کرد وچون به تبریز رسید خبر یافت که عصیان

کنندگان هر کدام عازم شهری شده اند چنانکه شب قبل ازمحاربه سلیمان شاه باتفاق همان فرمانروای ری که این اغتشاش را فراهم آورده بودند از همدان بسوی ری عزیمت نمودند سایر مخالفین ازجمله محمد ملکشاه باهمراهانش روی باصفهان آوردند پس ازاین جریان سلطان مسعود بسوی ری روانه شد وچون سلیمان شاه وفرمانروای ری مقدم سلطان مسعود را باحترام قبول کردند سلطان ازسر تنبیه آنان گذشت وپس از برقراری امنیت ورسیدگی باوضاع فارس واعزام عبدالرحمن بسمت فرمانروائی بفارس خود عازم بغداد شد دربغداد بسلطان خبرقتل عبدالرحمن ازناحیه غلامانش رسید که بعلت سوء نیت وتصمیم بعصیان کشته شد . دراین موقع فرمانروای سابق ری بـه پیروی ازخبث طینت خود استفاده نموده بـا المقتفی خلیفه قراردادی نهانی گذاشت که سلطان مسعودرا هنگامیکه بمصلی میرود ازپای در آرد ازقضا در روز معهود بعلت کثرت باران سلطان بمصلی نرفت وجریان این توطئه کشف وباطلاع مسعود رسید مسعود فوراً دستور داد که فرمانـروای شهر ری راکه همواره مورد محبتش بوده وجز حق ناشناسی ازآن چیزی ندیده بود برکنار دجله بدارآویزند .

چون خبرطغیان حاکم فارس به سلطان مسعود دربغدادرسید بلافاصله باسپاه مختصری روبهمدان شتافت وباکومك عده‌ئی ازسران خود بصوب اصفهان بحرکت آمد وبین دولشگر جنگ سختی روی داد در نتیجه سلطان مسعود غلبه کامل یـافت بعد از ایـن فتـح سلطان مسعود مدتی دراصفهان اقامت نمود تاآنکه در غره ماه رجب بسال ٥٤٧ هجری درگذشت ودرهمدان مدفون گردید .

وزارت سلطان مسعودرا به‌ترتیب عمادالدین ابوالبرکات وکمال‌الدین محمدخان بعهده داشتند کمال‌الدین محمدرا در دورهٔ حیاتش تالی ومانند خواجه نظام‌الملك میدانستند زیرا در اداره امور دولت نظری صائب و فکری روشن داشت و چون مانع استفاده سایر امراء از ابواب‌جمعی دولتی میشد عده‌ای براورشك وحسد بردند تاآنکه بموجب درخواست قراسنقر سلطان مسعود ناچارشد که سر این وزیر با تدبیر رااز تن جدانموده نزد قراسنقر ارسال دارد .

دیگر از وزیران دوره مسعودی عزالملك مجدالدین بروجردی است که درسن هفتاد سالگی بمنصب وزارت رسید وچون مردی ستمگر و جاه‌طلب بود طولی نکشید کـه بسعایت برخی از مقربان سلطان مسعود و اتابك قراسنقر زندانی شد پس از آن نوبت وزارت بـه مؤیدالدین مرزبان منشی تعلق گرفت و بعد از آن مقام وزارت نصیب تاج‌الدین ابوطالب شیرازی که از اکابر مردمان فارس بود گردید .

آخرین وزیر سلطان مسعود شرف‌الدین انوشیروان بن خالد کاشی میباشد که در فضل و فضیلت شهرت داشت و بسیاری اوقات خود را بمطالعه علوم معقول صرف نمود . و

همواره راه امانت و تقوی می‌پیمود پس از احراز منصب وزارت چندی در خدمت المسترشد بالمله خلیفه عباسی بسر میبرد مدت هفت سال عهده‌دار وزارت بود .

کتاب مقامات حریری بنام او تصنیف شده و نیز کتاب نفثة المصدور از جمله مصنفات او میباشد .

جانشینان سلطان مسعود

پس از سلطان مسعود سلطان مغیث الدین ملکشاه فرزند محمود که بحسن خلق و شجاعت و سخاوت مشهور بود لیکن بعلت عیش و عشرت فراوان از طرف متنفذین دستگاه مورد فریب واقع شده در ضیافتی که ترتیب داده بودند سلطان را گرفته در برجی از قلاع همدان محبوس کردند و بلافاصله برادرش محمد را بر تخت سلطنت نشاندند لیکن ملکشاه پس از مدتی که در زندان بود با کومک یکی از غلامان خود از زندان فرار اختیار کرد و بخوزستان رفت و چون در این موقع (بسال ٥٥٥) سلطان محمد فوت نمود باصفهان وارد شد مجدداً بر تخت سلطنت جلوس کرد طولی نکشید کـه در سن سی و دو سالگی پس از سه مـاه سلطنت بدرود حیات گفت .

دیگر از سلاطین این سلسله سلطان غیاث الدین محمد فرزند محمود است که در رعایت جانب اهل علم و احکام شریعت سعی بلیغ داشت لیکن چون در اوایل محرم سال ٥٣٤ بنا بر تقاضای امراء آذربایجان سلیمان شاه فرزند محمد را بپادشاهی انتخاب کردند سلطان محمد دوچار زحمت شد تا آنکه در سال ٥٥٤ در سن سی و دو سالگی پس از بیست سال سلطنت در گذشت.

از وزراء دوره سلطان محمد بایستی نام جلال الدین بن أبوالقاسم درکزینی و شمس الدین نیز برده شود .

سلیمان شاه پس از دو سال سلطنت . بعـلت وقور در عیاشی بدستیاری اتابـک ایلدکز از سلطنت برکنار و در یکی از قلاع همدان زندانی شد تا آنکه در سال ٥٥٦ پس از چهل و پنـج سال زنـدگانی وفـات یافت وزارتش بعهـده شهاب الـدین حامدی بود .

پادشاهی ملک ارسلان. (٥٥٦-٥٧١ هجری) اتابك ایلدگز پس از جلب موافقت امراء سلطان محمد ملک ارسلان را که در آذربایجان بود بهمدان آورده بسلطنت نشاند ملک ارسلان بکومك اتابك ایلدگز و صفات شخصی توانست با مساعدت برادران مادری خود جهان پهلوان محمد و قزل ارسلان که بشجاعت و صلابت مشهور بودند مدت پانزده سال سلطنت نماید وزارت این سلطان بعهده فخرالدین طاهر تنکابنی و قوام الدین و کمال الدین ابوشجاع تعلق داشت .

از وقایع مهم دوره سلطنت ملک ارسلان طغیان والی اصفهان و حاکم ری و بـرداشتن

محمد فرزند سلجوقشاه بپادشاهی‌است دراین محاربات اتابك ایلدگز که همراه سلطان بود رشادتها نمود ودرنتیجه ملك ارسلان برسلجوقشاه فاتح گردید همچنین حاکم مازندران که بقصد محاربه باملك‌ارسلان برپاشده بود درجنگی که درناحیه‌کاك آذربایجان ما بین دوطرف روی دادحاکم مازندران دوچار هزیمت شد بعد ازآن پادشاه متوجه و لایات عراق وبقصد تخریب قلاع ملاحده که دراین ایام مزاحم وموجبات ناراحتی مردم‌را فراهم نموده بودند شد ودراندك مدتی کلیه قلاع ملاخده‌را باخاك یکسان‌ساخت دراواخرسال ۵۵۹ حسام‌الدین حاکم ری‌که دوچار شکست شده بود نزد سلطان تکش که درخوارزم حکومت مینمود روی کرد و پس ازتقاضای مساعدت ازتکش بالشکری‌که فراهم دیده بسمت ولایت عراق ونواحی قزوین وابهر شتافت دراین موقع سلطان بهمراهی اتابك ایلدگز بتعاقب حاکم ری رفت و چون حاکم ری بمازندران گریخت سلطان برادر مادری خود اتابك نصرة الدین محمد ایلدکز را در سال ۵۶۳ مأمور قلع وقمع حاکم ری نمود اتابك دراین مقابله منهزم برگشت در نتیجه با وساطت اتابك ایلدگز ما بین سلطان ارسلان وحاکم ری مصالحه شد وقرارشدکه اتابك ایلدگزحاکم ری‌را برای عذرخواهی نزد سلطان روانه سازدکه اتفاقاً حاکم ری قبل ازوصول بحضور سلطان بقتل رسید .

سلطان ارسلان پس ازفراغت ازناحیهٔ حاکم ری حکومت ری را به جهان پهلوان نصرة الدین‌محمد ایلدکز واگذاشت .

سلطان ارسلان در نیمهٔ جمادی‌الاخر سال ۵۷۱ درگذشت وپس ازآن نوبت سلطنت به سلطان رکن الدین فرزنداو رسید . —

سلطان رکن الدین طغرل ۵۷۱—۵۹۰

سلطان رکن‌الدین طغرل پس ازپدر بسلطنت رسید و درابتداء سلطنت دوچارعصیان محمد فرزند طغرل نوهٔ ملکشاه که در آذربایجان بود شد لذا جهان پهلوان محمد و برادرش قزل ارسلان را مأمور تنبیه وجلوگیری محمدکرد این دوسردار درطی‌دویورشی که بآذربایجان بردند دفع دشمن نمودند و چون اتابك محمد درسال ۵۸۱ درگذشت فتوری در دستگاه سلطنت طغرل رویداد وهم دراین موقع است‌که میان سلطان وعمش قزل ارسلان دامنهٔ نفاق واختلاف بالاگرفت وهمین اختلاف موجب سستی ارکان دولت‌گردید تا آنکه قزل ارسلان درگذشت و فرزند او با جلب حمایت سلطان تکش خوارزمشاه لشگری فراهم آورده برای مقابله با سلطان‌روی بعراق آورد و پس از محارباتی برسلطان طغرل مستولی‌گشت واوراکشت ۵۹۰ .

وزارت دوره طغرل باکمال‌الدین ابوعمر ابهری وعزالدین‌کاشی و معین الدین نیز بوده‌است .

شرح محاربات و گرفتاری سلطان طغرل سوم که آخرین پادشاه این سلسله بشمار میرود و درعین حال پادشاهی جنگجو و شجاع بوده است بسیار غم انگیز وتأثر آور بوده زیرا سلطان طغرل سوم دراواخر دوچار مخالفت شدید قزل ارسلان وفرزند او شد وچون مقدمات انقراض این سلسلهٔ تهیه شده بود سلطان علاءالدین تکش و قتلغ اینانج در حدود شهر ری بمقابله طغرل برخاستند وازقضا وبخت بد سلطان طغرل درمیدان محاربه ازاسب خود برزمین غلطید وبدست قتلغ اینانج گرفتار شد روایت کرده‌اند که قتلغ سر پادشاه را ازتن جدا ساخت نزد تکش فرستاد وتکش آن سرجدا شدهٔ آخرین شهریار سلجوقی راکه دست قضا بآن تسلیم کرده بود نزد ناصر خلیفهٔ بغداد فرستاد وجسد آنرا در بازار ری بر دار آویختند.[۱]

ازجمله شعراء دورهٔ طغرل بایستی نظامی ونظامی عروضی را ذکر کرد و همچنین کمال‌الدین که‌شاعردرباری‌طغرل‌بوده‌است‌بشرح حال آنان اشاره خواهیم کرد :

عوامل قدرت دولت سلجوقی :

بی مناسبت نیست اکنون که تاحدی باوضاع دورهٔ حکومت سلاجقه در ماوراالنهر و توران و درخراسان وعراق آشنا شدیم واین نتیجه بدست آمده که ازآغازاسلام تا سال ۴۲۹ هجری سلسله ئی بعظمت سلاجقه وکشوری بوسعت ممالك سلجوقیان تأسیس و ایجاد نشده بود جای آن داردکه مختصری بامتیازات وعوامل تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی ونظامی سلجوقیان اشاره شود :

بطوریکه میدانیم توسعهٔ روز افزون وسریع نفوذ نظامی سلجوقیان دراوائل بی‌سابقه بود بدین معنی ازجنگ دندانقان که منجر بشکست سلطان مسعود غزنوی و پیروزی طغرل وبرادرانش شد تا جنگ ملازگرد که درسال ۴۶۳ هجری درمشرق آسیای صغیر بین ارتش سلجوقی ونیروی امپراطوری رم شرقی اتفاق افتاد مشکل بزرگی راکه سلسله های مختلف وحکومتهای متعدد در تمام دوران حیات سیاسی ونظامی خویش نتوانسته بودندانجام دهند درطی این مدت سی سال سلاجقه فیصل دادند و موفق شدند که سراسر فلات ایران را پیموده وبمرکز آسیای صغیر دست یابند .

شجاعت ورشادت وروش خاص سپاهیان سلجوقی درکلیهٔ نبردهائی که رویداد موجب موفقیت وبلند آوازگی آنان شد و در نتیجهٔ همین عوامل است که در ایجاد وحدت سیاسی

۱ـ شاعری دراین معنی چنین سرود :

رباعی

امروز ملك جهان دل تنگیست — منصوبه چرخ هرزمان دررنگیست

دی ازسر تو تا بفلك یك‌گز بود — امروز زسر تابه تنت فرسنگیست

فلات ایران بر سایر حکومتهای قبل از دوران خویش توفیق یافتند زیرا پس ازانقراض دولت عظیم ساسانی این اولین بار است که بحکومتهای ملوك الطوایفی و محلی خاتمه داده شده واداره امور ممالك متصرفه درتحت نظم ونسق واحدی درآمد.

اهم علل این موفقیت را بایستی تابع نکات زیردانست.

۱ـ روحیهٔ قوی واستعداد سپاهیگری وشجاعت.

۲ـ کثرت جنگجویان ولشگریان.

۳ـ اتحاد واتفاق کاملی که بین روسای ایلات وامراء متنفذ حکومت میکرد وقدرتهای محلی نمیتوانستند دربرابر مردان بیشمارجنگی مقاومت نمایند.

۴ـ دولت سلجوقی بعد از ساسانیان توانستند با سرعت فوق العاده ئی از صورت حکومت محلی خارج شده ومانند یك قدرت بزرگ جهانی درعصر خود درآیند وتشکیل امپراطوری عظیمی را بدهند که مرزهای آن تا حدود مصر ونزدیك قسطنطنیه پایتخت روم شرقی ادامه یابد.

۵ـ روابط سلاطین سلجوقی و دربار خلفاء بنی عباس بکلی با زمان قبل از سلطهٔ سلجوقیان متمایز بود زیرا در دورهٔ ملوك الطوایفی امراء وحکمرانان ایرانی در زیر نفوذ کامل و تبعیت خلفاء بوده و از لحاظ سیاسی دربار خلفاء حاکم برحکمرانان بشمار میرفت در صورتیکه در دوران عظمت سلجوقیان نه دارای نفوذ سیاسی بودند و نه نفوذ دینی ومذهبی.

با اینکه عقاید مذهب تسنن مورد احترام پادشاهان سلجوقی بود و اغلب آنان بداشتن مذهب حنفی وپیروی ازعقاید آن تظاهر میکردند و همچنین بعضی از وزراء مدبر آنان مانند خواجه نظام الملك که وزیری دیندار ومتعصب بشمار میرفت معذالك برخلاف غزنویان که تعصبات دینی رادرکارامور مملکتداری و طرز رفتار بامخالفین خود دخالت میدادند بهیچوجه این قبیل تعصبات باعث سختگیری سلاجقه ووزراءایشان نسبت بمخالفین مذهبی خود نبود وهمین نکات باطنی واعتقادات قلبی است که علیرغم خلفای فاطمی مصر که شیعه بودند خلافت بنی عباس هم مدتها پابرجا ماند.

۶ ـ قوم سلاجقه بنا بشواهد ومستندات تاریخی یکی ازاقوام بسیار مستعد وهوشمندی بودند که درقبول آداب واصول معاشرت وفنون مملکتداری بر سایر اقوام و طوایف مانند تراکمه وتاتار برتری خاصی داشتند زیرا همین که با قدرت نظامی سرزمین ایران را فتح کرده و برحوزه فرمانروائی وسیع خود افزودند طولی نکشید که ازنظروانی در تحت تأثیرات اصول تمدن ایرانی قرارگرفته و درطریق آزادمنشی وفرهنگ پروری و

ادب‌دوستی که‌ازخصائص قوم ایرانی بشمار است توانستند امنیت‌کامل درناحیهٔ آسیای غربی برقرارسازندوحتی‌تاسوریه‌وشامات ومصر بسهولت ریشه دوانیدند.

وجود خواجه نظـام الملك و سایر وزراء دانشمند وعلماء و دانشمندانی که در عصر آنان میزیستند و مامور اداره امور ملك و مردم بودنـد علت‌العلل پیشرفت های سیاسی و اجتماعی دورهٔ سلجوقیان است بدیهی‌است همین‌حمایت ازفضلاء ومعاریف وارباب علم وهنر است که باعث تقویت مجامع علمی واحیاء هنر و عالم صنعت عهد سلاجقه شده‌است و بدون تردید بایستی گفته شود که تمدن عظیم دورهٔ ساسانی که تاآغاز دورهٔ سلجوقیان روبانحطاط و زوال میرمت دراین عصر باردیگر با جلال وعظمت خاصی‌احیاء گردید بطوریکه میتوان گفت که تمدن دورهٔ سلجوقیان و آثار مشهور آن ازنظر معماری وابنیه وسایر صنایع وهنرهای تزئینی یکی از درخشنده ترین ادوار تمدن عمومی دنیا بشمارمیرود.

اکنون که مختصری درمورد علل پیشرفت وامتیازات سلجوقیان بحث شد بنظرمیرسد که لازم باشد اشاراتی درمورد اهم علل تجزیه این دولت وسیع مقتدر بعمل‌آید.

علل موفقیت و تجزیه دولت سلجوقی ـ

بدون اینکه بحثی ازجزئیات حوادث دوران سلجوقی شود مینوانیم تاریخ این عهد را بسه دوره تقسیم نمائیم :

دورهٔ اول که از سال ٤٣١ تا ٤٨٥ طول‌کشیده شامل سلطنت طغرل الب ارسلان و ملکشاه است‌این‌مدت پنجاه وچهارسال را درواقع بایستی دوره بسط وتوسعه مرزها نامید بدین معنی‌که مرزهای مشرق کـه ناحیهٔ جیحون باشد همواره ثابت بود لیکن مرز غربی دوچار تغییرات پی درپی میشد چنانکه پس ازفتوحاتی‌که ملکشاه درناحیهٔ شامات وفلسطین و قسمت اعظـم آسیای صغیر نمـود بلافاصله حکومت این ممالك مفتوحه را بشاهزادگان سلجوقی بعنوان تیول سپرد وبا اعطاء خودمختاری اقوام و خویشاوندان خود را باداره امور‌این قبیل مناطق سرگرم وامیدوار میساخت‌و از این فتوحات و واگذاری‌عناوین به بستگان و شاهزادگان فقط یك منظور اساسی و برنامه ئی را تعقیب مینمودکه در لواء آن سیاست بتواند وحدت سیاسی واداری درقلمرو وسیع خودایجادنماید.

بدون تردید برای وصول بچنین هدفی وزراءِ کاردان اصیل ایرانـی مانند خواجه نظام الملك وعمیدالملك کندری و اعضاءِ ایرانی ومترسلانی‌که دردفاتر وزراءِ لایق ومدبری مشغول خدمت بودند تأثیر بسزائی دربرقراری امنیت واستقرار اجتماعی ونظام اداری‌این ممالك داشتند زیرا شهریاران سلجوقی فاقد سابقه ادارهٔ امورکشوری بودند وهمین قبول وزراءِ ایرانی بخدمت است‌که زمینه موفقیتهای بیشماری را در امور مملکتداری وبسط و

ترویج زبان فارسی و آداب و رسوم وتمدن ایرانی در میان ملل غیر ایرانی و اتباع نقاط مفتوحه پی ریزی و بنیان نهادند.

انشاء و تأسیس مجامع علمی و فرهنگی و مدارس بیشمار و متعددی دراغلب نقاط و قلمرووسیع مانند اصفهان و بغداد ودمشق ومدارس نظامیه که مشهورزمان خود بوده (بعلت تجمع فضلاء و علماء و فقهاء و مصنفین کتب و مدرسین عالم و دانشجویان وطلاب که برهبری عمال ووزراء ایرانی دراین مدارس بتعلیم وتدریس وتحصیل اشتغال داشتند) درایجاد روح هم بستگی وعلاقه اجتماعی بین افراد مردم حدود ممالك ساجوقی اثرات مهمی داشته است از نکات مهم فلسفی این مدارس ویا مدارس نظامیه بغداد و اماکن مورد بحث و مطالعه این بود که در ضمن بحث وفحص وتحقیق بهیچوجه مقتضیات نژادی وبرتری گروه غالب برمغلوب وتعصبی دربین نبود ومنحصراً امر تعلیم و تعلم عمومیت داشت وبرخلاف رفتاری که ازجانب خلفاء بفضلاء و علماء میشد در ایران مقدم آنان را گرامی میداشتند و عاری از هرگونه تعصب دینی با آنان رفتارمیکردند بنابراین میتوانیم بگوئیم که یکی از دلایل رونق وشهرت علمی دربار پادشادهان سلجوقی هجوم علماء و دانشمندان و افاضل و اکابر آن عصر از دستگاه خلفای عباسی بایران بوده است که درفراهم ساختن اساس نهضت علمی ایران درقرن پنجم هجری عامل مقتدر ومؤثری بشمارمیرفته.

از نتایج مهم تاریخی این روش عاقلانه سیاستمداران دورهٔ سلجوقی است که تفوق مجدد عنصر ایرانی برعنصر عربی باثبات رسید زیرا تعقیب همین سیره ایرانی و احترام بمقام علم وعالم و رعایت جانب بیطرفی و ایجاد حسن تفاهم است کـه بتدریج سیاست کلی سلجوقی برعملیات ناهنجارخلفای عباسی غالب شده تا آنجاکه کانون فساد وتفرقه برانداز خلفاء واژگون گردید.

دورهٔ دوم که از ۴۸۵ ـ ۵۵۲ آغاز وپایان میبابد. در این مدت ۶۷ سال سیاست خاندان سلجوقی براین استوار بود که بنا بر مقتضیات زمان ومصلحت خانوادگی ولو بظاهرهم باشد دارای وحدت نظر سیاسی ومحلی باشند دراین هنگام وجود سلطان سنجر سلجوقی عامل بسیار مهمی برای اعلام چنین وحدتـی بنظر میآیـد لیکن متأسفانه با اینکه دورهٔ حکومت و امارت وسلطنت سنجر را بایستی از درخشانترین ادوار سلسلهٔ سلاجقه و ایران دانست نیز باین نکته هم معتقد شد که از همین دوره است که اسباب انحطاط و تجزیه دولت سلجوقی وتقسیم نیروهای متشکله آن شروع میشود.

مهمترین عامل و ضربتی که به پیکر ساختمان این سلسله وارد شد و مدتها دوچار آثار شوم و هائل آن بودند مبارزه جدی و سیاسی و علنی وپنهانی مابین سلاطین سلجوقی

وبزرگان این دوران است با زعماء فرقه اسماعیلیه (ملاحده) و فدائیان این طایفه که به نام حشاشین[1] در تاریخ ملاحده شهرت دارند در مدت حکومتشان چنانکه در فصل سابق گذشت تولید رعب وهراس ووحشت عجیبی درمیان خلایق عصر خود نمودند که کمتر واقعه هائلی مردم را دوچار چنین مصیبت عظیمی ساخت .ـ

یقین است برای پایداری و مقاومت در برابر چنین گروه هولناکی با توجه به گرفتاریهای داخلی که ازجانب یاغیان وگردنکشان و ناراضیان برای پادشاهان سلجوقی پیش آمد مینمود قسمت اعظم نیروی مادی ومعنوی سلجوقیان بهدر میرفت چنانکه ازنتایج مجموع این گرفتاری و بلیات است که مقدمات ضعف و فتور در دستگاه سلاجقه بتدریج ظاهر شد . تا آنجا که سلجوقیان نتوانستند بدرخواست مساعدت ویاری مدافعین سرسخت بیت المقدس در مقابل حمله صلیبیون جواب مثبت دهند و مانع شوند که مسلمین سوریه و فلسطین درمعرض آزار وشکنجه صلیبیون قرار گیرند.

این دوره با مرگ سلطان سنجر سلجوقی پایان مییابد .

آخرین دوره قدرت سلجوقیان از سال ۵۵۲ هجری شروع و تا نیمه قرن هفتم هجری ادامه داشت دراین مدت اغلب وبلکه اکثر ولایات تابعه در دست شاهزادگان و امراء متنفذ محلی بنا بتصویب شهریاران سلجوقی اداره میشد پادشاهان قانع بودند که ازطرف همین حکامی که بظاهر دست نشاندهٔ حکومت مرکزی بودند باج وخراج وپیشکشیهای وافری درمواقع معین تقدیم شود بدون شك ادامه این رویه موجب بروز رقابت بین حکام وگاهگاهی سبب عصیان و سرپیچی وایجاد ضعف و نگرانی و تجزیه نقاط دور افتاده ازمرکز حکومت و پادشاهی میشد دوام این مراکز قدرت مستقل ولی پراکنده را آغاز ملوك الطوایفی و تشکیل حکومت های دیگری از آل سلجوق بنام سلاجقه عراق و کرمان وشام بایستی دانست .

بطور کلی عدم اطلاع سلاطین سلجوقی از امور مملکتداری هم از علل مهم برچیده شدن اساس این سلسله است خوشبختانه چون اغلب شهریاران این دودمان متوجه این نقص کلی خود شده بودند توانستند با جلب رضایت وزراء ایرانی ومنشیان زبردست تا حدی که موجب اعتلاء نام آنان شد درصدد رفع نواقص دستگاه سلطنت خود برآیند لیکن ازآنجا که حس سعایت وحسادت وبرتری جوئی همواره بین زمامداران آن عصر حکومت مینمود در اثر خبث طینت و کینه توزی اکثر این وزراء دانشمند که ارکان واقعی وحدت سیاسی

۱ــ بین اسماعیلیه عده‌ای بنام حشاشین بوده‌اند واین عده مأمور قتل مخالفین میشدند و آنانرا بنام قاتل (ASSASSIN) می نامیدند .

و اداری ومالی کشور را تشکیل میدادند واز بروز هر گونه اختلاف و ماجرائی جلوگیری میکردند دوچار سرنوشت شومی شده یکی پس از دیگری بشهادت رسیدند و همین رفتار سفاکانه شهریاران سلجوقی است که باعث تزلزل خاطر مردم و تضعیف آنان گردید.

درپایان این فصل بایستی باین نکته توجه نمود که همین تفرقه و پراکندگی دولت عظیم سلجوقی باعث شد که مدتی دوران هرج ومرج برفلات ایران حکمفرما شود تا در زمان سلطان سنجر که بیك رشته کشمکش ومحارباتی مابین امراء سلجوقی واتابکان منتهی گردید.

فصل سوم

نظری در باب آثار وابنیه‌وهنرهای ظریفه‌دورهٔ سلجوقیان واهمیت آن ازنظرمعماری وهنری.

چون برخی ازشهریاران سلجوقی مانند:

۱ـ طغرل بیك که از سال ۴۲۹ ـ ۴۵۵ هجری
۲ـ الب‌ارسلان » » ۴۵۵ ـ ۴۶۵ »
۳ـ ملکشاه » » ۴۶۵ ـ ۴۸۵ »
۴ـ سلطان‌سنجر» » ۵۱۱ ـ ۵۵۲ »

خودرا حامی‌ومشوق‌صنعت ادب و شعر میدانستندلذامیتوان گفت که‌بعضی‌ازمهمترین شاهکارهای صنعتی و معماری ایران در مدت یك قرن سلطنت و حکومت آنان و دورهٔ بعد بوجودآمده‌است.

گذشته از تشویق سلاجقه وجود باکفایت خواجه نظام‌الملك وزیرعامل مهم ومؤثری در پیشرفت فنون مختلفه ومستظرفه وبالاخص معماری آن عصر بوده است.

اینك بطور اختصار ضمن معرفی اهمیت معماری این دوره بتعدادی از ابنیه مهم تاریخی سلاجقه اشاره نموده در پایان این فصل با نهایت ایجاز در مورد سایر صنایع از قبیل سفال سازی ، فلزکاری، بافندگی‌ونساجی و تزئینات مختلفه مانند گچبری ونقاشی گفتگو خواهیم نمود:

معماری:

مساجدـ دورهٔ سلجوقیان که‌ازلحاظ‌پیدایش آثار تاریخی‌وصنعتی‌ومعماری‌در تاریخ صنایع ایران مرتبه‌بلندی را حائز ودر واقع دوره تکامل هنر ساختمانی و پیدایش و آغاز انواع تزئیبات‌وآرایشهای گوناگون میباشدازدرخشنده‌ترین‌ادوار صنعتی اسلامی محسوب وبشمار

میرود تا چند سال پیش که مشخصات ابنیه دورهٔ سلجوقی شناخته نشده بود و تحقیقات عمیقی از جانب علاقمندان شناسائی آثار این عهد بعمل نیامده بود اغلب از اینهمه ایندوره را بادوار دگر نسبت میدادند لیکن بعداً که آثار این دوره باقرائن تاریخی و سال ساختمان و تام بانی شناخته و بدوره سلجوقیان تخصص داده شد معلوم گردید این سلسله که درمدت یکقرن و نیم بر کشوری که از آسیای مرکزی تا مدیترانه حکومت میکردند چه خدماتی درراه ترقی و احیاء آثار وصنایع مستظرفه نموده‌اند یا اینکه قسمت زیادی از این آثار منهدم گردیده و از بین رفته است معذالك نمونه‌های جاودان و زیبنده‌ای که از شاهکار های معماری و هنری دورهٔ سلجوقی برپا مانده و در دسترس مطالعه کنندگان است شاهد مقام بزرك هنری این دوره میباشد از ملاحظه همین آثار باقیمانده هنری است که میتوان بطورکلی بامتیازات صنعتی ونبوغ هنری ومعماری سلجوقی پی برد.

از جمله آثار سلجوقی مسجد جامع قزوین است ومی‌توان گفت یکی از مهمترین و معروفترین آثاریکه تاریخ ساختمانش بطور یقین متعلق باین دوره‌است بناء قسمتی از جامع کنونی قزوین میباشد که شامل ساختمان گنبد وشبستان بی نظیری است که بنام بانی آن خماتارش عمادی شهرت دارد.

بنای اصلی زمان سلجوقی که شامل شبستان آن می باشد از نظر استحکام و وسعت ساختمان نمونه‌ای از ساختمانهای مساجد کامل اوائل دورهٔ سلجوقی است که از نظر شناسائی فن ساختمان ابنیه مقدس سلجوقی سر مشق کاملی بشمار میرود زیرا این بناکه از نظر تزئینات در نهایت زیبندگی وهنرمندی ساخته شده ازلحاظ استحکام و بنیان ساختمان هم مورد توجه کامل است.

گذشته ازشکل ساختمان گنبد وعظمت شبستان آن این مسجد حاوی عالیترین نمونه مجموعه خطوط کوفی ونسخ ونمایندهٔ فن خوشنویسی قرن ششم هجری است بدین جهته شبستان عمادی دارای کاملترین اقسام تزیین و گچبری وخطوط ظریف وظرافتکاری‌های جالب وخیره کننده است که هر بیننده‌را محو اعجازهنر خود مینماید در داخل شبستان و بدنه‌های اطراف آن یك رشته کتیبه‌های زیبا که بخط نسخ و کوفی درمتن کل و بوته گچبری شده حاوی تاریخ ساختمان و موقوفات جامع خمار تاش بن عبدالله العمادی که از رجال نامی سلاطین سلجوقی است بنظر می رسد.

اهمیت دیگر این بنا گذشته ازجنبه صنعتی آن خدمتی است که بروشن نمودن تاریخ شروع ساختمان مینماید زیرا بطوریکه ازمتن یکی ازکتیبه های تاریخی بدنه شمالی شبستان برمیآید ساختمان شبستان و گنبد آن مدت هفت سال طول کشیده (۵۰۷-۵۱۴ هجری) کتیبه‌های دیگری

نیز درداخل گچبری‌های نفیس دیده میشود که هر کدام حکایت از بر عظمت بناو تاریخ وصورت موقوفات این جامع سلجوقی میباشد.

سایر قسمتهای مسجد متعلق به قبل ازدوره سلجوق مانند گنبد هاروتیه وقسمتی از آن متعلق بدوره مغول وصفوی و قاجاریه است .

مسجد جامع عتیق اصفهان

دومین جامعی که میتوان ازنظر اهمیت بعد از بنای جامع قزوین نام برد جامع‌عتیق اصفهان است که شامل تاریخچه کاملی از معماری وتزئینات دوره اسلامی بوده و نیز سهم بزرگی از آثار دوره سلجوقیان را در بر دارد .

عظیمترین اثر این مسجد که در گوشه جنوبی آن پایدار مانده از آثار خواجه نظام‌الملك وزیر مدبر دوره سلجوقی است که از لحاظ معماری آندوره بسیار مهم و معـتبر است این ساختمان که بنام صفه صاحب معروف است درزمان سلطنت ملکشاه ۴۶۵ـ۴۸۵) هجری بنا شده .

گنبد دیگری نظیر آن توسط تاج‌الملك رقیب خواجه نظام‌الملك درسمت شمال مسجد احداث گردیده که از نظر صنعت آجر کاری وخطوط کوفی آجری نمونه منحصر بفردی در عالم ساختمانهای تاریخی اواخر قرن پنجم و بلکه سایر قرون بعدنیز میباشد .

این بنا که بنام گنبد خاکی نیز شهرت دارد دارای تاریخ سال ۴۷۱ هجری وخوشبختانه از هرجهة سالم مانده این مسجد درسال ۵۱۵ هجری آتش گرفت ولی بزودی تعمیر گردید چنانکه ازکتیبه بالای سر درب قسمت شمال شرقی مسجد مفهوم میگردد از قرار معلوم در زمانی بین این تاریخ وآخردوره سلجوقی مسجد دوباره باسلوب چهار ایوانی بنا گردیده است . . ـ

ازملاحظه ومشاهده این بنا که دارای آجر کاری بی‌نظیری میباشد چنین بدست میآید که نقشه کامل این بنا قبل از شروع ساختمان در فکر سازنده آن طراحی وتوجیه شده بود مستر اریك شیرودر[1] در کتاب «صنایع ایران» آنرا باکمال وضوح شرح داده وثابت میکند که این گنبد کوچك که قطر آن از داخل بیش از ۱۰ متر نیست یاگنبد کاملی که مهندسین پس از کشف اصول ریاضیات عالی توسط نیوتون تعین نمودند مطابقت. تام دارد پس ملاحظه میشود که شش قرن قبل از زمان نیوتون گنبد کامل از روی اصول ریاضی ساخته شده است و این مطاب افتخار بزرگی است که نصیب معماران دوره سلجوقی گردید .

دیگر بنای مسجد جامع گلپایگان و مناره‌ای است کـه از بنـاهای دوره سلجوقی (متعلق بزمان محمدبن ملکشاه است) از حیث نکات فنی و ساختمانی دارای امتیـازات دیگری برابنیه هم دوره خود میباشد و بطوریکه از طرز ساختمان وآثار باقیمانده آن معلوم

میشود این مسجد هم از مساجد اوایل قرن ششم هجری است که نسبت به برخی از آثار دیگر ایندوره محفوظ‌تر و سالمتر است.

در برسیان اصفهان مسجد کوچکی است بسبک مسجد سلجوقی در اصفهان ولی فقط قسمت گنبد و اطاق آن از این دوره میباشد تاریخ محراب آن ۵۲۸ هجری است.

در زواره و اردستان اصفهان دو مسجد از عهد سلجوقیان باقیمانده مسجد زواره در سال ۵۳۰ هجری ساخته شده این مسجد بیشتر از این لحاظ شایان اهمیت است که ظاهراً بسبک ساختمان چهار ایوانی ساخته شده (۱)

گچبری محراب کتیبه دور شبستان و تزئینات درون طاقها نمونه عالی از کارهای هنری این دوره بشمار میرود.

مسجد اردستان بتاریخ ۵۵۳ هجری ساخته شده آثاری از ساختمان قدیمی قبل از سلجوقیان مخصوصاً در قسمت غربی مسجد دیده میشود ابنیه دیگری نیز از این دوره مانند مناره‌ها و مقابر و مدارس برجامانده و آنچه از مدارس بنظر میرسد منسوب بدوره خواجه نظام‌الملك و فرزندان او است که در دوره سلجوقیان سمت وزارت داشته‌اند.

از جمله مدارس دوره نظام‌الملك مدرسه و مسجد خواف است که از مدارس نظامیه بشمار میرود و امروز جز چند دیوار ویرانه و قطعاتی از کتیبه‌های کوفی بی‌نهایت زیبا چیزی از آن باقی نمانده است.

۲- برجهای آرامگاه

قسمت دیگر از ابنیه عهد سلجوقی که اهمیت بسزائی دارد برجهای آرامگاه را باید دانست. ساختمان اینگونه برجها در اوائل اسلام در نقاط شمالی ایران معمول بوده و از قرائن امر اینطور استنباط میشود که منشاء آنهم شمال کشور ایران باید باشد.

در عهد سلجوقی از ساختمان این گونه برجها پیروی گردیده آرامگاههای چندی مانند پیر علمدار دامغان ۴۱۳ هجری و گنبد علی ابرقو ۴۴۶ هجری و چهل دختران دامغان ۴۴۸ هجری و برج معصوم زاده مهماندوست نزدیکی دامغان ۴۹۰ و برج مؤمنه خاتون در نخجوان ۵۸۲ هجری و میل رادکان در رادکان بین مشهد وقوچان ۶۸۰ هجری و برج کیشمار خراسان متعلق بهمان زمان و برجهای دیگر از جمله برج طغرل در ری احداث نموده‌اند علاوه بر پیروی از سبك معماری ابنیه ایرانی برروی بدنه این برجها هم کتیبه‌های کوفی و تزئینات زیبای دیگری احداث نموده‌اند که منحصراً ابتکار و سلیقه هنرمندان ایرانی

۱- آثار ایران تألیف گدار ص ۲۹۸

آنها را بوجود آورده است .

کسانیکه در ابنیه اسلامی تتبع و بررسی نموده‌اند معتقدندکه خط کوفی برای بکار بردن در ابنیه از هرخط دیگری مناسبتر بوده ذوق و سلیقه خاص ایرانی آنرا باقسام و انواع گوناگون در آورده و برای زینت دادن ساختمان ها بکار برده است و درعهد سلجوقی این عمل بطورکامل ومشخص انجام گرفته وسرمشق دوره‌های دیگر شده است .

چنانچه با ملاحظه کتیبه‌مسجد خواف وبرج‌های آرامگاه پیرعلمدار وچهل دختران ومنارها که بعداً ذکرشان‌خواهدآمداهمیت‌این شیوهٔ کاملا واضح و ثابت میگردد .

آرامگاههای دیگری نیز از عهد سلجوقی بیادگار بر جا مانده که بشکل مدور یا شش ترك احداث شده اسلوب معماری آنها شبیه بقسمت چهارگوش مساجد دوره سلجوقی است باین معنی که بنای چهارگوشی‌ساخته ودربالا آن را بهمان سبك‌که ذکرش گذشت بصورت شش‌گوش در آورده‌اند و روی آن سقفی قرارداده‌بالای سقف هم گنبدی داشته‌که عموماً از بین رفته است .

از اینگونه آرامگاهها فعلا دو عدد در مراغه باقی است‌که یکی ازآنهاکاملترمانده وبگنبد سرخ معروف است (٥٤٢ هجری) و بطوری‌که دیده میشود تا اندازه‌ئی بمساجدعهدسلجوقی شباهت دارد و کنبد دیگری شبیه بآن بوده‌که فعلا خراب‌تر ازگنبد سرخ است وگنبد غفاریه نام دارد وبازبنای دیگری بهمین طرح واسلوب منتهی بزرگتر درهمدان است‌که‌به‌گنبد علویان موسوم است متأسفانه این بنا دوچارخرابی فراوان شده وگچبریهای نفیسش‌آسیب‌دیده‌است .

۳ـ منازه‌ها

قسمت‌دیگرابنیه‌عهدسلجوقی که‌شایسته‌ذکراست‌ساختمان‌مناره‌هامیباشددراین‌باب‌آنچه تاکنون معلوم شده و احتمال میدهند این است‌که احداث منازه ابتداء در سوریه معمول بوده‌و بعداً ایرانیان اقتباس‌نمودندبا این اختلاف‌که در سوریه منازه‌ها را چهارگوش وبا سنك میساختند ولی در ایران منازه‌ها را مدوربا پایه‌های چهارگوش‌یا شش‌گوش احداث کرده‌اند و این سبك بنا را مظهر تزئینات وآجرکاری ظریف و کتیبه‌های کوفی زیبا ومقرنس‌کاری شیوا قرار داده‌اند؛ دراین‌جا برای روشن‌ساختن مطلب نام یکعده از منازه‌های مهم را میبریم :

منازه مسجد جامع دامغان (٤٥٠ با قید احتمال) و منازه تاریخانه دامغان (٢٠ ـ٤١٧) منازه چهل دختران‌اصفهان (٥٠١) و منازه گلپایگان (ظاهراً اوایل قرن ششم)

مناره بسطام (۵۱۴) مناره سمنان (قرن پنجم) مناره ساوه (۵۰۴)و مناره زواره (۴۶۱) و مناره مسجد برسیان (۴۹۱) و منازه خسروگرد نـزدیك سبزوار (۵۰۵) و مناره سین نزدیك اصفهان (۵۲۶)ـ مناره ساربان اصفهان (بین ۵۲۵ــ۵۵۰)ـ و دو مناره طبس.

منارههای زیادی از زمان سلجوقیان باقی است در بین ایـن ابنیه نمونههای عالی آجرکاری دیده میشود انواع منارهها ازکوتاه وضخیم تا منارههای بلند که قسمت بالای آن باریك و ظریف استمتعلق باین دوره است .

تزئین این منارهها عبارتست از نقشهای آجرکاری که تکرار شده وگاهی تمام بدنه را میپوشاند تا بمناطق مختلف و قسمتهای هندسی ختم میشود کتیبه روی آن با آجر بطور برجسته ساخته شده است استعمال کاشی برای تـزئین مناره در اواخر ایـن دوره نمایان میشود .

در بیان صنعت سلجونی ومعماری آن دوره بدون آنکه شرحی درباره مقبره سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی گفته شود کافی نیست این مقبره درمرو (مروشاهجهان) مرکز حکومت سنجر سلجوقی واقعشده بناء آن شامل ساختمان بزرگی است کـه دورگنبد آن اطاقهائی دارد طبقه پائین آن آجری بشکل چهار کوش و هر ضاع آن ۲۷ متر است که دیوارهای مستقیم آن ببلندی ۱۴ مترمیباشد روی گنبد از کاشیهای آبی رنك پوشیده شده .

نتیجه ـ بطورکلی معماری دوره سلجوقیان حائز کمال اهمیت است گذشته از جنبه فنی نکات تزئینی آن جالب توجه میباشد استعمال کاشی رنگی در ابنیه از این زمان شروع و روی بعضی از برجهای مقبرهای نمونههایی ازآن دیده میشود خلاصه آنکه تکامل معماری سلجوقیان بیشتر در تناسب شکل و عظمت و استحکام ساختمان و ابینه است و قسمت دوم آن زیبائی و نقش و نگار و تزئینات آن است که تابع استحکام بنا واقعشده .

سایر صنایع دورهٔ سلجوقیان

۱ ـ سفال سازی

پس از شروع حکومت سلاجقه در ایران صنعت سفال ترقی سریعی نمود که در تمام دوره سلاجقه ادامه یافت وگاهگاهی سبك نو وطرز عمل جدیدی در آن بکار میرفت در اوایل این دوره بساختن سفال اهمیت داده میشد لیکن بتدریج به تزئین ظروف سفالی پرداختند بطوریکه بهترین ترسیم وطرح درزمان سلجوقیان روی ظروف سفالی آنزمان نقش میبست وعالیترین سفالهای دوره سلجوقی که از لحاظ رنك و شکل و تـرسیم قابل کمـال ملاحظه است متعلق

باواخر این دوره است که تا زمان حمله مغول تکامل آن ادامه داشته است .

اگر چه در بسیاری از نقاط ایران سفال ساخته میشد ولی درکاشان که مرکز ساختن سفال ایران بود این صنعت پیشرفت کاملی حاصل کرد از دیگر مراکز سفال سازی شهرری بوده است و همچنین شهرهای ساوه ـ نیشابور ـ شوش ـ تبریز درتهیه سفال مرغوب شهرت داشتند ـ در آق گندزدیك میانه بین تبریز وزنجان سفال سفید رنك ساخته میشد که اشکال حیوانات تاریخی روی آن نقش میگردید.

بطور خلاصه میتوان گفت که دوره سلجوقیان ازادواری بوده است که ابتکار ومهارت زیاد در فن سفال سازی بکار رفته اشکال و رنگهای جدید در سفالهای آنها دیده میشود و همچنین برجسته کاری با نقشهای قالبی و حکاکی و ساختن ظروف لعاب دارکاشی وکاشی مینائی وطلائی مانندکاسه و بشقابهای شفاف با اشکال وصور حیوانات وظروف مشبك گرانبهائی ساخته و پرداخته میشد .

بعقیده برخی از هنرمندان ساختن همین ظروف مینائی یا تزئین رنگارنك وطلائی محرك و عامل بزرگی برای تکمیل فن نقاشی و ساختن تصاویر درایران بوده است و تعقیب همین هنر است که در ازمنه بعد درکار مینیاتورسازی وتصاویر ومجالس دستی کتب مصور ادامه یافته و باعلی درجه ترقی هنری نایل شده

۲ـ فلز کاری

اگر چه مقداری نمونه‌های مفرغی ومسی ازاین دوره موجود است واشیائی هم باشکال مختلف متنوع از فلز ممزوج مفرغ ومس و یـا نقره دیده میشود لیکن از نظر صنعتی اهمیت فـلزکاری سلجوقیان بیشتر شامل نقره کاری آن است هم‌اکنون در موزه ارمیتاژ شوروی کتری موجود است که فلز اصلی آن مس است لیکن کتیبه روی آن بـا خط کوفی نقره کوبی‌شده همچنین درموزه تاریخی‌استکهلم سوئد جام نقره شکیلی میباشد که با نوشته کوفی تزئین گردیده و دسته آن از مفرغ ساخته شده است .

کارهای مفرغی این دوره دارای اشکال زیاد ومتنوع است وبطور کلی با نقره آرایش شده وکتیبه‌های ظریف کوفی از خصائص فلز کاری زمان سلجوقی است . شمعدانهای کوتاه و سنگین که مصور بتصاویر پـرندگان و حیوانات و اقسام آرایشهای گل و بوته بـرجسته میباشد متعلق بهمین دوره است .

همچنین بشقابهای نقره زمان سلجوقی در عالم صنعت و آرایش شهرت تـاریخی دارند سایر اقسام ظروف مختلفه مانند قاشق وگلاب پاش ـ کمربند ـ زینتهای یراق و دستبند و فنجان و سینی و آفتابه و زنجیرهای نقره این عهد مشهورند .

نقره کاری زمان سلجوقی بعلت ظرافت واستحکام معروفیت جهانی دارداگرچه این اشیاء

محکم و از نظر شکل و ساختمان بسیار عالی ساخته شده ولی در جزئیات بعضی ازنقشه‌ها دقت زیاد بکارنرفته با وجود این بطورکلی نقشه‌ها معرف علاقه هنرمندان وابتکارصنعتگران نیز میباشد. خط کوفی که مورد استعمال زیاد در صنایع نقره سلجوقی دارد بسیارجالب است و در زمینه و طرز آن تنوع زیادی دیده میشود.

بزرگترین ظرف نقره زمان سلجوقی سینی الب ارسلان است که اکنون در موزه صنایع ظریفه بوستون قرار دارداین سینی هدیه‌ای است که ملکه بپادشاه تقدیم نموده و تاریخ آن سه سال بعد از جلوس الب ارسلان میباشد اسم شاه و ملکه باتمام القاب آنان واسم صنعتگر که به «حسن الکاشانی» موسوم است با خط زیبای کوفی بیك اندازه نوشته شده است شکل سینی مدور پشت آن ساده است و از نقره نسبتاً نازك ساخته شده و شاید دراصل آنرا برای این ساخته‌اند که توی ظرف دیگر یا روی پایه قرار داده شود در داخل لبه سینی در وسط آن کتیبه‌ئی بسیار عالی بخط کوفی حك شده و حاشیه‌ئی دارد و زمینه کتیبه طرحی است از گل که دارای برگهای پنج پر و هفت پر میباشد و نوك آنها پیچیده است این طرح درصنعت سفال و تزئین عمارات آنزمان نیز دیده میشود.

در بالای این حاشیه کوفی یك جفت غاز وبروی یکدیگر نقش شده و پاهای آنها طوری محکم بزمین گذاشته شده که در داخل زمین فرو رفته است در قسمت پائین حاشیه دو بز کوهی بالداری است که نقوش آنان جالب توجه است در طرح و نقش بعضی قسمتها چندان دقتی بعمل نیامده واز این حیث مانند ظروف نقره معمولی میباشد کلیه نقوش با دست کنده شده و علائمی نیست که بنماید از روی اندازه رسم شده باشد این سینی عالی بهترین نمونه صنعت فلزسازی عصر سلجوقی است.

۳ـ بافندگی

اگرچه بافندگی ازصنایعی است که همیشه در ایران مقامی ارجمند داشته ولی برخی ازمحققین معتقدند که ازبعضی جهات این صنعت درزمان سلجوقیان ترقی کرد بااینکه بیش از پنجاه قطعه از پارچه‌های آن دورهٔ در دست نیست لیکن ازهمین قطعات باقیمانده نقوش وتصاویر متعدد بدست میآید.

ازنمونه‌های پارچه‌ای که ازاین دوره بدست آمده یك قسم پارچه ابریشمی است که با تغییر نور تغییر رنگ میدهدونیز یکنوع دیگر ازپارچه ابریشمی مشبك و نازکی دیده شده که بر روی آن طرح حیوانات وخطوط کوفی بسیار عالی نقش بسته رنگهای آنها عبارتست ازسبز وسفید روی زمینه طلائی وقرمز تیره وقهوه‌ای.

در موزه لووریك قطعه پارچه ابریشمی سفیدی است که نقشه آن نیز برنك سفید است

وبقدری ریز وظریف بافته شده که نقش آن دیده نمیشود مگر آنکه آنرا از یك طرف نگاه کنند. روی بعضی ازپارچهٔ های ابریشمی طرح مفصل و پیچیده مانندی بشکل پرندگان وحیوانات وطیورخیالی با خطوط کوفی مشاهده میشود

لیکن در مورد صنعت قالی بافی با آنکه این صنعت در آن عهد معمول بوده است تا آنجاکه اطلاع داریم نمونه‌ای از صنعت قالی بافی دورهٔ سلجوقی تا کنون بدست نیامده است.

۴- گچبری

ازملاحظه ومداقه‌درانواع گچبری این‌دوره که‌اغلب مزین‌به شاخ و برك وگل‌وبوته و تقوس هندسی‌وخطوط‌وکتیبه‌های مختلفه‌کوفی است میتوان. بظرافت و هنرمندی و زیبائی این فن ظریف دورهٔ سلجوقی پی برد.

پیچیده‌تروظریفتر ازاین نوع گچبریهای‌داخل‌مساجد وروی طاقها گچبریهای مختلف محرابهااست که‌ازاین‌عصر بیادگار مانده‌واین‌نوع گچبریهائی که‌شامل زیباترین‌وظریفترین مجموعه‌گچ‌کاری است دارای‌نقوش مفصل‌پرکار دقیق وخیرهٔ کننده‌است که‌در بالای‌محراب و اطراف‌آن خودنمائی می کند.

ازاینگونه‌محرابهای قدیمی محراب‌مدرسه‌معروف خارجرد خراسان است که‌درحدود ٤٦٠ ساخته‌شده‌یکی‌دیگر ازمحرابهای‌مشهورمحراب‌امامزاده کراردر بوزون‌اصفهان است که مورخ‌بسال ٥٢٨ هجری‌میباشداین‌محراب‌اکنون در موزهٔ ایران باستان نگاهداری میشود (بوسیلهٔ‌نگارنده‌درسال ۱۳۱۶ بموزهٔ تهران‌منتقل گردید) کتیبه‌آن‌بخط نسخ‌نوشتهٔ شده‌واین کتیبه از اولین نمونه‌های خط نسخ گچبری است که باین شیوه تزئین یافته زیراکه قبل‌از این تاریخ در کتیبه‌ها بدون استثناء خط کوفی بکار میرفته است محراب مزبور مورد توجه‌کامل باستان شناسان و مخصوصاً کسانی است که با آثار هنری‌و ظریفه سلجوقی سروکاردارند.

محراب‌مسجدجامع برسیان‌وزواره‌اصفهان ازنظر گچبری‌وخطوط‌موردتوجه‌میباشند.

محراب گنبد علویان همدان ازنظر گچبری قابل ملاحظه‌است بعقیدهٔ‌پرفسور پوپ که میگوید: « از جهت نمایاندن مهارت‌در عمل وقشنگی‌نقشه ونفاست و زیبائی درجزئیات از شاهکار های این نوع صنعت محسوب میشود .» نقشه گچبری داخل‌این مقبره با نفیسترین‌نقشه قالیهای شرقی برابری‌میکند.

همچنین‌حاشیه‌زیبای کتیبه‌کوفی مدرسه حیدریه قزوین را هم بایستی‌در عداد گچ - بری گنبدعلویان‌همدان‌محسوب نمود.

با مطالعهٔ شرحی‌که در این فصل گذشت معلوم شدکه از زمان قتل طغرل تا آغاز

سلطنت محمود بن محمد پایتخت سلاجقه در اصفهان بوده واز دوران محمود تا پایان انقراض این سلسله همدان را بپایتختی انتخاب نموده بودند لیکن سلطان سنجر شهر مرو را که در آن زمان ملقب به مرو شاهجهان شده بوده پایتخت امپراطوری خود قرار داد. این شهر که ممتازترین وآبادترین ناحیه ممالك سلجوقی بوده تا زمان استیلاء وحشیان غز موقعیت سرشار از آبادی ونام بلند خودرا حفظ کرده متأسفانه با انهدام مرو شاهجهان می‌توان بصراحت گفت که آبادترین شهرهای دنیای متمدن آنزمان که از مراکز معتبر علم و هنر جهانی بشمار میرفته ازصفحه تاریخ تمدن عمومی دنیا معدوم گردید.

سلاجقه تا سال ٥٤٨ هجری در ماوراءالنهر وتوران ومدت صد و بیست سال (٥٧٧ هجری) در خراسان وتازمان‌قتل طغرل‌سوم درعراق بمدت صد وشصت سال‌سلطنت‌نموده‌اند.

سلاجقه بزرگ شامل شش تن ازسلاطین این سلسله میباشند که بترتیب بایستی طغرل‌اول والب ارسلان‌وملك شاه و برکیارق ومحمد و سنجرنام برده شود مدت حکومتشان از٤٢٩ ـ ٥٥٢ هجری است.

و نیز حکومت اولاد و اعقاب سلطان محمد را درری وکردستان و همدان که شامل‌نه تن میباشند و بنام سلاجقه عراق شهرت دارند مدت حکومتشان از ٥١١ ـ ٥٩٠ هجری هفتادو نه‌سال‌میشود بشرح‌زیراست که بدست‌اتابکان‌آذربایجان منقرض شدند.

اسامی سلاجقه بزرك ومدت حکومت هریك

١ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل	٤٢٩ــ٤٥٥
٢ ـ عضدالدین ابوشجاع الب ارسلان	٤٥٥ــ٤٦٥
٣ ـ معزالدین ابوالفتح ملکشاه	٤٦٥ــ٤٨٥
٤ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق	٤٨٥ــ٤٩٨
٥ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد	٤٩٨ــ٥١١
٦ ـ معزالدین ابوالحارث سنجراحمدبن ملك شاه	٥١١ــ٥٥٢

٢ ـ سلاجقه عراق

١ ـ مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود	٥١١ــ٥٢٥
٢ ـ غیاث‌الدین داود	٥٢٥ ـ ٥٢٦
٣ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل ثانی	٥٢٦ــ٥٢٩
٤ ـ غیاث‌الدین‌ابوالفتح مسعود	٥٢٩ ـ ٥٤٧
٥ ـ معزالدین ابوالفتح ملك شاه ثانی	٥٤٧ــ
٦ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ثانی	٥٤٧ ـ ٥٥٤

۷ ـ غیاث‌الدین ابوشجاع سلیمانشاه ۵۵۴ــــ۵۵۶

۸ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر ارسلانشاه ۵۵۶ــــ۵۷۱

۹ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل سوم ۵۷۱ ــــ ۵۹۰

اینک بشرح حال طبقه‌دیگر سلاجقه که سلاجقه کرمان باشند میپردازیم.

فصل چهارم

سلاجقه کرمان.ـ (۴۳۳ـ۵۸۳ هجری).

سلجوقیان کرمان یازده تن بودند که مدت ۱۵۰ سال در کرمان حکومت داشتند اولین سلاجقه کرمان قاورد فرزند جعفر نواده سلجوق است که درسال ۴۳۳ فارس را متصرف شد ودرسال ۴۶۵ با برادرزاده خویش سلطان ملك شاه مخالفت نمـود در جنگ اسیر ومسموم گشت مدت حکومت آن ۳۲ سال بود.

پس ازفوت قاوردفرزند اوموسوم به سلطانشاه بفرمان‌عم خود ملك شاه پادشاه کرمان شد پس از۱۲ سال حکومت درسال ۴۷۶ فوت نمود.

سپس تورانشاه فرزند قاورد قائم مقام حکومت کـرمان شد وپس ازمـدت ۱۳ سال حکمرانی درتاریخ ۴۸۹ بدرود حیات گفت بعد از تورانشاه فرزند اوایران شاه بحکومت رسید پس ازپنجاه سال حکومت در تـاریخ ۴۹۴ درگذشت. چون ایران شاه فوت نمود نوبت حکومت را ارسلان شاه یافت که اونیز درتاریخ ۵۳۶ دارفانی رابدرود گفت. جانشین اوفرزندش مغیث‌الدین محمد حکمران گردید چند تن ازبرادران خـود راکشت ویاکور کرد مدت چهارده سال حکومت کرد ودر سال ۵۵۱ فـوت نمود جانشینی اوبفرزندش طغرلشاه‌رسید طغرلشاه پس‌ازمدت ۱۲ سال بسال ۵۶۱ درگذشت قریب مدت ۲۰ سال آ ش نفاق واختلاف مابین فرزندان ارسلان شاه وتورانشاه روشن بود وهرکدام مدتی بر یکدیگرمستولی‌وحکومت‌مینمودندوازعلل موثرازبین‌رفتن سلاجقه کرمان‌همین‌اختلاف‌مابین دوبرادر بوده است که در مدت حکمرانی‌آنان بکرمان‌صدمات موثری وارد شد. آخرین سلاجقه کرمان محمد شاه فرزند بهرامشاه بودکه دوچار مخالفت‌مبارکشاه سلجوقی گردیدو بااینکه محمدشاه ازسلطان‌ارسلان طغرل برای استیلاء برمبارکشاه کومك گرفت ومبارکشاه را متواری ساخت لیکن گرفتارحمله دشمن قوی‌تری مانند ملك دینارکه‌ازقوم غزان بود (سال ۵۸۳) شد و بدین ترتیب کرمان بتصرف ملك‌دینار درآمد و سلاجقه کرمان ودولت قاوردیان دوچار انقراض گردیدند. ـ

فهرست اسامی سلاجقه‌کرمان و مدت حکومت هریك از آنان

۱ ـ قاورد بن جعفر ۴۳۳ــــ۴۶۵

۲ ـ سلطان شاه بن قاورد ۴۶۵ــــ۴۷۶

۳ ـ تورانشاه بن قاورد	۴۸۹ــ۴۷۶
٤ ـ ایرانشاه بن تورانشاه	۵۳۰ ــ ۴۸۹
۵ ـ ارسلانشاه تورانشاه	۵۳۶ ــ ۵۳۰
٦ ـ مغیث‌الدین محمد ارسلانشاه	۵۵۱ ــ ۵۳۶
۷ ـ طغرلشاه بن مغیث‌الدین	۵۶۳ ــ ۵۵۱
۸ ـ ارسلانشاه بن مغیث‌الدین	۵۷۳ ــ ۵۶۳
۹ ـ تورانشاه بن مغیث‌الدین	۵۷۲ ــ ۵۸۳
۱۰ ـ بهرامشاه بن تورانشاه	
۱۱ـ محمد شاه بن بهرامشاه	

سلاجقه روم :

درزمانیکه قتلمش فرزند اسرائیل ساجوقی درجنگ باالب ارسلان در گذشت الب ارسلان تصمیم گرفت قتلمش را بکیفر رسانده واز بین بردارد لیکن باشاره خواجه نظام الملك وزیر باتدبیرش سلیمان قتلمش را مأمور نمود که بلاد روم را بتصرف آورد سلیمان اکثر ولایت شام وآنطاکیه که تاآن زمان دراختیار کفار بود بدست آورد و بروالی حلب شرف‌الدین علی که ازجانب ملك شاه حکومت داشت درنتیجه جنگی غلبه یافت لیکن اطرافیان سلیمان چون اورا ترك کردند سلیمان ازترس سعایت کنندگان درنزد الب ارسلان خود را هلاك نمود .

پس ازسلیمان داودفرزند اوقائم‌مقام پدرشد وقونیه را بتصرف آوردپس ازفوت داود قلیچ ارسلان مدت چهل سال بحکومت پرداخت و درحین نزاعی که بایکی از سرداران ارسلان سلجوقی نمود ازاسبش بزمین خورد ودر۵۳۹ درگذشت .

پس ازاوفرزندش سلطان مسعود بحکمرانی رسید که آنهم در سال ۵۵۸ درگذشت و مدت ۱۹ سال حکومت کرد . بعداً عزالدین قلیچ قائم‌مقام پدر گردید و مدت بیست سال بکومك‌ویاری‌فرزندان رشیدخود حکومت کرد شهر سیواس و قسمتی دیگر از ناحیه روم رامتصرف‌و حکمروائی آن نقاط را ما بین آنان تقسیم کرد مرکز عزالدین در قونیه بود در سال ۵۷۹ در گذشت وپسر بزرگ خود رابنام غیاث‌الدین کیخسرو بجانشینی تعیین کرد .

غیاث‌الدین کیخسرو دوچار کشمکش با برادرش رکن‌الدین سلیمان شد در نتیجه غیاث‌الدین پس‌ازمدتی تحصن درقونیه از در مصالحه با برادر درآمد ایکن اطمینان نیافت ترك حکومت نمود .

چون نوبت برکن‌الدین سلیمان رسید ازخلیفه بغداد لقب السلطان‌القاهر یافت و برای تصرف گرجستان اقدام نمود که دوچار شکست شد پس از۲٤ سال حکمرانی در سال ۶۰۲ بدرود حیات گفت .

دیگر ازسلاجقه روم عزالدین قلیچ ارسلان است که درطفولیت بدست امراء بحکمرانی رسید لیکن عده‌ئی بسراغ غیاث‌الدین کیخسرو عموی آن رفته غیاث‌الدین را بقونیه آورده بحکمرانی واداشتند درنتیجه عزالدین قلیچ محبوس عموی خودشد طولی نکشید که غیاث‌الدین هم درجنگی که باکفار نمود کشته شد ۶۰۹ . پس ازاوعزالدین کیکاوس وعلاءالدین کیقباد به ترتیب یکسال ودیگری ۲۶ سال حکمرانی کرده وعلاءالدین کیقباد درسال ۶۳۶ باشاره فرزندش مسموم شد سپس فرزنش غیاث‌الدین کیخسرو بحکمرانی پرداخت مدت حکومت آن هشت سال است ودر سال ۶۴۴ پس از زد خوردی با یکی ازامراء چنگیزی در گذشت . و رکن‌الدین سلیمان بمقام حکمرانی رسیدو بااینکه برادراوعلاءالدین کیقبادنسبت برکن‌الدین اظهارانقیاد نمود لیکن بعلت بیمی که ازعلاءالدین داشت اوراکشت طولی نکشید که خود اونیز درسال ۶۶۴ بفرمان آباقاخان پس ازمدت ۲۰ سال سلطنت کشته شد پس ازاو کیخسرو فرزند سلیمان که طفل بود قائممقام پدر شد واونیز در سال ۶۸۲ در آذربایجان بقتل رسید سپس نوبت حکمرانی به غیاث‌الدین مسعود که دوچارمخالفت ارغون خان کیخاتو وسولاجو بود رسید و سپس کیقباد فرزند فرامرزکه برادر زاده غیاث‌الدین بود بحکم غاران خان بحکومت روم رسید وطولی نکشید که بدست غازان، ازبین رفت ودرنتیجه سلسله سلاجقه روم نیز منقرض گردید .

بدین ترتیب حکومت سلاجقه روم (۴۷۰ — ۷۰۰ هجری) تاحدود اوایل قرن هشتم دوام داشت تااینکه بدست ترکان بکلی ازبین رفت .

سلاجقه‌شام (۴۷۸ — ۵۱۱ هجری) .

درزمان مقتدر خلیفه حکومت بلاد موصل وبعضی ازنواحی آن تعلق به ناصرالدوله و سیف‌الدوله داشت ناصرالدوله موصل را مرکز خود ساخته وسیف‌الدوله درشام بحکمرانی پرداخت این دوبرادر نسبت بیکدیگر باکمال محبت و صمیمت رفتار مینمودند وهمواره در تربیت و حمایت علماء وفضلاء می‌کوشیدند تا آنکه والی مصر آخشید لشکری بجانب حلب کشید میان او وسیف‌الدوله جنگ سختی رویداد باآنکه یکبار سیف‌الدوله به مصریان غلبه‌کردوعده زیادی‌اسیر گرفت وروی بدمشق برد وباردیگر آخشید حلب راتصرف نمودلیکن بعداً ما بین‌آن‌دو مصالحه برقرارشد وحلب و حمص‌وآنطاکیه بسیف‌الدوله وسایر بلاد شام به‌آخشید تعلق یافت چون‌آخشید فوت نمود حکومت تمام بلاد شام تا آخر عمر درکف سیف‌الدوله آمد پس ازمرگ سیف‌الدوله برادرش ناصرالدین حسن که کنیه او ابوالهیجا بود ودر موصل حکومت‌مینمود وارث حکومت برادر گردید طولی نکشید که بعلت شدت علاقه به برادرخود دوچار اختلال حواس شده وازطرفی‌هم‌فرزندش عمدةالدوله برعلیه پدر درموصل بشورش پرداخت وپدررا درقلعه محبوس ساخت‌ناصرالدوله در همین‌ضمن در

گذشت .

درسال ۴۷۱ تاج‌الدین فرزند تتش حلب ودمشق را فتح کرد وبا آنکه مصریان از درمخالفت بااو درآمدند لیکن برلشکرمصریان غلبه یافت .

در سال ۴۷۹ سلطان ملك شاه برای سرکوبی تتش برادرش به حلب شتافت چون یارای مقابله با برادر خود ندید فرار اختیار نمود ملك شاه قیم‌الدولـه را بحکومت حلب منصوب ساخت وخود بجانب بغداد عزیمت کرد تتش پس از مرگ ملك شاه مجدداً بدیار شام وحلب رفت قیم‌الدوله سر باطاعت گذاشت سپس بموصل شتافت حاکم موصل راکه ابراهیم نام داشت بحبس انداخت .

پس‌ازدرگذشت تتش ولایاتش مابین پسرانش تقسیم شد بدین ترتیب که وفاق برایالت دمشق ورضوان درحلب حکومت یافتند وپس ازاختلافی که میان دو برادر حاصل شد نتیجه بمصالحه‌کشید وازسال ۴۹۰ ببعد مقرر شدکه وفاق دردمشق نام رضوان برادر بزرگترخود را درخطبه برنام خود مقدم سازد .

رضوان در سال ۵۰۷ در حلب در گـذشت پسرش الب‌ارسلان قائمقام او شد . دوره حکومت الب‌ارسلان وفرزندش چندان طولی نکشید که هردو درگذشتند سپس مدتی‌حکومت باابن بهرام بود تااینکه در محاربه بـاکفار (۵۱۸) ابن‌بهرام کشته شد و پسرعمش که در ماردین حکومت میکـرد جسد اورا بحلب منتقل ساخت وحلب را بتصرف درآورد و مدتی وضع حکومت سلاجقه شام دوچـار اغتشاش شد و بعضی ازسرکردگان و امراءکه درسلك ممالیك‌تاج‌الدوله‌تتش‌بودند وهمچنین تاج‌الملك وشمس‌الملوك بحکومت پرداختند وآخرین آنان‌که اسمعیل شمس‌الملوك ومحمود والی دمشق باشد اولـی بعلت ظلم و جور فراوان و دومی‌بواسطه تجاوزکاری نتوانستندکاری ازپیش ببرندتاآنکه‌شمس‌الملوك‌دردمشق بسال۵۲۹ کشته شدومحمودهم که بالحافظ‌لدین‌الله ملقب شده بود مسموم گردید بدین ترتیب حکومت دمشق بگماشتگان‌خلفای‌اسماعیلیه تعلق گرفت ودرسال ۵۴۹ بساط سلطنت سلاجقه شام بطور کلی برچیده شد وعنان ملك‌آنان بدست نورالدین محمد واتابك زنگی منتقل گردید .

فصل پنجم
اتابکان

سلاطین سلجوقی فرماندهی امور لشکری واداره سپاهی خود را بعده‌ای ازترکان که امتحان خود را درجانبازی وصمیمت وفداکاری بمنصه ظهور رسانیده ودر راه اطاعت و انجام اوامر از هیچگونه جانبازی دریغ نمیکردند واگـذار مینمودنـد ضمناً هرکدام از سلاطین و وزراء وعمال دستگاه سلاجقه عده‌ای از اینقبیل ترکان فداکار را بعنوان

غلامان اختصاصی درخدمت خود پذیرفته وبخدماتی که مناسب حال وفراخور استعدادشان بود میگماردند.

دراین بین عده‌ای از غلامان خاصه و ترکان آزموده ازتوجه وعنایات شهریاران سلجوقی‌وفرصت وقرابت بادستگاه استفاده نموده بمیزان استعدادولیاقتی که داشتند بتدریج ازپایه غلامی وخدمه خاصه بمقامات و مناصبی‌نایل میشدند وازآنجاکه سنت وعادت سلاجقه براین جاری شده بودکه شاهزادگان و اولاد خوردسال خود را برای فرا گرفتن امور جنگی ودلاوری یادرموقع فرستادن بنقاط مختلفه‌کشور بمنظور حکومت به‌ترکان می‌سپردند ودر واقع ترکان وظیفه سر پرستی شاهزادگان را بعهده میداشتندآنان را در کلام ترکی اتابك (پدر بزرگ) مینامیدند.

آتا بمعنی - پدر وبك بمعنی بزرك است.

بدین ترتیب اغلب ازاین اتابکان همان طورکه‌گذشت ازمقام ومنزلت وهمجواری با شاهزادگان استفاده‌کرده هر کدام درناحیه‌ئی ازممالك سلجوقی برای خود دست بتشکیل دولتی میزدند.

ازاین سلسله‌ها آنچه باتاریخ ایران ارتباط دارد سلسله اتابکان فارس وآذربایجان ولرستان وسلسله خوارزمشاهی است که اینك بشرح هر کدام ازآنان اشاره مینمائیم.

اتابکان آذربایجان ـ موسس این سلسله شمس‌الدین ایلدگز اتابك و شوهر مادر ارسلانشاه بود نامبرده جزءغلامانی بودکه درایام دولت‌سلطان‌مسعود سلجوقی‌ازدشت‌قبچاق بوسیله بازرگانی‌خریداری شده و چون به سلطان مسعود رسید بعلت‌کراهت منظرمورد توجه نبود تاآنکه شمس‌الدین ایلدگز را باداره امورآشپزخانه واداشتند پس از چندی‌که آثارکفایت ولیاقت از مشارالیه دیده شد در دربار سلطان مسعود تقرب‌یافت وبنا بتصویب سلطان دختر برادر طغرل‌که برادرزاده سلطان بود بحباله نکاح‌شمس‌الدین‌درآمد.وازاین‌ببعد درسلك‌امراءوحکام‌واردشدوسپس‌بحکومت آذربایجان‌منصوب گردیددراین‌مأموریت بانهایت صمیمت ولیاقت خدمت نمود ونیزاصفهان رابحوزه قدرت خود افزود تاآنکه درسال ۵۶۸ بدرود حیات‌گفت.

پس‌ازاتابك شمس‌الدین اتابك محمد ایلدگز فرزند او مانند پدر درخدمت سلاطین سلجوقی سر باطاعت داشت تاآنکه سلطان ارسلان درگذشت وچون پسرش طغرل‌بن ارسلان هفت‌سال بیش نداشت با کومك اتابك محمدبسلطنت رسید. اتابك تازمان حیاتش ۵۸۱ با کمال استقلال سمت فرمانفرمانی عراق و آذربایجان را داشت. اتابك محمدکه جهان پهلوان نیز شهرت داشت دارای چهارپسر بود که هرکدام مدتی در آذربایجان حکومت کردند ازجمله:

اتابك ارسلان است که درزمان حیات پدر در آذربایجان حکومت مینمود واز طرف طغرل منصب امیرالامرائی یافت پس ازاتابك ارسلان نوبت حکومت به قزل‌ارسلان رسید و بطوریکه ضمن وقایع سلطنت طغرل گذشت ما بین قزل‌ارسلان وطغرل سلجوقی چند نوبت‌کار به پیکار وجنگ کشید تا آنکه درشهر شوال ۵۸۷ قزل ارسلان بکمك ناصرخلیفه بپادشاهی رسید ودرهمان هنگام هم بدست یکی ازامراء کشته شد .

پس ازقزل‌ارسلان نوبت حکومت باتابك ناصرالدین ابوبکر رسید ودرتبریز بحکمرانی پرداخت وقتلغ اینانج هم متوجه عراق شد مدت حکومت اتابك ناصرالدین ۲۰ سال بود در سال ۶۰۰ هجری درگذشت .

درهمین موقع است که سلطان طغرل ازچنگ قزل‌ارسلان خلاصی یافت وروی بعراق برد ودراین مدت چهارده بار ما بین قتلغ اینانج واتابك کار بمنازعه کشید وهمواره موفقیت با اتابك ابوبکر بوده قتلغ اینانج ازدرمخالفت باطغرل درآمد قصد داشت که بوسیله مادرخود سلطان طغرل را مسموم نماید چون نقشه اوعملی نشد (مادرش که زوجه طغرل بود درنتیجه کشف توطئه بدست طغرل کشته و مسموم گردید) نزد خوارزمشاه رفت و پس از تحریك خوارزمشاه و لشکر کشی او بعراق چنانکه میدانیم سلطان طغرل در معرکه‌ای شهید شد طولی نکشید که قتلغ اینانج هم بدست یکی از امراء تکش بقتل رسید .

آخرین اتابك آذربایجان اتابك مظفراست که مدت ۱۶ سال درآذربایجان حکومت نمود وچون سلطان جلال الدین منکبرنی عازم تسخیرآذربایجان شد اتابك مظفرالدین به به‌النجق گریخت وزوجه اوبدست سلطان جلال‌الدین افتاد و چون این خبرتأسف‌آور را شنید دوچار سکته شد و بدین ترتیب سلسله اتابکان آذربایجان مغلوب خوارزمشاهیان گردیدند .

اسامی اتابکان آذربایجان

۱ - شمس‌الدین ایلدگز	۵۶۸—۵۴۱
۲ - نصرةالدین محمد جهان پهلوان	۵۸۲—۵۶۸
۳ - مظفرالدین عثمان	۵۸۷—۵۸۲
٤ - نصرةالدین ابوبکر	۵۰۷—۵۸۷
۵ - مظفرالدین اوزبك	۶۲۲ - ۶۰۷
۶ - اتابك فزل‌ارسلان	۶۲۲ - ۶۲۲

از اتابکان آذربایجان شمس‌الدین ایلدگز و جهان پهلوان و قزل ارسلان درتاریخ

ادبیات فارسی مقام بلندی دارند زیرا عده‌ای از شعراء نامی بمداحی آنان برخاسته‌اند مانند ظهیرالدین فارابی – افضل‌الدین – مجبرالدین بیلقانی – خاقانی وغیره – که بعداً بشرح تاریخچه هرکدام اشاره خواهیم کرد .

اتابکان فارس یاسلغریان ۵۴۳ – ۶۶۳

سلغر رئیس یکدسته از تراکمه بودکه بااولاد واتباع خود مدتها درخراسان مقیم بود بعداً بخدمت سلاجقه روی‌آورد بتدریج صاحب‌منزلت وقدری شده ازاین تاریخ فرزندان آن درفارس توطن اختیار کردند .

حکومت فارس درسال ۳۲۱ ازطرف گماشتگان خلیفه که مأمور اداره آن خطه بودند بملوك دیالمه منتقل شده ودرسال ۴۵۸ هجری سلطان ارسلانشاه سلجوقی فارس را بتصرف آورد ودست ملوك دیالمه را ازآن حدود کوتاه نمود و باین ترتیب مدت ۸۵ سال حکومت فارس را شش‌نفرازطرف ملوك سلجوقی اداره مینمودند تاآنکه درسال ۵۴۳ یکی‌ازنوادگان سلغر که سنقر نام داشت درزمان سلطنت ملکشاه ثانی برعلیه این سلطان خروج نمود و چون ملکشاه طاقت مقابله نیاورد وفرار نمود ازآن پس درشیراز و فارس سنغور واولاد او بتشکیل حکومت اتابکان فارس نأیل شدند .

این سلسله که سالغریان واتابکان فارس‌نامیده‌اند از ۵۴۳ – ۶۶۳ درفارس حکومت کردند ودراین مدت ۱۲۰ سال پانزده نفر ازایشان بحکمرانی پرداختند .

سنقرپس ازعزیمت ملکشاه در فارس بمدت ۱۳ سال پادشاهی نمود درشهرشیراز خانقاه ومسجدی‌ازخودبیادگار گذاشت وزارتش بعهده خواجه تاج‌الدین شیرازی‌که مدتی وزارت سلطان مسعود سلجوقی‌را داشت محول بود درسال ۵۷۰ درگذشت پس‌ازسنقرنوبت حکومت به برادرش اتابك مظفرالدین زنگی رسید و چون درهنگام مرگ سنقر درشیراز نبود دونفرازاقر باش برآن‌شوریدند درنتیجه زنگی‌پیروز شدوپس‌از مدت ۱۴ سال‌حکومت‌که توام باعدالت وخوش رفتاری بود درسال ۵۷۱ درگذشت .

پس‌ازاتابك مظفرالدین‌زنگی فرزند اواتابك مظفرالدین بحکومت فارس رسید مدت بیست سال باخوش نامی ورافت ومحبت حکومت نمود ودراحداث ابنیه و مدارس و خانقاه کوشش فراوان‌کرد مدرسه وخانقاهی‌که درجنب مسجدجامعه‌عتیق شیرازاست ازابنیه دوره اومیباشد . درسال ۵۹۱ هجری درگذشت .

وزارت این اتابك بخواجه امین‌الدین کازرونی که بحاتم طائی زمان خود معروف بود واگذار شده .

پس‌ازاتابك قطب‌الدین طغرل که مقتول گردید نوبت حکومت به معروفترین اتابکان فارس اتابك مظفرالدین سعدبن زنگی ؛پسرس ابوبکربن سعد رسید .

اتابک سعد بن زنگی - ازمشاهیر ا ابکان فارس میباشد این اتابک معروف مردی بسیار عادل وخوش رفتارو کریم ومشوق علم وادب بود ودرمدت ۲۹ سال که بحکومت مشغول بود تمام اوقات خودرا درترقیه حال مردم و گرامی داشتن ادباء و بزرگان واحداث ابنیه وایجاد آبادی مصروف داشت .

باروی شهر شیراز و آثار اودرمسجد جامع عتیق هنوز باقی میباشد . درسال ٦١٤ بدست سلطان محمد گرفتار شد لیکن مجدداً حکومت فارس بآن تفویض گردید تاآنکه در سال ٦٢٠ بانیکنامی فراوان درگذشت . وزراء دوره اودوتن بنام رکن الدین صلاح کرمانی وابونصراسعد بودند ـ شیخ مصلح الـدین سعدی شیرازی را در تخلص منسوب بابن اتابک میدانند .

ازوقایع مهم دوره اتابک سعد بن زنگی بیان گرفتاری او بدست سلطان محمد خوارزم است که بطور خلاصه بدین شرح است درمحاربه ئی که باوجود قلت لشکر بالشکریان فراوان سلطان محمد خوارزم نمود صفوف زیـادی ازلشکریان خوارزم را مجروح ومقتول ساخت و چون سلطان محمد ازرشادت اتابک متعجب شده بود دستورداد اتابک رازنده دستگیر نمایندچون اتابک دستگیر شد و بحضور سلطان محمد خـوارزمشاه رسید بواسطه حسن بیان و مراتب بزرگواری جلب عنایت سلطانی را نمود وهدایائی فراوان باواعطاء شد وبار دیگر بوسیله ملک زوزن سلطنت ایالت فارس بدو تفویض کردیدمشروط برآنکه اتابک دختر خود ملک خاتون را بهمسری سلطان جلال الدین واگذار نماید وهمچنین پسرخود ابوبکر بن سعد را نزدخوارزمشاه فرستاده وقلعه اصطخر ویك قلعه دیگر رادراختیار وتصرف گماشتگان سلطان بازگذارد وهرسال مبلغی خراج برای خزانه خوارزمشاه بفرستد .

اتابک سعد با حشمت فراوان وارد شهر شیراز کشت و چون در بین راه با فرستادگان خوارزمشاه بـد رفتاری شده بود وعده ئی ازآنان را بهلاکت رسانده بودند در شیراز نهایت محبت را بآنـان نمود و پس از انجام تعهدات مصالحه بقیه مدت را باکمال قدرت سلطنت نمود .

عمیدالدین ابونصراسعد که از وزراء اتابک محسوب است درتحکیم اساس سلطنت اتابک بعلت فصاحت بیان و بلاغتی که داشت سهم بسزائی دارد چنانچه صاحب تاریخ وصاف نوشته است در موقعی که بعنوان رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه مامور گردیده بود بحدی سلطان را ازظرافت لطف وصافی ضمیراین وزیر خوش آمده بودکه اورا حریف مجلس خود ساخت لیکن بعداً این وزیر صاحب سخن دردوره اتابک ابوبکر بسعایت حسودان دوچار قهر اتابک شده تاآخر عمر خود وفرزندش در زندان بسر برده تااینکه هر دو درگذشتند پس ازاتابک سعد بن زنگی نوبت سلطنت بفرزند نامی آن اتابک ابوبکر بن سعد رسید.

اتابك ابوبكر بن سعد - اتابك ابوبکر بمنزله چراغ دودمان سلغریان محسوب شود زیرا پس ازفوت پدر بقدری درتقویت واصلاح امور وآبادانی شهر ورعایت جانب بزرگان وادباء وانشاء ابنیه ومدارس ومساجد همت نمود که اورایکی از بزرگترین پادشاهان عادل وکریم وعاقل میتوان دانست بهمین جهات طولی نکشید که ازطرف اوکتای قاآن بلقب قتلغ خان نامیده شدودرفرامین نام این اتابك را چنین ذکرمیکردند : «وارث ملك سلیمان سلغرسلطان مظفرالدنیاوالدین تهمتن ابوبکربن اتابك ابوبکر .» ازنظرجنگجوئی وکشور گشائی توانست که بربسیاری ازجزائر ونقاط ساحلی فارس مانند بحرین وقطیف دست تصرف دراز نماید ودرنتیجه کسب قدرت واشتهارنفود موفق شد که نام آنرا در برخی از بلادهنددر خطبه هاذکر کنند .

اتابك ابوبکر همینکه صیت آواز چنگیزیان راشنید بمنظورحفظ تاج وتخت وآبادی وامان خطه فارس ازشرهجوم و تخریب ازباب احترام واطاعت نسبت باوگتای قاآن درآمد باتقدیم هدایا واظهار ارادت واحترام وارسال رسول به دربار اوکتای (برادرزاده خود تهمتن را مأمور همراه داشتن تحف وهدایا و ادعیه خود بدربار اوکتای نمود) موفق شد که یرلیغ حکومت فارس را بدین ترتیب بدست آورد .

چون هلاکو بغدادرا فتح نمود مجدداً اتابك ابوبکرازنظردوراندیشی پسرخود سعدرا برای عرض تهنیت باردوی هلاکو روانه ساخت وپس ازجلب عنایات هلاکودرحین مراجعت خبر فوت پدرخود را شنید ودرضمن راه درگذشت .

اتابك ابوبکر درپنجم جمادی الآخر سال ۶۵۸ درگذشت واومدت سی وپنج سال سلطنت کرد ازافتخارات بی‌نظیر این اتابك که موجب سربلندی و احیاء نام آن شده معاصر بودن باشیخ اجل سعدی شیرازی است .

درزمان این دو پادشاه شیراز رو بآبادی وترقی فراوان رفت وبواسطه حسن تدبیر و اطاعت اجباری ازمغول خطه فارس را قریب یك قرن ازلشکرکشی بدان قسمت و باالنتیجه ازخرابی حفظ کردند .

ضمناً چون عده‌ای از دانشمندان ایرانی که درمهاجمه خونخواران مغول ازشمال ایران بجنوب پناه آورده بودند حمایت کرده ونسبت بآنان ازابراز ملاطفت دریغ نمیکردند پیش ازبیش موجب شد که بربلندی نام آنان افزوده شود .

شیخ سعدی شاعر شیرین سخن بزرك ایران در دوره این سلسله میزیست و کتاب گلستان و بوستان خودرا بنام ابوبکرسعد بانجام رسانید واو را مدح کرده است .

همچنین همام الدین تبریزی از شعرائی است که مدتی در دربار اتابکان گذرانده است .

پس ازاتابك ابوبکر **اتابك محمد بن سعد ابوبکر** با آنکه درصغرسن بود بسلطنت رسید مادر این اتابك که ترکان خاتون نام داشت زنی کاردان ومقتدر بود زمام اموررا رادردست گرفت و خواجه نظام‌الدین ابوبکر وزیر را با تحف وهدایا باردوی هلاکوخان فرستاد و بدینوسیله اظهار اطاعت وانقیاد کرد ایلخان فرمان حکومت فارس رابنام اتابك محمد صادر نمود لیکن پس‌ازدوسال وهفت‌ماه که از مدت حکومت آن گذشت درسال ۶۶۰ هجری بعلت سقوط ازبام در گذشت .

پس‌ازاو **محمدشاه بن سلغرشاه** که مردی سفاك و بی کفایت بود بسلطنت رسید لیکن این اتابك بعلت خونریزی وعدم لیاقت ومخالفت ترکان خاتون و مماطله دراجراء دستور هلاکو داير بحضور دربغداد موجب نفرت مردم گردید آخرالامر محمد شاه را مقید ساخته اجباراً نزد هلاکو اعزام داشتند وبدین ترتیب پس ازمدت‌هشت‌ماه‌ازحکومت برکنار شد .

پس ازمحمد شاه نوبت سلطنت به سلجوقشاه رسید .

اتابك سلجوقشاه ــ درهنگامیکه محمد شاه گرفتار شده بودترکان خاتون بامشورت بزرگان عده‌ای را مأمور ساخت که باصطخر رفته سلجوقشاه راکه درزمان حیات برادر در قلعه اصطخر محبوس گشته بود برای سلطنت بشیراز آورند چون بهمین قرار اقدام شد سلجوقشاه دربدو امر ترکان را بهمسری خود انتخاب کرد لیکن بعداً در موقعیکه ازشرب شراب وکثرت عیش ونوش دوچارمستی شده بود شبی فرمان داد که ترکان خاتون رادرجلوی چشم خودبدست جلاد سپارند چون ترکان بوضع فجیعی بامراوکشته شد جریان قتل را باطلاع هلاکوخان رسانیدند هلاکوخان آلتاجورا باسپاهی فراوان مأمور قتل سلجوقشاه وجلوگیری ازاغتشاش فارس نمود سلجوقشاه چون یارای مقابله درخود ندید شهر شیراز را رهاکرد و متوجه ساحل بحرعمان شد التاجو بااستقبالی که ازطرف اهالی شیرازبرای اوشد وارد شیراز گردید وسپس درتعقیب سلجوقشاه بحرکت آمد تاآنکه درحوالی کازرون به سلجوقشاه رسید سلجوقشاه پس‌ازاظهار رشادت بمسجد ابواسحاق کازرونی پناهنده شد لیکن در مسجد اسیر شد وپس ازدستگیری بلافاصله درسال ۶۶۲ بقتل رسید .

بعد ازقتل سلجوقشاه چون در دودمان اتابکان فارس مردی شایسته که بتواند زمام امور را بدست گیرد نبود لذا هلاکو حکومت فارس را به آبش خاتون که آخرین سلطان اتابکان فارس می‌باشد واگذار نمود وپس ازمدت یکسال حکومت درشیراز هلاکو اورا در سال ۶۶۳ بزوجیت پسر خود منگوتیمور درآورد وبدین ترتیب عملا سلسله اتابکان فارس منقرض وفارس رسماً ضمیمه دیوان ایلخانیان گردید .

اسامی اتابکان فارس

۱ ــ سنقور شاه	۵۴۳ ــ ۵۵۶

۲ ـ اتابك مظفرالدين زنگی	۵۷۱ -۵۵۶
۳ ـ اتابك مظفرالدين تكله	۵۹۱ -۵۷۱
٤ ـ اتابك قطب‌الدين طغرل	۵۹۱ -۵۹۱
۵ ـ اتابك سعدبن زنگی	۶۲۰ -۵۹۱
۶ ـ اتابك ابوبكربن سعد	۶۵۸ -۶۲۰
۷ ـ اتابك محمدبن سعدابوبكر	۶۶۰ -۶۵۸
۸ ـ اتابك محمد شاه بن سلغرشاه	۶۶۱ -۶۶۰
۹ ـ اتابك سلجوقشاه	۶۶۲ -۶۶۱
۱۰ ـ اتابك ابش خاتون	۶۶۳ -۶۶۲

اتابکان لرستان

موسس سلسله اتابکان لرستان ابوطاهر فرزندمحمد ازروسای لشکری اتابك سنقر سلغریان بود که درلرستان حکومت مستقلی تشکیل داد وتاسال ۸۲۷ درلرستان وخوزستان حکومت میکردند وعاقبت بدست سلطان ابراهیم پسر شاهرخ منقرض گردید .

لرستان بدوقسمت تقسیم میشد ، لر بزرگ ـ لر کوچك ـ درفاصله مساکن لربزرگ وکوچك لر نشین دیگری نیز وجود داشت که شولستان میگفتند که امروزه بنام ممسنی خوانده میشود .

طوایف لر بزرگ ازنظر همجواری با اتابکان فارس وخلفای بغداد ارتباط داشتند وچون مسکن آنان معبراغلب رفت وآمدها ولشکرکشی بوده همین موقعیت جغرافیائی باعث شده که بالطبع دایره مراوده وارتباطات ایشان بیشرازلر کوچك باشد .

سلسله لر بزرگ که ازحدود نیمه قرن ششم هجری قدرت یافته وبنام امرای فضلویه یااتابکان‌لرستان‌خوانده‌میشوندا‌صولاازطایفه کردان‌شام‌اند که‌ازطرین‌نیاقارقین‌وآذربایجان بایران‌آمده ودرحدود اشتران‌کوه سکونت اختیار کردند .

رئیس این طایفه‌ابوطاهربن علی‌بن محمد نام داشت وچون جد نهم او بنام فضلویه مشهور بود فرزندان اورا امرای فضلویه گفته‌اند ابوطاهر مدت سی وچهار سال حکومت کردودرقسمت اول‌از دوره حکمرانی با اتابك سنقردوچار کشمکش شده و بتدریخ حکومت مستقلی تشکیل دادکه اساس سلسله اتابکان‌لرستان گردید.

بعد ازابوطاهر فرزندش ملك هزاراسب بامارت لرستان رسید واوتاسال۶۲۶امارت داشت و بتدریج برقبائل لرکوچك مسلط شد وضمناً با اتابکان فارس بر سر قلعه منگشت (جنوب غربی مال‌امیرأیذه کنونی) زدوخوردنمودوحدودتصرفات خود رابه اصفهان رسانید

هزار اسب مورد تفقد وعنایت خلیفه‌الناصرالدین واقع شد ولقب اتابك یافت وهمچنین با سلطان محمد خوارزمشاه روابط دوستی داشت و هنگامی که خوارزمشاه از مقابل مغول می‌گریخت درحدود بروجرد هزار اسب بکومك او آمد لیکن بعلت سعایت امراء هزار اسب رنجیده‌خاطرشده‌روی ازسلطان محمد خوارزمشاه برتافت .

هزاراسب دوپسر داشت یکی عمادالدین پهلوان که بعد ازپدر بامارت رسید ودرسال ٦٤٢ درگذشت دیگرنصرة‌الدین کلجه‌است که دوره حکومت او طولی نکشید وآنهم درسال ٦٤٩ درگذشت .

اتابك تكله (٦٤٩- ٦٥٦) - اتابك تكله مظفرالدین ازمشاهیر اتابکان لرستان است که بیشتر وقت خودرا صرف زدوخورد بااتکان فارس وقبائل لر ومغول نمود .

کشمکش مابین اتابکان فارس ولرستان در ایام حکومت تکله شدت یافت وبا اینکه اتابك سعدبن زنگی سه مرتبه بطرف مساکن تکله لشکرکشی نمود لیکن در هرسه مرتبه پیروزی باتکله بود و این پیروزی بیش‌ازپیش موجب شهرت واعتبارش گردید .

تکله درسال ٦٥٥ بحضور هولاکو رسید وپس‌ازملاحظه رفتار وحشیانه قوم مغول وقتل خلیفه عازم مراجعت لرستان شد چون مراجعت اوبلرستان بدون اطلاع هلاکو بود هلاکو ازبیم آنکه تکله دست باقداماتی زندکیتوبوقا را مأمور نمود که در حین راه براو بتازد اتفاقاً تکله توانست خود را بقلعه منکشت برساند لیکن برادر او الب ارغو اسیر هلاکو شد عاقبت هلاکو تکله را امان داد ودرسال ٦٥٦ اورا بقتل رسانید شمس‌الدین الب‌ارغو را بحکومت لرمنصوب نمود . طولی نکشید که الب‌ارغو که مرکزحکومتش درمال‌امیر بود درسال ٦٧٢ درگذشت .

یوسف‌شاه (٦٦٢-٦٨٨) - یوسف شاه پس‌ازپدر بامارت‌رسید وچون قبل ازدوره امارت لرستان غالباً درخدمت آباقا بود وهمواره سمت خدمت را رعایت‌مینمود حتی درجنك بابراق‌خان‌هم بکومك آباقاشرکت کرد و بهمین‌سبب‌ازطرف آباقا به‌بهادرملقب شد خوزستان وکوه‌کیلویه وشهر فیروزان نزدیکی اصفهان وگلپایگان را ضمیمه‌حکومت خود نمود وبر طایفه لرکوچك غلبه یافت .

در زمان جانشین آباقا یعنی در دوره جلوس سلطان احمد نکودارهم جانب خدمت را رها ننمود ودرجنگی که مابین سلطان احمد وارغون روی داد یوسف‌شاه شرکت نمود و چون سلطان احمددر٦٨٣دوچارشکست شد صدمات‌فراوان بلشکر اتابك وارد گردید.

درزمان ارغون هم یوسف شاه مورد عنایت‌بود تااینکه از طرف ارغون مأمورشد که خواجه شمس‌الدین جوینی را پیش ارغون برد خواجه دخترخود را بزوجیت باتابك داد . واتابك بهمین ترتیب درخدمت ارغون بود تازمانیکه خواجه شمس‌الدین بقتل رسید ازاین

تاریخ ببعد اتابك یوسف شاه بلرستان مراجعت کرد وتااینکه در سال ۶۸۸ در گذشت .

اتابك افراسیاب ۶۸۸-۶۹۵ جانشینان یوسف‌شاه دوفرزنداو بنام افراسیاب ونصرة‌الدین احمد بودند افراسیاب پس از پدر بمقام اتابکی لرستان رسید و احمد عازم خدمت ایلخان‌شد اتابك افراسیاب بعلت جاه طلبی‌همواره دست بطغیان میزد وابتداء افراد خاندان وزیرپدرخودرا ازبین برداشت و بعداً جماعتی ازباقیماندگان وزیرراکه باصفهان پناه‌برده بودند مورد تعقیب قرار داد وازطرفی‌چون‌دراین‌اثناء ارغون در گذشت ۶۹۰واوضاع دربار ایلخانی‌هم‌دوچار پریشانی شده بود افراسیاب از موقع استفاده نمود خودرا برای قیام بر مغول و تصرف همدان وفارس و حتی حمله به تبریز آماده مینمود وچون در نزدیکی قهرود کاشان بریکی از سرداران مغولی فایق آمده و رفتاری وحشیانه با امراءِ مغولی کرده بود ایلخان‌جانشین‌ارغون یعنی کیخاتو که ازعملیات افراسیاب سخت متغیر شده‌بود بخیال دفع او افتاد افراسیاب چون تاب مقاومت ندید بقلعه منکشت پناه برد لیکن بعداً از در عذر خواهی درآمد ومورد ستایش ایلخان قرارگرفت وعازم لرستان شد .

وپس از ورود بلرستان عده‌ئی دیگر ازبزرگان وامراءِ خودرا بکشتن داد .

درزمان ایلخانی‌غازان افراسیاب مورد توجه ولطف ایلخان بود ومامور امارت بلاد لرگردید لیکن بعداً چون امیر پرقداق که والی فارس بود از سوء نیت افراسیاب‌مستحضر شد وجریان را باطلاع ایلخان‌رساندغازان‌دستورداد‌که افراسیاب را در سال ۶۹۵ بقتل رسانند ،

نصرة‌الدین‌احمد (۶۹۵ - ۷۳۰) - پس‌ازافراسیاب نصرة‌الدین‌احمد بامارت و اتابکی لرستان قائل شد اتابك نصرة‌الدین مردی باحسن سلوك بود وباعلماءِ واهل ادب و شعراءِ نهایت رفتار نیکوداشت.

این اتابك برای تلافی ظلم و ستم برادر خود و خرابی‌آن عهد از بدو کار شروع بانشاء مدارس وخانقاه وتامین‌راهها نمود بطوریکه قریب ۱۶۰ خانقاه درشهرهای مختلفه و پایتخت خود بنانهاد در آمد مملکت را صرف گذران معاش خود و اقارب و نگاهداری سپاهیان وبقیه‌را صرف ساختمان ابنیه و مدارس وانفاق بین زهـاد وفقرا مینمود وخود از زمره اهل فقر محسوب میشد .

اتابك نصرة‌الدین احمد‌که در ادبیات فارسی دارای نام بلندی است علاوه برحسن رفتار با علماء و ادباء سه‌کتاب بنام وی نوشته شده : ۱- تاریخ معجم فی آثار ملوك‌العجم تألیف شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی . ۲ - معیار نصرتـی درعلم عروض وقوافی‌که آنرا شمس فخری اصفهانی درحدود سال ۷۱۳ بنام او پرداخته - تجارب السلف‌که ترجمه کتاب الفخری ابن طقطقی است با اضافاتـی که بعداً هندو شاه بـن سنجر نخجوانی بآن

افزوده است .

جانشین نصرةالدین احمد اتابك یوسف شاه دوم و افراسیاب دوم میباشندکه هر دو بمقام اتابکی لر رسیدند اوضاع لر بزرگ بتدریج روبخرابی میرفت تااینکه آخرین این اتابکان غیاث‌الدین کاوس بدست شاهرخ تیموری گرفتارشده ودرنتیجه این سلسله پس‌ازهفتاد هفت سال سلطنت درناحیه‌کوه کیلویه و بختیاری دوچار انقراض گردید .

فهرت اتابکان لر بزرک

۱ ـ ابوطاهر حدود ۵۵۰ هجری	
۲ ـ اتابك هزاراسب بن ابی‌طاهر	۵۵۰ــ۶۲۶
۳ ـ عمادالدین پهلوان بن هزار اسب	۶۲۶ــ۶۴۲
٤ ـ نصرةالدین کلجه پسرهزاراسب	٦٤٦ــ٦٤٩
۵ ـ تکله پسرهزاراسب	۶۴۹ ــ ۶۵۶
۶ ـ شمس‌الدین الب‌ارغو پسرهزاراسب	۶۵۶ ــ ۶۷۲
۷ ـ یوسف شاه بن الب ارغو	۶۷۲ ــ ۶۸۸
۸ ـ افراسیاب بن یوسف شاه	۶۸۸ــ۶۹۵
۹ ـ نصرةالدین احمدبن یوسف‌شاه	۶۹۵ ــ ۷۴۰
۱۰ـ یوسف شاه دوم فرزند نصرةالدین احمد	۷۳۰ ــ ۷۴۰
۱۱ ـ افراسیاب دوم فرزند نصرةالدین احمد	۷۴۰ــ
۱۲ ـ نورالوردبن سلمان شاه بن اتابك احمد	۷۵۷
۱۳ ـ اتابك پشنك بن سلغرشاه بن اتابك احمد	۷۵۷ ــ ۷۹۲
۱۴ ـ پیراحمدبن اتابك پشنك	۷۹۲ــ۷۹۸
۱۵ ـ ابوسعید بن پیراحمد	۸۲۰
۱۶ ـ شاه حسین ابی‌سعید	۷۲۰ــ۸۲۵
۱۷ ـ غیاث الدین کاوس‌بن هوشنگ	

طوایف لر کوچك :

این طوایف که درتواحی عراق عرب وعجم سکونت داشتند و بیشتر اوقات خود را درنقاط ییلاقی وقشلاقی و مراتع و چراگاهها میگذرانیدند خراجگذار بغداد بودند واز مطالعه‌تاریخ حکومت آنان معلوم میشود که‌کمتر دارای اسم ورسم شده‌اند .

دراواخر قرن ششم هجری ریاست این طایفه باشجاع‌الدین خورشید لر بوده‌که در

قلعه مانرور که از قلاع حصین لرستان بشمار میرفته دست یافته سپس مـابین او و برادرش نورالدین محمد باالناصرالدین‌الله خلیفه عباسی اختلافی رویداد بعد ازآنکه بامـر خلیفه این دوبرادر ببغداد رفتند نورالدین بزندان افتاد و شجاع‌الدین که مسن ترین امراء لر کوچك بوده است تا سال ۶۲۱ که در گذشت از طرف خلیفه در یکی از ولایات خوزستان حکمروائی داشت . امیربدر فرزند شجاع‌الدین در زمان حکومت پدرش بقتل رسید سپس سیف‌الدین رستم مأمور سرپرستی قبائل لرکوچك شد .

بعد ازسیف‌الدین،شرف الدین ابوبکر و به ترتیب عزالدین گرشاسف و حسام‌الدین خلیل وبدرالدین مسعود بامارت منصوب شدند لیکن این امیران که درحقیقت دست نشانده خلفاء بغداد بودند بیشتر اوقاتشان بمجاریات وکشمکش های محلی گذشته واغلب ازطرف خلفاء بغداد مورد حمایت قرار میگرفتند تااینکه حسام‌الدین خلیل بدست سلیمانشاه کشته شد ۶۴۰ هجری بدرالدین مسعود بخونخواهی پدر با جلب مساعدت منگوقـاآن و بمعیت هلاکوخان تاسال ۶۵۸ هجری که زمان فوتش می‌باشد رئیس قبیله لرکوچك بوده وی از فقهاء متعصب دوره خود بشماراست .

پس ازمرگ بدرالدین فرزندانش بنام فلك‌الدین حسن و عزالدین حسین بـاداره امور قبائل‌مأمورشدند این دوبرادرتوانستند درنتیجه محارباتی که بامجاورین خودنمودند دایره حکومت‌را تاحدود عراق عرب وهمدان واصفهان وشوشتر وسعت دهند تاآنکه درسال ۶۹۲ درگذشتند .

بعد ازمرگ این دوبرادر حکمروائی برلر نصیب جمال‌الدین خضر شد لیکن بعلت قیام مخالفین درسال۶۹۲بقتل رسید .

غازان‌خان اداره قبائل لرکوچك‌را بعد ازقتل خضربه‌حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود واگذاشت لیکن طولی نکشیدکه هردو امیر درسال ۶۹۵ کشته شدند .

ازسال ۶۹۵ ببعد عده‌ئی ازامراء بامارت لر مستقر شدندکه به ترتیب بنام‌عزالدین ودولت‌خاتون‌وشجاع‌الدین وملك عزالدین وسید احمد وشاه حسین و رستم عباسی واغور و جهانگیر وآخرین‌آنان رستم خان بن جهانگیراست‌که تاسال ۹۷۸ حیات داشته .

بدین ترتیب این‌سلسله از ۵۸۰ - ۹۷۸ درناحیه لر نشین کوچك امارت داشته‌اند وا: حکام دست نشانده‌خلفاء عباسی ومغولان بوده‌که بعداً بدست سلاطین صفوی از بین رفتند .

فهرست اسامی لرکوچك

۱ - شجاع‌الدین خورشید بن ابوبکر ۵۸۰ — ۹۴۹

۱ - سیف الدین رستم

۳ ـ ابوبکرمحمد برادر سیف‌الدین رستم

٤ ـ عزالدین گرشاسف بن محمد برادر ابوبکر

۵ ـ حسام‌الدین خلیل بن بدربن شجاع‌الدین خورشید — ٦٤٠

٦ ـ بدرالدین مسعودبن‌حسام‌الدین‌خلیل ٦٤٠—٦۵۸

۷ ـ تاج‌الدین شاه‌بن حسام‌الدین خلیل ٦۵۸—٦۷۷

۸ ـ ملك‌الدین حسن وعزالدین حسین فرزندان بدرالدین مسعود ٦۷۷—٦۹۲

۹ ـ جمال‌الدین خضر بن تاج‌الدین شاه ٦۹۲—٦۹۳

۱۰ ـ حسام‌الدین عمروصمصام‌الدین محمود ٦۹۳—٦۹۵

۱۱ ـ عزالدین محمدبن عزالدین حسین ٦۹۵—۷۰٦

۱۲ ـ دولت خاتون زن عزال‌ین محمد وبرادرش عزالدین حسین ۷۰٦—۷۲۰

۱۳ ـ شجاع‌الدین محمودبن‌عزالد بن حسین ۷۲۰—۷۵۰

۱٤ ـ ملك عزالدین بن شجاع‌الدین محمود ۷۵۰—۸۰٤

۱۵ ـ احمدبن عزالدین ۸۰٤—۸۱۵

۱٦ ـ شاه حسین عباسی ۸۱۵—۸۷۳

۱۷ ـ شاه رستم عباسی ۸۷۳

۱۸ ـ اغوربن شاه رستم — ۹٤۹

۱۹ ـ جهانگیربن اغور

۲۰ ـ رستم خان بن جهانگیر ۹٤۹ تا ۹۷۸ حیات داشته است .

اتابکان یزد ۴۴۳ ـ ۸۱۷ هجری

اتابکان یزد را بنام کاکویه هم مینامند علت وجه تسمیه این است که خال را درلغت دیلمی وزمان آل دیالمه کاکویه میگویند بنابراین سلسله اتابکان یزد راکه نخستین اتابك آن ابوجعفر عضدالدین علاءالدوله کاکویه است بایستی تیره‌ای از دیالمه دانست .

علاءالدوله قریب‌سی‌وپنج سال‌درناحیه اصفهان وهمدان حکومت میکردشخصاً مردی دانشمند وبافضیلت بوده است از افتخارات این اتابك فاضل همین بس که پزشك عالیمقام و فیلسوف ایران ابوعلی‌سینا کتاب دانشنامه علائی را درهمدان بنام اوتدوین کرده است .

با درگذشت علاءالدوله و بروز اختلاف مابین فرزندانش ابوکالیجار و ابوحرب و ظهیرالدین ومداخلات پادشاهان سلجوقی (طغرل‌اول) وآل دیالمه دراصفهان نتیجه‌آن‌شد که اصفهان ازدست آنان خارج و در مقابل بساط حکمفرمائیشان دریزدو ابرقو گسترده شد وانتساب این سلسله بنام اتابکان یزد ازهمین جهته است .

امیرعلاءالدوله علی درسال ٤٤٨ هجری بعد ازپدر خود ظهیرالدین باتابیکی رسید همین اتابك است که مدتها مورد علاقه معزی نیشابوری شاعر قرار گرفته و مدایح بسیاری درباره‌آن سروده است .

ازاتابکان دیگر یزد امیر فرامرز ودو دختر امیر و علاءالدوله وقطب‌الدین محمود وشاه علاءالدین‌ویوسف شاه است که ازسال ٤٤٨ـ ٦٩٠ باحمایت سلاجقه وسلطان جلال‌الدین منکبرنی‌وبراق‌حاجب موسس‌سلسله قراختائیان کرمان وترکان خاتون وهلاکوخان حکومت کرده‌اند .

ازعلل مهم ازبین‌رفتن اتابکان یزد دردوره یوسف شاه هجوم لشکریان مغول بطرف یزد است که‌عاقبت‌الامر یوسف‌شاه بعلت نادانی وطغیان بیمورد ناچارشد فراراختیار نموده ویزد رابرای غارت وچپاول تسلیم مغولان نماید .

سلسله اتابکان یزد پس ازسیصد سال بطریقی که‌گذشت درسال ٧١٨ هجری درزمان حکمروائی‌حاجی‌شاه بن‌یوسف شاه‌آخرین اتابك‌مغلوب موسس‌سلسله‌آل مظفر گردید وبدین ترتیب بساط حکومت‌آنان برچیده شد .

فهرست نه نفر ازاسامی آنان وذکر مدت حکومتشان؟

١ ـ ظهیرالدین ابومنصور فرامرزبن علاءالدوله‌کاکویه از	٤٤٣ تا ــ
٢ ـ علاءالدوله علی‌بن فرامرز	٤٨٨
٣ ـ امیرفرامرزبن علاءالدوله علی	٤٤٨ ـ ٥٣٦
٤ ـ اتابك سام و برادرش عزالدین	٥٣٦ ــ ٥٧٢
٥ ـ علاءالدوله	٥٧٤ ـ ٦٢٥
٦ ـ قطب‌الدین محمود شاه بن عزالدین	٤٣٥ ــ
٧ ـ شاه علاءالدین‌بن قطب‌الدین	ــ ٦٦٢
٨ ـ یوسف شاه بن علاءالدین	٦٦٢ = ٦٩٠
٩ ـ حاجی شاه بن یوسف شاه	٦٩٠ ـ ٧١٨

فصل ششم

ملاحظاتی درباب شعراء وادباء این دوره .

چنانکه درپایان تاریخ‌اتابکان‌آذربایجان ذکرشد عده‌ای ازگویندگان نامی بزرگ ماتندظهیرالدین فارابی‌ـ افضل‌الدین خاقانی‌ـ نظامی گنجوی دراین‌دوره میزیسته‌اند اینك بطور اختصار بشرح حال هرکدام ازآنان اشاره مینمائیم .

١ ـ ظهیرالدین فارابی

ابوالفضل طاهربن محمد ظهیرالدین فاریابـی در قصبه فاریاب بلخ تولد یافت و از

جوانی بشعر وادب وتحصیل علوم پرداخت ومخصوصاً درزبان عربی و درعلم حکمت ونجوم کسب معرفت کرد دراغلب نقاط ایران ازنیشابور ومازندران وآذربایجان مسافرت وسیاحت نمود وبسی ازامراء وسلاطین زمان خود را مدح کرده است ازآن جمله است حسام الدوله اردشیر ازملوك باوند مازندران (۶۰۲ـ ۵۶۷) وطغانشاه حاکم نیشابور (۵۸۱ـ۵۶۹) و محمدبن ایلدگز وقزل ارسلان ونصرة الدین ابوبکر ازاتابکان آذربایجان .

ظهیر قصاید متین داردکه جمله درمدح است وعده‌ای از افاضل دراین عقیده اتفاق دارندکه درطراوت ولطافت شعر باانوری وخاقانی که هردو از معاصرین وی بودند برابر بوده بهرحال بعضی قصاید محکم وقطعات خوب وغزلهای شیرین دارد .

ظهیر دراواخر عمرازمدیحه گوئی دست کشیده ودرسال ۵۹۸ درتبریز فوت نمود و درمقبره‌شعرا مدفون گشت[1].

۲ ـ خاقانی شروانی

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی ازسخنگویان نامی وقصیده سرایان درجه اول ایران است که درحدود سال ۵۲۰ هجری درشروان تولد یافت درباب نام خودکه بدیل باشد در قطعه‌ئی گوید .

بدل من آمدم اندر جهان ستائی را   بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

گویا نخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن

---

۱ ـ نقل است هنگامیکه ظهیرالدین ازنیشابور باصفهان رفت منصب قاضی القضاتی اصفهان باصدرالدین عبداللطیف خجندی بوده. روزی ظهیر بسلام خواجه رفت دیدکه صدر خواجه مسکن فضلاء وعلماء است اوسلام کرد وغریب واربجائی نشست والتفاتی چنانکه خواست نیافت تافته شد واین قطعه را بدیهة گفت وبدست خواجه داد قطعه :

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت   که هیچ کس رازیبد بدان سر افرازی

شرف بفضل وهنر باشد وترا همه‌است   بدین نعیم مزور چرا همی نازی

ز چیست کاهل هنر را نمی‌کنی تمیز   تونیز هم بهنر در زمـانه ممتازی

بمن نگه توببازی مکن ازآنکه بفضل   دلم بگیسوی حوران نمیکند بازی

اگرچه نیست خوشت یکسخن زمن بشنو   چنانکه آنرا دستور حال خود سازی

تو این سپر که ز دنیا کشیدهٔ در رو   بروز عرض مظالم چنان بیندازی

که از جواب سلامی که خلق رابرتست   بهیچ مظلمه دیگـری نپـردازی

تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی
طبع لندن ص ۱۱۲ ـ ۱۱۳

فریدون‌شروانشاه خاقانی تخلص یافت منوچهر معاصر باسی‌ویکمین خلیفه عباسی المقتفی بالله (۵۳۰ ـ ۵۵۵) بود .

محل تولد خاقانی شهر شروان از نواحی آذربایجـان بود چنانکه درقصیده معروف شکوائی بامطلع .

قلم بخت مـن شکسته سر است	موی بـر سر ز طالع هنر است
عیب شروان مکـن که خـاقانی	هست از آن‌شهر کابتداش شر است

مادرخاقانی‌ازخانواده‌های عیسوی‌آن‌سامان بود درابتداء مذهب عیسوی داشت سپس اسلام‌آورد واین نکته درکتاب تحفةالعراقین‌آمده است .

بطوریکه ازآثارخاقانی معلوم‌میشود زندگی خاقانی همواره بارنج وناکامی توام بود وباآنکه مسافرت‌های فراوان نمود و چند مرتبه بـزیارت مکه نائل گـردید لیکن اینقبیل مسافرتها نتوانسته‌است روح آزاده خاقانی را تسکین بخشد وهمواره شکایت خاقانی ازحسد مردمان وعدم شناسائی قدر وارزش شاعراست . وفات خاقانی درحدود سال ۵۹۵ درتبریز اتفاق افتاد و درمقبرةالشعراءکه درمحله سرخاب واقعست مدفون گردید .

خاقانی ازقصیده گویان درجه اول ایران‌است اشعار خاقانی محکم وازحیث لفظ و معنی غیرعادی وعالی‌ولطیف است شعر خاقانی میرساندکه اودرزبان عربی هم مانند فارسی تبحر داشته وبالفاظ وترکیبات ادبی زبان‌آنچنان مسلط بوده‌که هـر معنی رابهرشکل‌که خواسته بیان‌کرده بهترین نمونه شعر این شاعربلندپایه‌قصیده ایوان مداین است‌که هنگام مراجعت دومین باری‌که‌ازمکه عازم‌ایران بوده ضمن مشاهده‌آثار منهدم شده ایران باستان درساحل دجله فکرشاعر راسخت تحریك نموده وقصیده معروف را ساخته است .

قصاید خاقانی معمولا مطول ودامنه داراست و بساکه تجدید مطلع میکند صفت بارز اغلب این قصاید داشتن لغات وترکیبات دشوار ومعانی وتشبیهات و کنایات غامض ومعانی مشکل‌است. معلومات تاریخی وادبی ودینی واصطلاحات مربوط بمناسك‌حج ونجوم ونظائر آنرا درقصایدش‌زیاد بکار برده است .

همین قلب حساس شاعر بودکه چون در سفر مکه و زیـارت بغداد ویرانه های‌کاخ پادشاهی ساسانیان راکه دوچار شکست شده بـود ملاحظه نمود مـوجب شدکه شاعر چنین قصیده‌ئی‌که باسخنان عبرت‌آمیز شروع شده است بسراید :

هان ای‌دل‌عبرت‌بین‌از دیده‌نظر کن‌هان	ایوان مـدائن را آئینه عبرت دان

۳ ـ نظامی گنجوی

حکیم ابومحمد الیاس‌بن یوسف‌بن زکی‌بن موید نظامی درحدود سال ۵۳۵ درشهر گنجه ازحوالی‌آذربایجان تولد یافت راجع به‌گنجه در اشعارش اشارات زیاد اـت ازآن

جمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند — گرفتاری گنجه تا چند چند

نظامی که در گنجه شد شهر بند — مباد از سلام تو نا بهر مند

نظامی در کتاب لیلی ومجنون خود از پدر ومادرش ذکری نموده واز مرگ آنان که دور نیست دراوایل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد باتأسف یاد میکند .

درعصر نظامی آذربایجان وحوالی آن مرکز حکومت سلسله‌های مختلف بود مخصوصاً اتابکان آذربایجان و موصل و همچنین شروانشاهان دراین اوان شهرت داشتند و با دولت سلجوق موتلف بودند نظامی نیمی ازعمر خود را درموطن خود گنجه صرف کرده و مسافرت مهمی ننمود ظاهراً یکبار بنا بامر واحضار اتابك قزل ارسلان به تبریز مسافرت کرد .

چنانکه ازاشعار واخبار این شاعر خوش طبع شیرین سخن برمیآید وی برسوم ظاهر چندان وقعی نمی‌نهاده وباآنکه بعضی ازسلاطین هم‌عصر خود راستوده وآنان هم جانب نظامی را عزیز ومحترم داشتند هیچگاه در مداحی مبالغه نکرده و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخته ودراواخر عمر گوشه گیر وبحال انزوا زیسته درسخن راه راستی را پیموده و ازسخن ناصواب گفتن پرهیز میکرده . ازاشعارش معلوم میشود که فضیلت اومنحصر به شعر و شاعری نبود و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته وبتحصیل علوم همت گماشته ومخصوصاً درعلم نحوم صاحب اطلاع بوده است .

آنچه موجب شهرت نظامی شده کتاب خمسه یا پنج کنج اوست که بطرز مثنوی است در حدود ۲۸ هزار بیت دارد نخستین آن مثنوی مخزن الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی وچهار مثنوی دیگر یعنی خسروشیرین - لیلی ومجنون - هفت پیکر - واسکندرنامه درقصیده وحکایات است .

تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه ازاشعارآن بدست میآید بدینقرار است :

مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً درحدود ۵۷۰ هجری بنام فخرالدین بهرام‌شاه بن داود متوفی ۶۲۲ ـ حکمران ارزنگان باجگذار قلیچ ارسلان ازسلجوقیان روم نظم کرده.

درمثنوی خسروشیرین که نظم یکی از داستانهای دوره ساسانی است نظامی ازامراء معروف زمان خودمانند طغرل ابن ارسلان ازسلجوقیان عراق ۵۷۳ ـ وشمس الدین ابوجعفر محمدبن ایلدگز جهان پهلوان (۵۶۸ ـ ۵۷۲) وقزل ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲ ـ ۵۸۸) از اتابکان آذربایجان نام برده و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس الدین محمد کرده است .

خسروشیرین بسال ۵۷۶ انجام یافته وعده ابیات آن بالغ برششهزار است .

مثنوی لیلی و مجنون را در سال ۵۸٤ بفرمان شروان شاه ابوالمظفر اخستان پسر

منوچهر که نامه نوشته وقاصدی سوی شاعر فرستاده بود نظم کرده و بنام آن پادشاه شروع نموده واورا درآن مدح کرده است لیلی و مجنون شامل چهار هزار بیت است و منشاء آن ازداستانهای تازی میباشد .

هفت پیکر یابهرام نامه راکه نیز ازقصه‌های ایرانی مربوط بعهد ساسانیان است در سال ۵۹۳ سروده وآنرا بنام علاءالدین ارسلان ازاولادآق سنغر که حکومت وامارت مراغه را داشته است درآورده است . هفت پیکر مرکب از ۴۶۰۰ بیت است . اسکندرنامه نیزدو قسمت است که دراولی اسکندرفاتحی بزرك ودردومی حکیم وپیامبری است نظامی این مثنوی را شرفنامه ومقبلنامه واقبالنامه نیزنامیده وگاهی آن نامهارا بیکی ازدوقسمت نهاده وقسمت دوم را خردنامه هم گفته است .

اسکندرنامه بنام نصرةالدین ابوبکربن محمد جهان‌پهلوان ۷۰۶ – ۵۸۷ ازاتابکان آذربایجان است تالیف اسکندرنامه سال ۵۹۷ میباشد .

نظامی که سال تولد او درحدود ۵۳۵ بوده‌است پس ازشصت وسه سال زندگی در۵۹۹ درگذشته است .

نظامی ازشعراء نامی داستان سرای محسوب است ومیتوان گفت بعداز فردوسی کسی ازسخنگویان دراین‌فن بپایه شهرت اونرسیده وبدون تردید نظامی‌درمثنوی داستانی استاد و پیشرو دیگران محسوب است .

سبك نظامی متین ونظمش شیرین‌است وشعررا صاف وروان ساخته وبطورکلی سخنش ازتعقیدآزاداست ابیات‌آن بسیار نغز وبلند ودارای معانی حکمت وتوحید میباشد وهمواره آثارخودرا شامل نصایح و پندواندرز نموده وتاتوانسته برموزآموزش وپرورش توجه‌کرده وهمواره صفات عالی ومردانگی وآزادمنشی ومردم نوازی را توصیه نموده است .

درآثارآن درس‌عبرت وتنبه فراوان داده شده وهمواره بشررا متوجه نیك وبد اعمال خود ساخته است وازسست بنیادی جهان گذران آگاهش میکند .

در ذکر خصائص اشعار نظامی‌آهنگ موسیقی وحالت جذبه واستعداد وصف ونیروی تصویر اورا نباید فراموش نموده نظامی غیرازمثنوی قصیده وغزل‌نیز سروده است وهمچنین رباعیات معدودی را باومنسوب میدارند .

ونیزچنانکه در شرح‌احوال اتابکان فارس واتابك سعدبن زنگی گذشت ازافتخارات جاودانی‌آن دوره وجوداستاد جمیع شعراء ایران افصح المتکلمین سعدی شیرازی است .

سعدی – نظربانیکه شیخ بزرگوار سعدی عده زیادی ازمعاصرین خود راکه شامل اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی و مظفرالدین ابوبکر واتابك مظفرالدین سعد و عضدالدین محمد و ترکان خاتون و سلجوقشاه و ابش خاتون و وزراء اتابکان و حکام و ولاة و ملوك

و اعیان را مدح کرده است و درزمره ممدوحین شیخ میباشند و دراین مدایح نیزاشاراتی بمناسبات وروابط تاریخی و وقایع آنزمان است لذا برای تکمیل تاریخ ادبی این دوره عین قسمتی ازمقاله مشهورومستند علامه فقید سعید محمد قزوینی رحمة‌الله‌علیه راکه درتحت عنوان ممدوحین شیخ سعدی در کتاب سعدی نامه چاپ سال ۱۳۱۶ درتهران بیادگار هفتصدمین سال تألیف گلستان تحریر شده در زیر نقل می‌نمائیم تاباچاپ فصل اول ازمقاله مزبورخدمت شایانی بروشن شدن تاریخ ملوك سلغریان فارس و وزراء ایشان دراین کتاب شده باشد. ضمناً چون درباب شرح حال شیخ سعدی واهمیت دواثر جاودانی آن بنام بوستان وگلستان درکلیه کتب ادبی وشرح حال شعراء وحکماء مقالات مفصل ومبسوطی نگاشته شده است لذا دراین مقاله ازورود وبحث درشرح حال وآثارآن شاعروحکیم بلندپایه صرفنظر نموده فقط بممدوحین شیخ اکتفا مینمائیم.

درذکر ممدوحین شیخ از ملوك سلغریان فارس

ووزراء ایشان

۱ - اتابك مظفرالدین[۱] سعدبن زنگی بن مودود سلغری

پنجمین ازپادشاهان سلسلهٔ سلغریان فارس ، گرچه در تمام کلیات شیخ از گلستان و بوستان و قصاید عربی و فارسی وطیبات و بدایع وغیرها تاآنجاکه راقم سطور تتبع نموده مطلقا واصلا مدحی یا مرثیهٔ ازاو درحق سعدبن زنگی یافت نمیشود ولی چون شیخ معاصر بااین پادشاه بوده بااین معنی‌که دردورهٔ طفولیت واوایل جوانی خود سنین اواخر سلطنت این سعد زنگی را دریافته بوده و حتی بعضی نیز مانند صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده ومرحوم هدایت تخلص سعدی را ازنام این پادشاه مأخوذ دانسته‌اند[۲] لهذا مانیز اورا بالتبع دراین عنوان ذکر کردیم .

تاریخ جلوس سعدبن زنگی علی‌التحقین معلوم نیست ولی‌چون مدت سلطنت او بتصریح

---

۱ - جمیع ملوك سلغریان فارس ازاول تاباآخر تماماً ملقب به «مظفرالدین» بوده‌اند باستثنای دو نفر ازایشان : یکی اتابك محمدبن سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی که درجامع‌التواریخ (طبع بلوشه‌ص ۵۵۵ و۵۵۷) گوید لقب‌وی عضدالدین بودولی بتصریح مورخ معاصر اوقاضی ناصرالدین بیضاوی درنظام التواریخ ص۸۵ و۸۹ وی نیز ملقب بمظفرالدین بوده است ، پس معلوم میشود که این پادشاه ظاهراً دولقب داشته یکی مظفرالدین مانند عموم آل سلغر ودیگری عضدالدین، - و دیگر اتابك ابش خاتون‌که در هیچ از کتب تواریخی‌که بدست داشتم مطلقاً لقبی برای او نیافتم .

۲ - وحال‌آنکه صواب چنانکه بعدازین درشرح احوال اتابك سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی ذکر خواهیم کردآنست‌که تخلص اومأخوذ ازنام این پادشاه اخیر است .

اغلب مورخین بیست ونه یا بیست و هشت سال بوده است [1] و وفات او نیز چنانکه خواهیم دید در سنهٔ ششصد وبیست وسه روی داده پس‌ازمجموع این دوفقره بالطبع چنین استنباط میشود که جلوس او در حدود سنهٔ ۵۹۳ یا ۵۹۴ بوده است .

ووفات اتابك سعدبن زنگی بتصریح صاحب جامع‌التواریخ و وصاف و روضة الصفا و حبیب السیر در احدی الجمادیین سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده است ، و مورخ معاصر او ابن‌الاثیر گرچه تاریخ وفات اورا بدست نداده ولی درضمن حوادث سنهٔ ۶۲۵ گوید که «از جمله کسانی که دراینسال بمعاونت سلطان جلال‌الدین منکبرنی آمدند درجنگ وی بامغول یکی صاحب بلادفارس [ابوبکر] پسراتابك سعد بود که بعد ازوفات پدر بسلطنت رسیده بود [2] » وازاین فقره صریحاً واضح میشود که وفات سعد زنگی بنحوقطع ویقین مؤخر ازسنهٔ ۶۲۵ نبوده است ، بنا بر این پس قول صاحب تاریخ گزیده و بتبع اولب التواریخ و جهان‌آرا که وفات سعد زنگی را درسنهٔ ششصد وبیست وهشت نگاشته‌اند (ومانیز سابقاً در مقدمهٔ المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم بمتابعت ایشان همین قول را نقل‌کرده بودیم) بدون شك سهو واضح است ، و دلیل قطعی دیگر بر بطلان قول تاریخ گزیده آنست که بتصریح صاحب وصاف [3] وزیر سعد بن زنگی مذکور عمیدالدین اسعد ابزری صاحب قصیدهٔ معروف باشکنوانیه که

---

۱ ـ بیست ونه، سال قول صاحب تاریخ وصاف ومزارات شیراز و روضة‌الصفا وحبیب‌السیر است وبیست وهشت سال قول صاحب تاریخ گزیده ولب التواریخ ، ـ وعجب است که کلمهٔ « بیست ونه » دربعضی ازمآخذ مانند دونسخه جامع التواریخ کتابخانه ملی پاریس که راقم سطور بدست دارد ونظام‌التواریخ چاپی ص۸۸ وشیراز نامهٔ چاپی ص ۵۳ بواسطهٔ تشابه خطی بین نه وسه به « بیست وسه» تصحیف شده است ولی عبارت مزارات شیراز عربی که صریحاً واضحاً گوید : «وبقی فی‌السلطنة و الملك تسعاً و عشرین سنه (نسخهٔ عکسی وزارت معارف ورق ۹۹) جای شبهه باقی نمیگذاردکه فقط بیست ونه صحیح و بیست وسه تصحیف آنست چه در عربی واضح است که کلمهٔ «تسع» و «ثلاث» بواسطهٔ عدم تشابه خطی بیکدیگر مشتبه نمیشوند .

۲ ـ ابن‌الاثیر ج ۱۲ درعنوان « ذکر الحرب بین جلال‌الدین والتتر » ، ـ واین نکته را نیز ناگفته نگذریم که ابن‌الاثیر باوجود اینکه بکلی معاصر سعدبن زنگی مانحن فیه بوده چه وفات اوفقط هفت سال بعد ازوفات سعد روی داده درسنهٔ ۶۳۰ دائماً ومطرداً از او به « سعدبن دکلا» (= تکله) تعبیر می‌نماید یعنی خیال میکرده که سعد پسر تکله بن زنگی بوده است در صورتیکه برادر تکله بوده است ومنشا این اشتباه لابد از آنجاست که چون سعد جانشین تکله بوده درسلطنت ابن‌الاثیر قیاساً علی‌الاعم الاغلب درامثال این موارد تصور کرده که وی پسر سلف خود بوده است .

۳ ـ وصاف ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷ .

مطلع آن اینست . [1]

من یبلغن حمامات ببطحاء　　ممتعات بسلسال و خضراء

پس ازوفات سعد زنگی و جلوس پسرش ابوبکر بواسطهٔ وحشتی که اتابك ابوبکر ازو درخاطر داشت اورا باپسرش تاج الدین محمد درقلعهٔ اشکنوان حبس نمود وعمیدالدین اسعد مذکور در همان حبس درسنهٔ ۶۲۴ وفات یافت پس این نیز دلیل صریح دیگری است که اتابك سعدبن زنگی در سنهٔ ۶۲۴ بیش در جزو احیا نبوده و پسرش اتابك ابوبکر پادشاه بوده است .

وبازدلیل قطعی دیگر برفساد قول صاحب گزیده آنست ک بتصریح همان مورخ یعنی وصاف فتح جزیرهٔ کیش وقتل آخرین پادشاه آن جزیره ملك سلطان بدست اتابك ابوبکر بن سعدبن زنگی در روز سه شنبه دوازدهم جمادی الاخرة سنهٔ ششصد و بیست وشش بوده است وبدیهی است که این واقعه که سال وماه و روز آن همه مشخص است برهان جلی واضحی است بر اینکه سنهٔ ۶۲۶ یکی ازسنوات سلطنت اتابك ابوبکر بوده است پس چگونه وفات پدرش سعد ودرنتیجه جلوس خود وی ممکن است درسنهٔ ۶۲۸ روی داده باشد . باری در بطلان قول صاحب گزیده ومن تبع اواصلا وابداً جای ادنی شك وشبههٔ نیست .

ومخفی نماناد که این همه اصرار و پافشاری ما درتعیین سال وفات اتابك سعدبن زنگی نه برای تحقیق یك مسئلهٔ تاریخی است که آن نیز گرچه فی حدذاته مهم است ولی جای آن در این مختصر مقاله نیست بلکه غرض اصلی ما و منظور عمدهٔ مافقط تعیین عصر شیخ بزرگوار است که تاچه مقدار ازسنین سلطنت این زنگی را عادتاً ممکن است دریافته باشد و چگونه است که ذکری ازاو درآثار واشعار اویافت نمیشود لهذاگوئیم :

شکی نیست که چنانکه سابق گفتیم شیخ درسنین اوایل عمرخود مقداری ازسنین اواخر عمر سعد زنگی را درك کرده بوده است زیرا هرچند سنهٔ ولادت شیخ بنحو تحقیق تاکنون معلوم نشده است ولی بظن قریب بیقین وبقراین عدیدهٔ کثیره که اینجا موقع تفصیل آن نیست ودرسایر مقالات مندرجه درهمین شمارهٔ مجلهٔ «تعلیم وتربیت» البته این مسئله بخوبی مطرح وتشریح شده تقریباً شکی نیست که تولد شیخ بزرگوار درحدود سنهٔ ششصد هجری یا بلکه چند سالی نیز مؤخر ازآن تاریخ بوده است ، بنابراین پس شیخ در وقت وفات سعدبن زنگی درسنهٔ ۶۲۳ ظاهراً جوانی بوده است درحدود بیست یابیست واند ساله وبدیهی است که دراین سن هنوز برتبهٔ شاعری وشهرت و معاشرت باملوك واکابر نرسیده بوده است و بهمین جهت است بدون شك که درتمام کلیات اواز نظم و نثر چنانکه سابق نیز گفتیم مطلقاً واصلا مدحی یامرثیهٔ درحق سعدبن زنگی یاحتی ادنی اشارهٔ یا ایمائی بدوبنحوی که ازآن

---

1 - این قصیده مکرر درایران واروپا بطبع رسیده است .

معلوم‌شود که‌وی در آن‌حین درجزو احیا بوده است بوجه من‌الوجوه یافت‌نمیشود وفقط در دوسه موردی که شیخ نامی ازاو برده است همه‌جا صریحاً ازسیاق کلام واضح است که وی در آن وقت از زمرهٔ گذشتگان بوده است از جمله مثلا درمقدمهٔ بوستان که در خطاب بپسرش اتابك ابوبکر گوید :

نرفت از جهان سعد زنگی بدرد — که چون توخلف نام بردار کرد

وباز درهمانجا گوید :

گر از سعد زنگی مثل ما یاد — فلك یاور سعد بوبکر باد

واز جمله درحکایت ممتع ذیل در اواخر باب سوم ازبوستان :

ثنا گفت بر سعد زنگی کسی — که بر تربتش باد رحمت بسی
درم داد و تشریف و بنواختش — بقدر هنر جایگه ساختش
چوالله بس (1) دید برنقش زر — بشورید و بر کند خلعت زبر
زشورش‌چنان‌شعله درجان‌گرفت — که برجست و راه بیابان‌گرفت
یکی گفتش از هم نشینان دشت — چه‌دیدی که‌حالت دگرگونه‌گشت
تواول زمین بوسه‌کردی سه‌جای — نبایستی آخر زدن پشت پای
بخندید کاول ز بیم و امید — همی لرزه بر تن فتادم چو بید
بآخر ز تمکین الله بس — نه چیزم بچشم اندرآمد نه‌کس

۲ ـ اتابك مظفر الدین ابوبکر بن سعد بن زنگی

ششمین و معروفترین پادشاهان سلسلهٔ‌سلغریان وواسطهٔ قلادهٔ ایشان که فارس در عهد

---

۱ ـ توقیع رسمی اتابك سعدبن زنگی بتصریح وصاف ص ۱۵۵ « الله بس » بوده است‌که گویا مأخوذ ازاین جملهٔ منسوب بشیخ ابوسعید ابوالخیراست : «الله بس و ماسواه هوس وانقطع النفس» (نفحات‌الانس درشرح حال شیخ مذکور) ولی درنسخهٔ چاپی وصاف‌کلمهٔ « بس» سهواً «پس» باپاه فارسی چاپ شده است درصورتیکه درچند نسخه خطی‌کتاب مزبورکه رجوع شد در همه بر طبق واقع بس باباء موحده مسطور است ، ـ ومخفی نماناد که دربعضی ازنسخ بوستان این عبارت «الله وبس» باواوعاطفهٔ بین‌الله وبس مسطور است وآن سهو است و صواب بطبق اکثر نسخ « الله بس» بدون واوعاطفه است چه این جمله مبتدا وخبراست یعنی خدا بس است وکافی است وباو او معنی بکلی فاسد است ، واین نکته را نیز ناگفته نگذریم‌که صاحب روضةالصفا وحبیب السیر در فهم عبارت وصاف در مورد مانحن فیه سهو غریبی کرده این توقیع را بپسر سعدبن زنگی اتابك ابوبکر نسبت داده‌اند در صورتیکه توقیع مزبور از خود اتابك سعداست نه اتابك ابوبکربن‌ سعد .

او باوج سعادت وعظمت وآبادی ورفاهیت رسید وچون بامغول ازدرمجامله ومصانعه درآمد لهذا تا او درحیات بود مملکت فارس ازنهیب آن آتش عالم سوز در پناه امن وامان ماند ، و در مماشاة بامغول چون ظاهراً هیچ چارهٔ دیگر نبوده بدرجهٔ مبالغه نمود که در موقع محاصرهٔ بغداد آن پادشاه «مسلمان سنی پاك اعتقاد» لشکری بمدد هلاکوی مغول کافر که در قتل و استیصال خلیفهٔ مسلمین و تجاوز برحرم و حریم آنان لشکر کشی نموده بود مصاحب برادر زادهٔ خود محمد شاه بن سلغور شاه بفرستاد، وپس ازفتح بغداد نیز پسر خود اتابك سعد را برسم تهنیت بدربار همان پادشاه گسیل ساخت [1]

باری اتابك ابوبکر صاحب ترجمه ممدوح علی‌الاطلاق شیخ بزرگوار و اغلب اشعار وآثار اومشحون بمدح همین پادشاه کامکار است و قبل ازو چنانکه مکرر گفتیم مدح احدی ازملوك این سلسله دراشعار شیخ موجود نیست و گلستان وبوستان هردو موشح بنام اوست ، والمعجم فی‌معاییر اشعارالعجم شمس‌الدین محمدبن قیس رازی نیزدرعهد همین پادشاه تألیف شده وشطری ازجلایل اعمال ووقایع سلطنت او ومناقب او درمقدمهٔ آن کتاب بقلم مؤلف آن مشروحاً مذکور است .

ومخفی نماناد که «ابوبکر» نام اصلی پادشاه مذکور است نه کنیهٔ او وچون وی چنانکه گفتیم بامغول ازدرصلح واطاعت درآمد واظهار ایلی وانقیاد نمود والتزام خراج واتاوت کرد لهذا اوکتای قاآن درحق او اظهار کمال مرحمت و سیور غامیشی نموده اورا یرلیغ بالقب قتلغ خانی ارزانی داشت [2] نه آنکه قتلغ خان نام اصلی اوبوده چنانکه یکی ازفضلای معاصرین را دیدم درمقالهٔ که این‌اواخر دریکی ازمجلات طهران نشر کرده بود چنین توهم نموده بود .

مدت سلطنت اتابك ابوبکر بتصریح مورخ معاصر اورشیدالدین [3] در جامع‌التواریخ که سال وماه وروز آن همه را مشخص نموده مدت سی‌وچهار سال وشش ماه ویازده روزبوده است ، وفات او باز بتصریح همان مورخ در روز پنجم جمادی الاخره سنهٔ ششصد و پنجاه

---

۱ - جامع‌التواریخ درفصل سلغریان .

۲ - جامع‌التواریخ فصل سلغریان ، ووصاف ص۱۵۶ ، وروضةالصفا وحبیب‌السیر نیز هر دو دوفصل سلغریان ، - قتلغ بترکی بمعنی مبارك وسعید وخوش بخت است وخان بمعنی پادشاه، پس قتلغ‌خان بمعنی پادشاه مبارك وخوش بخت ومسعود است .

۳ - رشیدالدین دراوایل عمر خود سنین اواخر سلطنت اتابك ابوبکر را درك کرده بوده چه قتل رشیدالدین در سنهٔ ۷۱۸ بوده در حدود سن هشتاد سالگی پس تولد وی لابد در حدود سنهٔ ۶۳۸ بوده و در وقت وفات اتابك ابوبکر در سنهٔ ۶۵۸ وی جوانی تقریباً در حدود سن بیست سالگی .

وهشت[1] هجری اتفاق افتاد ازاینقرارازروی حساب واضح است که جلوس او بر تخت سلطنت در حدود ۲۴ یا ۲۳ ذی‌القعده سنهٔ ششصد و بیست و سه بوده و سابق در شرح حال پدرش سعدبن زنگی گفتیم که وفات او در احدی‌الجمادیین همان سال یعنی ۶۲۳ روی داده پس معلوم میشود که جلوس او بلافاصله بعد از وفات پدرش وقوع نیافته بلکه چندماهی بعد از آن واقعه بوده ولابد یکی از علل این تراخی‌آن بوده که چنانکه درجامع‌التواریخ مرقوم است در حین وفات اتابك سعد پسرش اتابك ابوبکر در قلعهٔ سپید محبوس بود و خواجه غیاث‌الدین یزدی که وزیر و مدبر ملك بود واقعهٔ او را پنهان داشت و انگشتری وی بقلعهٔ سپید فرستاد و پسرش اتابك ابوبکر را از بند بیرون آورده حاضر گردانید و در خرگاه برانداخته با امرا و لشگر گفت که اتابك می‌فرماید که ولی‌العهد ابوبکر است امرا کمر در گردن انداختند واتابك شد[2] واین امورووقایع لابد چند ماهی کما بیش طول کشیده بوده و بفوریت روی نداده بوده است.

تاریخ تولد اتابك ابوبکر در جائی بدست نیامد ولی چون سن او در وقت وفات به تصریح رشیدالدین[3] شصت و هفت سال بوده است پس واضح است که تولد او لابد در حدود سنهٔ ۵۹۱ بوده است.

فهرست اجمالی‌مواضعی که نام اتابك ابوبکر بن سعدبن‌زنگی درنظم یا نثر شیخ برده شده از قرار ذیل است: دومرتبه در دیباچهٔ گلستان، و دیگر در اواخر باب هفتم ازهمان کتاب در فصل جدال سعدی با مدعی در باب توانگری و درویشی، و دیگر در دیباچهٔ بوستان که این بیت معروف از آنجاست:

سزد گر بدورش بنازم چنان   که سید بدوران نو شیروان

و باز در باب اول از همان کتاب در حکایت:

ز دریای عمان بر آمد کسی   سفر کرده هامون و دریا بسی

و در حکایت:

---

۱ ـ علاوه بررشیدالدین عموم مورخین دیگر نیز ازقبیل قاضی‌بیضاوی درنظام‌التواریخ وشیرازنامه وتاریخ گزیده وروضة‌الصفا وحبیب‌السیرولب‌التواریخ همه همین سنهٔ ۶۵۸ را برای وفات اتابك ابوبکر ضبط کرده‌اند وهمچنین دربعضی نسخ خطی و صاف نیز بعنه همین قسم است ولی درنسخهٔ چاپی‌کتاب مزبور (چاپ بمبئی ص ۱۸۰) برخلاف عموم مورخین تاریخ وفات اورا سنهٔ تسع وخمسین وستمائه نگاشته وآن بدون شبهه سهو نساخ است.

۲ ـ جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص۳۶.

۳ـ ایضاً همان‌کتاب درقسمت سلغریان در دونسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس‌نمرهٔ ۱۳۶۵ ورق ۲۳۵، ونمرهٔ ۲۰۰۵ ورق۲۰۲.

یکی از بزرگان اهل تمیز — حکایت کند ز ابن عبدالعزیز

و در حکایت :

شنیدم که در مرزی از باختر — برادر دو بودند از یک پدر

و در اواخر باب دوم در حکایت جود و سخای حاتم طائی، و در حکایت :

جوانی بدانگی کرم کرده بود — تمنای پیری بر آورده بود

و در اواخر باب هشتم در حکایت معروف سومنات ، و دیگر در قصیدهٔ عربی در مرثیهٔ مستعصم بالله و خراب بغداد که مطلع آن اینست :

حبست بجفنی المدامع لاتجری — فلما طغا الماء استطال علی السکر

و فیها یقول

عفا الله عنا ما مضی من جریمة — و من علینا بالجمیل من الستر

و صان بلاد المسلمین بقیة — بدولة سلطان البلاد ابی بکر

ملیك غدا فی کل بلدة اسمه — عزیزاً و محبوباً کیوسف فی مصر

لقد سعد الدنیا به دام سعده — و ایده المولی بالویة النصر

کذلك تنشولینة هو عرقها — وحسن نبات الارض من کرم البذر[۱]

و باز در قصیدهٔ فارسی معروف در مرثیهٔ همان خلیفه که مطلع آن اینست :

آسمان را حق بود گر خون بگرید برزمین

بر زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین

و در آخر آن گوید :

یارب این رکن مسلمانی با من آباد دار — در پناه شاه عادل پیشوای ملك و دین

خسرو صاحب قران غوث زمان بوبکر سعد — آنکه اخلاقش پسندیده است واوصافش گزین

مصلحت بود اختیار رأی روشن بین او — با زبردستان سخن گفتن نشاید جز بلین[۲]

لاجرم در بر و بحرش داعیان دولتند — کای هزاران آفرین برجانت ازجان آفرین

و دیگر قصیدهٔ معروف که مطلع آن اینست :

بنو بتند ملوك اندرین سپنج سرای — کنون که نوبت تست ای ملك بعدل گرای

چنانکه در عنوان این قصیده درغالب نسخ مسطور است درمدح همین اتابك ابوبکر است گرچه در اصل خود قصیده نامی ازو دیده نمیشود، ـ و ایضاً قطعهٔ معروف

۱ـ این دو بیت اخیر از این قصیده در دیباچهٔ گلستان نیز مذکور است .

۲ـ اشارهٔ صریح است بسیاست مماشاة و مجامله با مغول که چنانکه سابق گفتیم اتابك ابوبکر برای حفظ بلاد قلمرو خود ازآسیب آن طوفان عالمگیر اتخاذ نمود .

وجودم بتنك آمد از جور تنگی | شدم در سفر روزگـار درنگی
جهان زیرپی چون سکندر بریدم | چو یأجوج بگذشتم از سد سنگی
چو بـاز آمدم کشور آسوده دیدم | ز گرگان بدر رفته آن تیزچنگی
بنام ایـزد آباد پر ناز و نعمت | پلنگان رهـا کرده خوی پـلنگی
خط ماهرویـان چو مشك خطائی | سر زلف خوبان چو درع فرنگی
درون مردمی‌چون ملك نیك‌سیرت | برون‌لشگری‌چون‌هژبران جنگی
بپرسیدم این کشور آسوده کی‌شد | کسی گفت سعدی‌چه شوریده‌رنگی
چنان بود در عهد اول کـه دیدی | جهانی پرآشوب و تشویش وتنگی
چنین شد در ایـام سلطان عادل | اتـابـك ابوبکربـن سعد زنگی

و ایضاً در باب مراثی قصیدهٔ که مطلع آن اینست :

دل شکسته که مرهم نهد دگربارش | یتیم خسته که از پای برکند خارش

در مرثیهٔ همین اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی مانحن فیه است.

و مخفی نماناد که در بعضی نسخ کلیات و مخصوصاً در چاپهای مغلوط هند دربسیاری از مواضع در قصاید مذکوره در فوق بجای ابوبکربن زنگی «ابونصر» مسطوراست و آن غلط فاحش و خطای صریح قبیح است و در تمام سلسلهٔ سلغریان کسی موسوم یا مکنی بابو نصر نبوده است و در عموم نسخ خطی قدیم و چاپهای خوب ایران همه جا در قصاید فوق بلااستثنا نام ممدوح بطبق واقع «ابوبکر» مرقوم است مقصود اینست که کسی تـوهم نکند که ابونصر نامی یکی از ممدوحین شیخ بوده و ما از ذکر نام او غفلت نموده‌ایم.

۲ـ اتابك مظفرالدین سعدبن ابوبکربن سعدبن زنگی

پسر مذکور قبل ، چنانکه از تـاریخ‌گزیده و مزارات شیراز مستفاد میشود شیخ از بستگان ومنتسبان این شاهزاده بوده وهمانا تخلص وی نیز ازنام او مأخوذ است، و بدون شبهه صواب همین قول است نه آنچه صاحب حبیب‌السیر و جهان‌آرا و آتشکده و مرحوم هدایت گفته‌اند که تخلص شیخ مأخوذ از نام سعدبن زنگی است چه عصر سعد زنگی‌چنانکه سابقاً نیز گفتیم مقدم بر دوره ظهور شاعری شیخ بوده و در تمام‌کلیات شیخ از نظم و نثر چنانکه مکرر گفته‌ایم اصلا و مطلقاً مدحی بنام اتابك سعد زنگی یـافت نمیشود، و دیباچهٔ گلستان نیز چنانکه معلوم است بتصریح خود شیخ که گوید :

علی‌الخصوص کـه دیباچهٔ همایونش | بنام سعد ابوبکر سعدبن زنگی‌است

بنام همین شاهزادهٔ ما نحن فیه است که در آن اوان هنوز پدرش اتابك ابوبکر در قید حیات بوده‌است(۱) و عجب است که جامی نیز بآن فضل و احاطه وسعهٔ اطلاع که ازو معهود است در همین اشتباه عمومی افتاده و در قطعهٔ در سلسلة‌الذهب راجع بفضیلت شعرو شعرا و مخلد ماندن نام ممدوحین از پرتو مدایح ایشان سعدی را از جمله مداحان سعد زنگی و حتی گلستان را نیز چنانکه از ظاهر عبارت او مستفاد میشود بنام پادشاه مزبور پنداشته است، عین ابیات مزبوره از قرار ذیل است، پس از ذکرعدهٔ ازقدماء شعرا مانند رودکی و عنصری و معزی گوید : (چند بیت از پیش وپس‌نیز برای‌بدست‌آمدن سیاق کلام نقل شد)

انوری هم چو مدح سنجر گفت — وین گرانمایه در بوصفش سفت
گر دل و دست بحروکان باشد — دل و دست خدایگان باشد
بحرشدخشك‌وکان‌زززلزله ریخت — وان دراز رشتهٔ بقا نگسیخت
با همه طمطراق خاقانی — بهر تاج آوران شروانی
گرچه دارد ز نغز گفتاری — مدحهای هزار دیناری
نقد اهل جهان ز دینارش — نیست جز نقش‌های اشعارش
رفت سعدی و دم ز یکرنگی — زدن او بسعد بن زنگی
به ز سعد و سرای وایوانش — ذکر سعدی است درگلستانش
ز سنائی و از نظامی دان — که ز دام اوفتادگان جهان
چون درین دامگاه یاد آرند — ز دو بهرامشاه یاد آرند

الی آخرالابیات، وآن سهو واضح است و منشأ این سهوشایع بدون شك یکی‌توافق نام دو سعد جد و نواده بوده است و دیگر عدم غور و تعمق کافی در تاریخ سلغریان .

باری چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم بتصریح رشیدالدین در جامع‌التواریخ

---

(۱) عین عبارت تاریخ گزیده ازقرار ذیل‌است : « سعدی شیرازی وهومشرف‌الدین‌مصلح‌ـ الشیرازی وباتابك سعدبن‌ابی‌بکربن سعدبن زنگی منسوب است» ، وعبارت مزارات شیرازاین : «الاتابك سعدبن ابی‌بکربن سعدبن زنگی‌کان ملکاشابا جمیلا حسن‌السیرة صافی‌السریره محب‌الاهل‌ـ الفضل مربیالهم قدانتسب‌الیه‌الشیخ مشرف‌الدین مصلح ومدحه بمدایح وزین باسمه‌الکتب ولما توفی‌ابوه‌الاتابك‌ابوبکرکان هوعند ملك‌الترك لمصلحةاهل شیراز فبلغة خبروفاة والده عندرجوعه فی‌الطریق وکان مریضاً فبقی بعده ایاماً ثم توفی بارض‌العراق فی جمادی‌الاخرة سنة ثمان وخسین و ستمائة فارسلت ترکان خاتون قال‌الفقیه وکانت صالحة معتقدة حتی اتوابه و دفنته فی شیراز وبنت علیه قبة رفیعة وجعلت عندها مدرسة سمتها‌العضدیه ثم دفن ابنه محمدبن سعد فی جنبه» انتهی .

اتابك ابوبكر چندین مرتبه درحال حیات خود پسرش شاهزاده سعدبن ابوبکر مانحن‌فیه را برسم تهنیت و اظهار مراسم اطاعت و انقیاد بدربار هولاکو فرستاد، از جمله یکی بعد از فتح قلاع‌الموت و قلاع وقمع « ملاحده » و دیگربار پس از فتح بغداد وقتل مستعصم‌بالله وانقراض خلافت عباسیان، واتابك سعد دراین سفر درهفتم شعبان سنهٔ ۶۵۶[درآذربایجان ـ ظ] بحضورهولاکورسید و هولاکو اورا نواخته با سیورغامیشی و اعزاز تمام بازفرستاد[۱] و باز مجدداً در یکی دوسال بعد از فتح بغداد در موقع فتح لرستان بدست مغول اتابك ابوبکر او را با تحف و هدایای بسیار باسم نوا باردوی هلاکو فرستاد، ودراثناء مراجعت از این سفر اخیر اتابك سعد را درعرض راه مرضی نامرضی روی داد وپدرش نیزدرشیراز بیمار شد وپدروپسر از بیماری یکدیگر خبرنداشتند، وچون اتابك سعدی بمرحلهٔ طبرش[۲] (= تفرش معروف) ازاعمال قم رسید به تب ربع مبتلی‌بود مستسقی نیز شد ورعاف‌پدید آمد و همانجا پس از دوازده روز از وفات پدرکه خطبه و سکه بنام اومزین‌گشته بود در روز یکشنبه هفدهم جمادی‌الاخرة سنهٔ ششصد و پنجاه و هشت درگذشت ، و زن او ترکان خاتون دختر اتابك یزد قطب‌الدین محمود شاه‌کس فرستاده تابوت او را بشیراز آورد و در مدرسهٔ عضدی شیرازکه مستحدث خود ترکان بود دفن نمود[۳]، از اتابك سعد پسری‌ماند دوازده ساله محمد نام و وو دختر یکی سلغم‌که بزرگتر بود و دیگری ابش‌کوچکتر ، سن اتابك سعد و تاریخ تولد وی معلوم نشد ولی از بعضی ابیات مراثی شیخ در حق او که گوید :

پس از مرك جوانان گل مماناد	پس‌ازگل درچمن بلبل مخواناد
بحسرت درزمین رفت‌آن گل نو	صبا بر استخوانش گل دماناد

و نیز از تصریح صاحب مزارات شیراز در ترجمهٔ حال اوکه گوید«وکان ملکاً شابا جمیلا » واضع میشودکه وی در عنفوان جوانی بدرود زندگانی گفته .

---

(۱) جامع‌التواریخ‌خطی‌فصل‌تاریخ سلغریان ، و نیز قسمت‌هولاکوی همان‌کتاب طبع‌کاترمر ص ۳۲۲ ،

(۲) کذا فی جامع‌التواریخ قسمت سلغریان : «طبرش ازاعمال قم» ولی درقسمت مغول‌طبع بلوشه ص ۵۵۵ : « تورقو ازاعمال پراهان » با نسخهٔ بدل « تورتو » که همین اخیر صواب و مطابق «طبرتو»ی وصاف است ص ۱۸۱ ، و تورتو یا طبرتو بدون شك همان موضع است‌که در تاریخ قم ص۱۱۹ و ۱۴۱ باسم تبرته مسطور وجزو رستاق‌کوز در است مجاور رستاق فراهان ، وظاهراً مراد ازطبرتو نام خود قریهٔ که اتابك سعد آنجاوفات یافت بوده وازطبرش اصل تمام ناحیه وبنابراین اختلافی دربین مآخذ مختلفه نیست .

(۳) جامع‌التواریخ درفصل سلغریان ووصاف و مزارات شیراز .

مواضعی که نام سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی صاحب ترجمه در کلیات شیخ برده شده از قرار ذیل است :

اولا در دیباچهٔ گلستان که چنانکه گفتیم موشح بنام اوست، و ثانیاً در مقدمهٔ بوستان آنجاکه گوید :

گر از سعد زنگی مثل ماند یاد   فلك یاور سعد بوبکر باد

و دیگر در غزلی در بدایع که مطلع آن اینست :

چو ترك دلبرمن شاهدی بشنگی نیست   چو زلف پر شکنش حلقهٔ فرنگی نیست

و در آخر آن گوید :

دوم بلطف ندارد(۱) عجب که چون سعدی   غلام سعد ابوبکر سعد زنگی نیست

و دیگر درقصیدهٔ در مرثیهٔ پدرش اتابك ابوبکر که از سیاق قصیده واضح است که هنوز در آنوقت خبر وفات اتابك سعد از عراق بشیراز نرسیده بوده و شیخ غایبانه مدح اتابك سعد را می‌نموده، در تخلص بمدح این قصیده گوید :

نمرد نام ابوبکر سعدبن زنگی   که ماندسعد ابوبکرنام بردارش

خدایگان ملوك زمان مظفردین   که قائم‌است باعلای‌دین‌واظهارش

بزرگوارخدایا بفر ودولت‌وکام   دوام عمر بده سالهای بسیارش

و درآن حین که شیخ دوام عمر او را بسالهای بسیار ازخداوند آرزو میکرده هیچ نمیدانسته که فقط پس از دوازده روز از مرگ پدر وی نیز بدو ملحق خواهد شد و بلکه شاید درهمان وقت که شیخ این ابیات را می‌سروده تابوت او را از تفرش بشیرازمیآورده-اند، چنانکه در مرثیهٔ دیگر در حق همین سعدبن ابوبکر که لابد بلافاصله بعد از قصیدهٔ سابق ساختهٔ گوید :

چو ماه دولت بوبکر سعد آفل شد   طلوع اخترسعدش هنوزجان میداد

امیدامن وسلامت بگوش دل میگفت   بقای سعد ابوبکر سعد زنگی باد

هنوز داغ نخستین درست‌ناشده بود   که دست‌جورزمان‌داغ‌دیگرش‌بنهاد

و در مرثیهٔ دیگر گوید :

امید تاج و تخت خسروی بود   از ین غافل که تابوتش بیارند

و این بیت اخیر از مرثیه‌ایست مطول از شیخ در حق همین سعدبن ابوبکر بنحو ترجیع بند که مطلع آن اینست :

غریبانرا دل از بهر تو خونست   دل خویشان نمیدانم که چونست

و ترجیع آن این :

---

(۱) دربعضی نسخ : «ورم بلطف ندارد» . و دربعضی دیگر ، «ورم بلطف بدارد»

نمیدانم حدیث نـامه چونست همی بینم که عنوانش بخونست

و این بیت دیگر از همین مرثیه :

جزای تشنه مردن در غـریبی شراب از دست پیغمبر ستانـاد

بدون شك اشاره بمرض استسقای سعد است که چنانکه گفتیم یکی از امراض مهلکهٔ او بود .

و بالاخره مرثیهٔ ذیل که مطلع آن اینست :

بهیچ باغ نبود آندرخت ماننداش که تندباد اجل بیدریغ بر کندش

در حق همین سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی و پسرش اتابك محمد است .

٤- اتابك مظفر الدین(١) یا عضد الدین محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی

چنانکه سابق گفتیم از اتابك سعد بن ابوبکر پسری ماند محمد نام دوازده ساله ودو دختر یکی سلغم که دختر بزرگتر و دیگرابش که کوچکتر بود[٢] مادر ایشان ترکان[٣] خاتون دختر اتابك قطب الدین محمود شاه و خواهر علاءالدوله از اتابکان یزد[٤] بصوابدید اعیان دولت محمد مذکور را در اواخر جمادی الاخرة سنهٔ ششصد و پنجاه وهشت بتخت نشانیدند

---

(١) قاضی بیضاوی در نظام التواریخ لقب این اتابك محمد را (مانند لقب عموم آل سلغر) مظفرالدین ذکر کرده و ظاهر این بیت سعدی درمدح او درضمن مرثیهٔ پدرش سعد : دراین گیتی مظفرشاه عادل محمد نام برادرش بماناد نیزهمین است ولی رشیدالدین در جامع التواریخ بلوشه ص ٥٥٥ و ٥٥٧ لقب اورا عضدالدین نگاشته ومحتمل است که هردولقب را داشته یکی قبل از جلوس ویکی بعد ازآن ونظایرآن مابین ملوك وسلاطین گذشته بسیاراست وسابق نیز بدین فقره اشاره نمودیم :

(٢) جامع التواریخ طبع بلوشه ص ٥٥٥ ،

(٣) ترکان دراسامی زنان اتراك یا القاب ایشان بفتح تاء وکاف عربی است نـه بضم تاء چنانکه در وهلهٔ اول از تشابه این کلمه با ترکان جمع ترك ممکن است توهم رود ، و اصل این کلمه دراصطلاح خاقانیهٔ ماوراءالنهر ازالقاب پادشاهان ایشان بوده است اعم از مرد یا زن ولی بعدها بنحو خصوصی برملکه یعنی برزن یا مادر یا مطلق اقارب زنانهٔ پادشاه اطلاق میشده‌است ، رجوع شود بدیوان لغات الترك کاشغری ج ١ ص ٣١٣ و ٣٦٨ و ج ٢ ص ١٦٥ که دائماً این کلمه را «ترکن» می نویسد بضبط قلم بفتح تاء وبدون الف قبل از حرف اخیر، ونیز بحلیة الانسان ابن مهنا ص ١٤٥ وعین عبارت او اینست : «الملك=خاقان (خان)، الملکة=ترکان» و در غیاث اللغات

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد)

و سلطان عضدالدین خواندند[1] و مادرش ترکان حاکمه و مدبره امور مملکت گردید، و از غرایب اتفاقات تاریخ آنکه در عرض همین ماه یعنی جمادی‌الاخرهٔ ۶۵۸ در شیراز برسه پادشاه خطبه کردند ، اول بنام اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی متوفی درپنجم آن ماه، دوم بنام پسرش اتابك سعد بن ابوبکر متوفی در هفدهم همان ماه ، و سوم بنام پسر این اخیر اتابك محمد بن سعد که محل گفتگوی ماست(۲) باری ایام دولت اتابك محمد نیز چندان امتدادی نیافته پس از دو سال و هفت‌ماه‌سلطنت(۳) بسبب سقطهٔ از بام قصر از منهل فانی بمنزل باقی نقل‌کرد در (اوایل) سنهٔ ششصد و شصت ویك(۴)ودر مدرسهٔ عضدی شیراز که مستحدث ترکان خاتون بود در جنب مدفن پدرش اتابك سعد مدفون شد[5].

مواضعی که نام این اتابك محمد بن سعد در اشعار شیخ برده شده یا فقط اشارهٔ بدو شده بدون تصریح بنام او از قرار ذیل است : اولا در مقدمهٔ بوستان که پس از فصل‌طویلی در مدح پادشاه معاصر ابوبکر بن سعد بن زنگی که بوستان در زمان او و بنام او در سنهٔ ۶۵۵ باتمام رسیده بوده و یکی دو بیت نیز در مدح پسرش سعد بن ابوبکر بلافاصله بعد ابیات ذیل در مدح پسر این اخیراتابك محمد بن سعد صاحب ترجمه درعموم نسخ بوستان از قدیم و جدید موجود است که واضح است شیخ این ابیات را مدتی بعد از اتمام اصل بوستان در زمان سلطنت اتابك محمد بن سعد ما نحن فیه (۶۵۸ – ۶۶۱) بدیباچهٔ آنکتاب علاوه نموده بوده است ، وعنوان این ابیات در نسخهٔ مورخه ۷۶۷ چنین است: «ستایش اتابك محمد بن سعد بن ابی‌بکر » ، و در عموم نسخ دیگر نیزعنوان کما بیش بهمین مضمون است، و چند بیت اول آن ابیات از قرار ذیل است :

اتابك محمد شه نیکبخت	خداوند تاج و خداوند تخت
جوان جوان بخت روشن ضمیر	بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرك و بهمت بلند	ببازو دلیر و بدل هوشمند

گوید : «ترکان بالفتح وکاف‌عربی لقب زنان ازعالم بی‌بی وبیگم‌ه‌ازلطائف» رجوع شود نیزبترجمهٔ «ترکستان» بارتولد بانگلیسی ص ۳۳۷ ،

(۴) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸۱ ، وشیرازنامه ص ۶۲ ،

(۱) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۵ و۵۵۷ .

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان .

(۳) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ .

(٤) کذا در وصاف ص ۱۸۲ وشیرازنامه ص ۶۲ ، ولی در تاریخ گزیده ص ۵۰۸ تاریخ وفات اورا در ذی‌الحجه ۶۶۰ نگاشته ،

(۵) مزارات شیرازنسخهٔ موزهٔ بریتانیه ص ۲۳ ا ب ،

زهی دولت مـادر روزگار — که رودی(۱) چنین‌پروردد‌رکنار
بدست کرم آب دریا ببرد — برفعت محل ثـریـا ببرد
زهی چشم دولت بروی تو باز — سر شهریـاران گردن فراز
صدف راکه بینی ز در دانه پر — نه آن قدر داردکه یك دانه در
تو آن در مکنون یك دانهٔ — کـه پیرایهٔ سلطنت خـانهٔ

الی آخر الابیات ، و دو بیت اخیر ظاهراً اشاره است بـاینکه ممدوح پسر یگانهٔ پدر بوده است چه در حقیقت اتابك سعد اولاد ذکوری غیر ازاین اتابك محمد نداشته.
و ثانیاً، در غزل ذیل طیبات که بتمامه در مدح همین اتابك محمدبن سعد است:

بناز ای خداوند اقبال سرمد — ببخت همایون و تخت ممهد
مغیث زمان ناصر اهل ایمان — گزین خدا یاور دین احمد
خداوند فرمان ملك‌سلیمان(۲) — شهنشاه عادل اتابك محمد
ز سعد ابوبکر تا سعد زنگی — پدر بر پدر نامور جد برجد
همه نامداران وگردن فرازان — بزنجیر سبق الایـادی مقید
سر بندگی بر زمینش نهاده — همه نامداران دریا و سرحدّ
خردمند شاها رعیت پناهـا — که مخصوص‌بادی بتأیید سرمد
یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی — که‌بختت‌جوان‌بادوجاهت‌مجرد[۳]
نبو دست تا بوده دوران گیتی — با بقاء ابنـای گیتی معوّد
مؤبد نمی‌ماند این ملك دنیا — نشاید بر او تکیه بر هیچ مسند
بانصاف ران دولت و زندگانی — که نامت بگیتی بماند مخلد

و ثالثاً در غزلی دیگر در طیبات در مدح مادر این اتابك محمد تـرکان خاتون که در ضمن دو سه بیت آن نیز در مدح خود اتـابك محمد است ، و تمـام آن غزل در شرح احوال ترکان خاتون نقل خواهد شد، و ابیات مذکوره از قرار ذیل است :

حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد — علم دیـن محمد بمحمد بر پای
خلف دودهٔ سلغرشرف دولت وملك — ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لـطف خدا داعیهٔ راحت خلق — شاه‌گردنکش‌دشمن‌کش‌عاجز‌بخشای
ملك‌ویران نشود خانهٔ عدل آبادان — سعد وبوبکر بمردند محمد برجای

و رابعاً در ضمن مرثیهٔ از مراثی پدرش سعدبن ابوبکر که سابق نیز اشاره بمطلع

(۱) دربعضی نسخ : «پوری »
(۲) درخصوص ملك سلیمان رجوع شود بتوضیح آخراین مقاله .
(۳) کذا دراغلب نسخ خطی ، و دربعضی مجدد .

آن شد آنجا که گوید :

سر آمد روزگار سعد بوبکر خداوندش برحمت در رساناد
در این گیتی مظفر شاه‌عادل محمد نام بردارش بماناد

و خامساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری از مراثی پدرش سعد که مطلع آن اینست :

باتفاق‌دگر کس‌دل بکس‌نباید داد زخستگی که درین‌نوبت‌اتفاق‌افتاد

و در اواخر این قصیده گوید در تخلص بمدح اتابك محمدبن سعد و اشاره باینکه وی طفل خردسال بوده ولی نام او را صریحاً نبرده

گر آفتاب خزان گلبنی شکفته بریخت بقـاء سرو روان با دو سـایهٔ شمشاد
هنوز روی سـلامت بـکشور است و بعید[1] هنوز پشت سعـادت بمسندست و معـاد[2]
کلاه دولت وصولت بزور بازو نیست بهفت سالـه دهد دور گیبی از هفتـاد
بخدمتش سر طاعت نهندخرد و بزرگ در آن قبیله‌که خردی بود بزرگ نهـاد
قمر فرو شد و صبح دوم جهان بگرفت حیات او بسر آمد مزید عمر تو باد
همان نصیحت جـدت کـه گفتمام بشنو که من نمـانم گفت منت نماند یاد[3]
دلی خراب مکن بیگنه اگر خواهی که سالها بودت خاندان و ملك آباد

و سادساً باز در ضمن مرثیهٔ دیگری در حق پدرش سعد بن ابوبکر که مطلع آن این است :

بهیچ بـاغ نبود آن درخت مانندش که تند بـاد اجل بیدریغ بر کندش

ابیات ذیل از ایـن مرثیه در مدح اتابك محمدبن سعد مـانحن فیه است بدون تصریح بنام او :

نمرد سعد ابوبکر سعد بـن زنـگی که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گر آفتاب بشد سایه همچنان باقی است بقای اهل حرم(۴) بادو خویش وپیوندش
همیشه سبز و جوان باد در حدیقهٔ ملك درخت دولـت بیخ آور بـرومندش
یکی دعاء تو گفتم یکی دعاء عدوت بگویم آنرا گر نیك نیست مپسندش
هر آنکه پـای خلاف تو در رکیب آرد بخانه باز رواد اسب بی خداوندش

---

(۱) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ۷۶۷ (؟) و درنسخهٔ دیگر: عبید، ودرچند نسخهٔ دیکر: وعید .

(۲) کذا درنسخهٔ مورخهٔ ۷۲۷ وغالب نسخ دیگر (؟) ، درنسخهٔ : مفاد .

(۳) درآنوقت‌که‌شیخ این ابیات را بنظم می‌آورده هیچ تصور نمیکرده‌که درست سی‌سال دیگر بعد از وفات این طفل بازشیخ بزرگوار درحیات خواهد بود : ۶۶۱ - ۶۹۱ ،

(۴) اشاره است بدون شك بمادرش ترکان خاتون‌که حاکمه ومدیرهٔ ملك بود .

۵- ترکان خاتون[۱]

دختر اتابك قطب‌الدین محمود شاه و خواهر اتابك رکن‌الدین علاءالدوله ازسلسلهٔ اتابکان یزد و مادرش یاقوت ترکان دختر براق حاجب[۲] مؤسس سلسله قراختائیان کرمان بود، صاحب ترجمه زوجهٔ اتابك سعدبن ابوبکر بن سعدبن زنگی بود و او را از وی سه فرزند آمد یك پسر که همان اتابك محمد بن سعد مذکور بلافاصله قبل است و دو دختر یکی بزرگتر موسوم به بی‌بی سلغم که ابتدا در حبالهٔ اتابك محمد شاه‌بن سلغور شاه بن زنگی در آمد و پس از او بحبالهٔ زادهٔ خوداتابك یوسف شاه‌بن علاءالدوله اتابك یزدشوهر کرد، و دیگری خردتر موسوم بابش خاتون که آخرین سلغریان فارس است و شرح حال او عنقریب مذکور خواهد شد.

باری چنانکه سابق نیز ذکر کردیم پس از وفات اتابك سعدبن ابوبکر شوهرترکان خاتون و جلوس پسر صغیرش اتابك محمدبن سعد که طفلی دوازده ساله بود ترکان خاتون خود بر ملك و دولت مستولی و حاکمه و متکفلهٔ امور سلطنت گردید و مدت ایام اتابك محمد مذکور نیز چندان دوامی نیافته پس از دو سال و هفت ماه حکمرانی در اوایل شهور سنهٔ ششصد و شصت و یك بسبب سقطهٔ از بام قصر هلاك شد.

پس از فوت فرزند و فراغت از عزا داری رأی ترکان خاتون و امراء دولت بر آن قرار گرفت که اتابك مظفرالدین محمد شاه بن سلغور شاه بن سعدبن زنگی برادر زادهٔ اتابك ابوبکر راکه شوهر سلغم دختر بزرگتر ترکان خاتون بود بسلطنت بردارند، واین اتابك محمد شاه همانست که اتابك ابوبکر چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم درموقع محاصرهٔ بغداد او را با لشگری بمدد هولاکو فرستاده بود و وی در آن واقعه مردانگیها نموده و هولاکو آثار شجاعت و جلادت ازو دیده و نیك پسندیده بود ودرصولت ورجولیت همتا نداشت لیکن در اینوقت چون بتخت سلطنت نشست بلهو ولغو و عیش و عشرت وشرب خمور و فسق و فجور مشغول شد و باقوال و ملتمسات ترکان خاتون‌التفاتی نمیکرد، ترکان خاتون بالاخره ازین حرکات او ملول شده با امراء شول و تراکمه در توقیف او مواضعه نمود و در دهم رمضان سنهٔ ششصد و شصت‌و یك(۳) او را بگرفتند و به اردوی هولاکو

---

(۱) برای ضبط کلمهٔ ترکان رجوع شود بحاشیهٔ ۳، از ص ۷۳۱ ،

(۲) جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶ وسمط‌العلی نسخهٔ موزهٔ بریتانیه ورق ۱۰۸ ب ،

(۳) کذا فی تاریخ گزیده ص ۵۰۸ وشیرازنامه ص ۶۳ . جامع‌التواریخ نیز درتاریخ ماه و روز بعینه بهمین نحو است ولی تاریخ سال را معین نکرده است .

فرستادند(۱) و مدت سلطنت او هشت ماه بود(۲) و وی همچنان در اردو بسر میبرد تا آنکه پس از عصیان برادرش سلجوقشاه در همانجا بفرمان هولاکو بقتل رسید(۳) و بقیهٔ احوال ترکان خاتون بعد ازین در فصل مخصوص بسلجوقشاه مذکور خواهد شد، و عجب است که در تمام کلیات شیخ بهیچوجه مدحی یا حتی ادنی اشارهٔ وذکری ازاین اتابك محمد شاه بن سلغور شاه دیده نمیشود با آنکه درحق جمیع سلغریان دیگر قبل ازو و بعد ازو ازاتابك ابوبکر الی آخرین ایشان ابش خاتون شیخ را مدایح غر است وفقط این اتابك محمد شاه ازاین کلیه مستثنی است ولی ممکن است که تتبع راقم سطور در اینخصوص ناقص و از نظرمن چیزی از این قبیل فوت شده باشد.

و اما در حق ترکان خاتون که محل گفتگوی ماست را قم سطور دو مدیحه یافتم که گرچه نام ممدوح در هیچیك از آنها مذکور نیست ولی یکی از آنها که بلافاصله ذیلا مذکور خواهد شد از سیاق خود اشعار در کمال وضوح آشکار است که در مدح ترکان خاتون و راجع است بدورهٔ سلطنت پسرش اتابك محمدبن سعد در تحت حضانت وکفالت خود او، و عنوان این مدیحه که فعلا عبارت است از یکی از غزلهای طیبات ولی ممکن است سابق جزو قصاید بوده در یکی از نسخ بسیار قدیمی طهران(۴) مورخهٔ سنهٔ ۷۱۸ که متعلق بیکی از معاریف اطبای آن شهر است از این قرار است: «وله فی الحرم المعصوم»(۵) و در نسخهٔ قدیمی دیگری از نسخ طهران ولی

---

(۱) جامع التواریخ قسمت سلغریان و وصاف ص ۱۸۴.

(۲) کذا فی جامع التواریخ وتاریخ گزیده وشیرازنامه ولی ظاهرعبارت وصاف ص ۱۸۴ اینست که مدت سلطنت او چهارماه بوده و ظاهراً آن سهو واضح است چه از روی حساب تاریخ جلوس سلف او محمدبن سعد که دراواخر جمادی الاخرة سنهٔ ۶۵۸ بوده ومدت سلطنت او که دو سال وهفت ماه بوده و تاریخ توقیف همین اتابك محمد شاه که دردهم رمضان سنهٔ ۶۶۱ بوده واضح میشود که محال است مدت سلطنت او چهارماه بوده باشد وبدون شبهه هشت ماه بوده بطبق روایات سایرمورخین.

(۳) جامع التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۶.

(۴) عنوان این مدیحه را با عنوان مدیحهٔ آتی الذکر وهمچنین کلیهٔ عناوین قصاید وغزلیات شیخ را بخواهش این ضعیف آقای حبیب یغمائی از جوانان بسیار فاضل ادیب با ذوق ایران واز اعقاب دختری مرحوم یغما شاعرمعروف از روی چند نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح مضبوط طهران مرحمت فرموده سواد برداشته و برای اینجانب فرستاده‌اند موقع را مغتنم دانسته کمال تشکر و سپاسگزاری وامتنان قلبی خودرا از زحمات فاضل معزی الیه خدمت ایشان تقدیم میدارم.

(۵) ملاحظه شود که شیخ در دو سه مورد از ترکان خاتون بهمن عبارت یعنی «حرم»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بی تاریخ متعلق بآقای ابوالحسن بزرگزاد چنین : « وله ایضاً یصف الستر العالی»[۱]، لکن در چندین نسخهٔ قدیم و جدید دیگر که محل رجوع نگارنده است برسم عموم غزلهای طیبات این غزل نیز هیچ عنوانی ندارد و مدیحه اینست :

در مدح ترکان خاتون

چه دعا گویمت ای سایهٔ میمون همای	یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای
جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان(۲)	نام در عالم و خود در کنف ستر خدای
در سرا پردهٔ عصمت بعبادت مشغول	پادشاهان متوقف بدر پرده سرای
آفتاب این همه شمع از عقب و مشعله پیش	دست بر سینه زنندش که بپروانه درآی
مطلع برج سعادت فلك اختر سعد	بحر دردانهٔ شاهی صدف گوهر زای
حرم عصمت و عفت بتو آراسته باد	علم دین محمد بمحمد بر پای
خلف دودهٔ سلغر شرف دولت و ملك	ملك آیت رحمت ملك ملك آرای
سایهٔ لطف خدا داعیهٔ راحت خلق	شاه گردن کش دشمن کش عاجز بخشای
ملك ویران نشود خانهٔ عدل آبادان	سعد و بوبکر بمردند محمد بر جای
ای حسود ار نشوی خاك در خدمت او	دیگرت باد بدست است برو می پیمای
هر که خواهد که درین مملکت انگشت خلاف	بر خطائی بنهد گو برو انگشت بخای
جهد و مردی ندهد آنچه دهد دولت و بخت	گنج و لشکر نکند آنچه کند همت و رأی
قدم بنده بخدمت نتوانست رسید	قلم شوق و ارادت بسر آمد برپای
جاودان قصر معالیت چنان باد که مرغ	نتواند که برو سایه کند غیر همای
نیکخواهان ترا تاج کرامت بر سر	بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای

و اما مدیحهٔ دیگر شیخ در حق ترکان خاتون عبارت از یکی از قصاید فارسی شیخ

---

(۱) تصحیح قیاسی، - درسوادی که آقای حبیب یغمائی برای من فرستاده‌اند : «السر المعالی»

(۲) درنسخهٔ آقای بزرگزاد بجای این مصراع : وهم بیرون سراپردهٔ عصمت موقوف ،

دنبالهٔ پاورقی ازصفحه قبل

تعبیر کرده است یکی در ضمن مرثیهٔ شوهرش سعدبن ابوبکر و مدح پسرش محمدبن سعد که سابق نیز بدان اشاره شد آنجا که گوید :

نمرد سعد ابوبکر سعد بن زنگی	که هست سایهٔ امیدوار فرزندش
گر آفتاب بشد سایه همچنان باقی است	بقای اهل حرم باد و خویش و پیوندش،

ودیگری درهمین مدیحهٔ مذکور درمتن که درخطاب باو واشاره بمدح پسرش محمدبن مذکوره گوید:

حرم عفت وعصمت بتو آراسته باد	علم دین محمد بمحمد برپای

و دیگر درعنوان قصیدهٔ آتیه دریکی ازنسخ قدیمی طهران : « وله یمدح الحرم» .

که باز مانند مدیحهٔ سابق الذکر نام ممدوح در اثناء قصیده بهیچوجه مذکور نیست[1] واز فحوای خود قصیده نیز بر خلاف مدیحهٔ سابق اشاراتی‌قطعی دراین خصوص بدست نمیآید و فقط مدرك ما در اینکه این قصیده در مدح ترکان خاتون است عنوان خود قصیده است که در نسخهٔ بسیار قدیمی مصحح پاریس مورخهٔ ۷۶۷ صریحاً چنین مرقوم است: «درمدح ملکهٔ سعیده نزکان» ودرنسخهٔ جدید دیگری متعلق براقم سطور: « فی‌مدح نزکان خاتون» و در نسخهٔ قدیمی دیگری ازنسخ طهران متعلق بآقای محمد دانش خراسانی مورخهٔ سنهٔ ۷۲۱ : « وله . یمدح‌الحرم »(۳) وقصیده اینست :

در مدح ترکان خاتون

ای بیش از انك در قلم آید ثنای تو	واجب بر اهل مشرق ومغرب دعای تو
درویش و پادشاه ندانم درین زمان	الا بزیر سایهٔ همچون همای تو
نوشین روان و حاتم طائی‌که بوده‌اند	هرگز نبوده‌اند بعدل و سخای تو
منشور در نواحی و مشهور در جهان	آوازهٔ تعبد و خوف و رجای‌تو(۳)
اسلام در امان و ضمان سلامتست	از یمن همت و قدم پارسای تو
گر آسمان بداند قدر تو بر زمین	در چشم آفتاب کشد خاك پای تو
شکر مسافران که بآفاق می‌روند	گر بر فلك رسد نرسد در عطای تو
خلق از جزای خیر توکردن مقصرند	پروردگار خلق تواند جزای تو
تیغ مبارزان نکند در دیار خصم	چندان اثر که همت کشورگشای تو
بدبخت نیست در همه عالم باتفاق	الا کسی که روی بتابد ز رأی تو
ای در بقای عمر تو خیرجهانیان	باقی مباد هرکه نخواهد بقای تو

---

(۱) سکوت شیخ ازذکرنام ممدوح در این دو قصیده بدون هیچ شك وشبهه‌تعمدی و قصدی بوده نه ازباب اتفاق یا غفلت و مسامحه ونحوذلك چه مقتضای نهایت تأدب واحترام ببانوان حریم سلطنت درآن اعصاربدون شك سکوت مطلق از ذکرنام ایشان بوده در قصاید و اشعار تا چنانکه شخص ایشان از ابصار مستور است نام ایشان نیز از اسماع محجوب ماند و درغزلی که شیخ راست درمدح ابش خاتون وبعد ازین درشرح حال او مذکورخواهد شر نیز بهیچوجه نام ممدوح دراثناء مدیحه برده نشده .

(۲) سواد این عنوان ووصف‌کامل این نسخه وسایرنسخ طهران را نیز آقای حبیب یغمائی شکرالله سعیه برای من فرستاده‌اند و کل خیر عندنا من عنده ، ــ درخصوص تعبیر « حرم » رجوع شود بحاشیهٔ ۳ از ص ۷۳۷ ،

(۳) درمزارات شیراز درشرح اتابك سعدبن ابوبکر شوهرترکان خاتون نقلا ازقول فقیه صائن‌الدین‌حسین ازمعاصرین‌ترکان‌خاتون گوید :«قال‌الفقیه وکانت(ترکان‌خاتون) صالحة معتقدة» ،

خاص از برای مصلحت عام دیر سال	بنشین که مثل تو ننشیند بجای تو
آن‌چیست درجهان که نداری‌توازمراد	تا سعدی از خدای بخواهد برای تو
تا آفتاب میرود و صبح می‌دمد	عاید بخیر باد صباح و مسای تو
یارب رضای او تو برآور بلطف خویش	کو روز و شب نمی‌طلبد جزرضای تو

۶ ـ اتابك مظفر الدين سلجوقشاه بن سلغورشاه بن سعدبن زنگی

برادر اتابك محمد شاه سابق‌الذکر، پس ازآنکه نزکان خاتون چنانکه گفتیم اتابك محمد شاه را بمواضعهٔ با امراء شول وتراکمه توقیف‌نموده باردوی هولاکوفرستاد بصوابدید امراء دولت برادر محمد شاه سلجوقشاه راکه در قلعهٔ اصطخر فارس(۱) محبوس بود خلاس دادند و بسلطنت برداشتند، وی از محمد شاه بسال بزرگتر(۲) ومادرش از آل سلجوق بود و منظری خوب و جمالی محبوب داشت اهالی شیراز بسلطنت او هرچند درنگی نیافت مستبشر شدند، سلجوقشاه ترکان خاتون‌را تا بیش‌گرد فتنه نگردد در حبالهٔ نکاح خود در آورد ولی پس از چندی شبی در پایان مستی بتفصیلی که درکتب تواریخ مسطور است او را بدست‌غلامی‌رنگی بکشت(۳) و برشحنگان مغول که در شیراز بودند نیز عاصی شده ایشان را با زن و فرزند و خدم و حشم و خرد و بزرك جمیعاً بر تیغ گذرانید وخانهای ایشان رابسوخت، چون این اخبار موحش بسمع هولاکورسید نایرهٔ غضب اوبآسمان شعله‌ورگشته حکم نافذ شدکه امیرالتاجو و تیمور یا یك تومان لشگر از مغول و مسلمان بشیراز روندو آتش فتنهٔ سلجوقی را بآب تیغ فرو نشانند و از اصفهان و یزد و لر وکرمان نیز مدد فرستند. از آوازهٔ وصول لشکر مغول سلجوق شاه با لشکر حاضر خزانهٔ‌که بود برگرفت و بطرف بندر خورسیف(۴) درازبنادردریای‌فارس‌بیرون رفت وکشتیها مهیاگردانیدتاآنکه‌اگر

---

(۱) وصاف ص ۱۸۳ وشیرازنامه ۶۳ ،

(۲) جامع‌التواریخ قسمت سلغریان ووصاف ص ۱۸۳ ،

(۳) تاریخ قتل ترکان خاتون‌رابفرمان سلجوقشاه جائی‌نیافتم ولی واضح است‌که درسلطنت کوتاه سلجوقشاه یعنی ما بین دهم رمضان ۶۶۱ وشهور اوایل ۶۶۲ بوده است .

۴ـ خورسیف بفتح خاء معجمه و سکون واوو سپس راء مهمله وکسر سین مهمله شهرکی بوده بر ساحل خلیج فارس نزدیك سیراف (= بندر طاهری) ما بین‌آن شهر وبصره وبازاری داشته‌که مسافران دریا در آنجا تهیهٔ زادوتوشه برای خود می‌نموده‌اند (معجم‌البلدان ج ۲ ص ۴۸۸ و تقویم‌البلدان ابوالفدا ص ۳۲۵، این اخیرکلمه را خورالسیف با الف و لام ضبط‌کرده)، در وصاف نیز ذکر این موضوع بسیارآمده از جمله ص ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۵، ولی‌غالباً در آنکتاب کلمه خورشیف با شین معجمه مرقوم است .

از مقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرفی اندازد، التاجو نیز متعاقب او عازم سواحل شد، سلجوق شاه چون خبر وصول اوشنید ازخورسیف برعزم قتال مراجعت کرده درکازرون تلاقی فریقین با یکدیگر دست داد در حملهٔ اول بسیاری از لشکر سلجوقشاه متفرق شدند و وی خود لختی مردانه بجنگید و عاقبت از راه اضطرار با اعوان و اشیاع بمسجد قطب‌الاولیاء شیخ ابواسحق کازرونی پناه برد ولشکر مغول گرداگرد مسجد بگرفتند و با تیر و سنك و چوب از اندرون و بیرون مدتی نایرهٔ جدال اشتغال داشت بالاخره لشگر مغول قوت کردند و بمسجد در آمدند و تمامت متحصنین را از ترکان سلجوقی و اهالی کازرون یکبار بدرجهٔ شهادت رسانیدند و سلجوق شاه را گرفته بیرون آوردند در پایان قلعهٔ سفید روز روشن را بر رو سیاه ساخته سر او را بشیراز فرستادند، (جامع‌التواریخ طبع بلوشه ص ۵۵۶،) و این واقعه‌در شهور سنهٔ ششصد و شصت و دوبود (۱) و مدت سلطنت او بروایت اکثرمورخین(۲) پنج ماه و بروایت وصاف (ص ۱۸۹) هفت ماه بود، و بقتل سلجوق شاده در حقیقت استقلال مملکت فارس و سلطنت سلسلهٔ سلغریان هردو خاتمه یافت و آن مملکت در تحت استیلاء مستقیم مغول در آمد چه سلطنت ابش خاتون بعد از او جز مجرد اسم چیز دیگری نبود.

شیخ را در حق این سلجوقشاه چندین مدیحه است ازقصیده وغزل، از جمله قصیدهٔ مختصر یا قطعهٔ که مطلع آن اینست :

چه نیکبخت کسانی که اهل شیرازند	که زیر بال همای بلند پروازند
بروزگار همایون خسرو عادل	که گرك ومیش بتوفیق اوهم‌آوازند
مظفرالدین سلجوقشاه کز عدلش	روان تکله و بوبکر سعد می نازند

الی آخر الابیات، و دیگر قصیدهٔ که مطلع آن اینست :

خدایراچه‌توان گفت‌شکرفضل‌وکرم	بدین کرم که دگرباره کرد برعالم
بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه	خدایگان معظم اتابك اعظم

۱ــ کذا فی‌جامع‌التواریخ قسمت سلغریان وشیرازنامه ص ۶۴، وروضة‌الصفا وحبیب‌السیر هر دو در فصل سلغریان، ولی وصاف ص ۱۸۹ قتل سلجوقشاه را در آخر شهور سنهٔ ۶۶۱ ضبط‌کرده و بدون شبهه همان روایت اول اقرب بصواب بنظر میآید چه‌گرفتاری سلف او محمد شاه‌بن سلغور شاه چنانکه‌گفتیم در دهم رمضان سنه ۶۶۱ بوده و مدت سلطنت خود سلجوقشاه نیز باختلاف اقوال چنانکه خواهیم‌گفت پنج ماه یا هفت ماه بوده پس علی‌ای حال از روی‌داده باشد، ــ در تاریخ‌گزیده ص ۵۰۹ قتل سلجوقشاه را در صفر سنهٔ ثلث وستین وستمائه نگاشته و بلا شبهه «ثلث» غلط ناسخ است بجای «اثنتین».

۲ــ رجوع شود بنظام‌التواریخ ص ۹۰ و تاریخ‌گزیده ص ۵۰۸ و شیرازنامه ص ۶۳،

سر ملوك جهان پادشاه روی زمین | خلیفهٔ پدر وعم باتفاق امم
زمین فارس دگر فرآسمان دارد | بماه طلعت شاه و ستارگان حشم

الی آخر القصیدة ، ودیگر قصیدهٔ که مطلع وبعضی ابیات اوائل آن ازقرار ذیل است:

در بهشت گشادند بر جهان ناگاه | خدا بچشم عنایت بخلق کردنگاه
امید بسته برآمد صباح خیر دمید | بدور دولت سلجوقشاه سلغر شاه
چوماه روی‌مسافرکه بامداد پگاه | در آید ازدر امید وار چشم براه
خدایگان معظم اتابك اعظم | سر ملوك جهان ناصر عباد الله

ودراین قصیده دراشاره باینکه سلجوقشاه درعهد برادرش‌محمد شاه درقلعهٔ اصطخر محبوس‌بود وهرچند برای خلاص خودنزد برادر تضرع نمود مفید نیفتاد وتاپس‌ازگرفتاری برادر بتفصیلی که درکتب تواریخ مشروح است بسلطنت رسید گوید :

خجسته روزی وخرم‌کسی که بازکنند | بروی دولت و بختش در فرج ناگاه
که چشم‌داشت که‌یوسف عزیزمصر شود | اسیر بند بلای برادران در چاه
شب فراق نمی باید از فلك نالید | که روزهای سپید است درشبان سیاه
زمانه بر سرآنست اگر خطائی کرد | که بعدازین‌همه طاعت‌کند بعذرگناه

الی آخر الابیات، ودیگر غزلی در طیبات که مطلع آن اینست :

آن رویبین که حسن بپوشید ماه را | وان دام زلف و دانهٔ خال سیاه را
من‌سرورا قبا نشیندم دگر که بست(۱) | بر فرق آفتاب ندیدم کلاه را

ودرآخرآن گوید :

سعدی حدیث مستی و فریاد عاشقی | دیگر مکن که عیب بود خانقاه را
دفتر ز شعر گفته بشوی و دگر مگوی | الا دعای دولت سلجوقشاه را
یارب دوام عمر دهش تا بقهر و لطف | بدخواه را جزا دهد ونیکخواه را
واندرگلوی دشمن دولت‌کند چو میخ | فراش او طناب در بارگاه را

۷ - اتابك ابش خاتون بنت اتابك سعدبن ابوبكربن سعدبن زنگی آخرین سلغریان

پس از قتل سلجوق شاه بدست مغول چون از دودمان سلغریان بغیر ابش و سلغم دختران اتابك سعدبن ابوبکر کسی نمانده بودکه وارث ملك تواند بود وچون ابش خاتون ازهمان عهد مادرش ترکان خاتون نامزد منکو تیمور پسر یازدهم هولاکو بود لهذا خطبهٔ

---

۱ - کذا فی‌اکثرالنسخ ودربعضی نسخ جدیده ؛ کمرکه بست :

سلطنت بنام اومزین گشت درشهور سنهٔ ششصد وشصت ودو(۱)، وقریب بیست‌ودوسال‌اتابکی مملکت فارس که پس از قتل سلجوقشاه جز مجرد اسم عاری از هرگونه حقیقت ورسم بیش نبود باسم ابش خاتون بود واوخود غالباً در اردوی مغول بسر میبرد وحکمرانی و تمشیت امور مملکت بکلی دردست شحنگان وعمال‌آن قوم اداره می‌شد . برروایت تاریخ گزیده(۲) فقط یکسال بعد ازجلوس اتابك ابش (یعنی درحدود سنهٔ ۶۶۳یا ۶۶۴) او را بار:و بردند وبشاهزاده منکو تیمور بن هلاکو بشوهر دادند ولی ظاهر سیاق و صاف (۳) آنست که وی مدت طویلی بعد ازجلوس باز هنوز در شیراز بوده و فقط ابتدا درحدود سنهٔ ۶۷۲ در مصاحبت سوغونجاق نوئین باردو رفته وبشوهرخود منکو تیمور مزبور پیوسته است وعلی‌ای حال غیبت‌ابش ازوطن خود دراین سفر بسیار متمادی بوده و تاحدود سنهٔ ۶۸۲ دراردوی مغول درآذبایجان بسر می‌برده است، ودرحدود سنهٔ مزبوره دراوایل جلوس سلطان احمد تکو داربن هلاکو وقریب دوسال پس‌ازوفات شوهرخود منکو تیمورکه دراواخر سنهٔ ۶۸۰ دراثر زخم‌منکری که درجنك بامصریان برداشته بود هلاك شدحکومت شیراز بحکم یرلیغ تکودار مزبوربابش خاتون مفوض، وابش مجدداً پس ازغیبت بسیار طولانی ازوطن مألوف بمقر حکومت‌آباء واجداد خود عودث نمود واهالی شیراز بقدوم اوبغایت مستبشر شدند و تمام محلات واسواق راآذین بستند ومطربان وارباب ملاهی بسازوآواز مشغول وقریب یك ماه تمام شیراز عرق حبور وسرور بود.(۴)

دراثناء این‌حالات نوبت سلطنت بارغون بن اباقابن هولاکورسید واویکی ازمقربان خود از سادات معتبر فارس موسوم بسید عمادالدین ابویعلی را بحکومت فارس منصوب ساخته یرلیغ باحضار ابش صادر نمود ، سید مزبور پس از ورود بفارس با کمال ابهت و جلالت وبی اعتنائی باابش مشغول حکمرانی وتنسیق امور گردید واین حالات بالطبع بر اتابك ابش وخواص دولت او بغایت ناگوار میآمد وکینهٔ سید را در دل گرفتند و منتهز وقت فرصت می‌بودند تا یکی از روزها در میان بازار شیراز ببهانه معدودی از ممالیك اتابکی برسید حمله‌کرده اورا بکشتند (در۲۱ شوال ۶۸۳) و خانهٔ اورا بدست عوام و اوباش بغارت دادند ، ازاستمداع این اخبار نایرهٔ غضب ارغون بفلك اثیر رسیده ایلچیان متعاقب ومتوالی بشیرازفرستاد واتابك ابش خاتون را باجمیع خواص وکسان اوکه درآن غایله دستی داشتند بااهانت واذلال‌تمام باردو احضار نموده پس‌ازاستکشاف‌آن احوال و

---

۱ ـ نظام‌التواریخ ص ۹۰ .

۲ ـ طبع اوقاف گیب ص ۵۰۵ .

۳ ـ طبع بمبئی‌س ۱۹۰ـ۱۹۷.

۴ ـ وصاف ض ۲۱۱ .

ثبوت گناه بعضی ازایشانرادرهمانجا بسیاست رسانیدند . و بقیه باداء جریمهٔ بسیار سنگینی بورثهٔ مقتول محکوم شدند (۱) .

از تولتر این مصایب و نوایب واستیلای هموم وغموم پس ازیکسال وچند ماه ازورود باردو ابش خاتون را انواع امراض مختلفه روی نموده پس از هفتهٔ در همانجا وفات نمود درشهور سنهٔ ششصد وهشتاد وپنج بروایت وصاف وشیرازنامه یاششصد وهشتاد وشش بروایت روضةالصفا وحبیب‌السیر ، واورا درچرندان تبریز دفن نمودند (۲) وپس ازچندی دخترش شاهزاده کرد و چین بنت منکوتیمور بن هلاکو نعش اورا از آنجا بشیراز برده (۳) در مدرسهٔ عضدیه (٤) که مستحدث مادرش ترکان خاتون و مدفن پدرش اتابك سعدبن ابوبکر وبرادزش اتابك محمد بن سعد بود دفن‌کردند و بموت اونام سلغریان بکلی از جهان بر بر افتاد ، و مدت ملك او چنانکه سابق نیز گفتیم قریب بیست و دو سال بوده است (۶۶۲ ـ ۶۸۵) .

شیخ را درمدح ابش خاتون غزلی است درطیبات‌که ذیلا مذکور خواهد شد ، وهر چند چنانکه ملاحظه میشود نام ممدوح در اثناء این غزل مانند نام مادرش ترکان خاتون دراثناء مدایح شیخ در حق اوکه سابقاً گذشت هیچکدام بمناسبت اینکه هر دو زن و از پردگیان حریم سلطنت بوده‌اند تادباً برده نشده ولی در دو نسخه از نسخ بسیار قدیمی طهران درعنوان‌این‌غزل صریحاً مسطور است‌که درمدح ابش است، یکی ازآنها نسخه‌ایست مورخهٔ هفتصد وهجده هجری متعلق‌بیکی‌از اطبای معروف طهران‌که سابق نیز بدان اشاره شد ، دراین نسخه درعنوان این غزل چنین مرقوم است : «وله فی مدح ابش بنت سعد» ، ونسخهٔ دیگر متعلق است بآقای حاج آقا ملك وآنهم نیز بسیار و قدیمی وظاهراً از اواخر قرن هشتم است ولی تاریخ‌کتابت ندارد ، در این نسخه در عنوان این غزل چنین مسطور است : «کر پادشاه اسلام ایك ابش علیه‌الرحمه [= اتابك ابش علیه‌الرحمه]» (۵) ولیکن

---

۱ ـ وصاف ص ۲۱۲ ـ ۲۲۱.

۲ ـ وصاف ۲۲۲ .

۳ ـ روضةالصفا طبع بمبئی ج ٤ ص ۲۰۸ .

۴ ـ جامع‌التواریخ طبع بلوشه ۵۵۷، ولی مزارات شیرازنسخهٔ موزه بریتانیه ورق۹۹ شرح حال سعدبن زنگی گوید‌که ابش خاتون برباط ابش مدفون شد .

۵ ـ جلب نظر راقم سطور را بعنوان این غزل در این دو نسخه آقای حبیب یغمائی‌که سابق نیز ازالطاف ومساعدتهای ایشان درحق اینجانب وفرستادن مواد اغلب عناوین قصاید و غزلیات شیخ را ازروی بعضی‌از نسخ بسیار قدیم معتبر ایران برای منشمهٔ اشاره نمودیم معطوف ساختند ، مجدداً ومکرراً از همراهیهای ایشان‌کمال تشکر و سپاسگذاری قلبی خود را اظهار می‌دارم .

درنسخی که درمحل دسترس خود راقم این سطور است از قدیم و جدید در هیچکدام این غزل مانند عموم غزل هـای دیگر طیبات و بـدایع و غیره هیچ عنواتی نـدارد ، و غزل اینست :

در مدح ابش خاتون

فلك را این همه تمکین نباشد — فروغ مهر و مه چندین نباشد
صبا گر بگذرد بـر خاك پایت — عجب گر دامنش مشکین نباشد
ز مروارید تـاج خسروانیت — یکی در خوشهٔ پروین نباشد
بقاء ملك باد ایـن خاندان را — که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سر بگرداند ز حکمت — ازآن بیچاره تر مسکین نباشد
عدو راکز توبردل پای پیل است — بزن تا بیدقش فـرزین نباشد
چنین خسروکجا باشد در آفاق — وگر باشد چنین شیرین نباشد
خدایا دشمنش جـائی بمیراد — کههیچش‌دوست(۱)دربالین نباشد

۸ - امیرفخرالدین ابوبکربن نصر حوایجی

ازوزراء اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی ، وی ابتدا درجزو حوایجیان مطبخ‌اتابکی بود پس ازچندی ازآن پایهٔ خزانه داری ارتقا یافت ومحل اعتماد واعتقاد اتابکـی شد و متدرجاً ازفرط کفایت وشهامت‌ودرایت ازمنصبی‌بمنصبی وازمرتبهٔ بمرتبهٔ پای فراتر می‌نهاد تا باتاندك زمانی برتبهٔ امارت و وزارت اتـابك نایل‌آمد و شخص اول مملکت گـردید . امیرفخرالدین صاحب ترجمه درعلو همت وجود وسخا و نیکخواهـی مردم و تربیت ائمه و افاضل ودستگیری یتامی وارامل وتشیید ابنیهٔ خیریه ورقبات جاریه و اوقاف و رباطات و سقایات وحمامات وسایر وجوه برّ در زمان خود ضرب‌المثل بوده و صاحب تاریخ وصاف شرح پارهٔ ازاینگونه اعمال نافعهٔ این وزیر نیك فطرت خیر را درتألیف نفیس خودمذکور داشته است (۲) ومورخ مزبورکه تألیف این جلد ازتاریخ خود را (یعنی جلد دوم را) در سنه ۶۹۹ باتمام رسانده (۳) گوید : «ازاشخاص رقبات خیر [او]آنچه‌امروز معمور ومزین است ومراسم درس وتلقین ووعظ وتذکیردرآن معین واخایر املاك که درسلك وقفیّه‌کشیده

---

۱ ـ دربعضی نسخ قدیمه : که هیچش خلق .

۲ ـ وصاف ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱ ، رجوع شود نیز بنظام‌التواریخ ص ۸۹ و تاریخ‌گزیده ص ۵۰۷ وشیرازنامه ص ۵۹ ـ ۶۰ .

۳ ـ وصاف ص ۱۹۸ .

هنوز زیادت از سی هزار دینار زر رایج در سالی ارتفاع آنست با وجود تغلب و تعدی بیگانگان وفساد تصرف فرزندان [1] ، امیرفخرالدین صاحب ترجمه در عهد سلطنت اتابك محمد بن سعدبن ابی‌بکر وکفالت مادرش ترکان خاتون یعنی‌مابین سنوات ششصد وپنجاه وهشت وششصد وشصت ویك باشارت ترکان خاتون درخفیه بقتل رسید (۲) .

نام این امیر فخرالدین ابوبکر درمقدمهٔ گلستان پس از ستایش اتابك ابوبکربن سعدبن زنگی وپسرش سعدبن ابوبکر در فصلی که ابتداء آن این عبارت است : «دیگرعروس فکر من‌ازبی‌جمالی سربرنیارد ودیدهٔ یأس ازپشت پای خجالت برندارد ودر زمرهٔ صاحب دلان متجلّی نشود مگرآنگه که متحلّی گردد بزیور قبول امیرکبیر عالم عادل الخ» بانهایت تبجیل وتعظیم برده شده است .

درغالب نسخ‌کلیات‌ازقدیم وجدیددرعنوان‌یکی‌از قصاید مراثی شیخ که مطلع آن‌اینست

وجود عاریتی دل درو نشاید بست　　　همانکه مرهم‌دل‌بود جان بنیش‌بخست

مسطور است : « درمرثیهٔ امیرفخرالدین ابوبکر» (۳)که در وهلهٔ اول ازتوافق این اسم و لقب بااسم و لقب صاحب ترجمه چنان بنظر میآیدکه مراد همین فخرالدین ابوبکر مانحن فیه باید باشد ولی چون نام‌آنکس‌که این مرثیه در حق اوست دراثناءِ خود قصیده مذکور نیست وچون بیت‌آخر این قصیده که گوید :

گرآفتاب فروشد هنوز باکی نیست　　　تراکه سایهٔ بوبکر سعد زنگی هست

تقریباً صریح است در اینکه اتابك ابوبکربن سعد هنوز درحیات بوده است لهذا احتمال اینکه این‌قصیده درمرثیهٔ امیرفخرالدین صاحب ترجمه باشد بغایت ضعیف بلکه از اصل منتفی می‌شود چه وفات امیرفخرالدین چنانکه‌گفتیم بعد ازوفات اتابك ابوبکر ودر عهد سلطنت نواده‌اش محمدبن سعد بوده پس چگونه در حیات اتابك ابوبکر ممکن است شیخ اورا مرثیه‌گفته باشد ، بنابراین یا بایدگفت‌که عنوان این قصیده دراکثر نسخ بکلی اشتباهی است و قصیده در مرثیهٔ شخص دیگری بوده ، یاآنکه از باب توارد اسمین است یعنی قصیده در حق‌کسی بوده موسوم بهمین اسم و لقب فخرالدین ابوبکر ولی غیر امیر فخرالدین ابوبکربن ابونصر حوایجی وزیرکه محل‌گفتگوی ماست .

و نیز در یکی از نسخ قدیمهٔ کلیات متعلق بآقای حاج حسین‌آقا ملك طهران که سواد عناوین‌آنرا آقای حبیب یغمائی‌لطف فرموده برای راقم سطور فرستاده‌اند درعنوان

---

۱ ـ وصاف ص ۱۶۱ .

۲ ـ وصاف ص ۱۸۱ .

۳ ـ در نسخهٔ قدیمی پاریس مورخهٔ ۷۶۷ عنوان این قصیده چنین است : ذکر وفاة الامیر فخرالدین ابوبکر طاب ثراه »

این قصیده که مطلع آن این است :

جهان بر آب نهاده است و زندگی برباد

غلام همت آنم که دل بدو ننهاد

مسطوراست: «فی‌موعظه ومخاطب [= مخاطبه] امیرفخرالدین ابی‌بکر بن‌ابی‌نصر» ولی دراکثر نسخ‌کلیات ازقدیم وجدید وخطی وچاپی‌که این جانب ملاحظه نموده درعنوان این قصیده « درمدح مجدالدین «رومی» مرقوم است وبعلاوه نام «مجدالدین» دراثناء خود قصیده نیز مذکور است .

پس عنوان نسخه مزبوره طهران باید بکلی اشتباه ناسخ باشد .

فصل هفتم

خوارزمشاهیان ـ ۴۹۰ ـ ۶۲۸

بطوریکه درکتاب مشارب‌التجارب که تتمه ذیل تجارب الامم ابـن فندق بیهقی و جامع العلوم راری که بنام گلشن و همچنین در جلد دوم کتاب تاریخ جهانگشای‌جوینی که مربوط بتاریخ خوارزمشاهیان است نوشته شده بلکاتکین که از ارکان دولت سلجوقی بود ازغرچستان‌ضمن‌خریداری‌عده‌ای‌غلام‌ترك غلامی‌بنام‌انوشتکین غرجه خریداری‌نمود که بعداً در سلك ممالیك سلطان ملکشاه سلجوقی درآمد و بتدریج در اثر کفایت وکاردانی در دستگاه ملکشاه ترقی یاقت تا آنکه بسمت شحنگی ولایت خوارزم متصوب شد اولادان این انوشتکین‌بشرحی که‌خواهیم‌دید مدت صد و سی سال در خوارزم حکومت نمـودنـد و توانستند سلسلهٔ خوارزمشاهی را تشکیل دهند .

پس از انوشتکین بسر ارشدش قطب‌الدین نوشتکین سمت حکومت خوارزم یافت . ـ حکومت خوارزم در سال ۴۹۱ موقعیکه امیر حبشی از طرف برکیارق بامارت خـراسان مأمور شده بود قطب‌الدین محمد نوشتکین را بالقب خوارزمشاه بحکومت خوارزم فرستاد بدین ترتیب سال ۴۹۰ ـ یا ۴۹۱ را بایستی ابتداء ظهور و آغاز دولت خوارزمشاهیـان بدانیم. ـ

سلطان خوارزمشاه پادشاهی بود که بصفات حمیده و رعایت‌جانب اهل فضل وکمال شهرت داشت‌مدت ۳۰ سال حکومت نمود ودر این مدت یکسال خود بدرگاه سلطان‌سنجر حضور بهم‌رسانیده و سال دیگر آتسز پسرش را مأمور میساخت تا اینکه در سال ۵۲۱ درگذشت . ـ پس از او اتسز پسرش در سال ۵۲۲ جانشین پدر شد .

اتسز خوارزمشاه (۵۲۳ ـ ۵۲۱) دورهٔ حکومت اتسز را بایستی بـدو قسمت تقسیم‌نمود : قسمت‌اول که‌از۵۲۲ ـ ۵۳۰ است دوره‌یی است که مانند پدر مطیع‌وفرمانبردار

سلطان سنجر بود در این دوره است که آتسز مورد کمال لطف ومکرمت سلطان واقعشد بحدی که مورد رشك و حسادت سایر امراء واقع گردید وعلت تزایدروزافزون مقام آتسز در نزد سلطان سنجر این بود هنگامیکه سلطان سنجر جهت خاموش ساختن عصیان والی ماوراء- النهر که در حوالی بخارا اقامت داشت روزی بقصد شکار عازم صحرا شد چون عده‌ئی از ملازمان سلطان با مواضعه قبلی قصد هلاك سلطان را داشتند اتسز متوجهٔ این جریان شده خود را با کمال سرعت در شکارگاه بسلطان سنجر رسانید و بهر ترتیبی بود سلطان را از آن مهلکه نجات داد همین موضوع موجب شد که روز بروز بر تقرب آتسز افزوده شد در این خلال چون آتسز متوجه آتش حسادت سایر بزرگان شده بود همواره در پی فرصت بود که جان خود را خلاصی داده و از خدمت سلطان مرخصی حاصل نماید تا آنکه آتسز عازم خوارزم شد و یا اینکه رقباء آتسز قصد هلاك آنرا بوسیله سلطان سنجر نمودند لیکن سلطان بپاس حقوق حاضر نشد که آتسز را از بین بر دارد تا آنکه آتسز پس از ورود بخوارزم به پیروی از شیوه خود دست بطغیان و تمرد زد و از این تاریخ ببعد دوره دوم سلطنت او آغاز میشود سلطان سنجر چندین یار برای سرکوبی آتسز عازم خوارزم شد در یکی از این رقعات آتسز چون روی مقابله نداشت دچار هزیمت شد پسر آتسز آتیغ گرفتار سپاه سلطان سنجر گردید و بامر سلطان کشته شدوحکومت خوارزم را ببرادر زاده خود سلطان سلیمان واگذاشت و چون بار دیگر آتسز بخوارزم آمد سلطان سلیمان بهزیمت افتاد تا آنکه در سال ۵۳۰ که سلطان سنجر در جنگ باقر اختائیان در سمرقند دچار شکست و ببلخ روی می‌آورد آتسز از موقع ضعف سلطان استفاده نمود . بمرو آمد شروع بغارت و کشتار نمود و در همین باب است که رشیدالدین و طواط شاعر قصده‌ئی در مدح آتسز با این مطلع سروده است :

چون ملك آتسز بتخت وملك بر آمد — دولت سلجوق و آل او بسر آمد

در سال ۵۳۸ مجدداً سلطان سنجر عازم خوارزم شد آتسز چون تاب مقاومت در مقابل سپاهیان فراوان سلطان ندید این بار ناچار از در عذر خواهی و استغفار از گناهان خود بر آمد و باارسال هدایا درخواست عفو نمود سلطان آتسز را بخشید . وحکومت خوارزم را باو واگذار نمود . —

طولی نکشید که آتسز راه عصیان در پیش گرفت و بشرحیکه سابقاً گذشت دو نفر از ملاحده را مأمور کرد که سلطان سنجر را بقتل رسانند چون سلطان بوسیلهٔ ادیب صابر که در نزد آتسز سمت رسالت داشت بدین معنی واقف شد دستور داد آن دونفر ملاحده را پس ازورود به پایتخت ازدم تیغ گذرانیدند و چون این خبر بآتسز رسید دانست که جریان را ادیب صابر باستحضار سلطان رسانده ازاین جهة ادیب صابر را زنده بجیحون انداختند .

سلطان سنجر برای انتقام‌کشی از آتسز در سال ۵۴۲ قصد خوارزم را کرد و در بدو کار بمحاصره هزاراسب پرداخت و پس از تصرف هزاراسب حکیم انوری که در التزام رکاب بود این رباعی را ساخته نزد سلطان فرستاد :

ای شاه همه ملك جهان حسب تراست   وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر   فردا خوارزم وصد هزار اسب تراست

وطواط که در هزار اسب بود این رباعی بر تیر نوشت و باردوی سلطان سنجر افکند .

درخصم توای شاه شود رستم کرد   یك خرز هرار اسب تو نتوان برد

از این جمله شلطان سنجر سخت نسبت بوطواط غضبناك شد و دستور داد که هرجا وطواط را دستگیر نمایند به‌هفت پاره تقسیم کنند . ــ تا آنکه وطـواط پس ازمدتی بی‌سر و سامانی وپریشان حالی به منتخب‌الدین بدیع الکاتب که مورد علاقه سلطان بود پناه برد و راه چاره ازاوخواست منتخب‌الدین در موقع مناسبی عفواورا باین مضمون که وطواط مرغك ضعیفی است وقابلیت واستعداد آنرا ندارد که به هفت پاره شود واگرسلطان اجازه فرماید دوپاره‌اش سازیم سلطان را ازسرخون رشید منصرف کرد .

سلطان سنجر پس از رسیدن بملك خوارزم قصد داشت که ازآتسز انتقام گیرد لیکن چون عده‌ای ازمردم خوارزم درخارج شهرازسلطان استقبال نموده وباتقدیم هدایا ومعذرت خواهی ذمه خود را از عملیات آتسز بری نموده مورد عفو سلطان واقـع شدند وآتسز نیز بااعزام رسل وهدایای عالی‌توانست بازهم رضایت خاطرسلطان را بدست‌آورده وعذرتقصیر خودرا بخواهد قرار شدآتسز برای اظهار ندامت واطاعت بکنار رود جیحون حاضر شود پس از انجام مراسم احترام حکومت خوارزم بـدو سپرده شد و سلطان سنجر مـراجعت نمود . ــ

آتسر بااینکه از۵۴۲ ببعد برسرسلطان قیام‌نکرد لیکن باطناً درحال‌صفاویگانگی‌نبود تاآنکه‌آتسز درموقع اسیری سنجر بدست ترکمانان غز بخراسان‌آمد وتا موقعیکه سلطان ازحبس نجات یافت درآن جا بود .

بعدازاین‌آتسز چند نوبت بتاخت و تازدرترکستان پرداخت وپس ازفتوحاتی درسال ۵۴۴ عازم سقناق و جند شد حاکم ولایت جند کمال‌الدین پسرارسلان خان محمود بود که بااو روابطی نیکوداشت لیکن چون کمال‌الدین حاضر نشدکه درتاخت‌وتازباآتسز مساعدت نماید لذا بجانب رود بار فرار اختیار نمود و چون‌آتسز با فرستادن چند نفر به نزد او کمال‌الدین را امان دادکمال‌الدین به نزدآتسزآمدآتسز اورا محبوس گردانید تاآنکه در همان زندان کشته شد .

درهمین اوقات است که سلطان سنجر گرفتارترکان غزشده بود آتسز با، میل باطنی

روی بخراسان آورد که درغیاب سنجر بارکن الدین محمود خواهـر زاده سلطان در باره تعیین جانشین سنجر مشورت نماید لیکن درهمین موقـع سلطان سنجر باکومك و مساعدت امیر عمادالدین احمدبن ابی بکر قماج ازدست ترکان غز جانی بسلامت برده وخلاص شده بودبه ترمذ آمدسپس آتسز عازم خراسان شدودرسال ۵۵۱ درشهر قوچان درگذشت. هنگام مرگ وتشیع جنازه آن رشیدالدین وطواط حاضر بوددرحال گفتن این رباعی ازفرط علاقه گریان بود

شاها فلك از سیاستت میلرزید   پیش تو بطوع بندگی می‌ورزید
صاحبنظری کجاست تا در نگرد   تا آنهمه مملکت بدین می‌ارزید

آتسز سلطانی مشهور و سیاستمدار بود نام اورا رشیدالدیـن محمد وطواط بلخی که که در ۵۷۳ وفات یافته دراشعار فارسی وعربی خود ثبت کرده رشیدالدین که از فضلاء و شعراء زبان فارسی و عربی است بدستور آتسز بتألیف کتاب(حدایق السحرفی دقایق الشعر) پرداخته ونیزادیب صابر وامیرمعزی وخاقانی شروانی اورا مدح کرده‌اند .

ایل ارسلان آتسز - ایل ارسلان در زمان حیات پدر حاکم جند بود وچون خبرفوت پدر باو رسید فوراً بجانب خوارزم حرکت کرد تـا آنکه در سوم ماه رجب سال ۵۵۱ بمرکز حکومت پدر رسید برادر خودراکه سلیمان شاه بـود بعلت بروز آثار عصیان مقید گردانید وجمعی از بزرگان راکه با اوصفا و وفائی نداشتند تادیب کرد.

دراین ایام بعضی از غلامـان سنجرکه داعیه ریاست داشتند ملك مويد را پیشوای خود نموده رکن الدین محمود راکه قائم‌مقام سلطان سنجر در نشابور بودگرفتند وپس از کورساختن آن متوجه شادباخ نیشابور شدند ایل ارسلان پس‌ازاطلاع براحوال آن متوجه نیشابور شده وآنانرا محاصره کرد بالاخره کار بمصالحه کشید وبخوارزم مراجعت کرد ۱ .

زد وخورد باقراختائیان - ایل ارسلان برخلاف رویه پدرکه همه ساله باارسال تحف وهدایا نزد خان قراختای اظهار دوستی مینمود تا از تعرض آنان مصون نامه پدرانه رفتارننمود ازاین جهته قراختائیان‌متوجه ممالك خوارزم شدند . ایل اسلان سپاهی فراهم

---

۱ - در شهور سنه شمان وخمسین وخمسمائه خوارزمشاه بالشکری جرّار و عسکری کرّار متوجه شادیاخ شد ومدتی اورا در شادیاخ حصار دار تاسفرا از جانبین در میان آمدند ومصالحه کردند وباخوارزم مراجعت نمود ودرشهور سنه ستین وخمسمایه ازحشم ختای وماورالنهر جمعیتی شگرف ساختند برقصد اوچون آوازه ایشان بشینه مستعد حرب گشت و درمقدمه لشکرکشی خویش عیار بك راکه از قرلغان ماوراء النهر بود بآمویه فرستاد پیش از وصول اولشکر، با از جانبین مصادمت کردند لشگر عیاربك منهزم شد واوگرفتار وایل ارسلان بیمار شد چون بخوارزم رسید درنوزدهم رجب، این سال (یعنی سنه ۵۶۰ یا ۵۶۵) وفات کرد .

نقل ازجلد سوم کتاب جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۱۱

آورده به سرکردگی عیاربك روانه مقابله با قراختائیان نمود و چون سرکرده سپاه ایل ارسلان درشروع محاربه تسریع نمود وپیش از آن که کومك سپاهی وایل ارسلان بمدداو برسند داخل درکار زارشدودچارشکست گردیددرهمین احوال ایل ارسلان بر بستر ناخوشی افتادوسپس درتاریخ نوزدهم رجب سال ۵۶۷ درخوارزم پس ازمدت ۱۷ سال سلطنت در گذشت .

سلطان شاه بن ایل ارسلان ــ سلطان شاه پس ازفوت پدر درمملکت خوارزم بسلطنت رسید ومادرش ملك ترکان باداره امورمملکت پرداخت . برادر بزرگتر اوتکش که حکومت جند را داشت ازسلطان شاه تقاضای استرداد بعضی ولایات موروثی را نمود چون سلطان شاه حاضر نشدکه تقاضای برادر وفرزند او ملکشاه نام را انجام دهد میان برادران آتش اختلاف روشن شد تکش برای جلب کومك وتهیه سپاهی روی بدخترخان خانان قراختای که درآن ایام سمت خانی قراختای را داشت برد و قرار گذاشت در صورتیکه خان باأو کومك سپاهی نماید هرسال مال فراوان بخزانه ملکه قراختای تسلیم دارد ملکه قراختای حاضر شد وهمسرخودرا بالشکری همراه تکش نمود چون خبرلشکرکشی تکش وهمراهان او بسلطان شاه ومادرش رسیدیارای مقاومت نیاورده پسر ومادر به نیشابور گریختند وتکش در روز دوشنبه دوم ربیع الاخرسال ۵۶۸ بااحترام هرچه تمامتر بخوارزم ورود نمود وبسلطنت نشست وازاین تاریخ ببعد مدتی مابین برادران اختلاف بود ودرمقام مقابله با یکدیگر در می‌آمدند تاآنکه مابین آنان کار بمصالحه کشید و در نتیجه بعضی ازشهرهای خراسان بسلطان شاه تعلق یافت تاآنکه سلطان شاه در تاریخ ۵۸۹ در گذشت وحکومت بالاستقلال خوارزم نصیب سلطان تکش گردید .

کشته شدن مویدو ملك ترکان و منازعات سلطان شاه و تکش .

سلطان شاه وملك ترکان ازخوارزم به نیشابور رفتند ملك موید حاکم آنجا را بزور جواهر ونفایس فراوانی که باخود داشتند حاضر کردندکه باجمع آوری سپاه بکومك آنان عازم تسخیرخوارزم شود چون به نزدیك محل سوبرلی (شهر کوچکی بوده است در ۲۰ فرسخی خوارزم واقعشده) رسیدندسپاهییان مویدآی‌ابه که‌ازمحل توقف خوارزمشاه اطلاع نداشتند فوج فوج در پی یکدیگر ازسوبرلی گذشتند تکش که در سوبرلی اقامت داشت براین افواج حمله برده فوج فوج آنان رابخاك وخون کشید دراین بین ملك مویدآی‌ابه اسیرشد وچون اورا نزد تکش آوردند بفرمان اوبقتلش رسانیدند .

سلطانشاه ومادرش بدهستان گریختند لیکن دوچار تکش گردیده تاآنکه مادر سلطان شاه رابدست آورد بکشت سلطان شاه روبفرار نهاده نزد طغان شاه بن ملك موید به نیشابور رفت و سپس عازم غور شد و ازغوربان تقاضای کومك برای مقابله با برادر را نمود .

قدرت سلطان تکش ازاین‌موقع‌شروع میشود وازاین تاریخ است که بر جاه‌و جلال و حشمت اوافزوده شده وامورملك ومملكت‌آن رونق میابد وچون‌مابین تکش وقراختائیان بعلت عدم ارسال مال مقرری اختلاف شد وتکش یکی از مأمورین قراختای را بقتل رسانید سلطانشاه از موقع بشرحی که دیدیم استفاده نمود بقصد انتقام کشی ازبرادر موجبات لشکر کشی قراختائیان را فراهم کرد و قراختائیان دراین محاربه دوچارشکست شدند .

سلطانشاه‌که وضع راچنین دید باگرفتن لشکری ازقراختائیان عازم سرخس شد در سرخس ملك دینار که‌ازامرای غز بود حکومت‌داشت ملك دینار در نتیجه حمله سلطان شاه متواری شد سلطان‌شاه بعداً بمرورفت ولشکر قراختائیان را مرخص نمود ملك دینار ازاین تاریخ ازحکومت سرخس که همواره محل تاخت وتاز سلطان شاه شده بود چشم پوشید واز طغانشاه حکومت‌بسطام را تقاضا نمود و چون بادرخواست او موافقت شد ازاین تاریخ ببعد حکومت‌بسطام‌دراختیار ملك دینار درآمد .

سلطانشاه درسال‌٥٥٦ متوجه نیشابورشد ودرمحاربه‌ئی‌که باطغانشاه ملك مویدحاکم نیشابور نمود نیشابور را محاصره کرد و در طول مدت محاصره سران لشکر طغانشاه باو پیوستند در این محاربه غنائم فراوان نصیب سلطان شاه گـردید و دائره حکومت او وسعت یافت تاآنکه طغانشاه ازتاثرشدید در سال ٥٨١ درگـذشت . وبعد ازاو پسرش سنجرشاه قائم مقام پدر گردید .

دراوایل سال ٦٨٢ تکش بالشکر فراوانی عازم خراسان شد درهمین تاریخ سلطان شاه ازغیبت‌برادر ازخوارزم‌استفاده نموده عازم تسخیرخوارزم شد لیکن مایوسانه مراجعت نمود وچون خبراقامت برادر خود تکش را درمروشنید باایلغاری‌که فراهم نموده بودخود رابکنار جیحون رسانید لیکن سلطان تکش فوراً ازمرو عازم شادیاخ ونیشابور شد وپس‌از دوماه‌که‌آن شهردرمحاصره‌بودمصالحه نموده بخوارزم مراجعت‌کرد .

سلطان شاه باردیگر بشادیاخ لشکرکشید و چون فتح نصیب‌آن نشد بطرف سبزوار رفت وباوساطت‌شیخ‌احمدنامی‌ازتعرض‌بااهالی‌سبزوار دست‌کشید و پس ازمختصر توقفی در سبزوار عازم سرخس‌گردید .

سلطان تکش باردیگر درسال ٥٨٣ عازم‌نیشابور گردیدو چون سنجرشاه ومنکلبگ مضطر گردیدند ازدراطاعت درآمدند‌آنان رابخشید وبابرقراری عدل و انصاف و برچیدن بساط ظلم از نیشابور حکومت‌آنجا را به پسر خود ناصرالدین ملکشاه سپرد و خـود عازم خوارزم شد درهمین موقع سلطان شاه بطرف نیشابور حرکت نموده وقصد داشت بـرادر زاده خود را دستگیر نمایدکه فوراً سلطان تکش بکومك فرزند بسوی نیشابور روانه شد

سلطان شاه ترك محاصره نمود و بمرو گریخت.

بالاخره ما بین سلطان شاه وتکش کار بمصالحه کشید خوارزمشاه جام ـ و بـاخزر را بسلطان شاه واگذار نمود تا آنکه درسال ۵۸۹ سلطان تکش برای تصرف قلعه سرخس بنا بدعوت کوتوال قلعه که ازسلطان شاه خوف وهراس داشت عازم سرخس شد وچون سرخس بتصرف تکش درآمدوجریان واقعه باطلاع سلطان شاه رسید ازفرط تأثر وعدم وفاداری کوتوال سرخس دوچار کسالت شد طولی نکشید که درآخر رمضان سال ۵۸۹ درگذشت.

بعد ازاین سلطان تکش درتاریخ سال ۵۸۵ در رادکان طوس برتخت سلطنت خوارزم نشست وآوازه اودراطراف بلاد شایع گشت وشعراء بمناسبت جلوس او مدایح فراوان ساخته ازآن جمله قصیده‌ایست که عمادی زوزنی دروصف آن سروده است.

بحمدالله‌ازشرق تاغرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
سپهدار اعظـم شهنشاه گیتی	نگین بخش‌شاهان‌خداوندعالم
تکش‌خان‌ایل‌ارسلان‌بن‌آتسز	پدر بر پدر پادشاه تا بآدم
خرامید برتخت پیروز بختی	چوخرشید بر تخت فیروزه طارم

سپس تکش بقصد انتقام‌کشی ازسلطان طغرل بشرحی که درضمن شرح حال آن پادشاه درتاریخ سلجوقیان گفته شد برآمد (۱).

---

۱ ـ چون دراثنا اختلاف اخوین خبرنکث پیمان طغرل سلطان وبعد ازتمغاج حرکت او وغارت لشکرخوارزم وگرفتن قلعه طبرك که بحشم تمغاج مشحون بود شنیده بود برانتقام سلطان طغرل وحل آن مشکل دراوایل شهورسنه تسعین‌وخمسمایه قاصدآن دیار شد اینانج باامرای عراق تابسمنان بخدمت استقبال‌آمدنـد وازتقلد تقاصیر تقصیرات‌گـذشته را در مقام خجالت و ندامت باستغفار واعتذار اشتغال نمود سلطان ازوعفو و اقـالت فرمـود ودرمقدمه اورا بـالشگر عراق بازگردانید سلطان طغرل نیز بالشگری جرار و سپاهی بسیار بسه فرسنگـی ری لشگری گاهی ساخته بود ولوای مقاومت ومصادمت افراخته چون اینانج نزدیك شد اورا نیز تبعیدلشکر کرد ولبوس حرب پوشید و سلطان طغرل را گرزی‌گران بودست که بدان مباهات نمودی درپیش لشگر میراند وبرعادت این ابیات شاهنامه میخواند:

من آن گرز یك زخم برداشتم	سپه را همـان جـای بگـذاشتم
خروشی خـروشیدم از پشت زین	که چـون‌آسیا شد پـریشان زمین

۰۰۰۰۰ ازپشت اسب برزمین افتاد و قتلغ‌اینانج درآن حـالت بدو رسید و خواست‌که ناشناخت اورا ضربتی زند تعریف‌را نقاب از روی بر انداخت چون قتلغ‌اینـانج اورا بیافت‌گفت مطلوب توئی درین میانه ومقصود از تکاپـوی خویش وبیگانه بیك ضربت نخوت جبروت وسطوت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان تکش فرزند ایل ارسلان - ۵۶۸-۵۹۶

بعد ازفرار سلطان‌شاه سلطان تکش در ۲۴ ربیع‌الاخر سال ۵۶۸ بسلطنت نشست در اوایل سلطنت برای آنکه بجلب قلوب پردازد بااهالی مملکت نهایت خوشرفتاری و بعدل و داد رفتار میکرد ودرهنگام جلوس او بسیاری ازشعرا وادباء باسرودن قصاید ومدایحی او را وصف کردندازجمله رشیدالدین‌وطواط که دراین تاریخ بیش ازهشتاد سال‌داشت قصیده‌ئی درجلوس پادشاه ساخته بودکه‌مطلع آن اینست :

جدت ورق زمانه از ظلم بشست　　　عدل پدرت شکسته‌پاکرد درست

ای برتو قبای سلطنت‌آمده‌چست　　　هان‌تاچه‌کنی که‌نوبت‌دولت تست

چون کلیه‌نقاط خراسان دراختیارتکش آمد تکش برآن شد که حکومت مرو وسرخس را بپسر ارشد خود ناصرالدین ونیشابور رابه پسر دیگرش سلطان محمد واگذاردودرسال ۵۹۰ برلشکر سلطان سنجر درحدود ری تاخته قلمرو اورا بتصرف‌آورد .

دراین احوال الناصرالدین خلیفه عباسی بطمع اینکه بعضی ازشهرهای عراق ضمیمه حوزه خلافت بغدادشود وزیرخودراکه بنام مویدالدین القصاب بودروانه ساخت این وزیر چون بنزدیك اسدآباد همدان رسید وشوکت اردوی سلطان تکش را دید برای اینکه بر مقام خود بیفزاید رسولی نزد تکش فرستاد و بطوریکه صاحب تاریخ جوینی نوشته است و وما دراین‌جا عیناً نقل میکنیم چنین شرح داد :

«که‌تشریف وعهدسلطنت ازدیوان عزیز مبذول گشته است وکفیل مصالح مملکت یعنی وزیر بدان‌کار تابدین مقام‌آمده قضای حق آن نعمت اقتضای‌آن میکندکه سلطان با عددی

بقیه پاورقی صفحه قبل

رهبوت ازدماغ‌پرازکبر اوببرد وروح او بمرکز اصلی سپرد با سبکساری چرخ‌گردان گرزگران سلطان چه فایده دهد و باستیزه‌کاری ایام و زمان تکاثر جنود و اعوان عایده‌کجا تصور بندد فی‌الجمله اورا برشتری افکندند وبنزدیك سلطان آوردند چون دشمن را بدان حالت دید تقدیم سجده شکرایزدرا از اسب پیاده شد وسرروی درزمین مالید وسراوراکه باامیرالمومنین‌الناصر-الدین‌الله سریکدلی نداشت . ببغداد فرستاد وجثه اورا دربازار ری بردارکردند واین حالت درروزپنجشنبه‌بیست ونهم ربیع‌اول‌سنه تسعین وخمسمایه واقع شد .

کمال‌الدین شاعرراکه ازندما ومداح او بودگرفته بودند او را بخدمت نظام‌الملك مسعود بردند وزیر بااوگفت این همه‌آوازه قوت و شوکت طغرلك‌آن بود که مقدمه یزك لشکر پادشاه اسلام را یك حمله پای نداشت‌کمال‌الدین درحال‌گفت :

زبیژن فزون بود هومان بزور　　　هنرعیب‌گردد چوبرگشت هور

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص ۲۰-۲۱

اندك وتواضعی بسیار بخدمت استقبال آید وپیاده درپیش اسب وزیر برود.»

تکش چون این پیغام ابلهانه وزیر خلیفه را استماع کرد مصلحت آن دید که بجای اینکه خود نزد او بشتابد و پیاده در جلوس اسب او براه افتد عده‌ای از لشکریان را برای تادیب اوروانه ساخت و چون لشکریان تکش باسد آباد رسیدند و برقصاب حمله کردند قصاب دوچار هزیمت گردید و بدینطور عقب نشست.

تکش بعدازاین واقعه حکومت ری را به پسرخویش یونس خان واگذار نمود وحکومت اصفهان را بقتلغ اینانج داد وسپس برای تسخیر قلعه سقناق عازم شد لیکن دراین محاربه بعلت خیانتی که امراء متافق با تکش نمودند دوچار شکست شد وپس ازمدت ۱۸ روز سر گردانی وپریشانی ودادن تلفات بسیار بخوارزم مراجعت نمود.

دراین موقع ناصرالدین ملکشاه فرزندخود ارسلان شاه را قائم‌مقام خویش درخراسان نموده وبرای دیدار پدرعازم خوارزم شد سنجر شاه ازموقع استفاده کرده برای تسخیر خراسان اقدام نمود چون این خبر بسلطان تکش رسید سنجرشاه را احضار کرد و پس از حضور دستور داد که ازدوچشم کورش سازند پس ازکوری مدتی سنجرشاه محبوس بود تاآنکه مورد بخشش قرار گرفت.

مقارن همین حال حاکم ری بعلت کسالت از حکومت برکنار شد وبجای او میاجق به نیابت حکومت ری اوتعیین شد.

چون باردیگر مویدالدین وزیرخلیفه عزم تسخیرعراق را بنا بامرخلیفه الناصرالدین‌الله نموده بود قتلغ اینانج ومیاجق مامورشدند که بجلوی اوشتافته و بسزای کردارش برسانند اتفاقاً چون مابین قتلغ اینانج ومیاجق کدورتی بود لذا میاجق سرقتلغ اینانج را ازتن جدا کرده نزد سلطان فرستاد وعات این عمل را آثار مخالفت قتلغ اینانج باسلطان گفت. در مقابله‌ئی که تکش باقصاب وزیرخلیفه نمود بااینکه قصاب قبل از مقابله فوت نموده بود لیکن سپاهیانش دست بمقابله بردند وفتح نصیب تکش شد ودر همین سفراست که بعلت خشم فراوان دستور داد جسد قصاب را از خاك بیرون آورده سراو را ازتن جدا وبهمراه خود بخوارزم منتقل ساخت.

درسال ۵۹۳ ناصرالدین ملکشاه درخراسان فوت نمودلذا سلطان تکش حکومت آن ولایت را به سلطان محمد واگذار کردوهم دراین موقع است که اتابك اوزبك ازآذربایجان وبرادر خود رنجیده نزد سلطان تکش آمد سلطان پس ازاظهار مهربانی حکومت همدان را دراختیاراو گذاشت وباصفهان عازم شد واین قطعه را خاقانی بمناسبت ورود سلطان باصفهان ساخته است.

مژده که خوارزمشاه ملك صفاهان گرفت   ملك عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهیچه چتراو قلعه گردون گشود   مورچه تیغ او ملك سلیمان گرفت

مقارن این احوال میان خان ترکستان وخواهر زاده او الب درك نزاعی درگرفت وازسلطان تکش کومك خواست سلطان‌تکش‌سلطان محمد راباسپاهی ازخراسان مأمورکومك نمود وچون این‌دوسپاه درحوالی جند بهم‌پیوستند عازم مقابله باخان ترکستان شدند خان ترکستان درمعرکه جنك اسیر نزد سلطان تکش فرستاده شد و محبوس‌گردید سلطان خکومت ترکستان را به الب درك سپرد لیکن الب درك بعداً سربعصیان برداشت لذا خان ترکستان را سلطان تکش از محبس رها ساخته مأمور سرکوبی و تصرف محل سابق حکمرانیش نمود .

سپس سلطان تکش عازم سرکوبی میاجق (۵۹۴) گردید و بجانب عراق حرکت کرد میاجق که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود آخر الامر خود را بقلعه فیروزه کوه رسانیده لیکن بدست سپاه تکش اسیر شد ـ سلطان پس‌ازاسارت میاجق را در قزوین بشفاعت برادرش آقجه بخشید لیکن‌مقررشدکه یکسال درزندان باشد . بعداً میاجق بجند رفت وتاآخر عمر درآن جاگذرانید .

پس ازاینکه خیال تکش از جهات بالا راحت شد فرصت یافت‌که در دفع ملاحده همت گمارد لذا متوجه قلعه قاهره که سلطان ارسلان‌بن طغرل آنرا گشاده وبدان سبب بقلعه ارسلان‌گشای معروف شده بودگردید مدت چهارماه بمحاصره آن اشتغال داشت تاآنکه این قلعه بتصرف‌آمد و ملاحده از آنجا اضطراراً راه قلعه الموت‌راکه درنزدیك رودبار واقعست گرفتند .

درهمین موقع ناصرخلیفه چون‌شنیدکه تکش بعراق‌آمده برای اینکه مرکزخلافت محفوظ ماند ازطریق دوستی و مودت درآمده باارسال تحف فراوان وپیام محبت و اتفاق خود ومرکز دارالخلافه را از تعرض مصون ساخت و ضمناً سلطان تکش را رسماً بسلطنت عراق وخراسان وترکستان شناخته وفرزندش محمد را بلقب قطب‌الدین مفتخرساخت .

تکش بعدازاین حکومت عراق را به پسرخود تاج‌الدین علیشاه تفویض نمود وشخصاً بخوارزم مراجعت‌کرد در این هنگام چون نایره مخالفت ملاحده با دستگاه تکش هرچه میگذشت شدیدتر میشد وملاحده بانی و اساس دشمنی وخشم تکش رانسبت بخود از جانب ملك سعدالدین نظام‌الملك وزیر می‌دیدند لذا بااعزام دونفر از فدائیان کمرقتل وزیر را بستند این دونفر درهنگامیکه ملك سعدالدین قصد داشت ازمنزل خود خارج شود هرکدام بایك ضربه‌کاردکاری‌کار اوراساختند وبدین‌ترتیب سعدالدین شهید شد . ازعجائب احوال این است‌که وزیرشهید بعلت عداوت شخصی باشهاب‌الدین مسعود خراسانی‌که به صاحب

کبیر ملقب بود وحمیدالدین عارض زوزنی در نزد سلطان از هردو نهایت سعایت را نموده بطوریکه باعث شده بود عارض کشته شود و در نظر داشت شهاب الدین را هم بسرنوشت عارض دوچارسازدکه خود قبل ازاجراء این تصمیم بدنبال عارض رفت . چون خبر قتل ملك سعدالدین بتکش رسید فوق‌العاده متأثرشد و برای گرفتن انتقام خون وزیر بسلطان محمد دستور دادکه باسپاه وتجهیزات کامل بعزم تسخیر قلاع ملاحده عازم شود وابتدا از قهستان وترشیز شروع نمود لیکن درهمین بین تکش دوچارکسالت شد وبااینکه‌رو ببهبودی میرفت لیکن چون قلع مرض نشده وشخصاً عازم دفع فتنه ملاحده‌شده بود دربین راه مرض شدت یافت وپس از۲۸ سال سلطنت درسن ۵۲ سالگی در نزدیگی چاه عرب (بین نیشابور وخوارزم) بمرض خناق در گذشت ۱۹ رمضان سال ۵۹۶ شایعه این‌خبر واطلاع سلطان محمد که قطب‌الدین نامیده میشد موجب گردیدکه سلطان قطب‌الدین محاصره ملاحده راترك وفوراً خودرا بخوارزم رسانید .

وزارت سلطان تکش راسالهای متمادی سعدالدین علی ابهری نظام‌الملك شهید داشت این وزیر نامی مردی صاحب نظروکریم ومهربان بود همواره در تشیید مبانی احکام شریعت سعی کافی داشت تاآنجاکه سرخودرادرراه مخالفت باملاحده داد ـ پس‌ازسعدالدین نوبت وزارت بپسرش صدرالدین علی رسید صدرالدین تاآخرزمان‌حیات تکش منصب‌وزارت‌داشت این وزیرمانند پدر خود درحمایت اهل ادب وعلم نهایت جدی بوده .

سلطان تکش پادشاهی عادل و متدین و با فصل بود ازادباء و شعراء واهل ادب نگاهداری وتشویق مینمود ازاین جهة عده‌ئی ازادباء بدور اوگردآمدندکه از مشاهیر آنان بهاء الدین محمدبن موید بغدادی است‌که مادح ودبیر دیوان سلطان بود ومجموعه منشات او بنام التوسل الی‌الترسل معروفست و همچنین علامه فخرالدین بن محمد بن عمر رازی (۵۴۳ـ۶۰۶) است‌که تالیفاتی بنام سلطان تکش داردیکی دیگراز فضلاء محمودالجرجانی است‌که کتاب ذخیره خوارزمشاهی را بنام این پادشاه تألیف ونامگذاری نمود .

ازشعراء ملازم ومداح تکش بایستی نام عماد زوزنی وخاقانی شروانی برده شود[۱].

---

۱ ـ در هنگامی‌که سلطان تکش ازقشلاق مازندران بسوی رادکان عازم شد و بر مسند شوکت و حشمت نشست عماد زوزنی ملازمت سلطان داشت در این باب قصیده‌ای سروده است‌که چهار بیت اول‌آن این است :

بحمدالله از شرق تا غرب عالم	بشمشیر شاه جهان شد مسلم
تکش‌خان ایل ارسلان‌ابن‌آتسز	پدر بر پدر پاد شاه تا بآدم
سپهدار اعظم شهنشاه دنیا	نگین‌بخش‌شاهان‌خداوند عالم
خرامید بر تخت فیروزه بختی	چوخورشید برتخت‌فیروزه‌طارم

علاءالدین محمد بن خوارزمشاه ـ (۵۹۶ ـ ۶۱۸) ـ لقب سلطان محمد قطب‌الدین بود که ازجانب خلیفه درزمان حیات پدرش باواعطاء شده بود قطب‌الدین که پادشاهی عادل وسخی وشجاع بود ودر بسط مملکتش کوشش فراوان مینمود توانست درمدت ۲۲ سال سلطنت حدود کشورش را بیش ازعهد پدرش بسط دهد.

سلطان محمد پس ازاستماع خبرفوت پدرش ازترشیر بخوارزم آمد ودر ۸ شهرشوال سال ۵۹۶ بسلطنت رسید . در بدوکار سلطان محمد دوچار حمله سلطان غیاث‌الدین غوری بخراسان وفتوحات او درآن نواحی شده سلطان محمد وغیاث‌الدین مدت‌ها مشغول نزاع بایکدیگر بودند تاآنکه درسال ۵۵۹ غیاث‌الدین در گذشت و دراندك زمانی کلیه ولایات خراسان بحیطه تصرف سلطان محمد درافتاد .

پس ازغائله غیاث‌الدین سلطان دوچار کشمکش باسلطان شهاب‌الدین گردید سلطان محمد پس ازجلب کومك خان قراختائی وحاکم سمرقند سلطان عثمان برای مقابله باغوریان درکنار جیجون آماده شد چون غوریان تاب مقاومت باسپاه خوارزمشاهیان رادر خودندیدند بطرف خراسان مراجعت کردندلیکن سلطان محمد بتعاقب آنان پرداخته درنزدیکی هزاراسب باغوریان دست و پنجه نرم نمود وچون شهاب‌الدین فراراختیار کرد بالاخره ما بین این دو سلطان کار بمصالحه کشید طولی نکشید که شاطان شهاب‌الدین درسال ۶۰۲ درگذشت وعموم متصرفات آن باختیار سلطان محمد درآمد وغور وغزنین بحوزه ممالك خوارزمشاهی افزوده شد و بدین ترتیب حدود ممالك خوارزمشاهی درعهد این سلطان ازسرحد ترکستان تاهمدان گردید .

در اوایل سال ۶۰۷ سلطان محمد ازنظم ونسق خراسان وسایر نقاط کشور فراغت حاصل نمود لذا بقصد تسخیر بلاد توران عازم ماوراءالنهر شد وپس از استیلاء بر آن بلاد متوجه سمرقند گردید حاکم سمرقند بنام عثمان که اورا سلطان السلاطین می‌نامیدند از دراطاعت و انقیاد درآمد پس از تصرف این نقاط سلطان محمد که از رفتار قراختائیان به تنگ آمده مصمم شد که بسرکوبی قراختائیان پردازد پادشاهی قراختائیان دراین موقع با گورخان و سرکرده نیروی گورخان باسردار نیکوطراز بود در نتیجه جنگی که مابین این دواتفاق افتاد بعلت رشادت سپاهیان خوارزمشاهی وازخودگذشتگی که در مقابل لشکریان گورخان نشان دادند فتح وپیروزی نصیب خوارزمیان گردید وسردار گورخان نیکوطراز بدست یکی ازسربازان اسیر گردید وبه نزد سلطان محمد اعزام شد ۱ .

---

۱ ـ در باب غلبه سلطان محمد بر گورخان قراختائی وفتوحاتی که دراین زمینه نصیب سلطان محمد خوارزمشاه شد مطالبی در کتاب معتبر تاریخ حبیب‌السیرخواند میروجهانگشای جوینی فصل سوم برشته تحریر آمده‌است که عیناً درزیر نقل می‌شود :

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

... بعدازفتح سمرقند و بخارا بعزم رزم پادشاه قراختای که به گورخان اشتهارداشت لوای کشورگشائی برافراخت وپادشاه قراختائیان نیکوطراز راکه ازخیل امراء مقربان او بود باسپاهی نامحصور بجنگ سلطان محمد روان فرمود و در روزجمعه ازجمعات ماه ربیع الاول سنه مذکوره تلاقی فریقین اتفاق افتاده سلطان محمد سرداران سپاه ظفرپناه راگفت مناسب آنکه دست ازاستعمال تیغ ونیزه کشیده دارید تاوقتی که خطباءاسلام پای بر منابر نهاده زبان بدعاء اللهم انصرجیوش المسلمین وبرایاهم بگشانید بیك بارحمله آورید وبنا برآن اشارت مردان درمیدان جولان میکردند تازمان معهود در رسیدآنگاه بیکبار برکفار تاخته اساس زندگانی آن طایفه را منهزم ساختند و قراختائیان نیز بقدم ممانعت پیش آمده نایره جدال بمرتبهٔ برافروخت که بهرام خون آشام را بر کشتگان معرکه دل بسوخت آخرالامر برحسب وعدهٔ وان جند نالهم الغالبون نسیم فتح و فیروزی برشقه علم سلطانمحمد دروزیدن آمده قراختائیان آغاز فرارکردند ونیکوطراز بزخم یکی ازپشت زین برروی زمین افتاد ویکی ازلشکریان اورا اسیرگردانید وبنظر سلطانمحمد رسانید و سلطان بمشاهده صورت فتح ونصرت مبتهج وسرورکشته لوازم شکروسپاس کریم ملك بخش بجای آورد ومنشیان عطاءوفطنت فتحنامها قلمی کرده بدستور معهور لقب جناب سلطانی را اسکندر ثانی نوشتند وسلطان محمد فرمودکه چون امتداد ملك سنجری زیاده از مدت دولت اسکندری بوده مناسب آن است که لفظ سنجراضافه القاب همایون شودآنگاه پادشاه ظفرپناه نیکوطراز را بافتحهنامه بخوارزم فرستاد و بنفس نفیس روی بجنگ حاکم اترار که سالك طریق عصیان بود نهاده ۰

نقل از کتاب حبیب السیر فصل خوارزمشاهیان

۲ - ۰۰ واتفاق ملاقات وموازات صفوف جمعه بود درربیع الاول سنه سبع وستما به سلطان فرمودکه تهاون وتعللی می آرندوقدم اقدام درننهند چندانك خطبای اسلام برمنابر پای ننهند و دعای : « اللهم النصرجیوش المسلمین وسرایاهم» بگویندآنگاه از جوانب جمله حمله کنند مگر بدعوات خطبای اسلام و آمین مسلمان یزدان نصرت دهد برفرموده سلطان ترصد آنوقت کردند و جوانان از جانبین چالش و سواران بر رقعه حرب پیاده فرو می کردند تا تنور حرب تفسیده گشت .

خروش کوس و بانگ نای برخاست　　زمین چون آسمان ازجای برخاست

سپهداران علم بالا کشیدند　　دلیران رخت برصحرا کشیدند

وازجانبین کمان وتیر معزول شد وکارد وشمشیر مسلول آواز تکبیر ازصف سلطان وعزیف مزمارو صفیرازقبل آن شیطان قتام چون غمام انگیخته شد وسیوف چون برق آهخته سلطان صاحب

بقیه درصفحه بعد

همچنین سلطان محمد برای سرکوبی حاکم اترار که قصد طغیان داشت عـازم شد حاکم اترار چون ازجریان فتوحات سلطان محمد برقراختائیان مستحضر شد ناچار از درصلح درآمد بدین‌ترتیب که حاکم باکلیه خانواده و اموال خود ترك اترار رانموده و به نسا انتقال یابد وبقیه عمررا درآنجا بگذراند پس ازحیات سلطان مأموری برای حکومت

بقیه پاورقی صفحه قبل

رایات انافتحنا شده ودشمنان نشانه‌آیت «انامن‌المجرمین منتقمون ۰» گشته نسیم لطف ربانی در ورزیدن‌آمد ومرغ دل مخالفان درطپیدن تاوقت نمازلشگر جملمه‌آواز برگشیدند وبرآن تدابیر حمله‌کردند بیکبار قوم خطا ابدی سباگشتند یکی ازلشگر منصور وهزار ازدشمن مقهور شیری وهزارآهو بازی وهزارتیهو اکثراً فرقه ضلال در زیر شمشیرها ناچیز گشتند وتانیکو درمعرکه زخم خورده وچون اصحاب خان ختای بر روی افتاده وکنیزکی برسراو ایستاده یکی خواست تا سراوجداکند کنیزك فریاد برآورد که تانیکوست حالی اورا بربست وبخدمت سلطان‌آورد واورا بافتح نامه‌ها بحضرت خوارزم روان‌کردند وبدین ظفر لشگر توانگرگشت و برین نعمت صاحب دولت شدند هرکس را برحسب هوی مقصود حاصل شد وهرقومی را فراخور تمنی‌معشوقه درکنار آمد وبدین فتح که‌حکم «....» داشت مجنون بلیلی رسید ووامق بعذرا طـایفه‌ارباب ملاهـی بماه بیکران‌تمتع‌یافتند ومنتظران‌آمال باحرازمال‌وجمیع خیول‌وجمال‌رفع یافتند و بهرجانبی ازممالك سلطان‌مبشر بفتحی‌که میسر شده بود روان‌شد ودرهرنفسی ازین بشارت انسی و در هرروحی از این فتوح روحی بود وهیبت سلطان دردلها یکی هزار شد وسلطان محمد را بر سبیل معهود در القاب اسکندر الثانی نوشتند سلطان فرمودکه امتداد مدت سنجری درملك زیادت بودست تفاول راااگرنویسندسلطان سنجر نویسند درالقاب سلطان سنجر زیادت‌گردند و درین فتح واشتهار او بسلطان سنجرامام ضیاءالدین فارسی را قصیده‌ایست از آنچ برخاطرمانده بود چند بیت ثبت شده مطلع آن :

رویت بحسن عالم جانـرا کمال داد	عشقت بلطف چهره دل را جمـال داد
گه چهره تـو شعله ماه تمـام داد	گه طره تو نفحه بـاد شمال داد
بنگر بدین طلسم که‌شب‌رابمشك ناب	آمیختند زلف ترا مشك و خال داد
سلطان علاء دنیا سنجر که ذوالجلال	ازخلق برگزیدش وجاه و جلال داد
شـاه سکندر ثانـی کـه رای او	بر فتح ملك ترك حشم را مثال داد
ازکفر اگرگـرفت عفونت هوای دهر	تیغت بنفحه ظـفرش اعتـدال داد
خورشید وار تیغ تو ازمشرق صواب	آمد پدیـد و ملك خطا را زوال داد

تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم ص ۴۸ ــ ۴۹

اترار تعیین واعزام شد ودرمراجعت بخوارزم نیکوطراز را بقتل رسانید .
و پس از سر کوبی شورشیان جند برای دومین بار متوجه جنگ با قراختائیان گردید .
در این موقع باطلاع سلطان رسید که برای بار دوم قراختائیان بمحاصره سمرقند پرداخته ویاآنکه قریب هفتاد نوبت ما بین آنان و مسلمانان نزاع در گرفته لیکن هیچگونه موفقیتی برای آنان بدست نیامده سلطان برای رفع محاصره سمرقند و سر کوبی قراجتائیان بسمرقند عزیمت نمود و چون خبر وصول سپاه بسمرقند رسید قراختائیان تقاضای مصالحه نمودند .
چون ما بین کوچلك‌خان که ازشاهزادگان ترکستان بود با گورخان قراختائی نفاق ودشمنی بود کوچلك رسولی نزد سلطان فرستاد وقرار براین شد که متفقاً بر علیه گورخان اقدام نموده وآنرا از بین بردارند وضمناً شرط شد در صورتیکه خوارزمشاه بر گورخان غلبه نماید وشرآنرا ازترکستان رفع کند کوچلك‌خان ترکستان وناحیه ختن وکاشمر را در اختیار خوارزمشاه گذارد که بحوزه مملکت خوارزمی افزوده شوددر صورتیکه کوچلك بر گورخان تسلط یابد تاحدودآب فناکت باوتعلق گیرد.
کوچلك‌خان یکبار بر گورخان غلبه یافت وبار دیگر مغلوب‌آن شد لیکن هنگامیکه خوارزمشاه قصد از بین بردن گورخان را نمود واز حدود سمرقند عبور کرد (اصعهبد کبود جامه وباسقاق سمرقند بایکدیگر پیمان بسته برعلیه سلطان وبکومك گورخان درخفا اقدام نمودند تاآنکه در روز محاربه بدون اطلاع سلطان بجای‌آنکه با لشکر خوارزم کومك نمایند برعلیه‌آن درمیدان جنك برخاستند درنتیجه‌کار لشکرخوارزم و مخالفین‌آن هر دو پریشان شد بحدی‌که خوارزمشاه ناچار شدکه باالباس دیگری بطور ناشناس برای خلاصی خود دربین لشکریان دشمن اقامت نماید پس‌از مدتی‌که فرصت یافت راه فرار پیش گرفت وخود را بآب فناکت رسانید وپس‌ازآن بشهرخوارزم عزیمت نموده ــ وبدین ترتیب دولت قراختائی درسال ۶۰۷ بدست خوارزمشاه وکوچلك منقرض گردید .
استخلاص فیروزکوه وغزنینــ درسال ۶۱۱ تاج‌الدین‌ایلدوز که بعدازفوت‌سلطان شهاب‌الدین غوری در غزنین حکومت میکرد در گذشت چون سلطان خوارزمشاه از فوت حاکم‌غزنین‌اطلاع یافت بلادرنك برای تسخیرغزنین که روزی مرکز پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود عازم شد حاکم غزنین‌که یکی از غلامان ایلدوز بود بدون هیچگونه مقاومت بعلت رعب فراوان‌ازسلطان خوارزمشاه وسپاه‌اوتسلیم گردید بدین‌ترتیب غزنین‌درحوزهٔ‌قلمرو خوارزمشاه درآمد. بعد ازاین فتح است‌که سلطان محمددرا بالقاب **سنجر** واسکندر **ثانی** نامیدند .

معروف است درهنگامیکه سلطان محمد بتفحص خزائن سلطان شهاب‌الدین مشغول بود نوشته‌ئی ازخلیفه‌الناصرالدین‌الله که خطاب بسلطان شهاب‌الدین ارسال شده بود بدست آورد که در آن نامه خلیفه شهاب‌الدین را درمخالفت وجنگ باسلطان خوارزمشاه تحریك وتشویق مینمود این نامه و جهات دیگری موجبات رنجش سلطان خوارزمشاه را از خلیفه فراهم ساخته که‌اهم علل‌آن بشرح زیرمیباشد ..

۱ ـ بطوریکه‌میدانیم در ایام سلطان تکش که‌نزاعی‌ما بین اهالی بغدادوتکش روی داد لشگریان زیادی‌ازخلیفه دوچار هزیمت شدند ازاین جهة همواره حس‌انتقامجوئی درخلیفه نسبت بخوارزمشاهیان دربین بود .

۲ ـ خلیفه درهرفرصت بطور پنهانی که میتوانست امراء وحکام متنفذآن دوره را بر علیه خوارزمشاه ومملکت‌او تحریك مینمود واین موضوع‌از بدست‌آوردن استادی ازخلیفه که بعناوین حکام نوشته شده وبدست خوارزمشاه افتاده بود به ثبوت رسید .

۳ ـ در هنگامیکه‌جلال‌الدین‌حسن تازه مسلمان‌که از روی مصلحت عازم حج بود بنا باشاره ودستور خلیفه علم اورا پیشاپیش علم سلطان خوارزمشاه حرکت دادند واین معنی که‌موجب کمال‌تو،همین بوددلتنگی شدیدی دربین خوارزمشاه وخلیفه تولید نمود ومسلمین ایران بدین عمل اعتراض نمودند .

٤ ـ خلیفه چند نفر ازفدائیان اسمعیلی را ازجلال‌الدین حسن خـواسته بودکه در بغداد نزد وی حاضرباشند خلیفه بعلت اختلافی که باامیرمکه پیداکرده بود باین فدائیان دستور داد تاامیرمکه را باکارد بقتل رسانند .

٥ ـ خلیفه بوسیله همین فدائیان دستور داد اغلمش راکه تربیت یـافته خوارزمیان بـود و در عـراق بسر میبرد و فرستاده سلطان نـزد اتابك اوزبك بود با کارد از پـای در آوردند .

٦ ـ خوارزمشاه‌که خودرا سنجر واسکندر ثانی میدانست واصولا سلطانی جاه طلب وبی تدبیر بود بهیچوجه حاضرنبودکه بظاهرهم شده باشد خلیفه‌ئی مقتدر ومرکز خلافتی مانند بغداد درجوار کشور او باشد .

بجهایت بالا وعلل دیگری‌که شاید اهم‌آن فکرلشکرکشی وکشورگشائی بود سلطان محمد تصمیم گرفت‌که بساط خلافت‌آل عباس رابرچیند بدیهی‌است چون هنوز درآن زمان تعصبات مذهبی حکومت مینمود و خلیفه را جانشین امیرالمؤمنین و واجب‌الاحرام واطاعت میدانستند معناً قدرت‌آنرا نداشت‌که بدون تهیه مقدمه و جلب افکار مـردم دست بحمله‌ئی دراز نماید بدینجهة برای آنکه مردم نگویندکه سلطان محمد بخاطـر طمع ملك و مـال بر خلیفه اسلام و نایب امام خـروج نموده از ائمه ممالك خویش در بـاب عملیات خلیفه

استفتاء نمود .

دراین اثنا ناصرخلیفه از شریف مکه رنجیده خاطر شده چند نفر از فدائیان اسماعیلی مأمور کرد که شریف را بقتل رسانند اتفاقاً برسبیل سهو وخطا برادر شریف مکه بجای شریف که منظور نظرخلیفه بود کشته شد .

این واقعه وجهات دیگری که گذشت سلطان محمد را مصمم نمود که در خلع خلیفه و تصرف بغداد اقدام نماید ازاین روشرحی بعنوان استفتاء ازمحضر ائمه علماء اسلام تهیه نمود بدین مفاد ۱ :

« هر امامی که برامثال این حرکات ناپسندیده اقدام نماید وقصد پادشاهی که همت او براعتلاء اعلام اسلام مقصور باشد نماید پادشاه راجایز بود که آن خلیفه را خلع نماید و کس شایسته سجاده امامت بجایش نصب کند خصوصاً که استحقاق امـامت و خلافت سادات حیسنی دارند وآل عباس بتغلب وتسلط آن منصب را غصب نموده‌اند .

نقل از کتاب تاریخ حبیب‌السیر فصل خوارزمشیان . »

پس ازاینکه جواب فتاوی مطابق میل تحصیل وتهیه شد خوارزمشاه دستور داد نـام خلیفه ناصرالدین‌الله را ازخطبه بیافکنند .

دراین موقع برای انجام مقصود با سیدعلاءالملك بن‌زیدی که درسلك اجله سادات بود بیعت‌نمود وسپاهی فراوان متوجه بغداد گردیدند وچون سلطان‌دربین راه بقلعه حلوان رسید مصادف باایام سخت زمستان شد شدت سرما موجب تباهی عده زیادی از لشکریان و ضایع شدن چهار پایان گردیدتا بحدیکه سلطان ناچار شد که از لشکر کشی منصرف گردیده عازم خوارزم گردید ازآن پس با اینکه همواره خود را آماده ومهیای لشکرکشی بدارالخلافه مینمود لیکن بروز حوادث دیگری که ازآن جمله ورود چنگیزخان ازتوران بایران است و یك سلسله گرفتاریهای فراوان مانـع شدکه در راه انجـام مقصود خـود توفیق یابد .

استیصال سلطان السلاطین (نصرة الدین عثمان) .

---

۱ ــ نقل متن فتوی ازکتاب تاریخ جهانگشای جوینی جلد سوم فصل خوارزمشاهیان :

« که آل عباس‌درتقلد خلافت محق نیستندواستحقاق خلافت بسادات حسینی میرسد وآنکس که قادر باشد اورارسدکه حق درنصاب خود قرار دهد ونیزخلفای عباسی از قیام باجتهاد در راه خدای تعالی وغزوات تقاعد نموده‌اند وبا حصول استطاعت از محافظت ثغور وقمع ارباب بدعت وضلالت ودعوت‌کفار با دین حق‌که بااولوالامر واجب است بلك عین فرض تغافـل نموده وآن رکن راکه بزرگترین رکن‌اسلام‌آن است مهمل‌گذاشته . »

ص ۲۰

نصرةالدین عثمان را درماوراءالنهر سلطان السلاطین مینامیدند ـ در زمانیکه خانان قراختای بر بلاد ماوراءالنهر استیلاء یافته بودند سلطان عثمان با اطاعت از گورخان در حدود ماوراءالنهر حکومت میکرد تا آنکه گورخان آماده مقابله باخوارزمشاه شد در این موقع نصرةالدین عثمان که با گورخان قراختائی میانه خوشی نداشت (بعلت امتناع گورخان از آنکه دخترش را بحباله نکاح سلطان عثمان در آورد بیشتر موجب کدورت سلطان عثمان شده بود) برای کومك درجنك برعلیه گورخان دراردوی سلطان حاضر شدوقبول نمود که بنام سلطان محمد خطبه بخواند وسکه بزند سلطان بعزم تسخیر ممالك اصلی قراختائیان از شط سیحون گذشت ودر ربیع الاول ۶۰۷ اردوی تاینگو والی شهر طراز سردار گورخان را شکست داد واورا باسیری گرفت و بخوارزم آورد و کشت .

سلطان محمد درمراجعت بخوارزم دختر ترکان خاتون را بعقد سلطان عثمان درآورد وپس ازمدتی اورا بهمراهی شحنه‌ئی بسمرقند بر گرداند اماعثمان خان در بر گشتن بسمرقند چون مردم ازظلم وجورشحنه ولشکریان خوارزمی بعذاب آمده بودید بنای بد رفتاری با دختر خوارزمشاه را گذاشت وپنهانی گورخان را بگرفتن سمرقند و کشتار حوارزمیان مقیم پایتخت خود تشویق مینمود ـ ضمن این اخبار دشمنی و نفاق سلطان عثمان با سلطان محمد به ثبوت رسید و مخصوصاً معلوم شد که سلطان عثمان با گورخان قراختائی از راه مواصلت بایکی ازدختران قرابتی حاصل نموده است بعزم سرکوبی سلطان السلاطین حرکت کرد چون دراین مسافرت بقصد استیصال عثمان خان وقتل عام مردم سمرقند از خوارزم عازم بود ،همینکه بگشودن آن شهر نائل شد دستود داد سه روزتمام بکشتار اهالی آن محل پرداختند وقریب ده هزارنفر ازمردم آن دیار را بقتل رساندند عاقبت بوساطت ائمه وسادات شهروصاحاء وعلماءکه قرآن بر دست داشتند از قتل و کشتار مردم بیچاره شهر دست برداشت عثمان خان دراین ضمن دستگیرشده وبحضور سلطان آورده شد و چون سلطان را حاضر کردند مدتی سلطان محمد اورا ازعملیاتش سرزنش کرد و مخصوصاً از رفتاری که نسبت بهنکوحه خود نموده بود با آنکه سلطان محمد قصد جان عثمان را نداشت لیکن باصرار عده‌ئی ناچار شد که عثمان خان و اکثر کسان و نزدیکان اورا بقتل رساند ۶۰۹ .

سلطان بعداً مردم ایالت سمرقند را استمالت نمود وبجانب امراء فرغانه و ترکستان رسولانی فرستاد وآنان را باطاعت ازخویشتن دعوت نمود و بطوریکه سابقاً گذشت در این موقع قراردادی مابین کوچلك وسلطان برای تسلط بر گورخان تنظیم گردید که شرح نتایج آن قبلا گذشت .

ازوقایع دیگرزمان سلطان محمد رفتاری است که سلطان بسعایت عده‌ئی در مورد ازدواج مادرش که بعقد شیخ مجدالدین درآمده بود باشیخ نمود وبطور خلاصه جریان را

چنین ضبط نموده‌اند :

شیخ مجد الدین ابوسعید بغدادی که در جوانی بملازمت شیخ نجم‌الدین کبری که از افاضل مشایخ‌عصر بودرسید وبتدریج درلواء شیخ کبری تربیت یافت تاآنکه درخوارزم صاحب مجلس و عظ و منبر شد چون صحبت وعظ وشهرت اوبلند شد ما درسلطان محمد که بصاحب منظرمعروف بودگاه بگاه بمجلس وعظ ومنزل شیخ رفت و آمد مینمود همین رفت وآمد موجب شدکه جمعی از اهل حسد فرصت یافته در وقتی‌که خوارزمشاه دوچار مستی بود باوی گفتند که مادر سلطان بمذهب ابوحنیفه‌کوفی‌درحباله نکاح شیخ مجدالدین درآمده سلطان دوچار خشم شد وبدون تأمل دستور دادکه همان شب شیخ مجدالدین را در جیحون انداختند چون این خبر باطلاع استاد اوشیخ نجم‌الدین کبری رسید سخت متالم شده .

وگویند سر بسجده‌نهاد وازایزد تعالی‌خواست‌که جهته خونبهای مجدالدین خداوند ملك ومملکت را ازسلطان محمد بازستاند بااینکه سلطان برای عذرخواهی باطشتی پر از زر وشمشیر وکفن بملازمت شیخ کبری‌رفت وسر برهنه‌ساخت وتقاضای بخشایش نمود معذالك شیخ کبری همچنان ازخداوند می‌خواست‌که سلطان را بجزای خودرساند وگفته‌اندکه شیخ درمقابل الحاح سلطان جواب داده است :

که خونبهای مجدالدین زرنیست بلکه سروملك تست وسرما وسر بسیاری از خلایق نیزدراین قضیه بباد فنا برود لاجرم سلطان محمد بانومیدی ویاس مراجعت کرد وبعدازآن شاید کمتر ازیکسال‌طول کشید که بلای چنگیزخانی برسر مملکت ماوراءالنهروسلطان محمد نازل گردید [1] .

کمکش سلطان محمد با اتابك سعدبن زنگی و اتابك ازبك. دراثنائیکه سلطان محمد عزم تصرف بغداد وسرکوبی خلیفهٔ مسلمین را داشت و علاءالملك ترمذی رانامزد مقام خلافت نموده بود پس‌ازورود بدامغان‌اطلاع یافت‌که اتابك سعد بقصد استخلاص ملك عراق بطرف ری شتافته درمقابله‌ئی‌که بااتابك‌سعد روی‌داد اتابك دستگیر گردید سلطان خواست

---

۱ ـ درتاریخ حبیب‌السیر وفصل خوارزمشاهیان شمه‌ئی ازاحوالات شیخ‌مجدالدین بغدادی ومقام وشهرت اونوشته‌که قسمتی ازآن بطوراختصار نقل می‌شود :

سلطان محمد ازاین حرکت پشیمان شده باطشتی پرزر وشمشیر وکفن بملازمت شیخ رفت وسربرهنه‌کرد درصف نعال بایستاد ومضمون این رباعی را اداء فرمود

رباعی

سیمابی شد هوا و زنگاری دشت	ایدوست بیاوبگذر ازهرچه‌گذشت
گرمیل وفاداری اینك دل وجان	و رعزم جفا داری‌اینك سروطشت

اورا بکشد لیکن بعلت وساطت ملك زوزن والتجاء یافتن اتابك باو مورد عفو قرار گرفت وباشرایط زیر اجازه مراجعت یافت :

۱ ـ اتابك زنگی فرزند خودرا نزدسلطان محمد بفرستد .

۲ ـ قلاع اصطرخ (استخر) واسکنان فارس را به سلطان محمد واگذارد .

۳ ـ کلیه محصول چهاردانك آبادی فارس را برای مخاج دربار سلطان محمد همه ساله بفرستد .

معروفاست هنگامی که اتابك سعد با قبول واجراء این شرایط سنگین بفارس رسید مابین او وفرزنش اتابك ابوبکر بعلت چنین مصالحه ننگین نزاع سختی در گرفت که طرفین پدر وپسر برروی هم کارد کشیدند لیکن اتابك سعد تسلیم عصیان فرزند خود نشده قرار داد را عملی ساخت . هم در این موقع اتابك ازبك هم دوچار سودای تصرف ملك عراق شد درهمدان مابین لشکریان اووسپاه سلطان محمد جنگی درگرفت لیکن در این محاربه فتح نصب سلطان‌محمد وخوارزمیان شد . واتابك ازبك ازدراطاعت درآمده باآنکه عده‌ای ازبزرگان خوارزم سلطان را بقتل‌اوتشویق می‌نمودند معذالك سلطان محمد حاضر نشدکه خون اتابك‌ریخته شود وبیهانه اینکه در مدت یك سال دو پادشاه راگرفتن واسیر نمودن عاقبت خوشی نخواهد داشت اورا بسلامت بآذربایجان فرستاد ـ اتابك اوزبك بپاس این محبت پس ازورود به تبریز سکه و خطبه بنام سلطان‌کرد و رسولانی باتحف‌وهدایای فراوان بخدمت ملك محمد فرستاد وبدین ترتیب عذر تقصیر خواست .

سلطان محمد پس ازغلبه براین‌دواتابك درفصل زمستان ازطریق همدان عازم بغداد گشت‌چون باسدآباد رسید دوچار بوران و طوفان سهمناکی‌شد شدت‌سرما وریزش برف و بسته شدن راهها موجب گردید که‌جمع کثیری‌ازلشگریان‌وتعداد فراوانی‌ازچهار پایان از شدت سرما خشك وازبین‌رفتند وخسارت فراوانی بر اردوی او وارد شد .

سلطان‌محمد ازاین باب دوچارحسرت وندامت شد تا بحدی‌که سپاهییان‌وهمراهان وی این مصاف طبیعت را معجزه‌ئی از عالم اسلام دانسته ومعتقد شدندکه هرکس برعلیه خلیفه قدم بردارد محکوم به شکست وبدبختی خواهد شد بدینجهة از عزیمت بسوی بغداد و تصمیم گوشمالی خلیفه بناچار منصرف شده برای ترمیم ضربات وارده چندی در عراق سکونت گزیده .

از این ببعد بشرحی‌که خواهیم‌دید مقدمات انقراض سلسله خوارزمشاهی وسقوط سلطان محمد خوارزمشاه و گرفتاری جانشینان وی بدست هجوم لشگریان جرار مغولی و چنگیز آغاز میشود ۶۱۶ هجری .

علل اختلافات اولیه مابین خوارزمشاه وچنگیز

بعد ازسال ۷۰۶ هجری بر اثر اختلافاتی که ما بین کوچلك خان وسلطان محمد بر سر تقسیم غنائم و ممالك قراختائیان پیش آمده بود خوارزمشاه مجدداً با کوچلك اختلاف پیدا نموده وبااینکه سپاهیان اوتا نزدیك شهرمسلمان نشین کاشغر که در تصرف کوچلك و ناحیه بیش بالیغ پیشروی نموده بودند معذالك برای منصرف نمودن کوچلك ازتصرف نواحی شمالی ماوراءالنهر بدرخواست مسلمانان ناحیه کاشغر برای رهائی از ظلم وجور کوچلك اعتنائی ننمود واین امرهم یکی ازموجبات رنجش مردم مسلمان از سلطان محمد شد .

گرفتاری دیگری که سلطان محمد شخصاً برای خود تهیه نمود و سرآغاز ومقدمه رنجش جنگیز ومغولان از سلطان شد تصادف لشکریان سلطان محمد با عده معدودی از دلاوران مغولی بودکه بسر پرستی جوجی فرزند چنگیز برای تفریح وشکار بحدود دشت قرقیز قبچاق آمده بودند با اینکه این عده تصمیم خود را درباب شکار وتفرج باطلاع سلطان محمد رساندند ونمیتوانستند بدون کسب اجازه خان مغول دست بشمشیر و جنك بزنند لیکن سلطان و سپاهیان او برآنان حمله نموده و از این تاریخ ببعد دامنه اختلافات سیاسی بمحاربات نظامی کشید واین واقعه مقدمه مصائب وگرفتاریهای بزرگی برای سلطان محمد واعقاب وی گشت سال ۶۱۲ هجری .

چون دراین ایام خبرفتوحات چنگیز ومنقرض ساختن سلسله کین در چین و تصرف شهرپکن وعملیات وحشت آور مغول بتواتر به سلطان محمد میرسید و خوارزمیان هم چشم زخمی ازمقابله بامعدودی ازلشگریان جوجی داشتندسلطان بفکر افتادکه اطلاعات صحیحی ازقدرت واستعداد نظامی این قوم تازه نفس جنگجو بدست آورد لهذا هیاتی از معتمدین دستگاه خود را بسرپرستی سید اجل بهاءالدین رازی بعنوان سفیر حسن نیت نزد چنگیز به چین فرستاد خان مغول مقدم رسولان و فرستادگان سلطان محمد راگرامی وبانهایت محبت واحترام باآنان رفتارنمود وپیام دوستانه ومودت آمیزی برای سلطان محمد فرستاد که حاکی ازاحترام بمقام سلطنت وسلطان محمدوتمایل شدید ببرقراری حسن روابط تجاری وسیاسی ودوستی بود .

از این ببعد روابط تجارتی مابین ممالك خوارزمی وخان مغول بر قرار شد وبرقدر که برامنیت طرق وشوارع افزوده میگشت بیشترازپیش کاروانهای تجارتی ازدوطرف شروع برفت وآمد و داد وستد میکردند چنانکه خنگیزخان بهمراهی چند نفر از بازرگانان مسلمان تحف وهدایائی برای خوارزمشاه فرستاد ومجدداً درتحکیم مناسبات دوستی ومودت پیام‌های موثری فرستاد که خلاصه آن حمایت متقابل ازیکدیگر درمقابل دشمنان مشترك بود

ومعاهده‌ای دراین زمینه بامضاء طرفین رسید .

چنگیزخان پس ازاطمینان ببرقراری روابط دوستانه وحصول اطمینان ازجانب سلطان محمد کاروان معتبری ازبازرگانان مغولی راکه اغلب مورخین تاحدود پانصدنفر ضبط کرده‌اند باامتعه وقماش ونفایس فراوان وزر ونقره بسیار بسوی سرزمین خوارزمشاهیان روانه ساخت این کاروان ازطریق شهر سرحدی اترار (فاراب در۹ فرسخی جنوب شرقی ترکستان) که ابتداء خاك سلطان محمد بود وارد شدند حاکم این شهر قایرخان که بنام اینالجق هم نامیده شد بدون توجه بعواقب سوء نیت خود همراهان این کاروان تجارتی را بنام ملحد و کافر وجاسوس نزد سلطان محمد معرفی نمود و بعلت طمعی که در مال التجاره ونقدینه آنان نموده بود از سلطان محمد خواست که کلیه آنان رابقتل رساند متاسفانه سلطان هم بمجرد وصول فتوای فقهاء بدون تفکر و تامل بعنوان اینکه کلیه اعضاء کاروان کافر میباشند بـا در خواست امیر اترار موافقت نمود وقبل ازآنکه به پیام مودت و تهنیت چنگیزخان توجهی نماید حکم قتل آن جمعیت بیگناه را صادر کرد [۱] .

---

۱ ــ وصورت آن حال چنین بود که درآخر عهد دولت خوارزمشاه خلایق امنی ورفاهیتی هرچه تمامتر داشتند ونوایرفتنه هامنطفی گشته وراهها ازدزد و حرامی پاك شده چنانکه بهرکجا ازاطراف ممالك که امکان حصول رنجی نشان می‌دادند جماعت تجار بـامید تحصیل آن بنفع روی بانطرف می‌نهادند و چون اقوام مغول صحرا نشین بودند وازشهر ها دور انـواع متاع ملبوس و مفروش پیش ایشان قیمتی تمام داشت وآوازه منافع معاملات باایشان بغایت‌نهایت مشهور بدان سبب ازبخارا سه شخص ازتجار عزیمت آن دیارکردند باانواع بضاعات ازجامه پای زربفت وزنده پیچی وکرباس ودیگراجناس که لایق ومناسب آنقوم داشتند و درآنـوقت چنگیزخان اکثر بلاد ختای وترکستان ازطغاة ومتعدیان پاك گردانیده بود وبرسرراهها قـراولان نشانده تابازرگانان رابسلامت می‌گذرانیده وازقماشات وامتعه ایشان برآنچه‌لایق دانند ببندگی چنگیزخان میفرستند آن سه بازرگانرا آنجا فرستادند چون آنجا رسیدند یکی از ایشان قماشات خویش عرضه داشت و هرچه بهاء ده دینار یابیست دینار بود بدوبالش یاسه بالش قیمت گفتند .

چنگیزخان ازآن سخن نامنصفانه درخشم شده وگفته این شخص پندارد که هرگز جامه‌ـ ها پیش‌ما نرسیده وفرمود تااصناف جامه‌های گرانمایه(ای که) درخزانه موجود بود بدونمودند وبعد ازآن قماشات اورا بقلم‌گرفته تاراج کردند واورا موقوف گردانید ورفقای اورا فرمود تاباقمشه حاضرشدند و چندآنکه‌الحاج کرد جامه‌ها را قیمت نکردند وگفتند ما این متاعهارا بنام پادشاه آورده‌ایم .

چنگیزخان را سخن ایشان خوش‌آمد وفرمود تاهرجـامه پزرك را یك بالش زر بدادند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

وهردو کرباس زنده پیچی را بالشی‌نقره وآن رفیق دیگر رابخواند وجامه‌های اوراکه تاراج کرده بودند بهمین‌نسبت بهاء بداد ودرحق ایشان بانواع نواخت فرمود ودرآن عهدمسلمانان را بنظر اعزاز واحترام نگاه داشت وجهت تیمن واکرام بخرگاههای سپید وپاکیزه فرومیآوردند وبوقت مراجعت ایشان فرمود تاخوانین و شاهزادگان و امراء هریك از متعلقات خـویش دوسه‌کس را با بضاعت بالشهای زر ونقره همراه ایشان‌گردانید تابولایت سلطان روند تجارت‌کنند وتنسوقها و طوایف‌آنطرف حاصل‌کرده بیاورند امتثال فرمانرا هرکس از اقوام خویش یك یادوکس راتعین کرده چهار وصد وپنجاه نفر مسلمان جمع شده‌اندو چنگیزخان محمود خوارزمی وعلی خـواجه بخاری و یوسف‌کنفا اتراری را براه ایلچی باآن بازرگانان همراه‌گردانیده بیش خـوارزمشاه فرستاد وپیغام دادکه تجارآنطرف نزدماآمدند وبرآن منوال‌که استماع خواهد کرد مانیز جمعی تجار را درصحبت ایشان بآن دیار فرستیم تا طرایف این طرف بدانطرف‌آرند ونفایس متاعهای آن اصقاع حاصل گردانند وبزرگی خاندان و اصالت دودمان شما پوشیده نیست وبسطت عـرصه مملکت ونفاذ اوامر تو دراکثر اقالیم زمین پیش‌خاص وعام روشن است ونزدمن توعزیز فرزندی وبهرکسی ازمسلمانان وچون حدودی‌که بمانزدیکست ازدشمنان پـاك شد وتمامت مشخص ومسلم گشت و از جانبین حق همسایگی ثابت است مقتضی عقل و مروت آن بـاشدکه ازطرفین طریق موافقت مسلوك‌باشد ودروقوع حوادث معاونت ومدد یکدیگررا التزام نمائیم وسالك را ازمهالك امن‌داریم تاتجارکه‌آبادانی‌جهان بنزد ایشان‌است فارغ‌البال‌آمد وشدکنند وبعدالیوم موادتشویش خواطر بسبب موافقت منجسم باشدوامداد فساد وعنادمنصرم چون‌ایلچیان‌وتجار بشهراترار رسیدند امیرآنجا اینال جوق نام بود ازاقاب مادرسلطان ترکان خاتون و بلقب غایرخان موسوم‌گشته واز آنجماعت هندوئی بودکه درایام ماضی بااومعرفتی داشته بوده وبرعادت مـالوف اورا اینال‌جوق می‌خواند وازغرور بعظمت خان خویش اورا اعتبار نمی‌کرد غایرخان ازآن معنی متغیر میشد و نیز درمال ایشان طمع‌کرد وایشانرا موقوف‌گردانیده باعلام حال ایشان ایلچی بعراق نزدسلطان فرستاد خوارزمشاه نصایح چنگیزخان را ناشنوده بی‌امعان نظرباجابت اراقت رماء واغتنام اموال ایشان مثال داد وندانست‌که بحلال داشت خون ومال ایشان زندگانی حرام خواهد شد .

شعر

هرآنکس‌که دارد روانش‌خرد	سرمایـهٔ کار هـا بنگـرد
بکاری‌که خواهی تو اندر شدن	نگه کرد باید برون آمـدن

غایرخان بروفق فرمان ایشانرا بی‌جان‌کرد بلکه جهانیرا ویران‌وخلقی را بی‌خان ومان‌و بیش ازآنکه اشارت‌رسد یکی ازایشان بحیلت اززندان‌گریخته بود ودر بیغوله‌ای رفته چون حال

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ازبین جماعت کاروان یك تن توانست که جان بسلامت برده برای عرض ماوقع خود را بچنگیز خان رساند معروف است هنگامیکه چنگیز ازسرنوشت کاروانیان مطلع شد سه شبانه روز دست به تضرع وزاری زد وچنان ازخبر قتل این عده متاثر و متالم شد که حالت سکون و سکوت خودرا ازدست داد وتصمیم گرفت پس ازتهیه لشکریان آزموده و وسایل جنك برای انتقام کشی ازحاکم اترار وخوارزمشاه اقدام نماید .

احضار حاکم اترار واعتراض چنگیزخان .

چنگیزخان چون مقصر واقعی درکشت وکشتار بازرگانان غایرخان امیراترار را میدانست لذا قیلا ایلچییانی نزد خوارزمشاه فرستاد که ضمن اطلاع برمیزان سپاهی واستعداد مقابله سلطان محمد اینالچق را برای خونخواهی نزدخان مغول بفرستد بدیهی است سلطان محمد که دراین اواخر دوچار وحشت و بلا ارادگی شده ودرتحت نفوذ ترکان خاتون و ترکان قنقلی قرار گرفته بود نمی‌توانست جواب صحیحی باعتراضات خان مغول بدهد ویعلاوه غایرخان که متکی برترکان خاتون واقوام قنقلی بود چنان صاحب قدرت و شوکتی شده بود که حتی حاضر بشنیدن اعتراض خان مغول نبود تا چه رسد برای عذر خواهی عازم دیار چنگیز شود ازاین رو گذشته ازاینکه خوارزمشاه نتوانست قدمی درطریق اصلاح روابط خود بامغول بردارد باردیگر درنتیجه تشویق غایرخان وترکان خاتون ایلچییان را بقتل رسانید ونیز بیش ازپیش موجب طغیان آتش خشم چنگیز ومغولان گردید .

چنگیز برای اینکه درموقع عزیمت بایران وممالك خوارزمی بافراغت خاطر بلشکر کشی اقدام نماید برحسب تقاضای مسلمانان کاشغر که ازظلم و جور کوچلك خان عاصی شده بودند یکی ازسرداران خود بنام جبه نویان را درسال ۶۱۵ باعده‌ای سپاهی مأمور سر کوبی کوچلك وتصرف ترکستان نمود کوچلك درمقابل لشکرمغول تاب مقاومت نیاورده پس از فرار بنواحی بدخشان بقتل رسید وباقتل او بساط حکومت اقوام نایمان درترکستان بسال ۶۱۵ برچیده شد .

وبدین ترتیب مسلمانان ترکستان ازشر مظالم کوچلك نجات یافتند ودرمقابل سپاهیان غالب مغولی نهایت رفتار عادلانه بامردم مسلمان آنحدود نمودند .

سلطان محمد ازاین پس همواره منتظر خبر ورود و هجوم لشکریان مغول بممالك خوارزمی بود و برای اینکه سر وسامانی بوضع اردو ولشکریان خود دهد از عراق عازم

بقیه پاورقی صفحه قبل

واقعه یاران معلوم کرد روی براه آورد وبخدمت چنگیز خان شتافت و صورت حال دیگران عرضه داشت .

جامع التواریخ جلد اول ص۳۴۳-۳۴۴ طبع تهران کتابخانه اقبال

خراسان شده ومدتی درنیشابور گذرانید حکومت عراق را بفرزند خود رکن‌الدین داد و سپس ازنیشابور بسمرقند وجند وحدود سرحدی ترکستان عزیمت نمود درهمین موقع‌است که پیش قراولان خوارزمشاه باطلاع سلطان رسانیدند که معدودی ازسپاه مغولی برای دفع اقوام قرقبز بسرکردکی سبتای بهادر وتغاجار دراین حدود دیده شده که پس ازغلبه بـر یاغیان بانتظار وصول دستور و اوامر چنگیزی برای حمله بایران میباشند .

سلطان محمد بااینکه دراین مورد نبایستی پیشدستی نموده وبقوای مغول حمله نماید وبااینکه فرماندهان مغولی باطلاع سلطان محمد رسانیدند که ماامورجنك با خوارزمشاه نمیباشم وچنین‌دستوری‌ازجانب خان مغول صادرنشده معذالك ازبخت‌ناموافق سلطان محمد برآنان حمله راآغازکرد .

دراین حمله عده‌ئی ازطرفین کشته شده ونزدیك بود سلطان محمد گرفتار و اسیر مغول‌شود لیکن پسرش‌سلطان جلال‌الدین که دراین معرکه‌باسلطان بود توانست باحملات شجاعانه‌ای‌که برسپاه مغول نماید جان پدررا ازمهلکه نجات دهد .

حمله‌وهجوم چنگیزخان‌بممالك‌خوارزمشاهی۶۱۶ هجری .

سلطان محمد پس ازاین واقعه هایل ناگزیر بسمرقند غزیمت نمود و چـون متوجه قدرت مادی ومعنوی ونظامی مغولان شده بود وازطرفی‌هم بخشم وکینه چنگیز نسبت بخود اطمینان داشت بکلی‌روحیه خودرا ازدست داده جسماً وروحاً ضعیف ودوچار تردید وتزلزل شد تا حدی که نمیتوانست در طریق اجراء مقاصدی که داشت شخصاً تصمیمی اتخـاذ نمایدوبجای‌آنکه باشور ومشورت راه‌نجاتی درمقابل بلای خانمانسوز مغول بمردم خوارزم ارائه نماید تاتوانست ایام را به بطالت وخوشگذرانی ازدست داد .

دراین اثنا تفال وتطیرمنجمان دائربراینکه ستاره بخت واقبال وقـدرت چنگزیان درنهایت قدرت وبالعکس اوضاع کواکب مذلت وافـول عظمت خوارزمشاه را نشان میدهد پیش‌ازپیش سبب پریشانی خاطرسلطان شد تا آنجاکه بهرکجا میرسید تـوصیه مینمودکه مردم خود باید چاره‌کار درحفظ منزل وماوی وشهر وخویشاوندان بنمایند ودیگرانتظاری دربرابر بلای‌آسمانی مغول ازمن وسپاه خوارزمیان نداشته باشند .

اهالی‌ممالك‌خوارزم که‌بتدریج براحوالات‌سلطان‌محمد ووقوع حوادث هولناکی‌آشنا میشدند درصدد بر آمدند باتشکیل مجالس‌مشورتی ازمردمان مجرب و عقلاء قوم تدبیر ومصلحتی نمایند ازاین جهة پس از مشاوره پیشنهاداتی شدکه اهم‌آن نظرات بدینقرار است :

۱ ـ چون حدود ماوراءالنهر برای دفاع درمقابل سیل سپاهیان مغول مناسب نیست ودرعداد نواحی بلاد دفاع میباشد ازجنك درآن ناحیه خود داری و آن حدود را بحال

خود گذارده وسرنوشتش را بدست تقدیر وپیش آید بسپاریم .

۲ ـ کلیه سپاه خوارزم را جمع آوری نموده مأمور حفظ حدود خراسان و عراق نمائیم .

۳ ـ عده‌ئی معتقد بودند که بدواً حدود سیستان وغزنین را محاصره نمائیم تا ازشر عداوت وبیگانگی مردم آن سرزمینها درخلال جنك در امان باشیم . این پیشنهاد موقة مورد قبول سلطان قرارگرفت وبلافاصله باتفاق لشگریان خودتا حدود باخ عزیمت نمود .

۴ ـ عمادالملك ساوجی وزیرسلطان رکن‌الدین که درعراق حکومت داشت پیشنهاد نمود که بجای عزیمت به سیستان وغزنین محل اقامت وآغاز مبدأحملات ویامقابله باسپاه مغول را درعراق قرار دهم .

۵ ـ سلطان جلال‌الدین‌منکبرنی فرزند سلطان محمد که پیش از سایر فرماندهان سپاه ووزراء وحکام واطرافیان سلطان محمد ببقاء مملکت خوارزم وحفظ سلطنت پدر و ولایتعهدی‌خودعلاقمند بود ازسلطان محمد درخواست نمود که بجای عزیمت به عراق اجازه دهد که‌کلیه‌لشگریان را درکنار رودجیحون‌جمع نموده‌وآماده پیش‌آمد شویم‌زیراحق نیست سالیان متمادی بر مردم این ممالك سلطنت نمائیم وباج و خراج بستانیم و آنانرادرچنین روزگار تیره‌ای تنها گذاریم حق آن است که برای جنك و دفاع‌آماده شویم چنانکه توفیق نصیب ماشد بیش‌ازپیش‌درنزد خداوند ومردم سربلند خواهیم شد واگربخت موافقت ننمود لااقل‌دوچار ملامت وطعن و لعن‌نمیشویم. باآنکه سلطان‌جلال‌الدین ازاین مقوله مذاکرات زیاد نمود وحتی ازپدر تقاضاکرد که اداره امور سپاهی واخذ هرگونه تصمیمی را درمورد مقابله با مغولان بعهده اوگذارد معذالك الحاج واصرار جلال‌الدین بجائی نرسید سلطان محمد بطوریکه ذکر شد بانظر عماد الملك موافقت نموده بقصد عراق عازم بلخ و حدود ترمذ شد.

دراثنائی که سلطان محمددرعراق میگذرانید اطلاع‌یافت که سپاه مغول برشهربخارا دست یافته و بعزم استخلاص سمرقند میباشند این اخبار هنگامی بسلطان رسید که عده‌ای از امراء خوارزم بشرحی که در ذیل نوشته شده [۱] . قصد قتل سلطان را داشتندمجموع این وقایع ناگوار بیش ازحد موجب پریشانی وبی‌سروسامانی سلطان وخوارزمیان گردید .

---

۱ ـ درراه جمعی از امراء قنقلی قصد قتل‌آن حشمت‌آئین کردند بسبب‌آنکه در خلال احوال‌گذشته بدرالدین عمید که در سلك نویسندگان دیوان خوارزمشاه انتظام داشت ازسلطان متوهم شده باردوی چنگیزخان‌گریخت و آغاز مکر وتزویرکرد از زبان امراء عرضه داشت مشتمل براظهار تنفر از ملازمت خوارزمشاه ومیل بخدمت خان عالیجاه در قلم‌آورد وبرظهرآن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان محمد بنا بصوابدید عده‌ای از امراء با نهایت شتاب و سرعت از عراق بجانب نیشابور شتافت چون به نزدیکی قلعه کلات رسید دستور داد که کلیه ذخائر و خزائن سلطنتی را در آن قلعه متین گرد آوردند ومدتی در این شهر با خواص دستگاه سلطنتی باستراحت وعشرت گذرانید در این موقع وزارت خوارزمشاه بعد از خواجه شرف‌الملك با مجیرالملك کافی‌الدین عمررخی که بشرافت نفس وطبعی لطیف شهرت داشت بوده است .

پریشانی اوضاع سلطان محمد وسراسر مردم ممالك خوارزم بحدی بود که اصحاب حاجات نمیدانستند برای انجام مهمات وسروسامان‌دادن امورخویش بکدام مرجع ومحل و شخصی مراجعه نمایند و در این مورد شرحی که در تاریخ جهانگشای جوینی نقل شده کاملترین تصویری از خرابی اوضاع آنروز ممالك خوارزمی میباشد.[۱]

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازقبل چنگیزخان جوابی که مناسب بود تحریر نمود وآن نوشته‌ها بجاسوسی سپرد واوراگفت بنحوی باردوی خوارزم درآی که اوترا گرفته پیش آن سلطان برند جاسوس بموجب فرموده بعضی ازمقربان سلطان اوراگرفتند، ومکاتباتی که باخود دانست یافته بنظرسلطان رسانیدند بنا برآن خوارزمشاه.. بریکدیگر بی‌اعتبار شدند وشبی فوجی ازآنجماعت قصد خوابگاه خوارزمشاه کردند و او براین کید اطلاع یافته بخرگاه دیگررفت وآن زمره آنمقدار تیر برآنخرگاه زدند که بسان غربال بنظر بینندگان درآمد وچون دانستند که سلطان آنجا نیست ازجیحون عبور نموده بحنگیزخان پیوستند وازاین جهته هراس خوارمشاه سمت تضاعف پذیرفته بیشتر ازپیشتر دررفتار تعجیل نموده تا درماه صفرسنه سبع و عشر وسنمائه به نیشابور درآمد و چون آفتاب حیاتش بمغرب فنا نزدیك رسیده بود مضمون این رباعی بخاطرش گذشت :

ایام کل است وبس نماند می‌خور	کل خودچه که بانفس نماندمی‌خور
ازکردش ایام دراین دیر خراب	بس. . . . . برکس نماند می‌خور

تاریخ حبیب‌السیر فصل سوم در عاقبت‌کار سلطان محمد

---

۱ ــ وچون سلطان در نشابورحاضر بود وازاطراف اصناف خلایق ازقواء واصحاب حاجات روی بخدمت‌او نهادند و مهمات ومصالح ایشان راکسی کفایت نمیکرد ومتحیر وپریشان میگشتند روزی بجمعیت بردرسرای مجیرالملك جمع‌شدند وغلبه وآواز برداشتند وتشیع آغاز نهادند بیرون‌آمدو روی بدیشان آورد که‌سخن‌شما عین صدقست وشکایت برحق اما من نیز بنزدیك خداوندان حصافت معذورم ازکارمصلحت قوادگی بامصلحت قواد که روی کاراند نمی‌پردازم واز ترتیب ارزاق خرايد باتهذيب اوراق‌جرايد نمی‌رسم چندروزست تاسلطان اشارت فرمودست که چندین پیرایه ازجهت مطاربه ممد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اختلال کار سلطان محمد و عاقبت او

در نیشابور قاصدی که از جریان فتوحات مغول مطلع شده بود بخدمت سلطان محمد رسید و خبر عبور دو سردار مغولی بنام جبه نویان و سبتای بهادر را که با سی‌هزار سوار از آب آمویه گذشته‌اند اعلام نمود در همین بین سلطان از نیشابور بسوی ری شتافت در این مکان هم اطلاع حاصل کرد که لشگر مغول خود را بحوالی این شهر رسانیده و در تعاقب سلطان قدم بقدم میباشند . لذا از عزیمت بعراق اضطراراً صرفنظر کرده بجانب قلعه فرزین سلطان آباد روی آورد .

در این موقع سلطان رکن‌الدین فرزند سلطان محمد که حکومت عراق را در دست داشت باسی‌هزار سپاهی بخدمت پدر پیوست و با اینکه خوارزمشاه می‌توانست در این محل با مغولان دست و پنجه‌ئی نرم نماید و لااقل جلوی پیشرفت سریع آنان را سد کند متاسفانه بعلت ترس و وحشتی که پیدا کرده بود حاضر بمقابله نشد و همچنین در مجلسی که ملک نصرة‌الدین هزار اسب ازاتابکان لرستان و امراء عراق حضور داشتند پیشنهاداتی برای دفاع درمقابل مغولان مطرح شد از آن جمله اینکه در دامنه و پناهگاههای اشتران کوه بدفع دشمن اقدام نمائیم و یا آنکه طبق نظر ملك نصرت‌الدین که بوسیله عمادالملك وزیر ازطرف سلطان محمد احضار شده بود در یکی از معابر و تنك جبال فارس ولر که بنام تنگ تکو معروف است لشکر را بسیج نموده بیکباره برسپاه چنگیزخان حمله کنیم لیکن سلطان محمد هیچگدام از این دو پیشنهاد را نپذیرفت زیرا محل اشتران کوه را مناسب برای توقف و حمله ندانسته و پیشهاد دوم راهم معلول خصومت ملك نصرت‌الدین با اتابك فارس میدانست و باین عنوان که ملك نصرت‌الدین قصد دارد ازاین لشگر کشی برعلیه رقیب خویش اتابك فارس استفاده نماید قبول آنرا مناسب حال ومقام خود ندید .

سلطان محمد دستور داد که مادرش باتفاق کلیه مخدرات و بانوان حرم و ملك غیاث‌الدین عازم قلعه قارون دز (در ناحیه جبال البرز) شوند تا از دسترس مغولان دور باشند .

درضمن اینکه سلطان محمد درعراق بود مطلع شد که ری هم بدست لشکر مغول تسلیم گردیده ازاین رو با حال زار و خرابی از طریق قارون دز متوجه گیلان گردید در همین

بقیه پاورقی صفحه قبل

کنیم و بهیچ کاری دیگر مشغول نباشیم امتثال امر سلطان واجب است و اسعاف ملتمسات ارباب حوایج لازم .

نقل از تاریخ جهانگشای جوینی فصل سوم خوارزمشاهان ص ۶۹

اثنا فوجی ازمغولان درنزدیکی دولت آباد ملایر باسلطان روبروشدند وبااینکه مدتی طرفین بیکدیگرتیراندازی نمودند لیکن چون متوجه حضور سلطان محمد نشدند سلطان توانست که جان سالم از این معرکه بیرون آرد و بقلعه قارون دز بناه برد در این برخورد عده زیادی ازلشکریان خوارزم بخون کشیده شدند از جمله کشته شدگان این واقعه عمادالملک وزیر رکن الدین فرزند خوارزمشاه میباشد .

سلطان محمد پس ازیك روز توقف در قلعه قارون ازترس مغولان که قدم بقدم درتعقیب او بودند عازم بغداد شد اتفاقاً درهمان ساعت لشگریان مغول برسیدندو بظن آنکه سلطان درقلعه است بتخریب قلعه پرداخته وآنرا باخاك یکسان گردند خوارزمشاه در حال سرگردانی و بلاتکلیفی آخرین ایام وساعات زندگانی خودرا میگذرانید بدینمعنی که هرشب وروزی ازترس اسارت بدست مغولان در شهر وقلعه‌ئی توقف میکرد چنانکه پس ازخلاصی ازقلعه قارون و عزم مسافرت ببغداد خود رابحصار قلعه سرچاهان (در دامنه جبال طارم سلطانیه) رسانیده پس ازمدت هفت روز اقامت دراین ناحیه ازراه گیلان عازم مازندران شد .

درگیلان یکی ازامراء بنام صعلوك باستقبال سلطان محمدآمد وشرط اطاعت بجای آوردوازسلطان خواست که مدتی درآن ناحیه اقامت نمایدتا تدبیری برای جلوگیری ازحملات مغولان شود لیکن سلطان محمد که تاب اقامت در محلی را نداشت پس ازهفت روز توقف درگیلان عازم مازندران وآمل شد درآمل کلیه امراء مازندران بحضور خوارزمشاه رسیده و سر تسلیم فرود آوردند درهمین ایام سلطان محمد مطلع شدکه حرم سلطان ازخوارزم بمازندران آمد.و دریکی ازقلاع سکونت نموده اند .

سلطان جمعی ازامراء مازندران راکه موردا‌عتماد ومحرم اسراربودند احضار نمود وباایشان‌درباره عاقبت‌کار خود ومعرفی محل امن وامانی بمشورت پرداخت درنتیجه قرار شدکه سلطان ازمازندران باسترا باد رفته ودریکی از جزائرآن بنام آبسکون اقامت نماید بعدازاینکه سلطان محمد در جزیره آبسکون اقامت نمود بدو خبر رسیدکه حرم سلطان با کلیه فرزندان کوچك وبزرك و سایر همراهان که در قلعه‌ای در مازندران پناهنده بودند بدست مغولان‌افتاده وباسارت نزد چنگیزخان فرستاده شده عده‌ای ازآنان راکشته وزنان را باسیری نگاهداشته‌اند .

سلطان محمد پس از مدتی توقف در جزیره آبسکون متوجه شد که مغولان در صددکشتن اومیباشند لذا ازبیم اسارت جای خود را بجزیره دیگر منتقل ساخت و چون بمرض ذات‌الجنب مبتلا بود ایامی رابادرد ورنج‌فراوان وخاطره تلخ ازاسارت زنان حرم درعسرت وپریشانی میگذرانید تاآنکه در ماه شوال سال ۶۱۷ هجری درآن جزیره لبیك حق را اجابت گفت و در آن محل دفن گردید . در زمان تسلط جلال‌الدین بنا بامر او

استخوانهای پدرش را ازآبسکون بقلعه اردهن (که بین دماوند و مازندران قرار گرفته و روززی‌محل خزائن ونفائس‌سلطان محمد بود. وبدست مغول تسلیم گردید) انتقال دادند لیکن بعداً در زمان اوکتای قاآن برای بار سوم استخوانهای این سلطان خوارزمی را مغولان از اردهن بیرون‌آورده و برای تسکین‌آتش خشم وغضب خود سوزانیدند. معروف است هنگامی که خواستند جسد سلطان محمد را درآبسکون دفن نمایند نتوانستند برای سلطان کفن تهیه نمایند ناچار باهمان جامه‌ئی که در بر داشت بخاك سپردند ۱.

---

۱ – در باب چگونگی آخرین ایام دوران حیات سلطان محمد خوارزمشاه شرحی بقلم عطامحمد ملك جوینی در تاریخ جهانگشای نوشته شده که اطلاع و وقوف برآن مراتب گذشته از جنبه تاریخی حائز نکات عبرت‌آمیز اخلاقی و دنیوی میباشد که در این جا بارعایت اختصار نقل می‌شود :

دردازدست درمان بشد وآهنك جان‌کرد ممات را برحیات اختیارکرد وفنا را بربقا گزین درین‌قلق واضطراب می‌پیچد وازین واقعه ومصیبت می‌نالید تاجان بحق تسلیم کرد وازغصه روزگار وشعوزه فلك دواربازرست ووقت وقات اویکی درنظم‌آوردست :

ای درطلب گره‌گشائی مرده	در وصل بزاده درجدائی مرده
ای برلب بحرتشنه باخاك شده	وی برسر گنج ازگدائی مرده

واورا درآنوقت هم درآن جزیره دفن کردند و بعدازآن سلطان جلال‌الدین فرمود تاعظام وفات اورا باقلعه اردهین‌آوردند وازفضلا یکی راست درآنحال :

ای شاه ترا زچشم بداین افتاد	رفتی وبسی‌شکست دردین افتاد
ای برکله سلطنت گردون ترك	تنگی قبای ملکت از چین افتاد

ازاین‌واقعه اسلام دل‌شکسته‌شد وازین حادثه‌که ازدیده سنك خاره خون‌می‌چکانید دلهای مومنان پریشان وخسته :

از سنگ‌گریه بین ومگوکان‌ترشح است	وزکوه ناله‌خواه و مپندارکان صداست

درهرکلبه‌گریهٔ ودرهرکنجی ازاین‌حالت بردل خلقان رنجی نوحه‌کنان وموی‌کنان بزفیر وعویل وناله می‌گفتند ومیسرائید.

ترك التزام شیوه ارباب تعسف واجتناب ازسلوك جاده تکلف واجبست :

چه‌کنی سرگذشت طراری	سرگذشت از اجل شنو باری
تابگوید بعاقل و کروکور	بکه دارم ز کستدم‌زر و زور
خسروان‌راچگونه بستم‌دست	قصرها را چگونه‌کردم پست
تا بگوید که‌گردنان رامن	چو شکستم بسروری گردن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان رکن‌الدین

هنگامیکه سلطان محمد درجزیره آبسکون اقامت داشت مشهورترین فرزندان آن بنام جلال‌الدین منکبرنی وغیاث‌الدین ورکن‌الدین واوزلاغ‌شاه درخدمت پدرمیزیستند سلطان محمد برخلاف تمایل ترکان‌خاتون مادر خویش جلال‌الدین را بجانشینی خود انتخاب کرد وبرادران دیگر را باطاعت ازجلال‌الدین دعوت نمود .

سلطان محمد در موقع مراجعت از عراق حکومت آن ناحیه را بسلطان رکن‌الدین واگذاشت رکن‌الدین مردی کریم‌النفس وبذال ومشهور بحسن خلق بود درمدت مختصری توانست جمیع کردنکشان عراق را باطاعت آورد و از عراق بکرمان رفت ودست تصرف به اموال وخزائن ملك زوزن زد وآنچه بدست آورد مابین لشکریان و مردم تقسیم وبمصرف

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تا چو بشنیدی از غرور مهی   دل برین عمر بی وفا ننهی

ازین حکایت مرد بینا بداندکه عاقبت وفرجام دنیا این است مکاره‌ایست اندر خشم سیاه‌کارهٔ سپید چشم مواصلت اوسررشته مفاصلت ومعاشرت اوسرشته با معاسرت . گندم نمای جو فروش است . زهری عسل نوش‌عجوزه‌ئی درجلوه حسنائی پرنیان پوش. طالبان درعقب اومدهوش قرین صد هزار ناله وخروش .

مشعبد جهانی است فرتوت سر   کندکار دیگر نماید دگر

بخواند بمهر و براند بکین   همه کار او جاودان همچنین

ندانی‌که خواند کجا خواندت   ندانی که راند کجا راندت

نه اول بکام تو بود آمدن   نه آخر بکام تو باشد شدن

میان دو ناکامی اندر جهان   بکام دلی زیستن چون توان

. . . . ، سود وزیان اومتساوی دانسته‌ودست حرص ازین بنیاد ناپایدار مشحون ازسنك ومردار بآب قناعت شسته :

امر و نهی زمانه خوابی دان   تو شرایش همی سرابی دان

بسگان مان برای مرداری   سایه و فر استخوان خواری

ودل اززخارف وامتعه اوبرگرفته‌اند .

وروی طلب سوی ملکوت نهاده تاقدس لاهوت در مرآه صحیفه ستیبه نورانی ایشان تجلی کرده‌است وبجناح‌همت ورهبرعقل‌درآفاق‌روح وکرامات جولان نموده وباروحانیان درصف صفاهم عنانی‌کرده و برموافقت کروبیان باعتصام عروة وثقی توکل هم تکی نموده ویقین بشناخته‌که این

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی وعمران آن منطعه رسانید وسپس باصفهان روی برد لیکن بعلت مخالفت قاضی القضاه اصفهان که دارای نفوذ فراوان بین مردم بود نتوانست داخل اصفهان شود ودرمدت توقف درخارج شهر نزاعی مابین طرفداران قاضی وسپاهیان رکن الدین رویداددرنتیجه جمع کثیری از طرفین بقتل رسیدند بناچار رکن الدین عازم ری شده ازآنجا با اندوه فراوان از خبر فتوحات لشگر مغول بقلعه فیروزکوه پناه برد وپس ازمدت شش ماه مقاومت درقلعه ناچار بدست محاصره کنندگان مغولی تسلیم گردید طولی نکشید که رکن الدین وکلیه همراهان او بقتل رسیدند ۶۱۷ هجری .

سلطان غیاث الدین

غیاث الدین درزمان حیات پدرش بحکومت کرمان انتخاب گردید وپس ازدرگذشت سلطان محمد روی بکرمان نهاد لیکن بعلت مخالفت شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی حکمران کرمان نتوانست برکرمان تسلط یابد ناچارعازم عراق شد درهمین اثنا براق حاجب قراختائی باعده‌ای ازلشگریانش بسلطان غیاث الدین پیوست ومتفقاوارد کرمان شدند سلطان جلال الدین مبکبرنی هم از هندوستان بکرمان وارد شد غیاث الدین در بدوامر باطاعت از برادر طبق وصیت پدر عمل نمود تااینکه مابین دوبرادر (برسریکی ازفرماندهان لشکرغیاث الدین که بدون اجازه پیش ملك نصرت که ازمقربان سلطان جلال الدین بشمارمیرفت پناه برده بود) اختلاف حاصل شد وهمین اختلاف سبب گردید که غیاث الدین ملك نصرت را بضرب کارد ازپای در آورد ۱ .پس از رفتار خود پشیمان شده با وساطت جمعی سلطان جلال الدین از تقصیرش

بقیه پاورقی صفحه قبل

خاکدان آب روی است که ببادی معلق است جای آن ندارد که برآن بنائی توان نهاد یاازاوحسابی برداشت ودل درنعیم ونازآن بست .

حلقه زلف یار دام بلاست
دل درو بسته‌ایم عین خطاست

ونه ازفرقت اودژم وناتوان بودن. نه دل برآن شادی ثوان نهادن ونه ازین اندوه رنجور وغمناك شدن . سراوضراء اونزدیك مرد دانا متوازی ومتساوی است .

چه باید نازش و نالش ز اقبالی وادباری
که تابرهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

جهانگشا جوینی فصل سوم ص ۷۳ ـ ۷۵
چاپ اقبال سال ۱۳۳۷

---

۱ ـ درآن اوقات که سلطان غیاث الدین درخدمت برادر بسر میبرد یکی از سرهنگانش

بقیه پاورقی درصفحه بعد

صرف‌نظر نمود ومورد عفو قرار گرفت طولی نکشید که مجدداً غیاث‌الدین ازبرادر روی بر گردانده ازطریق خوزستان ببغدادرفت ومورد عنایت خلیفه واقع شد بعداً نزد جلال‌الدین محمد حاکم الموت شتافت درآنجاهم مورد احترام و تجلیل قرار گرفت .

سلطان غیاث‌الدین پس‌ازمدت کوتاهی اقامت درنزد ملاحده بافرستادن رسولی نزد براق‌حاجب حاکم کرمان تقاضی کرد که بشهر کرمان واردشود براق درخواست غیاث‌الدین را اجابت نمود با اینکه در اوائل ورود رعایت احترام غیاث الدین را میکرد بعداً بعلت سعایت اطرافیان مابین این دو اختلاف حاصل شد عاقبت سلطان غیاث‌الدین و مادر او که باعنف وزور وعلیرغم تمایل باطنی بحباله نکاح براق حاجب درآمده بود هردوبدست براق بقتل رسیدند ۶۲۷ هجری ۲ .

درباب کشته شدن‌فرزند ومادر شرح مفصلی درتاریخ جهانگشای جوینی مضبوط است

بقیه پاورقی صفحه قبل

بیش ملك نصرت که درسلك خواص وندماء سلطان جلال‌الدین منتظم بود رفت وسلطان غیاث‌الدین روزی درمجلس شراب بزبان اعتراض ملك نصرت راگفت که چرا نوکرمرا نزد خود راه دادی ملك نصرت برسبیل‌مزاح گفت که سرهنگ رانان می‌باید داد تاخدمت دیگری نکند وغیاث‌الدین ازاین سخن برآشفته سلطان جلال‌الدین ملك را اشارت کرد تاازصحبت بیرون رفت وبعد از زمانی که سکر برسلطان غیاث‌الدین غالب گشت بعزم وثاق خودسوار گشته‌گذار او بردر سرای ملك نصرت افتاد بدوپیغام فرستادکه مهمان رسید ملك علی‌الفور ازخانه بیرون‌آمد وشاهزاده را فرودآورد وماحضری کشید وچون سلطان غیاث‌الدین‌کاسه‌ئی چند تجرع نمود سوارشد و ملك برسم‌مشایعه پیش اوپیاده میرفت‌که ناگاه غیاث‌الدین‌کاردی برمیان دوکتف ملك نصرت فرو برد ومردم‌آواز برآوردندکه ملك را کشتند بنابران سنگ وکلوخ‌ازبامها بجانب سلطان غیاث‌الدین انداختند وسلطان غیاث‌الدین تازیانه براسب زده خودرا ازآن مهلکه بگوشهٔ رسانید وروزدیگر سلطان جلال‌الدین بعیادت ملك نصرت رفت وجراحانرا بمعالجه اوامرفرمود اماچون‌آنزخم‌کاری افتاده بود فایده برآن مترتب نگشت و غیاث از غایت خجالت مدت یك هفته بملازمت سلطان جلال‌الدین نرفت بعد ازآن چند بار بدرگاه شنافته حجاب اورا از دخول مانع‌آمدند وامراء از زبان سلطان سخنان درشت باوی‌گفتند آنگاه جمعی از معتبران شفیع شده غیاث‌الدین را بمجلس آوردند .

نقل ازحبیب‌السیر درفصل خوارزمشاهیان

---

۲ ــ درسنه ششصد وبیست ویك درهندوستان بعرض سلطان جلال‌الدین رسیدکه برادرش غیاث‌الدین درعراق‌متمکن واکثرامراء ولشگریان درخدمتش‌متجمع ومنتظر وصول سلطان هستند

بقیه پاورقی درصفحه بعد

که قسمتی ازآن بمناسب موضوع در ذیل نقل‌شود [3] .

بقیه پاورقی صفحه قبل

که سر برخط فرمان نهند و براق قراختای را باآوردن سلطان روانه هندوستان نمودند اوچون بکرمان رسید شجاع‌الدین حکمران آنجا را به قتل رسانیده درآن دیار فرمانروا گردید لهذا سلطان ازسند وکیچ ومکران بصوب کرمان ایلغار کردچون تابستان بود وهواگرم ومتعفن اکثر لشگریانش مریض شدند .

سلطان چون بحدود کرمان درآمد در اغلب منازل فرستاده امیر براق با نزل وپیشکش میرسید ودرقریه بهرامجرد که ده فرسنگی گواشیر است خود باستقبال سلطان آمده رکاب او را بوسیده و اظهار مسرت نمود درحین ورود بشهر کوتوال قلعه‌گواشیر که در این زمان مطمور و بقلعه دختر مشهوراست مفاتیح ابواب حصار را بملازمان شهریار (کامکار) سپرده سلطان دختر براق را به حباله نکاح درآورده مهم زفاف را باتمام رسانید .

پس ازچند روز بعزم شکار ومطالعه علفزار بجانب ییلاقات بلوك بردسیر نهضت فرمود براق به بهانه دردپای ازالتزام رکاب تخلف نموده درگواشیر ماند سلطان را درشکارگاه ازتمارض وی اعلام دادند دانست‌که ازتقاعد اوفتنه برخواهد خاست بجهت امتحان یکی از خواص خود را نزد وی فرستاد و پیام دادکه عزم سفر عراق تصمیم یافته ولی مشورت امیر براق‌که صدیقی با اخلاص ووفاق است تیسیرپذیر نیست باید بشکارگاه توجه‌کند اگرصلاح است‌که بجهت انتظام این مملکت دراین‌جا توقف نماید فبها والاملتزم رکاب سلطان باشد .

امیر براق درجواب گفت سلطان هرچه عزیمت خود را زود تر تصمیم دهند بصلاح اقرب است زیراکه‌کرمان مدتها در دست متغلبین ظالم ناپایدار بوده و از قحطی چندین ساله وترود عسکر بیگانه ازحیز استعداد ونظم افتاده اکنون از عهده حشم واتباع سلطانی برنیاید اما این مملکت رااز کوتوال وسایسی گزیر نیست و برای این مهم هیچکس از بنده درگاه مناسب ترنخواهد بود چه‌که بنده قدیم هستم وعمرخود را درخدمتگزاری خاندان خوارزمشاهی گذرانیده وبیشتر این دیار را بضرب شمشیر گرفته اگر سلطان رغبت‌آن دارندکه بشهر گواشیر مراجعت فرمایند قلعه‌گیان خایف شوند در پاره‌ای ازنسخ ملاحظه شدکه براق دختر خود منکوحه سلطان را نیز ازشهر باردو فرستاد سلطان پس از استماع این‌کلمات جای مقام وقوه انتقام نداشت ناچار براه شیراز روان شد درسنه ششصد وبیست دوسلطان غیاث‌الدین ازخوزستان رسولی نزد براق فرستاد وازتوجه خویش بجانب‌کرمان استیذان نمود او بافرستاده عهد و پیمان بسته بقدم سلطان اظهار شادمانی‌کرد چون صورت حال معروض برای شاهزاده گردید باخواص وملازمان خودکه عددآنها بپانصد نفر میرسید روی بکرمان نهاد امیر براق بااعاظم‌آن دیار باستقبال شنافتند وبمصاحبت

بقیه پاورقی درصفحه بعد

علل شکست سلطان محمد خوارزمشاه .

بطوریکه سابقاً اشاره شد چنگیزخان خوارزمشاه را فرمانروای مقتدری میشمارد و برای این سلطان قدرت مادی ومعنوی بزرگی قائل بود باین جهت در هنگامیکه تصمیم حمله بممالك خوارزمی را گرفت قبلادست به تهیه مقدمات مفصل کارزار زد واز هرسوو جانب که می‌توانست لشکری فراوان (که بعضی از مورخین تعداد آنرا بیش‌از ششصد تا هفتصد هزار ضبط کرده‌اند ، لیکن درواقع بیش‌از صدوپنجاه تادویست هزار نبوده‌اند) برای تسخیر ماوراءالنهر بامساعدت سران سپاهی وفرماندهان خود آماده ساخت بدیهی‌است‌دراین‌لشکر کشی امراء قرلق وآلمالیغ واویقور که باطاعت چنگیزدرآمده بودند بهمراهی‌لشکر مغول درآمدند ...

وضع سپاه خوارزمشاه چنین بود بااینکه ازلحاظ تعداد بر سپاهیان چنگیز برتری وافزونی داشتند بعلت عدم وحدت عقیده وبروز اختلافات و نداشتن سرکردگان مدبر و مدیرعاقل واختلاف روسا قوم باسلطان حالات تفرقه‌و پراگندگی داشتند و از طرفی‌چون سلطان خوارزمشاه بقدرت وجلادت مغولان آشناشده بود اصولا هراسان‌گشته‌وازنتایج‌همان خوف و ترس است‌که دوچار بیچارگی و سرنگونی گردید.

خوارزمشاه برای اینکه طرحی بریـزد بتواند تادرمقابل لشکریان‌مغول ایستادگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

یکدیگر بشهر درآمدند براق به مهمانداری قیام نمود لیکن ازمقام خـود پای فراتر می‌نهاد با سلطان غیاث‌الدین دریك نهالیچه می‌نشست ودرمحاوره اورا فرزند خطاب مینمود روزی سلطان ازاوپرسیدکه این‌همه نخوت وعظمت راکی‌وکه‌بتو دادند؟ جواب گفت آنکس که سلطنت ازسلجوقیان انتزاع نمود وبغلامان ایشان‌که خوارزمشاهیان بودند ارزانی فرمود .

بعد ازدو سه روز متوسطان انگیخته مادر سلطان غیاث‌الدیـن را بزنی طلب نمود چون انکار ومنع‌آن درحیز قدرت‌شاهزاده نبود سررضایت جنبانیده وگفت موقوف برضای‌خود والده است وآن ضعیفه بیچاره بعدازجزع وفزع بسیار تن درداد (براق یاجمعی ازخادمان زره درزیر قبا پوشیده دررفت ورفاف ساخت جامع التواریخ ص۳۳ در زیر قبا جوشن پوشیده بعروسی سرای رفت وبحجله درآمده شرط خدمت بجای‌آورد :

چو ازسرو بن جای‌گردد تهی بگیرد گیا جـای سرو سهی

روضة‌الصفا ، ج ۴ ص ۱۴۵

چون براین قضیه چند روزی بگذشت دوکس از جمله خویشان امیر بـراق خدمت سلطان غیاث‌الدین‌آمده عرض‌کردند : بهیچوجه اعتماد براین شخص نتوان‌کرد رخصت ده تـا اورا از

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کند قبل ازآنکه فرستادگان چنگیزی را بقتل برساند با عده زیادی از سران سپاهی و روساء قبایل و معتمدین خود بشور و مشورت پرداخت لیکن ضعف نفس و تردید عقیده و گذرانیدن اوقات‌خود بعیش وکامرانی مانع آن شد که دردم‌واپسین‌تصمیمی اتخاذ نماید که مفید واقع‌شود درمرتبه اول با امام شهاب‌الدین خیوقی (که از فقهاء ومدرسین معروف خوارزم بود) مشورت کرد امام عقیده‌داشت که پس از گردآوردن سپاه‌کافی ومجهز درکنار سیحون ازعبورمغول جلوگیری نمایند .

برخی ازامراء معتقدبودند که مغول‌را بحدود ماوراءالنهر کشانده ودرمعابر تنك و کوهستانی صعب‌العبور دمارازروزگارآنان‌بگیرند . ـبعضی میگفتند که در کنار جیحون با آنان بمقابله پردازند ـ جماعتی عقیده داشتند که در غزنین و در هندوستان بـا آن قوم مقابل شوند ..

خوارزمشاه برای مقابله بامغول تسلیم برای عده‌ئی شد که معتقد بودند که مغول را بداخل ماوراءالنهر کشانیده ودرتنگه‌های‌کوهستانی باآنان بجنك‌پردازند..

گذشته ازغفلت وخیطهائی که خوارزمشاه دراواخردوره سلطنت خود کرده‌بوداشتباه دیگرآن که ناشی ازضعف نفس وخودخواهی وتزلزل عقیده‌او‌بود اینکه قبل‌ازآنکه‌سپاهیان مقرر باردوگاه‌او برسند‌بدون‌هیچگونه مقابله‌ئی ازجیحون عبور کرد وماوراءالنهررا بدست

بقیه پاورقی صفحه قبل

میان برگیریم وتوپادشاه‌کرمان باشی ومابندگان فرمانبردار .

ازآنجاکه‌سلطان را طینت پاك بود دراینکار اقدام نکرد وهمدست نشد وبرنقض عهد و پیمان مبادرت‌ننمود چون اراده پادشاه بی‌زوال بانتقال دولت خوارزمشاهی متعلق شده بود یکی ازندمای خاص سلطان غیاث‌الدین کیفیت واقعه را بسمع امیر براق رسانید اوفی‌الحال باحضار اقر بامثال داد .

پس ازتحقیق معلوم شدکه‌آنچه‌گفته‌اند مطابق واقع بوده فوراً حکم قطع اعضای آنها را نمود (وتمام عضوهای‌آنان‌را ازهم جداکردند) وسلطان غیاث‌الدین را بامتعلقان مضبوط ومحبوس نمود وپس ازهفته‌ای‌حکم داد تارسنی بگردن‌آنشاهزاده‌که سربه چنبر گردون فرونمی‌آورد‌کردند تاخبه‌کنند بیچاره هرچه فریاد‌کشیدکه نه‌آخر عهد و پیمان را به ایمان مـوکد نموده‌ایم‌که قصد یکدیگرنکنیم فایده نبخشید مادرش دانست حال بدینمنوال است نوحه وافغان باوج‌آسمان رسانید آن بی‌مروت‌گفت تامادر را (هم) بروتیره پسرهلاك کردند وتمام خدم وحشم اورا شربت ناگـوار فناچشانید .

آن‌کافر نعمت سرسلطان غیاث‌الدین را باتنسوقات‌کرمان وعریضه ایلی و انقیاد بامعتمدی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

امراء وسرکردگان منافق خود وا گذاشت ـ شاید علت این عمل او آن بود که بهیچوجه از نزدیکان وسران لشکر اعتماد نداشت و میدانست که آنان در کمین جان او هستند چنانکه این قصیه نیز به‌ثبوت رسید و بعداً ذکر خواهد شد.

سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه درزمان خود یکی ازسلاطین مشهور وعظیم ایشان پادشاهان اسلامی بود گذشته ازفتوحات بزرگی که نصیب وی گشت او توانست درمدت کوتاهی بساط تعداد زیادی ازسلسله‌هائی که بحال استقلال و گردنکشی حکومت میکردند برچیند وحوزه تصرفات دولت خوارزمشاهی را چنان وسعتی دهد که برتمام ایران وماوراءالنهر وخوارزم و ترکستان وهندوستان حکمروا شود ـ دولت سلطان محمد بعدازدولت سلاجقه ازلحاظ قدرت ومنطقه متصرفی وسیعترین دولتهای اسلامی بشمار میرفته است.

سلطان محمد شخصاً پادشاهی بود که درادارهٔ امورملك ومملکت تدبیری نداشت تردید ودو دلی وعدم اطمینان باطرافیان و امراء موجبات بدبینی وزوال حکومت اورا فراهم کرد ضمناً مردی سخت کش و بیرحم بود لیکن درعین حال جانب علماء وفضلاء وارباب قلم را رعایت میکرد ودر دینداری سخت تعصب داشت.

نفوذ ترکان قبچاقی وعلی‌الاخص مادر او ترکان خاتون دردستگاه خوارزم عمدة العلل گرفتاریهای این پادشاه بود زیرا بشرحی که دیدیم سلطان محمد درحکم آلت بلاد اراده‌ئی

بقیه پاورقی صفحه قبل

به‌کلوران خدمت چنگیزخان فرستاد وخان مغول فرستاده اورا بنواخت ویرلیغ سلطنت کرمان و لقب قتلق خانی برای براق بکرمان معاورت داد و نیز براق (علیه مایستحق) امینی به بغداد خدمت مستنصر باللّه‌خلیفه باظهار بندگی وفرمانبرداری روانه کرد او نیز باخوارزمشاهیان عناد و لجاج داشت ازقتل سلطان غیاث‌الدین کمال مسرت باورخ داد در تمجید براق مبالغه نمود وتوقیع پادشاهی کرمان را بالقب قتلغ سلطانی برای اوعنایت کرد ودرآن نامه مندرج نمود که چون این زمان اغلب ممالك ایران را پادشاه معینی نیست آنچه ازآن ممالك را تو متصرف شوی ازجانب خلافت ماذون ومجاز هستی . . .

نقل ازتاریخ کرمان تالیف احمدعلی‌خان وزیری کرمانی

ص۱۴۵ـ۱۳۷ چاپخانه بهمن ۱۳۴۰

---

۳ ـ ای چرخ تاچند از شعوذه ومکرتو . وای فلك تاکی از ظلم وجورتو. هرسلطانی در بند هرشیطانی اندازی . وهرلئیمی‌را امیر هرکریمی‌گردانی . وهرپادشاهی را درچاهی افکنی و وهرناسزائی را ازتخته مذلت برتخت عزت نشانی . وای یارغافل ودوست غافل ازاین بند پندگیر تا دربند نفس اماره نیفتی ودرین سرگذشتها بچشم اعتبار نگر وپای‌کشیده دار تا دار مقامگاه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

در دست مادر و ترکان قبچاقی که عموماً مناصب عمده دولتی وسپاهی را دردست داشتند. بوده‌است .

رفتار خوارزمشاه باخلیفه مسلمین که امام مسلمین بشماره‌میرفت وتهیه استفتاء وقضیه حمله ببغداد ازاهم علل گرفتاری سلطان بود زیرا تصمیم خوارزمشاه درتصرف بغداد تنفر عمومی مسلمین متعصب آنروز را نسبت بخود برانگیخت .

حکام دست نشانده که حاضر باطاعت ازسلطان نبودند همواره درپنهانـی برعلیه او تحریك نموده واغلب درصدد کشتن سلطان بودند .

رفتار لشکریان خوارزمی و علی‌الاخص ترکان دربلاد مفتوحه وسایر شهرها بطوری احساسات مردم را برعلیه خوارزمشاه شورانده بود که حاضر بودند یوغ اطاعت مغول را بگردن نهاده وخودرا ازشرمأمورین خداناشناس ومتعدی وطمـاع سلطان ومادر او راحت کنند .

اقدامات بی‌رویه وعدم مصلحت اندیشی و رنجاندن امراء متنفذ وبیرحمی وکشت و کشتاری که‌بدست خوارزمشاه انجام میشد باعث گردید که اطرفیان اومتفرق شده تاآنجاکه در روز بدبختی وبیچارگی بدون یار ویاور صمیمی ماند عدم اطمینان سلطان باطـرافیان بیشتر موجب ناامیدی وایجاد رعب وبیم اوگردید تاآنجاکه ازترس اطرافیان خود ناچار بود درهنگام سرگردانی وبیسروسامانی هرشب را درمقامی بگذراند بدون‌آنکه فردای‌آن روز درآن‌مکان اقامت وتوقف‌کند .

طمع وبی‌خبری‌سلطان خوارزمشاه درمال تجار مغولی‌واستعداد سپاهیان جنگی مغول وضایع‌گذاشتن لشکریان خوارزمی وعدم استفاده ازفرصت وتردید درانتخاب محل دفاع وفرار متوالی ازمقابل لشکریان مغول وگذاردن شهرها بدون سرپرست ومدافـع ازعهده جهات زوال دولت خوارزمشاه است .

بقیه پاورقی صفحه قبل

سرت نشود .

هر تیرکـه از شصت قضا و قـدرآید	جز دیده ودلهای عزیزانش سپرنیست
هر محنت و غم‌کان ز فلك روی نماید	جزمسکن مسکین غریبانش‌گذرنیست
هرکس بدری درشودآخرچو شب‌آید	بیچاره غریبی‌که وراخانه و درنیست
آهـی که بـر آرد زسر سوز غریبی	در هاویه ماننده آن آه وشرر نیست
اشکی که بباراند از دیده غریبی	آن‌جزهمه‌زردابه‌وجزخون جگرنیست
هان تا نزنی طعنه تو درحال غریبان	کزسینه پر سوز غریبانت خبر نیست

ازجهانگشای جوینی در ذکر احوال سلطان غیاث‌الدین بنحو اختصارص ۱۲۲

کشتن عارف شهیر شیخ مجدالدین شرف بن موید بغدادی و اظهار پشیمانی و عذر خواهی او بآن وضع مفتضح که نزد نجم الدین کبری شتافت دلیل دیگری بر رنجش مسلمین گردید .

ازطرفی مقابله بادشمن خونخواری مانند چنگیز وسپاه جلادی نظیر مغول ازهرجهة باعث تشویش ودرهم گسیختگی امور دستگاه خوارزمی شد تاآنجاکه دوچار سرنوشتی گردید که شرح تأثر آور آن بنا بنقل ازتاریخ عطا ملك جوینی درصفحات سابق بمیان آمد .

بطورکلی سوء سیاست خوارزمشاه درکلیه امور مملکت داری وسپاهیگری وعدم توجه بمشکلات ومعضلاتی که در دوره او بالاخص از زمانیکه حمله مغول آغاز گردید موجبات زوال این سلسله را فراهم ساخت متأسفانه چون مدار سلطنت بر اتخاذ تصمیمات فردی مستقر بود و آراء وافکار و تجارب دیگران مورد نظر و اعتناء نبود نتیجه این شد که یك سلسله خبطهای اساسی در نظام کشور پدیدار گشت .

خودسری وغرور ونداشتن وزراء کاردان لایق ومشاورین معتمد درتزلزل بنیان سلطنت اثرات نامطلوبی نمود .

ایجاد حس نفاق ودشمنی وخصومت بین روساء لشگری واداری وعدم اعتماد بدستگاه سلطنت ومداخله ترکان خاتون مادر . جاه طلب ومنافق او بیش ازبیش باعث پراکندگی اوضاع نابسامان ممالك خوارزمی در برابر نظم ونسق مغولی گردید .

درپایان دوره زندگانی سلطان محمد آثار شوم حس وسعت طلبی وسلطه بر ممالك مجاور وازبین بردن دولت قراختائیان و واژگون ساختن بنیان حکمرانان محلی به ظهور رسید زیرا برچیدن اساس حکومت امراء وسلاطین مقتدر همجوار (بدون اینکه افراد ممالك مغلوبه علاقه ئی بقبول اطاعت خوارزمشاه داشته باشند) سبب شد که سپاهیان مغول بتوانند بدون برخورد بمانع ورادع قسمت اعظم نقاط آباد ممالك خوارزمی را پایمال سم ستوران خویش نمایند .

نفوذ ترکان قبچاقی باحمایت شدیدی که ترکان خاتون از آنان مینمود وانحصار مقامات مهم لشکری بسران ترکان سبب ازدیاد دشمنی مسلمانان و سایر مردم ممالك خوارزمی و ایرانیان شده بود تابحدی که عموم مسلمین را ازخوارزم شاه رنجانیده وقلباً مایل نبودند که درمقام دفاع ازسلطان محمد و اوطان خویش برآیند .

وجود خلیفه ناصرالدین دربغداد که ازدشمنان جدی سلطان محمد بود ودرتحریکات علنی وپنهانی برعلیه خوارزم شاه دست داشته است از بزرگترین گرفتاریهای این سلطان وجانشین او بشمار میرود زیرا ناصرالدین تصور میکرد با برانداختن اساس این سلسله میتواند بخودسری وظلم وجور خود درعالم اسلام بدون رقیب ومزاحمی ادامه دهد .

آثار ویادگارهای بسیار تلخ وجانگداز قتل عام مردم سمرقند هیچگاه از خاطره مردم بلاکشیده سمرقند محو نشد باوجود این خوارزم شاه ومادرش بجای اینکه درصدد استمالت وتشفی خاطر مردم سمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر برآیند هر موقع که قدرتی می‌یافتند بکشت‌وکشتار بیرحمانه وبدرفتاری خود ادامه میدادند .

ضعف اراده وهراس خاطری که ازعملیات سپاه مغول برسلطان‌محمد مستولی شده بود واخباری که ازفتوحات وعملیات خونخوارانه تاتار باومیرسد چنان دوچار بی‌سروسامانی وتشویش‌خاطرشده بودکه بهیچوجه نمیتوانست بفکر چاره‌ئی بیافتدتا بحدیکه استیلاء مغولان را مشیت‌اللهی وانقراض خوارزم شاهیان را خواسته خداوند میدانست .

بدیهی است با چنین روحیه‌ای هرقدرکه سلطان جلال‌الدین وسایر امراء ومتنفذین میکوشیدندکه وسایل دفاع ومقاومت درمقابل لشکر مغول را فراهم سازند ودر یکی از نواحی سوق الجیشی جلوی حملات‌آنان رابگیرند توفیق نمیافتند ، همین بی ترتیبی ویاس ونا‌امیدی موجب میشدکه اغلب نقاط مملکت بدون هیچگونه مقاومتی سرتسلیم بفرماندهان مغولی فرود میاوردند .

دربرخی ازبلاد ماوراءالنهر مردم‌آن بمنظور دفاع ازآب وخاك خود دلیرانه با سپاهیان مغول مقابله نمودند چنانکه اینالجق درجریان مدافعه شهر اترار بحدی دلاوری وشجاعت بخرج دادکه مدتها بین سپاهیان مغول وفرماندهان چنگیزی صحبت از رشادت وپیکار مردانه حاکم اترار وسرسختی مردم‌آن شهر بود همچنین درنقاط دیگر مردم تا توانستنددربرابر صفوف مغولان وادوات‌حرب‌آنان پایداری نمودند لیکن بعلت نداشتن سر کرده وفرمانده وبروز اختلاف وکینه توزی ویا خیانت درپایان‌کار محکوم‌بتسلیم میشدند .

پرواضح است که‌کلیه اخبار و اطلاعات اوضاع ممالك خوارزمی وشکاف عمیقی که بین طرفداران خوارزمشاه ومادر او ازیك طرف وازطرف دیگر با فرزندانش تولید شده بود باضافه سایر معلومات جغرافیائی از وضع شهرها و معابر بوسیله جاسوسان و بازرگانان باردوی چنگیز خان رسانیده میشد ازمجموع این اطلاعات‌که حاکی بر پریشانی اوضاع ممالك خوارزمی وفرار سلطان محمد واختلاف بین امراء و فرزندان او باشد چنگیز و مشاورین حداعلی استفاده را دراجراء نقشه تصرف خوارزم می‌نمودند تابحدیکه بنابنوشته مورخین آنقدر مغولان باوضاع ممالك خوارزمشاهی و متصرفات‌آن آشنا ومطلع شده بودند که نکته‌ای برآنان مجهول‌نبود باالعکس درمقابل بهمان اندازه سلطان محمد وطرفدارانش ازاوضاع ممالك‌خوارزم ومردم خود بی‌اطلاع بوده ودرجهل و بیخبری بسرمیبردند .

جهات استیلاء چنگیز ولشگریان مغول

چنگیزخان‌که نام اصلی اوتموچین وفرزند یسوکای بهادر وازقبیله مغولی قیات بوده

که‌درحوالی سال ٥٤٩ هجری درمغولستان تولد یافت .

چنگیز پس‌ازمرك پدرش که‌مردی رشید ودارای‌قدرت‌بود بریاست‌طایفه خودانتخاب ومدتی نزدآونك‌خان که‌خان قبیله کرائیت‌مسیحی بود گذراند لیکن‌طولی نکشید که‌ما بین‌این دوخان اختلاف‌حاصل‌شد . درنتیجه چنگیزخان برآونك مستولی گشته قوم گرائیت‌را مطیع خود نمود وخان‌آن قبیله را ازبین برداشت وبتدریج براقوام اویغور وسایر قبائل مغول و اتراك غلبه یافت تااینکه درسال ٦١٢ هجری هنگامیکه سلطان محمد خـوارزم شاه عازم ناحیه‌قرقیز بود باعده‌ئی ازلشگریان چنگیز بفرماندهی جوحی پسر چنگیز خان برخورد نمودند وبااینکه قوای مغولی قصدمقابله باسلطان محمد را نداشتند واقامت خودشان را در حدود مساکن اتراك قبچاق معلول وجودشکار گاههای فراوان‌آن منطقه قلمداد میکـردند معذالك سلطان محمد بعلت غرور وعدم تدبیر بآنان حمله‌کرد وازاین تاریخ است‌که سلطان محمد بمیزان قدرت وشجاعت مغولان‌آشنا شده وضعف و فتوری درتصمیم اوبرای مقابله بـا سپاهیان تاتار پیدا شد که‌آثار ترس وهراس‌آن تاآخرین ساعات زندگانی درخاطر سلطان محمد باقی‌ماند .

چون دراین فصل منظور اصلی **بیان‌علل استیلاء چنگیز برخوارزم‌شاه** میباشد لذا اینك باهم جهات موفقیت مغولان اشاره میکنم .

گرچه با مطالعه صفحات قبل در باب علل شگست سلطان محمد و اقدامات غرور-آمیز وبدون تدبیر او ومادرش ترکان خاتون دلایل استیلاء چنگیز ولشگریـانش معلوم و واضح میگردد لیکن چون ازمهمترین اسباب فتوحات مغولی نظم وترتیب و حکومت اتحاد واتفاق واجراء یاسای مغولی را باید دانست نمی‌توانیم ازشرح مختصرآن صرفنظر کنیم .

١ ـ اصولا مغولان مردمانی‌بودند که درابتداءکار زندگانی خود را مانند سایراقوام بدوی ازطریق صحرا نشینی وگله داری وشکار میگذرانیدند البته‌لازمه این نوع زندگی و وضع معشیت چادرنشینی وآشنا شدن بوضع‌چراگاهها وداشتن‌اسلحه ومهارت درتیراندازی وشجاعت وبیرحمی وقساوت بوده است .

وجود جنگیزخان دررأس چنین قومی که خود مردی قسی‌القلب وخونخوار وسخت-کش وجنگجو وطالب قدرت بود توانست که بتدریج قوای مختلف وپریشان این اقـوام را برای انجام مقاصد وهدف‌کشورگشائی خویش جمع‌آوری نموده در حکم قوم واحدی برای اطاعت ازقوانین ویاسای مغولی درآورد . همین اتحاد وپیوستگی اقوام وحشی وبدوی مغول که بدون چون‌وچرا اجراء احکام چنگیزخان را لازم‌الاطاعه میدانستند از اهم علل غلبه برحدود متصرفات خوارزم وانتظام‌لشگرکشی آنان است .

درصورتیکه‌کاملا عکس این حالت در بین سپاهیان خوارزم شاه حکومت می‌کرد هر

دسته وعده‌ای خود را تابع یکی ازفرزندان‌سلطان محمد و یاسایر امراء ومادرش میدانستند ودرتمام مدت‌سلطنت سلطان محمد هیچگونه اتفاق واتحاد ووحدتی بین لشگریان خوارزمی دیده نشد وگذشته ازاینکه بایکدیگرمخالف بودند غالباً بفکر کشتن سلطان و سرکردگان خود برمی‌آمدند .

اجراء قوانین‌وآداب مغولی (یاسا) موجب ایجـاد وحدت سیاسی‌واداری وسپاهی‌در بین مغولان گردیدکه تخلف ازیاسای مغولی بهیچوجه مقدور نبود .

۲ ـ چنگیزخان مردی‌کاردان ودارای ثبات عقیده وخونسرد و فاقـد غرور بود در صورتیکه خوارزم شاه بسیار مغرور و بی‌تدبیر ودراواخرعمر دوچار تزلزل‌خاطری شده بود که حتی حاضر نشد مسئولیت حفظ ممالك خوارزمی را بعهده فرزندانش بگذارد وتاآنجا که نمیتوانست ازفرط رعب وخوفی‌که براو مستولی شده بود دو شب را دریك محل ومکان بسر برد .

۳ ـ چنگیزخان برای‌اینکه بتواند درموقع حمله بایران وممالك خوارزمی ازنقاط سوق‌الجیشی استفاده نماید قبل ازهرنوع اقدام وحمله‌ئی بجمع‌آوری اطلاعات عمومـی و جغرافیائی از وضع معابر ونقاط صعب‌العبور و اوضاع روحی و اجتماعی نقاط مورد حمله اقدام می‌نمودوانجام این وظیفه‌غالباً بعهده کاروانهای تجارتی‌وجاسوسان‌مغولی‌واگذارمیشد. بدیهی‌است میتوان‌حدس هنگامیکه حملات‌چنگیزخان‌ولشگرجرار آن‌متکی‌باطلاعات‌کامل بر اوضاع ماوراءالنهر وسایر ممالك خوارزمی باشد میتوانند تاچه حد ومیزان پیشرفت وغلبه حاصل نمایند . درصورتیکه نفاق وچند دستگی وگرفتاریهای دیگر کوچکترین فرصتی را برای سلطان محمد باقی نمیگذاشت تابتواند از اوضاع مغولان ونقشه‌آنان اطلاعـی بدست آورد .

٤ ـ آثار اتحاد واتفاق بی‌نظیری‌که بین پسران چنگیز و سرداران مغولی حکومت میکرد همواره درتمام محاربات ولشکرکشی ها معلوم بود زیرانتیجه داشتن نظـام واحد اداری‌وسپاهی همان فتوحات عظیمی بودکه پی درپی نصیب‌آنان می‌گشت وهمین حفظ نظام مغولی است‌که مخالفین ودشمنان مغول را دوچارآنچنان وحشت وهراسی کردکه اغلب فرار را برقرار ترجیح‌میدادندبهترین شاهد مثال‌آن فرار سلطان محمد ازمقابل لشگریان مغول‌وپناهنده شدنش‌آن بجزیره آبسکون میباشد .

۵ ـ لشگریان مغول بنابتبعیت ازاصول ایلی وفطری همواره حاضر و آماده‌کار زار وجنگ‌وستیز بودندودرواقع حمله وغارت وکشت‌کشتارجزء برنامه امورروزانه‌آنان بود در صورتیکه لشگریان خوارزم و موافقین‌آنان مردمی، شهر نشین وعـادت بخوشی وآرامـش داشتند و همین تضاد روحی ازعوامل موثر پیشرفت چنگیز وجانشینان‌وی بشمار میرود .

۶ ـ اختلاط اقوام مغولی واطاعت ازفرمان واحد (بدون اینکه صفات ظاهری مانند رنك پوست وسایرخصوصیات نژادی واخلاقی بین آنان سبب برتری واختلاف شود.) عموم آنان را در تحت لواء يك پرچم درآورده ودرحکم يك خانواده محسوب میشدند، درحالی که وضع مردم ممالك خوارزم وسپاهیان سلطان محمد کاملا بعکس این جریان بود.

۷ ـ چنگیز اصولا بمشاوره ومصلحت اندیشی اعتقاد داشت واز همین رواست که در تشکیل مجلس مشاوره سلطنتی (بنام قوریلتای) اقدام نمود وکلیه مسائل مملکتی ازقبیل اتخاذ تصمیم در مورد شروع محاربات و حملات و انتخاب رئیس خاندان و تهیه وسایل اردوکشیهای مهم را درآن مجلس مطرح می‌نموده و پس از مطالعهٔ جوانب کار تصمیمات چنگیزی اتخاذ میشد.

درصورتیکه دردربار سلطان محمد چنین مجلس مشاوره‌ای وجود نداشت وچه بسا در موارد مهم هم که فرزندان وامراء اواظهار عقیده ومصلحت بینی میکردند مورد قبول واقع نمیشد بشرحی که دیدیم هرقدر سلطان جلال‌الدین خواست مسئولیت اداره امور جنك و مقابله دربرابرمغولان‌را شخصاً بعهده گیرد سلطان‌محمد موافقت‌ننمود وعلی زعم‌پیشنهاداتی که باوشده بود عمل کرد.

همین نکته که زائیده غرور ونخوت سلطان محمد بود موجب شد در هنگام مرگ دوچار عاقبت هائل ودلخراشی شود.

سلطان جلال‌الدین منکبرنی

بشرحی که سابقاً گذشت قبل ازمرگ سلطان محمد فرزندان خود جلال‌الدین واز لاق شاه وآق شاه [1] را احضارنموده وبااینکه قبلا بنابوساطت ترکان خاتون اوزلاق شاه را بولیعهدی منصوب داشته بودلیکن دراین‌موقع بنا بمصلحتی جلال‌الدین‌را بولیعهدی انتخاب کرد وفرزندان دیگررا بقبول جانشینی واطاعت ازاوتوصیه نمود لیکن انتصاب جلال‌الدین بولایتعهدی که برخلاف تمایل قلبی ترکان خاتون وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بود درابتداء حکومت اوموجب يك‌رشته حوادث ودشمنی وکارشکنی وحتی توطئه چینی برای قتل سلطان جلال‌الدین شدکه شرح مختصرآن بدینقراراست:

۱ ـ ازگرفتاریهای اساسی جلال‌الدین در مرحله اول مخالفت ترکان خاتون باوی بود زیرا ترکان خاتون بانفوذ معنوی که در سلطان محمد داشت باتکاء سربازان قبچاقی توانسته‌بودکه‌منصب ولایتعهدی‌را دراوائل‌کار برای‌فرزندش اوزلاق شاه تحصیل نماید بدیهی

۱ـ در بعضی ازنسخ خطی حبیب‌السیر اوزلاق شاه را ارزاق سلطان وآقشاه راآق سلطان ضبط کرده‌اند.

است بعداً که سلطان محمد جلال‌الدین‌را بسمت ولایت عهدی وجانشین خود تعیین نمود پیش ازپیش تولید عقده خصومت دراین بانوی مستبد ومغرض نمود .

۲ ـ عده‌ای ازامراء وصاحبان مناصب ازبیم آنکه سلطان جلال‌الدین پس ازاستقرار و بدست آوردن قدرت بحساب آنان رسیدگی خواهد نمود و یقیناً دیگر نخواهند توانست بقوت مناصبت برمردم تعدی وتجاوز وتحصیل مال ومنال نمایند طریق کار شکنی ودشمنی‌را می‌پیمودند .

۳ ـ اختلاف ونفاق بین برادران و سلطان جلال‌الدین در نتیجه سعایت و تحریك اطرفیان بحدی روزافزون بود که درمقام وفرصت آن بودندتا بهنگام مناسب جلال‌الدین را هلاك سازند .

٤ پریشانی وبی‌سروسامانی تشکیلات اداری ونظامی بقیه ممالك خوارزمیان که تا عهدسلطان جلال‌الدین‌درمقابل سپاهیان مغول‌مقابله نموده بودند ازاهم گرفتاریهای داخلی بشمار میرفت .

۵ـ حس یاس وبدبینی وتزلزل‌خاطری که ازدوران‌سلطنت‌سلطان‌محمددرمردم تولید شده بود وهر روز بانتظار حمله مغولان وکشت و کشتار آنان بودند اساس وحدت ملی و اجتماعی ولایات خوارزمی رامتزلزل ساخته بود .

۶ـ اقدام‌سفیهانه ترکان‌خاتون‌درباب‌قتل عده کثیری ازبزرگان وامراء وشاهزادگان خوارزمی‌که بامر سلطان محمد در زندان می گذرانیدند بتصور اینکه بلای هجوم مغولان خاتمه خواهد یافت ونفوذ وسلطه وی مانند دوره خوارزمشاه ادامه پیدا می کند دستور داد که‌کلیه محبوسین را بآب جیحون انداختند . ۱

۷ ـ تصمیم چنگیز بفتح خوارزم (که مغولان اورگانج می گفتند جز جانیه قدیم و گرگان‌کنونی) وتعقیب جلال‌الدین .

درچنین هنگامی ودرچنان وضعی سلطان جلال‌الدین بایستی برای تمشیت امور و جلوگیری ازحملات مغول‌وحفظ تاج وتخت خود اقدام‌نماید . وازبدبختی آنکه امراء ترك

۱ـ مشاهیر این جماعت‌که قریب دوازده نفر ازپادشاهان اسیر وبزرگان صدور و سادات عالی رتبت درمیان ایشان بوده بقراء ذیل است .

دوپسر سلطان طغرل سلجوقی ـ عمادالدین صاحب بلخ وپسر اوبهرامشاه صاحب ترمذ . علاءالدین صاحب بامیان ـ جمال‌الدین عمر صاحب وخش ـ دوپسر امیرسقناق ـ برهان‌الدین محمد صدر جهان و برادرش افتخار جهان ودوپسرش ملك‌الاسلام و عزیزالاسلام و غیره (نسوی ص ۳۹) نقل از تاریخ مغول اقبال .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

بسرکردگی قتلغ خان وتحریك اوزلاق شاه مصمم بودندکه جلال‌الدین را بزندان افکنده و بقتل رسانند لیکن قبل از اجراء چنین نقشه‌ای جلال‌الدین توانست باطایفه‌ئی از خواص از راه نسا عازم شادیاخ (قوچان کنونی) شود در راه گرفتار حمله دسته‌ئی ار مغولان شد وجان بسلامت برد ازشادباخ بعزم غزنین حرکت نمود برادران سلطان هم درهمان موضعی که جلال‌الدین بزدوخورد بامغولان پرداخته بودگرفتار حمله مغولان شدند و چون تاب مقاومت دربرابر حمله آنان نیاوردند دوچارهزیمت گردیدند قشون مغول درتعقیب آق‌سلطان واوزلاق شاه برآمده هردو برادر راباطرافیانش تار ومارکردند .

درغزنین (۶۱۷ هجری) رسولانی که جلال‌الدین برای اعلام ولیعهدی وجمع‌آوری سپاه خوارزمی باطراف واکناف فرستاده بود بخدمت رسیدند وچون‌آوازه شهرت وجلادت جلال‌الدین بگوش مردم ولایات رسانیده شده بود بقیةالسیف سپاه خوارزم روی بغزنین آوردند ضمناً امین‌ملك ملك هرات باپنجاه هزار سپاهی وسیف‌الدین اغراق باچهل هزار نفر از ترکان ورزیده قنقلی وخلج باردوی جلال‌الدین پیوستند امین ملك دختر خود را دراین مسافرت بعقد جلال‌الدین درآورد .

محاربات سلطان جلال‌الدین بامغولان

درموقعیکه جلال‌الدین درغزنین میگذرانید اطلاع حاصل کردکه عده‌ای از مغولان بسرکردگی دونفر ازسرداران مغولی بنام بیکیچك ویمغور [۲] بمعاصره و الیان مشغولند و **چیزی نمانده** که‌حصارمغولان تسلیم شود از آنرو جلال‌الدین پس ازتهیه سپاهی‌وتعیین فرماندهان لایقی برای اداره امورلشکر خود مانند امین‌ملك وسیف‌الدین اغراق بغتةً بر سرآنان‌تاخت بعلت رشادت‌وجلادتی‌که دراین زد وخورد بعمل‌آورد عده‌زیادی‌ازمغولان را بخون کشیدوغنائم فراوانی بدست‌آورد بعدازاین‌فتح‌است که‌آوازه شجاعت‌وحشمت لشگریان جلال‌الدین بگوش‌چنگیزخان رسید وازاین‌پس‌دانست که‌بافرمانده‌شجاع‌ولایقی‌سروکاردارد.

جلال‌الدین پس‌ازاین فتح باردیگر درمحل بارانی باسپاهی از مغولان‌که در حدود سی‌هزار نفر بودند تصادف نمود لیکن در اثناء مقابله سرداران مغولی دست بحیله نظامی بردند بدین ترتیب‌که هر سوار مغولی در عقب خویش تمثالی از چوب ونمد نصب کرده تا

بقیه پاورقی صفحه قبل

۲ ـ درکتاب حبیب السیر بیکحیك و یلغور ودر روضةالصفا بجای یلغور یمغور وقیقور آمده است .

بتواند نیروی خود را مضاعف ودو برابر از آنچه حقیقت دارد جلوه دهند سپاهیان جلال الدین متوجه این خدعه جنگی نشدند و بتصور رسیدن نیروی امدادی قصد داشتند که دست ازمحاربه بردارند سلطان جلال الدین در مقام دلداری وتحریك نیروی خوارزمی برآمده بهر ترتیب بود برسپاهیان مغول تاختند درنتیجه عده زیادی ازمغولان اسیر وکشته شدند .

بقیه سپاه مغول که تعداد ناچیزی بود باتفاق دونفرفرماندهان خود که نام آنان برده شد بانهایت شرمساری درناحیه طالقان برای تشریح وضع سپاهی جلال الدین بحضورچنگیز رسیدند .

در اثناء محاربه مغولان با سپاهیان جلال الدین بین دو نفر از فرماندهان اردوی جلال الدین امین الدین ملك وسیف الدین اغراق برسرانتخاب اسبی اختلاف رویداد وامین-الدین باتازیانه‌ای که در دست داشت درحضورجلال الدین برسرسیف الدین زد چون ازطرف جلال الدین بعلت این اهانتی که به سیف الدین شده بودامین الدین موردمواخذه قرارنگرفت این امر موجب رنجش سیف الدین اغراق ازجلال الدین شد سیف الدین شبانه باحالت قهر باتفاق سپاهیان خود از اردوی جلال الدین دوری جسته بطرف کوهای کرمان عزیمت نمود .

جدائی سیف الدین اغراق موجب تفرقه دراردوی سلطان جلال الدین شد زیرا نیروی سیف الدین هم ازلحاظ عده وهم ازنظر شجاعت وورزیدگی جنگی درپیشرفت جلال الدین و جلوگیری از حملات مغول بی‌نهایت موثر واقع شده بودند همینکه چنگیزخان براین جریانات وقوف یافت باعجله هرچه تمامتر ازراه کابل بتعقیب جلال الدین عازم غزنین شد و چون اطلاع حاصل کرد که جلال الدین متوجه هندوستان شده است بلا درنگ رو بسوی هندوستان برد رجب سال ۶۱۸ هجری .

درکنار رود سند مابین قوای چنگیز وجلال الدین تماس حاصل شد بااینکه سپاهیان مغول دراین محل چند برابر لشگریان جلال الدین بودند ومهمات کافی ازآلات وادوات جنگ و کشتی دراختیار مغولان بود باوجود این سلطان جلال الدین دست ازمقابله نکشید دراولین برخورد خان ملك که فرماندهی قسمتی از نیروی جلال الدین را برعهده داشت بقتل رسید وهمچنین امین الدین ملك فرمانده دیگرلشگر خوارزمیان نیز دوچار هزیمت شد جلال الدین که در مرکز سپاه خود مشغول بجنك و گریز بود چون این وضع را دید پس از ابراز شجاعت ودلاوریهای کم نظیری که مورخین ازاو نقل کرده‌اند بنا باصرار اجاش ملك که خال زاده سلطان بود ازمعرکه بیرون تاخته ویکه وتنها سواره ازرود سند عبور نمود خود را زیر

باران تیر وکمان مغولان بسلامت کنار رودخانه رسانید ۱.

غلبه سلطان جلال‌الدین بر هندوستان ۶۲۰ هجری

پس از عبور جلال‌الدین از رودخانه سند وتوقف مختصری دریکی ازبیشه هـای کنار رودخانه‌پنجاه نفرازلشگریانش که توانسته‌بودند جانی بسلامت برندبوی پیوستند جلال‌الدین باهمین عده معدود برجماعتی ازهندوان شبیخون زده توانست میزانی اسلحه وتعدادی اسب بدست‌آورد بتدریج افراد دیگری‌که ازفتوحات جلال‌الدین اطلاع یـافتند بدور او جمع

---

۱ ـ و چون جلال‌الدین دیدکه از طرفی تیغ‌آتش بار است واز جانبی دریای خونخوار و دانست‌که ازتاب‌آفتاب حوادث جز بسایه سپرپناه نمی‌توان برد وازآن‌معرکه دل‌گسل‌جز باستعمال سیف وسنان جان بیرون نمی‌توان‌آورد بضروره‌آماده قتال وجدال گشت.

وقت ضرورت چه نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

سپاه چنگیز برخان ملك که ضبط میمنه سلطان متعلق باهتمام او بـود حمله کردنـد و خدمتش را بااکثر لشگر بقتل‌آوردند وهمچنین میسره را نیز ازجای برگرفتند وسلطان ازصباح تاوقت استوا باهفتصدکس‌که بااو درقلب مانده بودند درمیدان محاربت اسب مبارزت می‌تاخت و درهرحمله چندکس برخاك مذلت می‌انداخت وفی‌الحقیقه سلطان‌آنروزگار زاری نمودکه اگررستم دستان زنده بودی صد بوسه برآن دست وبازو زدی و اگر اسفندیار روئین تن‌آن‌کروفر مشاهده نمودی تن بخدمت او در دادی ولشگر چنگیز خان ساعت بساعت زیاده میشدند تاعرصه جولان برسلطان تنك شد وقریب بآن شدکه اورا دستگیر‌کنند وچنگیز حکم کرده‌که لشگریان باقصی‌ـ الغایه‌کوشیده سلطان را زنده بچنك آرند وچون‌کار از نام وننك بگذشت آجاش ملك عنان سلطان گرفته باز پس‌آورد وسلطان اولاد واکباد را باهزار درد وداغ وداع فرموده بر اسب‌آسوده سوار شد وماننـد شیرژیان برلشگرچنگیزخان حمله‌کرد وایشان رمیده سلطان عنان برتافت وچترخویش را ربوده جوشن بینداخت وتازیانه براسب زده خود را درآب سند انداخت گویندکه از کنارآب تارودخانه زیاده ازده‌گز بود وسپاه سلطان بااو درآن امر موافقت نمودند و چنگیزخان بکنار آب‌آمده مغولان نیز خواستندکه خویش را دررودخانه اندازند و چنگیزخان مانع‌گشت و سپاه تاتار دست به تیرگشادند و از خون کشتگان‌آب سند لعل فام‌گشت و چون سلطان ازآن غرقاب خلاص یافت کنارآب می‌رفت تامقابل اشگر رسید و مشاهده نمودکه مخالفان اردوی اورا غارت میکردند وچنگیزخان همچنان برکنارآب ایستاده بودکه سلطان ازاسب فرودآمد وزین برداشته

بقیه پاورقی درصفحه بعد

شدند تااینکه تعداد همراهان اوبپانصد نفر رسید دراین اثنا با طوایف دیگری از هندوان اطراف بنگاله که‌خودرا برای مقابله باجلال‌الدین حاضر کرده بودند دست وپنجه نرم نمود و با آنکه تعداد آنان بیش از چهار هزار نفر بود لیکن یارای مقابله [سلطان را نیاورده منهزم گردیدند سپس باسه هزار سپاهی که جمع‌آوری نموده بود عازم دهلی شد.

دراین خلال عده‌ئی ازمغولان بسرکردگی بلانویان ازسرداران قوم جلایر و دور بانویان بامرچنگیز بتعقیب سلطان جلال‌الدین تااواسط هندوستان پیشروی نمودند. وچون خبری ازجلال‌الدین بدست نیاوردند درضمن مراجعت پس ازتصرف یکی از قلاع آنحدود که متعلق به قمرالدین کرمانی وازمأمورین سلطان جلال‌الدین بود عازم مولتان شده وبعلت ناسازگاری آب وهوا پس ازکشت وکشتار زیاد وغارت‌اموال هندوان ازآب سند عبورنموده بحضور چنگیزخان شتافتند.

جلال‌الدین ازدهلی عین‌الملك نام را بعنوان رسالت نزد سلطان شمس‌الدین ایلتتمش فرمانروای‌هندفرستاد وازایلتتمش خواست که در مقام برادری ومساعدت موافقت نمایدکه بحکم حقوق مجاورت ودوستی‌مدتی معدود بااطرافیان خود درآن حدود بگذراند ایلتتمش

بقیه پاورقی صفحه قبل

ونمد زین و تیرها وقبا درآفتاب پهن‌کرده تاخشك شود وغلاف شمشیر ازآب پاك ساخت وچتررا برسرنیزه تعبیه فرموده درشیب‌آن تنها بنشست وهنگام نماز دیگر هفت‌کس ازمردم اوکه ازآن غرقاب بیرون‌آمده بودند بدو پیوستند ودر وقت غروب بـاآن هفت نفر روی براه نهاد وچـون این احوال مشاهده چنگیزخان‌گشت گریبان قبا بدندان‌گرفته:

بروآفرین‌کرد وگفت از پدر	بدین سان نزاید بگیتی پسر
بصحراچوشیر است فیروزجنك	بدریا دلیراست همچون نهنك

وروی بفرزندان‌آورده گفت ازچنان پدر پسرچنین باید.

بگیتی‌کسی مرد اینسان ندید	نه از نامداران پیشین شنید

وچون‌ازگزند تیغ وآسیب‌آب بساحل نجات رسید از او وقایع قوی وفتنهای عظیم متولد گردد ومرد عاقل ازکاراوچگونه غافل تواند بود بالجمله هرکه ازلشگریان سلطان بدست چنگیز خان افتادتیغ تیز بروی‌حکم‌گشت و اولاد ذکور او تا اطفال شیرخواره بموجب فرموده بگشتند وچنکیزخان فرمان داد تاغواصان درآب رفته بعضی ازنقود و جواهر سلطان راکه هنگام تلاقی فریقین درآب ریخته بودند بیرون آوردند واین واقعه دررجب سنه عشرین و سنمابه بظهورآمده مضمون‌کلمه عش رجباً تراعجباً بوضوح پیوست.

تاریخ روضة‌الصفا میرخواند جلد چهارم ص ۴۲۲ـ۴۲۳ چاپ پیروز

که ازصولت جلال الدین وشهرت او مرعوب شده بود چندی درصدور جواب تأمل نمود و عاقبة الامر عین الملك را باخوراندن زهر بدیار نیستی فرستاده شخصاً رسولی باتحف وهدایا بنزد سلطان جلال الدین کیسل داشت پیام فرمانروای هندموافق طبع سلطان واقع نشد لذا بناحیه بنگاله عزیمت نمود وازهمین موضع است که تاج الدین خلج را بحدود کوه جودی فرستاد و پس ازتحصیل غنائم فراوان بخدمت جلال الدین پیوست .

جلال الدین برای اینکه بتواند بدامنه تصرفات خود در هندوستان اضافه نماید و ضمناً ازتوهینی که باو در موضوع کشته شدن عین الملك وارد شده بود انتقام بگیرد در صدد شدکه ازراه مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند بنام رای کوکار سنگین مدد و یاوری تهیه نماید رأی باپیشنهاد مواصلت موافقت نمود دختر خود را بهمراه برادر نزد جلال الدین فرستاد .

دراین خلال مابین رأی ویکی ازامراء ناحیه سندبنام قباجه اختلافی بروزکرد چون رأی ارسلطان جلال الدین داماد خودکومك سپاهی خواست سلطان جهان پهلوان اوزبك را باهفت هزارنفر بجنك باقباجه مأمور ساخت ودرشبیخونی که ازطرف همراهان جهان پهلوان براردوی قباجه وارد شد قباجه دو چار هزیمت گردید بیکی از قلاع پناهنده گشت و چون درتعقیب او بودند ناچارازقلعه خارج و بحدود مولتان گریخت وبنابامر سلطان جلال الدین قباجه مجبورشدکه پسرودختر خودرا بامال فراوان برای عذر خواهی نزد سلطان بفرستد جلال الدین پس از این موفقیت قلعه بس راور را محاصره نموده پس ازگرفتن قلعه عده زیادی از ایل راور را بعلت مقاومت وتیری که بر دست او خورده بود بقتل رسانید .

هنگامی که سلطان جلال الدین عازم مراجعت بود مجدداً قباجه درمقام محاربه برآمد سلطان جلال الدین این بارهم باتفاق جهان پهلوان درجنگی که درحوالی مولتان نمود بر قباجه وفخرالدین سالار ولاچین ختائی که هردو ازسرداران او بودند غلبه یافت ختائی در این مصاف بقتل رسید ضمناً شهر سدوستان[1] که ازمتصرفات فخرالدین سالاری بود بتصرف سپاه جلال الدین درآمد لیکن سلطان جلال الدین بعلت تسلیم شدن فخرالدین از سر تقصیر وی گذشت مجدداً بحکومت ناحیه ومتصرفات سابقش مأمور نمود وپس ازمدت دوسال اقامت درهندوستان وغلبه برعده‌ای ازامراء آن خطه که آخرین آنان خنیسر نام حاکم ولایت دیول بود ازراه مکران بحدودکرمان وارد شد .

---

۱ ــ درنسخه‌ای سندوستان ودر بعضی نسخ هندوستان در جامع التواریخ سدوسان و نسوی سیبستان نوشته .

سلطان جلال‌الدین درکرمان وفارس واصفهان

غیبت دوساله جلال‌الدین ازایران واقامت او درهندوستان موجب شدکه براق حاجب قراختائی ازموقع استفاده نموده و با تحریکاتی که ازجانب خلیفه بغداد برعلیه جلال‌الدین می‌شد براق دست بعملیاتی می‌زد که دورازطریق اطاعت نسبت بسلطان جلال‌الدین بود ازاینرو سلطان ازمکران عازم حدود کرمان شد همینکه خبرورود جلال‌الدین برفسنجان رسید براق عده‌ای ازمعاریف کرمان را باعریضه وخراج دوساله و هدایای فراوان واظهار بندگی نزد سلطان فرستاد استدعای مراجعت سلطان را ازحدود کرمان نمود ودرمقابل تعهد کرد که چهارماه دیگر شخصاً تشرف حاصل نماید در این اثناء سلطان جلال‌الدین بعزم شکار عازم حوالی کرمان شد درشکارگاه متوجه شدکه براق ببهانه عارضه درد پا تخلف نموده درشهر مانده است سلطان قاصدی نزد براق فرستاد واورا طلب نمود که چون حضورتو برای مشاوره در امر لشکرکشی به عراق لزوم دارد و بایستی از تجارب مرد ورزیده و مجربی مانند تو استفاده شود بهتر آن است که بمجلس مشاوره درشکارگاه حاضرشوی لیکن بشرحی که گذشت چون براق صاحب اصولا باخاندان خوارزمشاهیان سرصدق وصفائی نداشت علاوه برآنکه حاضرنشد پیغام سختی برای جلال‌الدین فرستاد که خلاصه آن چنین بود : «مناسب آن است که سلطان بسرعت هرچه تمامتر بعراق عزیمت نمایند زیرا قلعه گواشیر متناسب مقام سلطان وحشم وخدم نیست واین ملك ازقدیم الایام بقراختائیان تعلق داشته واین دیار را من بضرب شمشیر بدست آورده‌ام وازمن لایقتر ومشفقتر برای این کارکسی دیگرنیست چه بنده قدیمم که موی درخدمت سلطان سپید کرده‌ام .» بعدازاین جواب بااینکه براق حاجب دخترخودرا بحباله نکاح سلطان جلال‌الدین درآورده بود دیگر مجال توقف برای سلطان نبود ازکرمان ناچار براه شیراز رفت [1] .

جلال‌الدین ازکرمان عازم فارس وشیرازشد وقبلا رسولی نزد اتابك سعد که ازاتابکان مهم فارس بود فرستاد وخبر ورود خود را اعلام داشت اتابك فرزند خویش سلغرشاه را

۱ــ بااین حساب بایستی جلال‌الدین دوبار متوجه کرمان شده باشد یکی در ۶۲۱ ویکی در ۶۲۳ و هردوی این قبل از قتل غیاث‌الدین باید باشد : (در نگارستان قزوینی ورود اول جلال‌الدین مثل سایر تواریخ در ۶۲۱ ذکر شده نسخه خطی کتابخانه دهخدا) ابن اثیر گوید : « دراین سال (۶۲۳) درجمادی الاخرخبر رسیدکه بلاق(کذا) حاجب نایب جلال‌الدین درکرمان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

با پانصد سوار برای تجلیل و استقبال بخدمت سلطان جلال الدین فرستاد و عذر وتقصیر خودرا از اینکه شخصاً باستقبال نیامده است (بدین مضمون که تعهد نموده‌ام درتمام مدت عمر هیچکس را استقبال نکنم) خواست ومورد قبول واقع شد جلال‌الدین پس از ازدواج بادختر اتابك سعد وابراز محبت وافر به‌سلغرشاه وقبول تحف وهدایای فراوانی که ازجانب اتابك پیشکش شده بود ازراه فسا عازم اصفهان گشت[1].

اتابك علاء الدوله فرزند اتابك سام حاکم ناحیه میبد که ازخاندان آل بویه بود در محل تخت سرخ با مال فراوان که لایق تقدیم سلطان باشد بخدمت رسید و از جهة اینکه اتابك بسیار معمر بود سلطان او را پدر خوانده و در پهلوی خود نشاند وازاین رواتابك را بلقب آقاخان ملقب ساخت.

این اتابك همواره باپانصد سوارهمراه جلال‌الدین بود تاآنکه ازطرف سلطان بامارت شهر اصفهان برگزیده شد وپس از شصت وسه سال اتابکی در ناحیه میبد و یزد ومدتی حکومت دراصفهان درسال ٦٢٤ درسن هشتاد وچهار سالگی بقتل رسید.

درهمین مسافرت جلال‌الدین باصفهان است که قاضی رکن‌الدین مسعود بن صاعد از

بقیه پاورقی صفحه قبل

طغیان نموده و بعلت دور بودن جلال‌الدین از این ناحیه بر شهرها تسلط یافته است جلال‌الدین بعد ازشنیدن این خبر (هنگامیکه می‌خواست بطرف اخلاط رود) ازعزیمت خود منصرف ومتوجه کرمان شد وضمناً دربین راه فرمان خلع بلاق را از حکومت کرمان نیزصادرکرد وبدست رسولی دادکه درکرمان اگراوضاع را مناسب یافت اورا برکنارکند اما بلاق متوجه جریان شد وفوراً بقلعه رفت ودروازه ها را مستحکم کرد و یارانش را درقلاع جا داد وسپس نامه‌ای بجلال‌الدین نوشت ودرآن توضیح دادکه من بنده فرمانروایم خبرحرکت تورا باین طرف شنیدم و بدینجهه شهر را تخلیه‌کردم - اکنون ملك ازآن تست . . . وقتیکه رسول نزد جلال‌الدین آمد دانست که نمی‌تواند قلاع را ازجنگ اوخارج کند فیمابین نامه و رسل رد وبدل شد وجلال‌الدین دراصفهان بودکه نامه‌ای رسیدکه خلاط و تفلیس خالی ومستعد تسخیر بدینجهت ازکرمان انصراف حاصل کرد. (الکامل. ج ١٢. ص٨٨)

«جلال‌الدین درتفلیس» شنیدکه براق درکرمان مخالفت میکند. در هفده روز ازتفلیس بکرمان آمد براق حاجب بخدمت پیش او رفت سلطان جلال‌الدین براق حاجب را بکشت (؟) (ظاهراً بشکست (؟) ازکرمان باخلاط رفت ؟! (ص٥٠١ چاپ عکسی تاریخ گزیده).

نقل ازتاریخ کرمان سالاریه ص١٤٧-١٤٨

وی استقبال شایانی نمود.

هنگام توقف سلطان جلال‌الدین دراصفهان شایع گشت که غیاث‌الدین برادرش باسی هزار سپاهی وعده‌ای ازامراء ومتنفذین بقصد محاربه باسلطان جلال‌الدین ازری عازم شده است جلال‌الدین بنابرعایت مصالح و مقتضات اوضاع رسولی نزد مادر وبرادرخود فرستاد آنانرا ازاینکه درچنین موقع سختی که بایستی بااتحاد واتفاق بایکدیگر زندگانی نمایند تا بتوانند ممالك از دست رفته را بدست‌آرند وبالعکس طریق خصومت می‌پیمایند ملامت و دلالت نمود غیاث‌الدین پس ازاصغاء نظرات خیر خواهانه برادر باخواص خود نزد سلطان جلال‌الدین‌آمد ومورد استمالت ونوازش قرارگرفت جلال‌الدین پس ازجلب رضایت خاطر برادر ومادر وسایر امراء غیاث‌الدین وانتصاب اغلب‌آنان بحکومت ولایات سروسامانی باوضاع اداری ولشگری خود داده وعازم حرکت بسوی بغداد گردید. ۲

۱ــ بوقت‌توجه سلطان غلامی‌ازآن عزالدین سنکماز نام اوقلیچ ازاصفهان گریخته برسید اورا بحضرت‌سلطان آوردند ترکی‌بود که مصورازعکس‌خود تقدیرتصویراو کرده بود وقاسم صباحت وملاحت حسن اورا بایوسف هم سنك کرده درضمن لطاف‌آب رخسار بریق‌آتش قرار گرفته‌گوئی شاعر بدین رباعی اورا خواسته است :

آنهاکه بمذهب تناسخ فردند — دی می‌رفتی‌درتو نظرمی کردند

سوگند بجان یکدیگر میخوردند — کین‌یوسف حسن‌است که‌باز آوردند

سلطان قلیچرا برکشید وبخدمت خود نزدیك‌گردانید.

نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی فصل چهارم ص ۹۲

داستان عشق بازی جلال‌الدین با این غلام‌که قبل ازسلطان فوت نمود و ندبه وزاری‌که سلطان برنعش غلام‌کرد ازوقایعی‌است‌که موجب دلتنگی مردم وبلکه شکست جلال‌الدین درمقام سلطنت گردید

۲ ــ منشی ومدیرملك نورالدین منشی بود (مقصود نورالدین محمد منشی زیدری مولف کتاب نفثةالمصدور در تاریخ شرح حال جلال‌الدین است.) و این نورالدین پیوسته بشرب و انهماك مشغول بودکمال‌الدین اسمعیل اصفهانی شاعر باجمعی ازائمه اصفهان بامدادی بخدمت او شدند هنوز ازخواب مستی برنخاسته بود این رباعی را بنوشت ودرفرستاد و ایشان بازگشتند :

فضل تو واین‌باده پرستی باهم — مانند بلندیست و پستی با هم

حال تو بچشم خوب‌رویان ماند — کانجاست‌همیشه نورومستی‌باهم

بقیه پاورقی درصفحه بعد

حرکت سلطان جلال‌الدین بجانب بغداد

سلطان جلال‌الدین در اوایل سال ۶۲۱ عازم ناحیه تستر (شوش وشوشتر کنونی) خوزستان گردید بخیال آنکه زمستان را در این نواحی قشلاقی بگذراند وازطریق احتیاط ایلچی پهلوان را بادوهزارنفر بعنوان مقدمة‌الجیش بجلو روانه ساخت درضمن عبورعده‌ای ازامرای طوایف لر از جمله سلیمانشاه بخدمت سلطان رسیده خواهر خودرا بعقد سلطان درآورد وپس ازاظهار اطاعت وانقیاد هریك بحدود متصرفات خود مراجعت نمودند.

جلال‌الدین پس‌ازیك ماه توقف درحدود خوزستان وتقویت امور سپاهی و لشگری عازم بغداد شد.

جلال‌الدین برای اینکه بتواند از ناصرالدین خلیفه بغداد برای مقابله بامغولان مددومساعدتی گیرد قبلا رسولی نزد خلیفه فرستاد و در این زمینه تقاضای کومك کرد لیکن خلیفه مغرض بنا بسوابق دشمنی که باجد و پدر سلطان جلال‌الدین داشت وهمواره درصدد ایذاء و کشتن جلال‌الدین بود علاوه برآنکه جواب موافقی نداد یکی از ممالیك وامراء خود را بنام جلال‌الدین قشتیمور را بابیست هزار نفر مأمور ساخت که سلطان را ازحدود بغداد برانند.

از طرفی خلیفه برای اینکه بیکباره کار جلال‌الدین را بسازد مظفرالدین کوکبوری صاحب اربل و موصل را نیز باتفاق ده هزار سپاهی دیگر مأمور نمود که با قشتیمور متفقاً برجلال‌الدین تاخته وسراورا به نزد خلیفه آورند سلطان جلال‌الدین پس‌ازتصرف شوشتر وبصره وغلبه برامیرمظفرالدین که ازحکام مطیع خلیفه بود برای قشتیمور که خودرا آماده مقابله مینمود پیامی فرستاد که خلاصه آن چنین بود:

«مقصوداز آمدن ما بدین جانب پناه است بخلیفه که خصمان قوی سر برآورده‌اند وهیچ لشگر را طاقت مقاومت ایشان نه اگر از خلیفه مددی یابم دفع آن مستولیان کار من است

بقیه پا ورقی صحفه قبل

ونورالدین منشی راست درحق سلطان قصیدهٔ که مطلع آن این است:

بیا جاناکه شد عالم دگر باره خوش وخرم

بفر خسرو اعظم الغ [1] سلطان جلال‌الدین

تاریخ جهانگشاهی جوینی ص ۹۲

۱ ــ الغ درترکی بمعنی بزرگ است: مولوی گوید:

کافر و ترسا یهود و گبر ومغ جمله راروسوی آن سلطان الغ

قوشتیمور بدان سخن التفات نکرد .

جامع التواریخ جلد اول ص ۳۹۳ چاپ اقبال تهران .

قشتیمور بدون اینکه تأمل نماید نیروی کوکبوری بدو ملحق شود درمقام مقابله با جلال الدین جلال الدین در آمد ناچار شد باقلت نفرات که بنا بنوشته مورخین همراهان او بیش ازعشر لشکر قشتیمور نبودند باعده معدودی بر آنان حمله نمود وپس از آنکه قوای قشتیمور را بکمینگاه کشید برسرشان تاخته قشتیمور کشته شد ونیروی او باحالت فرار بسوی بغداد مراجعت نمودند این فتح موجب شد که لشگریان جلال الدین بآزار و اذیت و قتل وغارت مردم و آبادیها پردازند و قبل از اینکه بخلیفه دست یابند ساکنین آنحدود را رنجانیدند دراین موقع جلال الدین درحوالی بغداد بود ومی توانست بایك حمله دستگاه خلافت را برچیند لیکن مسیر راه خود را تغییر داده بسمت دقوق رفت دراین شهر مطلع شد که مظفرالدین کوکبوری قصد حمله ناگهانی را دارد جلال الدین پیشدستی نموده بغتةً برمظفرالدین تاخته او را دستگیر نمود پس از دستگیری چون مظفرالدین ازطریق اطاعت واستغفار بر آمد و تعهد نمود که در آینده جبران گذشته را نماید مورد عفوقرار گرفت وقرار شد که کماکان در متصرفات خود باقی ماند .

جلال الدین در آذربایجان سال ۶۲۲ هجری

قبل از اینکه جلال الدین از مراغه عازم تبریز شود در مراغه اطلاع یافت یغان طایسی شوهر خواهر او بتحریك خلیفه و اتابك اوزبك پسر اتابك محمد جهان که حکومت تبریز را در دست داشت پس از قتل و غارت در آذربایجان همدان را بتصرف آورده و آن ولایت را مرکز حکومت خود ساخته است ازاینرو جلال الدین بدون فوت وقت بسوی همدان شتافته چون یغان تاب مقاومت نداشت از درعذر خواهی در آمد سلطان جلال الدین اورا بشفاعت خواهر خود بخشید مشروط براینکه ازآن ببعد درجزء همراهان سلطان باشد سپس عازم تبریز شد اتابك ازبك که مردی عیاش و عاری ازتدبیر و سیاست بود بدون آنکه مقاومتی ازخود نشان دهد بقلعهٔ النجق گریخت اداره آذربایجان را بزوجه خوددختر طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی عراق واگذاشت پس ازاینکه تبریز درمحاصره واقع شد زوجه اتابك که دل خوشی هم ازشوهر خود نداشت بامشورت بزرگان وامراء مصلحت دیدند که دست ازمقابله برداشته وتسلیم شوند بدین ترتیب بااینکه جلال الدین خاطره بسیار تلخی از مردم تبریز برای کشت وکشتار لشکریان خوارزمی و اطاعت آنان از مغولان داشت در ۱۷ رجب سال ۶۲۲ وارد تبریز شده و بنا بتقاضای ملکه ومردم ازهرگونه تعرض وقتل و

کشتاری مضایقه نمود وسپس زوجه اتابك را باعده‌ای بخوی فـرستاد [1] وازآنجا منتقل به نخجوان نمود ودرنخجوان بشرحی که ذیلاخواهیم نگاشت بنا بتمایل قلبی‌ملکه وفتاوی ائمه جماعات مالك ملکه گردید وبعقد خود درآورد [2] در خلال مدتی که سلطان در آذربایجان مقیم بود تا توانست بنا بتشویق ملکه درجلب رضایت مسلمین و ساختمان انبیه وانجام امـور خیریه همت نمود بعداً بشرحی که خواهیم دید برای سرکوبی کفار گرجی که دوبار بحدود شروان وآذربایجان حمله نموده بودند عازم شد .

---

۱ ـ بعداز دوروز ملکه امراء واعیان‌کبراء شهر را بخواند وگفت سلطانی بزرگ است که بظاهر شهر نزول کردست واتابك را قوت ازعاج‌واطراد اونه واگر بااومهادنه ومصالحه نرود وشهر بغلبه مشخص کند همان‌کندکه پدرش در شهر سمرقندکرد اگر صلاح باشد قضاة ومعارف را نزدیك او فرستیم وبااومیثاقی کنیم‌که حرم اتابکی و متصلان اورا تعرضی نرسانند وتعلقی نکنند تاهرکجا خواهند بروند و شهر بدو تسلیم‌کنیم انچ رای من اقتضا نمود اینانچ شمارا که ارکان اتابك ایدمصلحت می‌نماید هم بازباید‌گفت تمامت متفق‌الکلمه‌گفتند رای ملکه رایی ملکانه اسث است واندیشه عاقلانه قاضی‌القضاة عزالدین قزوینی راکه ازاعیان افـاضل وعلمای عصر بـود با جمعی حجاب نزدیك سلطان فرستادند والتماس عفو واغضاء‌کردند بقـراری‌که بملکه ومتعلقان اتابکی تعرضی‌نرساتد تاهرکجاخواهند بروند سلطان اجازت داد .... تاچنانك خواهند بروند... وملکه برخوی خود عزم خوی‌کرد وسلطان درسنه اثینتن وعشرین وستمایه در شهرآمد بکامرانی وسلطان روزی چند درآنجا مقام فرمود وبعد ازآن بنخجوان‌آمد وبفتاوی ائمه بر ملکه مالك شد وراه‌گذر اتابك سالك ودرآن وقت اتابك درقلعه النجه بود چون خبروصول سلطان بنخجوان بشنید دانست‌که اندیشه چه باشد در داند رون‌که بی‌درمان بود باعلت بیرون متظاهر شد وهم در آن روز ازغم وغصه جان تسلیم‌کرد :

گفتاچه‌کنم خانه فرو می‌آید

جان‌عزم رحیل‌کردگفتم بمرو

بااختصار نقل ازجهانگشای جوینی فصل خوارزمشاهیان ص۹۴ـ۹۵

۲ ـ سلطان جلال‌الدین در شهور سنه ۶۲۲ درظاهر تبریز نزول اجلال فرموده بمحاصره مشغول‌گشت ودرآن اوان ملکه روزی ببارو برآمده چشمش برسلطان جلال‌الدیـن افتاد وسلطان عشقش درشهرستان دل وجان جای داده بامید ازدواج خوارزمشاه دعوی‌کرد که شوهر مرا طلاق داد وقاضی قوام‌الدین بغدادی چون میدانست‌که‌آن دعوی بیمعنی‌است التفات‌بسخن ملکه نکرده اما یکی از اهل دیانت‌که موسوم بعزالدین قزوینی بودگفت اگـر ملکه منصب قضاء تبریز را بمن ارزانی دارد مواصلت‌را بهم‌رسانیم وملکه علی‌الفور منشور قضا آذربایجان بنام عزالدین‌قلمی کرده بواسطه‌آن عزیزعقد مناکحت میان سلطان وملکه انعقاد یافت وسلطان‌ازظاهرتبریز بعجله

بقیه پاورقی درصفحه بعد

جلال‌الدین درگرجستان ومراجعت اوبعراق

بعد ازبرچیده شدن‌حکومت اتابکان درآذربایجان وتسلیم شدن شهر وملکه بسلطان جلال‌الدین گرجیان که دوبار درحدود شروان وتبریز ازمسلمین دوچار شکست شده بودند برای انتقام‌جوئی وتصرف نقاطی از آذربایجان در صدد برآمدند که آذربایجان را متصرف شده سپس بغداد را مسخر ساخته مساجد و مدارس اسلامی را تبدیل به‌کلیسا و کنشت و بجای مدرسین وپیشوایان اسلامی از وجودکشیشان و جاثلیق استفاده نموده حق را باطل کنند درچنین موقعی با اینکه تعداد نفرات ناچیز و معدود جلال‌الدین بهیچوجه قابل قیاس باهفتاد هزار نفر سپاهی گرجستان نبود لیکن سلطان تصمیم گرفت تاقبل ازحرکت این اردوی عظیم شبیخونی بآنان بزند .

جلال‌الدین برای اینکه استمدادی ازسلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم دراین مقابله باکفار نماید قاضی‌مجیرالدین خوارزمی را نزد وی مأمور ساخت و چنانکه خواهیم دید علاوه بر اینکه علاءالدین جانب سلطان را رعایت ننمود بعداً دست بمخالفت وجنك باجلال‌الدین هم زد .

شبیخون جلال‌الدین درمحل دره‌گرنی (جنوب دریاچه گوگجه) بر گرجیان وارد شد سرکرده لشگریان گرجی دونفر بنام شلوه وایوانی نام بودند که دراین شبیخون هردو نفرآنان اسیر ونزد جلال‌الدین‌آورده شدند دراین برخورد تلفاتی‌فراوان بگرجیان وارد وتا اندازه‌ای از تکبر و نخوت‌آنان‌کاسته شد چنانکه پس ازحضور شلوه جلال‌الدین او را که مردی تنومند وصاحب داعیه شمشیر زنی بود مخاطب ساخته گفت : کجاست صولت توکه گفته بودی صاحب ذوالفقار کجاست تازخم شمشیر آبدار به بیند شلوه گفت این کار دولت سلطان کرد بهرترتیب‌شلوه وایوانی‌وسایرامراء گرجی، پس‌ازتشرف بدیانت‌اسلام متعهد شدند که درخدمت جلال‌الدین صادقانه خدمت نموده ودرطریق فتح گرجستان مدد و راهنمائی نمایند لیکن ازآنجاکه تعهدآنان برخلاف مبانی قلبی بود طولی نکشید که خیانت نموده وبسزای‌آن رسیدند .

جلال‌الدین پس ازمراجعت به تبریز برای بار دیگر عازم گرجستان وحدود تفلیس شد دراین مسافرت شلوه را بسمت معاون خود انتخاب نموده و نواحی مرند و سلماس و ارومیه واشنویه راباووا گذاشت درمقابل‌شلوه تقبل وتعهد کرد که درراه موفقیت جلال‌الدین

بقیه پاورقی صفحه قبل

ملکه خرامید وچون این خبر بگوش اتابك رسید ازغایت اندوه درساعت بمرد .

نقل ازتاریخ‌خطی حبیب‌السیر خطی که‌درتاریخ ۱۰۳۹ هجری تحریرشده

ومسلمانان خون خودرا بریزد جلال‌الدین چون متوجه شد که شلوه و ایوانی قصد خیانت دارند لذادرمجلس مشورتی‌که تشکیل شده بودشخصاً برخاسته‌باضربات شمشیر شلوه‌را بدو نیم‌کرد وفرمان‌داد تاسایرآن‌جماعت‌را تنبیه وسیاست نمودند وبدون فوت وقت جلال‌الدین برای بار دوم حملات خودراآغازکرد بدواً شهر توون (در نزدیکی ایروان) را تسخیر نموده وباده هزارسپاهی‌که همراه داشت مدت دوروز درحدود دشت لوری‌شب وروز بجنگ سختی ادامه داد پس‌ازکشتار زیادی از اهالی لوری وقلعه علیاباد متوجه شدکه این مرتبه گرجیان بالشگری درحدود پانصد هزار نفر عازم مقابله بااو شده‌اند .

در این ایام سلطنت گرجستان بازنی بود بنام قیزملک [1] که بداشتن ذخائر وثروت بیشمار شهرت داشت وبا اینکه جلال‌الدین رسولی بنام ملك طشت دار را برای مصالحه نزد وی فرستاد لیکن غروروتکبر بیجا مانع شدکه ملکه گرجستان حاضر بصلح وصفاشود ازاین روچون جلال‌الدین چاره را ناچار دیدباچنان رشادت وشجاعتی وارد معرکه جنك وستیزشدکه گرجیان اضطراراً فراررا برقرارترجیح دادند وبیشترآنان‌ازترس جلال‌الدین خود را بآب انداخته غرق ساختند وبرای آنکه خزائن وذخائر ملکه بدست سپاه مسلمان نیافتد تمامی‌آنرا در دریا ریختند وبعداً طلب امان‌کردند دراین هنگام سلطان جلال‌الدین ولشکر او بحدود ابخاز رسیده بودند .

بهرحال شهر تفلیس در هشتم ربیع‌الاول سال ۶۲۳ هجری تسلیم شد و معروف است لشگریان فاتح چنان قتل و غارتی در حدود تفلیس و سایر شهرهای گرجستان نمودند که لشگریان مغول بپای آنان نمیرسیدند و باستثنای مسلمین کلیه مردم عیسوی آنحدود را اززن و مرد وصغیر وکبیر از دم شمشیر گذراندندکلیه‌کلیساها و صوامع عیسوی را منهدم و بجای‌آنان مساجد برپاساختند وبنا بامر سلطان جلال‌الدین ازکلیه مناره های مساجد در ساعات متوالی موذنین شروع باذان گفتن‌کردند ازاین جهات فتح گرجستان را مسلمین آن زمان‌که بدشمنی‌وخصومت باگرجیان‌معروف بودندازبزرگترین موفقیتهای خودشمردند ومجالس‌جشن وسرور وشادی فراوانی برپاساختند .

دراین‌خلال خبررسیدکه برای چندمین بار براق حاجب درکرمان علم طغیان وحق ناشناسی‌برداشته وازگرفتاری ودور ماندن جلال‌الدین ازایران استفاده نموده بابرقراری روابط دوستانه بامخالفین جلال‌الدین مانند خلیفه ولشگریان مغول نقشه‌ئی راطرح ساخته که برسلطان غلبه‌یافته وبرای همیشه مستقل وبدون هراس‌حکومت نماید جلال‌الدین بااینکه عازم ارمنستان وفتح قلعه اخلاط بود معذالك وزیرخویش شرف‌الملك را در تفلیس گذاشت وباسیصد سوار بسوی ایران وکرمان حرکت نمود همینکه خبر ورود سلطان به براق رسید

مانند دفعات گذشته درمقام عذرخواهی برآمده باتقدیم هدایاوتعهد انجام خدمات بشماری جان خود را بسلامت از معرکه بیرون برد سپس سلطان عازم اصفهان شد درمدت توقف اصفهان بزرگان عراق وسایر نقاط ایران بخدمت اورسیدند و در مقام تجلیل ازفتوحات سلطان برآمده وهریك به ترتیبی بعرض تبریك قیام کردند [1].

درمدت توقف جلال الدین دراصفهان اخبار وحشتناکی ازتفلیس وآذربایجان وممالك شام ومصر والجزیره باورسید ناچارشد که بدون توقف زیاد درآن حدود بشرحی که خواهیم دید اقدام نماید:

مختصرآن اخبار چنین بود که اهالی گرجستان شروع بگرفتن انتقام از سپاهیان مسلمین نموده و در صدد حمله و تصرف متصرفات گذشته خود بر آمده‌اند بهمین جهت یلدوزچی وزیر که ازطرف سلطان جلال الدین مأمورضبط تفلیس شده بود اضطراراً به تبریز آمد همچنین در نتیجه اقدامات جابرانه شرف الملك وزیر درگرجستان وتعدیات فراوان او بمردم آنحدود گرجیان مصمم شده بودند که سپاهیان ومأمورین سلطان راقلع وقمع نموده و بهلاکت رسانند.

ازطرفی ملك الاشرف ایوبی (۶۱۵-۶۳۵) والی شام براثرحملات سپاهیان جلال الدین بحدود اخلاط وارزنةالروم وشام حاجب حسام الدین علی موصلی را مأمور نمود که جلو حمله شرف الملك وزیر ونفرات اورا بگیرد دراین مقابله زیان فراوانی بافراد شرف الملك

---

۱ - کمال الدین اسمعیل اصفهانی در این سفرقصیده مطولی بعنوان عرض خیر مقدم و تهنیت سروده و بوسیله نورالدین محمد زیدری بحضور سلطان تقدیم داشت اینك چند بیت از آن قصیده:

بسیط روی زمین گشت باز آبادان — بیمن سایه چتر خدایگان جهان
جلال دینی و دین مینکبرنی آنشاهی — که ایزدش بسزا کرد برجهان سلطان
براق عزم توگامی که برگرفت زهند — نهاد گام دگر بر اقاصی اران
که بودجز توشاهان روزگار که داد — قضیم اسب زتفلیس وآب از عمان
نخست اینکه همه اهل عقل متفقند — که بیوجود تو گیتی نباشد آبادان
زباغ سلطت این نهال سر بکشید — که برك او همه عدل است و باراو احسان
تو دار منبر اسلام بسته‌ی ز صلیب — تو برگرفتی ناقوس راز جای اذان
حجاب ظلم تو برداشتی زچهره عدل — نقاب کفر تو بگشادی ازرخ ایمان
زبازوی توقوی گشت بازوی اسلام — که از مصادم کفار گشته بد ویران

نقل ازمقدمه نفثةالمصدور بقلم هدایت ص۱۶
چاپ تهران ۱۳۰۷

وارد شد .

شرف الملك چون تاب مقاومت درمقابل مخالفین رانداشت بوسیله فرستادن قاصدی اوضاع را باطلاع سلطان رسانید جلال الدین ناچارشد که باکمال سرعت از عراق درسال ۶۲۳ خود را بتفلیس رساند وقصد داشت دراین سفر براخلاط وحاجب حسام غلبه نموده و انتقام عملیات حاجب را در غیاث خود وتاخت وتاز اورا بحدود آذربایجان و نخجوان بگیرد لیکن دفاع دلاورانه مردم قارس و اخلاط وخیانت چند نفر از سپاهیان خوارزمی سبب گردید که تصمیم سلطان عملی نشد بناچار دست ازتصرف اخلاط کشیده برای سرکوبی بقیه مخالفین وتیره‌ای ازترکمانان ایوائی که در اشنویه وارومیه و خوی دست بتجاوزاتی زده بودند عازم آذربایجان شد .

جلال الدین برای سرکوبی گرجیان مجدداً درسال ۶۲٤ عازم تفلیس شد تا باکسانیکه شهر را سوزانیده وعده‌ئی ازلشکریان اورا در آن شهر کشته‌اند تلافی نماید لیکن بدون نتیجه عازم حدودالموت شده پس ازتاخت وتاز براسماعیلیان آنحدود بدامغان برگشت و آماده گرفتن انتقام اززوجه خود (همسر سابق اتابك آذربایجان که بعلت عدم رضایت از سلطان باحاجب علی همدست شده وبنا بدعوت ملکه حاجب توانسته بود بآذربایجان آمده و حدود نخجوان را متصرف گردد .) و حاجب علی بود که خبر رسید لشگریان مغول بقصد تصرف ایران غربی درحدود دامغان وری اردو زده‌اند .

صف آرائی جلال الدین بامغول دراصفهان ۶۲۴ هجری

فرماندهی اردوی مغولان درناحیه عراق ودامغان وری دراین ماموریت با نایماس و تاینال مغولی بود این اردو چون مطلع شدند که جلال الدین اصفهان را مرکزجمع سپاهی وتمشیت لشگریان‌خودقرارداده‌ازاینرومغولان بانهایت شتاب تا حدود قریه‌معروف سین در حوالی أصفهان پیشروی نمودند .

در اصفهان عده زیادی از امراء و در حدود صد هزار سوار و غیاث الدین و یکی ازسردارانش بنام ایلچی‌پهلوان برگرد جلال الدین جمع شدندتادراین مقابله‌که سرنوشت خوارزمشاهیان بدو بسته بودشرکت نمایند لیکن قبل‌ازاینکه جنك شروع شود غیاث‌الدین باتفاق‌ایلچی‌پهلوان‌وگروهی‌ازاطرافیان‌دست بخیانت‌بردند بدین‌ترتیب که‌جانب‌جلال‌الدین را رها نموده عازم لرستان شدند با اینکه این خیانت در روحیه جلال الدین فوق‌العاده

اثر کرد لیکن بدون تأمل وارد کار زار بامغولان شد دراین پیکار سخت وخونین تامدتی درااثر اختلالی که دروضع میدان محاربه بروز کرد. بود غالب ومغلوب معلوم نبود تا اینکه جلال‌الدین توانست بادلاوری و رشادت خاص جان خـود را از مهلکه جنك نجات داده و بطرف لرستان عازم شد.

درهمین جنك است که اتابك رکن‌الدین ابوالفتح و علاءالدوله که هردوازهمراهان جلال‌الدین بودند بمرحله شهادت رسیدند وازطرفی شایع کردند که علم جلال‌الدین واسب اودرمیدان جنك سرنگون وناپدید شده وجلال‌الدین هم بدست سپاهیان مغول شهید گردیده است.

جلال‌الدین ازلرستان باصفهان آمد ورود اوباصفهان باعث دلگرمی مردم وخشنودی سپاهیان متفرق اوشد ازکلیه اطراف وجوانب نفرات وجنگجویان بسلطان روی آوردند و استقبال شایانی ازمقدم جلال‌الدین درحین ورودش باصفهان نمودند.

سلطان جلال‌الدین دراین ایام اکثر از سرداران وامـراء راکه درحین جنك فرار اختیار نموده وازاجراء اوامر سرپیچی نموده بودند تنبیه وتکدیر نمود معروف است که بر سرعده‌ای ازآنان چادر نموده دستور داد که درمحلات شهر بگردانند وبرخی ازامناء دیگر راکه راه دوستی واطاعت اختیار کرده ودر میدان جنك دلاوری نشان داده بودنـد بمقام امارت رسانیده وبلقب خانی ملقبشان ساخت وبهر کدام خلعت و منصبی اعطاء نمود.

غیاث‌الدین پس‌ازفرار مدتی درحدودلرستان وخوزستان گذرانید بعداً باالموت رفته پناهنده شد لیکن بشرحی‌که سابقاً گذشت ازالموت بکرمان عزیمت نمود درکرمان بدست براق حاجب خود ومادرش بقتل رسیدند ودرنتیجه طمع خیانت به بـرادر را فرزند ومادر چشیدند.

لشگرکشی سوم جلال‌الدین بگرجستان ۶۲۵ هجری

چون خبر فتوحات جلال‌الدین وغلبه اوبرلشگریان مغول انتشار یافت سلاطین شام و روم وارمنستان باگرجیان وقبائل آلان ولزگی‌وترکان قبحاقی وابخاز دست اتحاد واتفاق بیکدیگر داده متعهد ومتکفل شدندکه باتشکیل سپاه واحدی در برابر سلطان جلال‌الدین مقابله نمایند.

جلال‌الدین همینکه براین اتحاد عظیم اطلاع یافت ازاصفهان عازم حدود گرجستان

شده در ناحیه مندور فرود آمد در این مکان کلیه سران سپاهی وامـراء همراه خود را جمع نموده برای اتخاذ روش واخذ تصمیم در این محاربه بمشورت پرداخت معروف است که درهنگام شور یلدرجی وزیر پیشنهاد سخیفی نمود موجب عصبانیت جلال الدین شد ودرهمان مجلس دوات وزارت را برسر وزیر زد چون ازاین مجلس فایده‌ای حاصل نشد و خبر آماده گی لشکریان متحد بجنك بسلطان جلال الدین رسید سلطان ناچار شد که باهمان عده قوای حاضر که از لحاظ تعداد وساز و برگ قابل مقایسه با نیروی دشمن نبود درصف محاربه برآید ضمناً برای اینکه از استعداد سپاهیان مخالف مطلع شود شخصاً در محل مرتفعی از اردوی آنان بازدید نمود درضمن بازدید و مشاهده نفرات اردو ملاحظه کرد که عده زیادی از ترکان قبچاقی در حدود بیست هزار نفر درجزء لشگریان گرجی جمع آمده‌اند بلافاصله جلال الدین یکی از خواص خود را بامقداری نان ونمك نزد ایشان فرستاد وپیغام داد که مرا باشما حق نمك خوارگی است وبیاد دارید که پدرم سلطان محمد در زمان حیات خود قصد داشت که پدران شما را که درآن زمان مقید و زندانی بودند بهلاك رساند و وساطت من موجب آزادی آنـان گشت اینك موقع آن است که ذمه خود را دربرابر آن خدمت اداء نمائید قوم قبحاق پس از شنیدن این پیام شرمنده گشته ازمیدان محاربه خارج شدند . خروخ این اقوام شجاع موجب تقویت لشکریان خوارزم وسلطان گردید .

بعد از این موفقیت جلال الدین رسولی نزد ایوائی فرمانده گرجیان فرستاد وپیامی بدین مضمون ارسال داشت : [۱]

«که شما امروز ازدور رسیده‌اید واسبان کوفته باشند و مردان خسته امـروز هم برین نمط بایستیم جوانان جنگجوی ازهرجانب یك یك درمیدان آیند و برسبیل مجادله ومطارده دستی برهم اندازند تا ما امروز نظاره کنیم وکار فردا کناره . »

ایوائی باپیشنهاد جلال الدین موافقت نمود دستور داد یکی از دلیران تنومند بمیدان آمد سلطان جلال الدین شخصاً باآن دلیر دست وپنجه‌ئی نرم کرد چیزی نکشید که آن فرستاده بخون خود غلطید بعد ازاو سه پسر ازآن دلیر مقتول جداجدا بمیدان آمده هرسه دوچار عاقبت پدر شدند درمرحله چهارم که بادلاور دیگری دست بگریبان شد نزدیك بود که جلال الدین دوچار زخم شود وبایك حرکت سریع خود را ازمحل هلاکت نجات داده و سالم وکامل ازمیدان جنگ تن به تن خارج شده این اقدام تهورانه جلال الدین بزرگترین چشم زخمی بود که قبل ازمحاربه برروحیه سپاهیان دشمن وارد شد اثرات همین شجاعت ورشادت است که مدتها نقل مجالس و محافل گرجیان شده بود تا آنجا که جلال الدین را مظهر شجاعت ومردانگی نامیدند .

---

۱ ـ نقل ازتاریخ جهانگشای جوینی ص ۱۰۳

جلال‌الدین پس ازاین مقدمات بیکباره بر سر مهاجمین تاخت وتا آنجاکه میتوانست انتقام عملیات سابق را از گرجیان و متحدین آنان گرفت و غنائمی فراوان بدست آورد.

این فتح ازنظر معنوی برای سلطان جلال‌الدین ولشگریان مسلمان اوبسیار ارزنده ومهم بود زیرا در عالم آن روزی نتیجه این جنك را بغلبه عالم اسلام بر کفار تعبیر وتفسیر میکردند بدیهی‌است مسلمین بعدازاین فتح بسیار مسرور وشاد شدند وتامدتی درکلیه ممالك اسلامی (باستثنای بغداد ، مرکز خلافت که صفائی باجلال‌الدین نداشتند.) مجالس جشن و سرور برپاکردند و مدایح فراوانی در تجلیل وتوصیف سلطان جلال‌الدین سروده شد [1] جلال‌الدین پس ازاین توفیق برای گوشمالی مخالفین خودعازم تصرف ارمنستان واخلاط گردید.

اخلاط وفتح آن ۶۲۷

جلال‌الدین قبل ازتهیه وسایل برای حمله باخلاط با وجود گرفتاریهای فراوانی که برای اوپیش آمده بود(بالاخص موضوع اداره گرجستان وبی‌سروسامانی آذربایجان واخبار متواتر ازهجوم مغولان در عراق وتبریز واقدامات جاه طلبانه شرف‌الملك وزیر که باعث رنجش مردم آذربایجان شده بود وهمچنین تبانی زوجه جلال‌الدین در تبریز باحاجب علی وتشویق حاجب بتصرف آن‌نواحی) معذالملك درفاصله فتح گرجستان وحمله باخلاط توانست قسمتی از ناحیه ایروان وشهر گنجه و اطراف رودخانه ارس را مسخر سازد وسپس برای تصرف اخلاط اقدام نماید.

جلال‌الدین برای اینکه بتواند تصمیم خود رادرمورد تسخیر اخلاط بدون خونریزی انجام دهد قبل ازهرگونه اقدام سپاهی متوسل بفرستادن رسولانی نزد حاکم اخلاط که در این موقع عزالدین ایبك بودنمود لیکن مردم اخلاط بعلت تحریك مخالفین سلطان وغرور فراوان وثروت سرشاری که داشتند بهیچوجه حاضر بتسلیم نشدند وبالعکس برای مقابله شروع بفراهم کردن تجهیزات نظامی و استحکام قلاع وبستن دروازه‌ها برآمدنددراین‌مدت ار طرف خلیفه بغداد که دراین‌زمان المستنصر بالله بود و سلاطین دیگر روم وشام عده‌ای بمنظور شفاعت و وساطت نزد جلال‌الدین آمدند تا بهرترتیب که ممکن است ویرا ازتصرف

---

۱ - یکی ازشعراء گفته است :

ایشاه جهان جمله بکام توشود — گردون ستیهنده غلام توم شود

صبراست مراکه سکه عالمیان — بس دیرنباشدکه بنام تو شود

اخلاط منصرف سازند .

ازطرفی چون جلال‌الدین مصمم بودکه اخلاط را فتح نماید لذا پس ازمدت ده ماه توقف درآنحدود ومایوس شدن ازتسلیم اهالی دست باقدام قطعی زد وپس ازسه شبانه روز جنك مهیب وبکار بردن‌منجنیق ومشعلهای نفتی وسوزاندن باروی شهر اخلاط سقوط نمود بدیهی است قحط وغلاء و نداشتن‌آب درامر تسلیم اخلاط بی اثر نبود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند چون جلال الدین در طی مدت توقف در آن نواحی صدمات زیاد دیده بود کینه عجیبی نسبت باهالی این شهرداشت دستورداد که مدت بیست وچهار ساعت تمام قشون اوبقتل عام مردم پرداختند ودراین‌کشتار بی‌رحمانه دست‌کمی ازجلادان مغولی نداشت .

جلال‌الدین‌درتاریخ ۲۸ جمادی الاخری سال ۶۲۷ وارد اخلاط شده ودرمنزل ملك اشرف نزول نمود عزالدین‌آیبك حکمران گرجستان باتفاق مجیرالدین برادر ملك‌اشرف که بخصومت باجلال‌الدین مشهور بودند دوچار ترس ورعب فراوان شدند و میخواستند بوسیله ملك‌اشرف تقاضای‌عفو نمایند سلطان مجیرالملك رابعلت خدمتی‌که بسلطان درطریق تصرف اخلاط‌نموده بود بخشید‌لیکن‌عزالدین‌را بیکی‌ازاطرافیان‌حاجب‌علی سپردطولی نکشید که‌عزالدین‌بانتقام‌کشتن‌حاجب‌علی بدست‌سپرده‌سلطان‌بقتل‌رسیدو کیفر کشتن‌منعم‌خودراچشید.

از اقدامات نامطلوب‌جلال‌الدین درموقع‌اقامت دراخلاط تصرف همسرالملك‌الاشرف بودگرچه این‌عمل را بمنزله انتقام‌کشی ازحاجب علی درمورد زوجه خود درآذربایجان میدانست لیکن برای مدتی دراز تاثیر این عمل ناگوار دراذهان مردم باقی ماند .

دراین فتح غنائم فراوان واموال سرشاری نصیب جلال‌الدین وسپاهیان اوگردید تا آنجاکه نورالدین منشی درضمن اتشاء فتح نامه تاریخی‌اخلاط‌که ذیلا بارعایت اختصارنقل میشود باین موضوع تصریح‌کرده است . [۱]

---

۱ ـ سپاس وحمد و ثناآفریدگار راجل ذکره و علاکه ظفر ونصرت را بارای دولت و رایات‌مملکت افزای‌ماهم عنان‌گردانیدست ... بنهضتی‌کشوری درتصرف وتدبیر بندگان دولت... می‌آیدوبرکضتی لشگری ماموِر قهر وماموِر فرمان میشود تا رایات ظفرنگار نصرت پیکر... برحدود ممالك ارمن‌خفقان یافته است وحوالی شهر اخلاط را مدت هشت ماه مرکز ساخته‌آیات وعدو وعید برجماعت مخالفان دولت بکرات خواندیم .... تا باشدکه راه سلامت خویش بدیده بصیرت ببینند... وازتلاطم امواج خشم حشم جهانگیر . . . دربگشایند بهیچوجه دراین مدت مدید دعای . . را اجابتی پیدا نگشت . . . لشگری بسیار ازدیاربکر وسواحل فرات وبلاد مصر وشام وبعضی ازبلاد شرقی و طوایف تراکمه واتراك درآن شهر ازدحام نموده .....که جای

بقیه پاورقی درصفحه بعد

سلطان جلال الدین ومخالفین

از نتائج فتح اخلاط گذشته از اینکه بر قدرت وقوت جلال الدین از لحاظ معنوی ومادی پیش از پیش افزوده گشت تا بحدیکه آوازه فتوحات او در ممالك همجوار تولید رعب وهراس نمود وسلاطین

بقیه پاورقی صفحه قبل

قبول هیچ موعظت بازنداده و خیال فاسد در دماغهای مخالفان چنان تمکن یافته که اندیشه صواب درنگنجید تادر آخر جمادی الاولی که حشم جهانگیر .. رخصت جنگ یافتند وفرمان شد که هرکس بجای خویش نقب بردارند وهرقومی بموضع خویش راه جویند شیران خدم ودلیران حشم که ازامتداد مدت مقام ستوه شده وبوسایط و وسایل التماس اجازت جنگ میکرده مدت سه شبانه روز برمحاربت مصابرت نمودند . ... وازجوانب بشهرراه جستند روزیکشنبه بیست وهشتم جمادی الاولی ... مخالفان دولت بقلعهٔ که درمیان شهرست تحصن نمودند و حشم منصور بغارت و تاراج مغول گشت ، هرچند اهالی اخلاط از اصراری که برغوایت نمودند جای مرحمت نداشتند رأی عطوف دادگستر برجان ایشان ببخشود فرمان فرمودهم تادست از غارت وتاراج بازداشتند فیضی ازسحاب مکرمت بیدریغ نصیب حال آن ستمدیدگان گشت همگنان بجای خویش آرام گرفتند ودعای دولت قاهره شیدالله ارکانها ورد ساخت . جماعت مخالفان چون راه فرار بسته ودرمرحمت شامل گشوده دیدند باعتذار واستغفار . گویا زگشتند رأی زلت بخشای سعادت بخش برایشان ترحم فرمود . .. وبدین مکرمت بی اندازه در امید برهمه مجریان بازگشاد برادران ملك اشرف — مجیرالدین و تقی الدین وعزالدین آبیك وصاحب ارزن وامیر ... واسد عبدالله وتمامت ارکان ملك بنی ایوب امروز روعاً اوطوعاً درسلك عبودیت منتظم اند وبجانی که بخشیده ایم وامانی که یافته اند دست برداشته مزید قدرت وجهانداری ودوام دولت وکامگاری می می خواهند بدین نهضت مبارك اقلیمی بدین شگرفی درممالك موروث ومکتب زادیاالله بسطة افزود تا .. زود ممالك شام و روم درتصرف بندگان دولت .. خواهد آمد چون این سعادات روی نمود و چنین مرارات دست داد امیر فلان را ... فرستادیم تااین بشارت بامر اواکابر صدور ومعارف وقضاة وروسا ومشایخ واز کیا واعیان ومعتبران وکافه اهالی همدان ... رساند، همگنان بدین الطاف که ازحضرت آفریدگار عزوعلا درحق مامی فرماید شادی واهتزاز نمایند وبموااتات دولت قاهره ... که طوایف امم رافواید آن عامست مستظهر ومستبشر شوند ودروظایف دعوات صالحه بیفزایند انشاءالله تعالی وحده .

نقل ازجهانگشای جوینی ص ۲۶ فتح نامه اخلاط

وملوك اطراف ناچارشدند برای حفظ ممالك متصرفی وامنیت حریم خویش از درمتابعت واطاعت برآیند وبا تقدیم تحف و هدایا دربرقـراری روابط محبت ووداد ازیکدیگر عقب نمانندلیکن همین‌شوکت واقتدار موجب شدکه ملوك مجاور بفکر ایجاد اتحادیه‌ای درپنهانی برعلیه جلال‌الدین شوند تا بتوانند بافراغ بال بگذرانند .

از طرفی غرور وجاه طلبی جلال‌الدین که پس از فتوحات گـرجستان وارمنستان رو بفزونی میرفت مانع آن بود که بتواند باملوك اطراف ممالك مجاور خود بحسن سلوك وداد رفتار نماید دراین زمینه وجودشرف‌الملك وزیرکه اصولا مردی متعدی وجاه طلب ومستبد بود گذشته ازاینکه نتوانسته بوددرمواقع حساس خدماتی بسلطان نماید بلکه از راه‌خودسری موجب زحمت وناراحتی جلال‌الدین را فراهم میساخت ازجمله هنگامیکه خلاط درمحاصره بود علاءالدین کیقبادسلجوقی پادشاه سلجوقی روم رسولی‌نزد جلال‌الدین فرستادکه وسایل ازدواج دخترجلال‌الدین را بافرزند خود تهیه نماید ونیزرکن‌الدیـن صاحب ارزن‌الروم راکه دراطاعت سلطان‌بود وازدشمنان علاءالدین‌بشمار میرفت تسلیم علاءالدین‌کند بااینکه سلطان درقبول وردپیشنهادات علاءالدین مشغول مطالعه بود لیکن شرف‌الملك وزیر ازراه جهالت برعلاءالدین وایلخان اوتندی نموده و بااهانت عذرآنان را خواست بدیهی است این اقدام وسایر عملیات وزیرمستبد موجب بروز کینه و دشمنی وخصومت گردید .

مشوق‌تشکیل اتحادیه نظامی برعلیه جلال‌الدین درمرتبه‌اول علاءالدین کیقباد پادشاه روم بودکه بادعوت الملك‌الکامل پادشاه مصروملوك حلب والجزیزه وموصل توانست سپاهی عظیم برای از بین بردن جلال‌الدین آماده سازد جلال‌الدین بوسیله رکن‌الدین صاحب ارزن‌الروم ازوجودچنین اتحادیه ونقشه عملیات‌آنان آگاهی یافت وبسرعت بشهر ملازجرد (شمال خلاط)وخرتبرت (خرپوت‌کنونی) خود را رسانید وشرف‌الملك وزیررامأمور حفظ ملازجرد نمود .

پس اززد وخوردی‌که در بیابان موش مابین طلیعه سپاه طرفین روی داد هردو اردو درناحیه یاسی چمن ارزنجان بمقابل یکدیگر رسیدند دراین جنك سپاه خوارزمیان بعلت کوفتگی وقلت نفرات وکسالت سخت جلال‌الدیـن دوچار هزیمت شدند سلطان بهر طریق بود خود را باخلاط رسانید وباعده‌ای‌که همراه اوبودند عازم خوی شد [1] ۲۸ رمضان سال ۶۲۷ هجری .

---

۱ ـ سلطان جلال‌الدین ازمحفه بیرون‌آمد ودرخانه زین‌آمد وبنا براستیلاء ضعف عنان از دست داده اسب‌گامی چند باز پس نهـاد و خواص بعرض رسانیدنـدکه مناسب چنین می‌نمایدکه لحظهٔ استراحت نمایند و سلطان بموجب صوابدید نیك‌خواهان متوجه بگـوشهٔ شده اعلام خاصه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درواقع نتیجه این محاربه‌آن بود که سلطان جلال‌الدین ازعلاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی روم دوچارشکست شد و پس‌ازایـن شکست سپاه علاءالـدین ناحیه ارزن‌الروم را تسخیر کردند وهمچنین‌شهر اخلاط بدست لشگریان ملك‌الاشرف سقوط کرد و بصورت ظاهر معاهده‌ای مابین جلال‌الدین والملك‌الاشرف وعلاءالدین کیقباد تنظیم‌وامضاء شد که هر کدام آنچه ازاراضی دراختیار دارند متصرف آن باشند ومتعرض یکدیگرنشوند .

جلال‌الدین درخوی برادران ملك‌الاشرف مجیرالدین را باعزار تمام باز گردانید وتقی‌الدین را بشفاعت امیرالمومنین‌المستنصر بالله‌اجازه مراجعت‌داد وحسام‌الدین هم نیزفرار اختیار نمود .

جنك مغول باسلطان جلال‌الدین در دیار بکر ۶۲۸

درموقعیکه جلال‌الدین درخوی‌متوقف بود خبر رسید که سپاهی ازمغولان بفرماندهی جورماغون نویان باتفاق صد هزار نفر درناحیه عراق گرد آمده‌اند ودرایـن اردوکشی مأموریت دارند که بساط جلال‌الدین وخوارزمشاهیان را برچینند .

جلال‌الدین شمس‌الدین یلدرجی وزیر را با عده‌ای از لشگریان بتصرف قلعه‌کیران (تبر گری) وحفظ حرم سلطنتی مأمور نموده خود ازخوی عازم تبریز شد .

جلال‌الدین برای اینکه بتواند بجمع آوری سپاهی که متناسب مقابله بالشگریان مغول باشد اقدام نماید بلادرنك چند نفر ازمعاریف ومعتمدین خود را بانامه بعنوان سفیر نزد المستنصر بالله خلیفه‌بغداد وملك‌الاشرف حاکم مصر و علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم فرستاد دراین نامه‌ها درخواست نمود که بجای خصومت ودشمنی دست اتفاق بیکدیگر داده ومتفقاً برعلیه دشمن مشترك مغولان همت نمائیم‌زیراا گر درمقابله باآنان دست بدست نمائیم بیم آن میرود که هریك جدا جدا بدست لشگریان تاتار ازبین برویم وچون من از میان شما بروم هیچ یك قادر بجلوگیری ازحملات مغولان نخواهید بود زیرا درحملات گذشته مانند

بقیه پاورقی صفحه قبل

متعاقب درحرکت‌آمده‌مینمه‌ومیسره لشگر از مشاهده‌آن حال تصور نمودند که شهریار عالیمقدار فرارمینماید بنابراین پشت برمعرکه کرده روی بوادی‌کریزآوردند وسلطان نیز بحسب ضرورت بطرف اخلاط درحرکت‌آمد .

ازنسجه حبیب‌السیرخطی مورخ بسال ۱۰۳۹ هجری

سد سکندر بامغولان درمقاومت بوده‌ام .

از جمله سفراء یکی نورالدین محمد منشی زیدری صاحب نفثة‌المصدور بود بعلت اعتباری که نزد سلطان داشت مأمور دربارسلاطین ایوبی شد . این منشی‌وسفیرشرح کامل این سفارت را در کتاب خود نوشته است . و میرساندکه‌کلیه سفراء بعلت سوابق کینه توزی که سلاطین ممالك مجاور باجلال‌الدین داشتندمأیوسانه مراجعت نمودند .

جلال‌الدین قبل از ورود به تبریز برای کسب اطلاع ازقدرت سپاهیان مغول یکی‌از اعیان دربار خودکه بنام تاتارخان نامیده میشد مأمور نمودکه به تبریز رفته تحقیقات‌لازم نموده مراجعت نماید تاتارخان‌که درواقع مأمور اکتشاف بود بدون اینکه در تبریز تأمل وتوقف وتفحص‌نماید بازگشت وباطلاع رسانیدکه درآذربایجان‌اصولاازورود مغولان خبری نیست این اطلاع تاحدی موجب تسکین‌آلام جلال‌الدین شده وفرصتی پیش‌آمد تابتواند با طرح نقشه‌ئی سرنوشت خود را درپایان عمر روشن سازد .

جلال‌الدین درهمین اثنا اطلاع یافت‌که مغولان از حدود زنجان حرکت‌کرده در تعقیب‌او روانه‌شده‌اند سلطان‌بدون‌فوت وقت روی بناحیه دشت موغان‌که مرکز لشگریانش بود بردتاپس‌ازجمع‌آوری‌آنان تصمیم‌بگیرد. مغولان وفرماندهی‌آنان (نایماس‌وجورماغون) که ازطرف اوگتای قاآن‌جانشین‌چنگیزخان بچنین مأموریت‌مهمی‌اعزام شده بودند با چنان سرعتی عازم حدود اقامت جلال‌الدین گردیدندکه حتی فرصت ندادند که مأمورین اخبارواطلاعات جلال‌الدین بتوانند سلطان را ازحرکت‌آنان مطلع سازند این راه پیمائی سریع و مخفی که درعملیات‌اردوکشی، نمودندازاهم علل شکست وپراکندگی‌خوارمشاهیان ولشگریان خوارزم شد .

همینکه سپاهیان مغول با حالت ایلغار بحدود خرگاه سلطان جلال‌الدین رسیدند اوزخان از محارم سلطان ازاین‌قضیه‌آگاه شدسراسیمه درنیم شب ببالین سلطان جلال‌الدین شتافت سلطان راکه درحال مستی بود [1] ازنزدیکی مغولان وسرعت عمل آنان مطلع ساخت

---

۱ ــ نورالدین محمد منشی که درآن شب واقعه در قلعه موغان در خدمت سلطان جلال‌الدین بوده چنانکه خود نوشته از میانه حلقه تاتار بیرون جسته وبکوهستانی پناه برده و در این فرارمشقت بسیارکشیده درباب حالت مستی سلطان این رباعی راگفته است :

شاهاز می‌گران چه بر خواهد خاست
وز مستی بیگران چه بر خواهد خاست

شه مست وجهان وخراب و دشمن پس وپیش
پیدا است‌کز این میان چه برخواهد خاست

مقدمه نفثة‌المصدور بقلم رضاقلیخان هدایت چاپ تهران ۱۳۰۷ شمسی

لیکن مغولان دیگر رسیده بودند لذا سلطان أوزخان را درمحل توقف شبانه خودگذارده تا درمیان او ولشگر مغول فاصله‌نی روی دهد تادراین میان بتواند چاره‌ای اندیشد مغولان همینکه باورخان و علم او حمله نمودند اورخان متواری شد ومغولان در یافتند که سلطان فرار اختیار نموده لذا همان شبانه برقلعه موغان‌که محل اقامت وخرگاه جلال‌الدین بود حمله نمودند و پس از تصرف قلعه بـرمتعلقین سلطنت از صغیر وکبیر و امیران ومأمورین دست یافته کلیه‌آنان را بقتل رسانیدند لیکن بر سلطان‌که در نواحـی ارس می‌گذرانید دست نیافتند .

پایان سلطنت سلطان جلال الدین و عاقبت او

جلال الدین باحالت فرار از اطراف رودخانهٔ ارس خود را بنواحی میافارقین و کوهستان آمد که گردنشین بوده است رسانید و آنچه مورخین درباب خاتمه و عاقبت این سلطان شجاع نقل نموده اند بسیار متفاوت است بعضی را عقیده بر این است که سلطان بخت برگشته درمنطقه آمد بدست کردان کشته شد شوال سال ۶۲۸ هجری.

برخی دیگر چنین نقل کرده اند هنگامیکه جلال الدین باکراد پناهنده شد ویرا امان دادند لیکن بعداً بعلت خونخواهی یکی از کردان که درجنگ اخلاط بدست جلاالدین بقتل رسیده بود ازپای درآمد.

عده‌ئی گفته‌اند چون جلال الدین دارای لباس فاخر سلطنتی بوده است جمعی بطمع البسه پادشاهی اوراکشته‌اند .-

جماعتی دیگر بر این عقیده بودند که جلال الین کشته نشده و پس از فرار بناحیهٔ کوهستانی گرد درسلك دراوبش درآمد رشتهٔ تعلق خود را از سلطنت و پادشاهی خوارزم قطع وطریق فقررا انتخاب کرده و درحالت انزوا بمرگ طبیعی درگذشته و دلیل آنرا چنین ذکر کرده اند : در هنگام مراسم دفن وکفن سلطان شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرانی مقیم بغداد برجنازهٔ جلال الدین نماز گذارده در حالیکه از طرف دراویش بمقام رجال اللهی رسیده بود بخاك سپرده شد۱ .-

---

۱- اما ازشیخ رکن الدین علامهٔ سمنانی که از معارف عرفا ومشایخ راسخ العلم بوده است

بقیه پاورقی درصفحه بعد

لیکن اصح اقوال این است کـه سلطان جلال الدین درغلبهٔ مغول بمرحلهٔ شهـادت رسیده‌است .

همین اختلاف عقیده دربارهٔ کیفیت پایان زندگی این شهریار است که تامدتها گاه ـ گاهی آواز زنـده ماندن جلال الدین در بین اطرافیان او بلند میشد و هرچند سالیکه میگذشت یکی بنام جلال‌الدین ظهور و دعوی سلطنت می‌نمود جمعی ازخلایق مدعی شدند که جلال‌الدین را دیده و درفلان موضـع وقلعهٔ میگذراند وبیش از همه شرف الدین علی طبرسی وزیرعراق در انتشار شایعه حیات سلطان میکوشید زیرا با نشر خبر زنـده ماندن سلطان جلال‌الدین انتقام خود را میگرفت و با این‌وسیلهٔ موجبات وحشت مغولان و کفار را که خاطرات تلخ وجانگدازی از دلاوری وشجاعت سلطان داشتند زنده واحیاء میکرد.

مدتی این شایعه قوت داشت که سلطان درقلعهٔ اسپیدار مخفی شده دامنهٔ این اخبار تا سال ۶۵۲ زمان حکومت جنتمور سردار مغولی ادامه داشت هم دراین سال جمعی گفتند که‌شخصا جلال‌الدین‌را زنده‌دیده‌ایم وشناخته‌ایم چون این‌خبر بسردار مغولی رسید تولید وحشت بسیارکرد برای‌کشف حقیقت مطلب فرمان داد مدعیان دیدارجلال‌الدین راحاضر کردند و چون پس از تحقیق معلوم شدکـه دروغ گفته‌اند حکم قتل کلیه آنان را صادر و نابودشان ساخت.

آخرین خبری که سی سال بعد ازقتل جلال‌الدین ۶۲۸ شایع گشت ازناحیهٔ جماعتی بازرگان بودکه درحین عبور از رودخانه جیحون‌یکی‌ازمسافرین خودرا بنام جلال‌الدین بکشتی‌بان معرفی نمود وچون دراین امر اصرار میورزید و از مسافرین کشتی میخواست که اورا بنام سلطان خطاب نمایند آنجماعت برسر اوریختند وویرا بکشتند.

کیفیت مرگ جلال‌الدین بهرصورت که باشد اساس یکرشته تخیلات و داستانهـائی دربارهٔ مرگ وزندگانی وشجاعت این سلطان دلاورشده است‌گرچه با از بین رفتن او و

بقیه پا ورقی صحفه قبل

درتواریخ نقل‌کرده‌اندکه‌گفته من دربغداد درملازمت شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراتی‌میبودم که آن جناب از مجلس برخاست و بیرون شد تا مدت سه شبانه روز بخانقاه باز نیامدند چون شیخ بازآمد مریدان ازغیبت شیخ پرسش‌کردنـد شیخ فرمود که سلطان جلال الدین بعد از همه زحمتها آخرخودرا از سلطنت معزول نموده سلطنت فقر اختیار فرموده و در این زمان ازهمت بلند بدرجهٔ رجال‌اله رسید دراینده روز درقریهٔ صرصر ازقرای بغداد صرصر اجل عرعر حیات اورا ازپای درافکند وازریشه برکند و من ازعالم غیب ماموربکفن ودفن اوشده رفتم وبازآمدم واله اعلم بالصواب.

مقدمهٔ رضاقلی خان هدایت ـ برنقشه‌المصدر ص ۲۵

ادامه حملات مغولان بر ایران بسلطت خوارزمشاهیان خاتمه داده شد لیکن تاریخ محاربات جلال الدین بامغولان همواره نام این سلطان شجاع را زنده نگاهداشته است.

اوضاع پریشان ممالك خوارزمی بعد از مرگ سلطان جلال الدین

چون جانشین وولیعهدی نداشت که ادارهٔ امور مملکت را در دست گیرد و از طرفی دیگر در اثر استیلاء و خونریزی مغولان کسی نمانده بود که سر و سامانی باوضاع پریشان متصرفات خوارزمی دهد لذا لشگریان مغول که از جانب حریف دلاور و شجاعی مانند جلال الدین فارغ البال شده بودند دراواخر سال ۶۲۸ درناحیهٔ آذربایجان واران شروع بتاخت وتاز نموده بدواً شهر مراغه را مسخرساخته و ازاین نقطه یورشهای خودرا آغاز نمودند اهالی تبریز مصلحت درآن دیدند که بهمغولان واوگتای قاآن تسلیم شوند . —

ارمنستان وگرجستان والجزیره وعراق هم یکی بعد ازدیگری با دادن تلفات بسیار بدست مغولان درآمدند. —

بطورکلی اداره تمام مملکت ایران از سال ۶۲۶ بنا بامر اوگتای قاآن جانشین چنگیزخان بعهده جورماغون که ذکرآن گذشت واگذار شدسپس مسئولیت اداره هرقسمت را بیکی از سرداران وامیران مغولی واگذاشتند چنانکه جنتمور هم مأمور خراسان و مازندران شد .

ازبقیةالسیف خوارزمیان که بعداز جلال الدین توانستند بامغولان دست وپنجهٔ نرم نمایند یکی اوزخان بود که درواقعه شبیخون مغولان بمقرجلال الدین موجبات بیداری سلطان وفرار او را فراهم ساخت این امیر باچهار هزار سپاهی در اصفهان حکومت میکرد لیکن طولی نکشید که بقتل رسید همچنین دونفرازسرداران جلال الدین بنام قراجه ویغان سنقور مدتها بعنوان اینکه از جانب سلطان مأموریت دارند که حدود خراسان را حفظ واداره نمایند بانفرات مغول درحالت جنك وگریز بودند وتاتوانستند از مغولان آنحدود را بقتل رسانیدند وعاقبةالامر چون یار وياوری نداشتند بدست مغولان اسیرشدند .

سرنوشت سپاهیان خوارزم هم مانندممالك خوارزمی شد جماعتی ازآنان بنام خوارزمیه بجمع نظامیان سلاطین الجزیره وعلاءالدین کیقباد رومی پیوستند وقسمتی دیگر که ازناپدید شدن سلطان جلال الدین دوچارحزن واندوه بودند بدست ملوك وامراء مخالف جلال الدین

بقتل رسیدند بدین ترتیب دراندك مدتی نام سپاهیان خوارزمشاهی هم ازصفحه تاریخ نظامی قرن هفتم هجری محو ونابود گردید .

سلطان جلال‌الدین وقضاوت تاریخ

سلطان جلال‌الدین خوارزمی که از سال ۶۱۷ الی ۶۲۸ در واقع مدت یازده سال سلطنت نمود ازپادشاهان نامداری است که در طی مدت کوتاه سلطنت خود دوچار یك رشته بلیات داخلی وحملات اقوام خونخوار مغول وچنگیز شده و بطوریکه مورخین احصاء نموده‌اند در دوران عمر سلطنت درپیش ازیکهزارجنك ومحاربه شرکت داشته وغالباً ازمیادین حرب پیروز مندانه خارج شده بود .

گرفتاری ومشکلات ایام سلطنت این سلطان را بایستی بدوقسمت تقسیم نمود :

مشکلات داخلی : بطوریکه درفصول قبل گذشت ترکان خاتون مادر سلطان محمد که اصلا ازترکان قنقلی بود ازسلطان محمد باصرار حکم ولایتعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال‌الدین رابعلت انتساب وی به ترکان قنقلی گرفت زیرا این خاتون مستبد و متنفد تصور مینمود باولایتعهدی اوزلاق شاه خواهد توانست نفوذ خود را مانند زمان پسرش بـر ممالك خوارزمی وتشکیلات نظامی حفظ وحاکم مطلق باشد از اینرو پس ازاینکه سلطان محمد در آبسکون هنگام مرك جلال‌الدین را بولیعهدی انتخاب نمود بیش ازپیش ترکان خاتون در صدد فتنه وآزار وحتی قتل جلال‌الدین برآمد .

۱ ـ تحریکات ترکان خاتون ونفوذ او درسربازان ترك که ازیك نژاد وتیره بودند وپشتیبانی اوزلاق شاه وسایر مخالفین جلال‌الدین یکی ازمشکلات مهم اوائل دوره سلطنت این سلطان بشمار میرود .

۲ ـ ازطرفی حکام وسایر امراء وسرداران خوارزمی که به نیروی شجاعت واداره وشمشیر زنی وجلادت جلال‌الدین آشنا بودند بهیچوجه مایل نبودند که جلال‌الدین برمسند حکومت و قدرت مستقر شود زیرا یقین داشتند همینکه جلال‌الدین قـدرت یابـد بحساب عملیات آنان رسیدگی خواهد نمود ومنصب وامارت وحکومت راکه برخلاف استحقاق بدست آورده‌اند ازدست خواهند داد .

۳ ـ سوء سیاست سلطان محمد ازلحاظ رفتاریکه بامردم ستمدیده ممالك خوارزمی نموده بود و در هنگام حمله مغولان مردم را بحال خـود وامیگذاشت (تصمیم بمقاومت یا

تسلیم را بخود آنان واگذار میکرد) چنان تولید دلسردی ویاس در مردم خوارزم نموده بود که دیگر تغییر روحیه وایجاد حس اعتماد واطمینان در بین آنان کاری بسیار مشکل و حاجت بمرور زمان وپیش آمدهای بعدی داشت .

٤ ـ قتل عام مردم سمرقند وکشتاری که درتبریز شد خاطره تلخی از خوارزمیان دربین مردم مناطق متصرفی باقی گذاشت که همواره تولید حس انتقام دربین بازماندگان مقتولین می نمود .

این بود اهم مسائل و مشکلات داخلی سلطان جلال الدین دربدو استقرار بسلطنت بدیهی است هر کدام از این نکات چهارگانه سبب گرفتاریهای عظیمی برای این سلطان متحرك جاه طلب گردید تاآنجاکه درطی مدت سلطنت نتوانست دمی را فارغ البال وآسوده خاطر بگذارند .

مشکلات خارجی

درشرح حال سلطان محمد پدرش باین نکته اشاره شد که اساس اختلاف وتخم نفاق مابین او وخلیفه بغداد الناصر الدین که شخصاً مردی مغرض و فتنه جو بود باتهیه استفتاء بمنظورواژگون ساختن بساط خلافت از آن دوره سرچشمه گرفت بدین جهات آثار کینه توزی خلیفه و جانشینان وی در عصر جلال الدین ادامه داشت تا چنانکه دیدیم باوجود اینکه جلال الدین بکرات از خلفاء بغداد کمك طلبید علاوه برآنکه حاضر بمساعدت با سلطان نشدند وسایل وموجبات اخراج او وسپاهیانش راهم ازحدود بغداد فراهم ساختند .

۱ ـ ازاشتباهات مهم خارجی جلال الدین که بدون هیچگونه هدف سیاسی انجام گرفت موضوع چند بارلشگر کشی بحدود گرجستان وارمنستان وفتح اخلاط بود بدیهی است گذشته ازاینکه در این محاربات کوچکترین نتیجه سیاسی ونظامی نصیب وی نگشت خودموجب یك رشته گرفتاریهای زیادی برای سلطان بدون یار و یاور گردید که حداقل اثرات آن تسریع دراستیلاء مغولان برجلال الدین شد .

۲ ـ محاربات جلال الدین با علاءالدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم و ملك الکامل پادشاه مصر وملوك حلب والجزیره وموصل باعث شد که اتحادیه قوی نظامی ازاین ممالك برعلیه اوتشکیل شو: وبطوریکه گذشت ازنتیجه این منازعات جز پریشانی و ایجاد دشمنی وخصومت چیزی عاید جلال الدین نشد .

۳ ـ بزرگترین بدبختی و مهمترین عاملی که بدوران سلطنت خوارزمشاهیان و جلال الدین خاتمه داد لشگر کشی مغولان ووجود چنگیز مردکینه جو وقسی القلب درعصر این سلسله آنهم در دوران سلطان محمد وجلال الدین میباشد بدیهی است مقابله باچنین قوم

خونخوار وسردارانی که درحکم بلای آسمانی بودند گذشته ازاینکه برکلیه ممالك خوارزم و ایران تسلط یافتند همانطوریکه جلال الدین بکرات باطلاع خلیفه و سایر سلاطین هم عصرخود رسانده بود طولی نکشید که دامنه فتوحات مغولان بکلیه ممالك همجوار خوارزمی واروپا کشانیده شد .

مشخصات وعوامل روحی جلال‌الدین

سلطان جلال الدین که ازترکان‌هند ونژادبود اصولا مردی مستبد ومتحرك وجاه طلب وبسیارشجاع ودلاور ودرعین‌حال‌غیور ومیهن پرست بود جلال الدین درمدت دهسال سلطنت بشرحی که گذشت همواره باقیام مخالفین‌وسلاطین همجواروتوطئه اسماعیلیه وترکان خاتون و روحانیون و برادران خود مواجه بوده تمام عمر سلطنت وقبل از انتخاب بولیعهدی هم همواره شمشیربدست درتکاپوی تجدید عظمت خوارزمشاهیان چه درخدمت پدر وچه درعصر استقلال خـود جنگید تـا اینکه درنیمه شب دوچـار شبیخون مغول و آن سر نوشت شوم گردید .

از مطالعه محاربات این سلطان بـدون شك و تردید ایـن نکته روشن شده است که جلال الدین یکی‌ازقهرمانان جنك وسیمای شجاعان تاریخ ایران وبالاخص‌قرن هفتم هجری وسلسله خوارزمی است زیرا این مردکه وارث اوضاع نابهنجار و پریشان دوران سلطنت پدر خود بود بعدازمرك سلطان محمد بدون یاور ومددی علیرغم تحریکات داخلی توانست که علم خوارزمی‌را بر افراشته وبرای نجات ممالك موروثی قد مردانگی علم نماید اولین صفت بارز این چهره دلاور تـاریخ از هنگام مـرك پـدر واژگـون بخت بمنصه ظهـور و بروز رسید .

نیروی خـانمانسوز مغول بـا آن تشکیلات و سازمانهـای انضباطی و قوانین سخت (یاساویاسانامه) در تحت رهبری چنگیز که از زمره چندتن فاتحین خون‌آشام تاریخ است باسازوبرك کامل‌نظامی‌وقوت وشوکت بسیاردقیقاً قدم بقدم درتعقیب سلطان‌محمد وجلال الدین بودندزیرا درقوریلتای‌مغولی‌درزمان چنگیز وجانشین‌او اوگتای قاآن باین‌مرحله رسیده بودند که بایستی بهرترتیب که امکان دارد جلال الدین دستگیر وکشته شود .

انتخاب جرماغون نویان ازطرف اوگتای‌قاآن صرفاً برای دست یافتن بجلال‌الدین بوده است زیرا درجریان ده سال محاربه بامغولان که خود ازخدایان جنك وشمشیربودند

این مطلب باثبات رسیده بود که وجود شخص جلال‌الدین درهرحال وهر کجا که باشد مانند سد سکندری دربرابر مقاصد آنان است و مغولان نخواهند توانست تا زمانی که جلال‌الدین زنده است سرزمین ایران وبالاخص ناحیه جرجانیه‌پایتخت مشهور خوارزمیان و سایرنقاط را درتحت نظم و یاسای مغولی درآورند ویا باصطلاح مغولان مردم‌آن اراضی بحالت ایلی قبول اطاعت نمایند.

در این زمینه حق بامغولان بوده است زیرا با ناپدید شدن جلال‌الدین هم همواره دوچارترس ولرز میشدند تاآنجاکه کوچکترین شایعه‌ئی‌را درباره زنده ماندن این سلطان خلاف مصالح سیاسی واداری خود تلقی نموده وبلادرنك گویندگان وشایعه سازان‌را بدیار نیستی‌میفرستادند.

ازاین‌جهت‌است‌که مورخین بالاتفاق جلال‌الدین را شهریاری شجاع ورشید وفرزند شمشیر وجنك نامیده‌اند.

این سلطان رشید را با اینکه عده‌ئی از مورخین شهریاری بی‌تدبیر قلمداد کرده‌اند لیکن ازمطالعه وموشکافی درحوادثی که برسرآن رفت‌خلاف آن ثابت میشود بدین دلیل‌که لازمه تدبیر وتفکرداشتن‌فرصت‌کافی‌ودور بودن ازآتش نفاق داخلی وجنك خارجی میباشد درصورتیکه با توجه بمشکلات داخلی این سلطان وعملیات ترکان خاتون فراغتی پیش نمیآمدکه مشورت وتأملی درکارها بشود.

باوجود این جلال‌الدین همواره سعی داشت‌که متحدینی از پادشاهان ممالك شام و روم والجزیره وحتی خلیفه عباسی وترکان برای خود وخوارزمیان تهیه نماید تابتواند در مقابل صفوف مغولان مقاومت‌کند چنانکه درآخرین ایام زمان حیات رسولانی نزد خلیفه وسایر سلاطین وملوك برای انجام همین منظوراعزام وارسال داشت لیکن‌آتش نفاق وکینه توزی مانع شدکه پادشاهان عصر به پیام جلال‌الدین توجه نموده تالااقل بتوانند ممالك خود را دربرابر سیل لشگریان مغول حفظ نمایند.

درمقام شجاعت جلال‌الدین‌کافی است بابن نکته‌که میرخواند صاحب روضة‌الصفا در جلد چهارم نوشته است استناد شودکه خلاصه‌آن چنین است: درهنگامیکه درکنار رودسند مابین قوای مغولان وجلال‌الدین مصاف هولناکی پیش‌آمد جلال‌الدین‌که متوجه شکست لشگریان میشود چنان تازیانه براسب زده وخود را درآب سند انداخت ویکه وتنها جان خویش را ازاسارت خلاصی بخشیدکه فرماندهان مغولی دوچار تعجب و تحیر شدند معروف است‌که چنگیزخان در این‌موقع شخصاً درکنار رود سند حضور داشت وازنزدیك شاهد اقدام دلیرانه جلال‌الدین بود ودرهمین زمان است‌که فرزندان خود را احضار نموده و گفت ازچنان پدری چنین پسری شجاع باید بروزگار بماند.

عده‌ای ازمورخین جلال‌الدین را مردی مستبد و خونخـوار نامیده‌اند بفرض اینکه این قضاوت درباره اوصحیح باشد باید اوضاع زمان و گرفتاریهای این سلطان را آنهم در مقابله بادشمن قهاروخونخواری که حتی‌ازکشتن‌حیوانات‌مانند سك وگربه دریغ نمیکردند درنظر داشت زیرا فقدان تشکیلات اداری و نظامی و عدم مسئولیتی که در دستگاه خوارزم حکومت میکرد مستلزم آن بود که لااقل ازسلطان وطن پرستی مانند جلال‌الدین که همواره آشکارا ونهان بقتل‌وزجر واسارت تهدید میشد باعزمی‌راسخ واراده‌ای‌قوی ظاهرشود تالااقل بتواند فرامین واحکام خود را برای اداره امور اردوکشی با قدرت واستبداد عملی نماید زیرا اگرجلال‌الدین دوچار ضعف اراده وزبونی میشد همان وجود ترکان خاتون‌کافی بود که ازاحراز مقام سلطنت هم محروم بماند تاچه‌رسد باینکه درمدت دهسال باحشمت وجلال برممالك وسیعی حکومت کند.

هدف دیگر جلال‌الدین برای فراهم ساختن متحدینی بمنظـور جلوگیری از مغول پیوند زناشوئی‌های متعدد این سلطان باصاحبان نفوذ معاصرخود بوده است ازجمله:

ازدواج بادختر براق‌حاجب قراختائی و دختر امین‌ملك‌امیر هـرات و همچنین مزاوجت بادختر یکی ازامراء هند وخواهرسلیمانشاه ازحکام طوایف لر ودخترطغرل‌سوم سلجوقی (عیال اتابك محمد جهان پهلوان که شرح آن گـذشت) وعده‌ای دیگر بودکه بر خلاف تصور سلطان علاوه براینکه از اینقبیل خویشاوندیها نتیجه مثبتی نگرفت بلکه مانند آخرین ازدواج زحماتی‌هم برای اوتولید نمود.

ازلحاظ‌خصوصیات شخصی‌جلال‌الدین را مردی عیاش وخوشگذران معرفی نموده‌اند واقوی دلیل بر بیخیالی ومستی‌آن حکایتی است که درآخرین شب سلطنت و سروری‌آن نقل کرده‌اندکه دراثناء شبیخون مغولان‌درناحیه موغان‌آذربایجان دربستر مستی غنوده وپس‌از بیداری واطلاع بر نزدیکی مغولان نتوانسته بود باسلامت فکر وعقل سالـم تصمیمی برای سرنوشت خود واطرافیانش اتخاذ نماید.

خلاصه بهرترتیب که باشد جلال‌الدین از رشید ترین سلاطین خوارزم و متهورترین پادشاهان ایران بشمار میرود زیرا در اندك مدتی توانست‌کلیه ولایات از دست رفته زمان پدر خود رامجدداً بتصرف‌آورد وعلاوه براغلب نواحی ارمنستان وگرجستان وآذربایجان مستولی گردد (گذشته از اینکه نتیجه‌ئی از این تلاشها و فتوحـات نصیب وی نگردید) بلکه اقدامات او موجب‌شدکه‌قسمتی ازممالك‌آباد خوارزمی هم پایمال لشگر مغولان‌شود.

اقدامات خلاف شرع و اسلام وناروای دیگری بسلطان جلال‌الـدین نسبت داده‌شده از جمله تصرف ملکه آذربایجان وهمسر ملك الاشرف در قضیه فتح اخلاط است که اثرات نامطلوت اینقبیل اقدامات و داستان عشق بازی او با قلیچ نام غلام در جامعه روحانیت

آنزمان موجب تنفر ملسمانان نسبت بوی گردید .

عاقبت ترکان خاتون

ترکان خاتون مادر سلطان محمد ازقبائل اتراك قنقلی بوده که در قساوت وبیرحمی کمتر از قوم مغولان نمیباشد چـون در دوران سلطنت سلطان محمد و پسرش جـلال‌الدین اغلب ذکری ازاین‌خاتون بمیان‌آمده لذا بطور اختصار بشرح حال‌او اشاره مینمائیم:

ترکان خاتون‌بعلت انتساب واتکائی‌که به اتراك داشت بانوئی متنفذ ودارای دستگاه ودربار خاصی دردوران زندگی بوده‌است همواره در محضر وی سران سپاهی ترك حاضر بوده وهرکس‌که مورد غضب این خاتون قرار میگرفت امر باحضارش صادر واغلب بدست مأمورین خاص او به تیغ جلادان سپرده میشد .

ترکان‌خاتون شخصاً بانوئی متمول‌ودرعهد خود دارای دربار ودولت اختصاصی بوده درباب، درآمد سرشار املاك وهدایا وپیشکشهائی‌که ازملوك اطراف بخزانه ملکه میرسیده است داستانهای مفصلی نقل‌شده‌که خلاصه‌آن دال برثروت بیشمار ومال ومنال فراوان این بانو میباشد .

چنانکه درفصول قبل گذشت ترکان خاتون بعلت نفوذ فراوانـی‌که در سلطان محمد داشت علیرغم جلال‌الدین توانست فرمان ولیعهدی اوزلاق شاه برادر دیگر جلال‌الدین را که‌مادرش ازترکان بود وبهمین جهة مورد عنایت و محبت واقع شده ازسلطان محمدبگیرد هدف این خاتون درجانشینی اوزلاق حفظ نفوذ خود درممالك خوارزمی ومداخاه درکلیه شئون لشگری وکشوری بود .

علاقه ترکان خاتون برای بسلطنت رسانیدن اوزلاق وتثبیت مقام اوتاحدی بود که از هیچ نوع فداکاری وکشت وکشتار مخالفین خود واوزلاق خـود داری نمیکرد بنحویکه‌کلیه ملوك وحکامیکه سرباطاعت خوارزمیان مینهادند ازترس‌اینکه روزی برمسند قدرت استوار شوند وعلم‌مخالفت‌بااوزلاق بردارند بحکم‌این‌خاتون‌تمامت‌آنان‌را شبانه مقتول واجسادشان بدجله ریخته میشد .

معروف است هنگامیکه سلطان محمد از مقابل مغولان بحالت فرار بسوی مازندران میگریخت ناصرالدین وزیر را مأمور ساخت‌که ترکان خاتون و کلیه افراد حرم وخزائن سلطنتی را ازخوارزم وراه دهستان بمازندان منتقل نماید ودر قلاع لاریجان وایلال اقامت

دهد ترکان خاتون چون متوجه وخامت اعمال خود شده بود از بیم اینکه مبادا زندانیانی که درزندان مانده‌اند بعداً مستخلص ودرتعقیب‌وی برآیند دستورداد قبل‌ازحرکت‌بمازندران کلیه‌آنان را شبانه بجیحون ریختند .

فرمانده مغولی‌مأمور تعقیب سلطان محمدوحرم‌اودراردوکشی‌بمازندران سبتای بهادر بود ازقضا درمدتیکه ترکان خاتون و حرم سلطنتی بقلعه ایلال در محاصره لشگریان مغول بودند بعلت عدم بارندگی دوچاربی‌آبی شده وچون مقاومت‌آنان دربرابر تشنگی بسرآمد اضطراراً ترکان خاتون وناصرالدین وزیر پس از پانزده روز توقف ازقلعه خارج شدند همینکه ایشان بپای قلعه رسیدند باران شدیدی باریدن‌گرفت بعد ازاینکه قراولان مغولی بافراد خاندان سلطنتی ووزیر خوارزمی‌دست یافتند بنابریرلیغی که صادرشد ترکان خاتون را باتفاق ناصرالدین وزیر و سایر فرزندان سلطان محمد بحدود طالقان بخدمت‌چنگیز فرستادند . ۶۱۸ هجری .

چنگیز پس ازورود حرم سلطنتی بدواً ناصرالدین وزیر را مورد ملامت و سرزنش قرار داد وسپس برطبق یاسای مغولی دستور تنبیه اورا صادر نمود بعداً کلیه اولاد ذکور سلطان را ازخورد وبزرك بقتل رسانید ترکان خاتون را بمرکزیورت اصلی مغول قراقورم فرستاد وپس ازدوازده سال زندگی توام بارنج واندوه درسال ۶۳۰ هجری درگذشت دو دختر سلطان را باردوی جغتای‌بخشید دختر دیگررا بعقد قطب‌الدین حبش عمید وزیرخود درآورد آخرین دختر سلطان محمد را بازدواج عمید حاجب داد .

قبل ازاینکه حرم واژگون بخت سلطان محمد بسر نوشتی کـه ذکر شد مبتلا شوند برحسب دستور چنگیزکلیه‌آنان را با سروپای برهنه مجبور ساختندکه بر یـاد بود دوران زمامداری‌سلطان‌محمدوعظمت‌خوارزم باحالت‌تضرع وزاری باصدای‌بلندنوحه‌بخوانندتابدین ترتیب‌خاطرچنگیزوسرداراز ملاحظه‌وتجسم‌ماتم‌خوانین‌سلطنتی‌برعاقبت‌شوم‌خوارزمشاهیان غرق لذت شود .

ازعاقبت فرزندویافرزندان جلال‌الدین اطلاع صحیحی در دست نیست جزآنکه تنها فرزندی‌که ازجلال‌الدین‌بعد ازناپدید شدن پدرش باقی ماند منحصراً یك دختر دوساله‌ئی بوده است‌که‌آنرا هم بنام ترکان میخواندند این طفل دراوائل نزد متکوقاآن وبعداً نزد هلاکو فرستاده شد هلاکو این دختر را که تربیت یافته بود بعقد فرزند حاکم موصل ملك صالح درسال ۶۵۵ درآورد .

باشرحی که گذشت‌معلوم شدکه ترکان‌خاتون تاچه‌اندازه درامورمملکتی زمان سلطان محمد وجلال‌الدین‌دست داشته بعقیده برخی ازمورخین یکی از علل‌شکست وپناهنده شدن سلطان محمد را بجزیره آبسکون از نتایج عملیات مغرضانه و جاهلانه این بانوی مستبد میدانند

بدون تردید اقدامات ترکان وسپاهیان ترک قنقلی درتولید عدم رضایت حکام واختلال اوضاع داخلی سلطان محمد وجلال‌الدین اثر بسزائی داشته است .

وزراء دوره خوارزمشاهیان

از وزراء معروف دوره خوارزمیان بایستی درمرتبه اول نام نظام‌الملک سعدالدین علی‌ابهری برده شود .

نظام‌الملک که ازوزراء دوره سلطنت تکش بشمارمیرود ازجمله وزراءکاردان ومدبری بوده‌است که درایام فرمانروائی تکش برخوارزم ودرجمیع محاربات این سلطان در منصب وزارت بخدمت مشغول وطرف مشورت قرار میگرفته ازصفات برگزیده اوبسط عدل و داد درحوزه متصرفات خوارزمی وتقویت احکام شریعت اسلامی بوده است .

دوران مبارزات این وزیر مسلمان و متعصب باملاحده درتاریخ ایـام سلطنت تکش معروف میباشد تا آنجاکه پیوسته نظام‌الملک سلطان تکش را باستیصال ملاحده و تخریب قلاع آنان تحریك و تشویق مینمود و چون ملاحده بخصومت باطنی این وزیر پی برده بودند وکلیه بدبختیهای خود را درنتیجه نفوذ معنوی نظام‌الملك درسلطان میدانستند لـذا جمعی ازملاحده را درایامی‌که سلطان تکش از فتح قلعه ارسلان گشای فراغت یـافته بود مأمور قتل وزیر نمودند ونقل است هنگامیکه نظام‌الملک قصد خروج از سرای خود داشت بوسیله دونفر ازملاحده باکارد ازپای درآمدوبدین ترتیب ملاحده آتش خشم وغضب خودرا باریختن خون وزیرکاردان مسلمان فرونشاندند .

معروف است‌که سلطان تکش پس‌ازاطلاع برشهادت وزیر مدبر خـود دوچار تأسف فراوان شد وبااینکه دستور داد دونفر ازفدائیان راکه دست بقتل وزیر زده بودند درمحل شهادت نظام‌الملک شقه‌کردند برای‌گرفتن انتقام ازملاحده بلافاصلهٔ قطب‌الدیـن ملك را بشرحی‌که دیدیم مأمور فتح قلاع ملاحده وخونخواهی وزیر شهید نمود .

ازنوادراحوال درباب‌تقدیر وزیرشهید این بوده است‌که نظام‌الملک درایام صدارت بادونفر ازبزرگان خوارزمی بنام حاجب‌کبیر شهاب‌الدین مسعود خوارزمی و حمیدالدین عارض زوزنی اختلاف وعداوت بهمرسانده بود بهر ترتیبی بـود موافقت سلطان را بـرای قتل عارض‌جلب‌کرده فرمان دادکه سرازبدن عارض جداکردند درنظرداشت‌که حاجب را هم بسرنوشت عارض دوچار سازدکه خود بدست فدائیان بدنبال عارض رفت .

بعدازشهادت نظام‌الملک فرزندش صدرالدین علی قائم‌مقام پدر گردید صدرالدین تا زمان مرگ تکش سمت وزارت وی را داشت ودر رعایت جانب اهل فضل وادب سعی بلیغ و جد واقی مینمود در اواخر عمر با اینکه منصب وزارت داشت دوچار مواخذه سلطان محمد قرار گرفت و از مسند وزارت خلع شده بزندان رفت طولی نکشید که در حبس وفات یافت .

سلطان محمد پس از بر کنار ساختن صدرالدین خلعت وزارت را به نظام‌الملک محمد بن صالح که از غلام زادگان ترکان خاتون بود بخشید محمد صالح درحسن خط و کتابت درعصرخود شهرت بسزائی داشت لیکن ازسائر فضائل اخلاقی وانسانی بی‌بهره بود بااین وصف‌مدت هفت سال تمام بااستقلال‌وقدرت فراوان باداره امورملک ومهمات خوارزمی مشغول بود تاآنکه بجرم تصرف دراموال دیوانی متهم گشته ومعزول شد پس از عزل چون مورد حمایت ترکان‌خاتون قرار گرفت بدستگاه خاتون مادرسلطان پناهنده گشت ودردربار اختصاصی‌مادر سمت وزارت یافت باآنکه سلطان تسلیم وزیر فراری و متهم را ازمادرخود خواست لیکن تقاضای اوعملی نشد .

بعد ازفرار محمدبن صالح نوبت وزارت بناصرالدین رسید ناصرالدین تازمان مرگ سلطان‌محمد دراین سمت باقی ماند تااینکه باتفاق ترکان خاتون وسایر اولاد سلطان محمد وبانوان حرم ازترس اسارت بدست مغولان بقلعه ایلال مازندران پناهنده شد وبشرحی‌که گذشت پس ازاسارت بدست مغولان واعزام‌آنان بیورت چنگیزخان ناصرالدین وزیر و محمد بن صالح‌که همراه اوبود بامرچنگیز باعده دیگری کشته شدند .

درزمان سلطان محمد علاوه بروزراء عده‌ای بعنوان نایب وزیر انتخاب میشدند‌که بمنظوراجراء احکام وقوانین درباری بولایات میرفتند اختیارات این افراد چون نامحدود بود دارای قدرت فراوان بودند وبطوریکه مورخین ثبت نموده‌اند عملیات این هیأت منجر بتوسعه ظلم وستم برمردم وایجاد عدم رضایت عمومی بوده است .

ازوزراء معروف سلطان جلال‌الدین‌آخرین شهریار خوارزمی بایستی نام‌شرف‌الملک فخرالدین علی‌الخجندی برده شود شرف‌الملک اگرچه بهره‌کافی ازعلوم متداوله زمان خود نداشت لیکن درحل‌وعقد امور دیوانی بقول میرخوند صاحب حبیب‌السیر یدوبیضامینمود ودر زبان ولغت ترکی‌صاحب اطلاع بود در اوائل حال مردی رقیق‌القلب و بی‌آزار لیکن پس ازتحصیل قدرت در منصب وزارت بتدریج باعث زحمت وآزار مردم شد تا بحدی‌که مردم تاب تعدیات این وزیر ظالم را نیاورده و از سلطان جلال‌الدین خواستند‌که بسزای اعمال ناهنجارش بکیفر رسانیده شود فخرالدین‌که از تصمیم سلطان جلال‌الدین اطلاع یافت بیکی ازقلاع آذربایجان متحصن‌شد ودرهمان قلعه بدیار نیستی رفت .

نویسندگان وشعراء دورهٔ خوارزمیان

چنانکه در طی تاریخ صد و چهل سال (۵۲۲ - ۶۲۸) سلطنت هفت نفر ازسلاطین خوارزمشاهیان دیدیم در دوران این سلسله که از اوائل قرن ششم تاربع اول قرن‌هفتم هجری ادامه یافت ممالك تحت استیلای خوارزمیان وامرای آنان بعلت یك رشته انقلابات وزد وخورد و کشت و کشتارها و خرابی دوچار بلیه‌ای شدند که درنتیجه‌کلیه بلاد ماوراءالنهر وخوارزم وخراسان صدمات وخرابی فراوان دیدند بدیهی است درچنین مصیبتی که توأم باویرانی مدارس وسوزانیدن‌کتب وکتابخانه ها وکشتن علماء وادباء است دیگر بحث دراطراف معارف عمومی وصنایع این‌عهد زائدبنظرمیرسد زیرا بشرحیکه گذشت بلای هجوم مغول وقتل عام ولایات‌وکشتاردست جمعی‌آنان موجب شدکه بزرگترین مراکز علم وادب ایران که درنشابور وجرجانیه وخوارزم بود بکلی درتحت ضربات نیروی مغولان وتاتار برچیده شود زیرا هرگونه تحقیق و بحث وفحصی دراطراف علوم وادبیات وصنایع حاجت بمحیط‌آرام وبرقراری امنیت دارد ازاین روتنها درفاصله این مدت صد وچهل‌سال پناهگاههای معدودی برای ملتجی‌شدن ادباء وعلماء پیدا شدکه ازآن‌جمله ولایات جنوبی ایران ودربار اتابکان فارس وامرای لر درلرستان وحکام‌آل مظفر وسلاطین سلجوقی درروم بوده است .

این‌عده نویسندگان وعلماء وفضلاء وحکماء رابایستی مربوط به دوران مغول وفترت بین دوره استیلای مغولان و ایلخانیان برایران و تیموریان دانست و چون در این‌کتاب بتاریخ مغول و حکومت ایلخانان بنحو اختصار اشاره میشود لذا از بحث آن دراین فصل صرفنظرگردید .

از بین نویسندگان دوره خوارزمی فقط بشرح حال محمد نسوی و از شعراء بذکر نام‌کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ملقب بلقب خلاق‌المعانی اکتفی مینمائیم .

نورالدین محمدبن احمد علی‌بن محمد نسوی

محمد نسوی که‌بنام خواجه نورالدین‌محمد زیدری خراسانی هم نامیده شده ازمردم شهر نسا بوده‌که ازسال ۶۲۱ تـاسال ۶۲۸ بعنوان منشی مخصوص جلال‌الدین در خدمت

سلطان میزیسته‌و بشرحیکه گذشت چندین بار باسمت نمایندگی آخرین شهریارخوارزمشاهی نزد سلاطین و امراء متنفذ مأموریت و رسالت یافته وآخرین سفارت‌آن که برای جلب مساعدت سپاهی بمنظور مقابله با مغولان بود در میافارقین است‌که در دربار ملك المظفر باشد .

محمد نسوی شرح حال و تاریخچه این رسالت را بتفصیل درکتاب معتبر خود بنام نفثةالمصدورکه شامل وقایع اواخر دوران سلطان جلال‌الدین وانقراض خوارزمشاهیان و فتنه مغول‌است درسال۶۲۲هجری بزبان فارسی برشته تحریر آورده این کتاب ازمعتبرترین اسناد ومدارك درباره‌حوادث اواخر عمرجلال‌الدین وشبیخون مغولان میباشد [۱] .

از مؤلفات دیگر این مورخ کتابی است بنام سیرة جلال‌الدین منکبرنی‌که بزبان عربی درسال۶۳۹ هجری نگاشته این کتاب هم‌شامل موثقترین مآخذ ومنابع درباب تاریخ سلطان جلال‌الدین وحملات خونین مغول است .

اینك برای ملاحظه نمونه‌ئی از انشاء بلیغ نسوی قسمتی که مربوط بفاجعه قتل سلطان جلال است عیناً درزیرنقل می‌نمائیم . [۲]

---

۱ ـ شادروان امیرالشعراء رضاقلیخان متخلص بهدایت درسال ۱۲۸۱ هجری مقدمه‌ئی بر کتاب نفثةالمصدور منشی زیدری نگاشته است‌که درروشن ساختن‌مطالب‌کتاب بدون تأثیرنمیباشد این مقدمه واصل‌کتاب درسال ۱۳۰۷ شمسی درتهران بطبع رسیده است .

۲ ـ افسوس‌که بنامردی وجوانمردی‌سور وباروی ملت وسوار میدان سلطنت بانی‌اساس جهانیانی و مضحك ثغور مسلمانی‌که از تهیب او زهره در دل خاکساران آتشی آب میشد بباد بردارند .

هرگز درنك اوبزمینی و دشت نبود　　　تا او قرار کرد جهان بیقرار شد

آفتاب بودکه جهان‌تاریك را روشن‌کرد پس‌بغروب محجوب شدنی سحاب بودکه خشکسال قله زمین را سیراب‌گرداند پس بساط درنور دید شمع مجلس سلطنت بود برافروخت پس‌بسوخت گل بستان شاهی بود بازخندید پس پژمرد بخت خفته اهل اسلام بود بیدارگشت پس‌بخفت چرخ آشفته بود بیارامید پس برآشفت مسیح بود جهان‌مرده را زنده‌گردانید پس بافلاك رفت‌کیخسرو بود ازچینیان انتقام‌کشید ودرمغاك رفت چه میگویم وازاین تعسف چه میجویم نوردیده سلطنت بودوچراغ‌وار آخر کارشعله برآورد و بمرد نی نی بانی اسلام بودهذاغریباً دعاغریباً بیاتا بسر نفثةالمصدور خویش بازشویم‌که این‌مصیبت نه ازآن‌قبیل است‌که ببکاء عویل‌درمدت طویل حق‌آن توان‌گذارد شرح حال تن‌مهجور ودل رنجور باسرگیریم‌که این‌حسرت‌نه ازآن جمله است‌که بزاری و نوحه گری دادآن توان دادآسمان در این ماتم‌کبودجامه تمام است زمین در مصیبت خاك برسرتمام

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کمال‌الدین اسمعیل

کمال الدین اصفهانی ملقب بخلاق المعانی از شعراء قصیده سرای معروف اصفهان است وی مادح سلاطین خوارزمی و برخی از اتابکان فارس میباشد این شاعر در مدت اقامت بشهر اصفهان مدایح فراوانی ازدوخاندان مذهبی بنام آل صاعد و آل خجند که بایکدیگر برسرمذهب حنفی وشافعی اختلاف داشتند سروده است .

بطوریکه صاحب حبیب‌السیر در باره این شاعر نوشته وی از معاصرین جلال‌الدین بوده ودر نظم اشعار مهارت‌کامل داشت وبعلت وقوف برمعانی لقب خلاق‌المعانی یافت .

در آن زمان که سلطان جلال‌الدین ازسفر گرجستان برای سرکوبی براق حاجب عازم حدود کرمان‌واصفهان شد کمال‌الدین قصیده‌ای درمدح‌خوارزمشاه درسلك نظم کشید که چند بیت آن اینست :

حجاب ظلم تو برداشتی زچهره عدل نقاب کفر تو بگشادی از رخ ایمان

براق عزم‌تو گامی که برگرفت ازهند نهاد گام دگر تا اقاصی ایران

که بود جز توزشاهان روزگار که‌داد قصیل اسب بتفلیس و آب از عمان

هنگامیکه مغولان‌درنتیجه خیانت واختلافی که دربین مردم اصفهان پدیدار شد وارد اصفهان گردیدندضمن کشت و کشتاری که نمودند کمال‌الدین‌اسمعیل‌شاعر را که‌درحالت انزوا میزیست تصادفاً بدست‌آورده و بعداً بوسیله مغولان کشته شد ۶۳۵ هجری .

بقیه پاورقی صفحه قبل

است شفق برسم اندوه زدگان رخسار بخون دل شسته است ستاره بر عادت مصیبت رسیدگان بر خاکستر نشسته است صبح دراینواقعه هائل اگرجامعه دریده‌است صادق است ماه دراین حادثه مشکل اگر رخ بخون خراشیده بحق است که این معنی جان سوز بدو رسید وفرو نه‌ایستادسحاب دراین غم اگر بجای‌آب خون بارد بجای خود است دریا دراین ماتم اگرکف برسرآرد رواست آفتاب را مهرچون شایدخواندکه بعد از او برفروخت شفق را شفق نشایدگفت‌که دلش نسوخت .

جهان تاند چنین خرمن بسی سوخت مشعبد را نباپد بازی آموخت

کدامین سرو را داد او بلندی که بازش خم نداد از دردمندی

از آنسرو آمد این کاخ دلاویز که تا جا گرم کردی گویدت خیز

معروف است که کمال‌الدین درهنگام شهادت این‌دورباعی را سروده وبردیوار سرای خویش نوشت :

دل نیست که تا بروطن خـودگرید	بر حال خود و واقعه‌ی بـدگرید
دی برسرمرده‌ای دوصد شیون کرد	امروز یکی نیست که بر صدگرید

دل‌خون‌شدوشرط‌جانگدازی این‌است	در مذهب ماکمینه بازی ایـن است
بـا ایـن همه هیچ نمی‌یارم گفت	شاید که مگر بنده نوازی این است

فهرست اسامی خوارمشاهیان و مدت سلطنت هر یك

۱ ـ قطب‌الدین محمد	۵۲۲ — ۴۹۰
۲ ـ علاءالدین ابوالمظفر	۵۵۱ — ۵۲۲
۳ ـ تاج‌الدین ابوالفتح	۵۶۷ — ۵۵۱
٤ ـ جلال‌الدین محمود سلطانشاه	۵۶۸ — ۵۶۷
۵ ـ علاءالدین تکش	۵۹۶ — ۵۶۸
۶ ـ سلطان جلال‌الدین محمد	۶۱۷ — ۵۹۶
۷ ـ جلال‌الدین منکبرنی	۶۲۸ — ۶۱۷

فصل هشتم

کلیاتی در باره حمله چنگیز بایران و حکومت ایلخانان

چنانکه درفصل سابق گذشت چنگیزخان که دراوائل جوانی بنام تموچین نامیده میشد فرزند یسوکای بهادر رئیس قبیله قوم کرائیت که در کرانه‌های رودآمورسکونت داشتند بود قبیله کرائیت‌مسیحی یکی ازقبائل هشتگانه تاتار محسوب میشدند.

یسوکای بهادر پدر تموچین ومادرش بنام فوجین پس ازاینکه از اطاعت امپراطوران چین شمالی خارج شدند برای اینکه فرزندشان بتواند بنیان دولت تاتار را بریزد قبل‌از مرك بایکی از نوادگان خان عیسوی گرائیت صیغه برادری خوانده بود وهمچنین با قبیله قنقرات تاتارنیز متحد شده وضمناً برای فرزندش دختریکی‌از روسای قبیله مزبور رانامزد نمود بدین ترتیب ازطرف مغرب ومشرق متحدینی‌برای خانواده خود باقی گذارد موقعیکه یسوکای فوت نمود تموچین سیزده ساله توانست درتحت رهبری ونفوذ مادر خویش بتشکیل دولت مغول توفیق یابد.

تموجین در حوالی سال ۵۵۰ هجری در ناحیه قراقـروم پا بعرصه گیتی نهاد وسپس باتکاء متحدینی‌که داشت وبالاخص شوهر مادر خود منکلیك نام وپسرش کوکچه توانست تا حدودسنین سی ودوسالگی باهزاران زحمت ومرارت براقوام کـرائیت و نایمان واویغور تسلط یابد تا اینکه درحدود سال ۶۱۲ بشرحیکه درباب سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه گذشت نخستین برخورد پادشاه خوارزم بامغولان درنواحی شهر جند بتفصیل ذکر شد از این تاریخ ببعد دراثر غرور و عدم تدبیر سلطان محمد یك رشتهٔ حوادثی بر سیر سلاطین

خوارزم وولایات ایران رفت که از نظر محاربات وحملات چنگیز وجانشینان اودر ایران بسه مرحله تقسیم میشود [1]

۱ ـ مرحله‌اول مربوط بزمان حیات چنگیزخان وآغاز حملات او بایران (درعهد سلطان محمد وجلال‌الدین) است که ازسال ۶۱۲ آغاز وتاسال ۶۲۴ هجری که زمان فوت چنگیز واواخر سلطنت جلال‌الدین درایران است ادامه داشته .

۲ ـ مرحله‌دوم که از زمان مرگ چنگیز وحکومت جانشینان وی شروع میشود این دوره ازسال ۶۲۵ تاسال ۶۶۳ طول کشیده که دوره فرماندهی هولاگو وادامه‌حمله بایران وتسخیر بغداد جزء مرحله دوم منظور شده است .

۲ ـ مرحله سوم شامل حکومت ایلخانان مغولی درایران ودوران تجربه‌آنان است که ازسال ۶۶۳ آغاز وبسال ۷۵۶ هجری ختم میگردد .

مرحله‌اول (۶۱۲ـ۶۲۴) که‌شامل‌شروع روابطسیاسی وتجاری مابین سلطان‌محمد خوارزمشاه وچنگیزخان میشود بدینقرار است :

چنگیز خان در اوائل تحصیل قدرت بنا بکینه ای که ازفغفورچین شمالی داشت در خلال‌سال های ۶۱۲ ـ ۶۱۵ باآغاز یك رشته حملات قسمتی از سر زمینهای حاصلخیز و پهناور چین شمالی رابتصرف‌آورد در این محاربات قشون مغول توانستند انضباط نظامی و آشنائی خود را ببعضی ازفنون سپاهیگری مانند استفاده از منجنیق برای پرتاب سنك و موادآلوده نفتی‌وامثال‌آن نشان‌دهند بالاخص‌اطاعت بدون چون وچرای‌کلیه مغولان ازقوانین مغولی (یاساوتوره) واجراء مصوبات مجلس مشاوره (قوریلتای) جمیع تشکیلات اداری و نظامی مغول را درتحت لواء حکومت واحدی درآورده بود که بانظم ونسق خشن و سخت مغول اداره میشد .

آنچه‌که از مطالعه روابط اولیه چنگیز با سلطان محمد کشف میشود این است که چنگیز بهیچوجه مایل نبود در آغاز استقرار روابط سیاسی مابین مغولان وایران بممالك خوارزمی حمله نماید بالعکس میل وافر داشت که بوسیله طرح اتحادی با سلطان محمد که اوراسلطان مقتدری میشناخت اساس‌ارتباطات سیاسی وتجاری وکاروانی را مابین مغولستان وایران برقرارسازدتابتواند راه بازرگانی‌ابریشم ایران را بروی‌کاروانهای تجارتی مغول که ازطریق طرابوزان . آسیای صغیر آذربایجان . ری . خراسان . کاشغر بمغولستان و

---

۱ ـ دراین فصل فقط بارعایت اختصار بحملات مغولان بایران (بدون ذکرسایر فتوحات آنان) اشاره میشود برای مطالعه کامل تاریخ مغول و حملات‌آنان بایران وسایر مطالب مربوط باین فصل بتاریخ‌مفصل ایران جلد چهارم ازحمله چنگیز تاتشکیل‌دولت تیموری تألیف شادروان عباس اقبال‌آشتیانی مطبعه مجلس چاپ تهران سال ۱۳۱۲ رجوع شود .

وچین شمالی منتهی میشد باز ومورد استفاده قرار دهد و برای این منظور وکسب اطلاع از اوضاع اقتصادی واجتماعی ایران بهر وسیله که میدانست متوسل شد تا برای وصول بهدف اقتصادی خود نایل شود .

ازطرفی سلطان محمد که آرزوی فتح چین را درسرداشت پس ازاطلاع براینکه شهر پکن پایتخت چین بتصرف چنگیز درآمده آزرده خاطرشد وبرای اینکه اطلاعات صحیحی بدست آورد هیاتی را بریاست یکی ازمحارم خود بنام بهاءالدین رازی بسفارت نزدچنگیز به پکن فرستاد این عده پس ازورود مشمول الطاف خان مغول قرار گرفته و پس ازپذیرائی وتجلیل کافی ازنمایندگان خوارزمشاه وارسال هدایا وتحف فراوان برای سلطان باعده‌ای مستحفظ مغولی آنانرا مراجعت داد ضمناً بنمایندگان خوارزمشاه اطمینان داد که دربین راه بهیچوجه مزاحمتی برای آنان نخواهد بود و علاقمند است که روابط تجارتی ورفت و آمد کاروانان مغولی وایران ازراه ابریشم افتتاح یابد تاطرفین بتوانند ازمنافع تجارتی یکدیگر منتفع شوند .

پس ازمراجعت بهاءالدین رازی چنگیزخان عده‌ئی را بسرپرستی یکی ازبازرگانان مسلمان کاشغر بنام محمود که مشهور به یلواج شد بدربار خوارزمشاه فرستاد این فرستاده توانست باتهیه مقدمات وتمهید فراوان موافقت سلطان محمد را درباب انعقاد قرار داد اتحاد وبرقراری روابط تجارتی وحق عبور از جاده ابریشم که قسمت اعظم آن در قلمرو حکومت ایران بود بدست آورد وبدین ترتیب برخلاف نظریات سلاطین وسلسله‌های گذشته درایران که باصدورحق هرگونه عبورکاروانان ازجاده تجارتی ابریشم مخالف بودند رفتار نمود خوارزمشاه بعد از امضاء این معاهده چندین کاروان تجارتی از طریق کاشغر بچین شمالی وحدود مغولستان فرستاد این کاروانیان مورد استقبال قرار گرفته وبامر چنگیز کلیه امتعه واقمشه آنان را ببهای گزاف بازر خریداری نمودند و با اطمینان کافی کاروان تجارتی ایران راباوطان خود مراجعت داد .

متأسفانه بشرحیکه سابقاً در ضمن روابط سلطان محمد و چنگیز گذشت هنگامیکه کاروان تجاری مغول بسرحد ایران وشهر اترار رسیدند حاکم آن شهر بنام غایرخان کلیه آنانراکه بالغ بر پانصد نفربودند بقتل رساند وامتعه کاروانان را تصاحب کرد این اقدام که باموافقت سلطان محمد بعمل آمده بود مقدمه کینه توزی شدید چنگیز ومغولان نسبت بسلطان محمد وغایرخان وایرانیان شد ،

بااینکه چنگیز ازاین خلف عهد بی نهایت متأثرشده بود لیکن قصد مقابله باسلطان محمد را نداشت ازاین روسه نفر ازمأمورین خودرا بعنوان اتمام حجت وتسلیم غایرخان واعزام او بمغولستان نزدسلطان محمد فرستاد برای بار دوم دونفر ازاین نمایندگان مغولی

بقتل رسیدند نفرسوم توانست که ازچنك مأمورین‌خوارزم فرار اختیارنموده خودرا بدربار خان مغول برساند وکیفیت ماوقع را اطلاع دهد .

ازمطالعه این‌جریانات معلوم میشود که مسبب‌اصلی هجوم مغولان بایران وبدبختهای بیشماری که برسرمردم ایران وسلاطین خوارزمی وارد گردید همین‌عملیات سفیهانه سلطان محمد بوده است که بهانه حمله چنگیز بایران را بشرحیکه دیدیم تسریع نمود .

اولین حمله‌چنگیز بایران ازشهرسرحدی اترار و درامتداد رود سیحون آغازشد دراین شهر بعلت کینه‌ای که مغولان ازحاکم آن داشتند با اینکه بامقابله سرسخت آن شهر روبرو شدند پس‌ازتصرف اترار‌دست بقتل‌عام عمومی زدند وازکلیه وسایل وادوات جنگی که داشتند برای‌تخریب استفاده کردندپس‌ازعبورازسیحون‌وماوراءالنهروتصرف بخارا وسمرقند وجندوخجندو بناکت وبلخ ونیشابوروخراسان ومازندران ودامغان وسمنان‌وهمدان همواره درتعقیب‌سلطان‌محمد بودندتاآنکه سلطان محمد بترتیبی که سابقاً ذکرشد بجزیره آبسکون پناه برده ودرشوال ۶۱۷ درآن جزیره ازدردوغصه واندوهی که‌بروی غالب گشته بود فوت نمود بدیهی است در این فتوحات‌که با قتل و کشتار فراوان نصیب مغولان گشت عده ای ازفرزندان چنگیزهم مانند جوجی وجغتای واوگتای وتولی وبرخی ازسرداران نامی‌مغول شرکت داشته‌اند ونیز همچنین چنگیزخان توانسته‌بود ازجمیع‌اطلاعاتی که بوسیله‌کاروانان تجارتی وجاسوسان ازاوضاع اجتماعی وتزلزل روحی سلطان‌محمد وترس وبیمی‌که دربین کلیه اهالی ممالك خوارزم ازخونریزی وشقاوت مغولان تولیده شده بود (بسه‌کلمه مختصر درآمده : آمدند . سوختند کشتند .) حداعلی استفاده را بنماید تا آنجاکه اغلت اهالی بلادی‌که در سرراه حمله مغولان واقع میشدند قبل از ورد لشگریان خونخوار بدان محل ترك مسکن وماوی‌کرده شهررا خالی نموده وفرار را برقرار ترجیح میدادند .

برخی از مورخین چنین عقیده دارند چنگیز پس از فتوحاتی‌که دراوائل نصیب او شد دیگر قصد ادامه حملات را نداشت ومصمم بودکه دامنه فتوحات خود را بمرزجیحون متوقف سازد ولی اخباری‌که ازاوضاع داخلی ایران وبالاخص‌فرار سلطان محمد وخرابی حالات اجتماعی و روحی مردم بدو میرسید چنگیز را بادامه تاخت و تاز تشویق وامیدوار ساخت .

مرحله‌دوم که اززمان مرك‌چنگیز وجانشینی اوکتای قاآن‌که از۶۲۵ شروع ودر سال ۶۶۳ ختم میشود دوره‌ای است‌که برحسب وصیت خان مغول وتصویب قوریلتای مغولی اوکتای قاآن مأمور تصرف بقیه بلاد ایران وتعقیب سلطان جلال‌الدین میشود .

بطوریکه میدانیم جلال‌الدین ازسال ۶۱۷ تاسال ۶۲۸ هجری چه درخدمت پدر و چه در دوران سلطنت‌وتاپایان عمر همواره دوچار حملات چنگیزخان وبعداً اوگتای قاآن

بوده (داستان رشادت وشجاعت این شهریار خوارزمی درشرح حال سلسله خوارزمشاهیان بتفصیل ذکرشد) تاآنکه در۶۲۸ هجری ناپدید گشت دراین دوران جلال‌الدین توانست با جمع‌آوری قوای متفرق خوارزمی تاحدی که امکان داشت درمقابل پیشرفت چنگیز بجانب مغرب مقاومت نماید درهمین‌زمان است که اتابکان فارس سرسازش وتسلیم بجانب لشگریان مغول فرودآوردند وبدین ترتیب توانستند نواحی جنوبی و غربی ایران را از شرحملات خونین وخرابی لشگر مغولی حفظ کنند.

پس‌ازمرگ چنگیز وجلال‌الدین اوگتای‌قاآن تصمیم بفتح نواحی کردستان وآذربایجان گرفت ویکی ازسرداران خودرا بنام جرماغون نویان ازطریق اسفر این مأمور عراق نمود دراین مرحله‌کلیه نقـاط غزنین ـ کابل وسند وزابلستان وطبرستان وگیلان مورد تاخت و تاز شدید قرارگرفت تااینکه دراواخرسال ۶۲۸ برولایت مراغه وتبریز مرکز آذربایجان دست‌یافتند ازاین تاریخ بمدت سی‌وپنج سال حکومت‌ایران درتحت نظرخانان مغولی وطبق اوامر مغولستان وحکام‌آنان بامساعی وشرکت منشیان ایرانی اداره میشد.

دراین موقع مقام اصلی خان مغول راکه مقیم یورت قرانروم بود منکوقاآن داشت این خان برادرکوچکتر خود بنام هلاکورا مأمور تسخیر بغداد و برچیدن اساس خلافت عباسی وتسخیر قلاع ملاحده اسماعیلی نمود هلاکو شخصاً بعزم تسخیر قلاع ملاحده از راه بطام عازم شد دراین سفر عطا ملك جوینی وخواجه نصیرالدین طوسی هردوبخدمت هلاکو رسیدند وبدین ترتیب قلاع ملاحده وذخائرآنان درحدود سال ۶۵۴ هجری بتصرف هلاکو درآمد.

هلاکو دراوائل سال ۶۵۵ از طریق کرمانشاه عـازم بغداد وسرکوبی‌المعتصم خلیفه عباسی‌گردید و پس از غلبه بر بغداد و کشتن خلیفه عباسی اساس خلافت پانصد ساله آنان برچیده‌شد عاقبة‌الامرهلاکو در۶۶۳هجری درسن۴۸سالگی‌درحوالی شهرارومیه‌درگذشت.

درپایان این‌مرحله است‌که فتوحات مغولان درایران وعراق بپایان میرسد وازاین تاریخ معابرآسیای غربی بـاانقراض خلافت عباسی بغداد برروی لشگریان فاتح تاتار باز میشود.

مرحله سوم بحث مختصری در اطراف حکومت ایلخانان مغولی و ایران وتجزیه‌حکومت‌آنان است‌که مدت‌نود وپنج سال طول‌کشیده وبدین ترتیب میباشد.

بعد از مرگ هلاکو دوره ایلخانان مغول ایران با سلطنت اباقاخـان شروع میشود وزارت این‌ایلخان‌باخواجه‌محمد صاحبدیوان جوینی‌وبرادرش عطاملك بوده‌است وازهمین تاریخ است‌که نفوذ سیاسی واجتماعی ایرانیان دربین مغولان رسوخ یافته ودواوین مغولان باسلوب ایرانی‌اداره شد پس‌ازاباقا سلطنت ایلخانی‌نصیب برادرش تگودار گردید تگودار

ایلخانی مسلمان ومردی بذال وبخشنده بود ودرایام حکمرانی‌همین ایلخان مسلمان است که عطاملك جوینی درگذشت .

تگودار‌را که بنام سلطان احمدهم نیز نامیده اند درتاریخ ۶۸۳ بدستور ارغون‌خان ایلخان بعدی‌کشته شد سپس‌ارغون بمنصب ایلخانی‌رسید درزمان ارغون خواجه شمس‌الدین محمد صاحبدیوان وکلیه اعضاء خاندان جوینی بقتل رسیدند .

بعد ازارغون گیخاتو ماموراایلخانی ایران گشت این ایلخان بعلت عملیات جابرانه وظالمانه‌اش دوچار نفرت ایرانیان ومسلمین شد تااینکه بسزای اعمالش بقتل رسیدآخرین ایلخان مغولی باید واست که اوهم بدست غازان در ۶۹۴ کشته شد .

دراین‌دوره پایتخت ایلخانان درشهر تبریز بود وفرمان انتصاب‌آنان بمقام ایلخانی درایران از طرف (قوریلتای) مجلس مشورتی مغول وقراقورم صادر میشد ایـن ایلخانان اصولا مردانی بیرحم و گاهی عیاش بودند در مدتیکه سلاطین ایلخانی مغولی بـر ایران سلطنت‌داشتند مردم نقاط مختلفه مملکت بعلت تحمیلات مادی فراوانی که ازطرف مغولان‌و هیاتهای سیاسی دربار اصلی مغول‌بآنان میشد دوچار خسارات زیاد شدند وهمواره درکمین وفرصت بودندکه اززیر یـوغ مغولان خود را نجات دهند درحقیقت از همین ایام است‌که بتدریج باروی‌کارآمدن عطا ملك جوینی و خواجه صاحبدیوان و تاثیر مذهب اسلام دربین ایلخانان ومغولان دایره نفوذ ایرانیان در دربار ایلخانان وسازمان اداری ومالـی‌آنان رو بفزونی نهاد ودر واقع ایرانیان بر آن بودندکه بهرنحو و ترتیب که میسر باشد روحیه خشن‌وحالت استبدادی‌مغولان را تغییر داده وتاآنجاکه میتوانند باتکاء دیانت اسلام وآداب ورسوم ملی و انتشار و رواج ونفوذآن بین مغولان جبران شکست‌هـای نظامی را بنمایند این منظور بمرور زمان پس ازتلاش وکوشش‌های فراوان نصیب ایرانیان گردید تا بآنجاکه ایلخانان مغولی برای‌برقراری نظم‌وانتظام درامورادارى ومالی واقتصادی ناچار شدندکه‌ازعادات وسنن‌اسلامی وایرانیان استفاده نمایند وبدین‌ترتیب عجزخودرا دراداره امور اجتماعی وعمومی اذعان واعتراف نمودند .

بدین ترتیب بعد ازقتل بایدوخان‌که درحدود مدت شش ماه سلطنت نمود باانتصاب محمود غاران خان بسمت ایلخانی ایران منظور ایرانیان حاصل شد زیرا این ایلخان‌که پرورش یافته ایرانیان وبمذهب اسلام گرویده بود پس ازاستقرار درایران طولی نکشید‌که روابط خود را بامرکز اصلی مغولان قطع نمود و باحمایت ایرانیان ومسلمین بالااستقلال سلطنت‌کرد بدیهی است‌کلیه مسئولیت اداره امورکشوری را بوزیران ورجال‌کاردان وبصیر ایرانی سپردوبدین ترتیب حق این است سال ۶۹۴ هجری راکه مصادف باانتخاب غازان بایلخانی وبرتخت نشستن وی در تبریز است مبدا احیاء جامعه ایرانی بعد از عصر مغول

دانست وازاین تاریخ است که سلطنت قسمت دوم ایلخانان که تحت عنوان ایلخانان مغولی ایران نامیده شده‌اند درایران شروع میشود .

ایلخانان ایندوره شامل ده نفر میباشند که ازسال ۶۹۴ تاسال ۷۵۶ هجری سلطنت نموده‌اند دربدوامر پایتخت غازان خان درتبریز بود واز برکت قبول مذهب اسلام دراین دوره ابنیه مذهبی فراوانی درتبریزوکلیه شهرهای آذربایجان وسایر بلاد ساخته شد وعلوم اسلامی رواج یافت ودراصلاح شئون اداری وکشوری ورعایت جانب آزادی مردم و تبدیل بتخانه و کلیسا ها بمساجد ومدارس اقدامات وسیعی بعمل آمد .

پس ازدرگذشت غازان نوبت سلطنت بسلطان محمدخدابنده الجایتوکه حامی مسلمین وشخصاً بآئین تشیع گردیده بود رسید این ایلخان سعی وافی درانتشارمذهب اسلام وحمایت ازطبقه روحانی داشت تا بحدیکه بنا بامر اونام ۱۲ امام را برروی مسکوکات نقش کردند و نیز محل پایتخت را از تبریز بشهر سلطانیه زنجان منتقل ساخت در این شهر ابنیه فراوانی ازآن دوره ساخته‌شد که مهمترین آن گنبد مشهور به‌سلطانیه است که وصف آن بعداً خواهد آمد .

آخرین ایلخان‌مغولی‌مشهوراسلامی ایران‌ابوسعید بهادراست این ایلخان بعلت‌قتل خواجه‌رشیدالدین وزیر وفرزندجوان‌خواجه‌موردتنفرایرانیان‌وبالاخص‌فضلاءواقع گردید و ازهمین‌تاریخ است که‌آثارطغیان درنواحی مختلف‌کشور ظاهر شد ودرهر گوشه‌ای دستجاتی ازنیروی متفرق بفرماندهی‌رهبران خود ویادست نشاندگان دولت ایلخانی تشکیل جبهه‌ئی داده درصدد بودند که ازضعف حکومت‌مرکزی واحساسات ایرانیان‌که قلباً بااعقاب مغولان کینه وعداوت داشتند استفاده نموده وضرباتی برپیکردولت مغولی وارد سازند دراین ضمن برخی از حکومت های همجوار که بوسیله نوادگان چنگیز بوجود آمده و خود را تابع یورت اصلی قراقرم نمیدانستندحاضر باطاعت از دربار ایلخانان ایران‌هم نبودند این‌قبیل حکومتهانیزبرعلیه ایلخانان در مقام شورش و طغیان برآمدندبدین ترتیب مقدمات تجزیه دستگاه‌ایلخانان که سرچشمه اصلی‌آن از انتقامجوئی ایرانیان ومسلمین سرچشمه میگرفت شروع گردید .

پس‌ازمرگ ابوسعید هشت تن دیگر بنام ایلخانان مغولی‌ایران بمدت ۲۰ سال بر ایران سلطنت نموده‌اند که‌آخرین‌آنان بنام انوشیروان عادل است ازاین پس طولی نکشید که عوامل سقوط حکومت ایلخانان فراهم شده ودرنتیجه حکومت های متعدد دیگری در ایران جانشین ایلخانان شدند که مهمترین‌آنان بشرح زیر میباشند :

۱ _ ایلکانیان درعراق وقسمت غربی ایران .

۲ _ آل مظفر درفارس .

۳ ـ خاندان اینجو درحدود فارس واطراف آن .

٤ ـ سربداران درسبزوار وناحیه مرکزی خراسان .

٥ ـ چوپانیان درناحیه آذربایجان .

این قبیل حکومت ها تا اواخر قرن هشم دوام داشتند بعداً دوچار انقراض گردیدند .

دراین مدت که حالت ملوك‌الطوایفی وهرج ومرج سیاسی درسراسر ایران و آسیای غربی برقراربود دولت مرکزی ایلخانان بوسیله نیروهای متعددی دوچار محاصره شدند وبتدریج مقدمات طوفان مدهشی درمجاورت مرزهای شمالی‌خراسان بوجود آمد وباردیگر خیال جهانگیری وخونریزی وقتل وغارت قبائل تاتار برهبری امیر تیمور کورگان آشکار و آتش جنك افروخته شد وازنظر اینکه امیرتیمور خود را وارث امپراطوری بزرك چنگیز و منسوب وی میدانست تصمیم گرفت که برای مرحله دوم وحدت امپراطوری عظیمی را ایجاد واحیاء نماید .

دوره استیلاء مغول برایران که ازنخستین سال حمله مغولان ٦١۲ هجری آغاز وتا سال ۸۱۲ هجری بطول کشیده مجموعاً درحدود دویست سال میشود این دوقرن از دوران بسیار تأسف‌آورتاریخ ایران است زیرا آثارحملات مغول (که شامل خونریزی وقتل عام و تخریب ابنیه و مدارس وکشتن فضلاء ودانشمندان وکوچ دادن صنعتگران بناحیه مغولستان وسوزانیدن کتابخانه‌ها باشد .) هیچگاه از خاطر مردم بلاکشیده ایران محو ونابود نشد لیکن چون‌این دوقرن دنباله تمدن عالی‌دوره عباسی وسلاجقه درایران است بازهم ازلحاظ جهات علمی‌وادبی دارای امتیازات خاصی میباشد چون درباب تمدن وفرهنك وصنایع این عهدکه عصر استیلای مغولان باشد فصل جامعی در تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی بچاپ رسیده است لذا ازبحث آن دراین فصل خود داری میشود و درپایان این مقال بقسمی ازتاریخچه ابنیه تاریخی وهنر دوران مغول که باین عصراختصاص دارداشاره مینمائیم .

شرح برخی ازابنیه تاریخی وصنایع دوره مغول

بامطالعه شرح حال آخرین سلاطین خوارزمشاهیان (سلطان محمد وجلال‌الدین) و حملات مغول وتشکیل امپراطوری عظیم مغولان و عملیات خونخوارانه آنان تصور میرود

علاوه برآنکه کلیه آثارومظاهر تمدن درخشان دوره اسلامی ایران بایستی پایمال سم ستوران مغولان شده باشد دیگر فرصتی هم برای خانان مغولی و ایلخانان بدست نیامده باشد تا بتوانند درصدد ترمیم خرابیها واتشاء ابنیه جدید و تشویق فضلاء و هنرمندان همت گمارند لیکن از آن جاکه ایرانیان همواره مترصد بودند بجبران لطمات فراوانی که از مغولان خورده بودند دردستگاه آنان نفوذورسوخ یافته تا بتوانندازطریق ترویج مذهب اسلام ورواج شعائر و سنن ملی ایران تلافی شکست‌های نظامی خود را بنمایند بدین ترتیب بطوریکه میدانیم باانتصاب ایلخانان مغول بسلطنت ایران بتدریج بشرحی که گذشت بمقصود ومنظور خود نایل شدند .

گذشته‌ازاینکه امورمملکتداری و دربار ایلخانان بدست وزراء مدبر ومنشیان لایق ایرانی اداره‌میشدعلاوه براین‌ایرانیان‌نیزتوانستندازطریق ارتباطات‌تجارتی‌وسیاسی‌وعلمی‌هم بااقوام‌مغول واهالی‌چین دربسط معارف اسلامی ایران تااقصی نقاط مغولستان وچین توفیق حاصل نمایند بدیهی‌است دراجراء چنین امرمهمی دانشمندان ایرانی‌آن‌عصر مانندخواجه نصیرالدین‌طوسی‌وخواجه رشیدالدین فضل‌الله ومورخ شهیرحمدالله مستوفی وعطاملک‌جوینی وفخربناکتی تأثیر بسزائی داشته‌اند.

ازاختلاط عناصر ایرانی ومغولی وچین فایده دیگری درتجدید واحیاء صنایع عصر مغول نیصب تمدن این دوره شدکه‌آثار وشواهد تأثیر تمدن ایران درچین وچین درایران درکلیه رشته‌های‌هنری این عهد پدیدار است بالاخص درشئون معماری و ساختمان وهنرهای ظریفه ونقاشی ومیناتورسازی وتصاویر مجالس‌کتب تاریخی . اثرات این ارتباط تا پایان تیموریان درتکامل صنایع مستظرفه ایران نقش مهمی را حائز میباشد .

بطورکلی عمده‌آثاری‌که ازدوره مغول باقیمانده است متعلق بدوره غازان خان و ایلخانان مسلمان بعد از غازان است‌که دراثر گرویدن ایلخانان بمذهب حقه اسلام واز برکت این دین مبین است‌که پس از تثبیت اوضاع ممالك ایران و پیدایش‌آرامش و امنیت بانشاءابنیه وساختمان شهرها ومساجد ومدارس ومقابر بسبك اسلامی همت‌گمارده شدکه اینك بشرح بعضی ازابنیه معروف این دوره میپردازیم .

بیشتر این ابنیه در بلادی‌که از طرف ایلخانان بپایتختی مانند تبریز وسلطانیه و مراغه انتخاب شدند باقی‌است‌که اغلب آنان بعلت سستی‌بناکه‌باخشت وگل ساخته شده بود ازبین رفته و فقط چند نمونه مهم سرپا میباشد :

درشهر مراغه‌اکنون‌تعدادی‌بنای تاریخی‌بنظر میآیدکه‌بدوره‌هلاکووسایر ایلخانان منسوب است‌که به ترتیب‌تقدم تاریخی بدانها اشاره میشود :

گنبد سرخ

بنای گنبد سرخ که بنام گنبد قرمز هم نامیشده میشود قدیمترین ابنیه تاریخی مراغه است بدنه آن شباهت کاملی بساختمان برج مربع شکلی دارد که برروی قاعده برج سنگهای ظریف تراشیده شده بیك شکل قرار گرفته برج بنای چهارگوش گنبدی بنظـر میرسد که روکش اصلی آن که بنائی هرمی شکل بوده است بمرور ایام از بین رفته و فقط مختصری از آثار گنبد در قسمت سفلی باقی مانده درزیراین بنادخمه ایست که درقسمت تحتانی بنای چهارگوش که بدنـه اصلـی قسمت وسطی برج را تشکیل میدهد ساخته شده و بعقیده برخی ازباستان شناسان این دخمه محل گذاردن جسد وسنك لحد بوده است.

جلوخان ودرب این گنبد درطرف شمال آن واقع و باهفت پله بداخل گنبد وصل میشود نمای خارجی مرکب ازطاقنماهائی میباشد که درهرطرف آن دوطاقنما با حاشیه کتیبه‌ای که اضلاع آن از سنك و با آجر ساخته شده منظره خارجی گنبد را تشکیل میدهد - سردرب بقعه از لحاظ تزئین بالاخص کاشیکاری آبی رنك وطرز آجرکاری بدیع و گچبریهـا ودوکتیبه کوفی آجری وآرایشهای گوناگون دیگر بر زیبائی وجذابیت این بنا میافزاید بنظر عده‌ای از باستانشناسان آجرکاری گنبد از نظر ظرافت منحصر باین بنا میباشد و همچنین ستونهای آجری گنبد سرخ در عداد شاهکار صنعت معماری اسلام وجهان است[1].

هنر دیگری که در تزئین منظره این بنا بکار برده شده اختلاط کاشیهای آبی‌رنك و فیروزه‌ای درزمینه آجری است وهمچنین گچبری وخطوط ونقوش ورسوم هندسی این بنااز امتیازات مهم این ساختمان است روزنه‌های متناسبی درچهار طرف قاعده گنبد تعبیه شده که متعلق بساختمان بنا میباشد درون گنبد فاقد هرگونه تزئینی‌است با ایـن توصیف بعقیده برخی از باستانشناسان که دراین اواخر مطالعاتی درباب خصوصیات معماری سلجوقیان و مغول نموده‌اند این بنارا برخلاف شهرتی که دارد بدوره سلجوقیان نسبت میدهند وتاریخ ساختمان آنرا در۵۴۲ هجری تعیین کرده‌اند[2].

در سردرب این برج دو کتیبه بخط کوفی باقیمانـده که معرف بانـی بنا وتاریخ آن

---

۱ - کریستی ویلسن در کتاب صنایع ایران ترجمه دکتر فریار ص۱۶۰

۲ - دردایرةالمعارف اسلامی ENCYLOPEDIE DE LISLAM جلد سوم ص ۲۸۱ مقاله‌ئی در باب شهر مراغه و شرح مختصری در اطراف تاریخچه چهار برج مـراغه ضبط شده است.

بشرح ذیل است :

کتیبه سردرب

امر ببناء هذا القبه الامیر الرئیس العالم فخر الدین عماد الاسلام قوام آذربایجان ابو العز عبدالعزیز بن محمود بن سعید . . . . الله علاه .

کتیبه افقی دیگری بنظر میرسد که شامل تاریخ بنا است بدین ترتیب :

بنی المشهد فی الحادی عشر من شوال سنه اثنین واربعین وخمسمائه.

کتیبه سمت شرقی آیات قرآن و کتیبه جهت غربی شامل نام بنا ومعمار آن است .

عمل العبد المذنب الراجی الی عفو الله بنی بکر محمد بن بندان البناء بن المحسن المعمار.

پس معلوم میشود که گنبد سرخ یا قبه سرخ بامر عبدالعزیز بن محمود که دارای عنوانی بوده است درسال ٥٤٢ هجری اتمام یافته و بنائی آن بعهده محمد نام فرزند محسن معمار واگذار شده .

علت وجه تسمیه این برج برای بکاردن آجرهای سرخ رنگ آن میباشد درپایان میتوان بنای این گنبد را از نظر ساختمان و معماری وریزه کاری صنعتی یکی از ابنیه مهم قرن ششم هجری دانست که بعلل امتیازات خاص معماری و هنر کاشیکاری و تزئینات مورد توجه کامل هنرمندان و باستانشناسان قرار گرفته است.

برج مدور

دومین بنای تاریخی مراغه برج مدوری است که از نظر هنر ساختمانی وتزئینات قابل مقایسه با گنبد سرخ نمیباشد لیکن قطعات کاشی که دراین بنا بکار رفته معرف پیشرفت نهضت صنعت کاشیکاری ورنگ آمیزی آن میباشد .

دربالای سردرب این برج دو کتیبه کوفی نقش بسته کتیبه بالای آن در داخل قاب بندی جای داده شده وبقیه کتیبه درزیر طاق سردرب جای گرفته که مجموع عبارات این دو کتیبه بدینقرار است :

«کل نفس ذائقة الموت - تم البناء برجب سنه ثلث وستین وخمسمائه » .

درقسمت تحتانی برج دخمه‌ئی وجود دارد بهمین جهت است که این برج راهم جزء مقابر ومزارات مراغه میدانند .

گنبد کبود یا قبر مادر هلاکو

ساختمان گنبد کبود یکی از ابنیه صنعتی ذیقمتی است[1] که درمجاورت برج مدور در محوطه دبیرستان خواجه نصیر مراغه واقع شده که بیشتر بنام قبر مادر هلاکو و یا دختر هلاکو نامیده میشود.

بنا بر عقیده آقای آندره گدار مدیر سابق باستانشناسی ایران[2] که درباب ابنیه تاریخی مراغه تتبعات ذیقیمتی نموده اند این بنارا متعلق بمادر هلاکو نمیدانند و تاریخ ساختمان آنرا درفاصله سالهای ۵۸۲–۶۵۶ هجری تعین کرده و باقرب احتمال تاریخ اتمام آنرا سال ۵۹۳ هجری میدانند و مبنای این تشخیص وتعیین سال مقایسه‌ای است که از نظر تناسب بنا ونکات مشابه معماری باساختمان بنای بقعه مومنه خاتون در نخجوان (مورخ بسال ۵۸۲ هجری) داردازاینرو تعلق این بنا ازدوجهة یکی‌ازنظرفنی ومعماری ودیگر ازلحاظ اینکه مادر هلاکوخاتونی مسیحی بوده است ونبایستی درچنین آرامگاهی بخاك سپرده شده باشد بمادر هلاکو ودوره مغول صحیح نمیباشد این بنا ازنظر معماری برج هشت گوشی است آجری دارای قاعده سنگی که درهرضلع آن طاقنمائی باآجرساخته شده دربالای طاقنما سه‌ردیف مقرنس کاری آجری دیده میشود درزیرآنهم مانند سایر ابنیه مراغه دخمه‌ئی وجود دارد.

بطورکلی گنبدآجری این بنا وسه طبقه قطار دور گردنه گنبد وحاشیه کتیبه کوفی و گچبریهای ظریف زیر قاعده گنبد وپشت بغلهای زیبا و طاقنماهای متناسب ومقرنس های داخل طاقنما وسایرتزئنات آجری و گچبری باین‌بناجلوه خاصی داده است که بزعم برخی ازمحققین باستان شناسی‌تزئین گنبد کبود برمعماری بنا فایق‌آمده وازهمین نظر میباشد که نقش و نگار تزئینی‌آن اساس و سرمشقی برای مطالعه هنر های ظریفه وهنرشناسان ادوار بعد شده است.

کتیبه‌وخطوط داخل‌وخارج این بنا بیشترمحووخراب شده وازآنچه باقیمانده‌معلوم میشود که‌کتیبه‌های داخل ازآیات قرآن بوده است. سنك قبری در داخل دخمه بربدنه

---

۱ – دکتر کریستی ویلسن درتاریخ صنایع ایران ترجمه دکترعبدالله فریار ص ۱۶۱ این بنا رانمونه یك‌کار صنعتی ویادگاری برمهارت واستادی‌کارگران ایرانی میداند.

۲ – درنشریه جلد اول آثار ایران ص ۵۹ ترجمه فارسی ورساله شماره ۷ انجمن‌آثارملی طبع پاریس آقای اندره گدار مدیرکل سابق باستان شناسی ایران مطالعات مفصلی درباب ابنیه مراغه بعمل‌آمده که ازنظرمعماری قابل‌کمال توجه است.

دیوار نصب گردیده که در روی آن جز نقش کلمات «کل من علیهافان و یبقی وجهه ربك ذوالجلال و الاکرام» چیز دیگری بنظر نمیرسد ظاهراً سنك اصلی قبر که نام صاحب قبر وتاریخ درگذشت آن باشد از بین رفته است .

گنبد غفاریه

گنبد غفاریه بمناسبت مجاورت بامدرسه غفاریه بدین نام خوانده میشود بنائی است که درزمان ایلخانی ابوسعید بهادرخان ساخته شده این گنبد هم مانند سایر مقابر مراغه بنائی است چهارگوش که بر روی صفه سنگی و دخمه‌ای استوارکشته در چهار زاویه بنا ستونهای آجری بانقوش لوزی جلب توجه مینماید مدخل گنبد بسمت شمال و درهر کدام از اضلاع آن دو طاقنما و یك حاشیه کتیبه تعبیه شده در مدخل بنا کتیبه‌ای شامل دوسطر که باصطلاح خطاطان بشیوه ریحانی نوشته خوانده میشود این گنبد از نظر استخوان بندی واستحکام مانند گنبد سرخ است تزئینات آن باکاشیهای رنگین سیاه و سفید وآبی و آسمانی جلوه‌ای بآن داده است .

کتیبه سردرب آن بسه سطر نوشته شده بااینکه چندان سالم وخوانا نمیباشد باوجود این شامل عبارت ذیل است :

« امر بانشاء هذاالقبه المبارکة فی‌ایام مولاناالسلطان الاعظم ظل‌الله فی‌الارض سلطان سلاطین العرب والعجم ابوسعید بهادرخان حلدالله ملکه . » بدین ترتیب ساختمان این بنا بایستی متعلق بروزگار ایلخانی ابوسعید ۷۱۶-۷۳۶ هجری باشد.

آثارو بقایای کتیبه دیگری هم دربالای سردرب دیده میشود که بیشتر کلمات و حروف آن ریخته ویا محوشده است واز آنچه مستفاد میشود بایستی این کتیبه شامل نام صاحب بقعه باشد که اکنون برمامجهول است [۱]

آقای گدار فرانسوی که یکی ازمحققین آثار باستانی ایران بشمار میروند از روی علائم مانند چوگان که دراین بنا شخصاً ملاحظه نموده‌اند این بنارا منتسب به شمس‌الدین قراسنقر منصوری که ازدودمان چوگانداراست میداند ومعتقد است که شمس‌الدین در سال ۷۲۸ هجری ضمن روزگار ایلخانی ابوسعید درگذشته ودراین گنبد بخاك سپرده شده [۲].

---

۱ - H.SCHiNDLER هوتوم شیندلر مدعی‌است‌که نام ابوبکرسعد بن زنگی (اتابك فارس ۶۲۳-۶۵۸) را درکتیبه نامبرده خوانده شد .
مجله شماره ۷ انجمن آثارملی طبع پاریس ص۱۷

۲ - اندره گدار درنشریه آثار ایران فرانسه جلد ۱ ص ۶۳-۶۴ .

پنجمین برج تاریخی مراغه بنام **قوی یا کوی برج** بوده است متاسفانه این بنا در نتیجه عملیات حفاری و کاوش که بدست عده‌ای سودجو بتصور اینکه دفینه و گنجینه‌ای بدست آرند در اسفندماه سال ۱۳۱۰ منهدم گردید[۱] .

باشرح مختصر ابنیه مراغه چنین نتیجه گرفته میشود: بنای گنبد کبود که دارای تاریخ ضمنی ۵۹۳ هجری میباشد ازجنبه تزئینات درشمار زیباترین ابنیه تاریخی ایران محسوب است .

برج مدور ازلحاظ رنك آمیزی و کاشیکاری دارای امتیازات خاصی است .

دو بنای غفاریه وقوی برج که شرح خصوصیات آنان داده شد برخی بنای اولی را متعلق بعهد مغول ودیگری را بتاریخ بعدازمغول نسبت میدهند[۲].

یکی دیگرازابنیه بسیار معروف مراغه ساختمان **رصدخانه هلاکو** بوده است که برای خواجه نصیر الدین طوسی ساخته شده بود اکنون از آن بنای مشهور فقط بقایای ناچیزی مانده است[۳] .

معروف است که این رصد خانه در عصر خـود دارای آلات و ادوات نجومی نفیس و گرانبهائی بوده است [٤] .

---

۱ ـ تاریخ ساختمان قوی برج بنابعقیده آقای ف . سار در نیمه دوم قـرن هشتم هجری است .

FRiEDRICH . SARRE رساله شماره ۷ انجمن آثارملی چاپ پاریس ص۱۹

۲ ـ رساله بنگاه هنروباستان شناسی ایران جلد ۴ مقاله آثار تاریخی مراغه ص۲۲۹

۳ ـ برطبق پرونده اداره کل باستان شناسی ایران در سال ۱۳۱۶ خورشیدی استانداری آذربایجان اقدام بتسطیح جاده مراغه بمحل رصدخانه نمود ضمناً درهنگامیکه بپاك کردن محل آن اشتغال داشتند درحین خاکبرداری آثاری شبیه به غار ودخمه اززیرخاك پدیدارشد و نیزچند عدد ظرف گلی و کاشی ازجمله یك عدد ظرف گلی که پیسوز روغنی ودوات وغیره بود کشف شد این اشیاء گلین برای حفظ سابقه تاریخی رصد خانه به موزه ایران باستان تحویل گردید .

٤ ـ ساختن آلات رصدی و نجومی واقسام ساعتها واسباب معرفت اوقات نماز وتعیین ظهر نیز در جمیع ممالك اسلامی معمول بوده وقبل از استیلای مغول در دومرکز اسلامی عمده شرق یعنی الموت و بغداد اسماعیله وخلفای عباسی درجمع آوری اینگونه آلات وجلب استادان این فنون سعی بسیار داشتند وخزائن بغداد والموت ازاین جهات دردنیای آن ایام کمال شهرت را داشت و پس از آنکه هلاکو برالموت و بغداد دست یـافت قسمت عمده این آلات نفیسه را تحت اختیار خواجه نصیرالدین قرار داد تادررصد خانه مراغه ازآنها استفاده کند وخواجه خود نیزدرسفرهائی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

ارگ علیشاه

ارك علیشاه یامسجد علیشاه که اکنون آثاری ازآن درشهر تبریز باقیمانده دردوران آبادی بنای با شکوهی بوده است که بدست تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی وزیـر زیرك غازان خان ایلخان مغولی ورقیب جدی خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درفاصله سالهای ۷۱۶-۷۳۶ هجری ساخته شده [۱].

بطوریکه ازبررسی دربقایای بنای مزبور معلوم میشود این بنا ازساختمانهای معتبر ومفصل وزیبائی بوده است که اغلب مسافرین خارجی و جهانگردان بعظمت واستحکام آن اشاره نموده‌اند ازجمله ابن بطوطه طنجی صاحب کتاب تحفة‌النظار که در روزگار ایلخانی ودوران آبادی واتمام این بنا به تبریز مسافرت نموده وارك یا مسجد علیشاه را از نزدیك دیده شرحی از زیبائی وساختمان آن وصف مینماید و معتقد است کـه سنگهای مرمر دیوار مسجد را ازکاشان حمل نموده‌اند واز میان مسجد نهرآبی میگذرد ودارای اشجار فراوان بوده.

همچنین شاردن فرانسوی که درسال ۱۰۸۴ هجری به تبریز سفر کرده درضمن شرح ابنیه ومسجد تبریز مینویسند [۲].

مسجد علیشاه که اکنون خراب شده دارای مناره بلندی بوده است که هر مسافری که ازایروان بـه تبریز سفر مینمود اول بنائی که بنظـرش میرسد مناره ایـن ساختمان بوده است.

اکنون ازاین بنای معروف ومشهور فقط دیوارهای عظیم آجری که شاهد عظمت بنا و

بقیه پاورقی صفحه قبل

که ببغداد کرد مقداری دیگرازآن آلات را برای انجام کاررصد جمع آورد وآشنایان بصناعت آلات رصدی ونجومی را بمراغه برد.

نقل ازتاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۵۶۱

۳ ـ تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی که مردی باهوش و درآغازکار دلال خرید وفروش جواهر بوده بتدریج در دستگاه ایلخانـی مغول راه یافته مـورد عنایت واقعشده تاآنکه بپایه وزارت رسید درایام وزارت بتأسیس وانشاء ابنیه در سلطانیه وتبریز اقـدام نمود که یکی ازآن ابنیه مسجد یاارك علیشاه است.

۱ - CHARDiN درسفرنامه خود مینویسد: درتبریز مساجد زیادی میباشد که تعدادآن ابنیه به ۲۵۰ میرسد ص۳۲۲-۳۲۳ جلد ۲.

ومعماری دقیق آن است بنظر میرسد با اینکه چندین قرن ازعمر ساختمان آن میگذرد قسمتی ازدیوار وباروهای آن بحال خود باقی مانده ضمناً درساختمان جرزها وزوایا وقوس‌های هندسی نمای آن ریزه کاریهای خاص بکار رفته که از نظر اصول معماری در آن عصر جلب توجه سیاحان را نموده است .

دیگر ازمشترفین خارجی که در باره این بنا مطالعه نموده‌اند بایستی، نام ژان دیولافوا[۱] وفلاندن برده شود [۲] ونیز حمدالله مستوفی هم درکتاب نزهة القلوب بساختمان این بنا اشاره نموده است [۳] .

درپایان برای تصویر وتوصیف عظمت واهمیت این بنا سزاوار است که بنوشته دکتر گریستی ویلسن متوسل شویم که درحقیقت جامعترین بیانی است که در باره این ارك ویا مسجد گفته شده است[۴] .

---

۱ ـ مادام ژان دیولافوآ درکتاب (کلده وشوش LAPERSE LACALDEE'ETLA ŠUSiANE ص ۵۹

درباب ارك علیشاه می‌نویسد ؛ توده ودیوار عظیم وشگرفی از آجر ببلندی بیست وپنج متر ازمسافت دور وپیش ازورود بشهر تبریز.در برابر نظر نمایان میشود که دروسط آن فضای بزرگی است که‌ازاطراف محدود بدیوارهای باروميباشدکه امروزه تمام آن‌ویران شده درساختمان وآجر چینی این بنامهارت واستادی خاصی بکار رفته .

۲ ـ FLANDiN درسال ۱۲۵۷ هجری به تبریز مسافرت نموده .

۳ ـ حمدالله مستوفی‌درنزهته‌القلوب مینویسد : خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی درتبریز درخارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش ۲۵۰ گز در ۲۰۰ گز و در اوصفه بزرگی‌که ازایوان‌کسری بمدائن بزرگتر اماچون در عمارتش تعجیل کردند فرودآمد و درآن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده‌اند وسنك مرمر بیقیاس در وبکار برده شده و شرح آنرا زمان بسیارآید ص۷۶ طبع لیدن هلاند .

۴ـ میگویند که مسجد علیشاه درتبریز گویا توسط رقیب رشیدالدین ساخته شد طاق هلالی داشته‌که ازطاق‌کسری‌یاتیسفون بزرگتر بوده وازمنابع ادبی وتاریخی معلوم میشودکه باکاشیهای الوان و مرمر تزئین شده بود . بقایای این بنای بزرك امروزه بنام ارك تبریز نامیده میشود اثری ازتزئینات رنگی ندارد ولی با وجود خرابی مانندکوهی ازآجر در وسط شهر قرار دارد و موجب شگفت وحیرت بیننده‌است تمام بنادراصل ازهرحیث خیلی عظیم بوده مناره بزرگی داشته ودرزمان خود شاید یکی ازبزرگترین وبااهمیت ترین ابنیه دنیا بوده است .

تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن WiLSON ص۱۷۵

ترجمه دکتر عبدالله فریار

ایلخانان مغولی پس ازتشرف بدین اسلام درزمان فرمانروائی خود درتبریز بـایجاد ابنیه وساختمانهائی همت گماردند متاسفانه چون اغلب این بناها ازخشت خام و گل ساخته شده بود طولی نکشید که بکلی منهدم و ویـران گشت وازآن همه ابنیه چند بنای معروف و آجری بیشتر نمانده .

ازجمله ابنیه معروف دوره ایلخانی مغول در تبریز بنای شام غـازان یاشنب غازان بوده که درنزدیکی وجنوب شهر تبریز کنونی قرار داشته این بنابطوریکه ازمطالعه شرح سفرنامه مسافرین وباستان شناسان معلوم میشود از عظیمترین ابنیه دوره اسلامی محسوب میشده که در سال ۷۰۲ هجری ساختمان مجموعه بناباتمام رسیده در اطـراف شام غازان بناهای دیگری که شامل خانقاه ـ کتابخانه ـ مدارس و گرمابه وکاخ ـ رصد خانه ومخزن کتب وغیره بوده ساخته شده که اکنون اثری ازآثارآن دیده نمیشود براین ابنیه از دست رفته بایستی بناهای ربع رشیدی را هم اضافه نموده علت عمده خرابی وواژگون شدن این ساختمانها یکی ساخته شدن باخشت خام و وقوع زلزله وعوامل دیگر تـاریخی بوده است که درواژگونی این آثار تسریع کرده است .

جامع مرند

مسجد جامع مرندازابنیه قرن هشتم هجری است که درزمان ایلخانی ابوسعید بهادر خان مرمت شده درحال حاضر ازساختمان اصلی وقدیمی آن محراب گچبری زیبائی باقی مانده است که ازشاهکارهای عالی هنر تزئینی دوران مغول بشمار میرود .

اهمیت بیشتر این محراب ازنظر طرز ساختمان وستونهای مدور وحاشیه‌های مکرر وکتیبه تاریخی بخط کوفی و رقاع و عرض و طـول وارتفاع متناسب و طرح و زمینه قابل توجه آن است که چشم هر بیننده را مسحور و مجذوب مینماید . متن کتیبه تـاریخی آن در هلال بزرگی دربالای قسمت اصلی محراب بخط رقاع گچبری شده وشامل تاریخچه ساختمان ونام هنرمند وسازنده محراب میباشد چنین است :

«جددمن فواضل انعام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابوسعید بهادر خـان خلدالله ملکه فی سنه احدی وثلثین وسبعمائه هجریه . »

درفاصله دوسرستون نام سازنده بدینطریق بخط رقاع خوانده میشود :

عمل العبد الفقیر نظام بندکیرالتبریزی .

در داخل هلال ودرمابین دوکتیبه کتیبه دیگری بخط رقاع است که اشاره بـروقف

مالی براین مسجد است بدین شرح :

وقف من مال خیرته مدینة مرند علی مصالح هذا المسجدالجامع و شرطالتولیهالعبد الضعیفحسیناابن محمودابن خواجه .

تاریخ دیگری از تعمیر وتجدید این بنا در روی لوحه سنگی که در سردرب مسجد زمستانی ورواقآن نصب شده بدست میاید بدین ترتیب :

امر بتجدید هذا العماره العبدالفقیر خواجه حسین ابن سیفالدین محمود ابن تاج خواجه فیاواخر شوال سنه اربعین وسبعمائه.

بدین ترتیب اکنون ازاین ساختمان عظیم مغولی منحصراً محراب گچبری نفیسآن که مورخ بسال ۷۳۱ هجری است باقیمانده و بشرحیکه گذشت درسال ۷۴۰ هم تجدید و تعمیر شده است .

مسجد جامع و برج کاشانه بسطام

درسمت جنوب شرقی مقبره با یزید بسطامی [۱] این دو بنا بر طبق کتیبه سر درب برج که بخط ثلث گچبری شده ودرپایانآن تاریخ نیمه شوالسال ۷۰۰ هجری نمایاناست متعلق بقرنهشتم هجری میباشداینك متن کتیبه :

«عملمحمدبن الحسین بنابیطالب المهندس البناالدامغانی غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المومنین ـ عمل محمدبن احمد دری سمنانی ... . بالسرور والرحمة و المغفرة فیمنتصف شوال سنه سبعمائه [۲] . »

کتیبه گچبری دیگری بخط ثلث برجستهدربالای دودهانه سمت راست وچپ مسجد باقیماندهکه شامل تاریخ اتمام بناء مسجد در سال ۷۰۶ هجری است .

«امر هذا العمارةالشریفهالذی هو ... لهذاالبقعهالمنیفه باذنالواقفین منالله ... .

---

۱ ـ بایزید بسطامی که درسال ۲۶۱ هجری وفات یافته صومعه او مرکز ستایش صوفیان عالم میباشد مورخ بسال ۵۱۴ هجری است این تاریخ تعلق بساختمان اصل مسجد سلجوقی دارد که مقبره بایزیدکه دارای تاریخ ۷۰۲ هجری است درآن واقعشده .

۲ ـ در کتیبه حاشیه تاریخی دیده نمیشود لیکن در داخل یك لوحهکه درمسجد نصب شده معلوم مینمایدکه این بنادر تاریخ ۷۰۰ هجری زمان غازان خان ساخته شده سفر نامه از اسلامبولالی مسکن عمر خیام تألیف ژاکسن JACKSON ص ۱۹۶ و فهرست آثار تاریخی شماره ۶۹ اداره کل باستانشناسی .

الی‌الله‌الغنی ابویزید بن محمد بن مسعود البایزیدی غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات فی‌شهورسنة سته وسبعمایه . [۱] »

برج کاشانه [۲] (ممکن است مدفن یکی از فرزندان الجایتو باشد) دارای معماری خاصی است [*] بدنه برج دارای ترک های آجر تیزی بوده که در بالای آنها دو کتیبه با آجر تراشیده بخط کوفی برجسته نصب شده قسمتی از این کتیبه که خوانا مانده بدین قرار است :

« السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حافظ بلادالله ناظراً عبادالله الموتمن من الدنیا والدین والمسلمین .... العدل والدین ظل‌الله فی‌العالمین‌المهندس الدامغانی. [۳] »

در کتیبه گچبری درون دالان نام الجایتو خوانده میشود و همچنین درآغاز وپایان کتیبه بزرك وکوچك نام معمار بناء برای بار دوم باتاریخ ثبت شده :

«عمل محمدبن‌الحسین. . . الدامغانی‌عفراله‌له ولوالدیه ولجمیع‌المومنین‌والمومنات فی‌سنه ثلث وعشرین وسبعمایه .

صفه قبر بایزید بسطامی که قبله گاه اهل ذوق و صوفیان میباشد شامل سنگهای قبور تاریخی عده زیادی ازبزرگان دین و متصوفه است . درجنب صفه بایزید بنای چهار طاقی مانندی دیده میشود که متعلق بآرامگاه یکی از بزرگان افغانی است‌که در روی سنك‌آن اشعاری بخط نستعلیق حاکی ازبی اعتباری وبیوفائی عالم نقرشده در پایان اشعار نام نویسنده کتیبه وحجارآن بدین ترتیب خوانده میشود :

«حرره العبدالمذنب‌محمد رحیم‌هراتی عمل‌حجاری سیدحسن‌مشهدی۱۲۸۶هجری »

سنك قبر کنونی که‌برای علامت ونشانی درروی مدفن بایزید بسطامی نصب شده طبق کتیبه‌آن بایستی متعلق به شخص دیگری باشد . [۴]

---

۳ ــ این تاریخ ممکن‌است همان سبعمائة مطلق باشد در صورتیکه سته وسبعمائه باشد بایستی‌سال پایان بنامحسوب شود.

۴ ــ تاریخ این برج را ارنست . هرتسفلد . E . HERZFELO . تقریباً درسال ۷۰۸ هجری تعین کرده : نقل از فهرست تاریخی شماره ۶۹ باستانشناسی .

۱ ــ معمار این بنابطوریکه ازمفادکتیبه بایزید معلوم میشود همان معمار بنای صومعه بایزید است .

۲ ــ کتیبه سنگ مرمر که بخط ثلث برجسته است چنین میباشد .

«حضرت‌الدستورالاکرم‌الاعلم نتیجةالوزراء العظام و الاکابرالفخام غیاثاً للوزارة والمغفرة والدین محمدالدیلمی‌المشهوربقاضی‌ملك تغمده‌الله تعالی بغفرانه واسکنه فی‌فرادیس. »

مسجد جامع ابرقو (۱)

این مسجد که از ابنیه چهار ایوانی ودارای صحن مستطیل شکل ورواق وشبستانهای متعددی بوده است اکنون قسمت اعظم آن خراب شده بنا بتحقیقاتی که در نقشه آن بعمل آمده ازساختمانهای قبل ازمغول بایستی محسوب شود لیکن قسمتی ازاین مسجد درزمان سلطنت سلطان ابوسعید تعمیر شده وهمچنین بخشی دیگر ازبناکه شامل ایـوان وصفه آن باشد در اواخردوره ایلخانان مغولی مرمت یافته وازمطالعه کتیبه‌ای که باکاشی معرق نصب‌شده این مطلب معلوم میشود کـه مسجد چهار ایوانـی بنام مسجد قـدیم شهرت داشته است اینك متن کتیبه :

« امر ببناء هذا المسجد المتصل بالمسجد القدیم العبد الضعیف الفقیر الحسن ابن حاجی محمد ابن احمد المشتهر بفراش الملقب بحاجی امین الدین ابرقوئی اصلح الله احواله . »

درقسمت داخل ایوان شرقی مسجد که مورخ بسال ۷۳۸ هجری است محراب گچبری بسیار زیبائی ازدوره ابوسعید میباشد این محراب ازنظرصنعت گچبری وظرافت نقوش بی اندازه جالب توجه است .

سنك مرمری در دیوارمقابل محراب نصب گردیده که ازلحاظ هنر سنگتراشی حائز اهمیت است .

---

۱ ــ درابرقو بقایای ساختمانهای تاریخی و باستانی از دوره قبل‌ازمغول نیز دیده میشود یکی ازآن ابنیه بسیار معروف و مهم بنائی است بنام گنبد علی یا عالی که بوسیله حکام محلی در قرن پنجم هجری (بسال ۴۴۴ هجری) ساخته شده این ساختمان بشکل برج کثیر الاضلاعی است که دارای هشت ترك و از سنك نتراشیده باگچ بنیان گذارده‌اند سقف آن گنبدی شکل و دارای مقرنس کاری زیبائی است که درحد فاصل کتیبه کوفی و گنبد قرار گرفته این دو کتیبه که درخارج بنا بنظر میرسد بخط کوفی باحروفی درشت جلوه گری میکند وشامل تاریخ ساختمان و نام مدفونین درزیر این گنبد است :متن کتیبه چنین میباشد

بسم الله الرحم الرحمن الرحیم

«هذه التربة الامیر الاجل السید السعید القاضی عمید الدین شمس الدوله ابن علی هزار اسب بن سیف الدوله ابن الحسن نصیر ابن الحسین بن الفیروزان نور الله قبرهما وغفرلهما ما امر ببنائه ابنة

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گنبد خدابنده درسلطانیه

الجاتیو خدابنده که از سال ۷۰۳ - ۷۱۴ هجری سلطنت میکـرد پایتخت خود را بسلطانیه مشرق زنجان انتقال داده بود دراوائل غازان‌خان بخیال افتاد که دراین سرزمین که بزبان مغولی قنغور آلانك نامیده میشد بساختمان شهری دست بـکار شود چون مرگ وی در رسید انجام این امر بدست اولجایتو افتاد .

بقیه پا ورقی صحفه قبل

الفیروزان فی سنه ثمان واربعین واربعمائه حسبنا‌الله . »

قسمتی از کتیبه داخل سردرب که بسیاری ازحروف آن ریخته است و آنچه باقیمانده چنین است :

«وبوالدته‌السیدة‌الجلیله . . . . نازشرف . . . . . رحمة‌الله علیها . »

ازمطالعه کلمات این دوکتیبه مانند نورالله وغفرلهما معلوم میشود دراین آرامگاه دو نفر مدفون می‌باشند لیکن امروزه اثری از سنگ قبور مدفونین درزیرگنبد دیده نمیشود .

این بنا دربین اهالی بنام گنبد داراهم نامیده میشود وازنظرمعماری شباهتی کامل باابنیه دوره آل زیار (گنبد قابوس این و شمگیر درگنبد قابوس و میل رادگان درنزدیکی گنبد قابوس) دارد .

بطوریکه در کتاب لب‌التواریخ آمده رکن‌الدوله دیلمی دارای سه فرزند(بنام عضدالدوله وموید‌الدوله وفخرالدوله که‌ازدخترحسن‌بن فیروزان که پسرعم ماکان‌بن کاکی‌پادشاه طبرستان‌بوده) بنا بر این میتوانم بانی این بقعه را مـادر فخرالـدوله دیلمی بدانیم که بنام فیروزان مشهور است .

ازابنیه دیگر ابرقو بنای معروف بمزار پیرحمزه سبز پوش‌است که ازساختمانهای متعلق بقرن ششم هجری است از باقیمانده‌کتیبه گچبری محراب آن‌که بخط نسخ میباشد فقط این‌کلمات باقیمانده :

«عمل محمدبن‌ابی‌الفرج‌العراقی غفرالله‌له . »

« فی رمضان . . . . . . عشروخمس مائه . »

دیگر از ابنیه مهم ابرقو که‌اکنون‌اثری‌ازآن دیده نمیشود وبکلی خراب و منهدم گردیده بنای مزار معروف بطاووس‌الحرمین است که بایستی‌آرامـگاه یکی ازعرفاء قرن هفتم هجری بود باشد .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بقیه پاورقی صفحه قبل

بنا بر کتیبه‌ای که در بالای محراب آن سابقا خوانده شده این بنا آرامگاه حسن ابن کیخسرو بوده که درسال ۷۱۸ هجری زندگی را بدرود گفته ضمناً مزار دخترش که بنام بی بی عایشه ملکه خاتون است در درون همین بنا قرار داشته و مزار حقیقی طاووس الحرمین درمجاورت آرامگاه کیخسرو بوده که سنك قبر او در کنار قبرش تا این اواخر بنظر میرسیده .

اینك متن کتیبه‌ئی که دربالای محراب جای داشته و حاکی از تاریخ ساختمان و صاحبان مزار و نسب آنان بوده است چنین ثبت شده :

«ولذکر الله الاعلی . . . الاولی هذه ق . . . . طهرة وتربة مقدسة الملك لاسلام الشهید.... السعید قدوة المولی العجم صاحب السیف والقلم ناصر ایات ؛ المبرات فاتح . . . . ابواب الایات الکرامات ولی الله فی عهده خلیل الدنیا والحق والدین الحسن ابن الصاحب الاعظم السعید الامیر الاعدل الشهید مجدالدوله والدین کیخسرو ابن الصاحب الامیر الشهید . . . الدوله والدین السعد ابن الامیر الاعدل سعدالدوله والدین منصور ابن امیر . . . صاحب العالم الزاهد سلطان الحاج والحرم منبع الخیرات والمبرات مجد الدنیا والدین تاج المعالی ابی بکر محمد زاد الله مضجعه وابنة الملکه المعظمه العاقلته العادلته العقیدة الشهیدة عظمته الدنیا والدین صفوة الاسلام والملت بی بی عایشه ملکه خاتون نوراله قبرها وآنفق واقعة .

وفات الملك السعید . . . زاد الله مضجعه لیله السبت خامس جمادی الثانیه ثمان عشرة و سبعمائة وزمان حیوته ثلثه وتسعین سنه وصرف جمع الاوقات الشریفه بالطاعات . . . . رات وانواع المبرات ووفات ابنته المذکوره نورالله قبرها فی لیله الخمس السابع عشر من ذی العقدة سنة سبع و سبعمائه . »

درمجاورت این بنا مناره‌های سردرب **مسجد نظامیه** که قریب بیست متر ارتفاع داشته دیده میشود که بایستی باقرب احتمال تاریخ ساختمان آن مقارن باتاریخ ساختن بقعه حسن بن کیخسرو باشد این دومناره هم چون باسلوب معماری دوران مغول ازخشت وگل ساخته شده بود نیمی از آن خراب وفقط قسمت آجری آن باقیمانده از ملاحظه قطعات کاشی معرق که دربالای سردرب مسجد باقیمانده روشن میشود که این بنادارای کتیبه‌ای تاریخی بوده که بمرور ایام ریخته ومحو گردیده وفقط ازآن نوشته تاریخی دوکلمه : (ضعیف ـ احمد) باقیمانده است .

بشرحیکه گذشت معلوم شد که درشهرابرقوابنیه باستانی زیبائی ازدوران سلجوقیان ومغولان بیادگار ساخته شده بود که متأسفانه اکثرآن ابنیه مانند گنبد سیدون ومزار پیرحمزه ومسجد نظامیه وگنبد گل سرخی بکلی منهدم واز صفحه افتخارات آثار هنری ایران نابود گردیده‌اند . وازآنچه که باقی است وشرح آن درمتن کتاب داده شد میتوانیم باهمیت وزیبائی این شاهکارهای هنری تااندازه‌ای آشناشویم .

این شهر که بنای آن مدت دهسال درزمان سلطنت اولجاتیو بطول کشید درعداد یکی از مهمترین شهرهای اسلامی اوایل قرن هشتم هجری بوده است که مرکز داد وستد بازرگانی ورفت وآمد کاروانان وهیئت های سیاسی بدربار ایلخان مسلمان مغولی گردید. این ایلخان بدواً بساختن باروی مربع شکل که طول آن سی هزار قدم ودر روی پهنای دیوار آن چهارسوار میتوانستند پهلوی یکدیگر آزادانه حرکت نمایند مبادرت نمود پس از بارو بساختمان قلعه‌ای حصین که متناسب با مقام حفظ گنبد سلطانیه ومساجد ومدارس ویك سلسله ابنیه خیریه دیگری که از نظر معماری واجزاء وعوامل (سنك مرمر وچینی) شهرت عالمگیر داشت همت گمارد گذشته ازاینکه خدابنده خود دررونق شهرسلطانیه موثر افتاد بزرگان دوره ایلخانی و وزراء و فرمانداران واکابر آن عصرهم هر کدام بنوبه خود درتکمیل آبادی این شهر شرکت نمودند ازجمله خواجه رشیدالدین یك محله تمام ازشهر سلطانیه راکه شامل هزارخانه ومدرسه و خانقاه بود بخرج خود ساخت وبدین ترتیب علاوه بر ابنیه سلطنتی ودولتی ساختمانهای شخصی دراین شهر ساخته وپرداخته شد .

بنای گنبد سلطانیه ازشاهکارهای مهم هنری قرن هشتم هجری و از عالیترین آثار ساختمانی اسلام و ایران بشمارمیرود. این بنای عظیم که شهرت جهانی دارد ساختمان بزرك کثیرالاضلاع شکلی است که درهرضلع آن سه طاقنما تعبیه شده درقسمت بالای دیوار دورتا دورآنرا حجراتی فراگرفته که هر کدام از حجرات باسه طاقنما بطرف خارج باز میشود ودرروی هر کدام ازجرزهای هشتگانه آثارمناره‌ای که بزیباترین کاشیهای معرق تزئین یافته دیده میشوددرمیان این مناره‌ها گنبد دوپوشه نوك تیزی که بزرگترین گنبد تاریخی ایران می باشد جای دارد .

در سمت جنوبی گنبد آثار ساختمان مسجدی که دارای محراب گچبری است دیده میشود که بعداً به بنای سلطانیه افزوده شده درجهات دیگر بنا آثار راهرو وپله کانهائی برای وصول بطبقات فوقانی بنا وجود داشته که اکنون مختصری از آن آثار باقیمانده است .

بدنه اصلی گنبد وروکش خارجی تمام ساختمان آرامگاه باآجر محکم وگچ ساخته شده بعدروی بنای آجری رابابهترین کاشیهای رنگین بنفش و فیروزه‌ای و آبی ولاجوردی بشیوه کاشیکاری معرق آراسته‌اند ـ کاشیهای فیروزه‌ای این بنا و گنبد منظره وحالت دلچسب وگیرنده‌ای باین ساختمان داده است. سایر تزئینات سردرب ومجموعه خطوط رقاع وکوفی که عموماً باکاشی زینت شده حکایت ازعظمت وجذابیت این ساختمان در زمان آبادی آن می نماید. ارتفاع گنبد ۵۱ متر وپهنای آن ۲۴/۴۰ متر است از اینرو این گنبد رامیتوانیم بزرگترین گنبدهای ایران دانست .

دراطراف شاه نشینهای داخلی وخارجی این بنا نرده‌های مشبك چوبی وپنجره‌های

آهنین نصب بوده که اینك چند نمونه ازآن باقی است[1]. این آرامگاه دارای درهای بسیار گرانبهائی بوده که درحال حاضر اثر و نمونه‌ای از آن برجای نمانده. گنبد آن با کاشیهای فیروزه‌ای رنك پوشیده شده گیلوئی بالای دیوار و سایر قسمتهای بنادارای با کاشیهای رنگارنگ خیره کننده‌ای است ـ سقف داخلی شاه‌نشیها ورواق‌های اطراف باگچبریهای رنگین وآجرتراش مزین شده ـ درون گنبد بانضمام شاه نشین و سایرصفه ها مجموعه کاملی از هنرهای ظریفه آن عهد را در بردارد (خطوط ـ نقاشی ـ فن کتابت ـ گچبری و ریزه‌کاری) که نظیر آن کمتر در سایر ابنیه اسلامی دیده شده . در بقیه بنا نمونه های بسیار جالبی از انواع و اقسام خطوط (بشیوه کوفی ـ رقاع ـ ثلث ـ نسخ) با گچبری و طراحی ظریف نمایان است .

بطورکلی بنای آرامگاه بادوسر درتاریخی آن که یکی دارای کتیبه گچبری و دیگری بابهترین نوع کاشی‌معرق فیروزه‌ای ولاجوردی تزئین یافته ازمظاهرعالی صنعت دوره مغول بشمار میرود زیرا آثار مقرنس وقطارهای ظریف کاشی الوان که بانقوش هشت پر وپنج پرو ستاره‌ای شکل مزین ساخته‌اند برلطف وزیبائی جاودانی این بنا گواهی میدهد بدین جهة این بنارا باید ازنظرفن معماری وهنرهای ظریفه (استخوان بندی ـ هیأت ساختمان عظیم گنبد ـ تزیینات کاشیکاری و گچبری ورنك آمیزی وانواع خطوط ومقرنس وقطار سازی) سر آمد ابنیه تاریخی ایران نام نهاد .

پیدایش گنبد سلطانیه را میتوانیم آغاز نهضت معماری ایران نام دهیم زیرا ازتاریخ اتمام این بنای شگرف (۷۰٤هجری) جنبش عظیمی درمعماری واسلوب ساختمانی ایران پدیدار شده که اثرات آن بلافاصله درابنیه همان دوره مانند ساختمانهای تاریخی نطنز (خانقاه ـ مسجد) وسایر نقاط بعالیترین وجهی دیده شده ازاین جهة این بنا را باید بمنزله سرمشق وراهنمای معماری وصنعتی ادوار بعد دانست .

درپایان بطورخلاصه بامطالعاتی که ازطرف دانشمندان خارجی وداخلی درباره این بنا که‌ازعجائب ابنیه ایران‌و ازلحاظ کاشیکاری‌کلیه هنرشناسان وباستانشناسان باعجاز مقام هنری آن اعتراف نموده‌اندشاهکاری‌است که‌ازهیچ بنای دیگری تقلیدنشده بلکه ازنظرجهات معماری وهنری ازابتکارات خاص ایرانیان درقرن هشتم هجری است . همچنین تزئینات باشکوه‌و گچبری‌های رنگین‌وظریف آن بمنزله سرمشق ونسخه گرانبهائی برای هنرمندان آن عهد وادواربعد بشمار رفته‌و بدین جهات ساختمان گنبد خدابنده را در چمن سلطانیه

---

1 ـ چند نمونه از پنجره های‌مشبك چوبی به موزه ایران باستان تهران انتقال داده شده است .

باید یکی ازمنابع ومراجع مهم معماری اسلامی وایران دانست [1] .

دراین جا مناسب است که ازبنای دوکاروانسرای دوران مغول که درحدود تبریز و زنجان واقعشده نامبرده شود .

اولین کاروانسرای مغولی محلی است که درناحیه موسوم به هلاکو در ۹۳ کیلومتری شمال تبریزواقعشده. این کاروانسرا دارای صحن بزرگی بوده که دیوارهای آن مانند بارو ساخته شده وارتفاع سردرآن ۸/۲۵ مترااست. دراین سردرکه بطاق نوك تیزی منتهی میشود کتیبه‌ای بخط کوفی ازآجرکه زمینه آن کاشی فیروزه‌ای رنك است وجود داشته که قسمتی ازآن ریخته است .

درقسمت عقب سردرساختمان نیم گنبدی قرارگرفته که باکاشیهای سفید وآبی تزئین شده دراین بدنه بنا کتیبه دیگری از کاشی بنظر میرسد که بعلت محو شدگی قابل قرائت نیست .

همچنین درناحیه سرچم بین میانه وزنجان کاروانسرای خرابه‌ای ازدوران مغول باقی مانده این کاروانسرا دارای کتیبه سنگی بر سردر بنامیباشد که در روی سنك کتیبه نقر شده وهنوز باقی است تاریخی که در این کتیبه بنظر میرسد سال ۷۳۳ هجری است .

مقبره ملاحسن شیرازی [2]

درقسمت غربی دهکده سلطانیه ساختمان بالنسبه مفصل گنبد داری است که عده‌ای آنرا متعلق بدوره صفوی و بانی آنرا شاه اسمعیل اول میدانند لیکن بنابر نوشته پرفسور مینورسکی درفرهنك اسلامی درروی یکی ازدیوارهای این بنا که کتیبه‌ئی داشته نام اولجاتیو خوانده شده بااین ترتیب ممکن است ساختمان آن پیش از دوره صفوی باشد واین نکته از تاریخ سال ۷۳۳ هجری که برخانقاه مجاورمقبره شیخ حسن دیده میشود تااندازه‌ای تأیید میگردد [3] .

بنای دیگری ازقدیم در مجاورت مقبره ملاحسن دیده میشده اکنون جز چند دیوار مخروبه ازآن چیزی بنظر نمیرسد. این بنا را بنام مقبره چلبی اغلی مینامند واز ابینه

---

۱ ــ ازمورخین اسلامی حمدالله مستوفی درنزهة القلوب وحاجی خلیفه درجهان نامه شرحی درباب این بنای تاریخی ثبت کرده‌اند .

۲ ــ ملاحسن یکی ازعلمای حکمت الهی بوده که درزمان سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی زندگی میکرده است .

۳ ــ Minorski · درفرهنك اسلامی فصل سلطانیه جلد ۴ ص ۵۷۵

متعلق بدوران مغول بوده است .

سومین بنا که‌درصد کیلومتری سلطانیه برجا مانده بنای مقدس قیدار نبی است که بایستی ازساختمانهای قرن هفتم هجری باشد. این نکته ازتاریخ صندوق مزار که بسال ۶۹۱ هجری است روشن میشود و گذشته ازاین تاریخ درکتیبه بنا تاریخ ۷۱۰ هجری نیز خوانده میشود[1]

مسجد جمعه نطنز[2]

ازمسجد جمعه یاجامع نطنز که در دروازه کبود ساخته شده در نتیجه مرور زمان آثاری ازبنای اصلی کمتر دیده میشود بااینکه بکرات تعمیر ومرمت یافته هنوز هم برخی ازامتیازات قدیمی را در بردارد. تاریخ اتمام بنا درروی در چوبی وپایان کتیبه که سال

---

۱ ــ بنای قیدار بنی درقریه‌ای موقوفه بهمین نام واقعشده .

چون قریه قیدار مجهول‌المصرف و مجهول‌التولیه بود بحکم قطعی محاکم صالحه بتصرف وزارت فرهنگ واوقاف داده شد وازطرف وزارت فرهنگ نیز بدانشگاه هدیه‌شد. این‌هدیه برطبق تبصره ماده ۸ قانون تأسیس دانشگاه قبول شده و مقرر گردید که اداره آن فعلا بعهده مدرسه سپهسالار باشد وبرئیس دانشگاه اجازه داده شدکه قریه مذکوررا بنام دانشگاه ثبت نماید .

نقل ازسالنامه وزارت فرهنگ ۱۳۱۵ــ۱۳۱۷ ص۴۸۶

۲ ــ شهر ییلاقی نطنز که درآخرین نقطه شرقی کوه کرکس ببلندی ۱۵۶۵ متر واقعشده بمناسبت موقعیت‌طبیعی وآب وهوای ییلاقی واینکه‌در سرراه اصفهان‌قرارگرفته پیوسته آبادومحل سکونت بوده وبنا بر نوشته مسافرین و سیاحان خارجی که بایران و اصفهان و کاشان مسافرت نموده‌اند شهر نطنز را یکی ازمراکزآباد و خوش‌آب وهوای ایران بشمارآورده چنانکه ماژور سایکس ۰درکتاب ده‌هزار میل در ایران (درصفحات ۱۷۹و۱۸۰) نطنز را یکی ازنقاط ییلاقی سلاطین صفوی بشمار آورده و در حوالی همین شهر است که‌کاخ شکارگاه شاه عباس بنیان گذارده شد .

دیگرمسجدی است که درسال ۷۱۵ هجری بر پا گردیده از نظر زیبائی‌ودارا بودن‌کاشیهای نفیس شهرت بسزائی دارد .

همچنین حمدالله مستوفی درکتاب نزهةالقلوب (چاپ اوقاف گیب ص۲۹)شرحی درباره

بقیه پاورقی درصفحه بعد

۷۰۴ هجری باشد خوانده میشود :

بسم الله الرحمن الرحیم

امر بعمارة المسجد . . . المولی المعظم والصاحب الاعظم دستور ممالك العالم الممهد قواعد الخیر والکرم خواجه زین الدنیا والدین خلیفه بن الحسن الماستری بمساعی الصدر المعظم شمس الدین محمد بن علی النطنزی فی سنه اربع وسبعمائه .

تاریخ دیگرهم که سال ۷۰۹ هجری باشد در مسجد دیده میشود. این دوتاریخ ۷۰۴ و۷۰۹ به ترتیب سال آغاز وپایان ساختمان مسجد است .

بقعه شیخ عبدالصمد

بقعه یاخانقاه شیخ عبدالصمد مکان چهار گوشی است که دارای گنبد هرمی شکل هشت ترك است که ازنظر دارا بودن کتیبه گچبری تاریخی ومحراب کاشیکاری نفیس وضریح چوبی ظریف شهرت خاصی دارد . متأسفانه قسمتی ازکاشیهای گرانبهای محراب ازبین رفته واز آنچه باقیمانده زیبائی وجذابیت محراب روشن میشود .

متن کتیبه تاریخی خانقاه چنین است :

هذه القبة المشرفة مزار الشیخ الربانی نورالملة والدین عبدالصمد بن علی الاصفهانی المقیم بنطنز امر ببنائها الصاحب الاعظم زین الدنیا والدین خلیفة الماستری فی سبع وسبعمائه.

درجنب بقعه آثار خانقاهی دیده میشود که ازبنای اصلی آن فقط ایوانی بنظر میرسد بدنه اصلی آن آجری بوده وروکشی ازکاشیکاری معرق فیروزه‌ای ولاجوردی دارد این

بقیه پاورقی صفحه قبل

آبادی نطنز نوشته که دال برآبادی ووسعت آن بوده است گذشته ازاین چندین اثرباستانی ویران که بیادگار ادوار تاریخی درنطنز وحوالی آن دیده شده وهنوز پایدار است دلیل کافی بر سابقه تاریخی وآبادی این ناحیه بوده است .

قدیمترین آثار تاریخی آن بنای سنگی از دوره ساسانی است این بنای گنبد دار دارای چهار ستون وچهارطاق بوده ازهرجهة معرف ساختمان آتشکده های دوره ساسانی میباشد اهمیت این بنا بیشتر ازآن جهت است که دریکی ازنواحی مرکزی ایران چنین بنائی ازساسانیان وجود دارد ازچهارطاق اصلی این آتشکده سه طاق آن فرو ریخته فقط در حال حاضر چهار ستون ویك طاق آن که نمونه طرز ساختمان طاق ومعماری ساسانی است باقیمانده اجزاء ساختمانی این بنامانند سایر ابنیه سنگی ساسانی ازسنگهای بزرگ میباشد .

کاشی کاری ازنظر ترکیب واختلاط رنك وانتظام وترتیب چیدن کاشیها درنوع خود ازعالی‌ترین نمونه‌ای کاشی مغولی محسوب است . کتیبه کاشی این ایوان فاقد تاریخ است لیکن ازآنمقدار که باقی مانده معلوم میشود که بانی این خانقاه هم خلیفة بن حسن بن علی الماستری است که دربنای مسجد وبقعه نام آن دیده میشود .

مناره زیبای خانقاه هم دارای همان امتیازات کاشیکاری ایوان میباشد گذشته ازرنك آمیزی بدیع وکم نظیر کتیبه مناره که برنك فیروزه‌ای ساخته شده دارای تاریخ سال ۷۲۵ هجری است که بینهایت مورد توجه هنرمندان قرارگرفته است .

متن این کتیبه تاریخی چنین است :

امر ببناء هذه المنارة العالیة والغرف الرفیعة الملك الاعظم الصاحب المعظم اعدل ملوك العجم بانی قواعد الخیرات منبع السعادات باسط الامن والامان ناشر العدل والاحسان شمس‌الدولة والدین ناصر الاسلام وعون المسلمین محمد بن ابی علی تقبل الله حسناته فی شهور سنة خمس وعشرین وسبعمائه .

بااین ترتیب میتوانیم تاریخ ساختمانهای مسجد ـ بقعه ـ خانقاه ـ ومناره را چنین ثبت نمائیم :

مسجد دارای دوتاریخ ۷۰۴ و۷۰۹ هجری است که سال آغاز وپایان بناست .

تاریخ ساختمان بقعه شیخ عبدالصمد سال ۷۰۷ هجری است .

ایوان خانقاه دارای تاریخ ضمنی ۷۱۶ یا۷۱۷ هجری میباشد .

مناره مورخ بسال ۷۲۵ هجری است . پس بااین ترتیب تاریخ کلیه این ساختمانهای تاریخی (مسجد وبقعه[1] وایوان ومناره) مابین ۷۰۴ و ۷۲۵ هجری است .

دراین ابنیه که درفاصله ۲۰ سال ساخته شده آثار نهضت ساختمانی دوران ایلخانان وبالاخص نفوذ معماری وهنر تزئینی مقبره باشکوه خدابنده کاملا نمایان است که تاچه حد ساختمان آرامگاه خدابنده مورد تقلید وسرمشق این ابنیه باشکوه قرارگرفته وازاین پس باید کلیه ساختمانهای قرن هشتم را درحقیقت تقلیدی از اصول معماری آرامگاه خدابنده درسلطانیه دانست . [2]

---

۱ ـ بنابر کتیبه‌ای که در دروازهٔ کبود موجود است برای حفظ این بنایکی از مردم خیر بنام نجم‌الدین موقوفاتی براین بقعه وقف نموده واین عبارت خوانده میشود :

وقف خواجه نجم‌الدین محمود جمادی‌الثانی ۹۲۱ .

۲ ـ بنای دیگری بنام مسجدآفوشته (درقریه‌آفوشته) وبقعه سید حسن واقف که اولی مورخ بسال ۸۳۱ ودومی دارای تاریخ ۸۲۸ هجری است درجزء ابنیه‌تاریخی حوزهٔ نطنز شهرت

بقیه درصفحه بعد

خانقاه و مزار شیخ علاءالدوله سمنانی

شرح احوال علاءالدوله سمنانی در کتاب نفحات الانس جامی ورسایل طریقت بتفصیل ذکر شده نام علاءالدوله سمنانی احمد بن احمدالبیابانکی است که صاحب کتاب مکاشفات است علاءالدوله درروزگار شباب ملازم ارغون ایلخان مغولی بوده سپس درزمره عرفاو صوفیان درآمده وهم صحبتی شرف الدین سمنانی راانتخاب نمود و نیز زمانـی به شیخ عبدالرحمن اسفراینی ارادت میورزید تا آنکه بمرتبه ارشاد رسید ومدت ۱۶ سال در خانقاه خود بسر برد ودرسال ۷۳۶ هجری فوت کرد .

مزار این عارف بزرك درهیجده کیلومتری سبزوار وشش کیلومتری قریه سرخه واقع شده این بناکه ازساختمانهای دوره ایلخانی اولجاتیو بوده دراثر مرور زمان وسستی بنا مانند اغلب ابنیه دوران ایلخانان ازهم پاشیده است لیکن بطـوریکه از مطالعه و مراجعه بنوشتجات مسافرین خارجی بر میآید از ابنیه زیبا و نامدار دوره ایلخانان بشمار میرفته است .

ابنیه تاریخی دوره مغول دریزد

بطوریکه مولف تاریخ جدید یزد احمدبن علی الکاتب دراواخر قرن نهم [1] درکتاب گرانبهای خودنگاشته است نسبت ساختمان یزد رابه یزدگرد پادشاه ساسانی داده وهمچنین

بقیه پاورقی صفحه قبل

دارند .

همچنین درقریه ابیانه وقهرود نطنز آثار تاریخی بنام مسجد میانده وبـرزله بسال ۷۰۱ هجری باقیمانده است .

اثر مهم دیگری که بعلت ظرافت و هنر فوق العاده مشهور است محراب گچبری بسیار ظریفی است بنام محراب گچبری مسجد کوچه میرکه از زمـره شاهکار های هنرگچبری بشمار میرود .

---

۱ ــ کتاب تاریخ جدید یزدکه بدستور وزارت فرهنك درسال ۱۳۱۷ درچاپخانه گلبهار یزد بچاپ رسیده از کتب موثق در تاریخ یزد و ابنیه آن است مؤلف این کتاب مطالبش را بسیزده مقاله تقسیم نموده که اززمان اسکندرشروع وبدوران سلطنت سلطان بهادرخان ختم مینماید وشرحی درآغاز رساله درآبادی شهر یزد وتوجه شاهرخ بعمران این خطه نوشته است که ازنظر اطلاع برمفاد وسیاق نویسندگی نقل میشود :

«وراستی درزمان سلطنت سلطان هیچ پادشاه خطه یزد چنین معمور نبوده که در حضرت سلطان اعظم سعید خاقان اعلی اعدل حمید سلطان السلاطین فی‌عهده وزمانه البار باسالیب(؟) رحمة‌الله بغفرانه

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بنای نواحی عقدا ومیبد وفیروزآباد رابفیروز ساسانی منسوب میدارد تاآنکه درقرن هشتم هجری وزمان سلطنت شاهرخ بهادرکورکانی این شهر بکمال‌آبادی ورونق رسید از این دوران ابنیه مهمی‌درشهر یزدکنونی باقیمانده که‌اینك بشرح مختصر بناهای دوره ایلخانان اشاره‌می‌کنیم‌وبعداً درفصل آثاردوره‌تیموریان بتفصیل درباب ابنیه دوره تیموری یزد بحث خواهیم نمود .

مقبره سید رکن‌الدین

این بنا ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود دارای گنبد زیبائی است‌که پوشش آن ازکاشی ومزین بکتیبه‌ئی بخط‌کوفی وتزئینات جالب‌آجرکاری میباشد .

بطوریکه صاحب تاریخ جدید یزد[1] درباب بنای رکن‌الدین‌نوشته است معلوم میشود قبل ازاینکه ساختمان‌آرامگاه دراین محل احداث شود دراین مکان مسجد مصلی عتیق بنیان‌گذارده شده بود .

بانی این مقبره باستناد مفادکتیبه امیررکن‌الدین محمد قاضی بوده است‌که درسال

بقیه پاورقی صفحه قبل

معین‌الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه واسکنه فی‌فرادیس‌الجنان مع‌ـ حورالعین .

شعر

خطه یزد بخوبی چو بهشتست برین	بلکه خلدیست مشکل‌شده برروی زمین
جنت وخلد چه خوانیش‌که دررتبه زیب	خودقیاسی نکندکس نه بدان ونه بدین
خاك او عنبر و آبش بمثل‌آب حیات	باد اوچون نفس روح امین مشك‌آگین
گر بفردوس بگویم‌که بهشتست بهشت	کند اقرار و بگوید که چنینست چنین
کوی و بازار پر ازماه رخان زیبا	راست مانند جنات در او حورالعین
پای تا سر بمثل کوچه اهرستانش	هست پر یاسمن‌و لاله و سرو ونسرین

تاریخ جدید یزد ص۶-۷

---

۱ ـ درباب‌مقبره سیدرکن‌الدین چنین نوشته است : بانی‌مسجد مصلی‌عتیق‌امیررکن‌الدین محمدقاضی بود ومسجدی بغایت مروح است ومناره برگوشه مسجد نهاده است وغرفه مقابل‌آنرا امیر معین‌الدین اشرف ساخته وامیر شمس‌الدین محمد خضرشاه عمارتی برآن افزوده و مهتر علیشاه فراش‌تخت موذنان درپیش‌گنبد ازآجربساخت ودرسنه ستین و ثمانمائه بواسطه سیل‌گنبد مسجدخراب شد بنابراین مسجد درسنه خمس وعشرین وسبعمامه بود ص ۱۲۸

خمس وعشرين وسبعمائه ۷۲۵ ساخته شده .

صاحب مرآت البلدان در ضمن شرح جامع یزد مینویسد ۱ که درسنه ۷۲٤ مرتضی اعظم سعید رکن‌الدین محمد بن‌سید نظام‌الدین محمد قاضی در نزدیکی مسجد قطعه زمینی خریده طرح مسجدی نوانداخت و صفه و گنبد ومقصوره وغرفـه های بسیار زیبا محکم بنا کرده لیکن‌چون باتمام‌آن توفیق نیافت بموجب‌وصیت اوشرف‌الدین علی دراتمام‌آن کوشید ازمطالعه ودقت درگفته تاریخ یزد ومرآت البلدان بنظر میرسد که صاحب مرات البلدان مطالب مربوط بمقبره رکن‌الدین را ازکتاب تاریخ جدید یزد استخراج نموده باشد .

بهرحال‌مسجد جامع‌یزد دارای تاریخ مفصلی‌است زیرا هرقسمت ازاجزاء ساختمان در ادوار مختلف ساخته شده در روی یکی ازمحرابهای‌آن تاریخ سال ۷۷۷ هجری دیده میشود .

مسئله قابل توجه درساختمان این جامع که ازنظر معماری وهنرسازندگی فوق‌العاده کسب اهمیت نموده موضوع حل کردن مسئله روشنائی غیرمستقیم بوسیله انعکاس نور ازگچ سفید گنبد ودیوارها میباشد .

درپایان میتوان مسجد جامع یزد را ازنظرساختمان ونکته مهم فنی (روشنائی بطور غیر مستقیم) و هنر تزئینی از ابنیه‌ای دانست کـه احتیاج بمطالعه و بررسی کافی و وافی دارد .

مسجد جامع نائین

بنای اصلی مسجد جامع نائین ازابنیه قـرن چهارم هجری است کـه از نظر شکل ساختمان و انواع مختلفه سقفهای هلالی وطاق نما نظیر مسجد تاریخانـه دامغان و جامع نیریز میباشد . ۲

---

۱ ـ مرآت البلدان جلد ۴ ص۱۲٤-۱۲۶

۲ ـ قدیمترین مسجدی که تاکنون‌مانده‌تاریخانه‌دامغان‌است اگرچه کتیبه‌ای که تاریخ آنرا تعیین کند وجود ندارد اما از روی سبك بنا میتوان آنـرا متعلق بقبل از سال ۲۰۰ هجری دانست .

اهمیت ساختمان این مسجد برای‌آن است که بسیاری ازاسلوب ساختمانی ساسانی را دربر دارد طاقهائیکه بدون مجاورت دیوار روی ستون‌ساخته شده بخاطـر میآوردکه ستون سازی از خصائص معماری قدیم ایران است .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

اهمیت دیگر این مسجد وجود منبر و درهای چوبی گرانبهای تاریخی آن است که گذشته ازهنر و جنبه صنعت آن فایده تاریخی دیگری را در بر دارد زیرا در شناسائی تاریخچه تعمیر مسجد درقرون بعدی راهنمای مستندی است ازاین رو بیشتر باستان شناسان و هنرمندانی که این مسجد را بازدید نموده‌اند در باره ظرافت کار و ارزش هنری این منبر یادداشت هائی نموده‌اند [1].

کتیبه‌های منبر که بخط نسخ درمتن شاخ و برگ کنده شده دارای تاریخ سال ۷۱۱ هجری است که شامل زمان وقف این منبر تاریخی بر مسجد میباشد آنچه از کتیبه سالم مانده بشرح زیر است :

« وقف الصدر الاجل المنعم المحترم ملك التجار جمال الدین حسین بن المرحوم عمر بن عفیف ـ هذا المنبر علی المسجد الجامع فی مدینة النائین تقبل الله منه فی رجب سنه احدی عشر و سبع مایه . »

لله ملك السموات والارض ومافیهن وهو علی کل شئی قدیر .

دردو طرف ستون منبر این کلمات کنده شده :

الملك لله ـ العظمة لله ـ عمل الاستاد افتخار الصناع محمود شاه بن محمد النقاش الکرمانی خدایش بیامرزاد کسی فاتحه خواند بخط العبد عبدالحکیم المحمدی .

از متن این کتیبه معلوم میشود که منبر تارتخی در رجب سال ۷۱۱ هجری توسط جمال لدین حسین بر مسجد وقف شده سازنده منبر محمود شاه کرمانی بوده وخط ازعبدالحکیم محمدی است . ضمناً از تاریخ کتیبه قاب درب مسجد [2] معلوم میشود که در سال ۷۱۱ و ۷۸۴

بقیه پاورقی صفحه قبل

درنیریز ۲۰۰ کیلومتری مشرق شیراز مسجدی است (که ساختمان آن ازایوان بسیار بزرگی که طاق هلالی داشته وازسایر قسمتها جدا بوده) این ساختمان ازبقایای اسلوب ساسانی است که تقلید از آن در دوره اسلام ادامه پیدا کرده است درقسمت دیگر مسجد مناره‌ای دیده میشود که شاید متعلق بساختمان مسجد اولیه باشد .

تاریخ ضایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن
ترجمه عبدالله فریاری ص ۱۲۵ و ۱۳۷

---

۱ ـ صنایع ایران درستش جلد تألیف پرفسور پوپ چاپ لندن ThESuRvEy oF iRANiAN ART 1958 . جلد ۱ و ۲ ص ۹۳۳ ـ ۹۴۰ ص ۲۱ ـ ۳۵

۲ ـ نمونه‌ای ازقاب‌های، تخته‌ئی درب مسجد جامع نائین بموزه ایران باستان تهران انتقال داده شده درروی این دوتخته بخط نسخ کتیبه زیر وتاریخ سال ۸۷۴ خوانده میشود :

قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر ـ قال النبی علیه السلام من بنی لله مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة فی سنه ۸۷۴ . »

هجری تغییراتی در ساختمان مسجد نائین رویداده که ازمشاهده و بررسی در وضعیت کنونی ساختمان مسجد روشن میشود .

باشرح مختصری که داده شد تااین اندازه روشن گردید که این مسجد بااینکه از نمونه‌های گرانبهای مساجد قدیمی اسلام است دارای امتیازات هنری بسیار هم میباشد که اهم آن تزئینات گچبری ستون شبستان وداخل طاقنماها ومنبر نفیس آن است .

مسجد باباعبدالله نائین

بنای دیگری که در نائین متعلق بآغاز قرن هشتم واین دوره است مسجد باباعبدالله میباشد که بنام بانی آن شهرت یافته باستناد کتیبه‌ئی که بخط نسخ وشامل شش سطرمیباشد و برروی چوب کنده شده وموجوداست این مسجد درسال ۷۰۰ هجری ساخته شده اینك متن آن قسمتی که ازکتیبه باقیمانده است :

«امر ببناءهذاالمسجدالمبارك الصدر الکبیرالحه. . . لصدور والاکابر مفخرالعراق مرضی‌الاخلاق لدولت والدین جلال الاسلام والمسلمین امین‌الملوك و السلاطین محمدبن - المرحوم شمس‌الدین بن عیدالله بن محمد بن عبدالله القسم بن علی‌متع‌الله بطول بقائه وتقبل الله منه . . . واعانه یوم‌الفزع الاکبرتحریراً فی‌غره شهرالله الحرام سنه سبع مائه .»

درنائین مسجد دیگری بنام مسجد محمدیه میباشد این مسجد هم دارای منبر چوبی نفیسی است .

ازابنیه تاریخی دیگر نائین بنای معروف بمسجد سفلی است که دارای درب قیمتی بوده در روی درب تاریخ سال ۹۹۷ هجری بدین ترتیب خوانده میشود :

« وقف کرد عباداللّه بن سلطان علی بن محمد ابن دررا برمسجد سفلی قریه محمدی قربةالی‌الله تعالی سنه ۹۹۷ عمل علی بن شمس‌الدین بن قطب‌الدین میبدی .»

ازابنیه تاریخی‌معروف یزدبنای مشهوررصد وقت‌الساعة بوده است که تاریخ احتمالی ساختمان‌آنرا ۷۲۰ هجری تعیین کرده‌اند متاسفانه این بنای مشهور بکلا منهدم شده آثاری ازساختمان رصد ودومناره‌آن دیده نمیشود شرح‌کامل ساختمان این بناکه از نوادر وعجایب ابنیه تاریخی اوایل قرن هشتم هجری بشمار میرفته درکتاب تاریخ جدید یزد بمیان آمده که ما ذیلا خلاصه‌ئی ازآنرا درزیر نقل مینمائیم . [1]

---

۱ - درذکر وقت ساعات . در مقابل درگاه مدرسه دو منار بردوگوشه ایوان اونهاد وبر یك مناره مرغی‌ازمس ساخته وازهرطرف که‌آفتاب روی‌آوردآن مرغ روی‌بآفتاب دارد ومیگردد

بقیه پاورقی در صفحه بعد

دراطراف این بنامدرسه ومحلی بنام بیت الادویه و عمارتی برای کتابخانه که شامل سه هزار مجلد کتب خطی بوده است ساخته شده .

از ابنیه دیگر قرن هشتم هجری دریزد بایستی نام دارالشفاء و خانقاه شمس الدین محمد صاحبدیوان که بنا بامراین وزیر صاحب تدبیر بوسیله نایب اوخواجه شمس الدین تازی ساخته شد برده شود تاریخ اتمام این بنا درسال ۷۶۰ هجری بوده است درباب همین ساختمان است که امامی هروی قصیده‌ای دروصف آن سروده که بیت آخر آن چنین است :

خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملك ودین

مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان

عمارت نه گنبد که بنام عمارت شمسیه معروف بوده و در سال ۷۲۷ هجری پایان

بقیه پاورقی صفحه قبل

وبرمناره دیگرعلمی هنگام پنج وقت که طبل زده میشود برمی‌آید وبرسرآن مناره درمیان رصد چرخی‌چوبین منقش‌ساخته وبسیصد وشصت قسمت کرده وهرقسمتی درجه وهرروز که آفتاب برمیآید درهردرجه‌که نموده میشود بحروف ابجد برچهارگوشه چرخ چهار دایره نهاده ودر هردایره سی‌خانه ونام ماههای ترك وررومی وعربی وجلالی نوشته هر یك روزکه میگذرد یك خانه ازآن دایره سیاه میگردد وازدو درجه بالای چرخ دومرغ رومی سربیرون ومهره روئین درطاس که زیرآن نهاده‌اند میاندازند وچرخ درگردش میآید واز این دوازده تخته سفیدکه نشان دوازده ساعت است یکی میافتد وتخته سیاه بجای او می‌آید ودرپنج وقت چون مهره بیفتدطبل یکزمان دراندرون رصد زده شود وعلمی‌برمناره برآید ودایره بالای چرخ کشیده وسی دایره سفید بروی نهاده هرروزکه ازماه میگذرد یکی ازاین دایره سیاه میشود ودرمیان آن دایره تمام آن نوشته وازیکطرف دیگر مقابل ساعات دوازده تخته دیگرنهاده‌که چون از شب یکساعت میگذرد یك چراغ ازآن دوازده چراغ‌که نهاده شد بازنشانده میشود وهمچون‌که درمیان چراغ نهاده منطقة البروج واسامی چهل وهفت منازل قمر ثبت کرده اول ۰ ۰ ۰ ۰ و بطن الحوت و سرابالای دایره قمرخمسه پنجره زحل مشتری عطارد مریخ زهره‌منسوبات هر روز نوشته بهرکوکب‌که باشد و در اندرون رصد تنوره دوبالای‌آدمی ازپیش ساخته هرروز پرآب میکنند ولنگری مسین بزنجیری بسته برروی‌آن تنوره است دوریا بین‌آن تنوره اسطرلابی روئین ساخته واز عصاره اوآبی ازتفته بیرون میایدوهرچندآن تنورکم میگرددآن‌لنگری فرومینشیند وتمام عمل بدانست وطاس کوچك چون جام‌آویخته نشان دقیقه است‌که دقیقه یك برآن جام خورده میشود وآوازی میکند ودرما بین چرخ رصد پنجره چوبین بمعقل درهم‌کرده ودرپنجره‌آب چنین بیرون میآید ۰ ، صبغة هذه الساعات العبدالفقیرالی الله لجلیل ابی بکربن محمد خلیل غفرالله‌له واتمام‌آن رصد در سال خمس وعشرین وسبعماهه بود . ص۱۳۴ـ۱۳۵

یافته جزء یك سلسله بناهای معروف برباطات است که بهمت امیر شمس‌الدین محمد اتمام پذیرفته است .

همچنین است مدارس خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر درسال ۷۱۵ هجری وضیائیه مورخ بسال ۷۰۵ هجری و کمالیه (۷۲۰ هجری) وخاتونیه بنام خاتون مادر شاه یحیی آل مظفر (۷۸۷ هجری) ونصرة‌الدین یحیی (۷۸۷ هجری) وغیاثیه که بنام غیاث‌الدین وزیرامیر شیخ ابواسحق شهرت داشته (۷۴۰ هجری) وعبدالقادریه ازابنیه خواجه عبدالقادر معاصر زمان ایلخان ابوسعید ورقیب خواجه علیشاه (۷۳۴ هجری) و خواجه ابوالمعالی (۷۸۷ هجری) وقطبیه (۷۸۷ هجری) وهمچنین صاعدیه (۷۶۲ هجری) وخواجه شهاب‌الدین (۷۳۷ هجری) ومولانا (۷۸۹ هجری) ویعقوبی (۷۸۵ هجری) ویك رشته بناهای خانقاه ومساجد ومزارات تاریخی که درفاصله سالهای ۷۰۰ الی ۸۵۰ هجری درحدود شهرستان یزدساخته شده که متاسفانه درحال حاضر نه ازدارالشفاء وعمارت نه گنبد صاحبدیوان اثری مانده. و نه ازمدارسی که بذکر نام وتاریخ ساختمان آنان اشارت رفت - بهرحال شهریزد ونائین از نقاطی میباشد که هم اکنون نیز دارای ساختمانهای مهم تاریخی (بشرحیکه گذشت) می باشدوازجمله ابنیه معروف آن مسجد میر چخماق شامی است که بایستی بسال ۸۳۰ هجری ساخته شده باشد شرح کامل این بناء ضمن آثار دوره تیموریان بتفصیل ذکرخواهد شد .

ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان

اصفهان که ازقدیمترین ایام تاریخ مورد توجه سلاطین ایران بوده است(در زمان هخامنشی جزء اقامتگاههای تابستانی این سلسله محسوب و بعلت موقعیت خاص طبیعی و کاروانی همواره ازنقاط آباد ایران بشمار میامد) . ازدوران هخامنشی اثر مهمی تاکنون بدست نیامده[1] وآنچه از ادوارپیش ازاسلام کشف شده شامل دوسرستون سنگی متعلق باوایل

---

۱ - اصفهان که درمشرق کوههای زاگرس واقع میباشد از دوران هخامنشی آباد وازنواحی مشهور ایران بشمار میرفته‌جنانکه بنای موجود بنام آتشگاه که برفرازکوهی درمسافت چهارمیلی اصفهان بارتفاع قریب ۷۰۰ پاواقعشده اختصاص بآتشکده داشته‌ودراین باره اغلب ازسیاحان و باستانشناسان خارجی مانند: BARBARO باربارو P'DELAVALLE پیتردولاواله A.OLÉARIUS آ. اولئاریوس تاورنیه TAVFRNIÉ شاردن CHARDiN کرپرتر KERPORTER ویلیام اوزلی W.OSLIY لردکرزن L.KORZEN وغیره مطالعات کافی نموده‌اند وعقیده آنان براین است که این بنا آتشکده بوده وبنامهای مختلف مانند قلعه وبرج گبری وآتشگاه نامیده شده .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

دوره ساسانیان است .

بشرحیکه درفصل محاربات مغولان وسلطان جلال الدین منکبرنی گذشت درسال ۶۲۵ هجری جنك سختی ما بین مغولان و خوارزمیان دراین شهر درگرفت که سرانجام اصفهان تسلیم مغولان گشت و درنتیجه خرابی فراوانی باصفهان و ابنیه تاریخی آن که متعلق بدوران اسلامی و بالاخص سلاجقه بود وارد شد بدین جهة ازابنیه دوره خوارزمی وحتی زمان مغول کمتر دراصفهان دیده میشود . ازآنچه باقیمانده ابنیه زیر میباشد که باختصار بشرح هر کدام اشاره میشود :

درجامع عتیق اصفهان که شرح قسمتی ازابنیه دوره سلجوقی آن درخاتمه فصل سلاجقه ذکر شد، قدیمترین تاریخ مسجد که با نام سلطان ملکشاه سلجوقی وخواجه نظام الملك وزیر توام است (۴۶۵-۴۸۵ هجری) دیده میشود پس از آن ساختمان گنبد معروف بخاکی است که درسال ۴۸۱ هجری بدستور تاج الملك وزیر وبتقلید از گنبد خواجه نظام الملك ساخته شده .

سومین تاریخی که درمسجد ملاحظه میشود سال ۵۱۵ هجری است این سنه ازمتن کتیبه‌ای مستفاد میگردد که حاکی ازآتش سوزی درمسجد بوسیله قوم باطنیه بوده است که بعداً تعمیر ومرمت یافته .

چهارمین تاریخ این مسجد سال ۷۱۰ هجری است. این تاریخ در روی محراب گچبری مغولی شبستان سلجوقی است که درسمت غربی صحن مسجد ساخته شده - گچبری این محراب که موجب تزئین دیوار شمالی شبستان است ازعالیترین وزیباترین نمونه گچبری وهنردوران سلطان محمد الجایتو است که دارای نقش ونگار ظریف وخطوط ممتاز میباشد درحقیقت میتوان این اثر گرانبها ونفیس را اززمره مهمترین شاهگارصنایع گچبری مغول دراوایل قرن هشتم هجری وازاجزاء جالب توجه تاریخی جامع اصفهان بدانیم اینك متن

بقیه پاورقی صفحه قبل

ازمورخین ایرانی واسلام مانند ابن خردادبه ومسعودی درکتاب مروج الذهب وابن رسته وحمزه اصفهانی هرکدام در باره سوابق تاریخی اصفهان و آتشگاه مطالبی نوشته‌اندکه ازمطالعهٔ مقالات آنان معلوم میشودکه این محل بنام آتشکده ماربین یا یکی از معابد مقدس هفتگانه و بتخانه شهرت داشته ونسبت ساختمان آنرا به خشایارشا شهریار هخامنشی میدهند .

یکی دیگر ازمأخذ تاریخی درباب ساختمان آتشگاه کتاب المحاسن اصفهان است که بانی ساختمان آتشکده راکدخدای قریه هورستان ناحیه ماربین معرفی نموده است .

بعدازدوران مغول اصفهان درسال ۷۵۷ هجری بدست امیرمبارزالدین آل مظفر افتاد پس ازآن مدتها درتحت تسلط تیموریان وترکمانان بود تاآنکه نوبت تجدید عظمت آن رسید وازرمان شاه اسمعیل صفوی نخستین شهریار سلسله صفویه روبآبادانی رفت .

کتیبه محراب درزیر نقل میشود .[۱]

«هذه المحراب المستطاب من مضافات العمارات التی اتفقت اعادتها فی ایام معدلة السلطان حامی حوزة الاسلام والایمان غیاث الدنیا والدین ظل الله فی الارضین سلطان محمد حرس الله ببقائه الاسلام من فواضل صدقات العمیمة الصحیة(؟) الاعظمه صاحب دیوان الممالك شرقاً وغرباً بعداً وقرباً سعد الحق والدین المخصوص بعنایة رب العالمین محمد الساوی اعزالله انصاره وضاعف اقتداره تولاه العبد الضعیف الراجی الی رحمة الله تعالی وغفرانه عضد بن علی الماستری احسن الله عقبته فی صفر سنه عشر وسبعمامه ختمه الله تبارك وتعالی بالخیر والطفر .»

در باره متن این کتیبه وعکس برداری ازآن مطالعات مفصلی انجام یافته ازجمله عکسی است که ژه کورتلمن ازاین محراب برداشته تصادفاً این سند تاریخی بدست باستان شناس نامی ماکس ون براخم سوئیسی[۲] افتاد بدین ترتیب برای نخستین دفعه مفاد این کتیبه و اهمیت گچبری محراب باطلاع دانشمندان وهنرشناسان رسانیده شد .

سپس دانشمندان دیگری در مورد این کتیبه و تشریح زیبائی محراب و خطوط آن مطالعه و رسالاتی چاپ ومنتشر ساختند که خلاصه‌ئی از این نشریات درتهران بطبع رسیده است[۳] .

درسردرب شبستانی که محراب گچبری مورخ بسال ۷۱۰ هجری درآن قرار گرفته کتیبه‌ای ازکاشی معرق نصب شده که میرساند بنای شبستان متعلق بزمان سلطنت سلطان محمد پسر بایسنقر بتاریخ ۸۵۱ هجری است[٤] .

ابنیه دیگری درمسجد جامع بنظر میرسد که انتساب آنان بدوره آل مظفر بشرحی که خواهیم نوشت قطعی است از مهمترین بناهای این دوره صفه یا مدرسه معروف به عمر بن عبدالعزیز وچهل ستون (بین گنبد خاکی و ایوان شمالی) جنوب شرقی است که کلیه این ساختمانها ازدوران آل مظفر وزمان قطب الدین شاه محمود میباشد .

دراین صفه تاریخ بسال ۷۶۸ هجری درپایان دو کتیبه باقیمانده بدین ترتیب که در مقابل صفه وسردرمجاور گنبد خاکی درانتهای بقایای کتیبه کاشی معرق که بیشتر آن ریخته فقط سال مذکور بدست میآید : فی شهر محرم سنة ثمان وستین وسبعمائه .

عین همین تاریخ درپایان کتیبه زیررومی طاق صفه که ازکاشی معرق و بخط طغری در

---

۱ ـ این محراب بامر محمد ساوی وزیر مقتدر خدابنده الجایتو ساخته شده .

۲ ـ G. COURTELLEMON درسفر سال ۱۹۰۰ میلادی باصفهان .

۳ ـ MAXVON BERCHEM

۴ ـ آثار ایران بفارسی جلد ۱ جزء ۲ ص ۱۲٤

۵ ـ درفصل تیموریان بتفصیل شرح داده خواهد شد .

زمینه‌لاجوردی نوشته‌شده خوانده میشود : مرتضی‌ابن‌الحسن‌العباسی‌الزینبی .... فی‌شهور سنه ثمان وستین وسبعمائه من هجرة .

در کتیبه‌ای که روی محراب کاشی این صفه خوانده میشود تاریخ دیگری که سال ۷۷۸ هجری است بدین ترتیب با نام کاتب نمایان میباشد .

« کتبه علی کوهیار الابرقوئی فی‌سنه نشمان و سبعین وسبعمائه . » این تاریخ بایستی زمان پایان ساختمان صفه باشد .

جملاتی ازیك کتیبه ناقص دیگری بر سر درجنوبی صفه باقیمانده که میرساند ساختمان مدرسه بدست شاه محمود آل مظفر شروع شده‌است :

« خلدالله سلطانه الی‌یوم الموعود بنیت هذالعمارة . »

بقعه باباقاسم

بنای‌مختصرودرعین حال جالبی است این بقعه دارای گنبد هرمی شکل مغولی که روکش آن کاشیکاری‌است میباشد سردرزیبای‌آن دربین ابنیه اصفهان شهرت خاصی دارد .

برطبق کتیبه‌کاشی معرق که درحاشیه بالای سر درقرار گرفته معلوم میشودکه بانی ساختمان بقعه بابا قاسم که مورد احترام مردم اصفهان است سلیمان ابوالحسن طالوت دامغانی نام داشته که درسال ۷۴۱ هجری بساختمان این بنااقدام نموده است . ضمناً کتیبه دیگری هم داردکه میرساند این بقعه درزمان شاه صفی صفوی بدست آقاخان نامی بتاریخ ۱۰۴۴ هجری مرمت یافته متن کتیبه اصلی بنا بدین‌قراراست :

« بتوفیق‌الله الفرد بلاثانی‌وهمة ولیه الربانی‌القطب‌الصمدانی‌محمد باباقاسم الاصفهانی فی‌اتمام هذه‌المبانی تشرف العبدالجانی سلیمان ابی‌الحسن طالوت الدامغانی فی‌شهورسنه احد واربعین وسبعمائه . »

درون‌بقعه که بشکل شبستانی‌درآمده ازلحاظ دارا بودن‌کاشی و کتیبه معرق ومقرنس سقف بسیار جالب وقابل مطالعه است از مفادکتیبه داخل شبستان جزنام بانی ساختمان و القاب‌آن چیزی مستفاد نمیگردد .

مدرسه امامی

این مدرسه ازابنیه زیبا وباآب ورنك اصفهان است‌که در جوار بقعه ومزار باباقاسم واقعشده بیشتر اهمیت این‌بنا ازنظرساختمان وکاشیکاری وکتیبه‌های معرق ممتازآن میباشد

که نظیر تزئینات آن فقط در بنای باباقاسم دیده شده .

کتیبه این مدرسه که تاریخ ساختمان آنرا دربردارد ناقص وقسمتی از آن ریخته است لذا بامقایسه این بناکه شباهت کافی بساختمان بقعه باباقاسم دارد سال ۷۲۵ هجری را بایستی بمنزله تاریخ بنادانست .

امامزاده جعفر یاجعفریه

برج امامزاده جعفر از نمونه برجهای کثیرالاضلاع شکلی است که نظائر آن در آذربایجان (شهرستان مراغه) ازدوران مغول باقیمانده .

ازملاحظه کتیبه وتاریخ آن (۷۲۰ هجری) که درپشت برج قرار دارد نسبت این بنا بدوره مغول قطعی است .

کاشیکاری آبی رنك کتیبه وخطوط کوفی آجری واسلوب آجرکاری بدنه وگنبد آن گذشته ازاینکه معرف زیبائی ساختمان میباشد ارتباط این بنارا باسایر ابنیه دوره مغول تأئید می‌نماید .

بطوریکه پرفسور هرتسفلد [1] درباب این امامزاده مینویسد نسب و تاریخ آن بایستی چنین باشد :

بقعه‌امامزاده جعفریه درسال ۷۱۰ برای صاحب سیدالسیف والقلم تاج‌الملة والدین عماد الاسلام والمسلمین جعفربن شمس‌الدین‌الحسین بن عمادالدین ساخته وپرداخته شده است .

درون این برج مانند برجهای مراغه نمیباشد زیرا فاقد تزئینات‌است ضمناً قبور عده‌ای ازمعاریف وفضلاء وقت در داخل بقعه بنظر میرسد که از نظرشناسائی ومطالعه سنك قبور برای متخصصین باارزش میباشد .

بقعه پیر بکران

پیر بکران نام دهکده‌ایست ازلنجان که در سی کیلومتری جنوب اصفهان واقعشده علت وجه تسمیه این دهکده بواسطه وجود بقعه زیبائی از آثار قرن هشتم هجری بنام

---

۱ ـ رساله آثارملی : تألیف دکترارنست هرسفلد جلد پنجم

Bulletin Atharc Mélli iran . E . Herzfeld

درطرفین محراب و درقسمت تحتانی آن دوستون گچبری بنظر میرسد که در وسط آن دوستون کتیبه‌ای بخط رقاع عالی بشرح زیر جلب نظر بینندگان را مینماید :

« عمل عبدالمومن بن شرفشاه النقاش تبریزی فی شهر ربیع الاخر سنه سته و سبعین وسبعمائه . »

بقیه پاورقی صفحه قبل

میباشد .

۲ ـ یك رشتهٔ از بناهای تاریخی زمان مغول را در اصفهان ساختمان مناره های مغولی تشکیل میداده .

چنانکه در حال حاضر عده‌ای از باستانشنان که مطالعات مفصلی در باب ساختمان مناره نموده‌اند برخی ازمناره های موجود در اصفهان را بعصر مغول منسوب میدارند، که اهم آن ابنیه بدینقرار است .

الف ـ مناره زیار که در آبادی بهمین نام درمسافت ۲۵ کیلومتری مشرق اصفهان واقعشده این مناره که مسجدی هم درپای آن ساخته شده بود ازابنیه دوره مغول بایستی باشد زیرا طرح کاشیکاری وسایر تزئینات آن معرف هنردوران مغول است .

این مناره قریب ۵۰ متر بلندی دارد وازامتیازات ساختمان این مناره باسایرمناره‌های دوره سلجوقی که شرح آنان درابنیه دوره سلجوقیان گذشت ساختمان چهار طاقی محقر آجری نوك تیزی است که باصطلاح معماری اطاقك منار نامیده میشود .

ب ـ **دومناره دارالضیافه** ـ دومناره دارالضیافه که برفراز ساختمان سردربی از دوران مغول مشاهده میشود جزء مناره‌هائی هستند که دارای پایه هشت‌گوش نسبهٔ بلندی است این مناره دارای تزئینات کاشیکاری دوره مغولی بوده واز نظر خطوط کتیبه و مقرنس وقطار دارای کمال اهمیت میباشد .

ج ـ دومناره در دشت هم از لحاظ زمانی همدوره بامناره دارالضیافه میباشد این دومناره باگنبد مجاور آن بنام قبردختر امیرخسروشاه هم نامیده شده دارای کتیبه‌ای بخط نستعلیق برروی کاشی است عده‌ئی از باستانشناسان مجموعه این ابنیه را متعلق به نیمه اول قرن هشتم هجری دانسته‌اند .

د ـ مناره باغ قوشخانه را هم بدوره مغول منسوب میدارند ارتفاع این مناره در حدود ۳۸ متر میباشد .

دراین اواخر موضوع ساختمان مناره در ایران مورد مطالعه باستانشنان و معماران و مهندسین خارجی وداخلی قرارگرفته باآنکه تاکنون نتیجه کامل تحقیقات محققین منتشر نشده لیکن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

و بدین ترتیب معلوم میشود که ساختمان و نقاشی و گچبری این

بقیه پا ورقی صحفه قبل

تاآنجاکه از مطالعه نشریات مربوط باینقبیل آثار بدست آمده چنین معلوم میشود : در ساختمان منارههای تاریخی ایران(که قدیمترین آن ازدوره سلجوقیان مناره مسجد میدان ساوه مورخ بسال ۴۵۳ هجری است .) تااندازهای ازسبک ستونهای یادگار یونانی نیز تقلید شده وسپس درهر عصری تغییرات وتحولاتی ازلحاظ استخوان بندی وارتفاع وقطر پایه وعوامل ساختمانی (آجر کاشی - خشت) وهمچنین ازنظرتزئینی درساختمان مناره ها پدیدارگردیده ازاین جهات دراصول ساختمان منارههای عصر سلجوقی ومغول وتیمور وصفوی اختلافات زیادی مشاهده میشود که اهم این تحولات بقرارذیل است .

ه — مناره های دوره سلجوقیان در اوائل دارای ارتفاع زیاد - ظرافت کار بوده قطر قسمت پائین مناره زیادتر ازناحیه وسط وبدنه اصلی مناراست وهرقدرکه برارتفاع مناره افزوده شود ازقطرآن کاسته میگردد .

و - تزئینات مناره ها شامل نقوش و اشکال هندسی استکه با تراشیدن آجرهای بزرگ و تبدیل آن بقطعات آجرهای کوچك وظریف در متن بدنه منارهکار گذارده شده .

ز — شکل اصلی ساختمان منارهدراین دورهمرکب ازسهقسمت قاعده- قسمتوسطی(بدنه)- رأس مناره بودهاستکهکلیه ساختمان ازآجر پخته ومحکم تشکیل میشود .

ح - ساختمانمنارههای دوره مغول ازلحاظ چندی باساختمان منارههای دوران قبل اختلاف دارد قاعده مناره های این عهد اغلب بشکل مربع وکثیرالاضلاع استکه بکلی ازبدنه مناره مجزی شده بلندی و ظرافت منارههای آجری سلجوقی مخصوص بآن دوره میباشد در صورتیکه منارهای مغولی قطور وکوتاهتر ازمنارهای سلجوقی ساخته شده.

تزئین منارهای مغولی تابع تزئینات کلی سایرساختمانهای هممعصر خود قرارگرفته بدین ترتیبکه اغلب منارهای دوره مغول با عالیترین کاشیهای رنگین نیلی رنگ ولاجوردی مزین گردیده. آجرکاری وتراش آجر اختصاص بدوره سلجوقیان دارد .

در دوره سلجوقیان بیشتر منارها بطور منفرد ساخته میشد و یا آنکه درجوار مساجد و مدارس برپا میگردید لیکن در دوران مغول منارها را برفراز سردر و ایوان مساجد ومدارس میساختند تابدین وسیله در مقام رفع نقص کوتاهی منارها برآیند نتیجه این تحول وتغیر بطور کامل درمنارهای دوره تیموری وصفوی دیده میشود چنانکه عالیترین نمونه مناره صفوی را در سردر و برفراز ایوان گنبد مسجد ومدرسه سلطانی اصفهان میتوان مشاهده نمود این منارهای دوره صفوی سراسر مزین بکاشیکاری وگلدستههای چوبی مشبك وپلهکانهای مار پیچ وکتیبه ویك سلسله تزئینات نقش ونکار جالب میباشد .

۱ ـ کتیبه کوفی گلدار دور گنبد که درنهایت زیبائی گچبری شده در پایان کتیبه این تاریخ خوانده میشود :

«وذالك فی اول خمس وعشر سبعمائه . » این تاریخ ۷۱۵ هجری بایستی زمان شروع ساختمان باشد .

۲ـ چهار کتیبه گچبری بخط رقاع و کتیبه دورمحراب (یك کتیبه بخط رقاع ودو کتیبه بخط کوفی) که متن آن برنك فیروزه‌ئی نقاشی شده :

۳ ـ دو کتیبه دیگر بخط کوفی که شامل آیات قرآن است .

این مسجد بنا برلوحی که در آن نصب شده درسال ۸۳۱ هجری زمان ابوالنصرحسن بهادرآق قویونلو توسط کمال‌الدین اشترجانی تعمیرومرمت شده است .

بطورکلی جامع اشترجان ازنمونه مساجدی است که هنرتزئین برساختمان و معماری غلبه یافته بطوریکه میتوان گفت که بانی ساختمان بیشتر به تزئینات پرداخته واساس ساختمان در درجه دوم‌مورد نظر بوده‌است .

بهرحال شبستان این مسجد(که‌حافظ هنرارزنده‌ای از گچبری ومجموعه‌ئی ازخطوط کم نظیر کوفی وسایرشیوه‌های کتابت است) رابایستی گنجینه‌ای از ذخائرهنری قرن هشتم هجری دانست [1] .

درنزدیکی‌مسجد جامع‌اشترجان ویرانه امامزاده‌ئی‌بنام ربیعه خاتون یارقیه خاتون ازدوره مغول باقیمانده که بکلی‌ساختمان آن فرو ریخته است دراین‌ویرانه محراب گچبری نفیسی که دارای تاریخ ۷۰۸ هجری است باقیمانده بود که اکنون بموزه ایران باستان منتقل شده . [2]

---

۱ ـ ازامتیازات مسجداسترجان مجموعه‌ئی از یادگارهای تاریخی‌است که اززمان ساختمان مسجد و عهد صفوی در آن حفظ شده بدیهی است مطالعه اینقبیل خطوط تاریخی خود موضوع دلپذیری ازنظراجتماعی و روانشناسی میباشد ازجمله یادگاری است که در درون رواق ورودی بصحن مسجد نوشته شده : . . . درتاریخ‌ماه شعبان سنه‌سی‌وسه سبعمائه .

نکته‌ئی که در تاریخ این یادگار قابل توجه است اینکه‌آحاد و عشرات‌آنرا بفارسی ومأت آنرا بعربی نوشته است که درنتیجه ۷۳۳ هجری است وپس‌ازگذشت ۱۸ سال از زمان ساختمان بنا این یادگار ثبت شده .

۲ ـ در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بوسیله نگارتده محراب مورخ بسال ۷۰۸ هجری بموزه ایران باستان انتقال‌داده شد.

این محراب دارای‌امضائی بدین‌شرح میباشد : عمل‌مسعود کرمانی.

مسجد کاج

مسجد کاج که نامش از آبادی کاج گرفته شده بنائی است که درسی و سه کیلومتری جنوب غربی اصفهان واقعشده این مسجد را بنام جامع کاج هم نامیده‌اند.

در بنای کنونی تاریخ و کتیبه‌ئی که مورد استناد باشد بدست نیامده لیکن با مطالعاتی که در وضع بنا و گنبد که بشیوه مغولی ساخته شده بعمل آمده معلوم میشود که این مسجد متعلق بعصر مغول است. [1]

گذشته از ابنیه‌ئی که انتساب آنان بدوران مغول برطبق مدارك قطعی بنظر میرسد یك سلسله بناهای دیگری در حوزه استان اصفهان بنام ابنیه مغولی نامبرده شده که متاسفانه در حال حاضر اثری از آن ساختمانها و بالاخص مناره‌های معروف مغولی دیده نمیشود و کلیه آن ابنیه بعلت اینکه از خشت و گل ساخته شده بود بمرور ایام از بین رفته و نابود شده‌اند. [2]

آثار مغولی در آذربایجان

بنای مسجد جامع رضائیه که بقرن هفتم هجری منسوب میباشد در عداد ابنیه تاریخی آذربایجان و از مساجد مهم و قابل مطالعه بشمار میرود.

در این بنای رفیع صنعت معماری در ساختمان گنبد و شبستانهای طرفین و هنر گچبری و تزئینی در تزئینات و ظرافتکاریها درون بنا و بالاخص محراب قدیمی آن که دارای تاریخ سال ۶۷۶ هجری و متعلق بزمان ایلخانی اباقاخان مغولی است جلب توجه مینماید (ارتفاع محراب ۷/۸۲ متر و عرض آن ۵/۴۸ متر است) کلیه نمای محراب بخطوط و کتیبه‌های عالی و کنده کاری ظریف هنری تزئین شده است این محراب جزء قدیمترین محرابهای دوره مغول است خوشبختانه بسیار سالم مانده و نیز مانند محراب الجایتو مسجد جامع اصفهان که مورخ بسال ۷۱۰ هجری میباشد از شاهکارهای عالی صنعت زمان مغول بشمار است.

---

۱ ــ کتاب تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ص۱۱۷ در باب این مسجد چنین مینویسد:

بواسطه شکل عالی و تناسب بین گنبد و رواق و غیره مورد تحسین و تمجید اهل فن

بقیه پاورقی درصفحه بعد

محمدبن بکران دراین ناحیه (که از کبار مشایخ ومدرسین اوایل این قرن بوده است) می‌باشد .

عده‌ای ازباستان شناسان خارجی این بنا را بنام بقعه استر خاتون هم نامیده‌اند از همین جهة است که مقبره پیر بکران زیارتگاه یهودیان هم واقعشده ازآنچه تاکنون بدست آمده معلوم میشود که محمدبن بکران ازپیشوایان وعلماء عصرخودبوده در ایام‌حیات ازاین مکان برای تدریس صوفیان استفاده میکرده وپس ازمرك هم بنا بوصیتش دراین بقعه‌مدفون گردید.

ازمطالعه دروضع ساختمان بقعه وایوان بلندآن که کاملا شبیه بایوانهای دوره ساسانی وطاق کسری (مداین) میباشد وهمچنین با توجه بسایر قسمتهای الحاقی بنا چنین بنظر میرسد که کلیه بنای کنونی متعلق بیکدوره نباشد بطور خلاصه ساختمان بقعه پیر بکران یااسترخاتون ازجهات معماری وکتیبه های گچبری وانواع خطوط رقاع وترسیمات هندسی وکاشیهای لوزی شکل ومحراب نفیس وطاق بلندآن درعداد ابنیه بسیارمهم تاریخی عصرمغول واصفهان بشمار میاید .

دربالای سر در ورود بصفه وداخل آن کتیبه‌هائی است که حاکی از تاریخ ساختمان و درگذشت محمد بکران است :

« هذه‌العمارة المبارکة الشیخ‌المشایخ محمد بن بکران فی‌سنه ثلث وسبعمائه .

هذه صفة‌المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محمد بن بکران قدس‌الله روح العزیزسنه‌اثنی‌عشروسبعمائه . »

دیگر نوشته‌ای است برروی سنك قبر که معرف مقام حقیقی پیر بوده است .

« هذه الروضة المقدسه المبارکة الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین معالم الشریعة معظم معالم الطریقة کاشف اسرار الحقیقة حجة الحق علی الخلق الی‌الحق العالم باسرار الر بوبیه الواقف بآثار الالوهیه محمد بن بکران جعلهاالله روضة من ریاض الجنة فی‌لیله ثلث‌عاشر شهرربیع‌الاول سنه ثلث وسبعمایه‌عمل سراج . »

کتیبه دیگری که برای دومین بار دارای تاریخ ۷۰۳ هجری است در این بقعه خوانده میشود :

« هذه‌الروضة المقدسة‌الشیخ المشایخ المسلمین قدوة ارباب المحققین محیی معالم- الشریعة‌کاشف اسرارالحقیقة واقف بآثارالالوهیه حجة‌الحق علی‌الخلق محمدبن بکران‌نور الله قبره فی‌سنه ثلث وسبع مائه . »

درپایان کتیبه طولانی دورادورصفه‌نام محمدشاه‌نقاش که‌شایدیکی‌ازکارگران‌ساختمان بنا باشد دیده میشود .

بنای پیر بکران که هم ازنظرباستانی ومعماری قابل توجه وهم ازجنبه مذهبی مورد

احترام مسلمانان و پرستش یهودیان میباشد درزمره ابنیه نامی دوره مغول و اصفهان است [1] که بایستی در مرمت و نگاهداری آن که شامل عالیترین مجموعه خطوط و گچبری است همت گماردە شود .

درمجاورت بنای پیربکران بنای دیگری است بنام ساره خاتون که شاید مراد همان بنائی باشد که آقای هرتسفلد بنام استر ضبط نموده و باپیر بکران اشتباه شده است بهرحال بنای ساره خاتون ازلحاظ فن کچبری شباهت کاملی بساختمان بنای مشهور استرو مردخای همدان دارد این بقعه مرکب ازچند دخمه تاریك مسقف و دالانهای پر پیچ وخمی است که اینك پرستشگاه یهودیان است .

مسجد جامع اشترجان

در شش کیلومتری پیر بکران و دهکده اشترجان مسجدی است بنام مسجد جامع اشترجان که ازابنیه قرن هشتم هجری بشمار میرود این جامع ازلحاظ معماری وخطوط و کتیبه‌های معرق کاشی و گچبری وساختمان دومناره دربین ابنیه دوره مغولی اصفهان شهرت بسزا دارد وباستناد کتیبه کاشی معرق آن که بخط رقاع میباشد بانی آن محمد بن محمود بن علی الاشترجانی است اینك متن کتیبه کوفی :

« امر ببناء هذا المسجد المبارك الصاحب الاعظم ملك الـوزراء العالم فخرالدنیا و الدین محمد بن محمود بن علی الاشترجانی .»

در زیر این کتیبه در درون کاشی نام بناء و کاشی تـراش بدین تـرتیب خـوانده میشود :

« عمل بناء احمد بـن محمد البناء المعروف حداد ـ عمل حاجـی محمد قطـاع تبریزی . »

ایوان وشبستان بزرك شمالی مسجد که دارای گنبد آجـری میباشد مهمترین قسمت اجزاء تاریخی مسجد را تشکیل میدهد دراین شبستان چند رشته کتیبه بخط کوفی ورقاع میباشد که برخی ازاین کتیبه‌ها مورد استناد تاریخچه ساختمان است بشرح زیر :

---

[1] ـ در اواخر سال ۱۳۱۵ خورشیدی نگارنده مأمـوریت یافت که بـاتفاق آقای ب ـ سمیت . MyRON BMENT . SMITH
باستانشناس آمریکائی از بنای مزبور بازدید نمایم وپس از تحقیق ومطالعه دراطراف نکات تاریخی آن نسبت بحفظ و تعمیر بنا درمحل اقدام شد .

محراب کارعبدالمؤمن فرزند شرفشاه نقاش تبریزی میباشد که درماه ربیع الاخر سال ۶۷۶ هجری باتمام رسیده است .

تشریح عظمت ساختمان گنبد وطاق بندی وکتیبه کوفی گچبری وکاشیکاری معرق سر در ومقرنسهای آن وسائر نکات معماری و فنی این بنا حاجت بمقاله مفصلی دارد که از بحث آن در این فصل صرفنظر میشود [1] .

شرح کلی ابنیه دوره مغولی آذربایجان در تبریز وسایر نقاط آن استان باختصار درصفحات قبل گذشت . [2]

ابنیه کاشان[3]

در مسجد میدان یا پاسنک کاشان از اوائل دوران مغول محرابی از کاشی شفاف و

---

۱ ـ بنای مشهور دیگری در خارج شهر رضائیه واقعشده که بنام برج سه گنبد نامیده میشود این بنابرجی است مدورکه ازنظر شکل ساختمان مانند ابنیه حوزه مراغه ونظیر بنای قوی برج وبرج مدور مجاور مقبره هلاکو است . برج سه گنبد شامل پایه سنگی بلندی است که قریب سه متر ارتفاع دارد در زیرآن دخمه‌ای مانند دخمه های ابنیه مراغه ساخته شده سردرآن مزین بنفش‌ونگارهای بدیع وزیبائی است که ازاین جهة باابنیه مراغه قابل‌مقایسه نیست درمدخل سه‌گنبد سه‌کتیبه‌کوفی که نقوش وخطوط آن در روی سنگ نقر شده جلب توجه مینماید درپایان سومین کتیبه ماه وسال اتمام بنابدین ترتیب ثبت شده است .

«فی‌شهرمحرم ثمانین وخمسمائه . »

بنابر این بنای سه گنبدکه مورخ بسال ۵۸۵ هجری است جزء ابنیه قرن ششم و دوران سلاجقه است لیکن ازنظرآجرکاری وشکل ساختمان مانند برجهای مغولی جلوه می‌نماید .

۲ ـ درخارج شهر خوی محله شمس مناره‌آجری بلندی دیده میشودکه در فواصل آجرهای ساده‌آن شاخ آهو نصب شده این مناره‌که قریب ۱٤ متر ارتفاع دارد ازنظر تاریخی وفنی قابل اعتبارنمیباشد در درون منار راهروپله‌کانی ساخته شده‌که بتوسط چهل پله‌کان میتوان ببالای منار رفت .

ساختمان مناره شاخ دار درایران سابقه داشته است ازجمله مناره شاخ دار اصفهان بوده است‌که اکنون اثری ازآن نمانده لیکن تصویر زیبائی از این مناره درکتاب : ایران تألیف دوبو LA PERSE. LouiŠ DUBEUX طبع پاریس سال ۱۸٤۱ میلادی دیده میشود .

۳ـ پیش‌ازآنکه هیات نمایندگان موزه‌لوورفرانسه بریاست آقای پرفسور رمان کیرشمن ـ

بقیه پاورقی درصفحه بعد

گرانبهائی بدست آمده که دارای تاریخ سال ۶۲۳ هجری (۱۲۲۶ میلادی) است وجود این محراب که ازعالیترین انواع کاشی ایران باشد میرساند که درآغاز استیلاء مغولان بر ایران نهضت ساختمانی وهنرهای ظریفه آغاز گردیده این اثر ممتاز گرانبها اکنون درموزه برلن میباشد درحاشیه این محراب امضائی بنام (حسن بن عربشاه) خوانده میشود وتصویری

بقیه پاورقی صفحه قبل

R. GhERshman فرانسوی ایرانشناس درسال ۱۳۱۳ - ۱۳۱۶ خورشیدی- شروع بیک رشته مطالعات علمی و باستانشناسی وگمانه زنی درتپه‌های قدیمی معروف بسیالك (سی ارگ) که در سه کیلومتری جنوب غربی شهرکاشان وسرراه شهر بباغ تاریخی فین واقعشده نمایند اهمیت کاشان بیشتر از نظر آثار دوره اسلامی وفن کاشی پزی وهنرهای یدی مشهورآن بوده تا آنکه در خلال حفریات علمی آثاری بدست آمد که دامنه تاریخ این ناحیه را تا ۱۷۵۰ الی ۲۸۰۰ سال قبل ازمیلاد رسانید زیرا بامطالعه آثار عصر حجر وآهن (وانواع ظروف سفالین وفلزی ومفرغی وشیشه و مهرهای گلین و استخوانی وسایرظروف منقش) که ازقبور باستانی دوتپه بزرگ وکوچك سی ارگ کشف شد و مقایسه آن با کشفیاتی که در سرزمین موسیان وگیان نهاوند واراضی بیش ازتاریخ تخت جمشید شیراز وشوش اول ولرستان وتپه‌حصار دامغان بعمل آمد ثابت شدقبل از دوره‌ساسانی (آتشکده نیاسرکاشان) واسلام قسمتی ازناحیه کاشان کنونی دارای تمدن عالی وباستانی بوده است.

مهمترین کشفی که در نخستین طبقات اراضی روی تپه بزرگ سیالك نصیب تاریخ باستانی ایران گردید بیدایش الواح کلی (پرت عیلامیت PROTO - ELAMiTE) است وبنا بر مطالعه وتتبعاتی که بوسیله دانشمندان باستانشناس بر روی این الواح انجام گرفته اظهار عقیده نموده‌اند خطوط این الواح جزء قدیمترین آثار کتابت وعلائمی بوده است که درایران مرکزی کشف شده (در کاوشهای شوش الواح زیادی نظیر این الواح بدست آمده) در نتیجه با بدست آوردن این الواح وادامه تحقیقات این نتیجه تاریخی بدست آمد که از لحاظ قدمت و زمان این طبقه از اراضی سیالك همزمان باطبقات متوسط اراضی شوش میباشد.

بطور کلی کاوش های علمی سیالك موجب شد مجموعه‌ئی ازظروف سفالین منقش ورنگین و ساده ومصور بصور حیوانات واشکال هندسی بدست آید که اکنون قسمتی از این آثار گرانبها زیب موزه ایران باستان میباشد. برای آشنائی کامل باهمیت تاریخی سرزمین سیالك و جریان کاوش علمی آن مراجعه شود بگذارش حفریات علمی سیالك تالیف ر. گیرشمن فرانسوی.

RAPPORT .SNR LES FouiLLES DETPE SjALKE .

R. GHERSHMAN. PARIS. میلادی ۱۹۳۵

FouiLLes De SIALKE. . . . . ص ۳۷ — ۳۴ — ۱۹۳۳ جلد ۲۹۱

پس ازکتیبه بنای مخروطی گنبد دوپوش (پوش زیرین آن خراب و ریخته است) که در رأس برج ویامیل قرار گرفته بنظر میآید دربدنه این میل محل دو در شرقی وغربی تعبیه شده تزئینات آن ساده لیکن درعین سادگی جذاب و زیبا است . عده‌ای معتقدندکه این میل متعلق بمقبره یکی ازبزرگان محلی بوده‌است که امروزه نام ونشانی ازآن درکتیبه باقی نمانده بهمین جهة در تشخیص اینکه این بنا متعلق بچه قرنی است اختلاف نظر پیدا شده وآنچه ازنتیجه تحقیقات مستند باستان شناسی بدست میآید بایستی ساختمان آنرا با مقایسه ابنیه مشابه وهمدوره آن ازقرن هفتم‌هجری دانست .[1]

برخی ازابنیه تاریخی دیگر مانند برج فیروزآبادکاشمر ومناره‌علی آبادوقلعه‌کوشك را بدوران مغول نسبت می‌دهند چون دراین انتساب اختلاف نظر زیاد است لذا از توصیف آن آثاردر فصل ابنیه دوران مغول خراسان صرفنظر گردید .

ابنیه کرمان

ازآثاریکه درنقاط مختلفه اُستان کرمان بدست‌آمده می‌توان بسابقه تاریخی برخی ازنواحی‌آن پی برد مهمترین آن ابنیه خرابه های آتشکده کوه خواجه یارستم است که متعلق بدوره اشکانی و ساسانی بوده و همچنین آثار قدیمی شهر سیر جان قدیم و ویرانه‌های قلعه سنگی که در پنج میلی سعیدآباد و بقابای شهر کمادین ویك رشته قلاع بنام اردشیر ودختر وگورستانهای قدیم وبقاع واماکن ومقابر تاریخی است که گواه صادقی بر قدمت کرمان‌است لیکن بیشتر ازبناهای تاریخی این‌منطقه بزرك بمرورزمان منهدم گردیده وازآنچه باقیمانده ودارای نشانی می‌باشند چندبنای معروف است که اکنون درفهرست آثار غیر منقول باستانی به ثبت رسیده است .

---

۱ – ماکس وان برخم درکتاب خراسان ص۱۰۷ مینویسد : در کتیبه بنای میل رادکان سال ششصد بطور وضوح خوانده شده وبقیه تاریخ کتیبه معلوم نیست ومن تصور میکنم که بایستی تمام تاریخ ششصد و دوباشد

M. V. BERCHEM

وهمچنین دکتر ارنست هرتسفلد تاریخ کتیبه این بنا را در سال ششصدوهشتار ضبط کرده: سالنامه ۱۳۰۷ چاپ طهران

E. HERZFELD.

در این فصل بیشتر توجه با بنیه‌ای میباشد که درقرون هفتم وهشتم درسر زمین کرمان ساخته شده واکنون باقی‌است که بنحواختصار ازلحاظ ارتباطی که بدین مبحث دارد ذکر می‌نمائیم.

گنبد سبز [1]

گنبد یاقبه سبز کرمان که بنام آرامگاه قراختائیان کرمان هم نامیده میشود از ابنیه بسیار مهم ومفصل کرمان است که درمجاور آن مدرسه وساختمانهای دیگری بوده که بمرور ایام ودرنتیجه زلزله قسمت اعظم آن ابنیه ازبین رفته اکنون جزسر دربزرگی (که داخل آن باکاشی های معرق نفیسی زینت شده) وآثاری از محل آرامگاه چیزی باقی نمانده

---

۱ ــ سایکس.SiRP.M.SYKES درکتاب ده‌هزارمیل سیروسفردرکشور شاهنشاهی‌ایران . ترجمه چاپ اصفهان درباب قبه سبزچنین مینویسد :

« تاسال ۱۸۹۶ میلادی قبه سبز برجسته ترین ابنیه کرمان بشمار میرفت ودرآن تاریخ زلزله بنای آنراکه رو بخرابی نهاده بود بکلی ویران ساخت این محل مقبره یکی از امرای خاندان قراختائی ویك قسمت ازمدرسه‌ای‌که بنام مدرسه ترك‌آباد معروف بوده تشکیل میداده است قبه مزبور ساحتمان‌عجیب استوانه‌ای شکل بوده‌که تقریباً درحدود پنجاه فوت ارتفاع داشته درخارج محوطه‌آن خاتم‌کاری‌وتذهیب دلفریبی چشمان‌بیننده را خیره میساخت درگچکاری داخلی محوطه نیزجسته جسته‌آثار مطلاوتذهیب‌کاری ممتازی دیده میشدکتیبه روی دیواررا بطریق ذیل برای نگارنده خواندند :

عمل استاد خواجه شکرالله واستاد غیاث‌الدین ولدان استاد نظام‌الدین معماراصفهانی .»

تاریخ این بنا ۶۴۰ هجری بوده که هشت سال بعد از وفات براق حاجب موسس سلسله قراختائی‌میباشدمحمدبن ابراهیم‌مورخ‌ومولف‌تاریخ سلاجقه‌شرحی راجع بملك‌محمدهفتمین‌سلطان سلسله سلجوقی‌مینویسد باینمعنی‌که مشارالیه‌درحوالی بردسیرابنیه‌چندی‌ازقبیل‌بیمارستان ومدرسه وکاروانسراومسجدومحلی‌برای‌مقبره‌خود برپاکرده‌وبدین‌لحاظ‌احتمال‌میرودکه‌قبه‌سبز نیز یکی‌ازهمان ابنیه باشکوه بوده است.

گفته محمد ابراهیم باتاریخ بنای قبه سبز که در کتاب لرد کرزن تصریح گردیده منطبق میشود . . وضمنا تحقیقات بعدی گفته ویرا تایید کرد بدین ترتیب محتمل است که قبه سبز را ملك محمد بنا نموده وبعداً امرای قراختائی درآن‌دست برده‌و بخود اختصاص داده‌باشند.

باطاقهای ضربی جلب توجه مینماید .

بطور کلی در این بنا کتیبه‌ای که حاکی از تاریخچه ساختمان وصاحب بقعه باشد بدست نیامد ، فقط دو قطعه سنگ قبر در زیر گنبد موجود است که بنظر میرسد از خارج بدرون آرامگاه منتقل شده باشد عده‌ای از باستان شناسان در باب تاریخ ساختمان این بنا اختلاف نظر دارند از جمله آقای اندره گدار تاریخ این بنارا متعلق به پیش از دوره مغول میداند ایکن دکتر کریستی ویلسن ساختمان هارونیه را در عداد ابنیه دوران مغول معرفی نموده است . [1]

مقبره معروف لقمان بابا یاشیخ لقمان درسرخس

بنای باشکوه مقبره لقمان بابا در سرخس دارای گنبد آجری وایوان بلند وتزئینات گچبری وخطوط عالی بشیوه نسخ بوده وجزء زیباترین ابنیه نیمه اول قرن هشتم هجری بشمار میرود نکته مهمی که درساختمان گنبد این بنا بکاررفته اسلوب قرار دادن گنبد مدور دوپوش آن برقاعده چهار گوش است که باوضوح تمام پیروی وتقلید ازساختمان مقبره سلطان سنجر درآن معلوم وروشن است همچنین ازلحاظ منظره واجزاء وعوامل ساختمانی شباهت کاملی بابنای گنبد هارونیه فوق الذکر دارد .

درفاصله گنبد آجری کوتاه ودیواره زیرین آن کمر بندی آجری واقع شده که در واقع حد فاصل گنبد وپایه کثیر الاضلاعی میباشد درقسمت اصلی پایه که بطرز ساده آجر چین شده درهرضلع آن نمای چند طاق نمایان است که در درون آنها تزئینات هندسی شکل لوزی با قطعات آجرهای تراشیده برجسته وگود جلوه گری مینماید درحقیقت اینقبیل تزئینات بمنزله روکش زیبائی بوده که برروی بدنه آجری ساختمان نصب شده که در حال حاضر قطعاتی از این تزئینات خارجی باقیمانده وشاهدی برجذابیت وزیبائی تمام بنا درزمان ساختمان است .

ایوان بلند آجری که در حال حاضر آثاری از بدنه دیوار های طرفین آن که مزین بهنر آجر تراشی است نماینده کامل هنر وصنعت دراین ساختمان تاریخی میباشد در قسمت درونی بنا تزئینات فراوانی ازجمله کتیبه تاریخی آن که متأسفانه بعلت ریختگی ومحوشدن قابل قرائت نیست باقیمانده که فقط تاریخ ۷۵۷ هجری در آن خوانده میشود برطبق این کتیبه بایستی بنای مقبره برای شیخ محمود بن محمد لقمان ساخته شده باشد کتیبه دیگری ساختمان این بنا را بامیر محمد نامی نسبت میدهد وظاهراً بنظرمیآید که امیر محمد مقبره

---

۱ ــ فهرست شماره ۱۷۳ اداره کل باستان شناسی ؛ ودکتر کریستی ویلسن درکتاب صنایع ایران ص ۱۷۹ .

را برای شیخ لقمان ساخته باشد این نکته ازمطلبی که در فرهنك اسلامی [1] نوشته شده تا حدی مورد تأیید میباشد .

بطور کلی این بنااز نظر ساختمان گنبد تقلیدی از بنای آرامگاه سلطان سنجر واز لحاظ تزئینی شباهت زیادی ببنای گنبد هارونیه طوس دارد ازاین جهات بنا بنوشته محققین باستان‌شناسی مقبره شیخ لقمان معرف تحولات معماری وهنری در ادوار قرن هفتم وهشتم هجری است زیرادرحالیکه اصل بنا متعلق بقرن هشتم هجری میباشد دارای عناصرمختلفی ازامتیازات و اختصاصات معماری دوره پیش ازقرن هشتم و دوران بعد بنظر میرسد بدین لحاظ مقام مهمی در تاریخ معماری‌اسلامی ایران داراست وازهمین رواست که پرفسور پوپ آمریکائی [2] این بنا را مانند مقبره سلطان سنجر سلجوقی نماینده استقلال و شیوه خاص معماری و تزئین قسمت خاوری ایران زمین دانسته ضمن شرح مفصلی عظمت آنرا تشریح و معرفی نموده است .

میل رادکان قوچان

میل رادکان قوچان که در سه کیلومتری شهر واقع شده بنام میل رادکان غربی هم خوانده‌میشود [3] این بنای‌آجری که محیط‌خارجی‌آن ۴۰متر و داخلی آن ۲۶ متر می‌باشدو بارتفاع ۲۵ متراست ازابنیه‌ایست که بقرن‌هفتم هجری تعلق‌دارد .

منظره خارجی این برج مدور که دارای گنبد مخروطی شکل میباشد چنین است از قاعده بنا تاحدود ۲/۵ متر که پایه‌آن نامیده می‌شود باآجر محکم بطورمدورساخته شده بعد ازآن بدنه میل که مشتمل بر ۳۶ ترك آجری نیمکرداست شروع می‌شود این ترك ها تازیرلبه قاعده‌گنبد ادامه دارد پس ازآن کتیبه میل جایگرفته خطوط این کتیبه بامخلوطی ازآجروکاشی تراشیده شده ودورادورقسمت تحتانی گنبد را می‌پوشاند متأسفانه اغلب کلمات کتیبه ریخته وناخوانا است .

---

۱ ــ در فرهنك اسلامی : فصل قبه ص ۱۴۲ تألیف ا. دیز چاپ برلن سال ۱۹۱۳ ــ E. DiFZ. چنین نوشته شده : « قبه تازه سرخس که درکنارهریرود بناشده بایستی باغلب احتمال متعلق باواخر قرن هفتم‌واوائل‌هشتم‌هجری باشد .

۲ــ پرفسور پوپ درکتاب‌مطالعات هنر ایران‌جلد۲ صفحه ۱۰۷۶ چاپ لندن

SuRVEY OF iRANiAN ART. A. M. POPÉ

۳ ــ این میل را نبایستی بامیل رادکان شرقی نزدیك گرگان اشتباه نمود .

روشن وکامل ازاین قطعه محراب در رساله صنعت کاشیگری موجوداست [1].

مسجد میدان بر طبق کتیبه‌ای که در سر در کنونی آن مشاهده میشود از ابنیه زمان جهانشاه قراقویونلو میباشد [2].

---

۱ ـ رساله معرفت بصنعت کاشیگری ایران تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد الکاشانی طبع ریتر استانبول ۱۹۳۵ میلادی.

۲ ـ بانی این مسجد امیر عمادالدین شیروانی در سال ۸۶۸ هجری بوده که در باب ساختمان مسجد درفصل آثار تیموریان وقراقویونلو بحث خواهیم کرده‌ازامتیازات این جامع‌قدیمی کاشان (که بنابرنوشته شاردن فرانسوی درسفرنامه خویش شهرکاشان را عروس شهرهای ایران در عصرصفوی نامیده است) یك سلسله احکام وفرامین تاریخی است که در روی‌الواح سنگی درجلو خان مسجد نصب گردیده که ازنظر اوضاع‌اجتماعی‌ایران درآن‌روزگار قابل کمال دقت ومطالعه‌است بطور اختصار این فرامین مورخ بشرح زیرمیباشد:

۱ ـ فرمانی‌بخط ثلث مورخ بسال ۸٦٦ هجری بنام میرزاجهانشاه قرایوسف قراقویونلو که پس ازیکسال‌که از ساختمان مسجدگذشته است نوشته ونصب شده این فرمان مربوط بفروش عادلانه اجناس میباشد.

۲ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۲۲ هجری بنام شاه طهماسب صفوی مربوط برعایت جانب کشاورزان.

۳ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۴۱ هجری بنام شاه طهماسب صفوی مربوط بمنع وترك اعمال نامشروع.

۴ ـ فرمانی بخط نستعلیق مورخ بسال ۹۷۹ هجری مربوط باهمیت زراعت وآبادانی.

۵ ـ » » » » ۹۸۱ » ببر داشتن بدعت و رفع ظلم و ستم.

٦ ـ فرمانی بخط تستعلیق مورخ بسال ۹۹۱ هجری مربوط بلغو حقوق دلالی‌کاشان.

۷ ـ » » » » ۱۰۰۲ هجری این فرمان منظوم مربوط بلغو بدعت امورکیالی وحقوق تدفین اموات میباشد.

۸ ـ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۲۲ هجری مربوط بمعافیت از مالیات درماه رمضان

۹ ـ فرمانی بخط نستعلیق بسال ۱۰۴۷ و بنام شاه صفی مربوط بجلوگیری ومنع رسوم خلاف مروت.

۱۰ ـ فرمان مورخ بسال ۱۱۰٦ هجری درباب ممنوع ساختن‌قمار بازی وچرس فروشی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

درناحیه پشت مشهد کاشان و بنای حبیب بن موسی (ع) که بنا بقولی مقبره شاه عباس اول هم دراین بقعه واقعشده چند قطعه خشت کاشی بسیار نفیس طلائی مصور بنقوش وشاخ و برك برجسته بدست آمده که از نظر زیبائی وشفافیت ولعاب وآب ورنك جالب جزء نفایس آثار هنری میباشد این قطعات کاشی (بایستی متعلق بمحراب یامرقد این بنا باشد) دارای دو تاریخ سنه ۶۶۷ هجری ودیگری محرم سنه سبعین وستمائه ۶۷۰ هجری است ومیرساند که این قطعات کاشی بعداز محراب کاشی مسجد میدان ساخته شده [1] .

نظیر این قطعات کاشی دربقعه سید اسحق که درخارج شهرساوه ساخته شده وازبناهای اواسط قرن هفتم هجری میباشد بدست آمداست اهمیت این بقعه برای دارا بودن کاشیهای بزرك فیروزه‌ای رنك روی قبر است که ازنظرخط کم نظیر ومورد توجه ودقت خط شناسان است در روی این قطعات هم تاریخ ۶۷۶ هجری خوانده میشود .

ابنیه مغول درخراسان

درنزدیکی ناحیه طوس محل تولد شاعر بزرك ملی ایران فردوسی بنای عظیم آجری گنبد داری بنام گنبد هارونیه جلب توجه بینندگان را می‌نماید این بناو گنبد ازنظرمعماری وساختمان شبیه بآرامگاه سلطان سنجر سلجوقی وشباهت تامی باگنبد سلطان محمد خدابنده درسلطانیه دارد دراین مقبره که بشکل مربع ساخته شده باتوجه باسلوب معماری و تزئینات گچبری آن از ابنیه اواسط قرن هشتم هجری بشمار میرود .

گنبد آجری هارونیه دوپوشه بوده پوشش اصلی آن که منظره خارجی گنبد را تشکیل میداده ریخته وخراب شده دراین بنا تزئینات کاشیکاری دیده نمیشود مختصر ظرافتکاری که دراین ساختمان بنظر میرسد آرایشی است که ازاختلاط قطعات آجر و گچ بوجود آمده - قاعده اصلی بقعه چهارگوش بوده که منتهی به بنای هشت گوش میشود درچهارطرف آن چهار طاق ساخته شده که مزین بمقرنسهای گچی است در اطراف بنا حجرات ومحراب گچبری

بقیه پاورقی صفحه قبل

وسایر ادریه مخدر .

۱۱ — فرمان مورخ بسال ۱۱۴۳ هجری مربوط به امحاء آثار بدعت .

متن برخی ازاین فرامین بعداً درفصل مربوط درج خواهد شد .

است .

مسجد جامع

بنای مسجدجامع یاجامع مظفری برطبق کتیبه‌ای که درسر درآن موجود است متعلق به نیمه قرن هشتم هجری ودر عدادابنیه‌صنعتی وزیبای این دوران است .

متن‌کتیبه که باکاشی معرق سفید درزمینه لاجوردی نظر خوانندہ را جلب می‌نماید بدینقرار است :

امر ببناء هذا المسجد تقرباً الی‌الله تعالی‌العبد الضعیف المحتاج الی‌رحمة ربه‌الغفار . . . . الحاجی الخراسانی . . . الیزدی مولداً فی‌العشر الاول من شوال السنة خمسین وسبعمایه .

گذشته از این کتیبه در درون سر در مقرنس و دو رشته قطار و ستونهای کاشی کتیبه‌های دیگری دیده می‌شود .

در قسمت غربی مسجد ایوان بزرگی است‌که بنای‌آن از دوران‌آل مظفر می‌باشد [1] سایرمتعلعات بنادر ادوار بعد ساخته شده وبه بنای اصلی الحاق گردیده است [2]

درپایان این جامع ازلحاظ سبك معماری وتزئینات‌کاشیکاری وساختمان سردر رفیع دارای اهمیت شایانی می‌باشد .

---

۱ ــ این قسمت ازبنادرزمان محمداسمعیل وکیل‌الملك مرمت‌گردیده ودرمتن لوح سنگی که درسمت راست محراب نصب شده تاریخچه تعمیر نقر گردیده است .

۲ ــ محمد حسنخان صنیع‌الدوله درکتاب مرآت البلدان جلد چهارم در باب مسجد جامع کرمان چنین مینویسد :

« مسجد جامع کرمان موافق‌کتیبه‌ای‌که در درب شرقی این مسجد دیده میشود از بناهای محمدبن مظفرالمنصور است‌که درسنه هفتصدوپنجاه هجری بنانموده ومضمون‌کتیبه مزبوره تقریباً این است :

(امر ببناء ذالك المسجد تقرباً الی‌الله تعالی العبدالضعیف المحتاج‌الی رحمة ربه‌الغفور محمدبن المظفرالمنصور علی‌یدالحاج الخراسانی فی‌العشرالال من شوال سنه خمس وسبعمائه) .

بموجب خطوطی‌که دربالای مناره و گلدسته منقوش است درسنه هزار وصد وهفتاد وشش محمد تقیخان نامی درزمان‌کریمخان زند مسجد مزبور را تعمیر کرده است قبل ازاین تاریخ هم

بقیه پاورقی‌در صفحه بعد

مسجد پامنار

این مسجد هم بنا بکتیبه‌ای که دارد متعلق بـاواخر قـرن هشتم و مورخ بسال ۷۹۳ هجری است درباب وجه تسمیه آن چنین بنظر میآید چون درمجاورت مسجد مناره کوتاهی ساخته شده بدین‌نام‌شهرت‌یافته‌این‌ساختمان بامرسلطان عمادالدین‌که ازخاندان آل مظفر است بنا شده .[۱]

ابنیه تاریخی قرن هفتم وهشتم فارس

در ابنیه تـاریخـی مشهـور فـارس چند تاریخ روشن و صریح در بـرخی از ساختمانهای قدیمی آن منطقه بنظر میرسد که انتساب آنان‌را بدوران قرن هفتم وهشتم ثابت

درعهد شاه عباس ثانی شاهرخ نامی بمرمت این مسجد پرداخته درایوان بـزرگ محراب بسیار خوبی داردکه درسنگهای مرمرآیات قرآنی را درنهایت خوش خطی‌کتیبه‌نموده . . وچنین رقم کرده‌اند (عمل خواجه عنایت‌الدین نظام‌الدین معمار اصفهانی) ص۱۱۷ـ۱۱۸ .

مطالب‌کافی‌درباب این بنا درکتب زیر میباشد :

۱ـسایکس: کتاب‌ده هزارمیل‌سیردرکشورشاهنشاهی‌ایران‌ترجمه سعادت‌نوری ص۱۹۹.

۲ ـ ۱۰۱. پوپ درکتاب هنر ایران‌جلد ۲ص ۱۰۹۹ـ۱۱۰۰ .

---

۱ ـ سایکس درکتاب ده هزار میل سیر درکشور شاهنشاهی ترجمه ص ۷۳ـ۷۴ درباره این‌مسجد چنین مینویسد :

کرمان موقة بدست عمـوی شاه شجاع عمادالدیـن .. احمد افتادکه مسجد پامنار راکه تاکنون درکرمان برپااست بنا نمودند اسم مشارالیه در روی منبر سنگی بزرگ قلعه سنگ سیرجان منقور است درنزدیکی سیرجان قلعه سنگی است‌که برفرازآن مسجدی‌قرارگرفته‌دراین مسجد منبرسنگی وجود داردکه درطرف جنوب آن این‌کتیبه نقرشده است :

العالم‌العادل‌المظفرمن‌السماء بالنصرالعزیزوالفتح‌المنبرعمادالحق والدین‌الواثق بالملك الصمد اماالخیرات السلطان احمد خلداله سلطانه‌واقل‌ممالکه فی‌سلطانه قطب .. الدین حیدر ... فی‌سنه تسع وثمانین و سبعمائه .

می‌نماید مهمترین این ابنیه شامل : مسجد نو ومسجد سنك ومنبر جامع سوریان وقسمتی ازمسجد جامع عتیق شیراز می‌باشد :

مسجد نو

مسجد نو ازابنیه زمان اتابك سعدبن زنگی است که بنام مسجد اتابکی هم خوانده می‌شود بطوریکه ازمطالعه دربنای نامبرده معلوم می‌شود این بنا درسال ۶۱۵ هجری بامر اتابك سعدبن زنگی ساخته شده پس‌ازآن درادوار بعد مرمت وتعمیر یافته. [۱]

بنای اصلی مقبره ابش خاتون آخرین‌اتابك فارس هم بنظرمیرسد متعلق باوایل قرن هفتم هجری باشد [۲] .

مسجد سنك

در مجاورت نقش شاپور مسجدی واقعشده که بنام مسجد سنگی نامیده می‌شود این مسجد را درون‌صخره سنگی ایجادکرده‌اند . درمحراب این مسجدکتیبه وتاریخی‌خوانده می‌شوداین‌تاریخ‌که سال۶۵۲ هجری می باشد (فی رمضان‌سنه‌اثنی‌وخمسین‌وستمائه) در روی محراب سنگی نقرشده است [۳] .

---

۱ ـ مرآت‌البلدان جلد ۴ ص ۱۰۸ وآثارعجم ص۴۴۲

ازبنای اصلی مسجد اتابك سعدبن زنگی اکنون فقط یك طاق بزرگ‌که بنام طاق اتابکی شهرت دارد چیزی باقی‌نمانده بقیه ساختمان‌مسجد نوکه اززمره مساجد بزرگ وباصفای شیراز محسوب‌میشود متعلق بقرون بعد میباشد .

۲ ـ درگورستان شیراز ازبنای زیبائی‌بنام مقبره دختراتابك واقعشده این ساختمان‌آجری که مزین بکاشیکاری نفیس وشامل تالار سرپوشیده و دوگنبدوبناهای دیگری‌است باسلوب خاصی ساخته شده دراین بناکتیبه‌ای بخط زیبا درمتن‌کاشیکاری مغرق طلائی وآبی رنگ دیده میشودکه متأسفانه قسمت اعظم‌آن خراب شده مدفن ابش‌خاتون درسردابه‌ان جای دارد .

درنزدیك مقبره داخل صحن سنگ قبر بزرگی نصب شده این سنگ بمزاربکی ازافراد طایفه عدنانی عرب نسبت داده میشود .

۳ ـ عده‌ای از باستان شناسان معتقدندکه اصل این بنـاآتشکده بـوده است بعداً شاید

مسجد جامع سوریان بوانات

مسجد جامع سوریان رادرزمره ابنیه قرن هشتم هجری تشخیص داده‌اندلیکن اهمیت این مسجد بواسطه دارا بودن منبرچوبی بزرك نفیسی بوده است که اکنون در موزه ایران باستان تهران زیب غرفه اسلامی گردیده این منبر تاریخی که مورخ بسال ۷۷۱ هجری است دارای کتیبه‌ای نیز می‌باشد که در پایان کتیبه تاریخ آن بخط رقاع برجسته چنین خوانده می‌شود :

«فی تلاریخ ربیع اول سنه احدی وسبعین وسبعمائه الهجریه النبویه المصطفویه. »

این منبر دارای دوازده عدد پله ودرب ورودی نفیسی است که درساختمان آن ازنظر ظرافت وکنده‌کاری سلیقه خاصی معمول شده بدین جهت می‌توانیم این منبر تاریخی را از نظر صنعت نجاری درعداد زیباترین منابر چوبی مساجد ایران بدانیم .

برای اولین بار درزمان اتابکان فارس ازصورت اصلی خارج وتبدیل بمسجد شده این بنا دارای صحن وایوان وطاقهای سنگی وشانزده حجره میباشد .

دراطراف محراب سنگی خطوطی نقرشده که بیشتر کلمات و خطوط آن محو گردیده وازآنچه که باقیمانده جملات زیراست :

(بناصرالله) و (امیرالمومنین) .

از ملاحظه این دو قسمت عبارت کتیبه با نظرگرفتن تاریخ سال ۶۵۲ هجری این طور استنباط میشود که مقصود حجار و کاتب کتیبه نام الناصرالدین خلیفه عباسی و ذکر لقب آن بوده است .

همچنین ازباقیمانده کتیبه دیگری که بخط ثلث بربالای سردرب نقر شده شامل :

بسم الله الرحمن الرحیم

«خدای جهان سلطان اتابك . . . بکرسعد . . . . » می‌توان یقین حاصل کرد که در زمان ابوبکربن سعدبن زنگی تغییرات کلی در بنای اصلی رویداده است اهمیت این مسجد بیشتر ازلحاظ صنعت سنگتراشی وصیقلی ساختن سنگهای آن میباشدکه درنوع خودکم نظیر است وضمنا از مطالعه در اسلوب طاقهای هلالی آن که بشیوه آتشکده ها بنا شده میتوان بدون اشکال باصول ساختمانی ومعماری عهد ساسانی آشنا شد .

مسجد جامع عتیق شیراز

بنای جامع عتیق شیراز که ساختمان اصلی آن از ابنیه قرن سوم هجری بشمار می‌رود[1] متضمن کتیبه تاریخی نیز میباشد که درروی سنگ نقر شده ازمتن این کتیبه که مورخ بسال ۷۵۲ هجری است معلوم می‌شود که بانی قسمتی ازمسجد که احتمالا بایستی خدا خانه باشد شاه ابواسحق اینجو فرزند شاه محمود اینجو است که درپایان کتیبه تاریخ اتمام ونام کاتب بدین ترتیب خوانده می‌شود :

« فی اثنیتن وخمسین وسبعمایه . . . . کتبه یحیی الجمالی . »

مسجد جامع عتیق جزء قدیمترین مساجد تاریخی ایران بشمار است وبااینکه قسمت اصلی وبنای اولیه آن از بین رفته با وجود این در اثر داشتن بنای معروف خدا خانه و شبستانهای قدیمی و دالانهای متعدد و کتیبه معرق والحاقات زمان صفوی دارای اهمیت خاصی درتاریخ معماری ایران است ازشرح جزئیات ودرج متن کتیبه‌های آن دراین مقال بعلت عدم ارتباط باابنیه دوران مورد بحث صرفنظر میشود.

ابنیه دوره مغول درورامین

در نتیجه تتبعات تاریخی و مطالعات علمی وحفریات هیأتهای خارجی این حقیقت تاریخی بثبوت رسیده که ناحیه ورامین جزء رشته آبادیهای ری‌قدیم محسوب میشده وازلحاظ دارا بودن آثار زیر خاکی در اراضی چال تلخان وحسین آباد ومنصورآباد وچشمه علی و طبرك شهرری حائزاهمیت میباشد .

ورامین دارای سهم ونصیب بزرگی ازآثار باستانی ومعماری قرن هفتم هجری و زمان سلطنت ابوسعید ایلخان و شاهرخ تیموری است و هم اکنون نمونه های برجسته‌ای را دارا می‌باشد که مهمترین آن بنای برج علاءالدین و امامزاده یحیی و مسجد جامع است :

---

۱ – فرصت شیرازی در کتاب آثار عجم ص ۴۳۵ بر این عقیده است که بنای جامع عتیق از یادگارهای عمرولیث صفاری است که در سال ۲۸۱ هجری بساختمان آن اقدام شده .

برج یامقبره علاءالدین

از آنچه که باقیمانده واز نظر تاریخ مقدم برسایر ابنیه می باشد مقبره علاءالـدین است که درشهر کنونی ورامین ساخته شده این برج از نظر معماری باساختمان برج طغرل وکاشانه بسطام شباهت کلی دارد و بر طبق کتیبه‌ای که بخط کوفی در گردنه برج باکاشی‌های فیروزه‌ای رنك درمتن آجری تهیه ونصب شده (قسمتی ازکتیبه خراب وریخته شده) معلوم می‌شود که این بنا ازابنیه اواخر قرن هفتم هجری است [۱] .

عده‌ای ازباستان شناسان که توانسته‌اند کتیبه این بنا را در روزگار آبادی حوانده

۱- این برج که ازآجرسخت ومحکم ساخته شده دارای بدنه مدوری است که ازکف زمین بانمایش سی‌ترك آجری بدون پشت بند شروع شده ارتفاع بدنه‌آن در حدود ۱۲ متر می‌باشد سی ترك بدنه بلبه تیزمنشوری شکل زیرقاعده‌گنبد مخروطی آن که درحدود ۵ متر بلندی دارد ختم میشود درحد فاصله بدنه برج و گنبد قطار زیبائی که مزین بکاشی فیروزه‌ای وکتیبه تاریخی‌آن است نصب نموده‌اندگنبد این‌برج دوپوشه ودرکمال سادگی واستحکام بنیان‌گذارده شده درقسمت جنوبی بدنه مخروطی راهرو پله‌کانی بدرون‌گنبد ترتیب داده‌اند .

سردرب اصلی‌آن‌که روبجاده عمومی ودربدنه غربی قرار گرفته دارای یزده بندیهائی‌از دوره صفوی میباشد سردرب دیگری درجهت شرقی ساخته شده‌که میرساند دراین سمت برج بنای تاریخی دیگری وجود داشته‌که اکنون اثری ازآن دیده نمیشود .

تزتین این بنادرعین استحکام وسادگی بسیار جالب میباشد ودرنتیجه داشتن‌قطارآجری و کاشیهای خوش رنگ و کتیبه فیروزه‌ای لطف خاصی باین بنا داده است .

درمقام مقایسه‌ساختمان این‌برج وبرج تاریخی مجاورآن‌که بنام برج طغرل (تاریخ اصلی ساختمان‌آن ۵٦٤ هجری بوده) شهرتی اشتهار دارد بایستی باتوجه بایـن نکته‌که تفاوت سال ساختمانی آن دو تقریباً بیشتر از صد و سی سال نمیشود دقت شود که در این فاصله تاچه پایه‌ای‌تزئین درساختمان ابنیه تاریخی شیوع یافته‌ودر واقع فن معماری باهنرظریف‌کاری وزینت سازی توام شده‌است چنانکه میدانیم‌بنای اصلی‌برج طغرل بسیار ساده بوده . با اینکه ساختمان برج علاءالدین ازنظراستخوان بندی مانندبرج‌طغرل میباشد لیکن‌ازلحاظ منظره خارجی‌تکمیل شده بنظر میآید(تزئینات فراوانی ازاختلاط قطعات کوچك‌کاشی وآجـر درکتیبه وقطارآن جلوه گری مینماید) همین ترئینات است که شکوه خاصی باین بنا داده و ضمناً نماینده تحول ونهضت هنرهای ظریفه‌درابنیه بعدی نیزمیباشد .

و منتشر سازند تاریخ این بنا را ٦٨٠ هجری قرائت نموده‌اند لیکن عده‌ای دیگر تاریخ آغاز ساختمان برج را سال ٦٧٥ وپایان آنرا ٦٨٨ هجری تعیین نموده‌اند .

بقعه‌امامزاده یحیی

درمجموعه ابنیه تاریخی ورامین بنای مشهور دیگری نیز بنام امامزاده یحیی شهرت دارد که ازنظرمذهبی وصنعتی قابل کمال توجه واحترام است بنای کنونی برطبق کتیبه مورخ درون بقعه درعداد ساختمانهای قرن هشتم هجری نمی‌باشد

اهمیت صنعتی امامزاده یحیی مرهون تزئینات گچبری وکتیبه برجسته آن بخط ثلث ومحراب کاشی گرانبها ویك قطعه کاشی روی مرقد بوده است که امروزه جز کتیبه، گچبری آن اثری ازسایرنقائش وهنرهای مستظرفه آن دیده می‌شود . ١

این کتیبه گچبری که دورادور حاشیه داخلی بقعه‌را فراگرفته بطرز برجسته درزمینه گل و بوته فوق العاده زیبائی جلب توجه بینندگان را مـی‌نماید متأسفانه قسمتی ازخطوط

---

١ ــ محراب کاشی این بنا که درعالم هنر کاشی پزی اسلام وایران دارای کمال شهرت ومعروف کارشناسان هنرهای زیبای دوره اسلامی است دارای تاریخ سال ٦٦٣ هجری میباشد این محراب درنتیجه حوادثی اکنون درموزه صنعتی شهر فیلادلفی آمریکا بمعرض نمایش قـرار داده شده و زینت بخش آثار اسلامی آن موزه معتبر است تنها یادگاری که از این اثرهنری جـاویدان بدست آمده تصویر وعکس زیبائی است که در رساله‌ای بنام معرفت صنعت کاشیگری که عکسی‌هم ازمحراب کاشی شفاف (مورخ ٦٢٣ هجری) مسجد میدان کاشان درآن چاپ شده موجود است ،

این محراب دارای امضاء علی‌بن‌محمد بن ابی‌طاهر است که درجهان صنعت کاشی پزی قرن هفتم هجری دارای مقام شامخ هنری بوده است .

دیگراز نفایس مشهوروذیقیمت بقعه یك قطعه کاشی متعلق بروی مرقد امامزاده یحیی است که سرنوشت این قطعه هم مانند محراب مجاورش گردیده اکنون کاشی مرقد درموزه ارمیتاژ لنینگراد شوروی مورد نظر بینندگان قرار دارد و متعلق بآثار اسلامی آن موزه عظیم است این قطعه کاشی دارای تاریخ دهم محـرم سال ٧٠٥ هجری است ودر روی آن نام امامـزاده یحیی را با جملات (عالم العالم) و نام کاتب کتیبه را (علی بن الحسین کاشی) و امضائی بنام (یوسف بن محمد) آورده‌اند.

بدین ترتیب معلوم میشود که قدیمترین اثر این بنا محراب کاشی آن بوده وپس ازآن قطعه کاشی روی مرقد است وسپس تاریخ بنا میباشد که مطابق کتیبه بقعه سال ٧٠٧ هجری است .

این کتیبه تاریخی ریخته و خراب شده و از آنچه که باقی است معلوم می‌شود نام بانی بنا بایستی ابو محمد ابی زید باشد تـاریخ این بقعه باستناد کتیبه ماه محرم سال ۷۰۷ هجری است ۱ .

ظاهراً پیش از آنکه ساختمان بنای امامزاده یحیی در تاریخ ۷۰۷ هجری بپایان رسانیده شود ابنیه دیکری در مجاورت این بنا ازدوره غزنویان وسلجوقیان ساخته شده بود که اینك از آن بناها بنوشته محققین باستان شناس که شامل مدرسه و برج هشت گوش آجری بوده است ، هیچگونه آثار وقرائتی در دست نیست .

مسجد جامع ورامین

سومین بنای تاریخی ومهم ورامین که متعلق بدوره ایلخانی ابوسعید می باشد جامع مشهور ورامین است این مسجد از نمونه‌های کامل مساجد چهار ایوانی بوده که نه تنها از نظر

---

۱ ـ از نمونه های گچبری این بنا یك قطعه گچبری بزرگی است که در بـالای محراب کاشی نصب شده نقوش مارپیچی شکل وطرح شاخ وبرگ و نقشه آن بینهایت جالب توجه میباشد و جزء مجموعه زیبای هنری این ساختمان مشهور بشمار است .

در زیر این کتیبه و در روی بدنه دیوار کاشیهای برجسته منقش بشاخ وبرگ نصب شده که ازجهات هنری قابل کمال توجه وامعان نظر است .

ژ. دیولافوآ در کتاب ایران کلده وشوش ص ۵۱۳ — ص ۱۴۷ .

گنبد آجری کنونی برروی چهار پایه مربع شکل قرار داده شده درچهار گوشه قاعده گنبد چهار نیم طاقی است که گنبد برروی آنها استوار گشته درون این نیم طاقیها مـزین بنقوش زیبای گچبری میباشد .

باشرح مختصری که در باب بنای امامزاده یحیی داده شد این نکته روشن میشود که بطور کلی این بنا درعدادیکی از شاهکار های هنری قرن هفتم هجری ایران است ۳ با اینکه نفیسترین اجزاء آن از ایران خارج شده است باوجود این بعلت ریزه کاری خاصی که در تزئین آن بکار رفته (اهمیت تزئین در این بنا بمراتب زیاد تر وکاملتر ازجنبه معماری آن است .) همواره مورد ملاحظه دقیق باستان شناسان وهنرمندان آثار گرانبهای زیبای ایران میباشد .

ساختمان ومعماری گنبددارای مقام ومنزلت صنعتی مهمی است بلکه بواسطه داشتن تزئینات فراوان کاشیکاری معرق و گچبری وکتیبه های تاریخی و انواع خطوط مختلفه جلب توجه خاص دانشمندان وهنرمندان را می‌نماید .

جامع کنونی که باقیمانده‌ای از بنای اصلی است اکنون شامل بقایا سردرب وطاقنماهای اطراف ودو رواق شمالی وجنوبی وشبستان وایوان وگنبدآجری عظیم است که مجموعه این ابنیه را در حصار مسجد محصور نموده‌اند .

برجسته ترین قسمت تاریخی وتزئینی این سردرب کتیبه کاشی معرق آن است که بخط ثلث عالی باکاشی سیاه رنك درمتن لاجوردی نصب گردیده این متن شامل تاریخچه ساختمان قسمتی ازاین جامع مغولی است متأسفانه بیشتر خطوط کتیبه ریخته ومحو شده واز آنچه باقی مانده معلوم می‌شود که بانی ساختمان مسجد ابوسعید بهادرخان است که بدستیاری محمد فرزند محمد قوهدی درسال ۷۲۲ هجری ببنای این مسجد پرداخته ازاین روبایستی تاریخ آغاز ساختمان جامع را سال ۷۲۲ هجری بدانیم.

در جناحین سردرب دورواق شمالی وجنوبی مسجد واقعشده لیکن رواق شمالی آن بکلی منهدم گردیده بقیه بناکه مجموعه شبستان وصفه و گنبد تاریخی است حفط شده است.

شبستان مسجد دارای صفه و ایوان رفیعی است که از تزئینات جالب آن پیچ کاشی فیروزه‌ای میباشد که درزیر طاق صفه جایگرفته واز حسن اتفاق سالم و بحالت اولیه خود باقی است در طرفین این صفه آثار طاقنماهائی دیده میشود که از جهات تزئینات هندسی شکل آجری و ریزه کاری و کتیبه گچبری برجسته بخط ثلث از ظریفترین ودقیقترین صنایع مشهور این دوران است که نظایر آن جز در آرامگاه سلطان محمد خدابنده (در سلطانیه) در اماکن دیگر مغولی دیده نشده است .

استاد تزئین بنا باین تزئینات خیره کننده هم اکتفی ننموده زینت کاری دیگری که شامل يك رشته کتیبه گچی کوفی باشد درحاشیه کتیبه ثلث بیرون آورده (ازملاحظه ودقت در سیاق گچبری وحکاکی و درآوردن خطوط بسیار نازك ظریف و رعایت حدود فواصل کلمات ومشابهت تام وتمام حروف سراسر کتیبه می‌توان گفت مانند این است که بايك مقیاس و قالب ریخته شده باشد) بدین ترتیب توانسته است مقام استادی ومهارت هنری خویش را بانمایش این اثر حیرت انگیز جاویدان سازد .[1]

---

1 ــ درمدخل دروردی شبستان زیر گنبد در درون دوقاب آجری لوحی از زمان شاهرخ بهادر تیموری نصب شده که میرساند پایان ساختمان این جامع درزمان سلطنت شاهرخ وبسعی

بطوریکه درمقدمه‌این فصل گذشت منظور ازبیان تاریخچه منحصر ابنیه مغولی شرح آن‌رشته ازبناهائی بوده است که اززمان مغول‌وایلخانان درحدودکنونی ایران برجامانده

امیرغیاث‌الدوله یوسف‌خواجه درتاریخ محرم سال ۸۲۱ هجری انجام یافته قسمتی ازمتن این‌لوح درقاب سمت‌راست وبقیه درقاب سمت چپ نوشته شده بدین ترتیب بایستی تزئین شبستان وگچبری محراب وزیرگنبد از آثاری باشدکه بامرشاهرخ‌اتمام پذیرفته‌متأسفانه تاریخ این لوح هم مانند تاریخ پایان‌کتیبه ازبین رفته و محو شده است.

بدین ترتیب سه تاریخ دراین جامع بنظر باستانشناسان رسیده است اولین تاریخ‌آنسال ۷۲۲ ودومین سال ۷۲۶ هجری است‌که بایستی مجموعه بنا باستثنای تزئینات دوره تیموری در فاصله دوسال فوق‌الذکر بپایان رسیده باشد.

در روی‌قاب‌گچی بخط ثلث امضاءکارگر بناکه باغلب احتمال استاد تزئین بنا هم بایستی باشد بدین ترتیب ثبت شده‌است:

« عمل علی قزوین خداش بیامرزاد » خوشبختانه ستون‌آجری‌که در روی‌آن این امضاء گچبری شده درنهایت استقامت واستحکام باقیمانده است.

گذشته ازابنیه‌ای‌که شرح‌آن داده شد یك رشته بناهای دیگر باستانی در ورامین وجود داشته که مهمترین این سلسله اماکن تاریخی که در مرحله دوم اهمیت قرار داشته‌اند بدینقرارند:

شاهزاده حسین – بقعه سید فتح‌الله – امامزاده کوکب – امامزاده جعفر وتعدادی بنای دیگر را ثبت نموده‌اندکه امروزه اثری ازآنهادیده نمیشود: قلعه‌گبری – امامزاده عبدالله – امامزاده‌سعید – امامزاده‌عظیم – امامزاده علی وغیره‌که مجموعاً ۱۸ بنای تاریخی میگردید.

دربین این ابنیه وآثار متفرق تاریخی ورامین بایستی نام بنای شاهزاده حسین وبقعه سید فتح‌الله‌که هردوی‌آنان ازدوران‌مغول میباشد برده شود؛

شاهزاده حسین‌گذشته‌ازجنبه مذهبی‌که مورد احترام وستایش اهالی است ازنظرکاشیکاری دارای لطف وجذابیت خاصی میباشدکه باعالیترین ابنیه هم عصرخود ازلحاظ تزئینات برابری میکند این بنا دارای محراب نفیسی ازنوع زیباترین محرابهای دوره مغولی است.

بقعه‌سیدفتح‌الله بواسطه دارا بودن گنبد بزرگ‌آجری‌جلب‌نظر بینندگان را مینماید این بقعه برطبق‌کتیبه تاریخی‌که دربالای مدخل ورودی‌آن نصب شده بایستی ازآثار نیمه دوم قرن هفتم هجری باشد از قرائت متن کتیبه میتوان بمقام و منزلت صاحب بقعه‌که باالقاب سلطان العارفین وعماد الحق والشریعة معرفی میشود آشنا شد تاریخ پایان‌کتیبه ماه رجب سال ۶۶۹ هجری است.

دراین مبحث سعی شده است که بانهایت اختصار وایجاز بذکر ساختمانهائی اشاره گردد که انتساب آنان بدوره مغول قطعی بنظر می‌رسد بدیهی است شناسائی کامـل ابنیه تاریخی این عصر محتاج ببحث مفصلی است که ازعهده این مقال خارج می باشد .

سایرصنایع دوران مغول

مگرردرضمن مطالب گذشته باین‌موضوع اشاره کردیم که ازاهم اثرات مطلوب‌ومفید استیلای مغولان بر ایران گذشته از ارتباطـات تجاری وسیاسی اختلاط دو تمدن باستانی ایران وچین بود بدیهی‌است‌تأثیرتمدن ایران در چین‌و بالعکس وهمچنین حضورهنرمندان وصنعتگران چینی درمراکز مهم علمی ومقر ایلخانان مانند تبریز وسلطانیه ومراغـه خود موجب نهضت وتحول عظیمی درکلیه رشته های هنری وظریفه گردید .

ایلخانان اصولا برای هنر وفرهنك چین مقام باارزشی قائل بودند از همین رواست که نقاشان و طراحان ایرانی بیش از سایر هنرمندان در تحت تـأثیر نقاشی و مناظـر چینی در آمدند که بتدریج اثرات آنرا در این رشته از صنایع مستظرفه‌قرن هفتم و هشتم می بینیم . [1]

نقاشی وخط وتذهیب

گذشته ازتأثیرات‌مکتب نقاشی‌چین درایران نقاشی دوره مغول درتحت تبعیت وتقلید هنرنقاشی عصر ساسانی وشیوه مانویه نیزهم بوده است وبزعم عده‌ای ازمحققین این فـن آثار نقاشی مسیحیان‌هم در تکمیل این رشته ازهنر دوران مغول بدون دخالت نمانده بهر صورت‌پس‌ازمطالعه درتاریخ نقاشی‌قبل ازمغول میتوان چنین نتیجه گرفت که اغلب بلکه تمام

---

۱ ــ ازآثار نقاشی دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان که باقیمانده قطعاتی ازنقاشی بردیوار است وتعدادی‌ظروف(سفالی که دارای اشکال‌وصور انسانی ومناظردرباری) که‌معمولا سفالهای این دورانرا به ری وکاشان نسبت میدهند ، رنگ این نقاشیها وسفالهـا اغلب صورتـی وزیتونی و بنفش وآبی وقهوه‌ای وطلائی‌است که در زمینه سفید یافیروزه‌ای نقش بسته .

بطورکلی در دوره سلجوقیان وخوارمشاهیان صنتگران ایرانی درساختن ظـروف سفالی منقش رنگین مهارت خاص بکار میبردند بطوریکه ظروف سفالی این دو دوره را میتوان درزمره بهترین و زیباترین نوع این صنعت دانست .

عناصری که ذکر شد در مکتب نقاشی مغول که در اواخر قرن هفتم هجری ظاهر می گردد اثر داشته است .

ازقدیمترین کتب خطی تاریخی دوره مغول که بامر غازان خان (۶۹۵-۷۰۴) در مراغه نوشته شده یك نسخه کتاب تاریخ طبیعی است که بنام منافع الحیوان ابن بختیشوع شهرت دارد این کتاب دارای ۹۴ صفحه نقاشی است که شامل تصاویر آدم وحوا واقسام حیوانات و پرندگان است .

مجموعه تصاویر این کتاب طبیعی که حاوی صور حیوانات و اشکال مختلفه است می نماید که تمام صفحات آن نبایستی کار هنرمند واحدی باشند ظاهراً چند نقاش چیره دست درتهیه تصاویر نقاشی بایکدیگر همکاری نموده اند .

ازجمله تصاویر عالی وارزنده کتاب نمایش طرحی از ابر درآسمان می باشد که بعداً ازاجزاء وعناصر مهم آرایش وتزئین هنرمیناتور درآمده است . این کتاب گرانبهای مصور اکنون درکتابخانه پیرپونت مورگان [1] نیویورك است .

اثرجاودان دیگری که شامل یك صفحه نقاشی از همین کتاب منافع الحیوان باشد در درموزه متروپولیتن نیویورك محفوظ مانده که شامل شکل دوعقاب است وهمچنین تصاویر متعددی بطور پراکنده از کتاب مذکور در مجموعه وکتابخانه خصوصی علاقمندان باین آثار دیده شده که کلا حاکی ازلطف وجذابیت خاص تصاویر ورنك آمیزی آنان می باشد .

چند نسخه ازشاهنامه فردوسی ازاین دوره باقیمانده که مهمترین نسخ مصورآن در مرحله اول :

شاهنامه معروف بشناهنامه دموت [2] است که تاریخ تحریر آن باحتمال قوی در سال

---

۱ ـ PiERPONT MORGAN LiBRARY. بعضی ازتصاویرآن باسلوب مکتب نقاشی عراق (بغداد) وبقیه ازشیوه نقاشی چینی تقلید شده است .

۲ ـ این شاهنامه که از عالیترین شاهکارهای هنری دنیا محسوب میشود دارای ۵۵ تصویر بزرك وکوچك است .

این تصاویر بطورمتفرق وپراکنده درموزه‌های دولتی وشخصی اروپا وامریکا حفظ میشود معروف است که بهترین تصاویرآن درموزه صنایع ظریفه شهر بستون BOSTON وفریر گالری واشنگتن FREERGALERY میباشد این تصاویرنشان میدهد که بسبك نقاشی ایرانی تهیه شده واز ملاحظه اسلوب ایرانی آن این نکته روشن میشود که نقاشی اقوام اویغور وترك بدون تأثیر درهنر صنعتگران ایران نبوده ازجمله تصویری است در موزه متروپولیتن نیویورك که در نهایت هنرمندی کشیده شده این تصویر منظره‌ای از بخاك سپردن اسفندیار وحالات مختلقه عزاداران را دراطراف آن نشان میدهد .

۷۲۰ هجری است ودرشهر تبریز استنساخ‌شده .

نسخه‌کامل دیگر شاهنامه‌ای است که دارای تاریخ ۷۳۱ هجری می‌باشد که در یکی ازکتابخانه شهر استانبول ترکیه‌می‌باشد وهمچنین نسخه ذیقمتی هم که مورخ بسال ۷۳۴ هجری‌است‌نیز درموزه‌لینگرادمحفوظ است .

تصاویر واوراق پراکنده دیگری ازمجالس داستانهای شاهنامه‌که بیشتر آن تصاویر متعلق به نیمه اول قرن هشتم هجری درفاصله وسالهای ۷۰۰ الی ۷۴۱ هجری است در موزه وکتابخانه دولتی وخصوصی اروپا وامریکا موجوداست‌که‌اهم‌آن نسخه‌ایست‌که در سال ۷۴۱ هجری در شهر شیراز برای کتابخانه قوام‌الدین حسن وزیر ایالت فارس تهیه شده مجالس این نسخه معرف مکتب نقاشی مغولی شیرازاست .

همچنین تعدادی نسخ شاهنامه بقطع کوچك درلندن ونیویورك موجود است‌که باشیوه نقاشی ایرانی تهیه شده ازمطالعه‌کلیه این اوراق و تصاویری‌که شرح‌آن گذشت این نتیجه بدست‌آمده‌که دراوائل قرن هفتم نقاشی ایران درتحت تأثیر مکتب چینی بوده بتدریج تا اواسط قرن هفتم هجری هنرمندان ایرانی توانسته‌اند بابکار بردن الوان تیره وزمینه قرمز که ازصفات خاصه نقاشی ایران است فن نقاشی ومیناتور را ازسلطه نفوذ مکاتب چینی و مغولی واقوام اویغور رهائی داده وباسلوب خاص مکتب مشهورایران‌که درزمان تیموریان تکمیل گردید تجلی دهند .

از کتب‌دیگرخطی که‌نمایش‌نقاشی عصرمغولی رادر بردارد ومورخ‌بسال ۷۴۱هجری می‌باشدبایستی‌نام یك‌نسخه‌قدیمی‌معروف‌که مونس الاحراراست برده شود این کتاب‌دارای تصاویر نجومی و بروج فلکی می‌باشد اکنون تصاویر کتاب مزبور زینت بخش موزه مترو-پولتین است .

مهمترین عاملی‌که در رواج‌نقاشی‌مکتب مغولی درایران موثر افتادوآثار گرانبهائی ازبرکت‌آن عامل تاریخی نصیب تمدن این عصر گردید وجود خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر ومورخ بود این‌وزیر خردمند بنا بمیل وعلاقه قلبی‌که بتدوین کتاب جامع‌التواریخ داشت بامر الجایتو در تألیف این‌کتاب تاآنجاکه میسر بود بذل مجاهدت نمودو برای اینکه براهمیت وزیبائی وشهرت جامع‌التواریخ بیافراید گذشته ازاستفاده‌ای که‌ازمورخین چینی ومغولی‌واویغور برای تحریر قسمتی‌ازفصول تاریخ‌مغول نمودتوانست عده‌ای ازنقاشان وهنرمندان و خوشنویسان چینی ومغولی وایرانی را برای تهیه تصاویر نسخ متعدد عربی‌و فارسی این‌کتاب جمع‌آوری نماید معروف است‌که‌کار تحریر و نقاشی واستنساح وتهیه‌این کتاب وسایرکتب خطی آنزمان در محل ربع رشیدی بوده (بشرحی که‌گذشت بنای ربع رشیدی درخارج شهر تبریز احداث شده بود این محل دارای‌کتابخانه‌ای بوده‌است‌که

متجاوز ازشصت هزار جلد بزبانهای مختلف داشته هنرمندان و پیشه وران دراین مکان برای استفاده ازمحضر یکدیگر دورهم گرد میآمدند ودر حدود هفت هزار نفر دانشجو و طلبه دراین ناحیه که بصورت شهری درآمده بود سکونت داشتند) از این کتاب نفیس فقط تاآنجاکه تاکنون اطلاع داریم فقطچند نسخه بدست آمده است [1].

قدیمترین نسخ آن مورخ (۷۰۷ هجری) متعلق بکتابخانه دانشگاه ادمبورك است [2] دومین نسخه آن دارای سال ۷۱٤ هجری است که اکنون دراختیار کتابخانه انجمن آسیائی لندن [3] می باشد.

دو نسخه دیگر از جامع التواریخ که در زمان زندگی رشیدالدین نوشته شده و به ترتیب دارای تاریخ ۷۱٤ و ۷۱۷ هجری می باشند در کتابخانه توپقاپو سرای استانبول است.

نسخه دیگری از کتاب جامع التواریخ بدست آمده که اکنون در کتابخانه موزه مترو پولیتن است تاریخ تحریر این کتاب را در سال ۷۱۸ هجری تعیین نموده اند.

درکتابخانه ملی پاریس [4] هم نسخه‌ای مصور ازاین تاریخ موجوداست که بقرار معلوم بعد ازدرگذشت خواجه اتمام یافته است.

از هنرهای ظریفه که درعصراستیلای مغولان اهمیت فراوان یافت موضوع فن کتابت و حسن خط بوده.

شیوه معروف خط عصرمغول که تعلیق نام داشت بافن تذهیب توام شد واززمان ایلخانیان

---

۱ ـ کتاب جامع التواریخ بدستور غازان و الجایتو (ایلخانان مسلمان مغولی) تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر میباشدکه در سال ۷۱۰ هجری در تبریز در سه جلد نوشته شده است،

الف ـ جلد اول تاریخ اقوام مغول.

ب ـ جلد دوم درتاریخ عمومی وسلطنت اولجایتو.

ج ـ جلد سوم درباب جغرافیا واقالیم.

ازمجلد سوم تابحال اثری دیده نشده است.

مجلد اول ودوم این کتاب نفیس بکوشش دکتر بهمن کریمی وسرمایه شرکت نسبی اقبال و شرکاء درتهران سال ۱۳۳۸ خورشیدی بچاپ رسیده است.

۲ ـ EDiNBuRgHUNiVERSjTY

۳ ـ ROYAL ASiATiC SOCiETY

۴ ـ BiBLiOTHEQUENATiONALE

هنر خط و تذهیب کاری بکمال ترقی رسید . مهمترین وعالیترین آثار کتابت وتذهیب این دوره را میتوانیم درمجموعه‌ی و قرآن های تاریخی موجود بیابیم از جمله معروفترین آثار خطی ومذهب این عهد قرآنی است که سال ۷۰۶ هجری دربغداد نوشته شده واکنون در موزه شهر لایپزیك آلمان می باشد و همچنین قرآن دیگری است که در سال ۷۱۳ هجری تحریر یافته و کاتب آن عبدالله بن محمد همدانی است این قرآن متعلق بکتابخانه سلطنتی مصر درقاهره است .

سومین قرآن متعلق باین عهد بخط عبدالله الصیرفی است که درماه محرم ۷۲۸ هجری اتمام یافته همچنین نسخه دیگر گرانبهائی که بدست عبدالله بن احمد مراغه‌ای نوشته شده و دارای تاریخ شوال ۷۳۸ هجری است باقیمانده که در موزه صنایع ظریفه بوستون محفوظ است . [1]

کلیه اینقبیل کتب آسمانی که بخط مشهور ترین خطاطان نیمه اول قرن هشتم باتذهیب عالی تهیه شده ازنظر فن کتابت وتذهیب کاری در عداد بزرگترین شاهکارهای هنری جهان محسوب است .

ازخطاطان معروف این عصر صفی الدین عبدالمومن ارموی ودیگر جمال الدین یاقوت است که دراواخر قرن هفتم هجری هر دوآنان در سلك منشیان خاندان جوینی درآمده و مورد احترام کامل عطاملك بودند .

هنر تزئین نامه‌ها وکتب ازازمنه بسیار قدیم میان ایرانیان سابقه داشته [2] وبحکم علاقه قلبی که ایرانیان ومسلمانان بداشتن کتب آسمانی وسایر کتابها داشتند همواره در گرد آوری کتاب وتهیه کتابخانه وخزائن کتب همت میگماردند ازاینرو اغلب سعی وکوشش میشد که این قبیل کتب مقدس وگرانبهارا با نقوش زیبا وکاغذ اعلی بـا آب زر وسیم وشنگرف و

۱- اوراق این قرآن حاکی ازاستعداد وهنرمندی عجیب استاد تذهیب کار ایرانی است که ازترکیب وتزئین صور گوناگون یك نوع طرح تزئینی جدیدی بوجود آورده :

صنایع اسلامی : تالیف دکتر دیماند چاپ نیویورك ۱۹۳۰ ترجمه دکتر عبدالله فریار بنگاه ترجمه ونشر کتاب تهران ص ۸۱

A HANDBOOK OF MOHAMMEDAN DECORATIVE ART. DR. DIMAND.

۲- میگویند کتب خطی مانویان که متعلق بفرقه مانوی درزمان ساسانیان باشد مشحون از تصاویر زیبا وتذهیبهای بینظیر زرنشان بوده وهنگامیکه این کتابخانه هنری بدست تازیان طعمه آتش گردید آنقدر زر وسیم درآنها بکار رفته بودکه جوئی از طلا ونقره روان شد .

لاجورد زینت میکردند این توجه ایرانیان بتزئین کتب وصحایف و اوراق همچنان نزد ایرانیان رواج داشته چنانکه اکثر قرآنهای تاریخی کهن که ذکر آنها گذشت روی پوست آهو نوشته شده وسپس باآب طلا تزئین نموده‌اند.

اکنون درموزه‌های سراسرجهان وموزه مذهبی آستانه قم ومشهد وتهران قرآنهای نفیسی موجوداست می‌شود که درصفحات اول و سرسوره ها و حواشی آن تذهیبهای جالب دیده می‌شود.

در دوره مغول علاوه برصنعت تذهیب هنرترصیع هم که شامل رنك آمیزی تصاویرمذهب بالوان متناسب وسایه زنی باشد رواج داشته است.

همچنین صحافی وتجلید وشمسه بندی وبازوبندکتب و هنرتشعیر [1] دراین عصر مورد نظر واعتناءبوده تابحدی که امروزه تحقیق درهنرتشعیر جزءشعب مهم هنرهای زیبا درآمده است.

جلدهای قدیمی عموماً ازپوست حیوانات وچرم بوده که بصورت منبت کاری پدیدار میشده گاهی روی اینقبیل جلد ها را باآب طلاهم تزئین می‌نمودند.

فلزکاری

ازاواخراینددوره صنعت فلزکاری درایران رواج یافت وآثاری که بدست آمده معرف مکتب فلزکاری ایران میباشد درروی آثار فلزی اشکال تزئینی که شامل تصویر انسان و مناظر شکار وحیوانات و نباتات باشد دیده میشود مهترین تصاویر فلزی که دارای ظرافت وشیوه ایرانی باشد بصورت عقاب ونقش ابوالهول ظاهرشده‌است.

دربرخی آثار این عهد ظروفی برنزی وزرین وسیمین یافت شده که هنر ترصیع هم درآن بکار برده‌اند لیکن بیشتر این آثارکه عمل هنرمندان ایرانی است درخارج ازایران بدست آمده در روی بعضی ازاین آثار فلزی نام ایلخانان والقاب آنان موجود است ازآنجمله سه کره برنزی است که دارای نام الجایتو بوده واکنون درقاهره میباشد.

همچنین طشت بزرك برنجی موزه متر پولیتن است که از نمونه های بسیار ارزنده هنر

---

۱ - اغلب درکتب قدیمی دیده میشود که اطراف یك نوشته یانامه‌ای را تشعیر مینمایند این هنرعبارتست ازآرایش زرین یاسیمین یك قطعه یانسخه‌ای ازکتاب بوسیله نقوش حیوانی یا انسانی وگلها وسایر مناظرطبیعت است ووجه تسمیه آن چنین میباشد: خطوط تشکیل دهنده این نقوش بایستی مانند موئی (شعر) باریك ونازك باشد این هنر درعصرصفوی بنهایت ترقی رسید.

فلزی این عهد بشمار میرود .

بطورکلی صنایع فلزی وترصیع فلزات درعصر تیموری بمنتهی اهمیت صنعتی رسیدکه شرح آن در فصل هنر دوره تیموریان خواهدآمد .

کاشی سازی

حمایت ایلخانان مغولی از فنون و هنر های مختلفه اسلامی در پیشرفت صنعت کاشی سازی تأثیر مهمی نمود بطوریکه عالیترین نمونه ظروف کاشی لعابدارکه متضمن مناظر طبیعی وتخیلی است متعلق باین عهد واواسط قرن هفتم وهشتم هجری میباشد .

ظروف این دوره بانقاشی زیرلعاب ولعاب فیروزه‌ای رنك وتزئینات فراوانی که شامل نقش حیوانات وپرندگان میباشد در کارگاهای مهم کاشی پزی ایران ساخته وپرداخته شد ازاینقبیل ظروف که بیشتر دارای کتیبه باحروف برجسته برنك سفید در متن آبی ونارنجی است آثار ارزنده‌ای بدست‌آمده از جمله کاسه‌ای است که اینك درموزه و یکتوریاالبرت در لندن میباشد این کاسه‌دارای تاریخ ۶۷۲هجری وتصاویر پرندگانی برروی‌آن دیده میشود قسمتی دیگر ازصنعت کاشی سازی‌این دوره اختصاص بساختن گلدانهای لعابدار بزرك ومزین بصور حیوانات وانسان داردکه بظروف جلادار شهرت داشته وبیشتر این‌گلدانها بالعاب آبی رنك ساخته شده .

گذشته از ظروف مختلفه وانواع واقسام گلدانها مقادیـر زیادی قطعات‌کاشی متعلق بروی قبور ومرقد ومحراب مساجد از ایندوره بدست‌آمده‌که معرف پیشرفت وتحول صنایع کاشی پزی (ازلحاظ نوع لعاب ولعاب جلادار و خطوط برجسته وکـود وترسیم حواشی و اشکال مختلفه وشاخ وبرك) است شرح بهترین نمونه هنری اینقبیل محرابها وقطعات‌کاشی درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول درکاشان داده شده است.

نوع دیگری از قطعات کاشی ایـن عصر کاشیهای صلیبی شکل و ستاره‌ای میباشندکه اغلب بلکه تمام این‌قبیل‌قطعات دارای تاریخ وکتیبه ونام‌کابت ودرحواشی‌آن اشعار وآیات قرآنی خوانده میشود ودر بیشتر اماکن تاریخی این عهد موجود است قطعات زیبائـی از این مجموعه بانضمام محراب نفیسی ازقم درموزه ایران باستان تهران بنظر میرسد .

بطورکلی در دوره مغول ساختن ظـروف وقطعات‌کاشی وکاشیهای ستاره‌ای بالعاب و جلای مخصوص شفاف طلائی‌رنك‌که دارای اشکال طبیعی وتصاویر اشخاص وطرح برك وگل باشد رواج‌کلی داشته و بتدریج ساختن ظـروف مینائی و کاشی مینائی هـم بر آن افزوده شده .

بدیهی است برای پختن و پرداختن این صنعت مهم کار گاههای مشهوری در قرن هفتم وهشتم درایران دایر بوده از مهمترین مراکز کاشی پزی آن عصر بایستی نام کاشان وری وسلطان آباد ودامغان وقم وساوه وسلطانیه ونیشابور ومشهد و گرگان برده شود در بین این نقاط کارگاههای کاشی پزی کاشان ودامغان وری ازلحاظ رنگ آمیزی انواع خشت کاشی مغولی شهرت خاصی داشتند.

صنعت کاشی معرق[1] که اززمان سلجوقیان متداول شده بوددر دوره مغول بمنتهی ترقی و کمال زیبائی رسید چنانکه درصفحات قبل اشاره شد بهترین نمونه این هنررا میتوان درسلطانیه زنجان وسایر آثار تاریخی حوزه نطنز وورامین ویزد واصفهان مشاهده نمود .

دراصفهان و برخی ازابنیه دوره مغولی مانند مقبره بابا قاسم (۷۴۱ هجری) ومدرسه امامی (۷۵۵ هجری) ومسجد جامع چند محـراب و قطعات کاشی معرق ساخته شده که از عالیترین کاشی معرق این زمان محسوب است .

بافندگی ومنسوجات

صنایع بافندگی دوره مغول درتحت تأثیر سبك چین قرارداشته وازنمونه‌های بسیار معدودی که بدست آمده تأثیرهنر کالای چینی بطوروضوح بدست میآید ازمنسوجات مغولی چند قطعه پارچه زربفت دراسپانی میباشداین قبیل منسوجات دارای تزئینات وصور گوناگون واشکال مختلفه حیوانات ونباتات وگلها است .

تهیه پارچه های ابریشمی در این عصر رواج کامل داشته واین رشته از منسوجات درعداد مهمترین کالای تجارتی بین ایران و مغولستان وچین بشمارمیآمد:

مرکز مهم بافت زربفت درتبریز وشیراز ونیشابور بوده وهرساله مقادیر زیادی از این پارچه‌های گرانبها برسم تحف وهدایا ازجانب ایلخانان و ایرانیان بخارج از مملکت صادرو ارسال میشد .

صنعت بافندگی بعلت اینکه سرزمین ایران مرکز تهیه ابریشم و نوغان بود بکمال

---

۱ ــ کاشی معرق یامغرق که بشیوه موزائیك میباشد عبارتست ازقطعات ریزودرشت باشکال مختلف بارنگهای متفاوت که بوسیله کاشی تراشان ازروی نقشه وطرح خاصـی تراشیده میشود که پس از قالب گرفتن وریختن گچ درپشت آن بصورت یك صفحه کاشی بزرك رنگین در میآیـد ازاین قطعات کاشی برای ساختن سردرب مساجد ومدارس وکاشیکاری ایوان وصحن ومحـراب استفاده میشود چنانکه هم اکنون قسمت اعظم ازکاشیکاری مسجد جامع اصفهان مزین بکاشیهای معرق کم نظیر میباشد .

ترقی رسید وچون دراین زمینه مملکت ایران دارای استادان ماهر و متخصص بود لذا بنا بامر ایلخانان عده‌ای ازاین اساتید را از تبریز وسایر نقاط بمغولستان کوچ دادند در دوره سلاطین مغولی هندوستان منسوجات زری ایرانی وقالی باقی بوسیله استادان ایرانی در آن مملکت رواج کلی بافت ازمعروفترین مراکز تهیه زری ایرانی درهندوستان بایستی درمرحله اول نام لاهور وهمچنین دکن وبنارس واحمدآباد برده شود .

صنعت قالی بافی وشعب مختلفه آن مانند گلیم وسجاده‌های عالی که اغلب آنان دارای کتیبه‌هائی درحاشیه باخط کوفی بوده است درایام ایلخانان درایران وکلیه ممالك اسلامی رایج وپیشرفت زیاد داشته واصولا عده‌ای از محققین عقیده دارند که صنعت قالی بافی از ایران بهندوستان منتقل شده ازاین رو قطعات قالی قرن هفتم وهشتم هندوستان را بطورکلی مربوط بایران دانسته واستادان این صنعت ملی ایران هم ازبین ایرانیان انتخاب گردیده که بعداً بهندوستان اعزام شده بودند .

بااینکه این نکته بتحقیق رسیده که درزمان مغول وایلخانان در ایران صنعت قالی بافی رواج داشته (نقشه بعضی ازقالیهای موجود قدیمی را باتصاویر میناتورهای مغولی مشابه ونزدیك میدانند) معذالك تاکنون نمونه قطعی ازقالی ایران که متعلق باین دوره باشد بدست نیامده بعضی ازقالیهائی هم که باین عهد نسبت داده‌اند متعلق بکشور اسپانی است .

همچنین درهندوستان صنعت قالی‌بافی مغولی رواج کامل داشته لیکن نقشه بافت این قبیل قالیها ایرانی بوده است .

تکمیل این هنرملی ایران ازاوایل قرن دهم هجری وزمان صفویه شروع شده که در نتیجه نفیسترین قالیهای ایران متعلق باین دوره است که در کاشان وهمدان و شوشتر و هرات وجام واصفهان وتبریز وخراسان کارگاههای آن دایره بوده‌و برخی قطعات آن نیز شهرت جهانی دارد. [1]

درپایان شرح صنایع دوره مغول بایستی باین نکته توجه شود که دراین عصر فن معماری توام باآرایش وتزئینات فراوان بوده بنحویکه دربیشتر از ابنیه‌ای که شرح آن باختصار گذشت تزئینات درمرحله اول اصول ساختمانی قرارگرفته استحکام واساس‌وبنیان بنادر مراحل بعدی واقعشده ونیز درهنر میناتورسازی ونقاشی کتب ترقیات وپیشرفت حیرت‌انگیزی نصیب هنرمندان ایرانی گردید که بعداً در دوره تیموریان بعلت حمایت و تشویقی که‌از ارباب‌فنون بعمل آمد بمقام شامخ هنری وبی‌نظیری رسیده‌است

---

۱ ــ ازجمله قالی زربفت بزرك شاه عباسی است که متعلق بآقای گورکیان درامریکا میباشد که درنمایشگاههای هنرایران درسال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ در پاریس وزوریخ ولاهه هلند بمعرض نمایش قرارداده شده بود .

اوضاع ایران مقارن قیام امیر تیمور

با درگذشت الجایتو ایلخان مسلمان مغول و روی کار آمدن ابوسعید بهادر مقدمات دوران تجزیه وهرج ومرج در دستگاه ایلخانان ظاهر شد زیرا ابوسعید بهادر بعلت رشك وحسدی که برلیاقت وشهرت وقدرت اراده خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند پیدا کرده بود همواره درپی فرصت وبهانه‌ای می گشت که خواجه را ازسمت دیرین خود معزول وسپس بدیار نیستی فرستد . ازطرفی چون مابین خواجه رشیدالدین وخواجه علیشاه که دردرگاه ابوسعید نفوذو اعتباری داشت کینه شدیدی حکمفرما بود خواجه علیشاه توانست رشیدالدین فضل‌الله را متهم بمسموم ساختن الجایتو پدر ابوسعید نماید همین بهانه و اتهام موجب شد که خواجه رشیدالدین فضل‌الله کشته شود .

قتل خواجه که نشان کاملی ازحق ناشناسی ایلخانان نسبت بخادمین واقعی خود بود تولیدچنان بیم ونفرتی در بین اطرافیان وامراء صاحب اعتبار ایلخانی نمود که بتدریج ترك خدمت را براقامت در در بارآشفته ایلخانی ترجیح داده و در صدد برآمدند با تشکیل دستگاه مستقلی خود را از شر عداوت و سعایت اطرافیان ایلخان مصون و محفوظ سازند.

ازطرفی چون در دوره حکومت ایلخانی ابوسعید وجانشینان وی آرپاخان وموسی خان یك رشته‌اتفاقاتی رویداد که روزبروز برقدرت امیرشیخ حسن جلایری موسس سلسله ایاکانی افزوده میشد(و بهمین نسبت حکومت اعقاب چنگیز دوچار ضعف و زبونی میشدند .) تاآنجاکه درفاصله ایام فترت بین برچیده شدن اساس حکومت ایلخانان وظهور و قیام امیر تیمور کورگانی چندین سلسله بوجود آمد . با اینکه هیچکدام از این سلسله ها دارای موقعیت سیاسی واجتماعی مهمی نشدند لیکن چون برخی از آنان مانندآل جلایر خدماتی بعالم علم وادب واحترام وتشویقی درباره علماءوادباءعصر خود نموده اندازاینراه صاحب شهرت ومعروفیتی گشتند که اهم آنان بدینقرار میباشند :

۱ - آل جلایر یاامرای ایلکانی (۷۴۰-۸۲۷ هجری)

آل جلایر که‌در نواحی بغدادو آذربایجان مستقر شده بودند در حدود هشتاد وهفت سال حکومت نموده‌اند موسس امراء ایلکانی امیرشیخ حسن بزرك وآخرین فرد امیر این خاندان سلطان حسین میباشد .

این خاندان چون خودرا ازتیره مغولی میدانستند بهمین دلیل بین سایر سلسله‌هائی که همعصر آنان بودند بیشتر ازدیگران سعی داشتند که وارث ممالك چنگیزی شوند لیکن درتمام مدت امارت دربغداد وتبریز بعلت نفاق خانوارگی وبرادرکشی نتوانستند سروسامان بممالك مفتوحه خوددهند .

تااینکه درسال ۷۸۸ هجری که‌آثار زوال این حکومت ظاهر شده بود امیر تیمور توانست ناحیه‌آذربایجان را متصرف وازامارت نشین جلایریان بغدادمنتزع سازد بدین ترتیب متصرفات امراءجلایری‌درایران ازاختیارآنان خارج شد وطولی نکشید که باقتل سلطان حسین ناحیه عراق عرب هم بدست امرای ترکمان افتاد ۸۳۶ هجری .

۲ - آل مظفر ۷۲۳-۷۹۵ هجری

مظفریان یاآل مظفر که قریب هفتاد ودوسال برنواحی فارس ویزد وکرمان حکومت داشتند مجموعاً درحدود هفت نفرازآنان بسلطنت و امارت رسیدند بانی این سلسله امیر مبارزالدین‌محمود مظفراست که پس‌ازدرگذشت ابوسعید بهادر درصددتوسعه قلمروحکومت خود برآمد شیراز واصفهان ولرستان‌رامتصرف گردیدلیکن چون‌این‌امیرمردی‌متعصب بآئین اسلام ودرعین‌حال‌سخت‌کش ودارای سوء ظن زیاد باطرافیان حتی بفرزندان خویش بود طولی‌نکشید که‌درنتیجه‌ظلم‌وستم بیحد بدست‌اولادش‌شاه‌محمود کور گردید جانشین‌اوشاه‌شجاع که بحسن خلق ودانش دوستی شهرت داشت برشیراز و اصفهان وآذربایجان مسلط‌شدوبا کفایت وتدبیری که درادارهٔ امور بکار میبرد توفیق‌یافت سایرمخالفین وافرادخاندان‌آل مظفررا بتبعیت خود درآورد تاآنکه درسال ۷۷۶ هجری درگذشت .

ازامراء این‌خاندان که‌دوران‌امارتش باقیام امیرتیمورمصادف‌شدسلطان زین‌العابدین فرزند شاه شجاع(۷۸۶-۷۹۰) است که ازمقابل تیمور فراراختیار کردهنگامیکه امیرتیمور

وارد شیراز شد سایر افراد آل مظفر ناچار سر باطاعت نهادند درنتیجه نواحی فارس و کرمان ازخطر خرابی وقتل وغارت نجات داده شد . وبنا بامر تیمور شاه یحیی بحکمرانی فارس انتخاب ومنصوب گردید .

آخرین امیر نامدار آل مظفر شاه منصور فرزند شاه مظفر است (۷۹۰-۷۹۵) که همواره درصدد بود بامساعدت برادران وتهیه متحدینی درمقابل تاخت وتاز امیر تیمور مقاومت نماید شاه منصور پس از اطلاع بر آنکه سلطان زین العابدین از برابر امیر تیمور فرار اختیار نمود.وشاه یحیی باعنوان نایب امیر تیمور امور فارس را اداره می نماید مصمم شد که در نزدیکی شیراز بجنك باامیر تیمور بپردازد . بااینکه نیروی مختصر او آماده مقابله با سی هزار سپاهی آزموده امیر تیمور نبود لیکن دراین جنك که سرنوشت آل مظفر بدو بسته بود آن چنان رشادت وشجاعتی ازجانب شاه منصور نقل ونشان داده شده که مدتها مورد تعجب امیر تیمور گردید در پایان این محاربه شاه منصور بدست یکی ازامراء امیر تیمور کشته شد وبدین ترتیب خیال امیر تیمور ازجانب رشیدترین امراء آل مظفر و بزرگترین مخالفین خود فارغ گردیده طولی نکشید بنا بدستور امیر تیمور کلیه افراد نامدار این سلسله را بقتل رسانیدند و باکشتن آنان بحیات آل مظفر خاتمه داده شد .

۳ - آل کرت (۶۴۳-۷۸۳ هجری)

امراء آل کرت که قریب ۱۴۰ سال برناحیه هرات حکومت داشته اند شامل نه نفر میباشند موسس این سلسله ملك شمس الدین است که در اوائل مورد محبت اباقاخان مغولی بود وآخرین آنان ملك غیاث الدین است که بعد ازفوت معزالدین حسین درهرات بسلطنت رسید وحکومت ناحیه سرخس را به برادر خود ملك پیرمحمد واگذاشت لیکن حاکم سرخس را با برادر اختلاف بوده تاآنکه درسال ۷۷۸ هجری ایلچی از جانب امیر تیمور بهرات فرستاده شد وچون ملك غیاث الدین مقدم ایلچی را محترم داشت و رعایت نظریات امیر تیمور را نمود مابین این دو امیر رشته های مودت وعلائق دوستی محکمتر گردید وضمناً ملك غیاث الدین توانست یکی ازافراد خاندان امیر تیمور راهم بازدواج پیرمحمد برادر زاده خود درآورد .

درسال ۷۸۲ هجری امیر تیمور بعزم تسخیر خراسان وهرات عازم شد بااینکه در آغاز محاصره هرات ازطرف ملك غیاث الدین مقاومت بعمل آمد لیکن چون مقابله بانیروی امیر تیمور را مصلحت ندانست لذا اضطراراً تسلیم گردید امیر تیمور پس ازفتح هرات عازم

سمرقند شد ومجدداً فرمان حکومت هرات را بنام ملك غیاث‌الدین صادر نمود طولی نکشید که برای باردیگر ما بین ملك غیاث‌الدین وامیرتیمور اختلاف حاصل شد امیر تیمور ملك غیاث‌الدین را باکلیه اولاد وخانواده‌ش مقید ساخته و بماوراءالنهر اعزام داشت‌وسپس کلیه آنانرا در سمرقند بقتل رسانید و بدین ترتیب بحکومت ملوك آل کرت در هرات خاتمه داده شد.

۴ـ سربداران (۷۳۶ـ۷۸۸ هجری)

سربداران که درنواحی سبزوار وحدود جرجان وطوس و قهستان حکومت داشتند جزء امرائی‌میباشند که درفاصله فترت بین‌ایلخانان وتیموریان برقسمتی‌ازنواحی خراسان فرمانروائی داشته‌اند . حکومت سربداران درحدود ۵۲ سال بطول انجامیده و دراین مدت یازده نفر حکومت نموده‌اند .

موسس سربداران امین الدین عبدالرزاق است که ازطرف‌عده‌ای ازاهالی‌ناحیه‌بیهق بسمت سرپرستی وسرداری تعین‌شده بود این جماعت که خودرا حامی مذهب شیعه وشیعیان معرفی نموده بودند توانستند درمدت قلیلی طرفداران متعصب زیادی بگرد خود جمع آورنده عبدالرزاق در نتیجه اختلافی که با برادر خود وجیه الدین مسعود پیدا کرد بقتل‌رسیده جانشین عبدالرزاق توانست بافتوحاتی‌که‌درناحیه جرجان وخراسان‌وغلبه‌ای که برطغاتیمور (امراءطغاتیمور ازنوادگان‌چنگیزخان‌میباشند که‌ازسال ۷۳۷ـ۸۱۲ برجرجان حکومت داشتند آخرین این امراء سلطان علی نام است که در سال ۸۱۲ هجری توسط یکی ازحکام دستگاه الغ بیك بقتل رسید وبدین ترتیب بدوره حکومت این خاندان درجرجان خاتمه داده شد) نمود برای‌خود ایجاد اعتبار و اهمیتی نماید . ولی طولی‌نکشید درنتیجه جدالی‌که باملك حسین‌کرت وامرای مازندران بعمل‌آوردضعیف شده ودرسال ۷۴۵ درحین زدوخورد درنزدیکی‌آمل مازندران بقتل رسید . پس ازکشته شدن امیر مسعود که مشهور ترین امیر سربدران بود چند نفر دیگر ازاین سلسله بحکومت رسیدند تاآنکه نوبت بخواجه علی موید سربداری رسید قبل ازاینکه این خواجه گرفتار قدرت امیرتیمور شود مدتی‌باملك‌معزالدین‌کرت درجنك وستیز بود وسپس گرفتارمخالفت شاه شجاع ودراویش طایفه جوریه و خواجه امیرولی شد بدینجهته‌ناچارگردیدروی بامیر تیمورآورد وبدین‌ترتیب‌مدتهادرسلك‌مقربان ومعتمدین‌امیرتیمور بسر برد تاآنکه‌درسال ۷۸۸ هجری‌درگذشت وبافوت‌وی‌دوران‌حکومت سربداران بسرآمد .

بامختصر شرحی که دراطراف حکومت‌های چهارگانه دوران فترت ایلخانی وامیر تیمور داده شد این مطلب روشن گردید که علت‌العلل برچیده شدن اساس هرکدام از این حکومتها گذشته ازنفوذ امیرتیمور ویك رشته وقایع دیگر جنك وجدال خانوادگی وقیام پدربرفرزند ونفاق واختلاف بین‌افرادخانواده‌آنان بوده است که یکی بعدازدیگری بدست هم‌مغلوب ومقتول‌گردیده‌اند وبدین ترتیب عوامل موفقیت امیرتیمور برای ایجادمرکزیت واحدی درایران وتسخیرعراق عرب بشرحی‌که خواهیم دید مهیاگردید .

فصل نهم

تیموریان (۷۷۱-۹۰۶ هجری)

تیمور فرزند ترغای نویان است که ازتیره اجدادی باچنگیزخان منسوب بودند و اجداد این دوفاتح که دربرخی ازازمنه بأیکدیگر برادرهم بوده‌اند (جد هشتم تیمور وچهارم چنگیز برادر بودند) همواره‌روابطایلی ومحلی داشته‌چنانکه‌یکی ازاجدادتیمور در ملازمت جغتای فرزند چنگیز دارای منصب امارت شده و در مواقع سخت هم بحکم تعصب ایلی وخانوادگی بطرفداری یکدیگر قیام اقدام‌نموده‌اند .

آباء واجداد تیمور درنواحی ماوراءالنهر واطراف ناحیه کش (شهرسبز) روزگاری را باتبعیت ازخانواده (اولوس) جغتای میگذرانیدند وهمواره احکام مناصب‌آنان ازطرف خانان مغولی‌صادر میشد ودرحقیقت اداره امور اردوکشی واجرای سنن ایلی‌بآنان تفویض میگردید .[۱]

تیموردرشب بیست وپنجم شعبان سال ۷۳۶ هجری درخطه شهرکش تولد یافت واین سال مصادف با زمانی است که ابوسعید بهادر خان درگذشت . ازاحوال روزگار جوانی تیمور اطلاعات دقیقی در دست نیست وآنچه راکه مورخین دراین‌زمینه ضبط نموده‌اند مورد قبول محققین واقع نشده . وبااینکه درباب زندگی تیمور مراتب بتفصیل درکتاب تزوک

---

۱ ـ امیرقراجای نویان جد پنجم تیمورکه بحسن‌رفتار وکردار مشهور بوده ازطرف دومین اولادچنگیز جغتای‌خان‌صاحب‌اختیارات‌فراوان‌شده وهمواره‌سمت‌امیرالامرائی داشته‌است .

تیموری نقل شده لیکن در صحت وقایع این کتاب هم تردید حاصل گردیده آنچه که قریب بیقین است ومیتوان قبول نمود بایستی چنین باشد که دوران زندگانی تیمور که مردی جاه طلب بوده است نظیر بیشتر فاتحین وجنگجویان بسواری وتیراندازی وابراز شجاعت و خونریزی وقتل و غارت گذشته است ودر نتیجه همین عملیات و نظائر آن است که تیمور توانست درمدت کوتاهی نفوذجنگی ومعنوی خویش را در بین اطرافیانش وسعت دهدو بمرحله‌ئی رساند که بسمت سرکردگی وفرماندهی انتخاب شود. تیمور بحکم طبیعت ایلی وخوی سرکش وبیابانی وسایر خصائص نژادی که داشت همواره مترصد بود که مقام خودرا در بین اطرافیان تثبیت نماید از اینرو برای وصول بمقصود پیوسته در تکاپوی یاران صمیمی و تحصیل سمت فرماندهی وغلبه برخانان طوایف تاتار بود .

تیمور برای اینکه بتواند بر موافقین خود بیفزاید درابراز تعصب بمذهب اسلام و اجراء شعائر این دیانت کوشش بسزا داشت بهمین جهة از آغازکار حلقه اطاعت ازشیخ شمس‌الدین کلار که پیشوای مسلمانان ناحیه کش بشمار میرفت بر گردن نهادوازاظهار هرگونه احترام واخلاص و ارادت بمقتدای خود فروگذار ننمود تااینکه توانست ازطریق تبعیت بآئین اسلام دربین اطرافیان شیخ شمس‌الدین وسایرعلماء مذهبی نفوذ و اعتباری بهمرساند وبدین ترتیب توفیق یافت که جماعتی از مسلمانان متعصب وعلاقمندان باسلام را بدور خودگرد آورد .

تیمورکه درزبان ترکی بمعنی آهن میباشد باخصائل نژادی و بدویت ایلی و حس جنگجوئی وابرازتعصب بدیانت اسلام واعتقادفراوان به پیش گوئی وخرافات بتدریج توانست درمیان اقران ویاران خویش دارای نام ونشانی شود همین صفات موجب شدکه تیمور در سن ۲٤ سالگی بداشتن لیاقت و کفایت دربین اهالی واولوس تاتار مشهور گردد وازاین تاریخ است که نام تیمور بتدریج در زمره کشورگشایان تاریخ برده شد .

پس‌ازفوت جغتای وقراجای‌نویان مدتی نواحی‌ماوراءالنهر وترکستان دوچارآشوب وفتنه شدازاینروفرزندان قراجای بناحیه‌الخضرا که همان شهرکش وسبز باشد رحل اقامت افکندند و همواره از طرف پادشاهان ماوراء النهر در این ناحیه عنوان و سمت حکومت داشتند .

چون دراین مقدمه که شامل اصل ونسب تیمور است نامی از اولوس جغتای برده شد لازم میباشد که اشاره‌ای بوضع خانواده و تابعین جغتای در هنگام قیام و ظهور تیمور بشود .

اصولاساکنین نواحی ماوراءالنهر وکاشغر را تابعین جغتای تشکیل میدادند ودراین تاریخ سرکرده وریاست آنان باتغلق تیمور بود .

تغلق تیمور وحکومت اودوچار مخالفت امراء وهرج ومرج ملوك الطوایفی که در حدود کاشغر رویداده بود گردید تااینکه درسال ۷۴۷ هجری بعلت بروز اختلافاتی که بین سران متنفذ حوزه ماوراءالنهر ظاهرشد امیر قرغن ازسرکردگان متنفذ ماوراءالنهر بر قرای سلطان که فرمانروای ناحیه جغتای نشین بود خروج نمود قرای سلطان که مردی سفاك و خونریز بود در مقابله‌ای که باامیر قرغن نمود کشته شد از این پس تامدتی کلیه نقاط قلمرو اولوس جغتای وتغلق تیمور که شامل ماوراالنهر وخراسان باشد بحیطه تصرف امیرقرغن درآمد .

دراین هنگام ناحیه خراسان دردست ملك معزالدین ازملوك کرت بود چون ملك معزالدین درمقابله باامیرقرغن دوچارشکست شد خراسان بحدود قلمرو امیرقرغن در آمد ۷۵۲ هجری . ملك معزالدین باازدست دادن خراسان دوچارشورش اهالی هرات (پایتخت ملوك کرت) و قیام آنان گردید لذا ناچار شد برای بر طرف کردن طغیان مردم پایتخت دست مساعدت ویاری نزد امیرقزغن درازکند امیرقزغن که نیمی از ایالات ملك معزالدین را بتصرف خودآورده بود بیاری پادشاه هرات برخاست و در نتیجه مجدداً ملك معزالدین بحکمروائی خویش درهرات ادامه داد .

امیر قزغن تا سال ۷۶۰ هجری که بدست داماد خود کشته شد در نواحی متصرفی با ملاطفت‌واحسان تمام حکومت داشت پس‌ازدر گذشت اوامیر عبدالله پسرش بجانشینی او رسید دیری نکشید که طرفداران امیر قزغن هم قتلغ تیمور را بعلت کشتن امیر بسزای خود رسانیدند حکام معتبر ماوراءالنهر در تاریخ قتل امیر قزغن از قبائل مختلف بقرار ذیل بودند :

۱ ـ قبیله آرلاد .

۲ ـ جلایر . منتسب بامیر بایزید جلایر

۳ ـ برلاس . منتسب بقراجای نویان

٤ ـ قاوچی .

امیرعبدالله درنتیجه نادانانی وسخافت رأی بدون علت دست بکشتار برخی ازروساء وامراء این قبائل زد وتصور می‌نمود با معدوم کردن سران متنفذ قبائل میتواند بلامعارض بماند غافل‌ازآنکه همین اقدام ابلهانه موجب شورش امیر بیان ازطایفه سلدوز وامیرحاجی

ازقبیله برلاس برعلیه اوشد شورشیان توانستند درسال ۷۶۱ امیرعبدالله را بسزای اعمال ناهنجار خود رسانیده وازپای درآورند .

پس ازقتل امیرعبدالله امیربیان حکومت ماوراءالنهررا بدست گرفت وامیرحاجی در ناحیه کش علم استقلال برداشت وسایر نواحی ماوراءالنهر ازآن سایر امراء شد در نتیجه امیرحسین که ازنوادگان امیر قزغن محسوب میشد و مدعی حکومت بر قلمروجدش بود باحالت یاس ونا امیدی برای بدست آوردن قدرت و حکومت باین در و آن در متوسل میشد .

آغاز پیشرفت تیمور

درسال ۷۶۱ هجری چون دربلاد ماوراءالنهر هرج ومرجی رویداد تغلق تیمورخان پادشاه اولوس جغتای کاشغر که ازنسل جغتای بود با تهیه مقدماتی بماوراءالنهر لشگرکشید اکثرامراء آنجا بخدمتش پیوستند امیرتیمورکه دراین تاریخ ۲۶ سال داشت و درنزد امیرحاجی بسر میبرد توانست بادختر امیرمسلاربن امیرقزغن ازدواج نماید واز این پس بنام امیرتیمورگورکانی نامیده شد .

امیر حاجی از بیم اینکه دوچار انتقام کشتن امیرعبدالله نشود ازترس تغلق تیمور بخراسان فرار نمود وامیرتیمور را همراه خود برد لیکن طولی نکشید که امیر تیمور از امیرحاجی جدا شده بماوراءالنهر برگشت دراین موقع جمع کثیری بدورش گردآمدند وتصمیم گرفتند که امیرتیموررا بسلطنت انتخاب ومراسم پادشاهی را برپا نمایند لیکن تیمور قبول نکردودرجواب طرفداران گفت که قبل از خواندن خطبه واجراء سنن ایلی بایستی ماوراءالنهر را از شر اشرار ومدعیان حکومت وکردنکشان خلاصی بخشید و سپس تصمیم گرفت .

عدم عجله امیرتیمور درقبول خواندن خطبه وانجام سایر اعمال پادشاهی وفراست و موقع شناسی اوموجب شد که تغلق تیمور شجاعت و دینداری و هوشمندی تیمور را تحسین نموده فرمان حکومت شهرکش را بنام اونوشت تیمور توانست از این پس با مقدماتی که فراهم شده بود برنام واعتبار وشهرت خویش بیافزاید .

چون مقدمات پیشرفت کار تیموروآوازه حسن شهرت اوفراهم وشایع شد امیرخضریسا بوری که ازامراء ماوراءالنهر بشمار میرفت بخدمت تیمور پیوست وسپس امیر حسین نواده قزغن هم ازامیرخضرتبعیت، نمود تا بتواند بااین پیوستگی انتقام کشتن امیرعبدالله راهم بستاند

تیمور بلافاصله بکمك امیرحسین شتافت وناحیه بدخشان را از امیر بیان منتزع ساخت و ویرا منهزم نمود وبدخشان را بقلمروحکومت خود اضافه کرد .

تغلق تیمور برای بار دوم در۷۶۳ هجری بحدود ماوراء النهر وارد شد ودرناحیه خجندامراء ماوراءالنهر ازجمله امیر بایزید وامیر بیان وامیرحاجی وامیرتیمور بوی ملحق شدند تغلق تیمور دستور داد بدون مقدمه امیر بایزید را بقتل رسانیدند بدیهی است سایرامراء ازاین‌اقدام ناگهانی متوحش شده قصدفرار نمودند امیرحاجی برای دومین بارقصد فرار بخراسان را داشت امیر تیمور بخلاف امراء دیگر مورد عنایت ولطف تغلق تیمور قرارگرفت وازفرار روی برگرداند سپس‌تغلق‌تیمور بسراغ‌امیر بیان‌رفت امیر بیان‌هم دوچار سرنوشت امیر بایزید شده وبدین‌ترتیب هدف تیمورکه خلاصی‌بخشیدن ماوراءالنهر ازامراء متنفذ بودتحقق‌یافت...

پس از اینکه حکومت ملوك الطوایفی ماوراءالنهر بر چیده شد تغلق تیمور فرزند خودالیاس‌خواجه رابسمت حکمران کل ماوراءالنهر وامیرتیمور را بامقام سپهسالاری لشکر مأمور اداره آن‌خطه‌کرد الیاس خواجه‌که مردی مستبد وخونخوار بود از بدو زمامداری شروع بظلم وستم وتجاوزنمود وتاآنجاکه توانست درکشتن مردم وسادات بی‌گناه وخرابی اوضاع‌کوشید و با اینکه امیر تیمور همواره این حکمران جابر را از کشت و کشتار بیهوده منع و جلوگیری می‌نمود تاثیری نداشت در نتیجه مابین حکمران و امیر تیمور اختلاف‌رویداد ودامنه‌این مخالفت راطرفداران‌خونخوار حکمران باانواع حیل‌وخبرچینی روزبروز توسعه دادند بدیهی است امراء الیاس خواجه‌که از قدرت معنوی وشجاعت امیر تیمور بیمناك بودند برای اینکه بتوانندکارتیمور را بسازند چنین‌جلوه دادندکه امیرتیمور قصد شورش برخواجه الیاس را در سر پرورانده و آماده قیام بر علیه حکمران و مخالفین خویش است چون این اخبار به تغلق تیمور رسید دستور دادکه امیرتیمور را بقتل رسانند تاباقتل امیرتیمور فرزندش بتواند بدون مدعی برماوراءالنهرحکومت نماید :

قیام امیر تیمور

امیرتیمور بحکم‌فراست ودوراندیشی بامشاهده اوضاع دریافت‌که قریباً بدست مأمورین الیاس خواجه بقتل میرسد لذا قبل ازاینکه حکم وفرمان‌کشتن اوازطرف تغلق تیمور صادر شود راه فرار درپیش گرفت وبرای اینکه انتقام خود را ازخواجه الیاس بگیرد نزد امیر حسین‌شتافت وبهرترتیب بود امیر حسین وعده‌ای ازامراء قبیله برلاس وجمعی از سواران

را باخود همراه ساخته وازطرفی برای برانگیختن احساسات مسلمین وخونخواهی سادات معصوم که بدست خواجه الیاس بخون کشیده شده بودند فتاوی بسیاری دال برلزوم قتل مغولان بدست آورد .

امیر تیمور بمنظورسر کوبی مخالفین و گردآوری لشگر ازسمرقند به بدخشان رفت و پس از مطیع ساختن حکام آن ناحیه عازم پاک نمودن خطه ماوراء النهر از باقیماندگان مغولی شد .

الیاس خواجه برای مقابله باامیرتیمور حکمران ناحیه خوارزم بنام تکل بهادر را مامور نمود بااینکه تعدادنفرات حکمران خوارزم ازنظرعده وسلاح فزونی قابل ملاحظه‌ئی بهمراهان امیر تیمور وامیرحسین داشتند معذالك امیرتیمور توانست بانیروی شجاعت و تدبیر برلشکریان خوارزم غلبه نماید وآنانرا مغلوب وپراکنده سازد بطوریکه درپایان محاربه بیش‌ازچند نفرهمراه تیمور نبودندکه ازاین‌عده یکی امیرتیمور ودیگری امیرحسن وخواهرش بنام الجای ترکان است که بعداً بزوجیت امیرتیمور درآمد و چنانکه قبلا گفتیم ازاین تاریخ نام تیمور به امیرتیمورکورگان [1] مبدل شد .

بااینکه امیر تیمورکورگان دراین مقابله غالب شده بود لیکن بعلت قلت نفرات و عدم وسیله مدتی دربیابان خوارزم باحالت بی‌سروسامانی گذراند ودرنتیجه سخت‌پریشان و مستاصل شد تااینکه درهمین احوال دوچار حمله ناگهانی علی بیك پسر امیر ارغون شاه شده بناچار امیر تیمور وامیرحسین وهمراهانشان که مجموعاً هفت نفر بودند باسارت در آمدند ودراصطبلی بحبس افتادند مدت اسارت‌آنان قریب ۶۲ روز بطول کشید ودرطی‌همین مدت اسارت وزندانی شدن دراصطبل است که روح سفاکی و انتقام جوئی وقتل عام نمودن درامیرتیمور نفوذ ورسوخ‌یافت تاآنجاکه توانست‌آتش غضب خودرا باکشتار دست جمعی خاموش سازد .

امیرتیمور نگهبان اصطبل و زندان را بقتل رسانده و پس از استخلاص از علی بیك طلب بخشایش کرد وبادوازده‌نفر ازاطرافیان بطرف خوارزم و بخارا وسمرقند وشهرکش رفت وتاآنجا که توانست بر موافقین خود افزود و پس از بدست آوردن سپاهیانی بدشت خوارزم بمنظورپیوستن به امیرحسین مراجعت نمود.

درسال۷۶۳هجری والی سیستان که دوچار شورش مخالفین خود شده بود اضطرارا دست مساعدت بسوی امیرتیموروامیر حسین دراز نمود این‌دوامیر بحمایت حاکم سیستان برخاستند وپس ازقلع وقمع یاغیان‌کلیه قلاع واستحکاماتی که بتصرف‌مخالفین‌بود ازدستشان

۱ــ کورگان درلغت مغولی بمعنی داماد است ·

خارج ساختندوالی سیستان از بیم آنکه امیر تمور سیستان را بر قلمرو حکومت خود بیافزاید دوچار بیم و ترس شد و در نتیجه بین طرفین زد وخوردی در گرفت درهمین زد وخورد ها است که بردست تیمور زخمی وارد وتیری هم بپای او اصابت کرد که دوچار لنگی پاشد واز همین تاریخ است که بنام تیمور لنك خوانده شد .

امیر تیمور پس ازمدتی توقف درحدود گرمسیرات خوارزم و درمان دست و پا باتفاق چند نفر ازامراء بنام خواجه اغلان وتغلق خواجه وامیر سیف‌الدین بامیر حسین پیوست دراین مدت امیر تیمور توانسته بود که سروسامانی بوضع نفرات وسپاهیان خود داده وپس ازمشورت باامراء برای سرکوبی سران مخالف مانند منکلی بوغا وسایرین که درحدود دره گـز و قلاع دیگر علم طغیان برداشته بودند عازم شد .

دراین اردوکشی نیروی تیمور ویاران او توانستند برمخالفین خود غلبه نموده وپس ازتوقف درنواحی بلخ واطراف آن بعلت تسلیم امیر بدخشان ازدرمصالحه درآمدند همچنین امیر تیمور توانست بامساعدت امیر حسین ازطریق سالی سرای بریکی دیگـر ازدشمنان که بنام امیر تغلق سلدوز بود غلبه یابد :

یکی دیگر ازمخالفین باقدرت امیر تیمور الیاس خواجـه بود که در مجاورت شهر سبز درناحیه تاش کروفری داشت امیر تیمور باتفاق امیر حسین برالیاس خواجه ولشگریان وی تاخته درنتیجه الیاس خواجه فراری شد ومتصرفات آن بحوزه قلمرو امیر تیمور درآمد درموقع مراجعت این دو امیر بشهر سمرقند وارد شدندوازطـرف خودکابلشاه را بامیری سمرقند انتخاب ومنصوب نمودند .

امیر تیمور والیاس خواجه

الیاس خواجه بمنظورانتقامخواهی ازامیر تیمورو امیر حسین باتهیه لشگر فراوان ووسائل دیگر کارزار درکنار سیحون دست بمقابله وتلافی شکست ناحیه تـاش زد دراین جنك که بنـام جـنك لای نـامیـده شـده بـر نفـرات هـر دو طـرف تـلـفات فراونی رویداد و با اینکه امیر تیمور در این مصاف امیر شمس‌الدین سردار لشگریان الیاس خواجه را مجبور بفرار ساخت و شخصاً شجاعت و رشادت و پایداری زاید از حد نشان داد لیکن بعلت اختلافی که بین او وامیر حسین پیش آمد دوچار شکست شدند .

امیر حسین باطرافداران خود بمحل سالی سرای معاودت نمود امیر تیمور هم ناچار شد برای سروسامان دادن بوضع نفرات خود مدتی را درشهر بلخ بگذراند .

علت وجه تسمیه‌این جنك به جنك لای برای گرفتار شدن اسبان وچهارپایان لشکر امیرتیمور درگل ولای محل جنك بوده است .

الیاس خواجه‌که درنتیجه پیروزی جنك لای برامیر تیمور دوچار غرور شده بود بمعیت نیروی مغولی خود عزم تسخیر سمرقند را نمود مردم سمرقند برای اینکه بتوانند دربرابر مغول مقاومت‌نمایند اختیار جنك ودفاع شهر را بیکی ازپیشوایان سمرقند موسوم بمولانازاده سمرقندی‌که بشجاعت ومردانگی‌مشهور بود واگذارکردند مولانازاده توانست باتفاق یاران سمرقندی خود در برابر قوای الیاس خواجه که منظوری جز تخریب وقتل وغارت نداشتند مردانه دفاع نماید نیروی الیاس خواجه بعلت مقاومت دلیرانه مردم سمرقند وحصاروباروئی‌که بدورشهر کشیده شده بود نتوانستند بشهر داخل شوند ازطرفی شیوع مرض وبادربین چهارپایان سپاه الیاس‌خواجه ووارد شدن تلفات سنگین بآنان بکلی روحیه محاصره کنندگان شهر سمرقند را خراب نمود در نتیجه ناچار شدند پس از مدتی توقف در خارج شهر با دادن ضایعات فراوان ترك محاصره نموده بدیار خویش معاودت کردند .

مدافعین شهرسمرقند‌که ازسربداران‌بودند پس‌ازهزیمت قوای الیاس خواجه بمنظور حفظ شهر از گزند مغولان دست بتصرف اموال مردم دراز نموده و مدتها بشرارت و آزار ساکنین سمرقند پرداختند . انتشار این‌اخبار‌بالاخص‌رشادت وشجاعت سران سمرقند در مقابل الیاس خواجه سبب وحشت امیر تیمور و امیر حسین‌گردید از این رو این دوامیر ازطریق مصلحت بینی تصمیم گرفتند باارسال تحف وهدایا در برقراری روابط حسنه با سربداران و مردم سمرقند تامدتی خود و اطرافیان را از شروگزندآنان مصون دارند وبهمین ترتیب اقدام‌کردند. امیرحسین پس ازملاقات امیر تیمور عازم سالی سرای گردید وامیرتیمورهم بحدود کش‌ونخشب عزیمت‌نمود . ودرهمین زمان است‌که قصرمعروف بقرشی را درنخشب بناکرد . [1]

بروز اختلاف بین امیرحسین وامیر تیمور

امیرحسین وامیرتیموراز‌محل قشلاق متفقاً عازم سمرقند شدند . سربداران سمرقند چون تاب مقاومت دربرابر این دوامیر را درخود ندیدند تسلیم شدند و عده‌ای ازایشان که درطریق‌مقاومت ومخالفت قدم‌برمیداشتند مغلوب وتنبیه‌گردیدند دراین‌میان‌مولانازاده

---

۱ – قرشی درلفظ مغول بمعنی قصرمیباشد .

سمرقندی که مورد علاقه مردم سمرقند بود جان بخلاصی برده درسلك معتمدین امیر تیمور قرار گرفت .

غلبه این دوامیر بر سمرقند موجب تشدید اختلافات قلبی آنان شد زیرا بشرحی که گذشت در جنك لای که بشکست تیمور منتهی گشت امیرحسین درحین جنك با حالت قهر از میدان مصاف باتفاق همراهان خود خارج شد و با اینکه امیر تیمور بافرستادن چند نفر قاصد درخواست مساعدت ویاری نمود گذشته ازاینکه امیرحسین حاضر بشرکت درجنك و حمایت ازامیر تیمور نشد عده‌ای ازطرفداران امیر تیمور راهم بدور خود خواند وازشرکت بقیه آنان هم در میدان جنك و تقویت امیر تیمور جلو گیری وخود داری کرد .

آثار این کدورت درسیمای طرفین آشکار بود تا اینکه امیرحسین درنتیجه فتح سمرقند در صدد تجاوز بمال ومنال امراء وبزرگان واطرافیان تیمور بر آمد وبرای جمع مال واندوختن ذخائر ازهرگونه ظلم و ستم فروگذار نمیکرد . و همچنین مامورین و عمالی که برای تحصیل مال باطراف میفرستاد از هیچگونه تجاوز و بیرحمی و قساوت خودداری نمی‌نمودند .

چون تحصیل داران در انجام این مأموریت سرسختی وخشونت بسیار نسبت بمردم نشان میدادند وازطرفی مردم سمرقند و اطرافیان امیر تیمور درنتیجه صدمات و خسارات فراوانی که باموال واحشام وچهارپایان آنان درخلال جنك باالیاس‌خواجه رویداده بود قدرت تحمل‌پرداخت وجوه وحوالجات امیرحسین را نداشتند و اظهار عجز و اعسار می‌نمودند ناچار بتشریح وضع گرفتاری خود نزد امیرتیمور برآمدند .

ازطرفی امیر تیمور و سرداران او مانند امیر برلاس و امیرسیف‌الدین وآقبوقا بهادر و ایلچی بهادر هم نیز از اینقبیل پرداختها بی‌بهره نماندند . محصلان امیر حسین احکام حوالجات امراء و مقربان امیرتیمور راکه میزان ومبلغ حواله درآن قید شده بود بنظر امیرتیمور رسانده‌ودر وصول آن اصرارفراوان داشتند تاآنجائیکه امیرتیمور ناچار شد ازاموال شخص خویش قسمتی از حواله جات امیرحسین را بپردازد . چون برای امیر تیمور تهیه و پرداخت وجوه تحمیلی مقدور نبود ناچار گردیدکه تعدادی ازاسبان و مقداری ازلوازم شخصی‌وحتی‌دستبند وگوشواره‌زوجه خویش‌اولجای ترکان آغاراکه خواهر امیرحسین نیز بود پیش برادرفرستد امیرحسین بااینکه متوجه شدکه دست بند وگوشواره از اموال شخصی‌خواهرش میباشدمعذالك‌در ضبط آنان‌اقدام‌نمودامیرحسین پس‌ازجمع آوری ذخائر فراوان بانتظار وصول بقیه وجوه‌تحمیلی عازم سالی سرای گردید ،

ادامه این‌عملیات جابرانه واصرار امیرحسین درگردآوری مال‌ومنال‌موجب گردید

که اختلاف بین او و تیمور روز بروز زیاد تر شود دراین بین مفسده جویان از موقع استفاده نموده امیر تیمور را که مخالف اقدامات امیرحسین بود وازطرفی نتوانسته بود باقی رقم حواله سه هزاردینار امیرحسین را فراهم کرده و بسالی سرای بفرستد متهم بیاغیگری برعلیه امیرحسین نمودند ودراین زمینه تاتوانستند در مشوب کردن اذهان امیرحسین و اطرافیان اوکوشش کردند.

معروف است که امیرحسین تحقیق ورسیدگی باتهام امیر تیمور را بمادر عیال خود رجوع نمود بدیهی است امیرتیمور تن باین محاکمه نداده و همین جریانات بیش ازپیش سبب اختلاف وعداوت مابین این دویار قدیمی گردید. ازطرفی چون درهمین ایام زوجه امیرتیمور اولجای ترکان که خواهر امیرحسین بود درگذشت لذاآخرین حلقه خویشاوندی مابین این دوامیرهم که دربرخی مواقع موجب اتصال آنان بیکدیگر بود ازبین رفت.

امیرتیمور برای مقابله باامیرحسین وتهیه مقدمات لشکرکشی باعده‌ای از امراء و خانان بمشورت پرداخت وبااینکه دراین مشورت برخی‌ازامراء طریق خیانت درپیش گرفتند معذالك درپائیز سال ۷۶۷ هجری سپاهی فراوان بفرماندهی امیرسیف‌الدین مأمورسرکوبی امیرحسین ساخت امیرحسین همینکه ازقصد امیرتیمور مطلع شد ازطریق تزویر و حیله رسولانی بنام ملك بهادر وعبدالله بادر دست داشتن عهدنامه‌ای نزد امیرتیمور فرستاد بعنوان اینکه ماباهم دویارصمیمی و موافق بودیم وآنچه تاکنون بدست آورده‌ایم نتیجه اتحاد و اتفاق بوده‌است وحال هم سزاواراست که ازدر دوستی ومصالحه برآنم حق آن است که عهد نامه مرا امضاء نموده تابدین ترتیب پیش ازبیش بیکدیگر مطمئن شویم. چون امیرتیمور قلباً ازعملیات امیرحسین نگران بود لذا نمایندگان اورا باعهد نامه پس فرستاده بناچار امیرحسین برای باردوم علی‌رغم تمایل قلبی امیرخضر خزانه دارخود را باقرانی که سوگند نامه هم همراه داشت نزد امیرتیمور فرستاد وچنین پیام داد که بروز نزاع وجنك درمیان ما مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی اوضاع است مصلحت آن می‌باشد که بملاقات یکدیگر بشتابیم بااینکه امیرتیمور بعهدومیثاق امیرحسین اطمینان نداشت ناچار بنا باصرار ووساطت علماء وبزرگان حاضر شدکه بملاقات امیرحسین در میعادگاه برود امیر تیمور ازطریق احتیاط بمعیت عده‌ای سپاهی که درحدود دویست وچهل نفر بودند عازم محل قرشی گردید دراین مکان اطلاع یافت که امیرحسین قصد دارد ازطریق خدعهٔ وحیله باهمراهان خودکه درحدود دوازده هزار نفر بودند بغتةً شبیخونی زده کاراورا بسازد امیرتیمور باوجود قلت نفرات شبانه خودرا بکنارآب آمویه رسانید وباشجاعت ورشادت خاص‌جان خود وهمراهان را از این مهلکه نجات داد پس از جنك و گریزی که در این مقام کرد باحالت خشم وغضب بناحیه قرشی واردشد وباتفاق امیرسیف‌الدین وسیور اغلان وامیرآقبوغا برلشکریان

مخالف حمله نموده پس ازتار ومار کردن آنان محمودشاه را بحکومت بخارا منصوب کرد و مدتی درحوالی قرشی اقامت گزید .

جنك امیرحسین و امیرتیمور

روابط مابین این دوامیر درنتیجه اقدامات امیرحسین وسعایت مفسده جویان و اینکه هیچکدام حاضر نبودند که صادقانه ازیکدیگر اطاعت و حمایت نمایند کار اختلاف و خصومت آنانرا بشرحی که خواهیم دید بجنك کشانید دامنه این مبارزات و کشمکشها تاسال ۷۷۱ هجری که زمان استقلال وسلطنت یافتن امیرتیمور کورکانی است ادامه یافت .

امیرحسین پس ازاطلاع برقدرت امیرتیمور برای اینکه بتواند حریف خود را از پای درآورد ازمحل سالی‌سرای باتفاق امراء وفرماندهان خود مانند امیرموسی وجهانشاه وده هزار سوار زبده عازم تسخیر بخارا گردید دراین موقع حکمران بخارا محمود شاه بودکه ازطرف امیرتیمور حکومت می‌نمود بااینکه مردم بخارا مردانه ازشهر دفاع نمودند لیکن درنتیجه حیله‌ئی که ازطرف قوای امیرحسین بعمل آمد دوچار شکست شدند ناچار محمود شاه که نتوانسته بود مردم بخارارا برای دفاع مجدد آماده‌سازدعازم خراسان وخدمت تیمور شد .

امیرتیمور چون بوسایل مقتضی از میزان سپاهی وقوت و شوکت لشکر امیر حسین اطلاع داشت درصدد برآمد که ازملك حسین پادشاه کرت که در هرات حکومت می‌کرد طلب یاری ومساعدت نمایدلذا امیرجاکو را بعنوان سفیر نزد ملك حسین فرستاد ملك حسین حاضر شد که بمدد امیرتیمور بشتابد ودر برقراری روابط دوستی پیشقدم گردید. امیرتیمور فرزند خود امیرجهانگیر را باتفاق مبارکشاه که سمت اتابیکی امیرجهانگیررا داشت برای تشبید مبانی برادری نزد ملك هرات اعزام داشت .

امیرتیمور برای گوشمالی امیرحسین عازم حدود ماوراءالنهر شد و پس ازعبور از اطراف جیحون وغلبه برعده‌ای ازسرکشان و تحصیل غنائم فراوان بناحیه سمرقند وتاشکند رسید دراین‌موقع امیرحسین باآماده کردن لشگری فراوان درحدود نخشب وقرشی منتظر پیدا کردن فرصت برای هجوم وحمله بود .

درمدتیکه امیرتیمور درتاشکند می‌گذرانید امیر بهرام حاکم آن محل در پذیرائی وتجلیل امیرتیمور فروگذار نکرد وتعهد نمود علاوه براینکه در موقع لشکرکشی تیمور برعلیه امیرحسین کومك ومساعدت نماید حاضر شد که دختر خودراهم بازدواج فرزند تیمور

امیرزاده جهانگیر درآورد .

امیرحسین باتفاق امیرموسی وامیر محمدبیان سلدوز وبیست هزار نفر سپاهی که گرد آوری نموده بود برای مقابله باامیرتیمور ازراه سمرقند عازم شد امیرتیمور بادوهزار نفر ازاطرافیان خود بمقابله آنان شتافت دراین جنك رشادت وفداکاری امیر تیمور موجب شد که سپاهیان امیر حسین باادادن تلفات فراوان عقب نشینی نمایند چون خبر شکست سرداران امیرحسین منتشرشد وبیم سقوط کلی امیرحسین میرفت لذا امیر حسین این بارهم برای نجات خود ویارانش دست توسل بدامان علماء ومشایخ ناحیه خجند و تاشکند دراز نمودتا بهروسیله که ممکن است با شفاعت این طبقه که مورداحترام امیرتیمور بوده‌اند قرار صلح وسازشی بین آنان داده شوداین بارهم امیرتیمور بسابقه دوستی قدیم ووساطت روحانیون مسلمان حاضرشد که باامیرحسین قرار مصالحه‌ای بدهد تاشاید ازطریق صلح وصفا روابط حسنه گذشته برقرار شود .[1]

---

[1] درمجلد ششم خطی کتاب روضةالصفا که تاریخ تحریرآن سال ۸۸۹ هجری میباشد وجزء مجموعه کتب موقوفه مقبره شاه صفی در اردبیل است و اکنون در کتابخانه خطی موزه ایران باستان تهران حفظ میشود شرحی در مورد تنظیم این مصالحه نامه نوشته شده که چون در کتب چاپی روضةالصفا دیده نمیشود لذا بنقل آن میپردازیم :

امیرحسین ... لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلماء ومشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان التماس نمود که باحضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده درختم ماده مخالفت و نزاع کوشیدند و غباری که بر صفحه خاطرهمایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه وارباب عمامه بمقتضی کریمه‌وان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما . ملتمس امیرحسین را بجان ودل قبول کرده ازسروفوررغبت قدم درعرصه مصالحة نهادند وباتفاق بمجلس جنت آئین حضرت صاحبقرانی رفته بعدازتقدیم مراسم ودعا وظائف ثنا معروض گردانیدندکه چون مامخلصان حقیقی راکمال نصفت‌وعدالت ودین پروری ومرحمت گستری حضرت صاحبقرانی محقق ومعلومست کلمهٔ چندکه متضمن صلاح حال بلاد وعباد است بسمع همایون میرسانیم اگر بمضمون کلمات درویشان اعتماد نموده نتایج آن درعاجل وآجل شاملحال امیرنیکو اعتقاد وعادل گردد و حال آنکه منازعت ومخالفت شما وامیرحسین مستلزم ویرانی مملکت وپریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه درین دیار راه یابند خونها بناحق ریخته گردد واموال مسلمانان درعرصه تلف آید واهل شرك وکفر برارباب توحید وعرفان استیلا یابند واوضاع شریعت عزا اختلال گیرد ومبانی ملت انهدام پذیرد وعاقبت باشما تیر وفا نکنند وآنزمان پشیمانی سود ندارد واگر بفجوای کلمه و الصلح خیر طریق موافقت مسلوك شود عندالخلق والخلایق مستحسن ودلپذیر باشدکه آشتی بهمه حال بهتر ازجنکست ... درآنولاکه اعیان واشراف التماس صلح نمودند من صمیم القلب

بعد ازتنظیم‌مصالحه نامه ومبادله سفرا این‌دوامیر درناحیه قندوز بایکدیگر ملاقات نموده وطرفین معتهد شدندکه ازاین پس درطریق صداقت ودوستی بایکدیگر قدم بردارند وجبران خصومت گذشته را بنمایند .

تسخیر کابل و بدخشان

گرفتاری امیرتیمور واختلاف آن با امیر حسین موجب شده بودکه حکمران کابل آقبوغا نام ازفرصت استفاده نموده درصدد طغیان وکردنکشی برآید ازاین رو بعد ازعقد مصالحه این‌دوامیرتصمیم گرفتندکه متفقاً حاکم کابل را گوشمالی کنند دراین‌مصاف بااینکه سرداران تیمور زخمی ومجروح شدند لیکن درنتیجه فتح نصیب آنان گردید .

اهالی بدخشان بسرکردگی شیخ علی بدخشانی سرازاطاعت امیرحسین و امیر تیمور برداشته بودند بناچارامیرتیمور باتفاق جهان‌ملك فرزند امیرحسین برای سرکوبی شورشیان ببدخشان عازم شدپس‌ازتصرف بدخشان وگرفتن غنائم فراوان عده‌ای ازیاغیان را مجازات نموده ومدتی درحدود بدخشان اقامت گزید .

غلبه امیر تیمور وهمراهان اودرتسخیر کابل و بدخشان ومطیع ساختن سایر مخالفین روزبروز براعتبار وشهرت امیرتیمورمیافزود وباآنکه امیرتیمور ازفتوحاتی که نصیب شده بود دوچار نخوت وغرور نشده وهمواره خود را علاقمند بانجام تعهداتی که دربرابرامیر حسین داشت نشان می‌داد وراه صواب می‌پیمود لیکن حس کینه توزی شدیدی که در امیر حسین بود موجب شدکه درنهان وآشکار برعلیه امیرتیمور اقدام نماید تاآنجاکه طرفداران ویاران امیر تیمور راازمساکنشان احضار نموده در تحقیر آنان از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد و از اینکه از سرصدق و صفا با امیر تیمور رفتار می‌نمودند اظهار عدم رضایت می‌کرد .

امیرتیمور پس ازوقوف وتحقیق کامل بعملیات خائنانه امیرحسین این باره بامشورت امراء وسرداران تصمیم گرفت که بهرترتیب باشدکاررا یکسره ودفع شر این امیرجابر و یار قدیم خائن را بنماید .

عاقبت امیرحسین

درمجلس مشاوره‌ای که امیر تیمور برای مقابله قطعی با امیرحسین تشکیل دادکلیه

قبول فرمود وچون ضمیرآفتاب تأثیرش برمصالحه قرارگرفت .

سران سپاهی وامراء واکابر آن عصر که ازمظالم وعهد شکنی امیر حسین بجان آمده بودند متفقاً رای دادند که بایستی در دفع امیرحسین اقدام نمود از اینرو امیر تیمور برای اینکه ضربت موثری برامیر حسن وارد سازد ناچار شد که ازشیخ محمد بیان سلدوز وامراء بر لاس اولاس جغتای وجمعی دیگر مانند امیر کیخسرو وسیور غتمش طلب یاری نماید.

ازعوامل دیگری که درتقویت اطرافیان امیر تیمور موثر افتاد حضور امیر سید برکه بود که ازاعاظم سادات مکه بشمار میرفت.

امیر سید برکه که برحسب معمول سنواتی برای وصول عوائد اوقافی قبلا نزد امیرحسین رفته بود با نهایت کدورت ودلتنگی ازرفتار خشنی که با او شده بود نزد امیر تیمور بشکایت آمد امیر تیمور نظر باعتقادی که باسلام واحترامی که بسادات داشت درجلب رضایت امیرسید بر که کوشش نمود وتا آنجا که میتوانست رعایت جانب احترام سیدرا باطرافیان توصیه کرد و ورود اورا دراین موقع که عازم میدان قتال بود بفال نیک گرفت.

دراین زمان امیرحسین درحدود بلخ اقامت داشت وپس ازاطلاع برتصمیم امیرتیمور باتهیه مقدمات فراوانی عازم جنك با امیر تیمور شد دراین جنك که درحدود بلخ بوقوع پیوست شاهزاده امیرعمرشیخ فرزند امیرتیمور هم همراه او بود درنتیجه جنك خونینی که بین صفوف طرفین رویداد عمرشیخ بغلت اصابت تیرسخت مجروح شد و جمع کثیری ازنیروی طرفین وسرداران ازجمله شیخ علی چوپانی کشته شدند امیرحسین که متوجه اسارت خود و عاقبت وخیم گردید بیکی ازقلاع بلخ پناه برد وازپناهگاه درخواست امان ازامیر تیمورنمود. بااینکه امیر تیمور بامیرحسین امان داد وامیر حسین متعهد شد که پس از استخلاص بزیارت بیت‌الله رود باوجود این پس ازاستخلاص ازقلعه از انجام تعهد خود که خروج ازبلخ وتشرف مکه باشد سرپیچید درباره عاقبت این امیرظالم که خودوفرزندانش دستگیر ودر رمضان سال ۷۷۱ هجری بامر امیر تیمور بقتل رسیدند شرحی درکتب معتبر تاریخ ضبط شده که اینك مختصری ازآن مراتب درزیرنقل میشود [۱].

---

۱ – امیرحسین بادونوکر بیرون آمد و ازکمال رهشت وحیرت نمیدانست که کجا میرود وکیف ما اتفق قدم بهرطرف می‌نهاد تا بشهرکهنه افتاد وقریب بصبح شده بود نوکرانرا از خود ببهانه‌ای دورساخت خایف وگریزان بربالای مناره شهر ویران درمسجد جمعه که ازآسیب لشگریان تاتار در وقت کندن وتخریب عمارات سالم مانده بود ... رفت وگفت که ندانست که:

بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

ازعجایب حالات آنکه شخصی اسبی کم کرده بخاطرش آمد که بدان مناره بالا رود و نظر بر

پس ازبقتل رسیدن امیر حسین وفرزندانش بنا بامر تیمور فرار شد ساکنین بلخ که قیلا بدستور امیر حسین ازمساکن خود باجبار بنقاط دیگر کوچ داده شده بودند مراجعت نمایند .

جلوس امیر تیمور در سال ۷۷۱ هجری

قتل امیرحسین وفرزندان اوموجب شد که کلیه مخالفین امیرتیمور ویاران امیرحسین سراطاعت وروی خدمت بسوی امیر تیمورآورند در این زمینه کلیه اعیان اولوس جغتای و سران ناحیه بلخ مانندامیرشیخ محمد بیان سلدوز وامیر کیخسرو ختلانی وامیرداود وامیر جلایر وشاه شیخ محمد بدخشانی باتفاق سادات واکابرماوراءالنهر؛ ترمدوازجمله سیدبرکه که دارای مقام ومنزلت خاص نزد امیر تیمورومسلمانان بود برای شرکت دراجراء مراسم خاص وآداب ایلی که درجلوس شاهان مغولی معمول بود مانند زانو زدن وکاسه گرفتن و درم و دینار نثار کردن حضور بهمرسانیدند باتنظیم بیعت نامه ای در بلخ خطبه امارت ایران وتوران را بنام امیرتیمور که ازاین پس ملقب بصاحبقران شده است درتاریخ ۱۲ رمضان سال ۷۷۱ هجری خواندند .

دراین تاریخ که زمان جلوس امیر تیمور بپادشاهی است صاحبقران در حدود سی و

اطراف وجوانب دشت وصحرا اندازد شاید که اسب کم شده را بیابد چون برآن مناره برآمد امیر حسین را دید وبشناخت امیرحسین که یك کف گندم بهیچ مبارز پهلوان نمیداد یك مشت مروارید غلطان بآن شخص داد ودرکتمان سرخویش مبالغه ها نموده و بمواعید خوب اورا امیدوار گردانید وآن مرد امیرحسین را بسوگند آن عظیم مطمئن گردانیده فرودآمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفت صورت قضیه را بتفصیل معروف داشت وشاه وسپاه را بر آن حال اطلاع افتاده پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیرحسین ازبالای مناره بزیرآمد در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید وچون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقداری از دامان جامه اش بیرون ماند مردم ببالای مناره رفته و از شکاف بیرونش کشیده دست و گردن بسته بخدمت حضرت صاحبقرانی بردند .

نقل ازجلد ششم روضة الصفا خطی (۹۹۸ هجری)

چهار سال داشت ۱. پس‌ازاستقرار امیر تیمور صاحبقران براریکه سلطنت دستور داد که کلیه خزائن ودفائن ونقوذ امیرحسین را که ازطریق ظلم وتعدی وتجاوز بدست‌آورده بود مابین اعیان وبزرگان دولت وطبقات مختلف بلخ تقسیم نمودند وچون ازانتظام امور بلخ فراغت یافت حکومت‌آن ناحیه را بیکی از‌سرداران بنام مرادبرلاس واگذارکرد وازبلخ عازم ماوراءالنهروسمرقندشد . درورود سمرقند تجلیل مهمی‌ازمقدم امیرتیموربعمل‌آمدامیر تیمور دستور دادکه درتعمیرعمارات وقلاع وابنیه سمرقندکه بعداً بپایتختی‌خودانتخاب نمود اقدام شود.

دراین ایام‌که‌آوازه سلطنت امیرتیمور وانتخاب شهر سمرقندبپایتختی دراطراف و اکناف ترکستان وماوراءالنهرشایع می‌شد هرروزگروهی ازامراء ومتنفذین برای اظهار اطاعت وانقیاد بدربار سمرقند حاضر میشدند .

نقل است‌که امیرتیمورهنگام پذیرفتن امراء منافق ومخالف ازابراز محبت فراوان در باره‌آنانان دریغ نمی‌کرد وبدین ترتیب موجبات دلجوئی و استمالت‌آنان را فراهم می‌ساخت . دربین امراء مخالف تنها امیرزنده چشم بودکه از حضور درمجلس قوریلتای تیموری‌که بعدازتاریخ جلوس درسمرقند بمنظور تمشیت امور تشکیل شده بود امتناع ورزید بااینکه امیرتیمور سه نفرازسرداران خود را برای دلالت ونصیحت نزد زنده چشم بناحیه شیرغان فرستاد با وجود این زنده چشم علاوه بر اینکه حاضر نشد بحضور تیمور بیاید فرستادگان وایلخان تیموری راهم درحبس وقید انداخت .

امیرتیمور شخصاً برای سرکوبی زنده چشم پس ازعبور از جیحون عزم شیرغان را نمود چون دشمن تاب مقاومت دربرابر نیروی امیرتیمور نیاورد بوساطت سرداران تسلیم شد امیرتیمور هم ازتقصیر وی صرفنظر نمود لیکن زنده چشم برای باردیگر علم طغیان بر داشت وبتحریك ابوالمعالی ترمدی درمقام قتل وغارت اهالی بلخ برآمد این بارهم زنده چشم ازعملیات خود اظهار ندامت نمود و مجدداً مورد عفو امیرتیمور قرارگرفت . سپس امیرتیمور عازم مغولستان شد ۷۷۲ هجری پس از عبور ازسیحون عده‌ای از روسا وطوایف خانان مغولی برای اظهار اطاعت وتهنیت بحضور امیر تیمور رسیدند امیر تیمور یکی از امراء رابحکومت مغولستان تعیین نمودلیکن این‌حاکم بمحض پیداکردن قدرت علم طغیان برعلیه امیرتیمور برداشت امیرتیمور بلادرنك برسرحاکم مغولستان تاخته دراین اردوکشی برعده‌ای ازیاغیان مانند شیخ ابولیث سمرقندی وامیر موسی وزنده چشم وامیرخضر و ابوالمعالی ترمدی‌که سودای غلبه برامیرتاتار داشتند مظفر وپیروز شد .

---

۱ – ز هفتصد فزون بود هفتاد وبك . قضاگفت شه راکه الملك الك . تمر آمدش نام یعنی حدید ومن شانه فیه باس شدید .

امیر تیمور از این تاریخ ببعد بمنظورآنکه اساس و قوامی باوضاع بی سروسامان ماوراءالنهر وخوارزم ومغولستان دهدوضمناً بهدف اصلی‌خودکه احیاء امپراطوری چنگیز باشد توفیق یابد نظریات وتصمیمات خود را منحصر باجراء دواصل زیرکه بمنزله شالوده وبنیان‌سلطنت تیمور وتیموریان است نمود و عملی ساختن این برنامه را هدف واقعی خود در دوران عمر وسلطنت قرارداد :

۱ - بطوریکه درشرح حال ومقدمه احوالات امیر تیمور اشاره شد تیمور در اظهار اخلاص بمذهب اسلام واحترام بسادات ومسلمین وتجلیل علماء وپذیرائی‌ازسید برکه وتعمیر مساجد وبقاع جدوافی داشت ازاینرو برای اینکه بتواند ازنیروی مادی ومعنوی مسلمین بر خور دار شود اشاعه مذهب اسلام و حمایت از مسلمین را در سرلوحه برنامه خود قرار داد .

۲ - تجدید و احیاء امپراطوری عظیم مغول درماوراءالنهر و خوارزم و تسخیرکلیه ممالکی‌که سابقاً درتصرف چنگیز بود .

لشکرکشی بخوارزم ۷۷۳ هجری

امیر تیمور درفاصله سالهای ۷۷۳ تا۷۷۷ چهاربار بحدود خوارزم اردوکشی نمود علت حمله بخوارزم درنتیجه اقدام حسین صوفی‌والی خوارزم بود امیر تیمور قبل ازاقدام نظامی‌با فرستادن ایلچیانی نزد حاکم خوارزم تقاضی کرد که خراج وصولی چند ساله بلادی ازاولوس جغتای‌که درناحیه خوارزم واقعشده بود برحسب سنن ایلی بخزانه تیمور ارسال‌دارد . علاوه‌ازاین‌ایلچی‌خاص که‌برای‌انجام‌این‌منظور مأمور خوارزم گردید مولانا جلال‌الدین کشی‌هم که‌بحسن‌عقیده‌وتأثیر کلام‌در بین مردم ماوراءالنهر شهرت داشت ازطرف امیرتیمور بعنوان حکم ومصلح مأمور حل وفصل این دعاوی مالی گردید حسین صوفی در نتیجه غروری‌که بهمرسانده بود دستور داد مولانا را بزندان افکندند این اقدام بی‌باکانه حاکم‌خوارزم علاوه برآنکه اهانتی مستقیم به تیمور بود موجب برآشفتن علماء ومسلمانان گردیده تیمور که حمایت مسلمین را بعهده داشت دست‌آویزی برای حمله بخوارزم برای خود تهیه‌کرد بلافاصله ازبخارا عازم جنك شد . فرماندهی نیروی امیرتیمور دراین مرحله باشیخ علی بهادر وخواجه یوسف بود وهمچنین سرداران قوای حسین صوفی دراین مقابله شیخ موید ومنکلی خواجه بودند بااینکه نیروی خوارزم در این جنك نهایت شجاعت را بظهور رسانیدند لیکن درپایان‌کار حاکم خوارزم تسلیم شد .

حسین صوفی ازاین پس مترصد بود که در اولین فرصت انتقام شکست لشکریان خود را ازتیمور بگیرد طولی‌نکشید که حاکم خوارزم بتحریك ومساعدت سپاهی امیر کیخسرو برای بار دوم درخارج شهرخوارزم باقوای تیمور دست وپنجه‌ای نرم‌کردند این بار هم حاکم خوارزم وسپاهیان او مغلوب شدند وحسین صوفی ازشدت غم واندوه درگذشت .

جانشین حسین صوفی برادرش یوسف صوفی از امیر تیمور تقاضای مصالحه نمود پس ازبرقراری صلح باخوارزم امیر تیمور دستور داد امیرکیخسرو راکه سبب تحریك حسین صوفی شده بود دستگیر ساختند وبجرم خیانتی‌که نموده بود بفرمان سیورغتمش‌خان‌که از نزدیکان تیمور بود اورا بند نهادند وبسمرقند فرستادند تابدست بازماندگان امیر حسین قصاص شود .

امیرتیمور بااینکه بایوسف صوفی ازطریق دوستی و محبت رفتار می‌نمود لیکن این والی خوارزم مانند پدر در تحت تأثیر تحریکات فرزندان امیرکیخسرو قرارگرفت و بر خلاف‌عهد ومیثاقی‌که نموده بود بقصد جنك وتعرض پرداخت لیکن‌چون درخودتاب مقاومت ندید برای بار دوم درخواست صلح و سازش‌کرد ومورد عفو قرارگرفت . ۷۷۴ هجری . یکی از شرایط مصالحه این بودکه برادر زاده یوسف صوفی‌که خاتونی مشهور بود بعقد امیرزاده جهانگیر فرزند تیمور در آورده شود این ازدواج باتشریفات مفصلی درسمرقند بآئین اسلام انجام پذیرفت ۷۷۵ .

والی خوارزم چون شاهد فتوحات امیر تیمور بربلاد مغولستان واولوس جغتای و قمرالدین دوغرات که شرح‌آن خواهدآمد بود بعلت حس جاه طلبی و سلطنت خواهی‌که داشت پیامی بدین مضمون برای امیرتیمورفرستاد : که بیش ازاین من نمی‌توانم ناظرگشت وکشتار واستیصال مردم ولایات ومسلمانان باشم بایستی تکلیف جهانداری در این حدود معلوم شود اگرحکومت بامن است مردم بدانند واگرامیر تیمور حاکم بالاستقلال است آنهم روشن‌گردد این‌اتمام‌حجت‌حاکم خوارزم سبب‌شد که امیر تیمور بدون فوت وقت درسال ۷۰۸ هجری عازم خوارزم شود چون تیمور بپای حصار خوارزم رسید پیغام فرستادکه من طبق درخواست والی خوارزم تاپای حصار بپای خودآمده‌ام اکنون نوبت والی است‌که از حصار خارج شده تکلیف جهانداری را درهمین مکان روشن سازیم بااینکه امیرتیمور قصد حمله ودستگیری یوسف صوفی را نداشت وبسبب خویشاوندی‌وقرابت مایل نبودکه بیحرمتی باوشود لیکن نخوت وغرور والی‌خوارزم موجب تحریك امیر تیمورشد بنابراین سرداران تیمور بامنجنیق‌های‌آتشین برحصار وکاخ رفیع والی خوارزم یورش بردند دراثنا محاصره کاخ خبر رسیدکه یوسف صوفی‌درگذشته است ودر داخل شهرهرج مرجی‌برپا است نیروی امیر تیمور وارد شهر شدند وباغضب هرچه تمامتر دست بقتل وغارت گذاردند وعده زیادی ازمردم‌آن شهر را باستثنای سادات ومشایخ و علماء و اشراف وارباب صنایع و حرف‌که

برای تدریس درمدارس اسلامی وساختمان وپبشرفت صنایع وجودشان درشهر کش لازم بود بقتل رسانیدند . پس از این فتح شیخ علی بهادر بسمت حاکم خوارزم منصوب گردید امیر تیمور بشهر کش عزیمت نمود وبشکرانه این پیروزی دستور داد از ارباب صنایع خوارزمی برای ساختمان کاخی عالی استفاده شود بنای این کاخ که بزودی بـاتمام رسید بنام آق سرا شهرت یافت .

جنك امیر تیمور باقمر الدین دوغرات حاکم مغولستان ۷۷۶ هجری

سپاهیان قمرالدین دوغرات از سال ۷۷۲ هجری بکرات باتاخت وتازهای فراوان ازکاشغر بحدود ماوراءالنهر موجبات آزار وخسارت اتباع امیر تیمور را فراهم می‌ساختند این حملات وشبیخونهای فصلی تااوائل سال ۷۷۶ هجری ادامه یافت چـون دراین سال دامنه تجاورات خونین نیروی قمرالدین روبتوسعه نهاد بناچار امیر تیمور عازم سرکوبی قمرالدین‌شد سرداران‌امیرتیمورکه بهمراهی‌سپاهیان مأموریت انجام این‌حملات را بعهده داشتند شامل میرزا جهانگیر فرزند تیمور وشیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه جلایر بودند دراین مقابله‌فتح بالشگریان امیرتیمورشد غنائم ومال فراوان نصیب میرزا جهانگیر گردید که‌کلیه‌آن اموال واسبان را با بشارت‌مژده فتح برمغولان در شهر سمرقند بحضور پدر تقدیم کرد دربین اسیرانی‌که همراه امیرجهانگیر بسمرقند انتقال داده شد دوخاتون مغولی بنام خاتون‌آغا ودخترش دلشادآغا بودند . امیرتیمور دلشادآغا را بزوجیت خود آورده وسپس امیرتیمور بشهرخجند روی‌آورد دراین شهر ازطرف عـادلشاه جلایر استقبال شایانی از امیرتیمور وهمراهان اوبعمل‌آمد وبعداً بشهر کش وارد شد .

دراین خلال باطلاع امیرتیمور رسیدکه در خفا توطئه‌ای برای قبل وی بدست شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه ریخته شده بـااینکه نقشه انجام خیانت ایـن دوسردار قریب الوقوع بودلیکن تیمور‌بافراستی‌که داشت درلحظه خطر متوجه شد برای تنبیه توطئه‌گران دستورداد جلسه تحقیق تشکیل شود پس ازمحاکمه وثبوت تقصیر نسبت‌بقتل آنان اقدام‌نمود بدین ترتیب شیخ محمد بیان بکیفر رسیده عـادلشاه هم از بیم مجازات فـرار اختیار نمود ونزد قمرالدین دوغرات رفت .

قمرالدین برای بار دوم بمنظور تلافـی شکست اولیه سپاهـی درمحل اندکان برای مقابله جمع‌آوری نمود بااینکه سپاهیان قمر الدین رادر این مرحله چهار هزار نفر ضبط کرده‌اند ونیروی تیمور درساعت شروع جنك پیش ازدویست نفر نبود باوجود این درنتیجه

رشادت خاص فتح نصیب امیر تیمور گردید . بدین ترتیب کاشغر بحوزه متصرفات امیر تیمور درآمد . این محاربات قریب پنج سال بطول انجامید تا اینکه درسال ۷۸۱ هجری بافرار قمرالدین وسران سپاه او پیروزی نصیب تیمور گردید .

فوت امیرزاده جهانگیر وولادت شاهرخ بهادر

درزمانیکه امیر تیمور برای سرکوبی قمرالدین عازم بود امیرزاده جهانگیر فرزند ارشد امیر تیمور بیمار وناتوان شد ازاینرو برای معالجه درسمرقند توقف نمود امیر تیمور پس از فتح مغولستان در هنگام ورود بسمرقند مطلع شد که فرزند مورد علاقه‌اش در سن بیست سالگی فوت نموده امیر تیمور ازشنیدن این خبر بسیار متأثر گردید . از حسن اتفاق چون این ایام مصادف باولادت شاهرخ بهادر (۱۴ ربیع‌الاخر سال ۷۷۸ هجری) هم گردید تولد این فرزند سبب شد که ازاندوه وتالم تیمور کاسته شود .[۱]

---

۱ ـ هنگامی که امیر تیمور ازاین سفر مراجعت می‌نمود یعنی موقعی که هزاران فرسنگ راه شمال راتاختای طی کرده وبسمرقند بازمیآمد . مردم سمرقند تابیرون باغهای شهر به پیشواز رفتند . آنها لباس تیره پوشیده وبدون سروصدا بانتظاروی صف کشیدند .

سیف‌الدین که مسن ترین امیران بود عده‌ای ازسرداران را بجلو برد آنان روی جامه‌های سیاه خودگرد وغبار فشانده بودند . تیمور که آنان رادید عنان کشید وسیف‌الدین پیاده شد بدون اینکه برروی تیمور نگاه کند رکاب اسب اورا در دست گرفت .

تیمور گفت : «چرا میترسی سخن بگو .»

سیف‌الدین گفت : «ای امیر بخدا ترس در دل من نیست . اما پسرجوان تو پیش ازآنکه بحد رشد برسد درگذشته است این گل سرخ تورا باد اجل کنده است.» بیماری جهانگیر رابه تیمور نگفته بودندوی چند روز پیش ازمراجعت تیمور درگذشته بودوسیف‌الدین آموزگار پیرشاهزاده جرئت کرد خبر مرگ اورا بپدرش برساند .

تیمورفوری به سیف‌الدین گفت : «سرجایت برگرد وسوارشو» سیف‌الدین سوارشد ودرظرف چند لحظه سپاهیان‌ودیگران ازجریان خبرشده بسمرقند بازگشتند . درهمان شب نقاره جهانگیر را پیش تیمور آورده درهم شکستند که پس‌ازمرگ وی برای‌کس دیگر نواخته نشود .

ازروزی که جهانگیر سردار شده بود تا هنگام مرگ وی این دسته نقاره در موقع ورود جهانگیر بصدا درمیآید وورود جهانگیر را اعلام میداشت . لحظه‌ئی لبان پیرمرد تاتار ازشدت اندوه آویخته گشت وی جهانگیر را پیش ازهرکس وهرچیز می‌خواست .

نقل از کتاب تیمور لنگ . تألیف بارولدلمب ترجمه علی جواهر کلام

ازامیرجهانگیر دوپسر باقی‌اند : یکی بنام میرزاده محمد سلطان ازخاتون خانواده صوفی دیگری پیرمحمد ازملك آغا دخترخواجه الیاس .

نزاع امیرتیمور باارس خان پادشاه قبچاق وسایرمخالفین

حاکم سقناق بنام تغتمش خان که ازطرف امیرتیمور سمت حکمرانی داشت در دو نوبت گرفتار حملات ارس خان و پسرش قتلق بوغا شد بااینکه قتلق بوغا کشته شد وحاکم سقناق هم مجروح ومنهرم گردید باوجود این ارس‌خان دست ازتجاوزات خود نکشید در این ضمن ایلچی‌ای نزد امیرتیمور فرستاد و بتلافی کشته شدن فرزندش قتلق بوغا در جنك تغتمش خان را طلبید که بکیفر رساند بدیهی‌است امیر تیمور حاضر نشدکه حاکم پناهنده خودرا بدست دشمن سپارد همین موضوع باعث شدکه طرفین درنزدیکی محل سقناق دست بمقابله ومقاتله زنندآخرالامر ارس‌خان که دوچار شکست شده بود با دادن تلفات سنگین بقبچاق عزیمت نمود ودرگذشت پسر ارس‌خان جانشین پدر شد . بدین ترتیب برای بار سوم تغتمش خان عازم حکومت سقناق گردید .

چون خبرهرج ومرج اوضاع قبچاق باطلاع امیر تیمور رسید تغتمش‌خان‌را مأمور تصرف آنحدود نمود تغتمش‌توانست بامساعدت امیرتیمور بردشت قبچاق والوس جوجی‌خان غلبه یابد ۷۷۹ هجری .

همچنین چون دراین سال قوریلتای تیموری برای اتخاد تصمیم ولشگرکشی بایران درسمرقند تشکیل شده یود از جانب امیرتیمور امیرسیف‌الدین مأمور شدکه برای گرفتن کومك نزد ملك غیاث‌الدین کرت والی هرات رود وازملك هرات تقاضای مساعدت سپاهی نماید بااینکه سیف‌الدین مدتی در دیار هرات ماند لیکن‌بدون نتیجه عزیمت نمود دراین زمان علی بیك جانی فرمانی نیز بخدمت امیرتیمور پیوست ودختر خود را بعقد امیرزاده سلطان محمد فرزند امیرتیمور درآورد .

فتح خراسان وآغاز لشگرکشی امیرتیمور بایران ۷۸۱ هجری

پس‌ازآنکه امیرتیمور برکلیه ماوراءالنهر وحوزه متصرفات اولوس جغتای و جوجی غلبه‌یافت وعلی‌بیك جانی‌قربانی‌حاکم ناحیه ابیوردهم تعهدنمودکه هنگام حرکت بخراسان

آماده مساعدت سپاهی باشد امیر تیمور عازم یورش وحمله با یران شد همینکه بقصبه «اندخود» رسید باحسن اعتقادی که نسبت بپیشوایان مذهبی و اولیاءاله داشت بملاقات باباسنکو نام که از اوتاد زمان خود بود رسید وازاین تصادف بسیار خشنود شده و بفال نیک گرفت، وچون بحدود سرخس نزدیک گردید ملك محمد حاکم آن دیار باستقبال امیر تیمور شتافت وازهمین ناحیه است که ایلچی‌ای نزد علی بیك جانی قربان فرستادوویرا بتعهدی که نموده بود متذکر ساخت وسپس عازم جام وطیبات شد درطیبات (تایباد) بدیدار مولانا زین‌الدین صوفی مشهور نایل وناحیه پوشنج را بتصرف آورده وعازم فتح هرات گردید .

دراین موقع حکومت هرات باملك غیاث‌الدین کرت بود پس اززد وخورد شدیدی که بااردوی امیر تیمور نمود عاقبةالامر چاره را در تسلیم دیدلذا امیر پیرمحمد فرزند خود را باتفاق یکی ازسردارانش بنام اسکندر مسیحی نزد امیر تیمور فرستاد وپس از چند روز شخصاً برای عذر خواهی درمحل باغ زاغان بملاقات امیر تیمور رسیدو بدین ترتیب فتح هرات وبرچیدن شدن اساس امارت آل کرت درآن ناحیه درسال ۷۸۳ هجری اتفاق افتاد .

پس ازفتح هرات برحسب دستور امیر تیمور مولانا قطب‌الدین را بهمراهی کلیه ذخائر ودفائن ملوك غور بناحیه شهر کش ماوراءالنهر انتقال دادند . همچنین نواحی نیشابور و سبزوار باتسلیم شدن حکام آنان علی بیك جانی‌قربانی وخواجه علی موید سربداری بتصرف امیرتیمور درآمد . ناحیه اسفر این هم که در دست امیرولی بود بامختصر مقاومتی بر حوزه قلمرو امیر تیمور اضافه گشت .

امیر تیمور پس ازاین فتوحات برای تمشیت امور وگذراندن زمستان عازم سمرقند وبخارا شد .

دومین یورش امیر تیمور بناحیه خراسان بقصد تصرف طوس و کلات باهمراهی ومساعدت امیرانشاه حاکم سرخس وملك غیاث‌الدین حاکم هرات شروع شد ۷۸٤ بااینکه امیر تیمور مایل نبود که باعلی بیك جانی قربانی درمقام جنك وستیز برآید لیکن ازآنجا که علی بیك همواره درصدد کشتن امیر تیمور بود بناچار امیر تیمور برقلعه کلات حمله برد وچون آثار فتح وپیروزی قوای تیمور برحاکم کلات معلوم شد بناچار علی بیك اطاعت نمود وبا اعزام رسولانی عذر تقصیر خواست .

امیر تیمور ازکلات بسوی قلعه قهقهه رفت پس ازتعمیر ومرمت وتعیین کوتوالی برای قلعه عازم ترشیز گردید .

ترشیز دراین تاریخ بدست یکی ازگماشتگان ملك غیاث‌الدین بنام ملك علی‌سدیدی که بشجاعت و مردانگی معروفیت داشت سپرده شده بود اهالی این ناحیه با اینکه دردفاع ترشیز مردانه قیام نمودند لیکن مغلوب شدند درنتیجه ترشیز وقلعه آن بدست امیر

تیمور درآمد . پس‌ازتصرف ترشیز چون امیرتیمور متوجه میزان قدرت ورشادت اهالی آنجاکه بسدیدیان شهرت داشتند گردیددستور دادکه عده زیادی ازآن مدافعین سرسخت ترشیز را برای نگهبانی قلاع وحفاظت راههای نظامی بحدود ترکستان اعزام داشتند . ونیز درهمین موقع است‌که فرستاده شاه شجاع ازشیراز بنام عمرشاه با تحف وپیشکشهای فراوان ونامه دوستانه نزد امیر تیمورآمد معروف است‌که امیر تیمور فرستاده را بانامه جوابیه وهدایای شاهانه‌ای‌که مناسب مقام شاه شجاع بود روانه شیراز نمود وضمناً ازشاه شجاع خواست برای تحکیم مبانی محبت یکی ازخواتین دودمان آل مظفررا جهة همسری فرزندش امیرزاده پیرمحمد اختصاص داده و معرفی نماید . سپس امیرتیمور ازترشیز عازم مازندران شد .

امیرتیموردرسال ۷۸۵ هجری ازطریق ترشیزوکبود جامه عازم تسخیر مازندران شد امیرولی حاکم مازندران چون تاب مقاومت درخود ندید سرباطاعت نهاد امیر تیمور عازم رادکان گردید دراین‌مکان امیرشیخ علی بهادرکه مأمورحفظ قلعه‌کلات بود باطلاع رسانید که علی بیك جانی قربانی راه خلاف وعصیان میرود امیرتیمور دستور داد علی بیك را بهمراهی سایر امراء وامیرغوری فرزند ملك غیاث‌الدین‌کرت مقید ساخته ودربند نمودند وبماوراءالنهرنزد میرزا عمرشیخ فرستادند طولی‌نکشیدکه‌کلیه این امراء برحسب امرامیر تیمور بقتل رسانیده شدند .

دراواخرهمین سال است‌که بازعده‌ای ازغوریان بعزم تصرف هرات بسرپرستی ملك محمد قیام نموده وتاتوانستندمردم مسلمان هرات وعلماء وسادات راکشتند چون این خبر باميرتیمور رسید میرزا میرانشاه را مأمور ساخت‌که انتقام خون مسلمانان را از یاغیان بستاند میرانشاه پس‌ازغلبه برمتجاوزین دستور داد نسبت بقتل عام‌آنان اقدام شود معروف است که در کنار حصار شهر هرات چندین مناره از سر کشته شدگان ساخته شد وهم دراین سال است‌که دلشادآغا زوجه وقتلغ ترکان‌آغا خواهر امیرتیمور درسمرقند در گذشتند .

سومین یورش درسال ۷۸۵ هجری

درمدت توقف امیرتیمور درماوراءالنهر جماعتی ازمردمان‌آن‌حدود برحکامی که‌امیر تیمور در آن حدود گذارده بود شوریدند لذا امیرتیمور برای مطیع ساختن آنان عازم هرات شد .

تیمور قبل ازحرکت بسوی هرات ازملك غیاث‌الدین دعوت نموده بودکه درشورای سالانه شرکت نماید لیکن ملك هرات قبول این دعوت را موکول باین نموده بودکه سیف‌الدین نامی که از نزدیکان تیمور بود بهرات بیاید وبالاتفاق نزد امیر بروند بااینکه تیمور سیف‌الدین را فرستادلیکن معلوم شدکه غیاث‌الدین قصد خدعه وحیله دارد ودراین فرصت بعنوان تهیه تحف وهدایا مشغول فراهم نمودن وسایل جنگی وآماده ساختن خود برای مقابله باسپاهیان تیمور می‌باشد تیمور رسول دیگری نزد غیاث‌الدین فرستاد غیاث‌الدین این بار هم نماینده تیمور را توقیف نمود چون این خبر به امیرتیمور رسید فرمان حمله به هرات را صادرکرد ودرمرحله اول فوشانك که قلعه هرات بود بتصرف آورد سقوط فوشانك مقدمه قطعی سقوط هرات شد غیاث‌الدین تقاضای صلح نمود تیمور اورا بااحترام استقبال کرده بسمرقند فرستاد .[1]

امیر تیمور پس ازتصرف هرات جمع کثیری ازاهالی آنحدود را بقتل رسانید وچون ازتسخیر این بلاد فارغ شد عزم بدست‌آوردن قندهار را نمود بعدازآنکه قندهارهم مسخر شد حکومت آنرا بیکی از امراء خویش واگذارکرده وعازم مراجعت بماوراءالنهر بود . دراین بین اطلاع یافت که امیرولی برای بدست‌آوردن نقاط متصرفی سابق خود در حوالی استراباد ظاهر شده لذا بدون درنك باسپاهی مجهز از راه‌کبود جامه (بهشهر کنونی) بمقابله باامیرولی شتافت دراین جنك شکست قطعی بامیر ولی و همراهان وی وارد شد وپس ازتار ومار شدن نیروی امیرولی امیرتیمور زمستان را در حدود گرگان واستراباد گذرانید .

در همین یورش است که تیمورشخصاً به سبزوار وسیستان حمله‌نمودتسخیر قلعه سبزوار

---

1 ـ هرات درآن تاریخ جزء یکی ازچهار شهر نامی اسلامی (بلخ ـ بخارا ـ نیشابور) بشمارمیرفته وچنانکه مورخین نوشته‌اند هنگام فتح هرات دراین شهر دویست وپنجاه هزار نفر جمعیت بوده ودارای صدها مدرسه وسه هزارگرمابه وده هزار دکان وتعداد زیادی آسیاهای بادی که موجب استعجاب فاتحین شده بود بچشم می‌خورده است .

معروف‌است که دروازه‌های تاریخی‌وآهنی این شهرراکه یادگار ملوك غور بوده است بشهر کش (سبز) انتقال داده شدوکلیه خزائن ودفائن‌وآلات وادوات سیمین وزرین وجواهرات گرانبها وتحت طلای غیاث‌الدین را بغارت ویغما بردند .

بدیهی است گذشته از چپاول وتطاولی‌که دراین شهر روی داد بامر تیمور مقرر شدکه بسیاری ازعلماء واکابر وهنرمندان هرات را بماوراءالنهر منتقل سازند وهمین امر موجب رواج شعر وشاعری وفضل وهنر در دوره تیموریان گردید . ازاین پس تیمور درعداد یکی ازسرداران جهانگشا درآمد وبه منتهی درجه قدرت وشوکت رسیده بود .

بازدن نقب برای امیرتیمور میسر شد معروف است چون امیر تیمور در تصرف سبزوار دوچار خشم وغضب شده بود دستور داد دوهزار نفر از مردم اسیر آن ناحیه را زنده زنده بربالای یکدیگر نهادند و باگل وخشت وخاك اطراف آنانرا مسدود ساختند تا بدین ترتیب مناره‌هائی از کشته شده گان برپا سازند که مورد عبرت سایر مخالفین قرار گیرد تا گرفتار وسوسه دیو غرور نشده ودرچاه ویل نیافتند [1] .

ناحیه سیستان بادفاع دلاورانه‌ای که دربرابر هجوم امیرتیمور نمود بناچار از پای درآمد وازتعداد پنج هزار نفر مدافع سیستان که در مقام دفاع شهر برآمده بودند کسی باقی نماند کلیه آنان بامرتیمور بقتل رسیدند وبقول صاحب ظفرنامه : [2]

« هرچه در آن دیار بود خزف تا گوهر شاهوار و از نفائس اجناس تا میخ در و دیوار بباد تاراج رفت وبرق غارت بر پیش وکم آن ولایت کوفته خشك وتر درهم سوخت.»

معروف است که پس ازورود بسیستان از کله دشمنان چندین مناره برپا ساخته شد و سپس امیرتیمور برای استراحت بسمرقند بازگشت .

یورش سه ساله وجنك باتغتمش خان (۷۸۸-۷۹۰)

امیرتیمور پس ازفتوحاتی که نصیب آن شدو شرحش گذشت چون باوضاع آشفته وپریشان ممالك ایران آگاه بود بعزم تسخیر ایران که از آرزوهای دیرینه وی بشمار میرفت مصمم شدکه بهرطریق است سراسر کشور را مسخر سازد ازاینرو مقدمات جمله بزرگی را برای مدت سه سال درخاك ایران فراهم ساخت ودراین فاصله باتاخت وتاز ویورش وخونریزی بسیار توانست که بآرزوی خود صورت عمل دهد :

امیرتیمور درسال ۷۸۸ هجری ازسمرقند عازم ایران گردید وچون بناحیه فیروز کوه مازندران رسید غیاث الدین فرزند سیدکمال الدین حاکم ساری بدو پیوست وچون بنا بدستور ملك عزالدین حاکم لر کوچك کاروان حجاز که ازناحیه لرستان عبور می کرده مورد تجاوز وقتل وغارت قرارگرفته بود لذا امیر تیمور عازم لرستان شد که ملك عزالدین را تنبیه نماید دراین اردوکشی توانست قلعه خرم آباد را که ازقلاع مستحکم ومتین بود بدست آورد سپس بروجرد و خرم آباد را مسخر ساخت وتاتوانست ازکشتار لران دریغ ننمود - وبسیاری ازمخالفین ودشمنان خود را دراین لشگرکشی بدیار نیستی فرستاد .

---

۱ و ۲ - ظفرنامه شرف الدین علی یزدی جلد اول ص۳۶۰ و ۳۶۸ . نقل از سعدی تا جامی ص ۲۱۰ .

همچنین چون دراین‌موقع سلطان احمد جلایر از بغداد باسپاهی فراوان بقصد مقابله باامیر تیمور به تبریز آمده بود امیرتیمور ازفرصت استفاده نمود امیرزاده میرانشاه را بفرماندهی اردو تعیین ساخت وشخصاً عازم فتح تبریزشد سلطان احمد جلایر چون قدرت مقاومت درخود ندیدفرار اختیار کرد و بحدودنخجوان متواری گشتو بدین ترتیب امیر تیمور وارد تبریز شد و حوالی شنب غازان رابرای‌اقامتگاه تابستانی‌خود انتخاب‌نمود.

چون اهالی واکابر وسادات تبریز ازرفتار مستبدانه‌عادل‌آقا درایام حکومت تبریز شکایت داشتند لذا یکی‌ازامراء مأموریت یافت‌که بسلطانیه محل‌اقامت عادل‌آقا رفته ویرا دستگیر واموال‌آن را ضبط نماید این مأموریت با دستگیری عادل‌آقا انجام شد[1] بنا بامر تیمور عادل‌آقا را زنده ازدیواری بلند فروافکندند و کلیه اموال وذخائر اورا نزد امیرتیمور ارسال داشتند . درهمین ایام است‌که ازطرف حاکم خلخال امیرولی (که از فرزندان امراء طغا تیموریه بود) دستگیر شده وسپس سرش را ازبدن جداکرده نزد امیر تیمور به تبریز فرستادند . پس‌ازبرقراری‌آرامش وامنیت درآذربایجان وتبریز برحسب دستور امیرتیمور عده زیادی ازهنرمندان و صنعتگران نامی‌آذربایجان را بنواحی سمرقند کوچ داده و از حضور آنان درآن شهر برای آبادانی وپیشرفت امور صنعتی استفاده کردند .

امیرتیمور درفصل پائیز ازحوالی رود ارس عبور نموده بحدود نخجوان در حرکت آمد وپیشوای نخجوان راکه شیخ‌حسن نام دانست‌کت بسته بحضور او آوردند وسپس به تسخیر قلعه قارص‌پرداخته‌کوتوال قلعه‌که فیروز بخت بود شخصاً نزد امیرتیمور روانه شد بااینکه فصل زمستان فرا رسیده بلادرنك عازم تصرف تفلیس که از امهات‌بلاد آنروز بشمار می‌رفت‌گردید چون اهالی تفلیس و گرجیان مخالف مذهب اسلام بودند امیرتیمور توانست باتحریك وتشویق سپاهیان مسلمان مقاومت دلیرانه آنانرا از بین بردارد وبدین ترتیب تفلیس هم بحوزه متصرفات افزوده‌گشت[2] . امیرتیمور مدتی دراین شهر باستراحت

---

۱ ـ درظفرنامه وبرخی ازکتب تاریخی دیگر عادل‌آقارا که دراوائل سمت شحنگی سلاح خانه بغداد را داشت بسارق عادل ملقب ساخته .

۲ ـ حضرت صاحبقران دین پرور فرمودکه چگونه رواباشدکه طایفه‌کرجیان‌که ازنور توحید وعرفان بهره ندارند دروسط مملکت مسلمانان قرارگرفته دعوی سلطنت‌کنند . . . اکنون زمام مهام اختیار جهانیان‌که درقبضه اقتدار ماقرارگرفت بردست همت پادشاهانه‌خویش‌واجب و لازم میدانم که‌عرصه‌کشوررا ازلوث‌وجوداین مشت‌بداخترپاک‌گردانیم .. آن حصن حصین بکشودند وبضرب شمشیرآبدارکفار بدارالبوار فرستاده ورئیس‌ایشان ملك‌بقراط دست و گردن بسته بدرگاه

وشکار پرداخت وبنا بنوشته صاحب ظفرنامه شکار فراوانی دراین ناحیه صید شدکه از حمل آن بخارج شکارگاه عاجز آمده وبسیاری از آن شکاررا درشکارگاه گذاردند ـ سپس امراء وسرداران خودرا مأمور جمع‌آوری اموال مغلوبین نمود وشخصاً برای گذرانیدن زمستان عازم ناحیه قشلاق قراباغ گردید.

درخلال این فتوحات است که امیرشیخ ابراهیم والی شیروانات وهمچنین عده‌ای از ملوك نواحی گیلان وامیرشیخ علی بهادراز راه اردبیل درقشلاق قراباغ برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمور رسیدند.

دراوائل سال ۷۸۹ هجری بامیرتیموراطلاع رسیدکه تغتمش‌خان پادشاه دشت قبچاق (مردان دشت) که تااین تاریخ باامیرتیمور درمقام دوستی وصفا سرمی‌کرد درصدد است که مانع عبور لشگریان‌امیرتیمور ازکنار رودخانه کرشودچون این اخبار بتواتر رسید وصورت حقیقت یافت امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را برای گوشمالی تغتمش خان مأمور نمود بـا اینکه امیرتیمور وفرماندهان اومایل نبودند که‌کار اختلاف بجنك و جدال کشد لیکن چون حمله ازطرف مأمورین‌تغتمش‌خان شروع شد ناچارنیروی امیرزاده میرزانشاه وارد جدال گردید درنتیجه فتح نصیب قوای امیرتیمورگردید پس از رفع غائله تغتمش خـان طولی نکشیدکه خبر ورود شاهرخ وخلیل سلطان وسرایملك خاتون زوجه امیرتیمور بمرند شایع شد امیرتیمور برای دیدن فرزندان خود عازم محل ملاقات گردید.

دراین تاریخ قلعهٔ‌النجق‌راکه بدست‌یکی‌ازگماشتگان‌سلطان‌احمدجلایر بودوحاکم‌آن راه خلاف می‌رفت بتصرف آورد ونیز امیرشیخ علی بهادررا بمأموریت تصرف قلعه بایزید نامزد ساخت وامیرسیف‌الدین وامیر ایدکوتیمورا هم بجانب مروگسیل داشت.

دربهارسال ۷۸۹ هجری امیرتیموربرای‌سرکوبی‌ترکمانان که دست‌تعرض بکاروانان تجارتی دراز نموده بودند عازم فتح‌قلعه بایزید ووان [1] وسایر نواحی‌آسیای صغیر گردیدو توانست شهرهای این ناحیه‌را مانند ازرروم وارزنجان و موش واخلاط بتصرف‌آورد. در

گیتی‌پناه رسانیدند.. ملك بقراط را مشمول عاطفت و احسان‌گردانیده حکومت ولایتی راکه سابقاً متعلق باو بود با دیگر ضمائم وملحقات بخدمتش ارزانی داشت ملك بقراط در زمره اهل اسلام درآمد.

نقل ازروضة‌الصفا خطی جلد ششم

تاریخ تحریر سنهٔ ثمان وتسعین وتسعمانه ۹۹۸ هجری

---

۱ ـ یکی ازفضلا درتاریخ فتح قلعه وان این رباعی راگفته است:

شاهی‌که بتیغ‌فلك ایران بگرفت	ماه علمش سرحد کیوان بگرفت
تاریخ گرفتن حصار وانرا	گر پرسندت‌بگوکه‌کیوان بگرفت

این موقع سرپرستی ترکمانان باقرامحمد ترکمان وبرادرش بایرام خواجـه بودکه بعلت عدم اطاعت دوچارمقابله باامیرانشاه گردیدند ودرنتیجه بادادن تلفات وتقدیم اموال فراوان شکست خوردند . ازاین پس ولایات سلماس وارومیه هم نیز تسلیم شدند .

امیرتیمور درمدت اقامت در سلماس ملك عزالدین حاکم آن ناحیه را مـورد توجه قرار داده درهنگام عزیمت علاوه برحکومت سلماس اداره ناحیه کـردستان را بدو تفویض کرد . ضمنا امیرتیمور ازعراق ایلچی‌ای نزدزین‌العابدین‌مظفر فـرزند شاه شجاع سلطان ناحیه فارس فرستاد و ویرا متذکر ساخت‌که پدرت شاه شجاع سفارش وتوصیه تـورا بمن کرده است اینك بحکم علائق گذشته موظف می‌باشی که نزدمن‌آئی که بدیدار یکدیگر نائل شویم . گذشته ازاینکه زین‌العابدین مظفری حاضرنشددستورصادره را اجراءنمایدایلچی امیرتیمور راهم‌که حامل پیام دوستانه بودبقتل رسانید ازاینرو مقدمات یورش بفارس‌آماده شد وچون بنزدیك اصفهان رسید عده‌ای ازاکابـر واشراف واعیان وسادات باستقبال امیر تیمور بخارج شهرروی بردند تاازشرعواقب خشم وغضبی‌که بفارس دارد درامـان باشند . دراین ضمن‌حکم شدکه‌آنچه اسب واسلحه دراصفهان موجود است تحویل اردوی امیرتیمور داده شود ومحافظت دروازهای شهرهم بامیران واطرافیان وی واگذارگردد .

چون محصلان ومأمورین‌تیموری دراجراءوظیفه مقرر شدت‌عمل بخرج داده ومطالبه جریمه هنگفتی ازمردم‌آن دیارکردند وازطرفی‌دراخذاین جرایم‌واموال ناحق پافشاری و ظلم وستم روا می‌داشتند بناچار عده‌ئی از مردم اصفهان برآنان شوریدنـد و همین شورش مختصر سبب گردیدکه اصفهان دوچارکشتار فجیع وقتل‌عام عمومی گشت و بطوریکه ضبط شده هفتاد هزار تن‌کشته شدند وازسرآنان‌کله مناره‌ها برپاگردید [1] .

پس ازآن تیمور عازم شیراز شد و شهر شیراز تسلیم گـردید . [2] و همچنین سلطان

---

۱ - ظفرنامه یزدی جلد اول ص ۴۳۴

۲ - دراین هنگام است‌که‌گویا ملاقاتی مابین امیرتیمور باشاعر بلند مقام شیرازخواجه حافظ واقع شده واین واقعه را دولتشاه درتذکره خود ضبط‌کرده و همچنین علی‌بن حسین الکاشفی درکتاب لطائف الطوائف‌که در سال ۹۳۹ هجری تألیف نموده باین ملاقات تصریح کرده و در اینکه تیمور خواجه حافظ شیرازی را طلبیده وباتفاق سید زین‌العابدین جنابـدی وزیـر تیمور بخدمت رسیده تردیدی ننموده است

عین مطلبی‌که درتذکره دولتشاه ضبط شده چنین‌است :

«حکایت کنندکه دروقتی‌که سلطان صاحبقران امیر تیمورگورگان . . . فـارس را مسخر ساخت درسنه خمس و تسعین و سبعمایه وشاه منصوررا بقتل رسانید خواجه حافظ درحیات بود کس‌فرستاد واوراطلب کرد چون حاضرشدگفت من بضرب شمشیرآبداراکثرربع مسکون را مسخر

زین‌العابدین شاهزاده آل مظفر فرار اختیار نمود و بشاه منصور حکمران شوشتر که از منسوبانش بود پناه برد و بزندان افکنده شد.

صاحب روضة‌الصفا تاریخ ورود بشیراز امیرتیمور را اول ذی‌الحجه سال ۷۸۹ هجری ضبط نموده ودرهمین تاریخ است که سلطان عمادالدین برادرشاه شجاع از کرمان عازم شیرازشد وبدینوسیله کرمان وسیرجان تسلیم گردید ونیزشاه نصرت‌الدین یحیی برادر زاده شاه شجاع ازیزدوشاه ابواسحق نبیره شاه شجاع هم ازسیرجان واتابکان لروسایر امراء محلی جملگی درشیراز برای اظهار اطاعت وخراجگزاری حاضر شدند. امیرتیمور پس ازاین فتوحات که توأم باخونریزی وکشتار فراوان بود عازم ماوراءالنهر گردید.

درهنگامیکه امیر تیمور درشیراز اقامت داشت وبحل وفصل امور می‌پرداخت اخبار ناگواری(ازعملیات تغتمش خان ۷۹۰ هجری که باتفاق قمرالدین بغرات حاکم کاشغر علم مخالفت برداشتند ودراطراف ناحیه اترار دست بجنك وجدال با امیرزاده عمرشیخ زده و توانسته بودندتاحدودتاشکندو بخارا پیشروی نمایند.) ازسمرقند بوسیله قاصدمخصوصی که توانسته بود فاصله سمرقند تاشیراز را درمدت هفده روز طی نماید بدورسید ازاینرو چون حضور امیرتیمور درمحل دارالملك برای اتخاذ تصمیم و مقابله با نیروی مخالفین لازم بود بدون تأمل وبانهایت شتاب راه سمرقند را درپیش گرفت. [1]

ساختم وهزاران جای ولایت را ویران کردم تاسمرقندو بخارا راکه وطن مالوف وتختگاه من‌است آبادان سازم، تومردك بیك خال هندوی ترك شیرازی سمرقند و بخارای مارا می‌فروشی دراین بیت که گفته‌ای ... اگر آن ترك شیرازی ...»

خواجه حافظ زمین خدمت بوسید وگفت «ای سلطان عالم ازآن نوع بخشندگی است که بدین روز افتادم.

صاحبقران را این لطیفه خوش آمد وپسند فرمود وبااوعتابی نکرد بلکه عنایت ونوازش نمود.
نقل ازسعدی تاجامی ص ۲۱۳

۱- پیش ازحرکت ازشیراز امیرتیمور شاهزادگان آل مظفررا بشرح زیر مورد ملاطفت قرار داده وبه‌ترتیب شاه یحیی را بحکومت شیراز وسلطان محمود را دراصفهان وسلطان احمد را درکرمان وسلطان ابواسحق را درسیرجان ابقا نمود ونیز حکومت قم وکاشان را به پیرمحمد وساوه وری بموسی جوکار ونواحی مازندران وگیلان را بامراء محلی و فیروزه‌کوه را باسکندر شیخی ودامغان را باامیرجمشید قارن واستراباد را بیکی ازنبیرگان طغاتیمور خان واگذاشت و همچنین هنگام حرکت ازشیرازعالم وفاضل معروف میرسید شریف جرجانی‌راهمراه خود بسمرقند برد ونیزدستورداد امیرعلاءالدین که ازاعیان دستگاه شاه‌شجاع بود بمعیت عده‌ئی ازاساتید موسیقی ازشیراز بسمرقندعزیمت نمایند بدین ترتیب امیرتیمور توانست علاوه برجمع مال وذخائر فراوان

ورود امیر تیمور بسمرقند موجب شد که لشگریان فاتح تغتمش خان ازحدود سمرقند عقب نشینی نمایند معروف است امیر تیمور برای رسیدگی بجهات و علل شکست لشگریان خود از تغتمش خان دستور داد مجلس تحقیق ورسیدگی تشکیل شود چون درپایان دادرسی معلوم شد که عده‌ای ازسران لشگر سستی وغفلت نموده و مسبب خرابی اوضاع درغیبت او شده‌اند یکان یکان مقصرین را بیاسای رسانیده ودرمقابل عده قلیلی از مأمورین را که درضمن محاربه شجاعت و رشادت بخرج داده بودند مورد تشویق قرار داد [۱] سپس مصمم بدفع غائله تغتمش وتلافی شکست و تلفاتی که درغیاب او بلشکریان شاهزاده عمرشیخ وارد شده بود گردید.

اواخر سال ۷۹۰ هجری امیر تیمور عازم سرکوبی تغتمش خان بود که در اینضمن خبر رسید که اطرافیان تغتمش چون از تصمیم وغضب امیر تیمور مطلع شده بودند فرار را برقرار ترجیح داده ومتواری گردیده‌اند از اینرو امیر تیمور موقتاً از تعقیب تغتمش صرفنظر نموده عازم تسخیر خوارزم گردید.

تسخیر خوارزم بدون هیچگونه مقاومتی میسر شد لیکن امیر تیمور که ازخوارزمیان عقده زیادی در دل داشت دستور داد شهر را چنان خراب وزیر و رو کردند که کمترین اثری ازآن بلاد معروف وآباد نماند بطوریکه تامدت سه سال جانداری درآن ناحیه ساکن نشد عاقبت تیمور درسال ۷۹۳ ازسر تقصیر باقیمانده خوارزمیان گذشت وموافقت کرد که نسبت بآبادساختن دیار خراب شده خویش همت گمارند.

در هنگامی که امیر تیمور عازم خوارزم بود سیور غتمش خان را بمقام خانی اولوس جغتای انتخاب نمود سیور غتمش درسال ۷۹۰ هجری در گذشت سپس بتصویب امیر تیمور سلطان محمد فرزندش بجانشینی پدر انتخاب شد.

امیر تیمور پس از مدتی توقف در سمرقند برای تهیه مقابله با تغتمش خان دست بکار شد.

تغتمش خان دراین اردوکشی توانست باسپاهیان فراوانی که از اقوام چرکس و بلغار وقبچاق وآلان و سایر قبائل مغولی واهالی ولایات جوجی جمع آوری نموده بود خود را

۱ـ امیر تیمور پس ازمعاودت بسمرقند دستور داد که کلیه امراء وارکان دولت وسردارانی که درمعرکه جنگ شرکت داشتند واهمال وسستی نموده بودند جمع آورده بعدازتحقیق وتفتیش بدواً باامیرسلیمان شاه عتابی عظیم نمود وسپس دستور داد یکی ازمقصرین راکه درجنگ سستی کرده بود برحسب حکم ریش تراشیدند وبرروی او سپیدآب مالیدن وچادر بسرش نهادند وبدور شهرگردانیدند . بااختصارنقل ازروضة الصفا جلد ششم.

ازناحیه اصفهان وفارس عده زیادی ازدانشمندان واساتید فنون و حرف مختلفه را برای رونق دستگاه سلطنتی خود بماوراءالنهر اعزام دارد.

بحوالی زرنق بخارا رسانیده و آماده جنك باامیر تیمور شود دراین برخورد نیروی امیر تیمور توانستند جبران تلفات گذشته را بنمایند تغتمش‌خان چون غلبه امیرتیمور را دراین مصاف قطعی‌دانست ناچار فرار اختیارکرده عازم مرکز ولایتش قبچاق گردید دراین فرار وعقب نشینی تلفات فراوانی براطرافیان‌اووارد شد واسراء زیادی بچنك نیروی امیرتیمور وسرداران تیموری درآمد .

درخلالیکه سرداران امیرتیمور در تعقیب قوای متفرق وفراری تغتمش خـان بودند باطلاع امیر تیمور رسانده شده‌که درنواحی خراسان جـانی قربانـی مجدداً علم طغیان برداشته وباتفاق عده‌ای ازطرفداران سربداران شورشی بر پاساخته‌اند ونیزعلی‌رغم امیر تیمور خطبه بنام تغتمش خان خوانده‌اند تصمیم دارندکه خـراسان را مسخرخـود سازند امیرتیمور امیرزاده میرانشاه را ازطریق سبزوار مأمور دفع مخالفین‌نمود میرانشاه‌توانست برجانی قربانی غلبه ساخته وياغيان را سرکوبی نماید وآخرالامر شهر طوس راکه تبدیل بقلعه وحصاری برای مخالفین شده بود تصرف کند ـ سپس میرانشاه بشهر جام وارد شده و هرچه سعی نمودکه ازجنك با سربداران جلوگیری نماید میسر نشد تااینکه بین طرفبن زد وخورد شدیدی رویداد ونزدیك بود میرانشاه‌کشته شود لیکن در پـایان جنك موفقیت نصیب میرانشاه‌گردید وغنائم فراوان بدست لشکریان او افتاد وسپس بامرمیرانشاه از کله کشته شدگان بیاد بود این پیروزی مناره‌ای درسبزوار برپاساختند .[1]

بعداً میرانشاه برای اعلام این فتوحات عازم سمرقند وديدار پدر شد .

امیر تیمور دراین فاصله‌که قریب دوسال میشود توانست بازد وخورد های مکـرر و خونینی‌که درحوالی شمال قفقازیه ورود خانه اترك بالشگریان تغتمش واطـرافیان اونمود عاقبة‌الامر این حریف قوی پنجه را مغلوب و منکوب سازد و ناچارش ساخت که بطرف دشت قبچاق‌عقب نشینی نماید امیرتیمور پس‌ازاین پیروزی‌درسال ۷۹۳ عازم‌سمرقند شدپس از چهار سال بار دیگر قصد یورش بایران وفتح عراق وبغداد را دنبال نمود .

یورش پنج ساله ۷۹۴ - ۷۹۹ هجری

مردم ولایات ایران‌که مدتی از چنك خونریزی وقتل و کشتار لشگریان امیرتیمور

---

۱ ـ معروف است دراین جنك غنائم واموال فراوانی نصیب لشگریـان تیموری‌گردید و چون ازاموال غارتی سهمی برای میرانشاه‌آوردند این شاهزاده ازآنهمه نفایس و جواهرات فقط بگرفتن دومجلدکتاب : بحرالانساب‌وديوان ابن یمین‌فريومدی‌شاعراکتفی‌وبقيه‌رابرای‌تقسیم بین لشکریان واگذارد .

نفسی براحتی کشیده بودند ومحاربات تیمور باتغتمش خان ومغولان وامراء خوارزم وخیوه وسایر گردنکشان و مخالفین فرصتی داده بود که سروسامانی باوضاع داخلی خوددهند بار دیگر (باستثنای شورشی که درخراسان بظهور رسید وظاهراً این شورش دراثر شایعه شکست لشگریان تیمور ازتغتمش خان بود) گرفتار ترکتازی وحملات خونین گردیدند .

درمدتیکه امیرتیمور درخارج ازایران مشغول جنك وستیز بود بدو اطلاع داده بودندکه حکام برخی ازنواحی سر زمین ایران مانند مازندران علم طغیان برداشته از این. و تیمور در رجب سال ۷۹٤ از بخارا بعزم ایران خارج شد درخارج شهر مریض گردید بدینجهة مدتی حرکت وی بتعویق افتاد تا آنکه پس از بهبودی ازناحیه جیحون عبور نموده ازخبوشان بجرجان روی‌آورد در جرجان سیدبرکه‌که شرح آن درصفحات قبل گذشت باتفاق سید غیاث‌الدین فرزند سید کمال‌الدین حاکم شهرداری برای اظهار اطاعت نزد امیرتیمورآمدند و چون امیرتیمور بساری رسید متوجه شدکه حاکم آن ناحیه فرار اختیار نموده وبقلعه ماهانه سرآمل که ازقلاع محکم و در وسط جنگل واقعشده نزد سید رضی‌الدین پناهنده گردیده‌امیرتیمورپس‌ازورود بامل‌سعی‌نمودکه باوساطت سید غیاث‌الدین پدرش را عفونماید لیکن چون سید. کمال‌الدین حاضرنشدکه ازقلعه خارج شود درنتیجه زد وخورد شدیدی بین‌طرفین رویداد وبااینکه وصول سپاهیان امیرتیمور بقلعه بعلت نداشتن راه وپوشیده بودن‌آن نواحی ازجنگلهای عمیق بسیار دشوار بود لیکن بهرترتیب که میسر بود نیروی امیرتیمور توانست که‌باقطع اشجارکوره راهی ساخته خودرا بماهانه سربرسانند سیدکمال‌الدین ناچارشدکه شخصاً برای عذرخواهی نزد امیرتیمور حاضرشود امیرتیمور پس از تسخیر این قلعه تاریخی آنرا باخاك یکسان نمود وجمع کثیری از اهالی را بقتل رسانده وسپس سیدکمال‌الدین وهمراهان اورا بتاشکند فرستاد .

بدین ترتیب ولایات‌ساحلی بحرخزر وهمچنین نواحی ری وقزوین ودامغان وسمنان وسلطانیه ولرستان وبروجرد وخوزستان ودزفول وشوشتر مسخر شد ودرضمن تصرف این نواحی قتل وکشتار زیادی ازالوار در قسمت لرستان پیش آمد چون نقاط بالا بتصرف‌آمد امیرتیمور دربین راه شیراز قلعه سفید را که حصاری مستحکم داشت بگرفت وبافتح این قلعه سلطان زین‌العابدین راکه از دوچشم بدست شاه منصور نابینا شده بود از زندان قلعه نجات داده وبرشاه منصورآل‌مظفرهم‌غلبه‌یافت‌وسپس شاه منصور وکلیه رجال مظفری رابقتل رسانیده عمرشیخ فرزند خودرا بحکومت شیراز منصوب ساخت وبعزم بغداد عازم اصفهان وهمدان شد . امیرتیمور پس ازفتح فارس دستور داد مانند فتوحات پیشین‌کلیه هنرمندان وپیشه وران فارس وعراق را بسمرقندکوچ دادند .

امیرتیمور پس ازتسخیر شیراز وکشتار خاندان‌آل مظفر مدتی را دراصفهان گذرانید

ودرشکارگاههای این شهر حرم سلطنتی وعده‌ای ازفرزندان وی بدو پیوستند وپس ازورود بشهرهمدان قاصدی ازجانب امیرزاده میرانشاه رسید وباطلاع امیرتیمور رساندکه قرامحمد ترکمان بازهم درمقام‌شورش وطغیان برآمده امیرتیمور باتفاق امیرانشاه ترکمانان رامطیع ساخته و سپس بقصد از بین برداشتن‌سلطان احمدجلایرکه باعملیات ورفتار مستبدانه‌اش باعث غضب امیرتیمور شده بود ودرعراق عرب (بغداد) فرمانفرما بود عازم‌گردید .

دراین خـلال که امیرتیمور بسوی بغداد میشتافت سفیری بنام شیخ‌الاسلام نورالدین عبدالرحمن‌اسفراینی که ازز هادعصر بود ازجانب سلطان احمد در رسید این سفیرکه بعداً مشمول مراحم امیر تیمور گردید باستحضار رسانید : « سلطان احمد میگویدکه بنده وحدمتکارم ودرمقام متابعت ثابت قدم‌یارأی‌آن ندارم که سعادت پای بوسی‌حاصل کنم.» که شخصاً توانائی‌بحضور امیر تیمور را ندارم . این عذر مورد قبول واقع نشد لیکن امیر تیمور ایلچی را بااغرار واکرام بسیار روانه ساخت .

امیرتیمور درشوال‌سال ۷۹۵ واردبغداد شده[1] سلطان احمدکه تاب مقاومت نیاورده بود باشکستن‌جسر دجله وغرق ساختن قایقها ازراه کربلا بجانب دمشق گریخت امیرتیمور قصرسلطان احمد را برای اقامت خود انتخاب نمود وسپس چند تن از سرداران را مأمور تعقیب ودستگیری سلطان واژگون بخت‌کرد این عده درنزدیکی شهرکربلا بسلطان احمد رسیده درنتیجه حمله‌ای‌که براو نمودند بااینکه سلطان احمد فرار نمود لیکن توانستند غنائمی فراوان بدست‌آورده وعده‌ای اززنان وفرزندان اورا بأسارت ببغدادنزد امیرتیمور

۱ــ مولانا نظام‌الدین‌شنب‌غازانی که‌تاریخی علیحده مشتمل بر قضایای حضرت صـاحبقرانی ثبت نموده است میگویدکه من‌درآن اوان ساکن دارالسلام بغداد بودم وازمردم‌آن دیار اول این بنده بشرف بساط جلالت مناط اختصاص یافتم وحضرت‌صاحبقرانی نسبت بمـن صنوف عاطفت و مرحمت بتقدیم‌رسانیده برزبان‌گوهرافشان گذرانیدکه خدایتعالی برتورحمت کنادکه‌نخست ازمردم این شهر تو پیش‌ما آمدی . غرض ازتقریر این حکایت آنکه مولانای مشارالیه مرویست‌که‌گفت درآن زمان‌که از بغداد بعزم بساط بوسی بیرون می‌آمدم روی دجله را از کثرت لشکر منصور که عنان فراآب داده بودند ازصحرا بازنشناختم و متعجب شدم‌که‌آیا این چه طایفه‌اندکه‌آب و خاك پیش ایشان یکسانست . . . از حافظ نورالدین عبدالله المشتهر بحافظ ابرو منقولست‌که‌گفت من ازحضرت‌صاحبقران شنیدم‌که فرمودکه ازمن درآن روزتقصیری واقع شد چه اگر درآنزمان که بکنار دجله رسیدم خودرا برآب زده‌میگذشتم سلطان احمد را میگرفتم، باختصارنقل ازجلد ششم روضةالصفا خطی .

. . . برای روشن جریان فتح بغداد وتصویر میدان قتال‌آن حق‌این است‌که بنوشته‌ای ازکتاب، تیمور لنگ تألیف هارولدلمب ترجمه‌آقای علی جواهرکلام متوسل شویم .

بیاورند .

« در این اثنا پیامی از امیران اطراف بغداد رسید که تیمور را بطرف جنوب متوجه کرد .

ظاهراً فرمانده قوای بغداد از آن شهر دفاع میکرد . سلطان احمد از بغداد گریخته نزد ایلدرم رفته و ضمناً دستور داده بود که اگر خود تیمور بطرف بغداد آید شهر تسلیم شود ولی امیر تیمور شخصاً نیاید باید تا رسیدن نیروی ترکان از شهر دفاع شود . از آنروز فاتح تاتار در تخت روانی نشسته باعجله بطرف جنوب شتافت .

خبر آمدن تیمور بافسران سلطان احمد رسید یکی از آنان که تیمور را دیده بود شخصاً بیرون آمد تا او را به بیند واز آمدنش مطمئن شود فرج فرمانده قوای بغداد چنین مقتضی دید که دستور سلطان احمد را اجراء نکند . شاید برای اینکه پس از بستن دروازه‌های بغداد بروی تیمور از تسلیم شدن بیم داشت و شاید تصور میکرد که گرمای تابستان تنور گداخته‌ای در دره نیل مشتعل کرده واین گرمای سوزان تاتار را عقب برمی گرداند . اما او بایستی متوجه میشد که ازچهل سال بآن طرف سپاهیان تاتار ازمحاصره هیچ قلعه‌ای بعقب برنگشته .

مردم بغداد بدیوارهای ضخیم سنگی شهر اعتماد داشتند وگمان میکردند در برابر تاتار مقاومت می‌توانند آخرین چیزی که تیمور می‌خواست محاصره وتسلیم بغداد بود درآن موقع سپاهیان وی قریب دوسال در میدانها بدون استراحت می‌جنگیدند نیروی عمده وی در تبریز برای مقابله باترکان گرد آمده بود ونقشه‌اش این بود که خودش هم درآنموقع در آنجا باشد وچون باشتاب زیاد بطرف بغداد آمده بود ناچار صحراهای خشك سوزان بی آب وعلف را طی کرده باکمی علیق وخواربار دست بگریبان بود .

ولی چه میشود کرد بغداد کلید دجله ومحل آسایش وتلاقی احتمالی سپاهیان مصر و آخرین سنگر دشمنان تیمور درآسیا بشمار میآمد . درظرف یکساعت فکر تیمور عوض شد وقاصدی ازاردوگاه خود نزد شاهرخ فرستاد که باده هنك کارآزموده جنك دیده وعده‌ای مهندس برای محاصره بغداد ازشمال عزیمت کند . دسته‌ای هم برای مراقبت عملیات ترکان درآسیای صغیر مأموریت یافتند ودستوری برای محمد مقیم سمرقند فرستاده شد که باسپاهیان سمرقند بطرف مغرب بشتابد همینکه شاهرخ نزدیك بغداد رسید تیمور فرمان داد ازسواران وی رسماً بازدید شود لذا صدهزار سوار با پرچم ها و طبل وکوس جنگی در برابر چشم مردم بغداد رژه رفتند این نمایش هم موثر واقع نشد و تیمور را باحالت وحشیانه وادار بکار ساخت .

در پائین شهر بغداد پلی از قایقها روی دجله افکندند وسپاهیان را ازآن کرانه بآن

کرانه انتقال دادند تاازفرار مردم شهر جلوگیری نمایند . اطراف شهر بباد قتل وغارت رفت وهمه نقاط تابعه بتصرف سپاهیان درآمده و محاصره حلقه مانند بمساحت دوازه میل آغازگردید . ازجنگل‌های دور دست الوار بسیاری‌آوردند وازآن الوار برجهائی ساختند وروی‌آن برجها منجنیق و سنگ افکن برده داخل شهر بغداد وبرج وباروهای شهر را سنگباران نمودند .

درعین‌حال نقب چیان زیر پایه‌های برج وبارونقب زدند درظرف چند روز دیوارهای قسمت خارج شهرپائین آمد امامردم بغداد پشت این‌دیوارهای درهم‌ریخته دیوارهای دیگری باسنك وآهك برپاداشته بوسیله‌آتش افکن ها آنرا مجهز کردند .

سرداران تیمورخواهش کردند که دستورحمله بدهد گرماکشنده بود بقسمی‌که مطابق اظهارات مورخان پرنده در میان زمین وآسمان جان میداد سربازانی‌که در پرتو حرارت منعکس ازگل‌های سوزاز مشغول کار بودند میان اسلحه های آهنین خودآب پز میشدند .

تاتار پیر راضی نمیشد که دهل بزرك بصدا در آید حمله را اعلام دارد یك هفته گذشت ومهندسین عملیات محاصره را ادامه دادند سربازان از نزدیکهای ظهر تاعصر به پناهگاهها میرفتند .

ولی ناگهان یك روز دروسط ظهر تیمور ضربت خود راواردآورد درآن ساعت ظهر که مدافعین‌شهر درپناهگاهها بسرمیبردند وفقط چنددیده بان روی برج‌ها کشیك میدارند ناگهان دلیران برگزیده تاتار بانرده بام‌ها ازکمین‌گاه بیرون جستند همین عمل ناگهانی موجب موفقیت شد نورالدین که درجنگهای پیش‌تیموررا ازحمله توکتامیش نجات داده بود درآن موقع بقلعه حصار رسید وپرچم دم اسب راکه باهلال طلا مزین بود برفرازقلعه بر افراشت .

آنگاه‌کوس بصدا درآمد وتمام هنك‌ها بطرف شهر روآوردند نورالدین واردحیابان بغدادگشت وپشت سراو تاتار سلحشور فرودآمدند درآن ظهر گرماکه همه چیز سوخته و برشته بود تاتار یکی ازمحلات بغدادرا تصرف‌کرده مردم‌آنجا را بطرف رودخانه راندند وقسمت شهر که درکرانه رود بود مورد حمله قرارگرفت و بطوریکه شرح وتوصیف مناظر وحشتناك‌آن قابل‌ذکر نیست وچه بهترکه بسکوت برگزارگردد مردان تیمورکه ازکثرت تلفات ورنج گرما خشمگین ومتأثر بودند دیوانه وار مردم بغداد را قتل عام نمودند .

مورخ‌آنان میگوید : بغدادی‌که دارالسلام لقب داشت در آنروز دارالعذاب وجهنم شدفرخ فرمانده دفاع بغدادکه داخل‌قایق‌بطرفی می‌گریخته باتیر تاتارکشته شد وجسدش را ازقایق بکرانه رودکشیدند .

صد وبیست مناره از سرهای بریده برپاگشت وشاید نود هزار نفر درآن روز بقتل

رسید تیمور فرمان داد لبه دیوارهای را باخاك یکسان سازند و باستثنای مساجد وپاره‌ای عمارات مذهبی بقیه بناها را بکوبند.

باین‌قسم نام بغداد ازصفحه تاریخ محو شد. گرچه بعداً خرابه‌های بغداد را تصرف کردند ولی ازآن تاریخ ببعد بغداد درامور جهانی بی‌اهمیت ماند. خبرسقوط بغداد بتمام شهرهای تابع تیمور وهم چنین سلطان بایزید توسط فتح نامه ابلاغ گشت.

فصل بیست وهفتم درتحت عنوان: یوحنااسقف باروپا میرود.»

امیرتیمور ضمن استراحت دربغداد دستور داد علاءالدوله فرزند سلطان احمد را با حرم وی وجماعتی ازهنرمندان واساتید فنون بغداد و همچنین موسیقی دان مشهور خواجه عبدالقادر مراغی‌را بسمرقند اعزام داشتند وهمچنین درتعمیر بقاع متبرکه واماکن مذهبی اوامرلازم صادرنمود سپس‌ازبغداد سفیری بدربار پادشاه مصرالملك‌الظاهر. برقوق فرستاد خلاصه پیام امیرتیمور برای ملك مصرچنین بود:

«درایام فرمانفرمائی‌چنگیزخان صدمات بسیار برآن مملکت وارد شد تااینکه بصلح ودوستی ختام پذیرفت اینك‌که از حدود ماوراءالنهر وایران و عراق عرب درتحت نظر و اطاعت ماآمده‌است مقتضی‌آن میباشدکه با تنظیم و انعقاد عهد نامه مودت وتجاری بیش از پیش از دوستی‌هم بهره مند شویم تابدین ترتیب ابواب مکاتبات مفتوح گردیده و کاروانان تجارتی که‌آبادانی عالم بدیشانست بدون دغدغه خاطر بتوانندآمد وشد نمایند.»

اقدام دیگر امیرتیمور فتح قلعه تکریت ازبلاد شمالی بغداد بود (علت تصرف این قلعه بواسطه تجاوز وعملیات راهزنی‌ساکنین وقلعگیان بودکه‌کاروانان وقوافل تجارتی‌مصر وشام را بجان رسانیده بودند ونامبردگان ناچارشدندکه دست‌توسل برای برقراری‌امنیت بجانب امیرتیمور درازنمایند.).

بااینکه اهالی‌قلعه شجاعانه دفاع‌نمودند لیکن بناچار تسلیم شدند امراء تیموری پس ازاین فتح مناری‌رفیع از سرکشته شده‌گان بیاد بود پیروزی وحس انتقامی‌که از دلاوری مردم تکریت دردل داشتند برپا ساختند ۷۶۹ هجری.

امیرتیمور سپس‌ازکرکوك واربل وموصل وناحیه روحه‌گذشته‌وکلیه امراء این‌نواحی سرباطاعت اونهادند برملك عزالدین‌که درعراق عرب شورش نموده بود غالب گشت ونیز والی ماردین سلطان عیسی شخصاً برای عذر خواهی نزد تیمور آمد و بدین ترتیب قلعه ماردین هم برحوزه متصرفات امیرتیمور ملحق شد.

درضمن تصرف قلعه ماردین قاصدی مژده تولد الغ بیك فرزند شاهرخ را درسلطانیه باطلاع امیرتیموررسانید امیرتیمور ازاین خبرخوش بی‌نهایت خشنود شده وبشکرانه نعمت خداوندی ازسرتقصیر نگهبانان قلعه ویاغیان درگذشت.

امیر تیمور پس از فتح این نواحی حکومت بغداد را در غیاب خود بخواجه مسعود سبزواری سپرد وسپس بامحاربات سختی بر بلاد آمد و دیار بکر غالب شد وضمن عبور ازسیواس و مزش و بطلیس و اخلاط در ناحیه بیابانی آلاداغ بقصد دیدار حرم و فرزندان خود که ازسلطانیه بسوی امیر تیمور میآمدند توقف کرد . سپس عده‌ای را بتعقیب قرا یوسف ترکمان که از دشمنان او بود روانه ساخت .

در این خلال که امیر تیمور عازم بین‌النهرین وعراق بود قاصدی از ناحیه شیراز نزد امیر تیمور آمد وخبر شهادت شاهزاده عمر شیخ فرزند امیر تیمور را در راه کردستان که به تیر یکی از کردان کشته شده بود باطلاع او رسانید امیر تیمور دستور داد جسد فرزندش را ازشیراز بناحیه شهر کش (ماوراءالنهر) حمل نموده و دربقعه‌ای درجوار قبر شیخ شمس‌الدین کلار مدفون ساختند .

در این ضمن قلعه آونیک که درقسمت علیای رود ارس واقعشده وحاکم آن مصر نام بود بدست امیرزاده محمد فتح گردید و بنا بامر امیر تیمور این حاکم مغلوب را بسمرقند فرستادند و ضمناً سلطان عیسی هم در محل حکمرانی سابق خود ماردین ابقاء شد . سپس عازم گرجستان شده با تاخت وتاز وغارت فراوان آن ناحیه را تسخیر کرده و شهر تفلیس را بتصرف آورد درهمین موقع است که خبر ولادت ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ را باطلاع امیر تیمور رسانیدند .

در این اوقات شایع شد که تغتمش خان خصم قدیم و متهور امیر تیمور مصمم است که ازطریق دربند قفقاز بحدود متصرفات امیر تیمور دست درازی نماید وازطرفیهم سلطان احمد که درنتیجه غلبه امیر تیمور بر بغداد مدتها متواری ودرنزد پادشاه مصر میگذرانید توانسته است با گرفتن کمك سپاهی بر پایتخت قدیم خود بغداد مسلط شود ۷۹۷ هجری . و در نتیجه خواجه مسعود سبزواری حاکم بغداد که ازطرف امیر تیمور منصوب گردیده بود بناچار فرار اختیار نموده است .[۱]

---

۱ - در این ایام که سلطان احمد با نگرانی ووحشت زیاد در بغداد میگذرانید وهردم انتظار دیدار امیر تیمور را دربغداد داشت مأمورین مخصوص او نامه‌ای راکه بخط زیبای فارسی نوشته شده بود بدست سلطان احمد دادند این نامه پاسخ دعوتنامه‌ای بود که چندی پیش سلطان احمد در زمان شهرت واقتدارخود برای شاعر بزرگوار حافظ شیرازی علیه‌الرحمه فرستاده بود وازحافظ دعوت نموده که ببغداد رود .

جواب حافظ که منظوم بود متضمن این اشعار بوده است :

احمدالله علی معدلة السلطان — احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان و شهنشاه نژاد — آنکه میزیبد اگر جان جهانش خوانی
بشکن کاکل ترکانه که در طالع تست — بخشش و کوشش خاقانی وچنگیزخانی

امیرتیمور با اینکه ناگزیر بود عازم بغداد شود لیکن مصلحت بر آن دید که بدواً تغتمش خان فرمانروای دشت قبچاق را بجای خود نشانده بعداً تکلیف سلطان احمد را روشن سازد بااینکه امیر تیموز در اوائل کار حاضر نبود که با تغتمش خان درمیدان جنك روبرو شودسفیری نزد وی، فرستاد که تغتمش را ازسرجنك وجدال بردارد لیکن عاقبةالامر ما بین این‌دوسردارجنگهای سخت ومکرردر گرفت تا آنکه‌تغتمش‌ناچاربفرارشدکلیه متصرفات دشت قبچاق بحیطه تصرف امیرتیمور درآمد وسپس دامنه این تاخت وتازها تاحدود جنوب روسیه ومسکو ادامه یافت و بیش از مدت یك سال این نواحی در تحت اطاعت‌و تبعیت امیرتیمور باقی ماندند .

غیبت امیرتیمور ازایران وگرفتاریهای فراوان وی درحدود روسیه موجب بروزیك رشته وقایعی درایران شدکه‌اهم حوادث آن‌بقرارزیر بود :

۱ ـ عصیان قرایوسف ترکمان در ناحیه آذربایجان که با شکست رو برو گردید .

۲ ـ مخالفت‌گودرز درناحیه سیرجان‌که ازطرف‌شاه ابواسحق عنوان حکومت داشت اختلاف گودرز با امیر تیمور و مقاومت رشیدانه قلعه سیرجان در حدود دوسال بطول انجامید عاقبةالامر بعلت نداشتن‌آذوقه وخرابشدن قلعه وبقتل رسیدن‌گودرز شهر سیرجان تسلیم‌گردید .

۳ ـ خروج سلطان محمد طبسی دریزد برنماینده امیرتیمور وتصرف اموال مردم‌آن ناحیه‌موجب شد امیرزاده پیرمحمد مأموریت یابدکه‌آن شهررا ازدست سلطان‌محمد طبسی آزاد سازد این مأموریت باموفقیت خاتمه یافت .

٤ ـ قیام بهلول درناحیه نهاوند نیز باسوزانیدن بهلول خاتمه یافت .

پس ازرفع شورشهای بالا امیرتیمورماه‌رمضان رادرشهرهمدان گذرانیده دراین‌مدت بیشتراوقات‌را بعبادت‌مصروف داشت وپس‌ازتمشیت امورایران واحضارفرماندهان‌فرمان‌داد که‌کلیه ناحیه خلیج فارس‌ازایالت خوزستان تاهرمزراتحت اطاعت‌درآورندوسپس‌امیرتیمور عازم سمرقند شد .

امیرتیمور درمدت توقف درپایتخت خود سمرقندکه مرکز علماء وفضلاء وصنعتگران وهنرمندان‌شرق وغرب عالم‌آنروزبشمارمیرفت‌دستور دادکه درمرمت وآبادانی‌شهروساختن عمارات وباغات عالی واماکن مذهبی و مساجد اقدام شود و تاآنجاکه امکان داشت شخصاً درطریق عمران وزیبائی سمرقندکوشش نمود بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند درساختمان باغ شمال وکاخ‌رفیع آن امیرتیمور نظارت مستقیم داشت‌تاهرچه زود تر اتمام یابد معروف است که‌کلیه ساختمان این‌اثرمشهورکه هم اکنون بهمین نام در سمرقند خوانده میشود مدت

چهل وپنج روز بطول کشید و بنا باعتقاد امیر تیمور بعلم نجوم درساعت سعدی که از جانب منجمین تعیین شده بود گشایش یافت .[1]

ازاقدامات دیگر امیرتیمور درسمرقند برپاساختن ضیافت وجشن‌های بزرگی بود که بعناوین مختلف برپامیکرد ازجمله جشن باشکوهی بمناسبت اعطاء مقام امارت خراسان ومازندران بفرزند عزیز خود شاهرخ بهادر است که در باغ معروف آق سرا برگذار شد . (۷۹۹ هجری) ونیز درتشویق هنرمندان وصنعتگران واعطاء جوائز وپاداش بآنان وتجلیل مقام سادات وپیشوایان مذهبی وتقدیر ازخدمات سران لشگری ومأمورین خاصه فروگذار ننمود .

انتصاب شاهرخ بفرمانروائی خراسان وهرات موجب آبادی وعمران واستقرار امنیت و عدالت و ایجاد مرکزیت علمی و فرهنگی در آن نواحی گردید و این وضع درزمان جانشینان وی هم ادامه یافت بدین ترتیب شاهرخ و اعقاب فرهنك پرور وی توانستند علاوه برترمیم خرابیهائی که درهنگام یورش وحمله باین نقاط وارد شده بود بنیان تمدن درخشانی را پی ریزی نمایند که بنام مکتب مشهور هرات نامگذاری شده است .

حمله امیرتیمور بهندوستان

امیر تیمور حکومت نواحی سرحدی هندوستان و همچنین کابل و غزنین وقندهار را بامیرزاده محمد جهانگیرواگذار نموده این امیرزاده پس از انتظام امور بلادتحت تبعیت در صدد توسعه قلمرو خودگردید وپس ازتهیه مقدماتی برعلیه افاغنه ناحیه کلات سایمان کوه وکفار سیاه پوش کافرستان ازتنگه خیبر واطراف رود سند عبور نموده و پس از محاصره مولتان قصدتصرف دهلی راداشت.

امیرتیمورپس ازاطلاع برفتوحات امیرزاده محمد ازماوراءالنهر حرکت نموده و با لشکری مسلح بانواع اسلحه گرم وسرد باردوی امیرزاده محمد پیوست که درتصرف هندوستان ومحاربات قریب الوقوع آن شخصا شرکت داشته باشد . امیر تیمور برای اینکه بهانه‌ای برای حمله بهندوستان دردست داشته باشد فرمانروای هندرا متهم ساخت که نسبت بمسلمانان سختگیری نموده ودرمقام آزار و ایذاء آنان برمیآید و بعلاوه ازلحاظ مذهبی برمسلمانان فرض است که باکفار وبت پرستان هند ونژاد درمقام جنگ وجهاد برآیند تابتوانند پرچم

---

1 ـ نام باغات معروف تیموری درسمرقند که هرکدام شامل عمارات رفیع نیز بوده است چنین ضبط شده : باغ دلکشاو باغ جهان نمای وتخت قراجه است .

اسلام را در آن مملکت کافر نشین با هتزاز آورده و در ترویج مذهب حقه اسلام وامحاء آثار بت پرستی اقدام کنند .

دراین موقع امارت هندوستان باسلطان محمود تغلق دوم بود که بجانشینی اسکندر شاه در ۷۹۵ در آن مملکت بفرمانروائی رسیده بود . امیر تیمور در مدت شش ماهی که مولتان درمحاصره قوای امیرزاده محمد بود توانست بر عده‌ای ازحکام وروساء قبایل ونگهبانان قلاع نواحی مختلفه مانند بطیر هندوستان غلبه نماید درهمین خلال شهر مولتان پس از شش ماه محاصره تسلیم گردید وراه برای ادامه عملیات فاتحانه اردوی امیر تیمور بسوی دهلی باز شد .

امیر تیمور پس ازیك رشته محاربات فراوان که باقتل وکشتار هندوان و تصرف غنائم توام بود درصفر سال ۸۰۱ هجری باتفاق عده‌ای ازسرداران نامدار تاتار ازپلی که برروی رودخانه سند بدست کارشناسان ساخته شده بود عبور نمود وآماده جنك شد وفرماندهی محاربه را خود بعهده گرفت وتا آنجا که میسر شد درتهیه وسایل حمله وروش جنك وگریز سرداران وقوای خود را شخصاً هدایت نمود زیرا باتمام مجاهدتی که برای تقویت روحیه افرادخود می‌نمود متوجه شد که سپاهیان تاتار از مقابله در میدان جنك بافیلان هندی سخت نگران و دوچار بیم وهراسی شدید میباشند [۱] . بهر صورت درجنك وگریزی که در حوالی شهر دهلی (محل پانی پت) رویداد و حیله‌ای که سرداران امیر تیمور برای غافلگیری قوای دشمن بکار بردند توانستند بدون اینکه بمحاصره دهلی اقدام کنند وتلفاتی برنیروی تاتار

---

۱ ـ شرکت فیلان دراین جنگ موجب ترس ووحشت سرداران و نیروی امیرتیمور شده تاحدی که این نگرانی دربین دلاوران نیروی تاتارهم رخنه پیدا کرده بود چنانکه خواجه افضل کشی ومولانا عبدالجبار خوارزمی که ازارباب عمائم ودانش بشمار میرفتند ودراین جنگ سمت ملازمت امیر تیمور را داشتند از شدت وحشت نتوانستند بیم و ترس خود را درمقابله بافیلان از امیرتیمور پنهان دارند. امیرتیمور برای اطمینان خاطر آنان دستور داد که در رده اول صفوف لشگریان تاتار خندق حفر نمایند وسپس تعدادی گاومیش قوی الجثه را پهلوی هم قرار دهند بطوریکه گردنها وپاهایشان باچرم گاو یکدیگر بسته باشد و همچنین مقداری زنجیر وقلابهای آهنی فراهم نمودند که درهنگام حمله پیلان کمندوار درپای پیلان بیافکنند دراین زمینه یکی از شاعران دربار تیموری که شاهد این آرایش جنگی بوده است ابیاتی سروده که سه بیت آن نقل می‌شود .

پس آنگه بسی گاومیشان نر	بزنجیر بستند بریکدیگر
که درپیش خندق فصیلی بود	وزو هریکی منع فیلی بود
چرا باید ازپیل کردن حذر	که اوچارپائی است چون گاووخر

وارد سازند لشگر هندیان را دوچار شکست ساختند وسپس در تعقیب سلطان محمد وسپهسالار لشگر هند که رو بفرار نهاده بودند بر آمده وخودرا تا نزدیك حصار دهلی رسانیدند .

امیر تیمور باکروفر فراوان در روز چهار شنبه هشتم ربیع‌اولال سال ۸۰۱ هجری وارد دهلی گردید درمدخل شهر استقبال کنندگان‌را که شامل‌سادات و علماء وارباب عمائم ومسلمین بودند مورد نوازش قرار داده و درنتیجه اهالی دهلی را بجان ومال امان داده لیکن‌چند روزی نگذشت که عده‌ای ازاهالی دهلی‌کهنه درمسجد جامع شورش نمودند این شورش مختصر بطغیان عمومی‌اهالی هند منجرشد امیرتیمور دونفر ازسرداران خودرا بنام امیرشاه ملك وعلی سلطان را مأمورکرد که در دفع شورش اقدام‌کنند این طغیان باکشتار بیحدوحصر پایان یافت ونتیجه‌آن پس‌ازقتل وکشتار بمصادره اموال عمومی مردم منتهی شد وبنابر رویه همیشگی امیرتیمور دستور داد ارباب‌صنایع وحرف را از دهلی بسمرقندکوچ دادند تادرپایتخت خود درانشاء ساختمان مسجد جامعی نظیر مسجد جامع دهلی ازاین هنرمندان استفاده شود .

درباب غنیمتی که نصیب امیرتیمور و لشگریان اوشد داستانهای فراوانی ضبط شده و آنچه‌که محقق شده این‌است که درفتح هندوستان گذشته ازتعداد صد وبیست فیل مقادیر فراوانی اجناس‌و امتعه مختلف وانواع جواهرات وسنگهای قیمتی والبسه زرین واشیاء سیمین وگرانبها وظروف قدیمی ودوعدد طوطی شیرین گفتار بعنوان غنائم جنگی بسمرقند وسایر نقاط ماوراءالنهر وایران انتقال‌داده‌شد.

امیرتیمور پس ازپانزده روز توقف واستراحت در دهلی بعزم فتح سایرنقاط ومواضع مهم ومشهور هندوستان ازشهر دهلی خارج شده بفیروزآباد وارد گردید والی این شهرکه بدون مقاومت تسلیم شد مورد عنایت و ملاطفت قرار گرفت سپس بفتح سایر قلاع و نواحی اطراف رودگنك و شهرلاهور پرداخت سراسر این فتوحات شامل یکرشته وقایع جنگهای بری وبحری است‌که خلاصه‌آن خونریزی وقتل وغارت و کشتار دست جمعی‌وگرفتن غنائم جنگی واسارت مغلوبین میباشد و بس .

قتل عام صد هزار نفری در نزدیك دهلی وکشتار فراوان داخل شهر ازاهم حوادث خونین فتح هندوستان بشمارآمده است [1] .

---

۱ ـ تفصیل وقایع یورش تیمور بهندوستان در رساله تاریخی موسوم به «روزنامه غزوات هندوستان . »

مندرج‌است مولف این رساله‌که خودشاهد این‌وقایع بوده‌است شخصی موسوم بغیاث‌الدین علی بن جلال‌الاسلام یزدیست واین‌کتاب درپطروگراد بطبع رسیده است

نقل ازسعدی تاجامی ص۲۲۱

امیر تیمور درموقع مراجعت ضمن تنبیه‌عده‌ای ازافاغنه‌که شورش نموده بودند نهری بطول پنج فرسنك برای آبیاری در نزدیکی شهر کابل حفر کرد که امروزه اثری ازآن نیست .

دراین موقع امیر تیمور بعلت شنیدن اخبار ناگواری از ایران و بالاخص حدود آذربایجان که درنتیجه عملیات سفیهانه میرانشاه حاکم آن دیار رخ داده بود ناچارازادامه فتوحات درهندوستان چشم پوشیده ازطریق کابل عازم سمرقند شد . حکومت‌هندوستان‌راهم کماکان درخاندان تغلقیه ابقاء نمود .

یورش هفت ساله ۸۰۱ - ۸۰۷ هجری

امیرتیمورکه دراین هنگام بمرحله هفتاد سالگی عمررسیده بود مدتی را درسمرقند وماوراءالنهر گذرانید درضمن استراحت اداره قسمت اعظم ممالك متصرفی را بفرزندان و نوادگان خود واگذاشت و نیز دستور داد از نظریات ساحبان حرف وصنایع که از غرب وشرق جهان آنروزجمع آوری نموده وبحوزه ماوراءالنهر وسمرقند کوچشان داده بود درساختمان ابنیه مذهبی وقصور سلطنتی وجامع تیموری استفاده شود طبق نظر امیر تیمور

در کتاب عکسی منظوم «جنگ چنگیز باتیمورخان» که‌بخط نستعلیق نوشته شده ومتعلق بکتابخانه‌ملی‌تهران‌میباشددرباره فتح هندوستان چنین ضبط‌شده: چند بیت از اشعار صفحه ۴۱ و ۴۸ آن بمناسبت مطلب درزیرنقل میشود :

کشیدند عالی فصیلی ز پیل — شده نره پیلان بروج فصیل
حصاری بپرداختند از چپر — که باشد پی دفع پیلان سپر
به پیش چپر ها که افراختند — ز خندق محیطی بپرداختند
وزآن پس بسی گاومیشان نر — بزنجیر بستند بر یکدیگر
که در پیش خندق فصیلی بود — وزآن هریکی منع پیلی بود
. . . . — . . . .
فتادند در بندگی هندوان — چه‌دانا چه نادان‌چه‌پیروجوان
مظفر شه کامران با خواص — شدازرزمگه جانب‌حوض‌خاص
بر آن طرف دریاچه زد بارگاه — نشیمن شدش تخت فیروزشاه
زمین‌بوسه دادند نام‌آوران — ستادند برجای، خود سروران
شه از دیده مرحمت دیدشان — نوازش نمود و بپرسیدشان

این ابنیه بصورت عالی وباشکوه احداث شد .

چون رفتارظالمانه میرانشاه که درنواحی ایران غربی ومرکزی حکومت می‌نمود در اثر اختلال دماغی که پیدا کرده بود (بعلت زمین خوردن از اسب تعادل روحی خود را از دست داده بود.) روز بروز روبتوسعه می‌نهاد وپیوسته عده‌ای را مقتول وتنبیه میکرد بناچار جماعتی از اهالی تبریز که عیال اوهم همراه آنان بود برای تسلیم شکایت نزد تیمور رسیدند میرانشاه که ازاین وضع وغضب پدر اطلاع یافت شخصاً برای عذر خواهی نزد امیرتیمور آمد امیرتیمور میرانشاه را ازسمت امارت وحکومت برکنار ساخت وفرمان حکومت قلمرو او را بنام فرزندش میرزا ابوبکر صادر نمود وبرای اینکه انتقامی ازاطرافیان ظالم میرانشاه بگیرد برخی ازندیمان ونویسندگان ومباشرین اورا مانند مولانامحمد قهستانی وقطب الدین نائی و عبدالمؤمن را محکوم بمرك ساخت . روایت است چون نوبت دار آویختن محمد قهستانی رسید قبل ازشهادت این دو بیت را برزبان راند :

پایان کار وآخر دور است ملحدا	گرمیروی وگرنه بدست اختیار نیست
منصور وارگر ببرندت بپای دار	مردانه پای داروجهان پایدار نیست

چنانکه نقل شده ازاقدامات ناپسندیده میرانشاه درتبریز درمرحله اول حکم بتخریب ابنیه تاریخی بوده وشرم آور تر ازآن نبش قبری میباشد که ازمورخ شهیر و وزیر نامی رشیدالدین فضل‌الله نمود بنا بامر میرانشاه جسد این مرد خدمتگزار رابگورستان یهودیان منتقل ساختند این عمل ابلهانه میرانشاه موجب گردید که طرفداران وعلاقمندان بمقام علمی واجتماعی این مورخ مشهوررنجیده خاطرشده و بعلاوه علماء اسلام این اقدام ناروا را تقبیح نموده مترصد فرصت برای گرفتن انتقام شدند .

همچنین عده‌ای ازاهالی گرجستان وحدود عراق که ازغیبت امیرتیمور وتوقف اودر هندوستان استفاده نموده بودند درصدد طغیان برآمده وشورشی بپا ساختند مجموع این حوادث موجب گردید که امیرتیمور پس از تهیه مقدمات کافی بصوب ایران و ممالك غربی حرکت نماید این حرکت ولشکرکشی بنام یورش هفت ساله امیرتیمور نامیده شده [1] ودر حقیقه آخرین دوره جنگهای امیرگورکانی می‌باشد .

درطی این مدت جنگها وفتوحات متعددی انجام گرفته که ازذکر تفصیلی صحنه‌های خونین آن صرفنظرمیشود وفقط بذکر مهمترین آن اکتفا مینمائیم :

پس ازورود امیرتیمور به تبریز وبرکنار ساختن میرانشاه وانتصاب فرزند اوبجای پدرش وتنبیه عده‌ای از همکاران متجاسر میرانشاه بناحیه گرجستان تاخت تاتلافی شورشی

---

۱ ـ این یورش درحقیقت یورش پنج ساله دوم باید نامیده شود زیرا از ۸۰۲ آغاز وبه ۸۰۷ که امیرتیمور بسمرقند مراجعت نموده است ختم میشود .

که درغیاب اونموده بودند بنماید بااینکه این لشگرکشی در فصل زمستان انجام گرفت و راه وصول بگرجیان بسیار صعب وپوشیده ازجنگلهای انبوه ودرهم وبرهم بود باوجود این امیر تیمور بدون لحظه‌ای توقف ودرنك ازمعابر کوهستانی وجنگلی عبور نموده باقتل و کشتار فراوان سرزمین گرجستان ۱۰ باکلیه‌معابد ودیر وکلیساهای آن‌خراب‌وباخاك‌یکسان کرد ونیز دستور داد عده‌ای از امـراء میرانشاه راکه درقضیه قلعه النجق تقصیر و غفلت نموده بودند بیاسا رسانیدند و هر کدام از آنانرا بفراخور حال جریمه نموده تعدادی اسب ازامراء بزور وجبر گرفتند .

پس ازفتح گرجستان دراوایل محرم ۸۰۳ بطرف آسیای صغیر حمله ورشد وبرنقاط ارز روم وارزنجان وآونیك غالب گشت لیکن برای تصرف‌شهر سیواس دوچارمقاومت شدید ودلاورانه مردم‌آن دیار شد وپس‌ازغلبه براین شهر دستور داد درحدود چهار هزارنفر از مردم‌مسیحی وارامنه‌آن‌حدود را زنده زنده بگورکردندتنها مسلمانان ناحیه سیواس بودند که اززنده بگورشدن معاف شدند .

قتل عام بغداد و فرار سلطان احمد ۸۰۳ هجری

امیرتیمور برای تنبیه سلطان احمد وگرفتن انتقام‌خون‌چندنفرازسران‌لشکری‌تاتار که‌درمحاصره بغداد کشته شده بودند وهمچنین‌تحریکاتی‌که ازجانب‌سلطان‌احمد وقرایوسف ترکمان‌که با یکدیگر متحد گردیده و علی رغـم‌امیرتیمور اقدام می‌نمودند تصمیم‌باخراج سلطان احمد ازبغداد گرفت بدین منظور امیر زاده رستم را باتفاق امیرزاده پیر محمد که درشیراز بود مأموریت دادکه‌ازراه‌شوشتروبهبهان عازم‌بغدادشوندآنان‌دربین راه‌برقلاع بسیاری‌ازجمله‌قلعه مندلی‌غالب شده وراه را برای‌پیشرفت‌بسوی‌بغداد‌بازساختند‌بااینکه‌حکام قلعه مندلی بنام امیرعلی قلندر وخوزستان موسوم بامیرشروان باقوای خود بسلطان احمد پیوسته وکروفری بهمرساندندمعذلك حاکم بغدادبعلت بیم ووحشتی‌که ازعملیات امیرتیمور داشت چنان دوچار سوء ظن وبدبختی وهیجان روحی شده بودکه هرروز عده‌ای از سران لشکر وامراء دولت وحتی اعضاء حرم سلطنتی را بادست خودگردن میزد وبرای اینکه از ورود جاسوسان بشهر جلوگیری نماید دستور داده بود دروازه‌هـای بغداد را بسته ومقفل سازند وپیوسته سعی داشت‌که ازنظر مردم ودرباریان مخفی باشد وجزدرمواقع فرارسیدن تاریکی وشب‌حاضر نمیشدکه‌ازقصرخارج‌شود حتی برای صرف غذا وطعام محارم اوناچار بودندکه سینی غذارا در مواقع معین‌پشت‌دراطاق‌او‌بگذارند‌بدون‌اینکه‌ازوضع‌سلطان‌بخت

برگشته خود اطلاعی بهمرساندند .

دراین هنگام خبرعزیمت امیرتیمور بحدود روم وشام باطلاع سلطان احمد وقرایوسف ترکمان رسانده شد این دونفر پس‌ازمشورت صلاح دراین دیدند که قبل‌ازاینکه امیرتیمور براین دوناحیه غالب شود و راه خلاصی را برآنان مسدود سازد هردو نفر با نیروئی که آماده داشتند بکومك ومساعدت سلطان عثمانی بایزید ملقب به ایلدرم بشتابند .

دراین اثنا مابین امیرتیموروسلطان مصربنام الملك الناصر فرج[1] که سفیرامیرتیمور را درقاهره بحبس انداخته وحاضر نشده بود بامیال امیر تیمور تسلیم شود کدورتی سخت پدیدارگشت . این جریانات ویك رشته مكاتبات سیاسی دیگر مابین امیر تیمور وسلطان بایزید درمورد تسلیم وتحویل سلطان احمد وقرایوسف ترکمان[2] بقوای امیرتیمور وعدم قبول‌این درخواست موجب شد که امیر تیمور عازم ممالك مصر وشام وعثمانی شود دراین اردوکشی تصرف این ممالك هدف اصلی قرارگرفت .

امیرتیمور بقصد حمله و غارت گرجستان ازقشلاق قراباغ عازم گردید بدواً سفیری نزد ملك گرگین که دراین هنگام سلطان گرجستان بود فرستاد وتقاضاکرد که سلطان طاهر فرزند سلطان احمد جلایر راکه ازیاغیان بشمار میرفت و در گرجستان میگذرانید نزد اوفرستد چون ملك گرگین باین‌تقاضای‌توجه نکرد امیر تیمور دستور حمله بگرجستان را صادر نموددراین یورش پانزده‌قلعه‌مستحکم بتصرف آورده‌شدوآنچه میتوانست‌از مردم‌آن

---

۱ ــ این سلسله درسال ۷۸٤ هجری بدست الملك‌الظاهر سیف‌الدین که ازممالیك بشمار میرفت تشکیل شده بود این سلطان تا سال ۸۰۱ در سلطنت مصر باقی ماند و چون در گذشت فرزندش الملك‌الناصر ناصرالدین فرج جای پدرراگرفت مقارن حمله امیرتیمور بشام سلنطت مصردردست‌این‌سلطان‌بود. این‌سلسله آخرین‌سلاطین‌مصر میباشندکه‌تاسال ۹۲۲ هجری دراین مملکت سلطنت داشتند تا اینکه بدست ترکان عثمانی منقرض شدند و بدین ترتیب مصر مدتها ضمیمه ممالك عثمانی گردید .

۲ ــ نقل ازکتاب عکسی منظوم جنگ چنگیز باتیمورخان : ص٦۴

چنین زد رقم منشی سحر ساز	خرده پیشه‌یزدان دانش طراز
که چون شه رایوسف ترکمان	گریزان ز صاحب قران زمان
درین دیر دیرین پناهی ندید	بجز درگه ایلدرم با یزید
عنان‌تاب شد سوی‌آن مرزو بوم	که سازد نشیمن دراقصای روم
بدرگاه قیصر چو برد التجا	بهمسایگی از خودش داد جا
چوصاحب‌قرانزآن خبردار گشت	که قیصر بآن بد منش‌یار گشت
ز کردار قیصر غضبناك شد	گریبان صلحش ز سرچاك شد

حدود را بقتل رسانید فقط مسلمانان بودند که جان بخلاصی بردند ونگهبانی، شهرتفلیس را بعده‌ای ازاهالی خراسان که همراه او بودندوا گذار نموده در نتیجه ملك گرگین رو بفرار نهاد ومورد تعقیب امراء امیرتیمور قرار گرفت.

دراین ضمن نیروی امیرتیمور شروع بتاخت وتاز و قتل وکشتار فراوان وتخریب کلیسا ها و گرفتن غنائم فراوان ازاهالی ولایات و قلاع گرجیان نمودند . چون ملك گرگین متوجه شد که با فرار متوالی نمیتواند . امیدی بحفظ تصرفات خود داشته باشد ناچار بدواً دربرکناری سلطان طاهر برای جلب عنایت امیر تیمور نسبت بخود اقدام کرد سپس ایلچی‌ای بنام اسمعیل برای عذرخواهی نزد امیرتیمور فرستاد وبدین ترتیب مورد عفو قرار گرفت .

امیرتیمور پس‌ازغلبه برملك گرگین عازم حدود متصرفات امیرایوائی درگرجستان گردیدکلیه آن نقاط را باخونریزی بسیار بدست‌آورد .

اقدامات سلطان عثمانی بایزید ایلدرم ومطالبه باج و خراجی که ازحکام نواحی ارزنجان وارزروم که تابع امیرتیمور بودند می‌نمود موجب شد که سفیری ازناحیه سمرقند بجانب دربار عثمانی روانه شود [1] با اینکه امیرتیمور بکمال قدرت رسیده بود لیکن مایل نبود که باسلطان عثمانی درمیدان جنك روبرو شود چون ایلدرم جواب سختی بنامه نصیحت آمیز داد لذا امیر تیمور پس از عبور ازار زروم وارزنجان درمحرم ۸۰۳ هجری درحوالی قلعه سیواس دست بجنك سختی زد دراین جنك قوای امیرتیمور توانستند با زدن نقب وبکار انداختن منجنیق های آتشین غلبه یابند وتاآنجاکه می‌توانستند درتخریب شهرو ابنیه وگشت وکشتار ساکنین سیواس وتاراج ویغما اموال فروگذار نکردند .

سپس براشرار وياغيان دوناحيه آبلستان و ملطیه غالب شده و عازم فتح شام گردید پس ازتصرف قلاع آنحدود وقلعه عین‌تاب ناحیه حلب را بازد و خورد شدیدی محاصره و ناچار بتسلیم ساخت [2] دراثر تسلیم این شهر نامی نواحی حما وحمص وبعلبك یکی پس‌از دیگری سر باطاعت گذاردند . پس‌ازفتح این‌نقاط امیرتیمور عازم دمشق گردید درضمن این اردوکشی‌است که یکی ازفدائیان بتحریك سلطان مصرالملك الناصر قصد قتل امیرتیمور را نمود وچون‌توفیق نیافت سرخود را بردارداد [3] .

---

۱ – مابین بایزیدوامیر تیمور سفرائی مبادله شده که حامل نامه‌ومکتوباتی نیز بوده‌اند برای اطلاع برمفاد برخی ازاین مکاتبات تاریخی ناچاریم که بقسمتی از اشعاری که دراین زمینه سروده شده است اشاره نمائیم: ازکتاب‌جنك‌چنگیز با تیمورخان ص۶۵-۶۶ .

دبیر خرد پیشه را پیش خواند — که باید زکلکت جواهرفشاند
بتیمور خان نامهٔ ساز کن — بنام خداوندش آغاز کن

شهر دمشق درنتیجه کشت و کشتاری که در آن رویداد تسلیم شد ولی طولی نکشید که دوباره شورشی عظیم در آنجا بظهور رسید بالاخره در ۸۰۳ هجری دمشق مسخر گردید و امیر تیمور باپیروزی، تمام کلیه سواحل سوریه را تا حدود عکا بتصرف آورد. درنتیجه نام امیر تیمور ضمن خطبه‌ای که در مسجد جامع خوانده شد منظور گردید و بدین ترتیب فرمانروائی امیر تیمور بردمشق تثبیت شد.

کن آرایش نامه صدق ونیاز	زفرمان بری نیز سازش طراز
دبیر سخن دان قلم بر گرفت	زنی آتش آشتی در گرفت
بنامه نویسی چو یازیددست	بنام خداوند طغراش بست
رقم سنج دانای مانی قلم	پس ازحمد بیچون چنین زد رقم
که ای سایه ذات یزدان پاك	جهانرا گرامی تنت جان پاك
شهان جهان در پناه تواند	همه خاك راه آستان تواند
خطایی ز ما رفت اگر بیشتر	عطایت بود لیك از آن بیشتر
زخردان خطاوز بزرگان عطاست	که اندیشه خرد اکثر خطاست
بدی را بدی سهل باشد با سزا	بدیرانکوئی خوش آید خطاست
شد ان نامه برحسب فرمان تمام	پذیرفت انجام آن و السلام
چودیبای مکتوب شدنقش گیر	ز انگشترین گشت تمغا پذیر
رسولی کزین کرد عالی نسب	کهن سال وزیرك مثل درحسب
بعزت ببوسید خاك ادب	شد از خاك بوسیش فرخنده لب
چو هنگام خوش دید هنگامه را	رسانید زانو زنان نامه را
خداوند گیتی ستان در جواب	بآیندگان کرد زینسان خطاب
نماشد بقیصر مرا کینه	تهی دارم از کینه‌اش سینهٔ
که همواره با کافرانش غزاست	خصومت باو از منی کی سزاست
باو بهردنیا مرا جنگ نیست	بویرانی ملکش آهنگ نیست
قرایوسف آن ره زن نابکار	که بگریخت ازصدستم زین دیار
ازو بند گردیده راه حجاز	برو بر سر حاجیان ترك تاز
همه کارش آزار مردم بود	بر آن کس نه جای ترحم بود
شده در پناه وی آرام گیر	شبان یارگشته بآن گرگ پیر

۲ - درجزء غنائم و ارباب حرف و دانشمندان که از حلب بسمرقند فرستاده شد یکی هم مورخ مشهور تیموری نظام‌الدین شامی بود که ازاهالی شنب غازان تبریز میباشد.

۳ - ازطرف الملك الناصر سلطان مصر سه نفر مأمور شدند بعنوان رسالت و ایلچی نزد

طولی نکشید که شهر دمشق برای سومین بار دوچار خرابی وزیان گردید این بار بعلت آتش سوزی مهمی بود که در آن روی داد معروف است چون خبر این حریق بامیر تیمور رسید دستور داد بهر ترتیب که ممکن است مسجد جامع بنی‌امیه را که ازابنیه قدیم بود از خطر حریق ونابودی حفظ کنند باوجود مساعی بی‌شماری که برای حفاظت این اثر تاریخی بعمل آمد دامنه آتش بمسجد رسید وجامع اموی تبدیل بخاکستر شد .

ضمناً دراین خلال فرزندان وامراء امیر تیمور توانستند که برشورش هائی که درنواحی ماردین وقلعه النجق وگرجستان برپاشده بود غلبه نموده وباغنائم فراوان موجبات رضایت خاطر امیر تیمور را فراهم نمایند .

بدین ترتیب امیر تیمور توانست پس ازاین فتوحات عظیم عازم بغداد وتعیین تکلیف سلطان احمد جلایر شود .

قتل عام بغداد

امیر تیمور پس ازرسیدگی بمهام امور مملکت وصدور یك سلسله فرامین بنام فرزندان وامراء وامر بمراجعت برخی ازآنان به تبریز ازنواحی شام وموصل گذشته خود ولشکریانش را بحدود دجله رسانید ودرمحل دروازه قریة‌العقاب اردو زد. در این اردوکشی سه تن از شاهزادگان تیموری میرانشاه و امیرزاده رستم وامیرزاده خلیل سلطان سمت فرماندهی داشتند وهمچنین شاهرخ بهادرهم بااردوی اختصاصی بسوی بغداد احضار شد که بالاتفاق دراین محاربه شرکت داشته باشند . اردوی امیر تیمور وسایر اطرافیان وی مدتی در خارج حصار بغداد بانتظار صدور فرمان حمله بسر بردند بااینکه گرمای شدید تابستان آنان را دوچار رنج و ناراحتی ساخته بود معذلك توانستند باروی متین بغداد راباخاك یکسان نمایند وپس ازورود بشهر ازکثرت قتل وکشتار محشری بپاکردند وبانتقام خونی که از لشکریان وی درپای حصار شهر ریخته شده بود امیر تیمور دستور دادهر فرد ازلشکریان او سریکنفر بغدادی

امیر تیمور بشتابند دونفر ازاین رسولان که در عداد فدائیان سلطان مصر بودند هر کدام خنجری زهرآلوده درزیر لباس خود مخفی داشتند که درموقع فرصت ضربت کاری برامیر تیمور وارد سازند تصادفاً سرآنان برخواجه مسعود سمنانی که ازنویسندگان دوره امیر تیمور است روشن شد وچون مطلب باطلاع امیر تیمور رسانده شد دستور داد سریکنفر ازفدائیان را ازتن جداکرده وجسد اورا سوزانیدند وگوش وبینی دونفر دیگر را بریده باناماه‌ئی نزد سلطان مصر فرستادند .

نقل از روضة‌الصفا جلد ششم ـ فصل تیموریان

را ازتن جدا کرده تحویل دهد [1] فتح بغداد که قریب چهل روز طول کشیده درهفتم ذیعقده سال ۸۰۳ اتفاق افتاده است . امراء تیموری پس از انجام زیارت اعتاب مقدسه حدود ولایات حله وواسط را بباد غارت داده و سپس باکلیه قوائی که در رأس آن امیرتیمور فاتح بغداد بود عازم تبریز شدند درهنگام ورود به تبریز استقبال وتجلیل فراوانی ازامیرتیمور وامراء فاتح اوبعمل آمد . بدین ترتیب برای بار دوم بغداد خراب وقتل عام شده بدست امراء تیموری افتاد وسلطان احمد جلایر ناچار بفرار شد .

جنگ آنقره یامقابله امیرتیمور وایلدرم ۸۰۴ هجری

امیرتیمور ازتبریز عازم گرجستان بود لیکن بعلت رسیدن فصل زمستان ازاردوکشی بگرجستان منصرف شد وپس ازمدتی توقف واستراحت درقشلاق قراباغ قصد جنگ باسلطان عثمانی ایلدرم بایزید را نمود وبشرحی که سابقا گذشت امیرتیمور درسال ۸۰۳ عازم عثمانی ومقابله با بایزید بود لیکن انجام این مهم بعلل فتوحات دیگر بتعویق افتاد .

سلسله بایزیدعثمانی که‌از نژاد ترکان بودند بداشتن قوت و رشادت وجلادت شهرت داشته ودرکلیه محارباتی که‌درطی مدت سلطنت خود نموده بودندهمواره‌ازصحنه‌کارزارپیروز ومظفر بیرون آمده بدینجهة این خاندان را بعلت شجاعت فطری بلقب ایلدرم (صاعقه)

---

۱ ـ چنانکه صاحب روضة‌الصفا درفصل تیموریان ضبط کرده است : امیرتیمور فرمان داد که هرنفری سرنفری بیاورد و بازار سیاست چنان گرم شدکه دلال اجل پیرهفتاد ساله و کودک هفت ساله را بیك بها میفروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالاگرفت که تر و خشك را یکسان میسوخت‌وتواچیان برحسب یرلیغ سلطانی‌بشمار رؤس مخالفان پرداختند وسادات وعلماء ومشایخ و فضلاکه خود بدرگاه‌گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم مانده عاطفت خسروانه ایشانرا نوازش نمود ومرکب وملبوس داده فرمودکه همه را بمامنی‌که خواهند رسانید وباقی خلایق درمعرض تلف‌آمدند وکاراغنیاء ومساکین باین طریق فیصل یافته نوبت بدوره بمساکن رسید فرمان صادر شدکه بغیر ازمساجد ومدارس وخوانق وسایر بقاع خیرمجموع را پست وویران سازند لشگریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه وسافله ازاسواق و بیوت وباقی بقاع ورباع زیروزبر ساختند وازآن ابنیه اثرنگذاشتند :

ونیز ابن عربشاه درتاریخ خود نوشته است‌که عدد لشکریانی‌که مأمورآوردن سر اهالی بغداد شده بودند در این قتل عام بیست هزار نفر بوده است که هر یك دو سر آدمی میبایستی تسلیم نمایند .

ملقب ساختند چون در اثنائی که امیر تیمور در سیواس بود یکی از فرزندان ایلدرم در جنگ کشته شده بود و گذشته از این بعللی که شرح آن گذشت بین این دو فاتح خصومت زیادی ریشه دوانیده بود لذا در اوایل امیر تیمور مصلحت چنین دید که از طریق مسالمت باسلطان عثمانی در آید از اینرو سفیری نزد سلطان بایزید فرستاد و از اقدامات آن سلطان که خلاف مقام دوستی و وداد بود گله نمود ماموریت این سفیر مورد توجه پادشاه عثمانی قرار نگرفت .

امیر تیمور پس از آماده نمودن سپاهی فراوان از طریق سیواس و محاصره ناحیه قرا شهر درحوالی آنقره باقشون عثمانی که ازورزیده ترین نظامیان آن عصر بودند روبرو شد این کارزار درفصل تابستان رویداد نیروی عثمانی بااینکه رشادت فراوان بخرج دادند لیکن در نتیجه شدت گرما و خستگی تاب مقاومت در برابر قوای امیر تیمور نیاورده دوچار صدمه و تلفات شدند و ضمن اسرائی که بدست لشگریان افتاد شخص بایزید ایلدرم بود. بتدرنج کلیه ولایات آسیای صغیر و شبه جزیره آناطولی اشغال شدند و نیز پایتخت عثمانی بنام بروصه وقونیه وآق شهر تسلیم گردیدند .

درضمن اسراء همسر سلطان عثمانی نیز بود که بااحترام نزد بایزید فرستاده شد وضمنا یکی از دخترهای بایزید را هم بعقد شاهزاده تیموری در آوردند .معروف است که سلطان بایزید راکت بسته نزد تیمور حاضر ساختند. امیر تیمور پس ازآنکه تقصیرات ایلدرم را یکایك تشریح کرد اورا بخشید و وعده داد ممالك سابقش را بار بازدهد و گویا موضوع داستان قفص کردن بایزید بتوسط امیر تیمور صحت تاریخی نداشته باشد .[1]

زیرا درهمین هنگام که بایزید مریض شده بود بنا بدستور تیمور چندین پزشك بدرمان وی مشغول شدند وهمواره سعی میشد که درکلیه ضیافتها بایزید در کنار تیمور بسر برد .

شرف الدین علی یزدی مورخ میگوید : که چون بایزید را با دست‌های بسته بحضور تیمور آوردند ویرا مخاطب ومعاتب ساخته باعمال گذشته ویرا ملامت کرد سپس ازاینکه با یکنفر برادر ایمانی خود که آنهمه خدمات بزرك باسلام نموده است اقامه حرب نموده اورا سرزنش کرد ومتذکر ساخت که اگر حوادث برعکس ماوقع واقع میشد وی با تیمور احتمالا چگونه معامله میکرد و باین سخن کلام را بپایان میآورد .[2] »

---

۱ ـ داستان معروف قفص آهنین که میگویند امیر تیمور بایزید را درقفص آهنین محبوس کرد واورا همراه اردوی خود حرکت میداد دراین ایام محل شبهه وتردید است ظاهراً شرف الدین علی یزدی ودیگر مورخین ایرانی باین واقعه اشاره ننموده‌اند .

لیکن ابن عربشاه که بدشمنی با تیمور شهرت داشته درتاریخ خود کلمه قفص را بطوراستعاره بکار برده وخواسته است عمل تیمور را به بدترین صورتی ذکر نماید .

از سعدی تاجامی ص ۲۲۶

۲ ـ میگویند هنگامیکه بایزیدرا لشکریان تیمور کت بسته بچادر تیمور بردند تیموراز

« اما بشکرانه نصرت وفیروزی که ازعنایت مرحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم توجز نکوئی نخواهم کرد خاطرآسوده دار . »

امیر تیمور دراین لشگرکشی شهر بروصه وازمیرکه مقرسلاطین عثمانی بشمار میرفت مورد تاخت وتازقرار داد وویران نمود وعاقبت سلطان بایزیدهم درسال ۸۰۵ هجری در حال اسارت جان داد .

تسلیم شدن ملک مصر

خبر فتح آنقره وگرفتاری بایزید موجب شدکه سلطان مصر سفیر تیمور را ازحبس رهاکرد وسفرائی برای عذرخواهی باتحف وهدایای فراوان پیش امیرتیمور فرستاد وقرار شدکه در مصر وشام خطبه‌وسکه را بنام‌امیرتیمور خوانده‌وضرب‌زنند وهمچنین‌خراج سالانه را مرتباً تادیه‌نمایند .

امیرتیمور پس‌ازاین‌فتوحات عازم حدود گرجستان شدوچون پادشاه‌این‌خطه گرگین علم طغیان برداشته بود بسوی تفلیس روانه گردید .

اهالی گرجستان که ازقتل عام تیمور وحشت داشتند دست توسل بسوی علماء واکابر درازنمودند وباقبول پرداخت باج وخراج توانستندکه ازشر نوبت سپاه تیمور مصون مانند

جا برخاسته تادرچادر باستقبال اورفت . آنگاه تبسمی روی تیره تیمور را روشن ساخت . بایزیدکه‌هنوز غروروجرئت خویش را ازدست نداده بود پس ازمشاهده‌آن تبسم گفت :

«کسی راکه خدا ناتوان ساخته نباید مسخره کرد . »

تیمور پاسخ دادکه . «تبسم من از آنروست که خداوند دنیارا به لنگی مثل من وکوری مثل تو داده‌است» سپس تیمور باخشونت گفت . «اگر توغلبه کرده بودی سرنوشت من وکسانم معلوم بود .» بایزیدباین‌حرف‌جواب نداد تیمورگفت بندهای بایزید رابگشایندواورا کنارخودش‌متعدددر چادر بنشانند. تیمورخشنود بودکه‌اسیری‌مثل‌سلطان‌زیردست‌خودش باشد ولذا بااو بمهربانی رفتارکرد بایزید خواهش کرد درباره پسرانش تحقیق شود وتیمورفوری‌این خواهش را پذیرفت . یکی از آنان بنام موسی‌دستگیرشده بحضورآمد وازدست تیمورخلعت گرفت کنارپدرنشست یکی دیگر که در جنگ کشته شده بود پیدا نشد وبقیه پسران بایزیدگریخته بودند .

سپاهیان تیمور به تعقیب ترکان پرداختند واز هرطرف تادریا بدنبال آنها رفتند نورالدین پس‌ازتصرف بروسه پایتخت بایزید خزانه و زنان بایزید راکه بسیار متعدد و زیبا بودند نزد تیمور فرستاد . .

دربرخی ازشهرها اماکن مذهبی ازقبیل‌کلیسا ودیرها دوچار خرابی وانهدام شدند .

امیر تیموردرحینی که عازم قراباغ بود ازدر گذشت سلطان محمد مطلع شد این خبر موجب کمال تأسف او گردید؛ بلافاصله از تمام ولایات امراء و علماء و اکابر و سادات برای عرض تسلیت بحضور امیر تیمور آمدند و در سال ۸۰۶ هجری از قراباغ عازم سمرقند شد .

درهنگام توقف امیرتیمور در سمرقند هیأتی از طرف پادشاه اسپانیا درتحت ریاست لری کلاویخو[1] بدربار وی وارد گردید . ازاین سفیرسفرنامه جالب توجهی که ایاب و ذهاب خودرا از اسپانیا تا سمرقند شرح داده و نظریات خویش را در باره تیمور نگاشته است باقی مانده .

درمعیت این سفیر فرستاده‌ای موسوم به محمد القاضی که تیمور اورا باسپانیا فرستاده بود وهم‌چنین شخصی‌موسوم به گومس دسالازار **GOMEZ DESALAZAR** و کشیشی مسمی به‌فرای آلنز و **GOMEY ALONZO** وجود داشته‌اند همه اینها از اشبلیه بطرف شرق‌حرکت نموده‌اند وازطریق قسطنطنیه ـ طرابوزان ـ ارز روم ـ خوی ـ تبریز ـ تهران ـ مشهد ـ بسمرقند رفته وباتفاق سفراء (پادشاه ناپل) به مقر تیمور وارد شده و بحضورآن پادشاه بار یافته‌اند . وی نوشته است که درآن وقت تیمور درجلو دربزرك قصر زیبائی برکرسی نشسته وسفیر خودرا دربرابرش برروی زمین نشانده . . . . . .

سفرا را خیلی نزدیك وی بردند برای اینکه اوبتواند بخوبی‌آنها را ببینید زیرا که قوه‌باصره اوضعیف شده بقدری پیر بودکه مژه‌های اوبرفراز دیده میافتادوی بمهربانی آنها را پذیرفته‌وسئوال کرد . «فرزند من سلطان اسپانیاچگونه است ؟ آیاسلامت وتندرست می‌باشد . »

پس بسوی امراء وبزرگان که دراطراف اوایستاده بودند متوجه شده گفت :

«ببینید این‌سفرا را فرزند من پادشاه اسپانیا که بزرگترین سلاطین فرنگیان است ودرآخردنیا مقام دارد فرستاده است فرنگیان حقیقة مردمی‌بزرك هستند من برای فرزندم پادشاه اسپانیا طلب خیر میکنم . این‌کفایت میکرد که شما تنها با نامه میآمدید وحاجت بتحف وهدایا نبود بشارت سلامت وآبادی دولت اسپانیا برای رضایت خاطرما بس بود . »

سفرای اسپانیا را بعداً درچند ضیافت دیگر بارداده‌اند که کلاویخو وصف مشروحی باذکر جزئیات بیان‌کرده ازملاقات تیمور حکایت نموده است ظاهراً ازمقدار زیادی طعام و شراب‌که بمصرف میرسیده و مستی‌هائی که اتفاق میافتاده خیلی تعجب می‌نماید و می‌نویسد :

---

1 ـ Ruy Gonz Alez DE CLAVijo

« می گساری بحدی وفور داشت که بعضی ازحضار درحضور زن تیمور مست ولایعقل میافتادند واین عمل‌را تنعم‌وعیش میدانستند ومی‌پنداشتند که عیش ونوش جز بانوشیدن باده میسر نمیشود. » درموقع دیگرسفراء رادرهنگام سیاست کردن مقصرین احضار کرده بودند. ومیگوید درجایگاهی که تجار خیمه های خودرا بر افراشته بودند بفرمان تیمور چندین چوبه دار نصب کردند تیمور اعلام داشت که دراین بزم وضیافت بهمان گونه که نسبت ببعضی مهربان وبالطف است نسبت بدیگران سخت وقسی میباشد چندین نفر اشخاص مهم را بآن چوبه‌های دارآویزان کرد بعلاوه بعضی ازبازرگانان که اغذیه و طعام گران فروخته بودند وچند نفر کفشگررا نیز بدارآویختند .

کلاویخواضافه می کند که عادت درآنجا برآن‌است که اشخاص بزرك را چون بخواهند سیاست کنند بدار میآویزند ولی دیگرمردمان زیردست را سرمیبرند واین عادت درست برعکس رسم معمول درانگلستان درقرون وسطی بوده است .

درهنگام توقف سفرا بتدریج کسالت امیرتیمور روبشدت‌نهادمیرزا هاومنشیهای دربار بسفراء امر کردند که عازم مراجعت شوند بااینکه سفرا درابتداء ازانجام این امرامتناع کردندلیکن بعداً ناگزیرشدند که‌شهر سمرقندراترك گفته باتفاق‌سفراءعثمانی‌وسفراءپادشاه‌ناپل حرکت کردند وپس‌ازورود به تبریز وشش ماه اقامت دراردوی عمرشیخ میرزادرقراباغ عازم ارمنستان گردیدند .

کلاویخو در باره ساکنین دیار ارمنستان میگوید : «ارامنه مسیحی نژادی شریرند که سفرا وایلچیان راتاقسمتی ازاموال‌آنانرا نستانند اجازه عبور نمیدهند . » بالاخره پس ازعبور از طرابوزان وقسطنطنیه وژن بعد از سه سال دوری در بندر سن لوکار قدم بخاك اسپانیا نهادند . [1]

---

1 ــ راجع باین سفارت درآثار مورخین ایران‌کمتر ذکری شده است .
شرف‌الدین علی یزدی درظفرنامه ص۵۹۸ جلد دوم اشاره بآنها کرده گفته است . « ودر آن اثنا ازپیش فرمانده ممالك فرنج ایلچی رسید وبسی تحف فاخر وانواع تبرکات وتنسوقات نادر بموقف عرض رسانید ازآن جمله پرده‌ها بودکه درنقوش‌آن صورتگری بنوعی بافته بودند که اگرکلك مانی همچنان برلوح ارژنگ جاری بودی ازطرح نظیرآن تصویر بصدگونه قصور وتقصیر موسوم گشته وشرمساری کشیدی . »
وبعدازآن حضور سفرای اسپانیارا دریکی ازضیافتهای تیموری یادکرده گفته‌است . «ودر آن طوی‌ایلچیان افرنج حاضر بودند وبهره‌ورکه خس نیزیا بدبدریاگذر . »
ظفرنامه ج ۲ ص۶۳۳
گذشته ازمأمورین سیاسی اسپانیاکه بحضور امیر تیمور بار یافتند سفیر دیگری ازطرف

مقدمات حمله بچین ومرك امیرتیمور

امیرتیمور همواره مترصد بود که مملکت وسیع چین را بتصرف آورد .
ظاهراً درهمین ایام است که تیمور از بستر کسالت برخاسته وباتخریب معابد بودائی زمینه را برای نشر و تبلیغ دیانت اسلام در آن سر زمین پهناور مهیا میساخت بعد ازآنکه تمام ساز وبرك لازم را تهیه دید و ترتیب انتظام واداره حکومت ممالك پهناور را در غیاب خویش داد در تاریخ ۸۰۷ هجری از سمرقند بسوی شرق درحرکت آمد .

قبل ازحرکت بامر امیر تیمور عمارات ومساجد وبازار جدیدی بنیان نهاده شد وسفرای روم ومصر وپاپ وهند وسایر ممالك را بحضور پذیرفت . محل تجمع قشون را درتاشکند تعیین نمود و بتهیه سپاه عظیمی برای حمله بچین مشغول شد ابتداء شاهزادگان وامراء و سر کردگان تیموری راگرد خود فراخواندمدتی را بعیش ونوش وشادی گذراندوپس ازانجام مراسم وضیافتهای شاهانه وپس ازیافتن اطمینان بر ترتیب سپاهی و انتظام آن باتفاق لشکری فراوان درحدود ٤٥٠ هزار پیاده وسواره ازماوراءالنهر عازم سیحون شد زمستان آن سال بسیار سرد وسخت بود قشون تیمور ازسرما رنج بسیار کشیدند تا اینکه توانستند ازروی یخ رود سیحون عبور کرده بشهر اترار (فاراب قدیم) رسیده اردو زدند. شدت سرما امیرتیمور را که بمیخوارگی نیز سخت معتاد بود مریض کرد وباآنکه مولانا فضل‌الله تبریزی که از بزرگان اطباء آن زمان بود اورا معالجه میکرد بیماری او رو بفزونی نهاد تاآنکه عاقبت در ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ هجری بعد از ۷۱ سال عمر و۳٦ سال سلطنت درگذشت .[۱]

هانری سوم که در آنموقع بنام پادشاه کاستیل شهرت داشت وبدربار صاحب قران ماموریت یافت همچنین بمناسبت فتح انقره شارل ششم مراسله تبریك وتهنیت بخدمت امیرتیمور فرستاد این بود خلاصه‌ئی ازروابط امیرتیمور باممالك اروپا .

---

۱ ـ عبدالله معروف بحافظ ابرو که صاحب ذیلی بر کتاب ظفرنامه نظام‌الدین شامی است بنا بامرشاهرخ بهادر در دوران اواخر عمر وهنگام فوت امیرتیمور گورکانی درخدمت امیرتیمور میگذرانیده وچنانکه خود نیز تصریح نموده است ملازم اردوی صاحبقران امیرتیمور بوده وآنچه بقلم آورده از مشاهدات عینی آن مورخ میباشد ازجمله شرح زیراست که درتحت عنوان :
ذکر وفات حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تنظیم کرده است که باختصار در زیر نقل میشود :

وچون هر بدایتی را نهایتی مقدرست وهر آفتابی را زوالی موجل مزاج مبارك از جاده استقامت وحد اعتدال عدول نمود وعرض همایون اززیور صحت و حلیت خفت خالی وعاطل گشت وصبح نورافزای روح وراحت بشام ظلمت زای رنج وملالت بدل شد حضرت صاحب قرانی انارالله برهانه فرمودند که درمدت العمرطبعا هرگزمرا میل بمسکرات نبود و اینصورت که بی اختیار واقع شد سبب مرض گشت اگرچه جرایم بسیار دروجود آمده عرصهٔ لاتقنطوا من رحمة الله وسیع است بشارت وهوالذی یقبل التوبه عن عباده بسمع تحقیق شنوده توفیق هدایت توبوالی الله یافته فرمان کرد تامجموع آلات وادوات ملاهی ومناهی را بشکستند وازسر اخلاص توبه نصوح فرموده مستعدضیافت خانه والله یدعوا الی دارالسلام شد وگوش هوش بفرمان یاایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك داشته امراء وارکان دولت ومقربان حضرت چنانکه رسم باشد هریك دعائی میگفتند در خلال این احوال بندگی حضرت صاحب قرانی اول یك انگشت وبعد، ازآن دو انگشت برآورد و بچشم اشارتی فرمود پس استفسارمینمود که غرض من ازین چه بود بعضی ازامراء متصدی جواب گشتند که بندگی حضرت می فرمایند که یك علاج یادوعلاج دیگر مانده گفت نه آن میخواهم (و مضمون) این ابیات بزبان حال تقریر افتاد .

جهاندار گفتا ازین درگذر	که آمد مرا زندگانی بسر
بفرمان من نیست گردان سپهر	نه من داده‌ام گردش ماه ومهر
کفی خاکم وقطره آب سست	ز نر مادهٔ آفریده نخست
ز پروردگیهای پروردگار	بآنجا رسانیدم انجام کار
که چندانکه شایدشدن پیش وپس	مرا بود برجملگی دست رس
گرایوان من سربکیوان کشید	همان زهر مرگم بباید چشید
درآن وقت کردم جهان خسروی	که هم دل قوی بودوهم تن قوی
چو آمد کنون ناتوانی پدید	بدیگر سرا رخت باید کشید

بی اکراه درمقام رضا وتسلیم فرمود که من درمیان شما یك روز یادوروز دیگر بیش نه‌ام واستشهاد این معنی اطباء راطلب فرمود وامراء قضیه مقدم تقریر کردند بندگی حضرت (فرمود) که راست گویید وخوش آمدمگوئید که راستی مراخوش می آید(اطباء) گفتند بعنایت الهی امیدواریم که سالهای بسیار . ایه آفریدگار برسرممالك ربع مسکون پاینده باشد فاما از روی قاعده طبی چنان است که بندگی حضرت میفرماید درین حالت بعضی از ملازمان قهر کردند که چرا چنین گفتند و بندگی حضرت برایشان محمدت گفت فی الجمله دست تصرف طبیب از دامن معالجت کوتاه ماند .

طبیبان لشگر بزرگان شهر	نشستند برگرد سالار دهر
مداوای بیماری انگیختند	ز هرگونه شربت بر آمیختند

امیر تیمور قبل ازفوت یکی ازنوادگان خودرا بنام پیرمحمد بن جهانگیر بهجانشینی اختیار نمود وصایای خود را بنمود [1] بنا بر آنچه که شرف‌الدین علی یزدی درظفرنامه ذکر

ز قاروره و نبض جستند راز	نیامد بکف عمر گم گشته باز
طبیب ارچه داند مداوا نمود	چو مدت نماند مداوا چه سود

نوبت سلطنت بخاتمت پیوست وبرقضیه عادت روزگار جفاکار که یعطی فیرجع فی عطائه منشور دولتش بارسال ایلچی هادم اللذات وتبلیغ یرلیغ اذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون استرداد رفت .

قلم تقدیر طغرای فنا برمنشور بقای شاه جهان کشید وروح پاك شهریار هفت اقلیم بذروه نه فلك ترقی کرد وازسرای سپنج ومنزل عنا ورنج بریاض انس وحدایق قدس (خرامید) ومکتوب قضای محتوم بختام کل من علیهافان مختوم شد در منتصف شعبان سنه سبع و ثمانمائه در موضع اترار بمقام ابرار رسیده واز دنیای دون که وادی نامرادیست بصدر جنت خرامیده .

زدیوان قضا در نصف شعبان شد برات او	بدیدم صدر جنت بود تاریخ وفات او

و صندوق شهریار روی زمین را بدار السلطنه سمرقند نقل کردند و در مدرسه شاه و شهزاده جهان ولی العهد فی الزمان المغفور المبرور امیر زاده محمد سلطان نورالله مرقده دفن کردند :

ندارد جهان دوستی باکسی	نیابی درو مهربانی بسی
بخاکش سپردند وگشتند باز	در دخمه کرده برویش فراز
جهانرا برینگونه شد رسم وراه	برآرد بگاه و ندارد نگاه
نه‌زین رشته سر می‌توان تافتن	نه سررشته را میتوان یافتن

این است عاقبت حال امیر مرحوم مغفور امیر تیمور گورکان واز آن همگنان همین خواهد بود . هیچ کس راخلعت بقا نپوشیده‌اند وتاج خلود نبخشیده :

چه‌خوش باغیست باغ زندگانی	گرایمن بودی از باد خزانی
چه خرم کاخ بد کاخ زمانه	گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این قصر دلاویز	که‌چون جاگرم کردی گویت خیز
زفرد اوزدی کس رانشان نیست	که آنرفت ازمیان وین درمیان نیست
یك امروزست ما را نقد ایام	بروهم اعتمادی نیست تا شام

ذیل ظفرنامه حافظ ابرو بامقدمه دکتر بهمن کریمی ص ۲۷ـ۳۲ بنگاه مطبوعاتی افشار تهران

---

۱ - در ذیل ظفر نامه نظام الدین شامی تالیف عبدالله بن لطف‌الله عبدالرشیدالمدعو بحافظ ابرو که بامقدمه و تصحیح آقای دکتر بهمن کریمی از نشریات بنگاه مطبوعاتی افشار تهران میباشد در

کرده است بآئین اسلام کلمه شهادت بزبان رانده نفس آخررا بداد

ص۱۲ شرح زیر راکه حاوی وصیت نامه وفرماز اعطاء مقام سلطنت و جانشینی امیرتیموربامیر زاده عمر بهادر میباشد درج شده است که عینا برای اطلاع برمفاد وآشنائی بطرز نگارش وانشاء حکم نقل میشود :

سوادحکمی که درآن وقت بجهت امیرزاده عمربهادر نوشته - ازانشای مولانا شمس‌الدین منشی: اول‌منشور بدین عبارت مصدر بود هوالغنی، الحکم‌لله تعالی‌لقدرة لله‌تعالی الملک‌لله تعالی . تیمورگورکان سوز میز . آقایان و اوغلانان و فرزندان ودامادان و امرای اولوس وتومانات و هزارجات وصدجات بدانندکه منشیان رسایل ازل ومستوفیان دفاترلم یزل بوقت امضای حکم انی‌جاعل فی‌الارض خلیفة پروانچه توتی‌الملک من‌تشاء منشور سلطنت و جهانبانی ومثال دولت و کامرانی بتوقیع اوتینامن کل شیی موشح‌گردانید ودعای‌رب هب لی‌ملکالاینبغی‌لاحد ازجهت ضبط مملکت باجابت رسانیدند وبیمن طالع سعد حل وعقد اطراف ربع مسکون در قبضه اختیارآمده هذامن فضل ربی والحمدلله رب‌العالمین صرف همت بنظم امور و ضبط مصالح جمهورکه ادای‌آن موهبات وشکرآن نعمت باشد ازفرایض شریعت شهریاری وسنن جهانداری دانسته‌آمد والحمدلله ومنه‌که زروه سلطنت صفت ارتفاع یافته وسمت امتناع پذیرفته ذلک‌علی‌فضل‌الله یوتیه من یشاء در این وقت که‌هریک‌ازفرزندان دلبند طول‌الله اعمارهم را بایالت وحکومت طرفی ازممالک محروسه مقرر میفرمودیم فرزند اعزاکرم امجد ارجمند سعادتمند نیکو خصال محض رحمت ایزد متعال عمر بهادر طول‌الله‌عمره راکه فراغ روان وچراغ دودمان است بصنوف مهربانی وعنایات وضروب نوازش‌واصطناعات مخصوص ومحصوص سلطنت وایالت ودارایی وحکومت ممالک فارس وکرمان تاهوموز و عراق عجم ازری تا آذربایجان واران وموغان وقراباغ وجیلانات تماما وشروانات و شماخی ودربند تاباب الابواب وگرجستان وابخاز وکردستان و دیار بکر وعراق عرب تاحجاز و بلاد روم تااصطنبول ودیار فرنگ ودیار شام‌تااسکندریه ونیل ومصر بروی مقرر ومفوض فرموده حل وعقد امورآن مهمات بکف‌کفایت وقبضه شهامت اونهاده‌آمد واین حکم جهان مطاع واجب الاتباع لازال نافذأفی‌الاقطار سمت اصدار یافت تابلوک وحکام وولاة وامرا وعظما وصدور واصول واکابر واعیان‌واشراف ومشاهیرممالک مذکوره فرزند اعزمشارالیه را صاحب سریرسلطنت وایالت آن مواضع وحاکم نافذالامر وقهرمان باستحقاق دانسته در معظمات امور وکلیات مصالح جمهور کلی رجوع بدو وگماشتگان اونمایند واز فرمان وفرموده اوکه اصل‌الباب نظام مملکت وعین صلاح حال ایشان تواند بود عدول وتجاوز جایز نشمرند و اوامر ونواهی او راکه هرآینه برنهج معدلت ونصفت باشد باطاعت وانقیاد تلقی نمایند و از منهج فرمان برداری و مسالک خدمتکاری بهیچ تاویل انحراف نجویند واورا وگماشتگان اورا در قطع وفصل قضایای ممالک دست قوی و متمکن وصاحب اختیار ومطلق‌العنان شناسند وهرنکبت زده‌که سر ازربقه فرمان اوکشد بی‌شبهه

بازماندگان با احترام و تحلیل فراوان نعش را از اترار بسمرقند انتقال داده در آرامگاهی که او در زمان حیات خود بنا نهاده بود وهنوز باقی است بخاك سپردند [۱] .

با درگذشت امیر تیمور و انجام مراسم تدفین او دیگر موضوع حمله بچین از خوشبختی مردم آن دیار ازمیان رفت .

ازدست حوادث ایام وشهور پای مال نکبات نامحصور شود وهر سعادتمندکه پای اخلاص در دایرهٔ اطاعت نهاده دست امیدواری بدامن بختیاری اوزند هرآینه سربلند وسرفرازگردد فرزند اعز مشارالیه نیز بایدکه بشرایط آن کار بزرك بروجهی قیام نمایدکه مطابق معدلت و نصفت گستری و لوازم دارایی ورعیت پروری باشد وقواعد آن بر نهجی مرعی داردکه بنظام عالم وصلاح امر بنی آدم انجامد ودرتقویت وتربیت صلحاء وارباب تقوی ورشاد واصحاب صدق وسداد وتعمیر مساجد ومدارس ورونق بقاع خیر کوشیده قلع واستیصال مفسدان ومتمردان وشریران وقطاع طریق ورفع بدعتهای نامشروع وقوانین نامستحسن واجب ولازم شناسد تاامور مملکت درسلك نظام قرارگیرد واوضاع سلطنت برقاعده صواب استقامت پذیرد .

ومن‌الله الاعانة والتوفیق ازجوانب برین جمله بروندوچون بتوقیع رفیع موشح و مزین و محلی گردد اعتماد نمایند تحریراً فی‌اواخر شعبان المعظم سنه ست وثمانمائة الهجریة .

---

۱ - درباره مرگ امیر تیمور شرحی درکتاب تیمور لنك تألیف هارولدلمب ترجمه آقای علی جواهرالکلام ثبت شده که چون مانند تصویری از آخرین دقایق زندگی این امیرجهانگشای میباشد درزیر نقل میشود :

«مورخان منظره نیم روشنی ازمرگ تیمور نقل کرده‌اند امیران وافسران پشت دیوارهای چوبی قلعه ایستاده بودند درتالارهای عمارت قلعه ملکه بزرگ سرای خانم باکنیزان وملازمان اقامت داشت وی پس ازشنیدن خبرناخوشی تیمور ازسمرقند باترارآمده بود - بیرون عمارت در جلوی ایوان ملاها ایستاده وباهم آیات قرآن را تلاوت میکردند .

ازچند هفته پیش اینان همانجا می‌ایستادند ومرتب باهم قرآن میخواندند ودعا میکردند ولی حکیم باشی مولانا تبریزی گفته بود . «چاره نیست اجل محتوم است .»

تیمور روی تشك درازکشیده وصورت چوروك خورده اومیان موهای سفیدش پوشیده بود تیمور آخرین فرمان خودرا بامیران خویش چنین داد . «شمشیررا ازدست ندهید متحد باشید اختلاف خرابی میآورد ازلشکرکشی بختای برنگردید . »

منقل‌های آتش کنار وی میسوخت وصدای تیمور بزحمت شنیده میشد .

«جامه خودرا مانند دیوانگان پس ازمرگ من ندرید واین طرف آن طرف نروید واگر چنان کنید نظم برهم میخورد . »

تیمور نورالدین وشاه ملك راکنارخویش فراخواند وصدای خودرا بلندکرده گفت :

مورخین وامیر تیمور

تیمور درماه شعبان سال ۷۳۶ هجری درمحله خان نشین شهر کش متولد شد پدرش امیر طرغای نویان ازطایفه برلاس بود. این پدر و پسر درآغاز زندگی صاحب نام و نشانی نبودند ودرابتداء کارروزگاری را بشبانی و گله داری وهمراهی کاروانان تجارتی میگذرانیدند.

بطوریکه درمقدمه فصل تیموریان گفته شد هنگام تولد تیمور قرای سلطان ازنسل جغتای حکمران ماوراءالنهر بود. چون ازطرف مامورین این حاکم ظلم وستم برمردم وارد میشد امیرقزغن که ازامراء وی بود برقرای سلطان خروج کرد وغالب شد در نتیجه ناحیه ماوراءالنهر درمدت دوازده سال فرمانروائی امیرقزغن بنعمت امنیت وآبادی رسید تااینکه امیرتیمور بعلت رشادت وصداقت وجوانمردی مورد توجه امیر قزغن قرارگرفت وازهمین تاریخ است که نام تیمور درنزدروساء قبائل ترکستان و تاتار و مغول بااحترام برده شد و طولی نکشید که نامبرده را بعنوان رئیس قبیله وخانزاده انتخاب نمودند.

همینکه امیرقزغن متوجه شد که بهادران نسبت به تیمور علاقه مندند (بهادران مردانی

«من پیرمحمد پسرجهانگیر را بجانشینی خود برگزیدم او باید در سمرقند بماند وامور سپاه را بدست خود بگیرد وفرمانروای مطلق امورکشوری ولشکری پیرمحمد است. من فرمان میدهم که جان خود را دراختیاراو بگذارید واورا نگاهدارید. او باید ازسمرقند تادورترین ممالك دنیا را اداره کند واگر اطاعت اورا نکنید کار برهم میخورد.»

امیران وسرداران یکی پس ازدیگری سوگند خوردند که وصیت اورا اجراء کنند آنها اصرار کردند که تیمور نواده‌های دیگر خودرا نیز بخواند تاازشخص خودش این وصیت رابشنوند آنگاه تیمور بعادت معهود خود بابیقراری ولکنت زبان وتامل گفت:

«این وداع آخری است خدا چنین میخواهد.»

سپس مثل اینکه تیمور به خود خطاب نموده: «من جزدیدن شاهرخ هیچ نمی‌خواهم ولی این آرزومحال است.»

شاید این یگانه واولین مرتبه‌ای بودکه تیمور چنان سخنی گفت. روح واراده آهنین تیمورکه در تمام عمر جاده زندگانی را می‌شکافت وپیش میرفت آن‌هنگام بدون اعتراض پایان زندگی را پذیرفت. بعضی از امیران می‌گریستند وصدای گریه آهسته زنان شنیده میشد آنگاه ملاها وارد اطاق شده گفتند:

«لااله‌الاالله» ص ۲۲۴–۲۲۵

بودندکه بواسطه رشادت فوق‌العاده بنام بهادر مشهور شده بودند) وتیمورهم تقاضای ریاست قبیله برلاس را داشت برای اینکه روابط خود را باتیمور مستحکم تر سازد یکی ازخوانین درباری و منسوبان خویش را بنام آلجای خاتون آغا بازدواج امیر تیمورکه جوانی ۲۲ ساله بود درآورد وازهمین تاریخ است که تیمور بنام گورکان شهرت یافت .

امیرقزغن ازاین پس تیمورکورگان را برتبه مین باشی (فرمانده هزارنفر) ارتقاء داد تیمورکه متوجه مقام ومنزلت خود بود باافراد زیردست و دوستان وآشنایان و اعضاء قبیله بامهربانی کامل ونهایت فروتنی رفتار میکرد تاآنکه اختلافی بین امیرقزغن و امیران اوبرسر کشتن پادشاه هرات (امیرقزغن بپادشاه هرات قول داده بود اورا آزاری نرساند وبرای اینکه عهدش‌را انجام دهد پادشاه هرات‌را بهمراهی تیمور روانه پایتختش نمود .) رویداد امیرقزغن در شکارگاه بدست امیران مخالف بقتل رسید تیمور پس از اطلاع بر قتل امیر بتعقیب قاتلان پرداخت وپس‌ازغلبه وکشتن و گرفتن انتقام مراجعت نمود در همین اثنا خبر فوت پدرش به تیمور رسید .

بعد از این مقدمات چون جانشین امیر قزغن لیاقت اداره ممالك موروثی را نداشت (معمولا بعدازفوت هرحکمفرمائی مدتی هرج ومرج دربلادی‌که رئیس خود را ازدست‌داده جاری می شد)امیرتیمور ازکلیه حوادثی‌که بر آن گذشته بود باتکاء نیروی معنوی و دلیری وشجاعت وبی‌باکی و صداقت با استفاده ازتجهیزات‌لشگری که در نتیجه ارتقاء بدرجه مین باشی نصیب وی‌گردیده بودبسلامت‌جست بحکم طبیعت ایلی بفکر افتاد که از ضعف وفتوری‌که دردستگاه مغول بافرمانروائی‌تغلق‌خان بروز کرد، برای تثبیت موقعیت حکومت خود اقدام نماید بالاخص رفتار زشت فرمانروای مغول دریغما وچپاول سمرقند وباسارت بردن زنان این شهر وعدم رعایت حرمت سادات چنان احساسات جوانمردی و مسلمانی تیموررا تحریك نمودکه برخلاف نظراطرافیان برضد عملیات مغول وارد کار شد وبهمین علت است‌که برای اولین بارحکم قتل‌تیمور ازطرف مغولان‌صادر گردید.

احترام تیمور بمقام پیر ومرشدش زین‌الدین وقبول‌مذهب اسلام ورعایت جانب علماء وروحانیون ازعلت‌العلل پیشرفت این سردار فاتح بشمار میرود وبدون شك یکی ازعواملی که درممالك‌مفتوحه‌موجب حفظ اماکن مقدسه و مزارات ومساجد و اماکن‌متبرك بالاخص درایران گردید مسلمانی تیمور وحفظ احترام صلحاء وزهادعصر بوده است .

از جمله مورخین معروف‌که درنگارش تاریخ امیر تیمور همت گمارده‌اند باید در مرحله اول نام شرف‌الدین علی یزدی صاحب‌کتاب معروف ظفرنامه و احمدبن عربشاه مؤلف‌کتاب عجائب‌المقدور فی‌نوائب تیمور ونظام شامی‌که نام‌کتاب‌اوهم ظفرنامه میباشد برده شود .

گذشته از کتب بالا لازم است که به کتاب دیگری موسوم به . «تـزوکات و ملفوظات تیمور . »که شامل یادداشت هاوکلمات منسوب باومیباشد اشاره شود .

آنچه معلوم شده شرف‌الدین علی‌یزدی ظفرنامه را درتحت حمایت فرزند ان تیمور برشته تألیف آورده ودرتمجید و تعریف ازاین سردار تاتار ومداحی اوراه مبالغه‌رفته است تاآنجاکه امیرتیمور را بنام خداوندگار وآیت رحمت وسعادت وجهانگشای نامـی نامیده ودرتنظیم حوادث کتاب ظفرنامه سعی نموده که رضایت خاطر وخوش آمدامیرتاتار وجانشینانش را فراهم سازدلیکن درمقابل احمدبن عربشاه که بدشمنی وخصومت باامیرتیمور شهرت یافته چنان درمعرفی امیرتیمور جانب تعصب راگرفته که اورا خائن وجانی وپست وآواره وسر گردان نامیده بدیهی است آنچه مورد نظر در ذکر مطالب بالا میباشد قضـاوت منصفانه‌ای است در باره تیمور و عملیات آن و مقایسه او بـا چنگیزخان مغول و سایر جهانگشایـان نامی .

امیرتیمور بااصول وعادات وآداب اسلامی موافق بود و درقلمرو وی امـور مذهبی بوسیله روحانیون وعلماء حل و فصل میشد از خراب کردن عمارات مذهبی جـداً احتراز داشت .

ویران کردن مساجدومدارس وبقاع درنظراوحرام بود بیشتر سربازان تیمور مسلمان بودند وتیمورهم نظرمذهبی آنان را پیروی مینمود .

تیمور علاقمند بودکه باسلاطین اروپا روابط سیاسی برقرار سازد ودرمکاتباتی که با پادشاهان مسیحی و یهودیان ونسطوریان و ارامنه گرجستان مینمود بهیچوجه برای خـود عنوان ومقام فرمانروائی اسلام ویالقب الرشید وامثال آنرا انتخاب ننمود و برای پسرانش هم چنان عناوینی معمول نداشت . ۱

---

۱ ـ قضاوتی که سرجان ملکم SiRJOHNMALCOLM در باب تیمور نموده مورد قبول هردانش طلب روشنفکری است که جاه وجلال پهلوان پرستی چشم بصیرت اوراکورنساخته باشد وکشور ستانان جهانرا مانند اسکندرکبیر وچنگیز و ناپلئون و تیمور بادیـده راست بین بنگردکه چگونه برای اشباع حس جاه طلبی خود اندك قیمتی برای شدائـد وبدبختیهای بشر قائل نمیشده‌اند .

سرجان ملکم درکتاب تاریخ نفیس خودموسوم به HiSTORY OFPERSiA میگوید (طبع بمبئی ص۲۳۷)«باششصد یاهفتصد هزار نفرلشکر که اورا میپرستیدند اعتنائی بخیالات سایر طبقات ناس نداشت.مقصود اوبلندی نام وفتح بلاد بود وبجهت تحصیل اسباب این دومطلب پروا نداشت که ملکی باخاك یکسان شود یاخلقی باتیغ بیجان گردد . تیمورچنین وانمـود میکـردکه بشریعت مقید است ودراجرای لوازم مذهب اهتمام داشت وعلماء را احترام میکرد و ایشان نیز

چنانکه‌درصفحات قبل گفته شد دوصفت متمایز چنگیز درطریق اداره امورمملکتداری ومراعات قانون وایجاد نظم ونسق کشوری ولشکری موجب میشود که نتوانیم اورا باتیمور که ازفاتحین آسیا بشمار میرود مقایسه نمائیم لیکن ازآنچه گفته شد میتوان استنباط نمود که علت عمده دوام دولت چنگیری ومنظم بودن ممالك وسیعه‌ای که بدست لشکریان خان مغول فتح شده و قریب یك قرن ازا قیانوس کبیر تاقلب اروپا باکمال نظم وترتیب اداره میشده

دربرابر انعام وی باومیگفتند خدای تعالی ملك سلاطین دیگررا باو داده است وازگفتن خود اواین عبارت را درهمه‌جا معلوم میشودکه یاخود معتقد بوده‌است یامیدانسته است که اینگونه صحبتها درخاطرها بی‌اثرنخواهد بود .»

بازمیگوید . «بعدازتمهید مقدمات مسطوره شایدبتوان گفت که تیمور اگرچه ازبزرگترین جنگجویان است لیکن ازبدترین سلاطین است درقابلیت و شجاعت وجوانمردی اوحرفی نیست لیکن جبارومتکبر وظالم بود حیات وعافیت‌جمیع افراد بشررا درمقابل ترقی واستیفای خواهش خودبه پرکاهی نمیسنجید‌چنانکه ازولایاتی‌که ویران ونفوسی‌که ضایع ساخت معلوم میشود دستگاه حکومت اواگرچه‌فسحتی بی‌اندازه یافت الاآنکه بنیادش برآب بلکه بر باد بوده تاخود نامی داشت سلطنتش قوامی داشت وبه‌محض‌آنکه رشته حیاتش گسیخت بنیاد مملکتش از هم‌فروریخت اگرچه بعضی اولادش بربرخی‌ازاطراف مملکت اوسلطنتی کردند لیکن فقط درهندوستان سلطنت ایشان مانند بقایای عمارت ازهم فروریخته به پشتیبانی دولت انگریز برتخت دهلی نشسته و نامی ازپادشاهان برخود بسته دارد ومحل عبرت اصحاب خبرت‌است .

ونیزسرکلمانت مارکهام SiR CLEMEnTS. MARKHAM درکتاب تاریخ ایران میگوید هرچند فتوحات تیمور موجب شدائد ومصائب بسیار برای نوع بشرگردیده معذلك نباید اورا چنانکه عربشاه ودیگردشمنان اووصف کرده‌اند ظالمی تباهکار دانست ودلائلی در دست‌است که میرساند ویرا مقاصد ومطالب عالیه در نظر بوده وموجب این همه قساوت صرف شهوت جهانستانی نمیباشد وهم اومیگویدگرچه نام تیمور(بمعنی‌آهن) را همواره مرادف نام چنگیرخان ذکرمیکنند معذلك بایدگفت‌که چنگیزمردی خشن ووحشی‌وبی‌تربیت بوده درصورتیکه شواهدی موجود است‌که تیمور دراغلب علوم متداوله عصر ومملکت خویش دارای بصیرت واطلاعی بوده است .» امادرباب زندگانی شخص تیمور اختلاف عقایدکمتر است .

قتل عام‌ها وکشتارهاوکله منارها راکه برپامیکرده است مورخین ومداحان زمان اومانند شرف‌الدین علی‌یزدی ونظام شامی وهم دشمنان اومانند ابن‌عربشاه عیناً ثبت کرده‌اند منتهی دسته اول براین اعمال وصفات اورا مظهر صفات جلال‌الهی می‌شمرده‌اند وجماعت دوم اورا جلوه‌ای ازشقاوت ابلیس میخوانده .

ازسعدی تاجامی ص۲۳۳ـ۲۳۴

مرهون شالوده صحیحی بوده است که درعصر چنگیز و جانشینانش ازنظر سپاهی و اداری ریخته شده بود بدیهی است دربنیان گذاری اساس تشکیلات وسازمان آن دبیران ومنشیان و وزیران کاردان ایرانی که در خدمت مغول وایلخانان خدمت مینموده‌اند سهم بسزائی داشته‌اند .

درصورتیکه پس ازمرك تیمور هیچك ازافراد متعدد خاندان او نتوانستند آن ممالك وسیع را درتحت اداره و سازمان واحدی درآورند با اینکه میدانیم وسعت ممالك تیموری نسبت بممالك چنگیزی اندکی کمتر بوده است زیرا اگر چه امیرتیمور هندوستان و قسمتی ازروسیه رافتح نمودلیکن چون اجل مهلتش ندادکه بتصرف، چنین فائق گردد لذا وسعت ممالك مفتوحه اوبمقیاس ممالك چنگیزی نرسید .

استبداد امیرتیمور وعدم اعتناءاو باموراداری ممالك مفتوحه مانع و سدی بوده است که درزمان او وزیرانی کاردان ومدبر مانند وزراء ایام چنگیزیان بظهور رسد وکسانیکه درایام امیرتیمور عنوان وزارت داشتند همه ازطبقه مردمان عادی و گمنام بوده که در حین احراز مقام وزارت درحکم منشیان و وقایع نگاران امیرتیمور محسوب میشدند . [۱]

نتیجه

امیرتیمور تقریبا تمام عمررا درمیدان جنك و لشگرکشی گذرانید. قدرت جسمانی و طاقت سواری وشیوه و روش فرماندهی وعادت بسخت گذرانی وچادر نشینی و احتراز از تجملات درباری وقساوت قلبی وعزم واراده قوی ونبوغ نظامی اوموجب شد که امیرتیمور لنك را جزء یکی ازچهارسردار نامی بشمارآرند .

قبول کیش اسلام واحترام بمسلمین وسادات وعلماء وفضلاء وروحانیون وجلوگیری ازتخریب اماکن مقدسه وجهاد باکفارگرجی وهندوان بت پرست وسایرصفات ایلی و جوانمردی وی موجب ازدیاد شهرتش گردید .

جمع آوری فضلاء وهنرمندان و مورخین و اتخاذسیاست حمایت ازآنان واعزام ایشان

---

۱ ــ بنابنوشته شرف‌الدین علی‌یزدی : تیمور درسالهای اخیر سلطنت خود بنویسندگانی که درخدمتش میزیستند دستور داد بطور روزانه حکایات ووقایع رایادداشت کنند. این منشیان موظف بودند جریان وقایع را بتفصیل گزارش دهند سپس تیمور دستور ثبت آن اخبار را صادر میکرد وازمجموعه این گزارشها ویادداشت ها تاریخ دوره تیمورمدون شد.

بسمرقند وتهیه و تأمین‌وسایل‌زندگانی این‌قبیل مردان ازعلـل معروفیت امیرتیمور شد .
ازمطالعه شرح احوال و تاریخ عملیات امیرتیمورکه در حقیقت مـردی قسی‌القلب باخوئی تند بود این نکته ثابت شده که صداقت و حقیقت‌گوئی را شعار خود ساخته بـود از دروغ گوئی بیزار وازدروغگویان متنفر بود . نوشته‌اند که عبارت . «راستی، رستی .» را برنگین خاتم خود نقش نموده بود.[1]

بسیاری ازاسرار نبوغ نظامی‌وموفقیت‌تیموررا باید‌دراین دانست که‌لشکریان تیمورخود را مانند سرکرده خویش شکست ناپذیر میدانستند اورا خداوندگارجنك دانسته غلبه امیر تاتار را بردشمنان درحکم قضا وقدر تعبیر میکردند .

مورخین ایرانی‌واروپائی همواره نام امیرتیمور را بامنارهائی‌که ازکله انسان ساخته شده ذکر میکنند برخی از آنان تشکیل این نوع منارها را دلیل بـر وحشیگری وسبعیت تیمور میدانند بعضی دیگر معتقدندکه تیمور درآن ایام قرون وسطائـی اگـر دست بچنین کشتارهای دست جمعی وقتل عام نمیزد دوچار ضعف و زبونی شده بود زیرا هیچ نوع قرار وقانون ورافت وشفقتی دربین مردم حکمفرما نبود .

بنابراین امیرتیمور را باید مردی سپاهی و جنگجو درعین حال فاتح مدبری از لحاظ‌جنك وسیاست درعصرخود دانست وهرنوع‌قضاوتی را درباره اوبامطالعه اوضاع‌آنروز ودرنظر گرفتن برنامه جهانگشائی وتسکین شهوات وامیال جاه طلبش مورد غـور ومطالعه قرار داد .

جانشینان امیرتیمور

امیرتیمور درهنگام فوت ازپسر ونواده ذکور سی‌نفربازمانده داشت . چنانکه سابقاً درضمن شرح حال اوگذشت دو پسرش درزمان حیات پدر درگذشتند .

---

۱ – نامه‌ئی ازتیمور درآرشیو دولتی فرانسه درپاریس هنوز موجـود است‌که نقش مهر او را باهمین عبارت و سه دایره متوالی که عـلامت اختصاصـی سلطنتی تیمور بـوده است دارا میباشد .

همواره اززیردستان ازعلماء وامراء ودرباریان خود انتظار داشته‌است‌که بـا اوبراستی سخن‌گویند وازکتمان حقیقت بواسطه ترس‌وبیم ومداهنه وچاپلوسی دوری‌گزینند واین خودیکی ازعلل واسباب‌کامیابی اودرجنگها وحصول فتوحات عجیبه اوست .

ازسعدی تاجامی ص ۲۳۵

تیمور را چهار پسر و یك دختر بوده است که چهار فرزند ذکورش را بقرار زیر میدانند :

۱ ـ غیاث‌الدین جهانگیر که در اوائل سلطنت پدر درسمرقند فوت کرد ازغیاث‌الدین دو پسر ماند .

۲ ـ میرزا عمرشیخ که ده سال قبل ازفوت پدر درگذشت .

۳ ـ میرانشاه تاسه سال بعد از فوت تیمور زنده بود حکومت و آذربایجان وناحیه جزیره‌وشام‌را بعهده داشت واودرآخرین سالهای زندگی اختلال حواس پیداکرده بود و سرانجام‌ضمن جنگی باقرایوسف ترکمان درحدودآذربایجان بقتل رسید .

٤ ـ میرزا شاهرخ که از طرف امیرتیمور بحکمرانی خراسان و هرات منصوب شده بود .

میرزا سلطان خلیل فرزند میرانشاه ونوه امیرتیمور با اینکه درزمان حیات جدش حکومت خراسان را داشت لیکن اغلب‌اوقات‌همراه‌امیرتیمور بود.پس ازفوت‌امیرتیموروی باحمایت عده‌ای از امراء و متنفذین درسال ۸۰۷ در سمرقند برتخت سلطنت نشست وتمام ماوراءالنهر وترکستان مطیع اوشد .

معروف است‌که سلطان خلیل وارث امیرتیمور وممالك مفتوحه مردی عیاش و بذال وبوالهوس بود چنانکه درمدت‌کوتاهی قسمت زیادی ازخزائن ودفائن وغنائمی‌راکه‌تیمور جمع آورده بود ازبین برد .

علاقه مفرط سلطان خلیل بمطربه‌ای بنام شادملك واعمال و رفتار ناهنجاری‌که از طرف سلطان واین‌مطربه درباره اکابرآن زمان وحرمسرای تیمور سرمیزد داستان مفصلی داردکه شرح‌آن در این جا مقدورنیست لیکن درنتیجه رفتار ناپسند وتبعیض و اهانتی‌که باطرافیان‌ودرباریان نمود اساس سلطنت خود را دوچار اختلال ساخت وفقط توانست مدت چهار سال سلطنت نماید .

درخلال سلطنت‌وی، یکی‌ازامراءمتنفذ اوبنام امیرخداداد‌علم طغیان برداشت‌وسلطان خلیل رامحبوس‌ساخت وبجای سلطان خلیل پادشاه مغولستان بنام شمع جهان را برحکومت ماوراءالنهر مستقرساخت لیکن طولی نکشیدکه امیر خداداد بسزای یاغیگری خود رسید وبدست شمع جهان‌کشته شدوسرش را نزد شاهرخ بخراسان فرستادند .

بعد از قتل امیر خدا داد سلطان خلیل از زندان رهائی یافت و پس انعقاد مصالحه نامه‌ئی بخدمت شاهرخ رسید ومأمور حکومت عراق وآذربایجان شد تااینکه درسال ۸۱٤ در ری وفات یافت ودر همانجا مدفون شد . [۱]

---

۱ ـ زوجه سلطان خلیل شادملك پس ازاطلاع برمرك سلطان ازطریق عشق و وفاداری با

سلطنت میرزا شاهرخ ۸۰۷ – ۸۵۰

شاهرخ در سال ۷۷۹ هجری متولد و در ۲۰ سالگی بحکومت آذربایجان منصوب گردید و تا زمانی که بتخت پادشاهی نشست بیشتر اوقات خود را در خدمت پدرش گذرانید .

دامنه وسعت متصرفات او درنتیجه فتح مازندران درسال ۸۰۹ وتصرف ماوراء النهر در ۸۱۱ وفارس در ۸۱۷ وکرمان در۸۱۹ وآذربایجان در۸۲۳ روز بروزتوسعه یافت‌تا عاقبت برغالب ممالك ایران وتوران مسلط شد .

شاهرخ بااینکه سلطانی صلح طلب بود ، لیکن ناچارشدکه برای رفع‌شورش چندین بار بابرادر زادگان خویش بجنك پردازد همچنین بکرات برعلیه قرایوسف ترکمان و فرزندان او بتاخت و تاز پرداخت تا اینکه قرایوسف بطور ناگهانی درگذشت و میرزا جهانشاه هم سرباطاعت شاهرخ نهاد ودرمقابل حکومت‌آذربایجان بدوتفویض‌شد . ونیزپس ازلشکرکشی بفارس حکومت اصفهان را بمیرزا رستم برادروی اختصاص داد .

دراین خلال پیرمحمد بدست یکی ازمخالفین کشته‌شد. مرك پیرمحمد موجب گردید که مدتها بین برادران اومیرزا اسکندر و میرزا بایقرا ومیرزا رستم‌آتش اختلاف روشن شود تااینکه میرزا اسکندر درسال ۸۱۸ بتحریك برادرانش بقتل رسید و میرزا رستم هم فوت نمود در نتیجه شاهرخ ابراهیم سلطان فرزند خود را مأمور حکومت نواحی فارس کرد .

محاربات مظفرانه شاهرخ برضد خانواده قرایوسف‌قره قوینلو و پسرش اسکندر و باطاعت‌آوردن یاغیان وگردنکشان بمنظوراستقرار نظم ونسقی‌درقلمرو وسیع حکومت خود بوده بطوریکه اغلب مورخین ایرانی وخارجی درباره عملیات اونوشته‌اند قصد جهانگیری نداشته است . [1]

خنجری انتحار نمود وآن هردو را درشهرری دریك قبر بخاك سپردند .

تاریخ ایران جلد اول طبع بمبئی ۰ سرجان ملکم

---

۱ – سرجان ملکم SiRJOHN MALCOLM درتاریخ خود نوشته‌است ۰

«قصد وی جهانگیری نبود بلکه خرابیهای پدررا میخواست ترمیم‌کند وی باروهای‌شهر هرات ومروشاهجهان را تعمیرنمود وهرشهر ومملکت راکه درقلمرو ملك وی بود ازنو آبادساخت

بنا بنوشته تذکره دولتشاه از جمله هنرمندان نامی معاصر شاهرخ که مایه شکوه و جلال دربار او بوده‌اند چهارنفر ازمشاهیر آنانرا بشرح زیرمی‌توان نام برد :

۱ ـ استاد عبدالقادر مراغی استادموسیقی که در سال ۸۳۸ هجری در هـرات ضمن

این پادشاه اهل علم وادب راتشویق میکرد ودرباری باعظمت وبارونق داشت.وی مودت سلاطین معاصر خود را پیوسته جلب مینمود ومادرصفحات مورخ زمـان او حکایتی عجیب، میخوانیم از اعزام سفراء ورسل که ما بین‌اووخاقان چین اتفاق افتاده است . »

ازلحاظ وصف‌سجایا وملکات .شاهرخ،یکی ازمورخین جدید ایران میرزا محمد حسین‌خان ذکاءالملك فروغی تحقیقی بسزا نموده ودرتاریخ ایران طبع تهران‌گفته است :

« بعدازتیمور پسرش‌میرزاشاهرخ بجای پدر نشست مردی‌صلحجووکم آزاربودکه‌هیچ گاه قصد لشگرکشی وجهانگشائی نمینمود جزسرکوبی طاغیان‌که موجب بی‌نظمی واختلال‌کشور میشدنـد و اوسرکوبی‌آنان راواجب میدانست وخلاصه آنکه سلطنتی‌که بدست تیمور تاسیس شده بود بمجاهده میرزا شاهرخ روی عمران وبهبودگرفت ومدتی طولانی خرابیهای پـدررا جبران مینمود وبحال وحاجت رعایای خود میپرداخت واسباب‌آسایش‌آنانرا فراهم میکرد واین ازامور فوق‌العاده‌است که پسرمردی چنان قسی‌القلب چنین مهربان وخوش‌خلق وسلیم‌النفس وعلم دوست باشدکه انعام والطافش بهمه خاصه بفضلاء وهنرمندان شامل‌گردد .

اوکتای‌قاآن پسرچنگیزخان نیزتاحدی همین ملکات را داشته وبه نیکوئی رفتارمیکرد ومخصوصاً درصفحه تاریخ نامش به‌کرم وسخاوت معروف است واورا حاتم عصرخود میشمارند و حکایات بسیار راجع به بذل وبخشش ومهربانی ازدرکتب مورخین ملاحظه شده است . »

دولتشاه سمرقندی نیزهمچنان بمدح اوسخن‌گفته وباشیوه اغراق‌آمیزخود تـا بجائی رفته که‌گفته است . «رعایاآن‌آسودگی وفراغت‌که بروزگار دولت اویافته‌اند ازعهدآدم الی یومناهذا درهیچ عهد وزمان ودور واوان نشان نداده‌اند . »

وبعلاوه مینویسدکه فضائل معنوی اوبحدی بودکه دارای مقام و مرتبه ولایت‌گشته وبـر مغیبات مطلع شده وکرامات ازاونقل‌کرده . از حکایتی که از این مقوله ازشاهـرخ روایت نموده یکی را ازقول پدرش‌که بگفته اوازملازمان خاص شاه بوده روایت میکند ولـی بموجب عقیده این نویسنده شاهرخ عاقبةالامر برخلاف وصایای الهی رفتار نمود وسه نفرازعلماءوزهـاد راکه دراصفهان بودند وشاه درباره‌ایشان‌گمان‌بدکرده میپنداشت‌که نوه‌اش سلطان محمد بـایسنغر را برضد اواغوا نموده‌اند امربقتل داد واین‌کار براومبارك نیافتاد وآنها در دقیقه‌آخراورا نفرین کردند وچون درآسمان‌گشوده بود دعای‌آن عزیزان بیگناه مظلوم اجابت شدونسل‌آن پـادشاه عالی منزلات منقطع‌گشت وسلطنت بمرکز اصلی تحویل نمود . »

ازسعدی تاجامی ص۴۱۴-۴۱۶

شیوع وبای عام درگذشت .

۲ - استاد یوسف اندکانی که درمقام طرب و خوانندگی شهرتی بسزا داشت .

۳ - استاد قوام‌الدین شیرازی، مهندس وطراح ومعمار مشهور زمان خود بود .

٤ - مولانا خلیل مصور که درفن نقاشی وصورت سازی ثانی مانی بوده است .

بطور خلاصه شاهرخ پادشاهی عاقل وعادل و خیر ونیکوکار بود دراجراء واجبات مذهبی جد بلیغ داشت وبزیور تقوی وزهد وحسن عقیده آراسته بود درهنگام جنك وحضر و سفر ازاداء فرایض پنجگانه غفلت نمی‌ورزید . باحفاظ قرآن مینشست وبتلاوت قرآن کریم مشغول میشد. اشتیاق او بمجالست باعلماء وادباء وهنرمندان و تشویق آنان بااعطاء مناصب ودادن هدیه وانعام درعصر وی زبان زدخاص وعام بوده‌است وی کمتر درمحاربات وزد و خوردها دوچار شکست شده وحتی میتوان گفت که مغلوب نشد .

دربدو ورود بهرشهر ودیاری بزیارت بقاع متبرکه میشتافت وهمواره سعی داشت که نمازپنجگانه‌رادرمساجد بخواند وچنانکه معروف‌است یکبارپس‌ازانجام نمازدوچارحمله ناگهانی احمد لر باکارد درمسجد هرات گردید . ۱

شاهرخ پس‌ازصحت یافتن عازم سمرقند شد و میرزا الغ بیك که مدتی دوچار خشم شاهرخ شده بود مورد بخشایش قرار گرفت و باردیگر شاهرخ بصوب عراق وآذربایجان حرکت نمود و در ناحیه سلماس بر میرزا اسکندر ترکمان که راه خلاف و عصیان رفته بود غلبه نمود .

درخلال توقف درسلماس قاصدی ازجانب الغ بیك گورکان که درماوراءالنهر وترکستان

---

۱ - حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات ونوافل اهتمام تمام می‌نمود وهمواره اوقات خجسته ساعات‌را صرف اصناف طاعات وعبادات میفرمود واکثرجمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت وروی نیاز برزمین اخلاص سوده لواء مناجات و عرض حاجات می‌افراشت ودر روز جمعه بیست وسیم ربیع‌الاخر سنه ثلاث وثمانمائه دروقتی‌که بمسجد جامع درون بلده فاخره هرات نمازگزارده بعزم سواری ازمصلی برخواست وروان شدکپنك پوشی احمدلرنام‌که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهی کاغذی در دست برسرراه آمد حضرت خاقانی یکی ازنزدیکان راگفت‌که سخن این شخص را معلوم نمای واحمد لرفرصت یافت وبی اندیشه پیش دویده کاردی برشکم آنحضرت رسانید اماچون حمایت قادر بیچون حامی ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بودکاردکارگر نیفتاد ونکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد . . .

نقل ازحبیب‌السیر جلد سوم درذکر سلطنت شاهرخ

چاپ بمبئی . ص۱۲۷

اقامت داشت بخدمت شاهرخ رسید و اوضاع مغولستان و محاربانی‌راکه درآن‌ناحیه مابین سلطان محمود اوغلان و براق‌اوغلان اتفاق‌افتاده‌ودرنتیجه‌براق درگذشته‌بود باطلاع رسانید وهم چنین ایلچی دیگری ازخراسان خود را به سلماس رسانید جریان فوت شاهزادگان مظفر بایقرا ومیرزا پیرمحمد ومیرزا عمرشیخ را اعلام نمود .

پس از غلبه شاهرخ برترکمانان قراقوینلو و مطیع ساختن مخالفین دیگر ، این پادشاه هنرپرور دست بجنگ ولشکرکشی مهمی دراز ننمود تاآنکه توانست دربقیه دوره زندگی وسلطنت خودبه‌تعمیرخرابیها وانشاء ابنیه وحفظ روابط دوستی و مودت باسلاطین کشورهای مجاور مانند چین وهندوستان ومصر بگذراند .

در همین خلال است که میرزا بایسنغر در نتیجه شرب مدام در ۳۷ سالگی و درسال۸۳۷درگذشت وبرحسب دستورشاهرخ‌جنازه‌اودرمدرسه‌گوهرشادآغا هرات بخاك سپرده شد . [۱]

میرزا بایسنغر دارای‌سه فرزندبود بنام رکن‌الدین علاءالدوله ومیرزا سلطان محمد ومیرزا ابوالقاسم بابرپس ازفوت او میرزا علاءالدوله بحکومت نواحی تحت تسلط پدر از جانب شاهرخ انتخاب گردید .

بایسنغر ازز‌مره‌شاهزادگان معروف خاندان تیموری است‌که بفضل وکفایت وحسن خط ونقاشی‌وادب دوستی وهنر پروری شهرت‌داشته ازاینروسعی کرده است‌که درایام حیات دربار اختصاصی اومرکز علماء وفضلاء وارباب صنایع ظریفه باشد .

ازجمله‌آثاریکه بوی نسبت میدهندکتیبه معروف بایسنغری است‌که باکاشی معرق و بخط عالی درمسجد مادرش بنام‌گوهرشادآغا درمشهد باقی‌است وازز‌مره زیباترین خطوط وبهترین‌آثار تیموری درخراسان بشمار میرود .

همچنین اوراق‌گرانبهائی از صفحات‌قرآن‌و مقدمه‌ای‌که بنام او برشاهنامه فردوسی نوشته شده موجب شهرت نام این فردخاندان‌تیموری در عالم‌هنروادبیات‌ایران شده‌است.

پس‌ازدرگذشت بایسنغر درهنگامیکه‌شاهرخ عازم‌آذربایجان بود بدوخبررسید که‌میرزا ابراهیم سلطان نیز درشیراز دارفانی را بدرودگفته است . [۲]

---

۱ ـ یکی از فضلاءزمان میرزا بایسنغر رباعی ذیل را در باب وفات او سروده است :

سلطان سعید بایسنغر سحرم	گفتاکه بگو باهل عالم خبرم
من رفتم وتاریخ وفاتم‌این‌است	با دا بجهان عمر دراز پدرم

۲ ـ میرزا ابراهیم سلطان نیزمانند میرزا بایسنغر درتشویق علماءوفضلاء وجمع‌آوری آنان درشیراز ازهیچ اقدامی فروگذار نمیکرد چنانکه بزرگترین مورخ دوران تیموری بنام

فوت شاهرخ ۸۵۰ هجری

شاهرخ دراواخر عمر دوچار طغیان وحق ناشناسی عده‌ای ازحکمرانان و همچنین سلطان محمد فرزند بایسنغر حاکم عراق وتجاوزات امیر فیروز شاه حاکم بلخ بخزانه دولت گردید و تاآخرین دقایق حیات سعی داشت که از بروز هرگونه نا امنی در حوزه متصرفات خویش جلوگیری نماید تا اینکه در شهر ری در ۸۰ سالگی پس از ٤۳ سال سلطنت در بیست وپنجم ماه ذی‌الحجه سال ۸۵۰ فوت نمود واورادر آرامگاه خانوادگی بنام مدرسه گوهرشادآغا مدفون ساختند.

مورخین ایرانی وخارجی، شاهرخ فرزند امیرتیمور را ازلحاظ اخلاقی مانندا وگتای قاآن فرزند چنگیزخان میداند زیرا پس‌از فوت امیرتیمور که شرح محاربات خونین و قتل وعام های آن داده شد وجود شاهرخ که فطرتاً پادشاهی صلح جو ورؤف ومهربان و علاقمند بعمران و آبادی بود برای مردم ممالك تحت تسلط وی در حکم ناجی و پیشوای مهربانی بود که توانست تاحدود زیادی درترمیم آثار خرابی ونهب وغارت که ازدوران پدر یادگار مانده همت گمارد اصولا شاهرخ مایل نبود که اوقات خویش را درمیادین جنك و آتش بگذراند چنانکه دیدیم پس ازایجاد امنیت ومطیع ساختن خویشان واقرباء وگردن کشان توانست مدت زیادی ازدوران عمرسلطنت خودرا مصروف به رفاه حال مردم وانشاء واحداث ابنیه معتبر وتشویق فضلاء و ارباب صنایع وانجام فرایض مذهبی ودینی بنماید تاآنجاکه مورخین شاهرخ را بپایه مرادی شناخته واورا عالم برمغیبات دانسته و دوران سلطنت وی را ازنظر بسط عدل وداد باایام انوشیروان عادل برابر میدانند.

درمقام بذل وبخشش وعفو واغماض وفضائل معنوی واخلاقی مطالب زیادی درکتب بشاهرخ نسبت داده‌اند که ازمطالعه مجموع این‌مباحث‌چنین برمی‌آید که‌شاهرخ ازنظر دین داری ورعایت‌جانب علماء وپیشوایان دین مقام بلندی برای خود احراز نموده وگذشته از

شرف‌الدین علی‌یزدی راامامور نمود که درتدوین کتاب معروف تاریخ ظفرنامه همت‌گمارد. گذشته ازاین درترویج مذهب اسلام ورعایت خاطر مسلمین جد وجهدی وافرداشت. ابراهیم سلطان‌که در۸۳۸ هجری درگذشت جزء پنج فرزند شاهرخ بقرارذیل بود:

۱ـ میرزا بایسنغر ۲ ـ میرزاابراهیم سلطان ۳ـ سیورغتمش که‌در ۸۳۰ فوت نمود ٤ ـ محمد جوکی متوفی درسال ۸٤۸ درشهر هرات‌که درجنب برادرش بدفن رسید ۵ ـ الغ بیك‌که بعد ازفوت پدر زنده بود.

این درنتیجه فتوحاتی که نصیب وی گشت (ازسرحد چین تاخاك عثمانی و ترکستان تامرز هندوستان) درعداد پادشاهان فاتح ومملکتدار قلمداد گردید .

اعزام دو نفر از معاریف عهد خود بنام شیخ نورالدین محمد و مولانا شمس‌الدین ابهری بزیارت خانه مکه وتقدیم پرده مخصوص بکعبه معظمه ازعواملی بودکه بر ازدیاد حسن شهرت و مقام دینداری و نفوذ وی در بین مسلمانان جهان‌آن روز بمیزان زیادی افزود .

جمع‌آوری فضلاء و علماء و مورخین و هنرمندان وتشویق‌آنان بنوشتن کتب وتاریخ و احداث ابنیه زیبا ازعلل عهده ومهم رونق در بار هرات در ایام سلطنت شاهرخ بوده است .

چنانکه معروف است هنگامیکه سفیری ازجانب والی مصر و شام برای افتتاح‌روابط سیاسی و تجاری (الملك الظاهر) بدربار شاهرخ درهرات رسید .

این‌ایلچی‌مصر که شاهد رونق بازار علم وادب دربار شاهرخ بودوازنزدیک کتابخانه‌و خزائن‌کتب دربار تیموری را مشاهده کرده بودازجانب والی‌مصردرخواست کرد که‌تعدادپنج جلدکتاب معتبر ازکتابخانه دربار شاهرخ برای دربار مصر بهمراه برد شاهرخ تقاضای سفیر را بااهداءکتب معروف‌آن زمان برآورد . [۱]

دوران سلطنت الغ بیك

الغ بیك نوه امیرتیمور وفرزند ارشد شاهرخ درسال ۷۹۶ هجری درشهرسلطانیه بدنیاآمد.الغ بیك‌که درکودکی محمد تراغای نام داشت از پادشاهانی است که بصفت

---

۱ ـ رجوع شود به حبیب‌السیر جلد ۳ جزء ۳ ص ۱۳٤ : پنج‌کتاب معتبر را بقرارذیل نامبرده است ،

اول ـ تاویلات حجة اهل سنت وجماعت تالیف شیخ ابومنصور.

دوم ـ تفسیر کبیر علامه رازی .

سوم ـ شرح تلخیص جامع تصنیف خواجه مسعود بخاری .

چهارم ـ شرح کشاف مولانا علاءالدین .

پنجم ـ روضه درمذهب شافعی.و باآنکه مجموع این‌کتب درکتابخانه موجود بود از هر یك یك جلد بخط خوب نوشته وجدول‌کشیده تسلیم ایلچی‌گردید .

فضل و عدل و تشویق علماء و فضلاء و بالاخص منجمان و دانشمندان علوم ریاضی و هیئت شهرت داشته .

الغ بیك قریب چهل سال درماوراءالنهر حکومت کرد وهمواره به‌تبعیت ازپدرخود در طریق عمران وآبادی آن ناحیه کوشید و چون شخصاً بعلم نجوم علاقه داشت بچهارنفر ازعلماء زمان خود دستور دادکه در شهر سمرقند علاوه براحداث مدارس وابنیه مذهبی بتاسیس رصدخانه وزیجی اقدام نمایندواین رصدخانه‌که بنام زیج الغ بیگی یازیج جدید سلطانی شهرت یافته مبدأ استخراج تقاویم شد .[1]

الغ بیك پس ازفوت پدر ازماوراءالنهر عازم خراسان گردید وناچارشدکه باميرزا علاءالدوله فرزند بایسنغر بمنازعه‌پردازد. گذشته‌ازاینکه‌وی‌دراین‌جنك نتیجه‌ای‌بدست‌نیاورد میرزا عبداللطیف فرزندوی بزندان علاءالدوله افتادلیکن‌طولی‌نکشیدکه میرزا عبداللطیف ازحبس نجات یافت و بحکومت بلخ از طرف پدر نامزدگردید . در ایام سلطنت الغ بیك میرزا ابوالقاسم‌بابرفرزند بایسنغر بتصرف مازندران وخراسان وعراق وفارس نائل گردید درنتیجه مابین بابروعلاءالدوله حکمران خراسان پس ازوقوع محارباتی صلح شد همچنین در تعقیب بروز اختلاف برای دومین باربین علاءالدوله و میرزاعبداللطیف، الغ بیك ناچار شدکه به تنبیه علاءالدوله اقدام نماید چون ما بین سپاه آنان جنك در گیر شد نیروی علاءالدوله منهزم شد والغ بیك بهرات مراجعت نمود پس از اندك توقفی ناچارشدکه برای گوشمالی‌یاغیان عازم ناحیه جرجان شود دراین گیرو دار الغ بیك دوچار طغیان فرزندش عبداللطیف گردیده .

بطوریکه مورخین ضبط نموده‌اند اصولا بین این پدر وفرزند از اوائل زمامداری صداقت وصمیمتی نبود و هرکدام سعی داشتند بوسایلی بر یکدیگر غلبه کنند . در این بین‌که الغ بیك گرفتار طغیان فرزند خود شده بود بدبختی دیگری برای وی پیش‌آمد بدین‌مضمون که یکی‌ازامراء اوطریق خیانت درپیش گرفته‌بعزم تصرف سمرقند قدم‌برداشته بود.چون الغ بیك به نزدیك سمرقند رسید اطلاع یافت که عبداللطیف سمرقند را تسخیر نموده وبرتخت سلطنت نشسته است ناچار نزد فرزند عاصی رفت وبفرمان پسرحکم قتل پدر صادر شد طولی‌نکشیدکه عبداللطیف برادر خود میرزا عبدالعزیزراهم که‌دراوان‌جوانی‌بود

---

۱ ــ در باب تاریخ الغ بیك و امپراطوری مغول پرفسور بارتلد BARTHOLD روسی کتابی نوشته است‌که توسط‌آقای حسین احمدی پور ترجمه شده دراین‌کتاب اطلاعات ذیقمیتی در باره زیج الغ بیگی مضبوط است .

ازانتشارات کتابفروشی چهر

بدنبال پدر شهید ساخت. ۸۵۳[1] هجری.

پس از شهادت الغ بیك وعبدالعزیز عبداللطیف توانست فقط مدت سه ماه بانهایت بیرحمی وقساوت سلطنت نماید تااینکه بانتقام خون پدردانشمند وبرادر ناکامش بقتل رسید باکشته شدن این سه تن درفاصله یکسال بساط سلطنت اعقاب امیرتیمور در ماوراءالنهر بر چیده شد و در واقع از همین تاریخ است که مقدمات تجزیه حکومت تیموری فراهم گردید.

---

۱ ــ یکی از فضلاء این قطعه را درتاریخ شهادت میرزا الغ بیك گفته:

الغ بیك آن شاه جم اقتدار	که دین نبی‌را ازاو بود پشت
ز عباس شهد شهادت چشید	شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳

در باب قتل میرزا عبداللطیف: سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیك آویختند او بعد ازقتل پدر پیوسته این بیت را تکرار می‌نمود:

پدرکش پادشاهی را نشاید	وگر شاید بجز شش مه نپاید

حبیب‌السیر جلد ۳ جزء سوم ص ۱۶۲

---

۱ ــ میرخواند در موضوع کشتن الغ بیك باستناد بیانات حاج‌امیرمحمدخسروی اطلاعات مفصلی در دسترس ما گذاشته‌است: بعد ازظهر یکروز الغ بیك وحاج امیر محمد سوار اسباز خود شدند وازسمرقند خارج گردیدند پادشاه مخلوع با نشئه تمام از همه چیزی بحث میکرد بآرامی اسب‌می‌راند هنوز ازسمرقند چندان دور نشده بودکه ازطرف «سولدوز» سروکله یکمرد جغتائی نمایان‌گردید وهمینکه بحضورآنان رسید اوامرخان مغول را برای توقف در قلعه مجاور ابلاغ کرد الغ بیك درحالیکه ازاین دستور شاق فوق‌العاده متاثر و بیمناك گردیده بود اجباراً بقلعه مورد نظروارد شد.شاه مخلوع ازفرط سرمادستور دادآتش روشن کنند وگوشت پاره‌ای بریان نمایند.در این اثنا جرقه‌ای ازآتش بدامن الغ بیك رسید و قسمتی از پوست وگوشت بدنش را سوزانید وی درحالیکه بلهیب‌آتش سوزان خیره خیره مینگریست زیرلب گفت: «توهم آگاهی.» حکمران سابق ماوراءالنهر بسیارمشوش وناراحت بود.حاج امیرمحمد میکوشید اورا تسلی‌خاطر بدهد لیکن بی‌ثمر بود دراین موقع که سایه‌های مهیب‌آتش درصفحه دیوار میرقصیدند در بشدت بازشد وعباس ویك مردناشناس واردگردیدند(سالها قبل بنا بدستورالغ بیك پدرعباس کشته شده بود عباس بتحریك و تشویق عبداللطیف منتظر پیداکردن فرصت برای‌گرفتن انتقام خون پدر بود) الغ بیك همینکه عباس را دید ازفرط هیجان ازجای بشد ومشت محکمی بچشم راست وی زد.مرد ناشناس ازپشت سرالغ بیك را بغل‌کرد وبسرعت پوستین‌آلتائی اورا درآورد عباس برای‌آوردن طناب ازاطاق خارج شد وحاج محمد ازفرصت استفاده کرده در راچفت‌کرد وبازنجیر آنرا محکم بست لیکن عباس بهرنحوی بود در را بازنمود والغ بیك راطناب پیچ کرده همراهان الغ بیك از

برای رسیدن بتخت سلطنت عبداللطیف پدر و برادر خودرا بقتل رسانید. لیکن بعلت تندخوئی، وکینه توزی نتوانست شالوده سلطنت خودرا مستحکم سازد. دراوائل امر دو چار حمله ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیروازدست دادن سمرقند شد. سپس بریختن خون اطرافیان خود پرداخت درنتیجه بحکم خباثتی که بر پدر و برادر نموده بود بشرحی که گذشت بدست مخالفین بسزای خودرسید سرازبدن وی جدا کردند. وبرای عبرت دیگران جسد عبداللطیف را در سردر مدرسه الغ بگی بدار آویختند.

در مورد جانشینی عبداللطیف بین مورخین اختلاف نظردیده میشود چنانکه صاحب حبیب السیرضبط کرده‌است میرزا عبدالله شیرازی (بعلت تولدش درمحل شیراز بنام شیرازی، شهرت‌داشت) فرزند ابراهیم سلطان بجانشینی او برخاست. برخی‌دیگر جانشین عبداللطیف را ابوسعید فرزندسلطان محمد جهانگیر میدانند بهرترتیب میرزاعبدالله مدت محدودی در سمرقند سلطنت نمودتااینکه دوچارتاخت وتازابوسعید گشت مدتی بهمین وضع ادامه داشت. تا اینکه ابوسعید توانست با مساعدت سپاهی ابوالخیر خان حاکم دشت قبچاق برعبدالله غلبه یابد و بدین ترتیب سمرقند بتصرف ابوسعید درآمد دستور داد میرزا عبدالله راکه درحال فرار بود پس‌ازاسارت بقتل‌آوردند، ۸۵۵ هجری.

قبل ازاینکه ابوسعید بامقدماتی‌که فراهم‌آورده بود بتواند بر تخت سلطنت جلوس نمایددوچارحریف قوی ومبارزی مانند ابوالقاسم بابرفرزند بایسنغر شد این رقیب زورمند از خراسان متوجه ماوراءالنهر گردید. و پس از زدوخورد با ابوسعید طرفین مصالحه نمودند بدین ترتیب‌که ماوراءالنهر وحدودترکستان دراختیار ابوسعید باقی باشد وعراق وفارس باابوالقاسم بابراختصاص یابد. لیکن طولی نکشیدکه حوزه تصرفات بابر نصیب جهانشاه پسرقرایوسف ترکمان قره قوینلوشد وابوالقاسم بابرهم درسال ۸۶۱ هجری در مشهد درگذشت.

دومین فرزند بایسنغر بنام علاءالدوله، درهنگام فوت شاهرخ حکومت هرات را داشت مابین او و الغ بیك و با بر زد و خورد هائی درگرفت در نتیجه حکومت خراسان بعلاءالدوله‌واگذار گردیدوپس‌ازیك رشته‌محاربات دیگروی‌درسال ۸۵۲ ازالغ بیك شکست خورد و بناحیه بدخشان رفت سپس روزگاری را با نهایت سختی در بیسر و سامانی

ترس جان متواری شدند وعباس الغ بیك را کشان کشان کنارتنور برد وبایك ضربه شمشیرکارش را یکسره کرد.

حاج محمد وملازمین الغ بیك پس ازاینواقعه باتأسف زیاد بسمرقند مراجعت نمودند:
نقل ازکتاب الغ بیك وزمان وی. یارتلدترجمهٔ آقای حسین احمدی پور ص۲۶۵-۲۶۶ ازانتشارات کتابفروشی چهر.

گذرانید و چون آماده مقاومت باسر سخت‌ترین دشمنان خاندان تیموری جهانشاه ترکمان قره قوینلو نبود صلح نمود تا آنکه در سال ۸۷۵ زندگی را بدرود گفت .

پس ازمرگ علاءالدوله پسرش ابراهیم که بدست ابوالقاسم بابرعموی خود مقید وزندانی شده بود ازفرصت استفاده نمود واززندان خودرا خلاصی بخشید وپس ازتهیه سپاهی وجمع آوری اطرافیان پدر بامیرزاشاه محمود که قصد تصرف استراباد را داشت روبروشد، ویراشکست داد ناگاه در همین ضمن گرفتار حمله جهانشاه ترکمان قره قوینلوگشت در این محاربه هرات را از دست داد بعداً با ابوسعیدهم بجنگ پرداخت لیکن نتیجه ای ازاین اقدامات بدست نیاورد تا اینکه در راه مشهد فوت نمود ۸۶۳ هجری .

با مطالعه شرح مختصر احـوالات عبداللطیف وعبدالله بن ابراهیم وابوالقاسم بابر علاءالدوله وابراهیم این مطلب روشن شد که ازتاریخ قتل الغ بیك ۸۵۳ هجری تا زمان پادشاهی سلطان ابوسعید ۸۵۵ که دوسال طول کشید اوضاع ممالك تیموری و جانشینان او روبه پریشانی و تفرقه گذارد و در خلال این مدت بیشتر اوقات بازماندگان این سلسله مصروف جنك وجدال خانوادگی و قتل وکشتار یکدیگر وامراء وبزرگان میشد وازهمین تاریخ است که مقدمات پیشرفت و تسلط امراء ترکمان (جهانشاه قـره قوینلو) روبتوسعه گذارداین خصم ورقیب سرسخت توانست باتاخت‌وتازهای فراوان شالوده حکومت ترکمانان درنتیجه‌قره قوینلو را درمتصرفات تیموری بنیان نهد .

سلطنت ابوسعید ۸۵۵-۸۷۳

ابوسعیداز اوائل عمر درنزد الغ بیك بسر میبرد تااینکه الغ بیك کشته شد. ابوسعید هم بحکم عبداللطیف بزندان افتاد پس ازاستخلاص از زندان به بخارا رفت طولی نکشید که عبداللطیف بقتل رسیدابوسعید ازفرصت استفاده‌نمود وپس ازنزاعی که باعم‌خود ابوبکر کرد توانست با مساعدت ازبکان نواحی توران وترکستان را بدست‌آورد وهمچنین درسال ۸۶۱ هجری هرات را متصرف، شد. از اقدامات ناروای اودراین ایام کشتن گوهرشادآغا می‌باشد .

توضیح آنکه‌ابوسعید که‌ازبدوکارهمواره‌درصدد تسخیر ناحیه‌خراسان بود بعدازشنیدن خبردرگذشت ابوالقاسم بابرتصمیم بتسخیرآن ناحیه گرفت دراین اثنا برهرکدام ازنواحی

مملکت یکی از امراءحکومت مطلقه داشت چنانکه برای تسخیر ناحیه هرات ناچارشد باهمراهی حکمران بلخ اقدام نماید پس ازمسخرساختن هرات وجلوس بتخت سلطنت برای گوشمالی کوتوال قلعه اختیارالدین(مولانا احمد یساول) عازم شد در این بین مغرضین ومفسدان توانستند موجبات سوءظن و بدبینی ابوسعید را نسبت بزوجه شاهرخ گوهرشادآغا که ازخواتین نامدار وخیرخاندان تیمور بشمار است فراهم آورند تا اینکه بنا بامر ابوسعید این بانو را بقتل آوردند. این واقعه ازعوامل موثر سقوط سلطنت ابوسعید میباشد. [1]

سلطان ابوسعید پس از کشتن گوهر شادآغا و بروز حوادث دیگری از خراسان بعزم ماوراءالنهر بحرکت آمد ضمناً اطلاع یافت که میرزا احمد فرزند عبداللطیف ازبلخ بقصد تعرض حرکت نموده ناچار بمقابله اوشتافت درحین منازعه میرزا احمد بقتل رسید وبرادرش میرزا محمدجوکی هم فرار اختیار نمود بدین ترتیب سلطان ابوسعید وارد بلخ شد.

در همین خلال است که مظفرالدین جهانشاه ترکمان از گرفتاری سلطان ابوسعید درناحیه خراسان استفاده نموده هرات را متصرف گشت لذا بدون درنك ابوسعید بقصد پس گرفتن هرات بحرکت آمد درنتیجه ما بین آنان کار بمصالحه کشید وقرارشد که جهانشاه بهمان حکومت آذربایجان که درزمان سلطنت شاهرخ بدو تفویض شده اکتفا نماید وهرات و ناحیه خراسان وعراق را تخلیه کند پس ازانجام شرایط صلح بار دیگر هرات بتصرف ابوسعید در آمد. متعاقب این پیروزی بر برخی حکام قلاع بین راه خراسان هم که سرازاطاعت برداشته بودند غلبه یافت ونیز درهمین سال میرزا علاءالدوله و فرزندش میرزا ابراهیم که ازمقابل ابوسعید گریخته ودرحدود دامغان بسر می بردند درگذشتند. ابوسعیدهمچنین پس از آرام کردن نواحی جرجان وانتصاب سلطان محمود فرزند خویش بحکومت آن ناحیه و خوابا ندن طغیان حاکم خطه سیستان و انجام یورش مازندران عازم هرات شد ۸۷۲ هجری. هم در این سال است که جهانشاه ترکمان بدست رقیب خود حسن ترکمان آق قوینلو بقتل رسید.

ابوسعید که مدتها در پی فرصت برای تصرف ولایات حوزه متصرفی جهانشاه بود از موقع استفاده نمود بفکر پیروزی برنواحی غربی ایران باوزون حسن ترکمان که حاضر بمصالحه بود درمیانه بجنك پرداخت در این مقابله چون لشکریان ابوسعید دوچار مضیقه آذوقه شدند شکست خوردندوابوسعید بدست اوزون حسن اسیر گردید سپس برحسب دستورامیر

---

۱ ـ مهدعلیا گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ از بانوان عفیف و صاحب همت مشهوری است که در احداث ابنیه دوران تیموری در هرات و مشهد سهم بسزائی دارد آرامگاه او در هرات می باشد.

ازآثار معروف اوبنای مدرسه ومسجدی است در هرات وهمچنین مدرسه گوهرشادآغا در مجاورت حرم حضرت رضا (ع) درمشهد ویك رشته ابنیه دیگر.

ترکمان آق قوینلو این سلطان اسیر که بخوشنامی و حمایت ازعلماء وفضلاء و اهل دین شهرت داشت بدست میرزا یادگار محمد بانتقام خون جده‌اش (گوهرشادآغا) بقتل رسید ۸۷۲ هجری .

سلطان احمد

سلطان احمد که بزرگترین فرزند ابوسعید بود (در تمام مدت دوازده سال سلطنت پدر) بر ناحیه ماوراءالنهر حکومت داشت پس ازمرگ پدر جانشین اوشد وبقصد تصرف خراسان عازم گردید و چون مواجه باغلبه سلطان حسین میرزا گردید بجانب سمرقند روانه شد .

سلطان احمد که بنام هشتمین پادشاه خاندان تیموری شهرت دارد دردوران سلطنت با آشوب و طغیان برادران خود (جمال ارغون ملقب بنعمت و عمرشیخ میرزا) وچندتن ازباقیماندگان امراء مغولی روبرو گردید درکلیه این تاخت وتازها پیروز شد وبدین ترتیب ولایات جنوبی بحیط تصرف احمد درآمد سپس بقصد تسخیر اندیجان باسلطان محمود طرح مودت ریخت لیکن توفیقی ازاین اتحاد نصیب وی نگردید سلطان احمد ازدرمصالحه باظهیرالدین محمد بابر در آمد وعاقبت دراواسط شوال ۸۹۹ فوت نمود .

سلطان احمد پادشاهی عادل وکریم النفس وشجاع و متدین بود است .

سلطان محمود

نهمین پادشاه تیموری سلطان محمود است که بشجاعت و مردانگی وجود وسخاوت و عیاشی‌مشهور زمان خودبود درموقع درگذشت پدرش درهرات بود سپس برای دیدار برادر خویش سلطان احمدعازم سمرقندشد دراوائل‌مابین‌این دوبرادر حسن رابطه بر قرار بود تا اینکه ولایات ترمد وچغانیان وبدخشان (جنوب شرقی ترکستان) را بتصرف آورد. پس ازفوت برادر درسمرقند درسال ۸۹۹ هجری بسلطنت رسید. در دوران سلطنت چندین بار درحدود کشمیر و نواحی هندوکش با کفار آن دیار بجنگ پرداخت از اینرو به سلطان محمود غازی شهرت یافت . همچنین باسلطان حسین میرزابایقرا چندین بار بمقابله و زد وخورد شتافت .

سلطان محمود برای تحکیم مبانی سلطنت عده زیادی از افراد خاندان تیمور

را بقتل رسانید وضمناً بامردم وبزرگان واکابرعصر بنای بدرفتاری‌نهاد وتاتوانست موجبات ایذاء مردم را ازطریق ترویج فساد اخلاق ومحرمات فراهم ساخت تاآنکه در سال ۹۰۰ هجری بدیار نیستی رفت

سلطان حسین

سلطان‌حسین درسال ۸۴۲ هجری درهرات متولد شد دوران کودکی را نزد میرزا الغ بیك گذرانید. تا اینکه پیش میرزا ابوالقاسم بابررفت. سپس بخدمت سلطان ابوسعید پرداخت. طولی‌نکشیدکه بدست ابوسعید زندانی شدلیکن باوساطت یکی ازخوانین‌درباری مستخلص گردید .

سلطان حسین پس از خلاصی از زندان بابوالقاسم بابر ملحق شد ودر مرو با دختر معزالدین سنجر ازدواج نمود نتیجه‌این مزاوجت ولادت‌بدیع‌الزمان میرزا میباشد پس از چندی بین پدر زن وداماد اختلاف روی‌داد. سلطان‌حسین ناچارشدکه در معیت ابوالقاسم بابر بحدود خوارزم ومروشاهجهان وخیوه فرارنماید .

درسال ۸۶۲ هجری با باباحسن‌که ازمقابل امیرجهانشاه ترکمان و ناحیه جرجان فرارکرده بود بمقابله پرداخت جرجان بتصرف سلطان حسین درآمد وباباجان‌کشته شد. جرجان‌را بپایتختی‌انتخاب نمود ودراین شهر بسلطنت نشست . دراوائل سلطنت ازابوسعید بظاهراطاعت داشت لیکن پس ازتصرف نیشابور وسبزوار علم مخالفت برداشت درمقابله‌ئی که باابوسعید درنواحی رادکان رویداد استراباد ازدست وی خارج‌ودراختیار ابوسعید در آمدسپس ناچار شدکه بخوارزم فرارکند .

سلطان‌حسین همواره منتظرفرصت بودکه برجرجان تسلط یابد ازحسن اتفاق توانست درهنگامیکه سلطان سعیددرترکستان بامیرزا محمد جوکی‌درنبرد بود عازم استراباد شود این شهر بانضمام سایر نواحی جرجان و مـازندران بتصرف او درآمد . ازاین پس عازم تصرف هرات شد بدواً ناحیه سرخس را مسخر ساخت وهرات را متصرف شد . تا اینکه سلطنت او رسمیت یافت ۸۷۲ هجری .

سلطان حسین از خوارزم بحدود سبزوار و نیشابور وترشیز حرکت‌کرد در حوالی ترشیز میان اووسپاهیان سلطان‌سعید جنك درگرفت دراین مقابله رشادت خاصی از ناحیه همراهان‌سلطان‌حسین‌بظهور رسید درنتیجه‌اردوی سلطان سعید دوچارشکست‌شدنیروی فاتح

تمام ناحیه خراسان ومرو وخیوه را متصرف گردید .

دراین‌اثنا امیرعلیشیر نوائی که بوفور فضل‌ودانش مشهور بود ازدستگاه سلطان احمد دوری جسته و روی بخدمت سلطان حسین آورد حضور این فاضل با کمال از علل اساسی شهرت علمی دربار بایقرا درهرات گردید. زیرا باتشویق وحمایتی که بایقرا و این شاعردانشمند عالیقدر که بعداً خلعت وزارت‌هم پوشید ازفضلاء وعلماء عصر خود نمودند موجب شد که ازنواحی‌ماوراءالنهر وآذربایجان وعراق‌وسایر ولایات جمع کثیری ازافاضل واکابر بدورآنان جمع شوند .

بشرحی که گذشت سلطان‌حسین بایقرا کلیه نواحی خراسان وسیستان وبلخ را بدست آورد وبرحدود جرجان حکومت میکرد . چون دامنه متصرفات اوروبفزونی نهاد یادگار محمد نوه شاهرخ بتحریك حسن بیك‌ترکمان شروع بتاخت وتاز دراطراف خراسان نمود تاآنجاکه هرات وخراسان وقهستان برای مدتی بدست دشمنان سلطان حسین افتاد. لیکن طولی نکشیدکه سلطان حسین‌مجددا هرات را بدست‌آورده ویادگارمحمد را بقتل‌رسانید. این اوضاع مشوش و یاغیگری اطرافیان تاسال ۸۹۵ ادامه داشت از بدبختیها این شهریار فرهنك پرور مخالفت فرزندش بدیع الزمان میرزا با پدر بود با اینکه در این مقابله فرزندعاصی شکست خورد لیکن با وساطت علماء و روحانیون مابین پدر وپسر مصالحه شد وقرار بر این گردیدکه حکومت سیستان هم‌به بدیع الزمان میرزا واگذارشود. درهنگامیکه‌سلطان حسین‌دوچارحملات ازبکان شد امیرعلیشیرنوائی نیز درگذشت ۹۰۶ هجری [1].

بافقدان این سیاستمدار صائب‌رأی شکست عظیمی بدستگاه بایقرا وارد گردید زیرا با وجود داشتن چنین وزیر و مشاور عاقلی میتوانست در مقابل حمله ازبکان چاره اندیشی نماید .

درخلال‌همین سنوات است که عده‌ای ازفرزندان سلطان حسین‌هم درگذشتند وبعلاوه عده‌ای‌ازامراء ناحیه عراق هم‌ازبیم قدرت روساء قبائل‌آنحدود گریخته بهرات پناه بردند. پس‌ازمرك سلطان‌حسین بایقرا بانی مکتب درخشان علمی وهنری هرات بنابصلاحدید

---

۱ - امیرعلیشیرنوائی بمرض‌سکته درگذشت ومورخ شهیرخواند میرصاحب حبیب‌السیر ماده تاریخی دراین باب سروده است :

جناب امیر هدایت پناهی	که ظاهرازاوگشت‌آثاررحمت
شدازخارزار جهان، سوی باغی	که‌آنجاشگفته‌است گلزاررحمت
چونازل‌شدانواررحمت بروحش	بجوسال فوتش زانوار رحمت

اکابر زمان قرار شد بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین که هردو برادر بودند مشترکا امور ممالك تیموری را بااتحادکامل که مؤکد بعهد وپیمان بود اداره نمایند این دو برادر پس‌از حمل جنازه پدر بهرات وانجام مراسم تدفین اقدام باجراء تعهدات خود نمودند.

بدین ترتیب امراء وبزرگان بنام‌آن دو برادر خطبه خوانده وپس‌ازتقسیم ممالك تیموری وتعیین مناصب لشگری وکشوری‌وحدود متصرفات هریك هرات را بپایتختی مشترك انتخاب کردند وباداره امور مملکت پرداختند لیکن‌طولی نکشید که عده‌ای ازشاهزادگان تیموری ببهانه اینکه سلطان مظفر حسین‌میرزا شایسته احراز مقام سلطنت نمیباشد بطغیان و شورش پرداختند.

دوران فترت سلسله تیموری

بنا بشرحیکه ضمن دوران‌سلطنت‌الغ بیك‌وقبل‌ازجلوس سلطان ابوسعید گذشت اوضاع ممالك تیموری دراثرجنك وجدال‌داخلی ونفاق وقتل وکشتار خانوادگی وسوءظن و بدبینی شاهزادگان نسبت بیکدیگر روزبروز رو به پریشانی‌وزوال میرفت. ازطرفی قیام ترا کمه قره قوینلو وازبکان وقتل گوهرشادآغا عیال‌شاهرخ بدست سلطان سعید وایام معدود سلطنت سلطان احمد ومحمود و گرفتاریهای فراوان سلطان حسین بایقرا و اختلاف وی بایادگار محمد ومرك وفقدان مورخ و وزیر عالیقدر امیرعلیشیر نوائی ازاهم علل پاچیدگی اساس خاندان تیموری بود.

مرك سلطان حسین بایقرا که در دوره وی هرات پایتخت او دارای درباری مشهور ومرکز علماءوفضلاءشده‌بود موجب شد که اختلاف شدیدی بین فرزندان بایقرا بوجود آید مجموع این حوادث وعوامل زمینه را برای موفقیت ازبکان آماده ساخت.

محمد خان شیبانی ازسلسله‌ازبکان که جزء حکام معتبر اولوس جوجی‌خان پسرچنگیز بشمار میرفت پس‌ازآنکه مدتها در بخارا‌ملازم سلطان احمد بود علم طغیان برداشته وباتفاق لشگریانی که ازنواحی‌قبچاق وترکستان‌تهیه‌دیده بود توانست ناحیه‌ماوراءالنهر وسمرقندرا تصرف نماید وسپس برفرغانه وتاشکند غلبه‌نمود بدین ترتیب سلسله خاندان‌ازبك را تشکیل داد وبلخرا درمحاصره خود درآوردوعازم فتح خراسان شد۹۱۲ هجری. خطه خراسان چون تاب‌مقاومت دربرابر نیروی محمد خان شیبانی را نداشت مانند سمرقند وبلخ تسلیم شد. بدین‌ترتیب‌متصرفات‌تیموریان‌درحوزه ماوراءالنهر وخراسان بتصرف‌ازبکان درآمدو کلیه شاهزادگان‌تیموری باستثنای بدیع‌الزمان که بدواً بشاه اسمعیل صفوی‌وسپس بدربار عثمانی

استانبول) پناهنده‌شد بقیه کشته شدند تااینکه محمد خان شیبانی هم در سال ۹۱۶ هجری درجنك مرو ازشاه اسمعیل صفوی شکست خورده وکشته شد .

بدین ترتیب‌خراسان بین‌امراء ازبك تقسیم گردید. خطبه وسکه بنام امام محمدخان خلیفه‌خوانده شد. فرزندان سلطان مظفر حسین بنام حسن ومحمد حسین‌در حوالی مشهد بدست‌امراء ازبك اسیر و بقتل رسیدند ازبکان همچنین بر پسر سوم‌سلطان حسین که‌درقاین بود حمله نمود شاهزاده تیموری پس از شکست در اطراف سبزوار باردوی شاه اسمعیل صفوی‌پناهنده گشت بعداً درکاشان درگذشت‌دراین‌خلال‌سلطان بدیع‌الزمان وبرادرش سلطان مظفرحسین که‌درنواحی‌استرابادمیگذراندند دوچارتعقیب‌محمدخان شیبانی شدند تا اینکه سلطان‌مظفرحسین‌دراسترابادددرگذشت ۹۱۴ هجری. سلطان بدیع‌الزمان هم‌پس‌ازمرك برادر ناچارشد که سفری بهندوستان نماید پس‌ازیك سال‌اقامت درآن مملکت بشاه اسمعیل پناهنده شد. اواخرعمر بهمراه سلطان سلیم ازتبریز باستانبول رفت ودرآنجا رحل اقامت افکند. طولی‌نکشید که‌بمرض طاعون درآن دیار درگذشت.

پس‌ازمرك‌سلطان بدیع‌الزمان‌یگانه فرزندش‌محمد زمان که مدتها درنزد شاه اسمعیل صفوی بسر میبرد‌ازاردوی شاه اسمعیل که بمقابله سلطان سلیم عثمانی میتافت روبرگردانده باسرعت خود را باستراباد رسانید. حاکم‌استراباد امیرحسین هزارجریبی‌بپاس‌حق شناسی بدودمان تیموری شهررا دراختیار محمد زمان گذارد لیکن طولی‌نکشید که شاه اسمعیل ازمقابله باسلطان سلیم برگشت ودر حدودآق مشهد ساری بسرکوبی محمد زمان پرداخت محمد دراین برخورد مغلوب شد و اضطراراً به ترکمانان پناهده گردید وازراه ابیورد بناحیه غرجستان (شمال شرقی هرات) که دراختیار یکی ازامراء پدرش بنام امیراردوشاه بود رفت وبامساعدت امیر اردوشاه نواحی بلخ وحوالی بدخشان را متصرف گردید ۸۱۳ هجری. اماپس‌ازاندك زمانی مابین‌این دومتحد نفاق‌افتاد درنتیجه امیراردوشاه کشته شد. محمد زمان گرفتار ظهیرالدین محمد بابر که درکابل سمت امارت و سلطنت داشت گردید وبالاخره باوساطت اکابرورفت و آمد ایلچیان قرار براین شد که حکومت بلخ کماکان در اختیار او بماندواین‌وضع ادامه‌داشت تاآنکه بدست ازبکان حکومت‌آخرین بازمانده تیموری دربلخ هم بسر رسید .

امپراطوری تیموری درهندوستان ۹۳۳-۱۱۱۹

اززمره افراد نامدارخاندان تیموری ظهیرالدین معروف به‌بابراست. وی که فرزند

عمرشیخ و نوه ابوسعید بوده در سال ۸۸۸ هجری در هرات متولد و در ۱۲ سالگی بامارت ناحیه فرغانه منصوب گردید ومدتها دوچار کشمکش بامنسوبان وسایر شاهزادگان تیموری بود تااینکه ازهرج ومرج اوضاع استفاده نموده ناحیه سمرقند را درسال ۹۰۶ هجری بتصرف آورد.

لیکن بعداً گرفتار حملات محمدخان شیبانی گردید. سمرقند ازدست وی خارج شدعاقبت الامر ازتصرف ونگاهداری سمرقند وحوزه ماوراءالنهر هم مایوس ومنصرف گردید.

درهمین زمان حاکم کابل که ازمنسوبان بابر بود درگذشت واوضاع آن ناحیه دوچار اغتشاش گردید بابر ازفرصت استفاده نمود باکوشش و فداکاری زیاد توانست درسال ۹۰۹ هجری آن ایالت رابقبضه خوددرآورد پس ازدوسال که درکابل مستقر شدبعزم فتح هندوستان که ازمقاصد همیشگی وآرزوهای دیرینه اوبود عازم گردید توانست با مقدماتی که تهیه دیده بود به ترتیب برنقاط پنجاب ولاهور واگرا وگجرات ودکن غالب شود. این فتوحات عظیم موجب شد که فاتح هندوستان بتواند بتأسیس سلسله تیموری مشهور به مغول کبیر و یا امپراطوری مغول همت گمارددراین سلسله علاوه بر بنیان گذار آن «بابر» چندتن سلاطین مشهور ظهور نموده اندکه به ترتیب : همایون . اکبر . جهانگیر . شاه جهان . اورنک زیب میباشند.

سلاطین مشهوراین سلسله بااینکه درهندوستان ودهلی سلطنت داشته اند واصولا هیچگونه فرمانروائی برکشورایران نداشته اند لیکن ازاین نظر که دربارآنان دردهلی تاتاریخ ۱۱۱۹ هجری (۱۷۰۷ میلادی) مرکز علماء وفضلاء وشعرای پارسی زبان بوده است دارای قدر و شوکت واهمیت بسیاری درتاریخ علوم وادبیات فارسی میباشد وازهمین جهت است که دهلی مامن وملجاءِ دانشمندان آن عصر بشمار میآمد.

بنابراین دوره زمامداری امپراطوران مغول در هندوستان قریب ۱۸۶ سال بطول انجامید (۱۷۰۱-۱۵۲۷ میلادی) تا اینکه پس ازاورنك زیب جانشینان وی نتوانستند آن مملکت وسیع را اداره نمایند بتدریج دوچار ضعف وپریشانی شدند بتدریج بدوران حکومت آنان درهند خاتمه داده شد.

اسامی سلاطین تیموری ومدت سلطنت آنان

۱ ـ امیر تیمور گورکان	۷۸۳ ـ ۸۰۷ هجری
۲ ـ سلطان خلیل	۸۰۷ ـ ۸۱۲ »
۳ ـ » شاهرخ	۸۰۷ ـ ۸۵۰ »
٤ ـ » الغ بیك	۸۵۰ ـ ۸۵۳ »

۵ ـ » عبداليطيف ۸۵۳—۸۵٤ »

۶ ـ » عبدالعزیز ۸۵٤—۸۵۵ »

۷ ـ » ابوسعید ۸۵۵—۸۷۲ »

۸ ـ » احمد ۸۷۲—۸۹۹ »

۹ ـ » محمود ۸۹۹—۹۰۰ »

۱۰ ـ » حسین‌بایقرا ۹۰۰—۹۱۱ »

فهرست امپراطوران تیموری درهندوستان

۱ ـ ظهیرالدین بابر ۹۳۷—۹۳۳

۲ ـ همایون ۹۳۷ — ۹٦٤ هجری که بدربار ایران پناهنده شد

۳ ـ اکبر ۹٦٤—۱۰۱٤

٤ ـ جهانگیر ۱۰۱٤—۱۰۳۸

۵ ـ شاه جهان ۱۰۳۸—۱۰٦۹

۶ ـ اورنك زیب ۱۰٦۹—۱۱۱۹ (۱۵۲٦ - ۱۷۰۷م)

فصل دهم

اوضاع صنعتی وادبی ایران

(در دوره تیموری)

سلسله تیمورلنك که درحدود یکقرن ونیم دوام کرد و بر کلیه امراء آل مظفر. آل کرت و ایلکانیان. سربداران غلبه نمود توانست علاوه برتشکیل دولت وسیعی که شرح آن بتفصیل در ضمن فتوحات تیمور واعقاب فرهنك پرور او گذشت خدمات فراوانی نیز بعالم علم وادب وهنر از نظر گردآوری فضلاء ودانشمندان وصنعتگران وهمچنین در تأسیس مراکز علمی وکتابخانه و مدارس وتحولی درمعماری وساختمان ابنیه تاریخی وسایر رشته‌های هنرهای زیبا بنماید تاآنجاکه نام فرزندان امیرتیمور مانند شاهرخ وبایسنغر . الغ بیك. سلطان حسین بایقرا وهمچنین زوجه شاهرخ گوهرشاد آغا (بعلت توجه خاصی که درتشویق ادباء وشعراء وخطاطان ونقاشان ومورخین وهنرمندان مبذول داشته‌اند) درعداد پادشاهان هنر دوست و حامیان هنرهای ملی وفرهنك پرور ایران ثبت شده بدیهی‌است آثار باقیمانده گرانبهای صنعتی و تاریخی این دوران شاهد بارزی ازخدمات شهریاران تیموری نیز میباشد .

یکی از نکات مهمی که در رونق ادبی وعلمی دربار پادشاهان تیموری موثر افتاد حمایت امیرتیمور و فرزندان وی از ارباب معرفت و حرف بودکه در دربار سلسله‌های مختلف که بدست امیرتیمور برچیده شدند . زندگانی می‌کردند

زیرا با جمع آوری ارباب علم و ادب و اعزام آنان بماوراءالنهر و سمرقند و

بخارا وبعداً بهرات وخراسان مرکزیت علمی خاصی بوجود آمد که در تاریخ ادبیات و علوم بنام مکتب شاهرخ درهرات و بایسنغر و سلطان حسین بایقرا شهرت یافت .

شاهرخ که ازمشهورترین پادشاهان دودمان تیموراست گذشته ازجنبه تقوی وعدالت شخصاً پادشاهی مهربان وفرهنك پرور وعلاقمند بآبادانی ودرعین حال مردی رشید وسلطانی فاتح بوده . دربارش در هرات مرکز اجتماع فضلاء و شعراء و مورخین گردید و بنا بدستوراو کتب تاریخی چندی بزبان فارسی تدوین وتألیف یافت وانتشار این کتب ورونق سایر رشته‌های هنرهای ظریفه اعتبار ورونق خاصی بدربار هرات داده است که در نتیجه اجراء سیاست حمایت از ارباب فضل وصنعت تا دوره صفوی ادامه داشت و از همین جهات است که عده‌ای از محققین را عقیده براین است که تمدن درخشان دوران صفوی بالاخص در برخی ازشعب هنری بر بنیان فرهنك دوران تیموری بر پا شده و اساس نهضت را بدوران تیموریان نسبت میدهند .

الغ بیك فرزند شاهرخ که مردی تربیت یافته بودو بفراگرفتن علوم ریاضی دلبستگی خاص داشت وبنای معروف زیج الغ بیگی در سمرقند ازآثاراوست ازبزرگترین حامیان ومشوقین علمأء ریاضی ونجوم عصرخود بشمار میآید بهمین جهة دربار این شاهزاده تیموری دارای مقام علمی ونجومی بود وهمواره مرکزاجتماع منجمین وریاضی دانان آن عهد بشمار میرفته است .

گذشته ازاینکه دربار سلطان حسین بایقرا در ترویج زبان فارسی خدمات مهمی انجام داد (این سلطان شخصاً مردی فاضل واهل معرفت بوده است) آثار نفوذ این زبان درادبیات ترکی عثمانی آن تاریخ کاملا روشن وواضح است. وجود وزیر دانشمند اوامیرعلیشیر نوائی که درنظم ترکی وفارسی شهرتی بسزا دارد دررونق مقام علمی وادبی این ایام بسیار موثر بود ونیزظهور شاعر دانشمند ومشهور ایران بنام عبدالرحمن جامی ومکاتبات منظوم ومنثورآن باسلطان بایزید عثمانی ازاهم علل تأثیرافکار ادبی ایران درزبان ترکی ودوره سلاطین عثمانی میباشد .

ارتباط عبدالرحمن چلبی فقیه مشهورترك باجلال الدین دوانی فیلسوف وحکیم ایرانی و اقدام سعدالدین تفتازانی درنظم ترکی بوستان سعدی تایر مهمی در نفوذ ادبی زبان فارسی درترکی داشنه است بدین ترتیب دربار حسین بایقرا با وجود وزیر دانشمند وی از مراکز مهم ادبی و مجمع شعراء و ادباء نامدار دوره تیموری محسوب است .

هنرخط وتذهیب و نقاشی ومینیاتور سازی دراین عهد بمقام بلندی نائل شد و درباب پیشرفت فن خط وجود بایسنغر که خود ازخطاطان نامی بشمار است بسیار موثر بود زیرا

این‌شاهزاده تیموری درتشویق خطاطان سعی بلیغ داشت وتاآنجاکه ازآثار خطی‌آن دوره برمیآید مکتب هنرخط وپیدایش خطاطان مشهور نتیجه مساعی دربار بایسنغر و شخص وی بوده است .

بایسنغر نقاش‌وشاعرهم نیز بوده است کتیبه‌های ثلث مسجد گوهرشاد مشهد بخط او میباشد اینك برای‌توصیف وتشریح آثارصنعتی این دوره درمرحله اول بطریق اختصار بشرح مهمترین ابنیه تاریخی این عهدکه ازلحاظ معماری حائزاهمیت است اشاره مینمائیم سپس بتاریخ ادبی وعلمی دوران تیموری میپردازیم .

معماری عصر تیموری

درضمن شرح فتوحات‌امیرتیمور واعقاب وی‌باین نکته اشاره شدکه سلاطین تیموری پس‌ازهرفتح وغلبه‌ای تساآنجاکه میتوانستند هنرمندان وصنعتگران و معماران ونقاشان و طراحان را ازنواحی‌مختلف گردآورده بحدودماوراءالنهر وسمرقند وهرات وبخارا اعزام مینمودند بدیهی‌است ازوجود این عده دراحداث ابنیه وکاخهای سلطنتی ومساجد ومدارس ومقابر و سایر ساختمانهای مورد نظرخود استفاده میکردند و در واقع یکی ازعلل مهم آبادانی پایتخت های تیموری جمع‌آوری همین ارباب هنر وصنعت وعلاقه پادشاهان تیموری بانشاء ابنیه بوده‌است وبس .

امیرتیمور بعلت قبول‌اسلام ومسافرت‌های فراوان همواره سعی‌داشت‌که دراقامتگاه‌های تابستانی‌وزمستانی خود دارای‌باغات وعمارات سلطنتی بوده ودرنقاط مهم ماوراءالنهر بساختن مساجد وابنیه مذهبی‌همت میگماشت تابدین‌ترتیب بتواند درعمران وآبادی وزیبائی تختگاههای خود اقدام نماید. همینکه امیرتیمور درگذشت بازماندگان‌او در صدد ترمیم خرابیها برآمده وپیش‌ازپیش بفکرایجادابنیه وتزئین وآرایش شدندتابحدی‌که شهرهرات پایتخت شاهرخ دارای بسی بناهای عالی وگرانبها گردید .

اختلاط هنرمندان مختلف باصنعتگران ایرانی موجب نهضت خاصی در امرطراحی ساختمان وتزئینات‌کاشیکاری ونقاشی شد لیکن اسلوب وسبك ساختمانها تحت‌الشعاع شیوه ایرانی قرارگرفت واین نکته ازمشاهده وملاحظه‌آثار معدودی‌که ازاین دوره درسرزمین کنونی ایران باقیمانده ثابت وهویدا است .

ازابنیه مهمی که ازدوران تیموری قرن نهم هجری (۱۵ میلادی) در ایران میباشند دو بنا از همه مهمتر و سایر ابنیه‌آن در درجه دوم اهمیت قرار دارند که اینك بشرح

این قبیل ابنیه تاریخی میپردازیم .

مسجد گوهرشاد

مسجد گوهرشاد مشهد که جزء ابنیه آستان قدس رضوی بشمار میآید از زمره زیباترین ابنیه تاریخی قرن نهم هجری و دوره تیموریان است که بنام بانی آن گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ تیموری نامیده میشود این مسجد بسبك مساجد چهار ایوانی ساخته شده ساختمان این بنا در سال ۸۲۱ هجری (۱۴۱۸ میلادی) آغاز گردید بنای آن تقریباً ۱۲ سال بطول انجامید و تحت نظر قوام الدین معمار شیرازی پایان یافت. چون این بنا از ابنیه آستان قدس میباشد دارای سر در و مدخل مستقلی نیست . سر در ایوان طرف قبله آن دارای طاق عظیم کاشیکاری است درطرفین آن دومناره کاشی جالب ساخته شده که ازلحاظ زیبائی کاشیکاری آن بسیار قابل توجه وحیرت آور است . در این ایوان مجلل و با شکوه کتیبه کاشی تاریخی مفصل آن باخط بایسنغر و حروف بسیار درشت سفید برروی زمینه آبی سبز رنك که درنهایت زیبائی نوشته شده باعث اعجاب بینندگان است .

گذشته از جنبه کاشیکاری و رنك آمیزیهای متنوع این کتیبه مطلبی که بی نهایت در ارزش هنری وتاریخی این نوشته موثر میباشد شیوه وحسن خط درکتابت مفاد کتیبه است که بوسیله یکی ازشاهزادگان فرهنك پرور وخطاط ونقاش تیموری بیادگار نوشته شده از ازاین رومحققین باستان شناس برای این کتیبه ازلحاظ هنری ونکات تاریخی اهمیت زیادی قائل میباشند و بهمین جهات است که این بنارا با معماری دلپسندی که دارد جزء یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب میدارند اینك متن کتیبه تاریخی آن :

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی انما یعمر مساجدالله . . . . . و قال النبی علیه السلام من بنی اله مسجداً لیذکرالله فیه بنی الله له بیتاً فی الجنة قال الله جل جلاله وعم نواله وقول النبی صلی الله علیه و آله ، قدانشأت هذاالمسجدالجامع الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل والاکرم مولی ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاهرخ بن تیمور کورگانی بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه الحضرة العلیاوالجلیلة الکبراء شمس سماءالعفة والسداد الموصوفة بالشرف والعزوالرشاد

گوهرشاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی و العقیدة الراسخة العظمی لحصول المامول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها الحسن مآلها و اصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلبا لمرضاته و شکراً علی الائـه وحمداً علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن وخیر بها باحسن اجر المحسنین وخصها باحمل ما اعده بعباده الصالحین کتبه راجیاً الی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور کورگانی فی ۸۲۱.

بطوریکه ازمفاد این کتیبه تاریخی بر میآید، این مسجد را گوهرشاد آغا ازعین مال خود ساخته و بایسنغر هم تا حدودی که محل نصب کتیبه‌جای داشته ازمحاسن وفضائل و تقوی مادرخویش تمجید و ستایش نموده‌است. بنظر عده‌ای از اهل تحقیق که آشنائی کامل بشیوه خطوط مختلف دارند معتقدند که قسمت زیادی ازاین کتیبه که بخط بایسنغر بوده است ریخته شده وبعداً درحین تعمیر باخط محمد رضا امامی که ازخطاطـان مشهور دوره صفوی است تجدید وترمیم گردیده ضمناً درآغاز وپایان کتیبه تاریخی دوسطر دیگر بدین ترتیب خوانده میشود که حاوی نام معمار معروف این بنا میباشد.

«اتفق تحریرها فی اوائل شهرالله المبارك رجب المرجب سنة احدی عشرین وثمانمائه عمل العبد الضعیف الفقر المحتاج بعنایة الملك الرحمن قوام الدین ابن زین الدین شیرازی الطیان ؟.» از مطالعه این کتیبه معلوم میشود که معمار این بنای شگرف و عظیم تاریخی قوام الدین شیرازی میباشد.

گذشته ازتاریخ ۸۲۱ هجری چند تاریخ دیگر دراین مسجد چهارایوانی گنبد دار که دراطراف آنهم حجرات دوطبقه‌ای ساخته شده موجود است که اغلب ایـن سال‌ها دلیل برتعمیر ومرمت بنا یاالحاق قسمتی بربنای اصلی میباشد.

گنبدکاشی این مسجد پیازی شکل و برنك سبزتیره مزین است و نقوش واشکال زرد رنگی درآن بنظر میرسد و هم چنین کتیبه بزرك سیاه رنك آن کـه بخط کوفـی جلب توجه مینماید براهمیت منظره گنبد افزوده است. مجموع این ابنیه وکاشیکاریهای معرق وخوش آب ورنك وکتیبه‌های زیبای آن موجب شده که این مسجد ازهرجهت کامل ودرعداد یکی از شاهکارهای معماری دنیا محسوب شود. بطورکلی مسجد گوهرشاد شامل: جامع تاریخی - صحن - ایوان مقصوره - منبرصاحب الزمان. شبستانها. گنبد ومنارهٔ است. در جوار مسجد مشهور گوهرشاد آغا مسجد دیگری بنام پیرزن میباشد که بنای آنراهم بدوره شاهرخ نسبت میدهند.

۱ - کتیبه ایوان روی بقبله حاکی از تعمیراتی است که در زمان شاه عباس که در داخل مسجد بعمل آمده.

۲ - در طـرفین در ورود کتیبه‌هائی بنظر میرسد در پـایان یکی ازآنها نام استاد

علی بنا و تاریخ ۱۰۵۳ نقش بسته .

۳ ــ کتیبه‌ای بخط محمدرضا امامی مربوط بپایان یافتن تعمیر مسجد درزمان شاه سلطان حسین صفوی است .

۴ ــ درسمت راست وچپ ایوان ورودی کتیبه منظومی در باره تعمیر مسجد توسط زال بیك درعهد سلطنت شاه سلیمان صفوی خوانده میشود این کتیبه مورخ بسال ۱۰۸۸ هجری وماده تاریخ آن چنین است:

شد رقم تعمیر مسجد کرد زال ــ عمل حقیر فقیر . شجاع بناء اصفهانی .

۵ ــ کتیبه پیشانی ایوان بخط زمینه زرد باکاشی معرق حاکی از تعمیرات دوران شاه سلیمان صفوی تاریخ این کتیبه سبع وثمانین وبعد الف ۱۰۸۷ ونویسنده آن محمد رضا امامی است .

۶ ــ کتیبه خروجی سمت چپ برروی کاشی معرق دارای تاریخ سنه احدی و عشرین وثمانمانه ۸۲۱ هجری درکنار این کتیبه بخط نستعلیق برکاشی لاجوردی چنین ثبت شده :

بتوفیق حق این مبارك مقام　　　　بمعماری کمترین شد تمام

محمد باقر هزار وهشت

۷ ــ درایوان دارالسیاره درروی سنك بخط ثلث چنین نقرشده : الفقیرشمس‌الدین جعفرالموسوی سنه‌اثنی وستین و ثماتمانه وهمچنین کتیبه دیگری مورخ بسال ۱۱۱۱ هجری ونام کاتب آن محمد رضا امامی دراین مکان موجود است .

۸ ــ کتیبه‌ای مربوط بتعمیر مسجد بسرکاری عبدالله در تایخ ۱۰۸٤ هجری کاتب آن محمد رضا امامی است .

۹ ــ کتیبه‌ای در پیشانی ایوان بخط ثلث بر روی کاشی معرق دارای تاریخ ۱۰۸۷ باامضاء محمد رضا امامی .

۱ ــ درطاق وسط مجاورمنار سمت راست تاریخ ۱۰۸۷ ضبط شده .

گذشته ازسالهائی که ذکرشد یك رشته کتیبه‌های دیگری که حاکی ازتعمیرات مکرر ابنیه‌آستانه است در گوشه و کنار ساختمانها موجود است . تاریخ کلیه این کتیبه ها بین ۱۱۹۵ــ۱۲۷٤ هجری است .

دربین‌این کتیبه‌هامتن و قفنامه‌ای است بنام شاهرخ بهادر وگوهرشادآغاکه حاکی ازواگذاری موقوفاتی برمسجد است این وقفنامه مورخ بسال ۸۲۹ هجری است .

۲ ــ بطوریکه شهرت دارد برای تکمیل‌ساختمان مسجد معروف گوهرشادآغا حاجت بضمیمه نمودن صحن کنونی مسجد پیر زن بود چون صاحب زمین که بانوی سالخوردی بود حاضر نشد که قطعه زمین ملکی خود را واگذار نماید گوهرشادآغا از اضافه نمودن آن

زمین بمسجد صرف نظر نمود وضمناً بنا بدرخواست صاحب زمین مسجدی هم برای مشارالیها احداث نمود بهمین مناسبت است که مسجد مجاوررا پیر زن می نامند .

مسجد شاه

یکی دیگر ازابنیه معروف قرن نهم هجری بنای مسجد شاه مشهد است که دارای گنبدی بزرك ومزین بکاشیکاری ودارای ایوان و دومناره وفضای مناسبی میباشد بطوریکه ازمطالعه متن کتیبه ایوان که بخط ثلث باکاشی سفیددرمتن لاجوردی نقش بسته معلوم میشود ساختمان بنای اصلی مسجدتیموری درسال ۸۵۵ هجری پایان یافته است : «.... فی رجب سنة خمس وخمسین وثمانمائةالهجریة» درآخر کتیبه نام معمار بنا بدین ترتیب ثبت شده : «عمل . . . . ابن شمس الدین محمدالتبریزی بنا»

در قسمت پایه گنبد و در فواصل پنجره ها بخط کوفی باکاشی سفید رنك کلماتی مانند الحکم لله والملك لله ثبت شده قسمتی ازاین خطوط هم محو وریخته است .

دومناره کاشی که درطرفین ایوان قرار گرفته دارای کتیبه‌هائی میباشند مفاد این کتیبه‌ها احادیث وآیات قرآنی است .

بطورکلی این بنا صدمات فراوانی دیده. متأسفانه بیشتر کاشیهای اصیل آن فروریخته وتزئینات بعدی آن معرف تعمیراتی است که دراین اواخرانجام شده .

مدرسه شاهرخ (یامدرسه دو در)

بنای مدرسه دو درمتعلق بزمان شاهرخ بهادر بنا برکتیبه تاریخی معرق آن باهتمام غیاث الدین یوسف خواجه بهادر درمحرم سنه ۸۴۳ هجری ساخته شده اینك قسمتی ازکتیبه تاریخی سردر .

«. . . . قداسست هذه العمارة فی ایام دولت سلطان الاعظم ظل الله فی الارضین مغیث ـ المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل الله منه فی محرم سنة ثلاث و اربعین و ثمانمائه .

در زیر گنبد آثار قبری مشاهده میشود این قبر دارای کتیبه‌هائی که شامل آیاتـی از قرآن و آیةالکرسی وهمچنین معرف صاحب قبراست میباشد. بطوریکه از متن کتیبه بدست میآید این قبرمتعلق به‌غیاث‌الدین امیریوسف خواجه بهادر است که بانی مدرسه میباشد. تاریخ وفات‌صاحب قبر ۸۴۶ هجـری ثبت شده و بعد از تاریخ نام سنگتراش قبرخوانده میشود: عمل الغبد عطاءالدین عبدالله . . .

گذشته‌از کتیبه‌های مذکور کتیبه دیگری بخط ثلث گچبری شده که دارای تاریخ ۸۴۳ هجری است و نیز کتیبه های دیگری بخط کوفی و سایر انواع خطوط در دور گنبد باقی مانده که قسمتی ازمتن آن **ریخته** واز آنچه بنظر میاید معلوم میشود که‌حاوی ابیاتی دایر بر بی‌ثباتی‌دنیا میباشد. بطور کلی مدرسه‌دودراز نمونه‌های کامل معماری شیوای قرن‌نهم هجری بشمار است که ازلحاظ تزئین وکاشیکاری معرق ومجموعه خطوط مختلفه ونقوش جالب قابل کمال توجه ومطالعه بنظرمیرسد .

مدرسه پریزاد

این مدرسه نیز ازابنیه دوره تیموری است که بعدا درزمان شاه سلیمان صفوی بسال ۱۰۹۱ هجری تعمیر شده وبنام بانی‌آن پریزاد شهرت یافته . ۱

بااینکه مسجد درنتیجه تعمیرات مکرر ازصورت‌اصلی‌خارج شده معذلك استخوان‌بندی بنا معرف معماری عصرتیموریان است . ۲

آستان قدس رضوی

درضمن‌مجموعه‌ابنیه‌مقدس آستان قدس‌رضوی(ع) درمشهد که مشتمل بر بناهای متعددی

---

۱ ـ مدرسه پریزاد خانم بنای‌کوچکی است این زن ازجواری‌گوهـرشاد آغا است ودر همان وقت‌که خانم اومسجدگوهرشاد را میساخت اونیز این مدرسه را بناکرد وموقوفه‌ای برای آن قرار داد . . . مطلع‌الشمس جلد ۲ ص۲۸ .

۲ ـ درکتاب یاد داشتهای آسیای مرکزی تألیف خانیکف در ص۱۰۷ اشاره بساختمان این مدرسه می‌نماید واطلاعاتی درباب ساختمان آن بدست میدهد .

KHANIKOF. MEMOIRE SUR LA PARTIE MERIDIONALE DE L ASIE CNTRALE

است [1] علاوه برمسجد گوهرشاد ومدرسه بالاسر (در بازارحرم) چند کتیبه وتاریخ بنظر میرسد که متعلق بقرون ششم وهفتم وهشتم هجری است [2].

درحال حاضر ابنیه تیموری این بنای عظیم شامل قسمتهائی ازرواق غربی آستانه و سردر متصل بآن میباشدساختمان سردرصحن عتیق منسوب بدوره تیموری است لیکن بیشتر قسمتهای آن بامرشاه‌عباس مرمت یافته تنها کاشیکاری این‌بنا مدت چهل سال بطول انجامید وبالاخره درزمان سلطنت شاه عباس دوم پایان یافته است.

ایوان طلای‌صحن عتیق مشهور بایوان طلای‌نادری ازبناهای امیرعلیشیرنوائی وزیر دانشمند در بار سلطان حسین میرزا بایقرا است که بعداً در زمان نادر شاه افشار طلا کاری شده.

اینک متن‌کتیبه ایوان شمالی :

«فی‌ایام دولت سلطان الاعظم‌والخاقان المعظم مالك الرقاب الامم مولی ملوك‌العرب والعجم شاه سلطانحسین میرزای بایقرا بهادر خلدالله تعالی ملکه.»

---

1 ـ بناهای زیرجزء ابنیه‌آستان قدس رضوی میباشند.

الف‌ـ حرم مطهر، رواق دارالحفاظ، رواق توحیدخانه، دارالسیاده، دارالسیاده. گنبدالله‌ـ وردیخان، ایوان طلای نادری، دارالضیافه، ایوان عباسی درصحن‌عتیق‌ـ صحن‌عتیق، گنبدمطلا و مناره‌های‌آن ، صحن جدید، ایوان طلای‌عهد قاجاریه، آرامگاه شیخ بهائی. بطورکلی ابنیه‌آستان قدس نماینده معماری وتزئینات هنری وشامل شیوه‌های مختلف خطوط وریزه‌کاری هنرمندان و صنعتگران درطی قرون مختلفه تا امروز میباشد ازاین رو میتوانیم ابنیه‌آستان قدس‌را بمنزله راهنمای دقیقی درباره نهضت وتکامل معماری وهنرتزئین وملزکاری در دوران‌گذشته بدانیم.

کتیبه های آستانهٔ مقدس رضوی درمشهد

کتیبهٔ‌گنبد طلای امام رضا (ع) بخط ثلث طلا برمتن‌لاجوردی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

من عظایم توفیقات‌الله سبحانه ان وفق‌السلطان الاعظم مولی ملوك‌العرب والعجم وصاحب‌ـ النسب الطاهرالنبوی والحسب‌الباهرالعلوی تراب اقدام خدام هذه‌العتبة المطهرة اللاهوتیه غبار نعال‌زوارهذة‌الروضة‌المنورة‌الملکوتیه‌مروج مآثراجداده‌المعصومین‌السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان ابوالمظفرشاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان فاستسعد بالمجیئ ماشیاعلی قدمیه من دارالسلطنة اصفهان الی زیارة هذاالحرم الاشرف وقد تشرف بتزیین هذه‌القبة من خالص ماله فی

١٠١٠ سنة الف وعشر وتم فی سنة الف وست عشر ١٠١٦ .

بخط نسخ ریز درزیر کلمهٔ الحسینی نوشته است : العبد علی رضا العباسی .

کتیبه دیگر که بر بدنه گنبد درچهار لوحه بخط ثلث طلا برمتن لاجوردی میناکاری نوشته شده است

بسم الله الرحمن الرحیم

من مامن الله سبحانه الذی زین السماء الدنیا بزینة الکواکب ورصع هذه القباب العلی بدرر الدراری الثواقب ان استسعد السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسباً ونسباً واکرمهم خلقا وادبا مروج مذهب اجداده ائمة المعصومین محیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان بن السلطان شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان بتذهیب هذه القبة الملکوتیة وتزیینها وتشرف بتجدیدها وتحسینها اذتطرق الیها الانکسار وسقطت لبناتها(؟) الذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رابعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظیمة فی هذه البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین والف وکان هذه التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف .

کتیبه‌های کوچك درزیر الواح چهارگانه فوق بخط نسخ وبهمان سبك :

زیر لوحه دوم: که باشد زرگر این قبهٔ خضرای نورانی. محمد باقر ابن حاجی(؟) زمان استاد جیلانی.

زیر لوحه سیم : کرده تقدیر برین صفحه رقم. عمل قاسم فراش حرم. التوفیق علی الله.

زیر لوحه چهارم بخط ثلث درشت : کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی .

کتیبه در جنوب حرم برواق : کاشی طلائی دارای نقوش برجسته و کتیبه برنك آبی سیر بخط نسخ برجسته :

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه الروضة المنورة المقدسة المعظمة المطهرة لمولانا الامام المعصوم الشهید المظلوم الرضا علی بن الکاظم موسی ابن الصادق جعفر ابن الباقر محمد ابن زین العابدین علی ابن الشهید بکربلا الحسین اخی الحسن ابنی علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین وصی رسول رب العالمین محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلواة الله علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین واصحابه المنتجبین وسلم.

بخط نسخ ریز برروی یکی ازکاشیهای مزبور عبارت ذیل نوشته شده است :

مدرسه خرگرد (خراسان)

مدرسه خارگرد یا خرگرد از ابنیه قرن نهم هجری و برطبق کتیبه تاریخی متعلق بسال ۸۴۸ هجری وزمان شاهرخ بهادر است که توسط پیراحمد خوافی وزیر ساخته شده[۱] این مدرسه درخارج شهر خرگرد وازمدارس چهار ایوانی است که دارای حجرات دوطبقه میباشد . دروسط ایوان غربی آن کتیبه زیر خوانده میشود :

«بنیت هذه المدرسة المبارکة الغیاثیة علی ید العبد المرحوم استاد قوام الدین شیرازی وتمت بعمل العبد استاد غیاث الدین شیرازی .» ازاین کتیبه معلوم میشود که معمار اولیه بنا قوام الدین بوده که بعداً بدست غیاث الدین اتمام یافته واز همین جهة است که بنام مدرسه غیاثیه هم خوانده میشود .

دیگر قسمتی از کتیبه تاریخی آن است که بخط ثلث درقسمت چپ ایوان باقیمانده و بقیه کتیبه سمت راست که باید آغاز آن باشد از بین رفته است :

اضعف عباد الله محمد بن ابی ظاهر بن ابی الحسن بعد ما عمله وصنعه فی تاریخ غره جمادی الاولی سنه اثنی عشر وستمائه غفرالله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بمحمد و عترته الطاهرین .

درلوحهٔ بالای درکتیبه‌ای است که شرح آن درجلد دوم مطلع الشمس موجود وآخر آن این عبارت دیده میشود :

تقرب بهذه العمارة ... العبد الضعیف الذلیل المحتاج الی رحمة الله تعالی موالی آل محمد عبدالعزیز ابن آدم بن ابی نصر القمی حشره الله معه ومع آله .

در داخل حرم کتیبه‌های فراوانی بنظر میرسد که تاریخ اثنی عشر وستمائه (۶۱۲ هجری) وستین وسبعمائه (۷۶۰ هجری) وتسع وخمسین وسبعمائه (۷۵۹ هجری) برروی کاشیهای ستاره شکل وهشت پر وکتیبه‌های برجسته ازاره دیده شده لکن بنا برگفتهٔ مطلع الشمس باید تاریخ... وخمسمائه نیز وجود داشته باشد که نگارنده ندیدم ممکن است بادقت مکرر دیده شود چون شرح مفصل وصحیح کتیبه‌های استان حضرت رضا (ع) درجلد دوم مطلع الشمس ثبت شده لذا از ذکر مکرر آنها صرفنظر شد .

---

۱ ـ خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی وزیر سلطان شاهرخ بهادر بوده این مدرسه و مزار زین الدین ابوبکر تایبادی و شیخ زین الدین خوافی را بنا نمود مدفن وی در بقعه بابا عبدالله واقع است .

« . . . . الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفرشاهرخ بهادرخان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه . . . خسروصاحبقران بسعی العبد الضعیف المحتاج الی الله الوافی احمدبن اسحق ابن مجدالدین محمدالخوافی سنة ثمان اربعین وثمانمانه [1] .

مسجد مولانا در طیبات یاتایباد

درتایباد نزدیك مرزایران وکشور افغانستان بنای زیبائی ازدوران شاهرخ تیموری بنام مسجد ومزار مولانا شیخ زین الدین [2] ساخته شده که بانی این بنا هم همان پیراحمد خوافی وزیراست که علاوه بر این مسجد بنیان گذار چند بنای دیگر درخرگرد وهـرات می باشد .

بنای این مزارکه بنام مزار مولاناشهرت دارداز برجسته ترین بناهای زیبای دوران شاهرخ تیموری است برخی عقیده دارند که با بنای مسجد گوهـرشاد مشهد قابل مقایسه میباشد. این نظریه تااندازه‌ای قابل قبول است بدلیل آنکه باتطبیق زمان ساختمان وکاشی-کاری ونقش ونگارهائی که دراین دو بناملاحظه میشود (مسجد گوهرشاد ومزارمولانا) تفاوت واختلافی مشاهده نمیشود بالاخص باتوجه باین نکته که قسمتی ازتزئینات کاشی الوان آن که باسنگهای شفاف مرمراختلاط پیداکرده‌است منظرولطف خاصی باین ساختمان تاریخی مرزی داده‌است دراین بقعه گرچه نام معمار و بناءدیده نمیشود لیکن بحکم قرائن موجود واینکه بانی مزارومدرسه خرگرد یکی میباشد میتوان (پیراحمد خوافی) معماران این ساختمان را همان قوام الدین وغیاث الدین دانست .

درضمن دوکتیبه این بنا نام شاهرخ بهادر وپیراحمد خوانده میشود :

« . . . . . . هذه البقعة الشریفة فی ایام دولة الخلیفة اعظم الخواقین ملکا و قدراً واشرف السلاطین عدلا وفضلا معین اهل الحق و الایمان شاهرخ بهادر خان خلدالله سلطانه بسعی واهتمام العبدالملك الخلاق الوافی پیراحمد بن اسحق الخوافی . »

دومین کتیبه که درلوحه چهارگوش دیوار سمت راست باقیمانده :

---

1 ــ این مدرسه دارای سردری است که بشبستان گنبد داری منتهی میشود از اختلافی که دراسلوب طاق زدن حجرات آن بدست میآید چنین تصور میشود که یك جهة بنا را قـوام الدین و سمت دیگررا غیاث الدین ساخته وپرداخته است .

2 - شیخ زین الدین خوافی ازمشاهیرعرفاء زمان شاهرخ بهادر میباشد .

« . . . . . . بناء هذه العمارة المبارکة الشریفة فی ایام دولة زینها الله تعالی بسلطنة السلطان الاعظم و الخاقان المعظم سلطان سلاطین العرب و العجم شاهرخ بهادر سلطان خلدالله تعالی . . . . »

کتیبه مورخ دیگری درلوحه چهارگوش سمت چپ قرار دارد که شامل نام پیراحمد و تاریخ سال ۸۴۸ هجری است :

« . . . . . پیراحمد بن اسحق بن مجدالدین محمدالخوافی . . . . فی سنة ثمان و اربعین ثمانمائه . »

بربالای این سه کتیبه جملات الملك لله بخط کوفی باکاشی معرق طلائی رنك زیبا خوانده میشود. همچنین ازباقیمانده کتیبه دیگری که درایوان این بنا بخط ثلث باآجر برجسته بر متن کاشی آسمانی رنك تعبیه شده نام کاتب کتیبه بدین ترتیب بدست میآید :

« کتبه العبد الاحقر جلال الدین محمد بن جعفر . »

همچنین قسمتی ازکتیبه روی سنك قبر بدینقرار است : « . . . . الصاحب الاعظم المغفور صنادید الوزراء والصدور قدوة ارباب القلم بالرای الرزین وعمدة اشراف العجم بالفضل المبین الواصل الی جوار رحمة ربه الودود خواجه زین الملة والدین محمود بن الصاحب الفاضل المعظم خلاصة الاعالی . . . . خواجه . . . الخوافی زین . . . . »

اشعاری بربالای سنك قبر بخط نستعلیق نقر شده که میرساند متعلق بزمان شاه عباس اول صفوی باشد . ۱

درپایان بطورکلی اهمیت این بنا بیشتر ازجنبه کتیبه‌های تاریخی زیبا وکاشیکاری سردر وحواشی بناست که از هرجهة معرف نکات معماری وتزئینات گرانبهای کاشیکاری معرق دوره تیموری است که خوشبختانه قسمت اعظم کتیبه‌های کم نظیر آن حفظ شده وازدستبرد حوادث زمان مصون مانده است .

تربت جام

شیخ احمد جامی که ازمعاریف عرفا واهل سلوك اواخر قرن پنجم واوائل ششم هجری

۱ـ در زمان خسرو گیتی ستان
شاه عباس آن شه عالی مقام
نقد اولاد امیر المومنین
شاه گردون حشمت کیوان غلام
عبدا کبر خواجه درویش آنکه بود
درفن جود وسخا مرد تمام
بهر قبر شیخ زین الدین علی
این محجر ساخت ازسنك رخام
در هزار و سی بتوفیق اله
تا بماند نام نیکش بردوام

بشمار است (درسال ٤٤٠ هجری درقریه نامق ترشیز متولد شد وتا ٥٤٦ هجری میزیسته) بلقب شیخ‌الاسلام نائل گردید لیکن ساختمان مزار این عارف مشهور در عداد ابنیه قرن نهم هجری محسوب است که بعداً درنتیجه اضافات وملحقاتی که بآن افزوده شده بصورت کنونی درآمده است.

قسمتی ازخانقاه محقراین مزار که تاریخ ساختمان آنرا بروزگار شیخ جامی نسبت میدهند وهم اکنون نمونه مختصری باقی‌است بکرات مرمت‌شده. نخستین تعمیر آن تصورمیرود توسط شیخ قطب الدین نبیره صاحب مزار انجام‌یافته‌این تعمیرات بتدریج ادامه داشته تا اینکه درسال ٩٠١ هجری بوسیله سلطان حسین میرزا بایقرا ترمیم کلی یافت.

ساختمان مسجدی که بنام گنبد سفید شهرت دارد درسال ٦٣٢ هجری بناشده وپس ازآن درسال ٧٠٣ هجری بامر ملك غیاث‌الدین محمد کرت وسعت یافت.

احداث بنای مدرسه دیگری راکه‌آثارآن کم و بیش دیده میشود بدوران امیر تیمور منسوب میدارند ونیز ساختمان بناء مدرسه بزرك که درمجاورت بقعه‌قرار داردمتعلق بزمان شاهرخ گورکانی است که باید درسال ٨٤٦ هجری بپایان رسیده باشد. همچنین تاریخ رجب سال ٧٣٢ هجری که برروی دری حك شده معرف تکمیل بنا در قرن هشتم هجری می‌باشد.

تاریخ اصلی قسمتی از بنای کنونی برطبق کتیبه‌ای که درلوحه سمت راست جبهه بنا نصب شده مورخ بسال ٨٤٤ هجری است دراین لوحه نام معمار و کارگر بنا بدین ترتیب نقش بسته: «استاد حاجی محمود زین.، جامع شیرازی[١].» خط‌کتیبه این قسمت را ببایسنغر نسبت میدهند.

عده‌ای از باستان شناسان بدون توجه بسنواتی که در بنا موجود است اظهار عقیده نموده‌اند که بنای کنونی مزارازاحداثات شاه عباس اول صفوی میباشد وبرای تأیید نظریه خود بروایت فتح قندهار متوسل میشوند.[٢]

---

١ - درکتاب هنرایران ١٠. پوپ امریکائی معتقد است معمار این بنا که خود را بنام جامع شیرازی معرفی میکند ممکن است که از معماران مسجد جامع شیراز باشد جلد ٢ ص١١٦٢.

٢ - مشهور است زمانیکه شاه عباس بقصد فتح قندهار ازجام عبور می‌نمود بعلت شهرت شیخ احمد جامی بمذهب تسنن حکم بتخریب مقبره جامی صادر کرد چون مزار را خراب‌کردند نبش قبرنمودند طوماری که دال بر تشیع شیخ بود بدست آوردند شاه عباس ازعمل خود نادم و پشیمان شد ونذر وتعهد نمود درصورتیکه فتح قندهار میسر گردد در مراجعت بارگاهی شایسته برمزارجام بنا نماید اتفاقاچون شاه عباس موفق بفتح‌قندهار شد بنذر خود وفا نمود وآنچه حالا

در صورتیکه گذشته از چند تاریخی که درابنیه‌کنونی مزار جام بنظر میرسد شکل ساختمان سردربلند واسلوب معماری حاکی از این میباشدکه بنای سر در از ابنیه‌ای‌است که دارای خصائص روشن معماری تیموری است .

تاریخ دیگری برروی‌کاشی معرق ایوان غربی باقی‌است این تاریخ‌که بسال ۹۷۳ هجری است متعلق به تزئین ونصب قسمتی ازکاشیکاری ایوان میباشد .

دراین مزار یادگار نفیسی ازمحمدهمایون پادشاه هندوستان برروی سنگی نقرشده که اکنون سنك حاوی یادگارکه دارای تاریخ ۹۸۱ هجری است درموزه ایران باستان تهران حفظ‌میشود. برروی سنك‌که دوپاره شده رباعی ذیل نقرگردیده :

ای رحمت توعذر پذیر همه‌کس	ظاهر بجناب تو ضمیر همه کس
درگاه ودر توقبله‌گاه همه خلق	لطفت بکرشمه دستگیر همه کس

«سرگشته بادیه بی‌سرانجامی‌محمد همایون پادشاه هندوستان۱٤ شوال سنه ۹۵۱.»

شهرت واهمیت دیگر مزارجام مرهون دارا بودن چهار جلد قرآن باتفسیر فارسی روانی‌است‌که بخط نسخ وتذهیب‌زیبا میباشد مجموعه این قرآنهای تاریخی را باواخرقرن ششم‌هجری‌نسبت میدهند. ازنظرتذهیب‌وحواشی‌وسرلوحه‌دارای‌کمال‌اهمیت و از نفایس‌آثار مقدس مذهبی بشمارند . اکنون این کتب نفیس آسمانی درضمن مجموعه قرآنهای خطی موزه حفظ میشود .

بنابراین مزار شیخ احمد جامی‌که ازمشاهیرعرفای عهد خود بشمار میامده پیوسته مورد احترام و ستایش ارباب عرفان بوده و میباشد و نیز از الحاقاتی‌که باصل بنا در طی قرون مختلف افزوده شده وتعمیراتی‌که درآن‌انجام یافته‌حاکی‌بر اهمیت مقام عرفانی صاحب مزارمیباشد.

تزئینات بنا ازنظرکاشیکاری معرق وخطوط‌کتیبه ها وگچبری‌مسجد‌کرمانی[1] دارای مقام ومنزلت خاص هنری وتاریخی است. ونیزنماسازی بقعه‌تربت‌حیدریه‌هم ازعهد شاهرخ تیموری میباشد .

باقی است از بنا های شاه عباس است وآن عبارت از باغ بزرگی است در سمت شرقی مقبره و دریاچهٔ در وسط باغ؛ مرآت البلدان جلد ۴ ص۹۴ .

در این بنا تاریخ سال ۱۰۲۲ هجری توأم با نام معمار بنا بنام : «امیربن حاجی محمود نطنزی . » موجوداست بنظرنگارنده این تاریخ معرف تعمیرات وکاشیکاری معرق ایوان وسایر قسمتهای بنا در دوران این شهریار صفوی است .

---

۱ ـ یکقطعه ازگچبری مسجد جامع کرمانی‌که ازنظرظرافت‌کار بی‌نهایت جالب توجه

مزار شاه نعمةالله ولی در ماهان کرمان

درآرامگاه شاه نعمةالله (ماهان کرمان) که مورد احترام وستایش عرفاء ومشایخ بزرگ متصوفه ومریدان وی میباشد ضمن مطالعه کتیبه‌های موجود آن تاریخ سال ۸۴۰ هجری که مصادف بازمان سلطنت شاهرخ بهادر تیموری (۸۰۷-۸۵۰) است خوانده میشود بدین لحاظ عده‌ای ازباستان شناسان و مورخین خارجی مانند سرپرسی سایکس[۱] مقبره ماهان کرمان را از بناهائی معرفی نموده که توسط امیر تیمور و شاهرخ ساخته شده .

بطور کلی بقعه کنونی شامل مجموعه‌ای ازابنیه قرن نهم ودهم و یازدهم ودوازدهم هجری است که قدیمترین تاریخ آن که در بنا بنظرمیرسد عبارت است ازتاریخ کتیبه کاشی که دربالای سردری که بدرون حرم منتهی میگردد با زمینه خط سفید بر روی کاشی سیاه رنك نصب شده اینك مفاد کتیبه :

«حضرت سلطنت پناه حشمت ومعدلت دستگاه نصفت وعظمت ورفعت انتباه شهاب الملك والدنیا والدین احمد شاه ابوالغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امرفرمود در زمان دولت فرزند دلبند آنحضرت مغفرت پناه سلطان علاءالدوله والدنیا والدین احمد شاه اتمام یافت تحریراً فی ایام عشرمحرم الحرام سنة اربعین وثمانمائة الهجریة والنبویة الهلالیة المصطفویة المحمدیة . »[۲]

تاریخ ۸۴۰ هجری را باید سال بنای گنبد که قدیمترین اجزاء ابنیه کنونی آستانه است دانست .

است بموزه ایران باستان تهران منتقل شده و اکنون زینت بخش غرفه آثار اسلامی قرن نهم هجری میباشد .

---

۱ - SiR P.M. SYKES. A HiSTQRY OFPERSiA.

ترجمه آقای فخرداعی گیلانی تهران چاپخانه رنگین ۱۳۲۰ ص ۲۲۴ .

۲ - قدیمترین قسمت بنا گنبدی است که درزیر آن مقبره شاه نعمت‌الله ولی میباشد. مطابق شرح کتیبه احمد شاه که ازخاندان بهمنی دکن هندوستان ویکی ازمریدان شاه نعمت‌الله بوده در سال ۸۴۰ هجری (۱۴۳۷ م.) آنرا بنا نموده ملحقات مهمی شاه عباس اول ومحمد شاه قاجار در

ازشرح سایرمتعلقات مزارکه متعلق بدوره تیموری‌نمیباشد صرف‌نظر می‌نمائیم .[1]

دومین تاریخی که درمزار بنظر میرسد تاریخ‌سال ۹۹۸ هجری است که دربالای سر در برروی‌کاشی چنین خوانده میشود :

«الله و محمد علی یـار تو باد	حفظ ازلی حق نگهدار توباد»
«درزمان‌دولت‌سلطان‌یعقوب‌این‌مزار	نوبت‌ثانی عمارت‌یافت‌بادا برقرار
«به‌نهصد ونود وهشت بعد هجرت شد	که بازروضه سید زنوعمارت شد.»

بقعه ماهان که محل اجتماع مریدان شاه نعمت الله ولی و زیارتگاه مردمان باذوق و سالکین میباشداینک درعداد ابنیه بسیار زیبا ومفرح ودلچسب استان کرمان است. ساختمان متناسب وایوان ومناره های بلند کاشیکاری و درهای گرانبها واشجار سرو وآسمان شفاف آن جلوه خاصی باین بنای تاریخی داد است. خوشبختانه چون از قدیم‌الایام این مزارمورد توجه قلبی سلاطین و مریدان شاه نعمةالله قرارگرفته برای حفظ آبادی آن همت گمارده شده چنانکه درحال‌حاضر ابنیه‌کامل وسالم‌آن جلب توجه زائرین را می‌نماید .

امامزاده جعفر دامغان

ساختمان مزار امامزاده جعفردرشمال عربی شهر دامغان واقعشده. طبق‌شجره‌نامه‌ای که دربناموجود است‌نسب‌صاحب‌بقعه به شش واسطه‌بحضرت علی علیه‌السلام میرسد. برطبق مطالعاتی‌که درسبك بنا شده باید از دوران سلجوقی‌باشد. درقسمتی ازصحن این امامزاده بنای محقری‌است بنام‌امامزاده محمد این‌قسمت‌را باستناد‌کتیبه سردرآن‌که بخط ثلث تهیه شده ازبناهای عهد شاهرخ تیموری میدانند :

«وبناء هذاالعمارة فی‌ایام دولةالسلطان الاعظم شاهرح بهادر خلدالله ملکه . »

دردرون ایوان مقدار زیادی‌کاشیهای ستاره‌ای‌شکل، هشت پر ودوازده پر برنك سبز روشن ولاجوردی نصب میباشدکه بیشتر این‌کاشیها مصور بصورحیوانات ویادارای‌کتیبه‌های منظوم بخط نستعلیق میباشد درروی یکی ازاین‌کاشیها تاریخ سنه‌خمس وستین وستمائه۶۶۵ هجری خوانده میشود .

آن بناکرده‌اند · فهرست شماره ۱۳۲ اداره‌کل باستانشناسی .

---

1 ـ گذشته ازشرحی‌که درتوصیف مزارداده شده این بناشامل حرم وچله خانه ورواق‌های متعدد ودوصحن بنام صحن محمد اسمعیل وکیل الملکی وسردر ومناره مرتضی قلیخانی و صحن خوش منظر اتابیکی‌وآرامگاه شاه خلیل دوم نواده شاه نعمت‌الله وچند تن ازدروایش این سلسله می باشد .

همچنین الواح سنگی دیگری دراین بنا باقی مانده که مهمترین آنها دارای تاریخ سنهٔ خمس وعشروثمانمائهٔ الهلالیه (۸۱۵ هجری) وسنه احدی وخمسین و ثمانمائه (۸۵۱ هجری) است .

ایوان مسجد جامع سمنان

ساختمان جامع کنونی سمنان که درپای مناره سلجوقی [۱] قرار گرفنه بر روی مسجد جامع دوره سلجوقی ساحته شده این نکته گذشته از اینکه ازساختمان مناره بدست میآید از مطالعه برخی اجزاء ساختمانی دوران سلجوقی که هنوز در گوشه و کنار مسجد بنظر میرسد تائیدمیگردد .

ایوان بناءکنونی که مورخ بسال ۸۲۸هجری است ازابنیه ایست که بدروان شاهرخ تیموری تعلق دارد وبانی آن ملك‌حسین‌نام که ازاعاظم آن عهدبوده‌است میباشد. اینك متن کتیبه‌آن :

« اتفق بناءالعمارة المبارکة الشریفه فی‌ایام دولة سلطان الاعظم رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم ظل‌الله فی‌الارضین الموید بتائید رب‌العالمین باسط الامن والامان ... المومنین معین‌الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام الله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین مرحمة واحسانه. والموفق ببناء الخیرمن خالص‌مالله الصاحب الاعظم دستورالوزراء فی‌الامم ملك الحاج وزایر الحرمین مغرالدنیا والدین ملك حسین بن الصاحب الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیچه ؟ سمنانی وکتب فی‌رجب سنه ثمان وعشرین وثمانمائه . »

در این ایوان فرامین و الواح سنگی چندی باقی مانده که متعلق بسال‌های ۹۶۲-۱۰۲۱-۱۰۳۹-۱۱۰۶ هجری میباشدکه ازذکر متن ومفادآنها صرفنظر میشود .

سردرمسجد جامع کبیریزد

ساختمان اصلی مسجد جامع یزد را باپوجعفر عـلاء الـدوله در سال ۵۲۷ هجری

---

۱ ـ مناره‌ای‌که امروه بنام مناره مسجد جمعه سمنان شهرت دارد طبق اسلوب ساختمانی وبنابر کتیبه‌ای‌که بخط کوفی درمتن آجری‌جای‌گرفته‌بنا بفرمان ابوحرب بختیاربن محمد درزمان سلجوقیان ساخته شده .

نسبت میدهند [1] لیکن جامع کنونی مربوط بزمان آل مظفر (۷۷۷-۸۹۱هجری) است. بطور کلی این مسجد تاریخ مفصلی دارد و بیشتر قسمتهای آن درادوار مختلف ساخته‌شده[2].

مسجد دارای سر دری رفیع و بلند و درعین حال جذاب و نفیسی است دو مناره زیبا باتزئینات کاشیکاری ومقرنس های درون سردرجلوه وعظمت خاصی بمدخل این بناداده است که درکمتر ابنیه‌اسلامی ایران میتوان نظیر آنرا یافت. (متاسفانه تزئینات اصلی این سر دربمرور ایام خراب شده و همچنین بمقرنس های داخل وکتیبه‌کوفی آجری آن که در متن کاشی فیروزه‌ای نصب گردیده وکتیبه‌کاشی‌معرقی که بخط ثلث‌سفید برروی کاشی‌لاجوردی جای داده‌شده‌آسیب فراوان رسیده) بااینکه تاریخ پایان کتیبه ثلث سردر ازبین‌رفته لیکن چون متن‌کتیبه متضمن نام شاهرخ بهادر تیموری است معلوم میشود که قسمت اعظم تزئینات‌کاشیکاری این سر در رفیع جامع کبیر یزد در عهد سلطنت شاهرخ انجام یافته است.

در زیر این‌کتیبه، کتیبه دیگری بنام ابوالمظفرسلطان جهانشاه بتاریخ سال ۸۶۱ هجری نصب شده‌که مربوط بسلطان جهانشاه قره قوینلو می‌باشد.

---

۱ ـ مسجدقدیم جمعه درشهرستان ازاحداثات ابوجعفرعلاءالدوله است و بردر ده پهلوی مسجد مناری عظیم بلند یك قفصه بساخت والقاب اسلان خاتون بکاشی‌تراشیده در دور زیرقفصه مناره ثبت‌کردند ومشهور بود بمناره درده‌واین مناره قائم بود تاسنه اثنی وثلاثین وثمانمائه. تاریخ جدید یزد. مقاله ۴ ص۶۵.

۲ـ صنیع‌الدوله در مرآت البلدان جلد ۴ ص۱۲۴ـ۱۲۵ شرح مفصلی درباب مسجد جامع یزد مینویسدکه خلاصه قسمتی ازآن نقل میشود:

گویند ابتداء سلطان علاءالدوله گرشاسب‌بن علی فرامرزبن سلطان علاءالدوله کالنجار مسجدی عالی ساخته درسنه ۷۲۴ سیدرکن قاضی طرح مسجدی نوانداخت وپس ازاو شرف‌الدین علی‌دراتمام‌آن سعی‌نمود ومناره‌ای برسرگنبد قدیم بساخت درسنه ۷۷۷. دهلیز مسجد بحکم‌امیر شمس‌الدین ساخته شد وپس ازآن نصرةالدین یحیی مظفری‌گنبد ومقصوره وصفه عالی درآن بنا کرد وسپس در زمان شاهرخ‌گورگانی وزیر یزد نظام‌کرمانی بکاشی‌کاری مسجد پرداخت‌کتیبهٔ بخط بهاءالدین هزار اسب‌که سرآمد خوشنویسان‌آن عصر بود نصب نمود ومحرابی از مرمرکار گذاشت درکتیبه درگاه مسجد اسم شاهرخ‌را ثبت نمود. در زمان طهماسب جمال‌الدین محمدکه وزارت‌یزد را داشت مسجد را مرمت‌کرد ودومناره بنانمود ودرسال۸۶۲ بدستور امیرنظام‌الدین جهانشاهی نام جهانشاه را باکاشی تراشیده درمسجد نصب‌کردند وهمچنین در زمان حکومت امیر جلال‌الدین چخماق صحن مسجد توسط زوجه‌او فاطمه‌خاتون باسنك مرمر مفروش شد و دوستون ازمرمر در دوجانب صفه‌گذاشت ص۱۲۴ـ۱۲۵

بطور کلی مسجد جامع یزد که بنیان آن ازقرن پنجم هجری گذارده شد و سپس در ادوار بعد دارای اضافات وملحقاتی گردید وبتدریج برتزئینات جالب آنهم افزوده گشت در عداد یکی ازمهمترین آثار تاریخی وهنری کشور بشمار میرود زیرا گذشته ازعظمت سر در کم نظیر اسلوب رنك آمیزی وکاشیکاری های معرق و تزئینات مقرنس و قطار جالب و یك رشته کتیبه‌های تاریخی باخطوط عالی ووجود الواح وفرامین قدیمی ومحراب زیباوگرانبهای آن موجب شده است که مقام ممتازی بین ابنیه تاریخی کشور که حقاً استحقاق دارد بدست آورد. [1]

ایوان مسجد جامع ورامین

بطوریکه ضمن شرح تفصیلی مسجدجامع ورامین درفصل ابنیه تاریخی دوران مغول در ورامین گذشت در ایوان مسجد و شبستان زیر گنبد دو لوحه یاقاب آجری از دوران شاهرخ بهادر تیموری موجود میباشد که از مطالعه مفاد کتیبه این دوقاب چنین برمیآید که اتمام ساختمان جامع ورامین مصادف با دوران پادشاهی شاهرخ تیموری بوده است و این میرساند که باید کلیه تزئینات شبستان و گچبریهای نفیس محراب و اطراف آن از آثاری باشد که بدستور این شهریار هنرپرور تیموری انجام شده باشد.

ازتفصیل وبحث درسایر خصوصیات وعوامل این جامع که متعلق بقرن هشتم و نهم هجری است بعلت توصیف آن درفصل آثار مغول صرف نظر مینمائیم.

شبستان بیت الشتاء - مسجد جامع اصفهان

چنانکه درضمن توصیف فصل ابنیه تاریخی دوران مغول دراصفهان ومسجد جامع عتیق گذشت درسر درشبستانی که دارای محراب گچبری مورخ سال ۷۱۰ هجری است کتیبه‌ای باکاشی معرق اززمان سلطان محمد تیموری باقیمانده است این کتیبه معرف وحاکی ازساختمان شبستانی زمستانی مشهور به بیت الشتاء میباشد. درپایان این کتیبه سال (احدی وخمسین و ثمانمامه) ۸۵۱ هجری خوانده میشود:

---

۱ - بیان شرح مفصل تاریخچه این بنا وتزئینات جالب آن حاجت بتهیه رساله خاصی بنام تاریخ مسجد جامع کبیر یزد دارد.

مسجد جامع اشترجان

شرح ساختمان مسجد جامع اشترجان که متعلق بقرن هشتم هجری است ضمن آثاردوره مغولی اصفهان گذشت در روی یکی ازجرزهای این مسجد در درون لوحی کتیبه‌ای بخط رقاع گچبری شده که دارای تاریخ سال ۸۳۱ هجری است.

متن کتیبهٔ این لوح که متعلق بتعمیر مسجد درزمان ابوالنصر حسن بك بهادرخان آق قوینلو میباشد چنین است:

«درزمان خلافت حضرت پادشاه اسلام السلطان الاعظم مالك رقاب الامم ابوالنصر حسن بهادر خان خلدالله ملکه وسلطانه تعمیر یمین ویسار مسجد جامع اشترجان نمود ازخاص مال خود ابتغاءً لمرضاة الله تعالی امید که قبول حضرة ... گردد بدعا بانیش یاد کنند فی تاریخ ربیع الثانی سنه (احدی وثلاثین وثمانمئه)

مسجد جامع گرگان

بناءاصلی جامع گرگان ازعهد سلجوقی است.[۱] این مسجد درادوار بعد بحدی دوچار ترمیم وتعمیر شده که ازصورت قدیمی خارج گردیده درقاب چوبی منبر تاریخی آن که اکنون موجوداست (بدنه سمت راست آن بعلت اتصال بدیوار ودراثر رطوبت از بین رفته) بخط ثلث در دوسطر این کتیبه حکاکی شده:

« قدتم فی ایام دولة السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم معین الدنیا والدین ابوالقاسم بابر بهادر[۲] خلدالله تعالی ملکه وسلطانه بسعی الامیر الاعدل بانی مبانی الخیرات مظفر الدنیا والدین بابا حسن ... عمت معدلته سنه ۸۵۹.»

۱ـ بناء کنونی جامع گرگان جانشین جامع دوره سلجوقیان میباشد زیرا باتوجه بساختمان و اسلوب مناره کوتاه آجری و کتیبه کوفی که در گوشه سمت چپ سردر باقی است میتوان بقدمت بناء جامع سلجوقی که مختصر آثاری از آن عهد باقی مانده پی برد.

۲ـ میرزا ابوالقاسم بابر پسر بایسنغر فرزند شاهرخ تیموری وجزء سلاطین آن سلسله است. بدیهی است که این ابوالقاسم بابر غیر ازظهیرالدین بابر کبیر است.

ازمتن این کتیبه معلوم میشود که ساختمان قسمتی ازمسجد درزمان دولت میرزا بوالقاسم یا بربسعی بابا حسن در سال ۸۵۹ هجری اتمام پذیرفته ، گذشته از این تاریخ سنوات دیگری در کتیبه‌های مسجد بنظرمیرسد که کلاحاکی ازساختمان بعضی ازاجزاء مسجد ویا تعمیرات آن است . [۱]

امامزاده قاسم جاپلق

در ناحیه جاپلق قریه معروف امامزاده قاسم بقعه ای است که ساختمان آن متعلق بقرن هشتم ونهم هجری میباشد بناء این امامزاده منسوب بدوره شاه‌رخ تیموری است : نکته‌ای که‌دراین مزارمورد توجه‌هنرمندان وباستانشناسان قرارگرفته‌صنایع ظریفه‌ای‌است ازقبیل نجاری وحکاکی‌روی دوصندوق‌چوبی مرقد ودرهای‌آن وزیبائی‌خطوط مختلفی‌است که‌بشیوه رقاع وثلث دراین بنا جلوه گری می‌نماید .

این دوصندوق در روی صفه بلندی دروسط مزار قرارداده شده دربالای سرهرکدام کتیبه‌ای بخط ثلث که معرف نام ونشانی صاحبان قبور است بدین ترتیب خوانده میشود :

متن کتیبه صندوق اول بدین‌قرار میباشد: «هذا مشهد مقدس امام‌الاعظم شهید زیدبن حسن‌بن علی اللهم اغفروارحم . سید نظام‌الدین سید مرتضی‌بن سید زید قاسم فی‌اوائل ماه مبارك صفر سنة خمسین وثمانمائه نصرمن‌الله وفتح قریب» .

درحاشیه زیرصندوق این عبارت درطرف راست وچپ مشاهده میشود :

«ملکا معبودا پادشاها پروردگارا . ایام دولت پادشاه اسلام شاه‌رخ بهادر خلدالله مدظله امیرزاده اعظم سلطان محمد بهادر . »

کتیبه حاشیه صندوق دوم چنین است :

« هذامشهد الامام المکرم‌امام قاسم‌بن‌زیدابن حسن‌ابن علی‌ابن ابی‌طالب علیه‌السلام . . . . . سید نظام‌الدین‌محمودبن سید اعظم سید مرتضی اکبربن سعید مغفور سید زید قاسم‌آبادی فی‌غره ماه صفرسنه خمسین ... هذابسعی امیر جلال بن صدیق بن امیر داود علیه‌الرحمة » .

کتیبه ای‌که بر روی در گرانبهای مدخل بقعه بخط رقاع برجسته کنده شده

---

۱ ـ درپایان بعضی ازفرامین وکتیبه‌های مسجد تاریخ سال ۹۰۷ و۱۱۰۸ و ۱۰۱۸ و ۱۰۵۷ و۱۲۱۹ هجری خوانده میشود کلیهٔ این سنوات حاکی ازتعمیراتی است که در مسجد بعمل آمده است .

چنین است :

«هذه المقبرة المتبرکة الشریفة لخلیفة الله فی الارضین امام المتقین خلاصة الماء و الطین زبدة آل طه ویس المویدبتائید رب العالمین زین الاصحاب الناطق بالصواب قاسم زید طاب الله نژاه و جعل بجنة مثواه رضی الله عنه وعز ابائه ؟ »

سپس بااین عبارت خاتمه مییابد :

«تم هذا الباب فی شهر محرم الحرام سنه ثمان وثلاثین وسبع مائه عمل مفخر النجار و نقاش استاد حسن بن جمال احمد شیرکیر جانیاری ؟ .»

ازمطالعه مفاد مجموع این کتیبه ها این نکته روشن میشود که دراین بقعه دو تن از اولاد حسن بن علی بنام زید بن حسن و دیگری بنام قاسم بن زید مدفون میباشند . ساختمان بقعه کنونی در زمان شاهرخ بهادر سال ۸۵۰ هجری اتمام یافته است .

مسجد کبود تبریز

مسجد کبود تبریز که متعلق بقرن نهم هجری میباشد درزمان جهانشاه قره قوینلو [۱] ساخته شده بانی این بنا صالحه خاتون دخترجهانشاه بوده است و بمناسبت کاشیکاری زیبا بنام فیروزه اسلام هم خوانده شده. لیکن عده ای وجه تسمیه آن رابرای بکار بردن کاشی های کبود رنك دراین بنادانسته‌اند .

درسر درساختمان کتیبه بسیار نفیسی باکاشی معرق و مقرنس کاری ظریفی باقی‌مانده ازمطالعه مفاد کتیبه معلوم میشود این مسجد را بنام مظفریه هم خوانده‌اند .

دراین بنا تاریخ فی اربع ربیع الاول سنهٔ سبعین و ثمانمائه خوانده میشود که ظاهراً باید در این تاریخ (۸۳۰ هجری) ساختمان مسجد باتمام رسیده باشد وهمچنین درپایان این کتیبه چنین نوشته شده :

« اقل العباد نعمة الله بن محمد البواب . » بنظر میرسد که نعمة الله باید کاتب کتیبه باشد .

---

۱ ـ ابوالمظفر جهانشاه بن قرایوسف ازسلسله قراقوینلو در سال ۸۴۹ بحکم میرزا شاهرخ بحکومت آذربایجان منصوب گردید بعداً در جنگ با حسن بیك حاکم دیار بکرگرفتار و در حین فرار کشته شد ۸۷۲ هجری. جهانشاه هفتاد سال عمر داشت پس ازقتل جسدش را به تبریز منتقل ودر مظفریه که خود درخیابان تبریز بناکرده بود دفن کردند .

لب التواریخ باب پنجم فصل اول

شهرت این بنا بیشتر از نظر دارا بودن کاشیهای بسیار زیبا وشیوه معرق کاری ظریف وخطوط عالی وداشتن سنگهای مرمر شفاف وریزه کاری هنری آن میباشد . متاسفانه قسمت اعظم آثار جالب آن از بین رفته است لیکن از آنچه که از اجزاء اصلی وقدیمی بنا برمیاید حاکی برعظمت وشکوه خاص این بنا در روزگار آبادی آن است .

مسجد میدان کاشان

ساختمان مسجد میدان کاشان درزمان سلطنت جهانشاه قراقوینلو اتفاق افتاده وبرطبق مفاد کتیبه گچبری سردرساختمان مسجد بایددرسال ۸۶۸ هجری بهمت عمادالدین شیروانی پایان یافته باشد اینك قسمتی ازمتن کتیبه سردر :

« . . . . اتفق بناء هذا الجامع تقربا الی الله فی ایام دولة السلطان الاعظم اعاظم الخواقین فی العالم المنظور بانظار عواطف الله و معز الدنیا والدین ابوالمظفر جهانشاه خلدالله ملکه و سلطانه ولحرم الشریفة العلیا[1] ایدالله مملکتها الموفق باالتوفیق السبحانی عمادالدین محمود الشیروانی ایده الله تعالی وزدفی حیوته وفی اجتهاده ... سنه ثمان وستین ثمانمانه . »

سردرتاریخی این مسجد بکرات مرمت شده آخرین تاریخ تعمیر آن سال ۱۲۴۳ هجری است که بنا بامر حاکم وقت کاشان مرمت یافته .

اهمیت وشهرت این مسجد بیشتر بواسطه دارا بودن احکام وفرامین تاریخی متعددی است که در جلوخان آن نصب گردیده وازنظر شناسائی تاریخ اجتماعی واداری ایران درقرن نهم و ادوار بعد قابل استفاده و مطالعه میباشد .

درزیرشبستان ومجاور محراب منبری ازکاشی معرق مشاهده میشود که ازلحاظ هنر کاشی کاری معرق واختلاط رنك و ظرافت تراش جزء یکی ازشاهکارهای این هنر محسوب میشود . دربدنه راست منبر مزبور عبارت زیر در دوسطر بخط رقاع نوشته شده است :

« فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان الافخم الاکرم غیاث الدنیا والدین سلطان ابوسعید کورگان خلد الله ملکه و سلطانه . » یا غیاث المستغثین اغثنی . عمل حیدر کاشی

---

۱ ـ حرم العلیا زوجه جهانشاه میباشد که در نزد سلطان منزلت بسزا داشته و در امور سیاست و حکومت مداخله مینموده است؛ روضة الصفا جلد ششم در احوال ابوسعید کورگانی .

تراش .

ابنیه تاریخی قرن نهم هجری در مازندران

در ضمن یك سلسله ابنیه تاریخی که در حوزه مازندران از قرن هشتم و نهم برپا مانده آثار هنری وصنعتی ازقرن ۹و۸ بدست آمده که ازلحاظ صنعت حکاکی و نجاری قابل کمال مطالعه و مداقه میباشد: اینك بطور اختصار تا آنجاکه مناسب این مقال است بدانها اشاره می‌نمائیم :

در بنای امامزاده یحیی ساری صندوق منبت کاری چوبی میباشد که درروی مرقد نصب شده این صندوق که از نظر هنر نجاری و ظریف کاری مورد توجه هنرشناسان قرار گرفته دارای کتیبه‌ای است که معرف بانی صندوق بنام خواجه حسن در تاریخ جمادی الاول سال ۸۴۹ هجری است. کاتب کتیبه آنهم فخر الدین آملی میباشد . اینك متن کتیبه :

«امر بعمارة هذا الصندوق المبارك المعظم المنور زین الاماجد والاعالی خواجه حسن ابن المرحوم پیرعلی الر... تقبل الله حسناته فی عشر جمادی اولی سنه تسع واربعین وثمانمائه کتیبه فخر الدین مطهر بن عبدالله الداعی الحسنی الاملی غفر الله له ولوالدیه برحمتك یاارحم الراحمین . »

در کتاب استراباد ومازندران. رابینو صورت کتیبه‌ای ذکر میکند که درروی پنجره چوبی امامزاده یحیی ساری خوانده میشده . اکنون آن پنجره تاریخی که متضمن نسب امامزاده یحیی هم نیز بوده است ازبین رفته [1] .

دربرج زین العابدین که مجاور امامزاده یحیی است چند در منبت وصندوق چوبی و پنجره نفیس تاریخی موجـود است که ازلحاظ مقام هنری و صنعت دارای ارزش گرانبها می باشد .

---

۱ - ص ۲۲ مفاد کتیبه پنجره امامزاده یحیی ساری کتاب RABINO

۲ ـ هذا الروضة المبارکة الامیر الاعظم صاحب الکرامته والامامه یحیی بن موسی الکاظم علیه السلام والثانی اخوه حسین ابن الامام موسی الکاظم علیه السلام والثالث اختهم سکینه بنت الامام موسی الکاظم علیها السلام فی احد عشر شهر ربیع الاولی سنه ست واربعین و. . . . عمل استاد حسین واستاد محمد نجار گیل .

بدین ترتیب معلوم میشود علاوه بر امامزاده یحیی در این بقعه برادر او وهمچنین قبر دیگری نیز میباشد .

در اطراف صندوق که از شاهکار های هنری محسوب میشود کتیبه ای بخط ثلث برجسته عالی کنده شده که معرف هویت یکی ازصاحبان قبور است .

متن کتیبه بدین ترتیب میباشد :

«صاحب هذه الصندوق المرقد المبارکة الشریف السلطان الاعظم الاکرم برهان السادات والاشراف المرحوم المغفور سلطان امیرشمس الدین امیرکمال الدین الحسینی طاب ثراه فی تاریخ وفات یوم الاثنین خامس عشرین شهرجمید الثانی سابع عشرخوزداد ماه سنه خمس وتسعمائه. [1]»

کتیبه دیگری هم برروی خشت کاشی دردرون برج بنظر میرسد که معرف نام ونشان صاحب برج است :

«هذا گنبد المرقد المبارکة الشریفه حضرة السلطان الاکرم اعظم الامیر الکبیر المغفور امیرزین العابدین ابن امیرکمال الدین الحسینی . »

کتیبه دیگری نیز برروی پنجره چوبی بالای سرمرقد میباشد : درپایان کتیبه تاریخ سال ۸۹۴ هجری ثبت شده .

بدین ترتیب در این بنا دوتاریخ ۸۹۴ و ۹۵۰ هجری موجود است اولی بر روی صندوق ودومی در روی پنجره .

در بنای امامزاده عباس که درقریه آزاد کله واقع شده تاریخ سال تسع وتسعین وثمانمائه ۸۹۹ هجری در کتیبه بنا خوانده میشود. ساختمان هرمی شکل این بنا از لحاظ نکات معماری قرن نهم قابل مطالعه است .

بنای سلطان محمد طاهر که در بابل واقعشده برطبق کتیبه ازابنیه قرن نهم هجری میباشد. درروی صندوق چوبی مرقداین بنا کتیبه ایست که درپایان آن سنه خمس وسبعین وثمانمائه ۸۷۵ هجری باقیمانده اینك بقسمتی ازآغاز و پایان این کتیبه که جنبه تاریخی دارد اشاره می نمائیم .

«صاحب اختیار هذه العمارة مشهد منور مقدس مطهرامام اعظم سلطان طاهرابن امام الموسی کاظم علیه التحیته والرضوان و بناء العمارة بامر امیراعظم شاه معظم امیرکبیرخلاصة اولاد سید المرسلین امیرمرتضی الحسینی طاب ثراه . . . . معمار هذه المجاور استاد مولانا شمس الدین ابن نصرالله المطهری بتاریخ سنه خمس و سبعین وثمانمائه . »

درروی درچوبی بقعه کتیبه ای بخط رقاع برجسته کنده شده که شامل نام معماربنا نیز

---

۱ ـ این کتیبه ازنظرخط زیبا وتطبیق تاریخ هجری وخورشیدی دارای امتیازخاصی نیز میباشد

می باشد :

« معمار هذا العمارت مولاناشمس‌الدین‌ابن نصرالله مطهری عمل استاد علی‌بن استاد فخرالدین نجار ...»

در بابلسر دوبنای تاریخی بنام امامزاده ابراهیم وسکینه خاتون واقعشده ایـن دو بنا متعلق بقرن نهم هجری بوده درامامزاده ابراهیم دو تاریخ بسال ۸۵۸ و۷۵۸ هجری موجود است . درسکینه خاتون هم تاریخ ۹۸۳ هجری خوانده شده است .

درقصبه لیمرك امامزاده ای بنام امامزاده احمد میباشد این بقعه مورخ بسال ۸۷۳ هجری است .

بامعرفی آثارتاریخی دوره تیموری درناحیه مازندران ازذکروبحث‌درباره‌سایرآثار قرن نهم که‌بدوره تیموری‌منسوب میباشند بعلت نداشتن تاریخ وکتیبه‌صرفنظر میشود لیکن برای تکمیل این فصل بچند کتیبه مورخ دوره تیموری وآق قونیلو که بشرح زیـر درآثار حجاری تخت جمیشد موجود است اشاره می شود . [1]

---

[1] ـ کتیبه های بسیاری بخط پهلوی وکوفی و سایر انواع خطوط برروی جرزهای در و پنجره تالارآینه وایوان‌جنوبی‌آن درتخت‌جمشیدخوانده میشود اینقبیل‌کتیبه وسنك نبشته‌هابیشتر جنبه یادگاری نیز داردکه مهمترین‌آن نبشته ها بدینقرارند :

بفرمان سلطان ابراهیم پسر شاهرخ نوه امیرتیمور درسال ۸۲۶ هجری اشعار ذیل بخط ثلث برپایه‌سنگی جنوب غربی ایوان نقرشده :

« کرادانی از خسروان عجم	ز دست حوادث نشد پایمال
نه برباد رفتن‌سحرگاه و شام	سریر سلیمان علیه السلام
بآخر ندیدی که بر باد رفت	خنك‌آنکه با دانش‌ودادرفت
الا تا درخت کرم پروری	که بی‌شك‌برکامرانی خوری

کتبه ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ‌فی‌سنه ست وعشرین وثمانمائه »

اشعاردیگری بخط ثلث درروی جرز غربی درگاه جنوبی‌تالارآینه درتاریخ ۸۸۱ هجری بحکم سلطان علی پسرسلطان خلیل پسر حسن‌آق قوینلو نقرگردیده بموجب بیتی‌که درزیرتاریخ نوشته شده معلوم میشود خط کتیبه را سلطان علی در سن ۹ سالگی نوشته بعداً سنگتراشی‌آشده است :

«یکی ازعنایات حق است این	که نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین»

هفت بیت شعر دیگر جزء مجموعه این خطوط است که در پایان اشعار ایـن کتیبه نقر شده :

« حرره علی‌بن سلطان خلیل بن‌سلطان حسن اصلح‌الله شانهم فی‌شهور سنه احدی و ثمانین

بطوریکه ضمن شرح حال تیمور و جانشینان وی گذشت امیر تیمور کورگان سمرقند را برای پایتختی امپراطوری خویش انتخاب نمود و بااستفاده از گروه هنرمندان وصنعتگرانی که از ایران و ماوراء قفقاز وآسیای صغیر وهندوستان جمع آوری کرده بود در تجدید ساختمان وتوسعه سمرقند همت گماشت بدین ترتیب مجموعه ابنیه. مشهور به شاه زنده تیموری را درمجاورت مزار قاسم ابن عباس نخستین مروج و مبلغ آئین اسلام درسمرقند بنیان نهاده است .

ابنیه‌شاه زنده آرامگاه اختصاصی‌خانواده تیمور وسردارانش‌میباشد . بعضی ازبناهای شاه زنده باقیمانده ، ازبرخی ازآن ساختمانها فقط آثار سردری بجااست. بقیه آنهم بکلی منهدم وویران شده .

مجموع بناهای شاه زنده که اززیباترین ابنیه تاریخی دوره اسلام بشمار میرود و حاکی ازمراحل عالی ذوق وابتکار ونبوغ هنرمندان آسیای میانه آنروز است شامل مساجد تابستانی وزمستانی‌وچندین آرامگاه. مقابرترکان آغا (۸۸۹ هجری) وشیرین بك آغا (۷۸۰ هجری) وامیرزاده (۷۸۱ هجری) است که ازلحاظ تزئینات آجری وکاشیکاری معرق که با رنك آبی آسمانی شفاف مزین گردیده بی‌نهایت جالب وسحرانگیزاست .

بنای مشهورومسجد وآرامگاه تومان آغا یکی ازهمسران سوگلی امیرتیمور درعداد زیباترین ساختمانی است که ازنظر معماری وتناسب وهیأت بنادربین‌سلسله ابنیه شاه زنده مقام ارجمندی را دارا میباشد .

بنای کاخ آق‌سرا (سپید) وسایرابنیه شهرکش (سبز) وهمچنین‌مسجد بی‌بی‌خانم ومقبره گورامیردرشهرسمرقنددرعدادابنیه تاریخی‌وهنری بشمارند که کلاحاکی برعظمت وقدرت وجلال‌امیرتیمور ودولت‌وی‌میباشند . این‌امیرتاتارخواسته‌است با برپاکردن این‌ساختمانهای مقدس جاودان‌ومذهبی مسلمانان جهان آنروز را بمیزان اخلاص‌واحترام خودبسنن اسلامی

وثمانمائه . »

«آنکه پاینده وباقی است خدا خواهد بود .

صحبت دنیا که تمنا کند	با که وفا کرد که با ما کند
ملك‌سلیمان‌مطلب کان هبااست	ملك‌همان‌است سلیمان کجاست
زین گهروگنج که نتوان شمرد	سام چه‌برداشت‌سلیمان‌چه‌برد
خاك‌شدانکس که دراینخاك‌زیست	خاك‌چه‌داندکه‌دراینخاك کیست
هرورقی چهره آزاده ایست	هرقدحی‌فرق‌ملك زاده‌ایست
عمر بخشودی دلها گذار	تاز تو خشنود بود کردگار
هرکه به نیکی عمل آغاز کرد	نیکی او روی بدو بازکرد

آشنا سازد تاهمواره بتواند ازپشتیبانی و حمایت عالم اسلام که از نکات اساسی سیاست این فاتح جنگجوی بوده برخوردار گردد .

مسجد بی‌بی‌خانم ازلحاظ عظمت بنا وداشتن گنبد رفیع وسردر بلند (ارتفاع آن ۴۱ متر) ومناره‌های زیبا وسنگتراشی وبکار بردن سنك مرمروکاشی معرق الوان هندسی شکل ازمعتبرترین ابنیه‌ایست که بدستورامیرتیمور بنا نهاده شده.متأسفانه بعلت عدم دقتی که در بنیان گذاری‌ساختمان‌اولیه‌آن شدقسمت‌اعظم آن منهدم گردیدمعذلك‌آنچه که امروزه بعنوان بقایای بنای اصلی جلوه گری میکند خود شاهد کافی بر عظمت ومجد و جلال دیرین این بنا است .

درزمان الغ بیك این بنا در دست تعمیر ومرمت قرار گرفت و ستون مرمری که در داخل مسجد است متعلق بزمان این شهریار ستاره شناس میباشد .

سردر ورودی این مسجد که درطرفین‌آن‌دو مناره زیبا قرار داده شده وگنبد اصلی آن راکه چهارصد ستون مرمر نگاهداری مینموده از شاهکار های بی‌نظیر معماری تیموری بوده است .

اهمیت وارزش هنری وتزئیبات روکش این بنا ومجموعه ساختمانهای شه زنده کمتر قابل‌قیاس باسایر ابنیه اسلامی است .

آخرین ساختمانی که بامر تیمور درسمرقند ساخته شد مقبره گور امیر است . امیر تیمور این‌آرامگاه مجللرا در زمان حیات خود برای نوه‌اش محمد سلطان که مورد علاقه وی بود بناکرد .

منظره خارجی آرامگاه مانندکثیرالاضلاعی که دارای هشت ترك است میباشد داخل مقبره چهار گوش وگنبد رده داری برنك‌آبی تمام ساختمان آرامگاه را می‌پوشانده اهمیت این گور از نظر تناسب بنا وتزئینات وکتیبه‌های فراوان وعظمت و ابهتی است که در آن مشاهده میشود. وسعت قسمت داخلی آرامگاه وپنجره‌های مشبك و حاشیه دیوار هاکه‌برنك عقیقی درآمده توأم بانقش و نگارهای زرین برجسته است وهمچنین نرده سنك مرمر شفاف ازاجزاءمهم این‌اثرجاودان صنعتی میباشد .

مزیت دیگر هنری این‌آرامگاه سنك یك پارچه یشم است که روی‌قبر تیمور درنهایت زیبائی وسادگی جلب توجه بینندگان را مینماید .

درسرداب این‌آرامگاه‌قبورچندی‌دیده‌میشود این قبورمتعلق باجسادتیمور والغ‌بیك. محمد سلطان وسایر اولاد وحرم سلطنتی وسرداران تیموری میباشد .

این‌آرامگاه درسال ۸۳۸ هجری (۱۴۲۹ میلادی) توسط محمد اصفهانی ساخته‌شده است. بطورکلی ابنیه‌ای که درزمان تیمور درسمرقند احداث شده واکنون بقایائی ازآنهمه

بناهای تاریخی بنظر میرسد کلامعرف توجه خاص امیر تیمور بعظمت وجلال وتزئین وآرایش نام وتمام این ابنیه بوده است درصورتیکه ازمطالعه ومشاهده بناهای دوره الغ بیك ومقایسه آن ابنیه با بناهای دوره جدش تیمور معلوم میشود که درزمان الغ بیك کمتر توجه بآرایش وایجاد نقش ونگار وزینت وآئین بندی ساختمانها شده است .

مدارس معروف الغ بیك دربخارا وسمرقند

درعین حال که ازنظر معماری واسلوب کاملا تابع اصول معماری دوران تیمور قرار گرفته لیکن ازقید وتعلق آرایش آزاد شده در این ابنیه جنبه سادگی بنا بیشتر از جهات دیگر جلب توجه می‌نماید .

مسجد الغ بیکی درشهرسبز (کش) که بنام گوك گنبد یامسجد نامیده شده ازابنیه‌ای است که بعلت تزئینات کاشیکاری آبی‌رنك معروفیت داشته است . ونیز آرامگاههای واقع در آق سرا وعشرت خانه درسمرقند ازابنیه این دورمحسوب میشوند .

شهرتاشکند که درقلمرو امیرتیمور بود درقرن نهم هجری روبآبادی ووسعت گذارد. ابنیه عظیم مذهبی که شامل مجموعه‌ای ازآثار معماری است درآن‌شهر بنیان گذارده شد: مانند مدرسه براق خان وآرامگاههای دیگری که معروفترین‌آن مقبره‌شیخ ابوبکراست که اکنون پس‌ازتعمیرات مفصلی بر پا میباشد .

مدرسه‌شیردار که روبروی مدرسه الغ‌بیك ساخته شده یکی دیگرازابنیه این دوران است .

گذشته ازابنیه‌ای که نام‌آنان‌در بالا ذکرشد یك‌رشته بناهای‌دیگری درناحیه سمرقند وبخارا وخیوه ونخجوان وباکو وپایتخت دولت شروانشاهان از دوران قرن نهم هجری و عصر تیموریان وشروانشاهیان باقی مانده که مهمترین‌آن بناها مسجد وآرامگاه سید یحیی باکوی و آرامگاه خاندان سلطنتی شیروانشاهیان میباشد که اسلوب ساختمانی این ابنیه نیزمانند مدارس‌ومساجدعصر تیموراست. ازوصف سایر آثاری که‌ازلحاظ‌معماری‌درمرتبه دوم وسوم قرارگرفته اند صرفنظر مینمائیم .

بطورکلی درعصرتیموریان صنعت معماری و تزئین ونقش ونگار درابنیه بطرز شگفت انگیزی ترقی وپیشرفت نمود بالاخص علاقه صنعتگران بکاشی‌کاری وقرار دادن روکش‌های رنگی ازکاشی معرق برروی سردر وگنبد ومناره های مساجد ومدارس وآرامگاه‌ها جلوه خاصی بساختمانهای تاریخی آن دوران داده است که درتاریخ صنایع اسلامی کمتر نظیر

دارد .

در این زمان تغییراتی در اسلوب ساختن گنبد بـزرك پیازی شكل رویداد كـه در ادوار بعد مورد تقلید قرار گرفت . تااینكه كاملترین انواع ایـن قبیل گنبد هارا در دورهٔ صفوی درابنیه تاریخی عظیم اصفهان مانندگنبد مسجد شاه ومدرسه سلطانی می بینم . گنبد دوپوشه واتصال جدارگنبد خارجی بگنبد داخلی بوسیله تیروشمعك از امتیازات صنعتی و معماری این عهد است . احداث طاق ضربی در این دورهٔ معمول شده آجركاری دراین عهد تبدیل بكاشیكاری الوان خشتی ومعرق گردید .

مختصری در باب هنرهای یدی عصر تیموریان

باشرحیكه درباب آثارهنری ومعماری دوره تیموری داده شد میزان پیشرفت وترقی صنعت معماری وتزئین درآن عصر روشن گردید بدیهی‌است این نهضت عظیم درتكمیل‌سایر صنایع وهنرهای یدی هم نیز مؤثر افتاد .

از طرفی اعزام هنرمندان و صنعتگران فنون مختلفه ازكلیه ممالك مفتوحه تیموری علی‌الاخص از بغداد بسوی تختگاه سمرقند و هرات بدون شك درایجاد مكاتب‌علمی و فنی بدون تأثیرنبود . چنانكه دررشته فلزكاری . شیشه . بلور . كاشی‌سازی. مینا ومنبت‌كاری وهمچنین درشعب‌نقاشی . مینیاتور . تذهیب ومنسوجات زربفت اثرات بسزائی كرد . اینك بارعایت اختصار درباره اهمیت مقام هنری هریك ازاین فنون یدی بحث مینمائیم .

فلزكاری

در عصرتیموریان صنعت فلزكاری بالاخص هنر ترصیع بمنتهی ترقی رسید وازمطالعه برخی‌آثار فلزی‌كه منسوب باین دورهٔ است چنین برمیآیدكه نقوش فلزی تصاویر ایرانی جـای اشكال دورهٔ قبل را گرفت و نام اغلب صنعتگران در روی فلزات نقش‌شد . ازجمله «شمعدان‌فلزی[1]است‌كه دارای تاریخ ۷۷۱ هجری(۱۳۶۰ میلادی) وامضاء «محمدبن رفیع- الدین شیرازی .» میباشد وجود این شمعدان معرف‌كامل هنرفلزكاری قرن هشتم هجری‌در شیرازاست .

چندین كلاهٔ خود جعبه ای ، شمعدان ، كـاسه فلزی ، شمشیر، قمه ازدورهٔ تیموری

---

۱ ــ این شمعدان درموزه قاهره میباشد .

باقی ماندهٔ که در روی آنان تصاویر و نقوشی ازطبیعت و مناظر زندگی و چوگان بازی ترسیم‌شدهٔ که ازنظر شناسائی تاریخ هنرملی ایران قابل‌کمال مطالعه ودارای ارزش بسیار است .

کاسه‌ای ازاین عهد در موزهٔ قاهرهٔ میباشدکه بازر وسیم ترصیع شده از لحاظ هنر ظریف وممتاز ترصیع سرمشق ومورد تقلید اساتیدمرصع‌کاری بعدی قرارگرفته . ونیزهنر قلمزنی در روی اشیاء فلزی وخنجر وقدارهٔ معمول بوده‌است قلمزنان برای تیمن وتبرک مصنوعات وتکمیل هنرخویش برروی این قبیل صنایع فلزی‌آیاتی ازقرآن کریم ویا اشعاری دال برشجاعت وپهلوانی‌صاحبان سلاح‌نقش زده‌اند. قبضه‌اینقبیل شمشیرها بطلا ونقرهٔکوبی ومرصع‌کاری وجواهرنشانی مزین میشده .

ازدقت و بررسی در اینقبیل‌آثار باقیماندهٔ فلزی این نکته روشن میشودکه بااینکه اینقبیل صنایع‌چکیدهٔ دست صنعتگران اقوام مختلفه بوده است لیکن سلیقه و ذوق ایرانی دراین‌آثارکاملا مشهور ونمایان است .

درموردشیشه وبلورسازی عده‌ای‌ازمحققین‌را عقیدهٔ برآن‌است‌که‌هنرمندان‌ایرانی در فن‌آبگینه سازی ومیناکاری مهارت وشهرت بسزائی داشتند . اصولا هنر میناکاری برروی چراغ وقندیل مساجد ازایران بکشورهای مصر وسوریه ودمشق وحلب انتقال یافته . ونیز همچنین عدهٔ زیادی ازصنعتگران این فن از ایران بمراکز مهم‌آبگینه سازی معروف‌آن عصر رفته‌اند .

یکی ازآثار مهم این صنعت چراغی است‌که برروی‌آن نام « امیرشهاب‌الدین احمد مهماندار. » وتاریخ۷۳۳ هجری نقش شدهٔ . اکنون در موزهٔ متروپولیتن امریکا میباشد. برروی این چراغ تزئینات طلائی فراوانی دیده میشود .

بیشترظروف شیشه‌ای وبلورین ومیناکاری دوره تیموری شامل چراغ وقندیل مساجد وجام وآبخوری است .

کاشی سازی

ظروفی ازکاشی‌مانند بشقاب وجام وپیاله وکاسه ازدوره تیموری بدست‌آمده‌که معرف صنعت‌کاشی پزی و اشکال ونقوش زیبائی است‌که برروی آنان نقش بسته.نقوش این ظروف اغلب شامل مناظر طبیعی ونمایاندن قطعات ابر وشکارگاه است .

رنك این اشیاء بیشتر سیاه ویا بالعاب فیروزه‌ای وسبز جلوه‌گری مینماید .

چندجام کاشی منقش ازاین دوران باقیمانده که دارای تاریخ ۸۷۳ و ۸۷۸ و ۸۸۵ و ۹۰۰ هجری است.[1]

گذشته ازظروف کاشی لعاب دار اصولا میتوانیم عالیترین نمونه صنعت کاشیکاری این عصر را در ابنیه مذهبی و آرامگاههای پادشاهان تیموری بیابیم. درداخل وخارج این امکنه وروکش گنبدها ومناره وسردرهای بلند تزئینات فراوانی باکاشی خشت ومعرق وجود دارد که زمینه رنگ آنها بیشتر زرد و آبی وفیروزه‌ای وسبز. لاجوردی است که باطرح ونقش ورسم گل و برگ توأم گردیده ازمطالعه خطوط وکتیبه‌های معرق ایندوره پیش از بیش بمقام عالی این هنر آگاه میشویم.

ازنمونه‌های آثار گچبری دوره تیموری در برخی ازابنیه آن دوره بالاخص درساختمانهای حوزه سمرقند وگور امیر بقایائی باقیمانده که معرف تکمیل صنعت گچبری وریزه کاری در این عهد میباشد آنچه که بنظرمیرسد این است که مکتب گچبری دراوایل قرن هشتم بمرحله کمال خود رسیدة بود (محراب مورخ ۷۱۰ هجری مسجد جامع اصفهان) بدیهی است در قرن نهم چون این هنرمورد توجه کارشناسان تیموری بوده وطرحهای میناتوری زیبائی برای تجسم و نمایش در دسترس گچکاران گذارده شده بود بیش از پیش بررونق و ظرافت آن افزوده شد. برای دسترسی بنمونه سنگتراشی وحجاری این دوره باید متوسل بسنگ قبور ومحراب مساجدشویم. ازجمله آثار وشواهد این صنعت سنگ قبر مرمری است که دارای کتیبه‌ای بخط کوفی میباشد. نام صاحب قبر و تاریخ سنگ بسال ۷۵۲ هجری برروی آن نقرشده است. وهمچنین محرابی‌است ازسنگ مرمر که معرف اشکال میناتور ومقرنس‌کاری این قرن است. صنعت کاشی پزی وکاشیکاری وساختن کاشی معرق در دوره تیموریان درکلیه نقاط ایران رواج کلی داشته. لیکن مهمترین کارگاههای آن درتبریز واصفهان وسمرقند و مشهد بودة است.[2]

حکاکی و منبت کاری

هنرتزئین در روی چوب طی قرون هشتم و نهم هجری در ایران معمول و رواج داشت بدین ترتیب که در روی رحلهای چوبی ودرمساجد و مدارس وآرامگاهها وصندوق روی قبور با هنر حکاکی طرحهای طبیعی و اشکال هندسی وکتیبه هائی بخط کوفی و سایر

---

۱ - این مجموعه جام درموزه ویکتوریا وآلبرت لندن میباشد.

۲- مسجد کبود تبریز ودرب امام اصفهان وآرامگاه امیر تیمور درسمرقند ومدرسه گوهرشاد مشهد بهترین دلیل بررواج صنعت کاشی سازی دراین مراکز مهم دوره تیموری است.

شیوهای مرسوم آنزمان وجود دارد که ازلحاظ فنی‌وهنری بدرجه کمال رسیده‌است:

ازجمله رحل قرآنی است که دارای‌کتیبه‌ای بنام دوازده امام و امضاء سازنده آن «حسن بن سلیمان اصفهانی.» وتاریخ ذیحجه سال ۷۶۱ هجری است.[۱]

همچنین‌چندین در چوبی درابنیه ترکستان وآرامگاه امیرتیمور وشاه‌زنده ومدرسه الغ بیك درسمرقند است که بیشترآنها مانند درالغ بیکی(۸۲۰ هجری) متعلق به نیمه اول قرن نهم هجری است این درها دارای تزئینات مختلفی ازاشکال هندسی وشاخ وبرك نباتی میباشد.

چند در وتابوت وپنجره گرانبها ازاین عصر که اغلب دارای‌کتیبه وتاریخ هستند در بناهای تاریخی‌مازندران وگرگان‌باقیمانده که معرف‌کامل ترقی صنعت چوب بری وحکاکی است که شرح برخی ازانواع‌آن درفصل بناهای تاریخی‌آن استان دادهٔ شد.[۲]

تابوتی از چوب که در رمضان سال ۸۷۷ هجری درمازندران ساخته از جهة اینکه متضمن کتیبه و کنده کاری زیبائی میباشد در جزء بهترین شاهکار چوبی این دوره بشمار است.

درباب خاتم‌کاری ومیناسازی وقطعات عاج نقاشی‌شده تاکنون نمونه‌های مهمی ازاین دوره بدست نیامده لیکن‌آنچه‌که پس ازتحقیق ومطالعه معلوم شده این‌صنعت اززمان بسیار قدیم درمشرق زمین مرسوم بوده‌که ازعالیترین انواع‌آن یك قطعه تخته چوبی خاتم کاری شده میباشد. همچنین‌جعبه‌ای است‌که باچوب‌وعاج درسال۸۸۸ هجری‌برای سلطان بایزید ثانی ساخته شده.

نقاشی ومینیاتور

پس‌ازاینکه‌سمرقنددرزمان‌امیرتیمور بمقرتختگاه تبدیل‌وهرات‌هم درعهدشاهرخ‌مرکزیت علمی‌وصنعتی‌یافت. هنرنقاشی‌ومیناتور سازی درایران‌باوجود پیدایش‌هنرمندان وصنعتگران وتشویق وترغیب موثری‌که از جانب شاهرخ و بایسنغر و سلطان حسین بایقرا ازاستادان این فنون بعمل میآمد بمنتهی ترقی رسید.

ازنسخ خطی دوره امیرتیمور چند کتاب باتصاویر زیبا موجود است‌که متعلق بمکتب هنری شیراز وبغداد میباشد. ازجمله سه نسخه شاهنامه مکتب شیراز است‌که یکی دارای

۱ ــ این‌رحل درموزه متروپولین‌آمریکا است.

۲ــ صندوق امامزاده یحیی ساری، صندوق سلطان محمد طاهردر بابل.

تاریخ ۷۷۲ هجری است و متعلق بکتابخانه اسلامبول میباشد . دیگری که تاریخ آن ۷۹۶ هجری است در کتابخانهٔ قاهره است. قسمتی از نسخه سوم شاهنامه که مورخ بسال ۸۰۰ هجری است تعلق بموزه بریتانیا دارد .

همچنین یك نسخه خطی از دیوان خواجوی کرمانی درموزه بریتانیا است که متعلق بمکتب بغداد بوده ودارای تاریخ ۷۹۹ هجری است درذیل یکی ازمیناتورهای این کتاب امضائی از نقاش آن بنام جنید نقاش سلطانی خوانده میشود .

اسلوب و سبك تصاویر ومیناتور سازی این کتب ضمن اینکه شباهت کاملی بیکدیگر دارند بمنزله مقدمه مکتب معروف میناتورسازی هرات بشمار میروند که بعداً درمکتب هرات بمرحله کمال هنری رسیده است .

بطوریکه میدانیم شاهرخ شخصاً پادشاهی هنرمند وشهریاری باذوق بود از این رو دستورداد ازوجود هنرمندان واستادان فن دراستنساخ ومصور ساختن کتب کتابخانه سلطنتی هرات استفاده شود . معروف است که شاهرخ درهرات کتابخانه‌ای تأسیس نمود که درحدود چهل نفر از اساتید فن نقاشی ومیناتور وخوش‌نویسان و صحافان معروف آن زمان در آن کتابخانه مشغول بهنر نمائی شدند . از جمله معاریف آن اساتید فن یکی خلیل نقاش بوده است که در عصر خود ازهنرمندان کم نظیر بشمار میرفته و عده‌ای ویرا تالی مانی نام نهاده‌اند .

اصول کار این هنرمندان بر دقت و ظرافت کار بوده است مخصوصاً بریزه کاری اهمیت زیاد داده‌اند. درانتخاب رنك ونمایاندن مناظر طبیعت. نمایش نباتات وگل وگیاه و اسمان حد اعلی ذوق وابتکار را بکار برده‌اند. تا اینکه توانستند بایجاد چنان مکتبی درهرات نائل‌شوند که نظیر آن دیده وشنیده نشده است. ایجاد سبك ملی ایرانی را دررشته نقاشی و مینیاتورسازی باید مرهون مکتب هرات در عهد شاهرخ دانست .

در عهد بایسنغر مانند دوران پدرش شاهرخ تشویق هنرمندان در سر لوحه برنامه علمی وصنعتی وی بود وچون شخصاً مردی هنرمند و خطاطی مشهور بشمار میرفته لذا در جلب خاطر ارباب هنر بعلت رشته اتصال ذوقی که داشته است سعی و جدکافی مینمود ، از جمله خطاطان معروف مکتب بایسنغر یکی بنام جعفر خطاط است که مشهور آن زمان بوده ونیز دربین نقاشان چیره دست بایسنغری امیرشاهی سبزواری وغیاث‌الدین شهرت بسزائی داشته‌اند .

این هنرمندان درمصور ساختن مجالس شاهنامه وکتب خمسه نظامی ودیوان جامی وبوستان وگلستان سعدی با یکدیگر رقابت هنری میکردند واین رقابت موجب گردید که سبك جدیدی ابداع شود که متناسب بامعانی ومفاهیم اشعار رزمی وبزمی باشد .

علاقه قلبی‌وطبیعی شاهرخ ووزیر معروفش امیر علیشیر نوائی و بایسنغر بآثار جاودان سعدی‌و نظامی وهمچنین شاعرمعروف دربارخود جامی موجب شدکه نقاشان باابتکار ونبوغ هنری خود بتوانند صحنه‌آرایش جدیدی برای ابراز عوالم قلبی و اخلاص‌خویش اختراع نمایند. ازنتایج عالمگیر سرپنجه این ارباب هنراست‌که امروزه مکتب نقاشی‌میناتور ایران درجهان هنرهای ظریفه دارای مقامی بس‌ارجمند و ارزنده است .

گذشته اززمان شاهرخ و بایسنغردرمدتیکه سلطان ابراهیم فرزند شاهرخ درشیراز حکومت مینمود شعبه‌ای ازمکتب هنری هرات درشیراز دایر نمود وتوانست بااستفاده از نبوغ ذاتی هنرمندان شیرازی مکتبی بوجود آوردکه امروزه بنام مکتب میناتور و نقاشی شیراز شناخته شده ، ار آثار مشهور مکتب شیراز نسخه مصوری از شاهنامه و مجموعه مصوری ازاشعار فارسی‌است‌که دارای تاریخ سالهای ۸۱۳و۸۲۳ هجری‌است وبنام سلطان ابراهیم نیز نوشته شده : اکنون قسمتی ازاین نسخ گرانبها در موزه بریتانیا وبعیه متعلق بدارندگان مجموعه شخصی اوراق زرین است .

از مطالعه اوراق وصفحات میناتور و تصاویر کتب مکتب شیراز یکنوع هم‌آهنگی و اختلاط در رنك‌آمیزی ملایم و مطبوع ودرعین حال ساده‌ای مشاهده میشودکه برلطف و ظرافت مجالس مصور افزوده است .

مجموعه‌ای ازکتب خطی منسوب بمکتب هرات مانند، خمسه نظامی و گلستان سعدی، که دارای مهر مخصوص کتابخانه بایسنغر (۸۳۰ هجری) و نسخه‌ای ازکتاب معراج نامه (۸۴۰ هجری) ودیوان شاعر معروف جامی، که درزمان حیات این شاعر بوسیله خطاط مشهور عبدالکریم خوارزمی‌استنساخ‌شده ونسخه دیگری‌ازاین دیوان‌که بخط عبدالرحیم خوارزمی برادر عبدالکریم نوشته شده مجموعاً دارای مجالس نقاشی ومینیاتور گرانبهائی میباشندکه ازجمله‌شاهکار ونفایس این هنر ظریف ودقیق‌ملی ایران است .[۱]

دونسخه ازکتب‌نجومی‌متعلق بکتابخانه الغ‌بیك پادشاه ستاره شناس‌که متعلق بمکتب هنری سمرقند است اکنون موجود میباشد یك نسخه از این‌کتاب درکتابخانه ملی پاریس و دیگری‌که دارای پنجاه تصویر ازستاره ها و صورفلکی است بکتابخانه موزه متروپولیتن آمریکا تعلق دارد . این دو اثر نفیس علمی شامل تصاویر بسیار دقیق و گرانبها است .

نقاشی و خطوط آثاری‌که گذشت متعلق بنقاش سلطانی نیمه دوم قرن‌هشتم هجری. جنبید نقاش ونقاشان دربار بایسینغر امیرشاهی سبزواری وغیاث‌الدین است.

خطاط واستنساخ‌کنندگان اکثراین‌نسخ عبارتنداز‌میرعلی تبریزی وجعفربا بسینغری وبرادران خطاط معروف خوارزمی بنام عبدالکریم و عبدالرحیم که فرزندان عبدالرحمن

---

۱ ـ این مجموعه نفیس درموزه متروپولتیس‌آمریکا است .

خوش‌نویس معروف میباشند .

از آثار کم نظیر دوره بایسنغر که نصیب موزه سلطنتی گلستان تهران میباشد یکی شاهنامه خطی جعفر بایسنغری است که در تاریخ ۸۳۳ هجری نوشته شده ـ دیگر کتاب کلیله ودمنه‌است این دو یادگار گرانبهای اصیل تیموری جزء شاهکارهای کم نظیر میباشد زیرا تصاویر و مناظر مجالس این دونسخه متعلق بمکتب هرات حاوی درخشان ترین و زیباترین مشخصات نقاشی این دورهٔ است و هم چنین از نظر ظرافت و دقت‌کار درعالم هنر مینیاتور بی‌نظیرمیباشد .

مکتب نقاشی بهزاد وشاگردان وی

کمال‌الدین بهزادنقاش‌معروف‌واستادیگانه فن‌مینیاتور که بنا بقولی‌شاگردمکتب‌هنری پیر سیداحمد تبریزی بوده‌است. درحدود سال ۸۴۳ هجری‌متولدشده‌دررونق هنرواعتلاء نام‌مکتب ایران‌نقاشی‌درشهرهرات‌ودوران‌سلطنت سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا وصدارت‌امیرعلیشیر نوائی وزیرفرهنك‌پرور (که‌خوداز‌شعراء ونقاشان‌وموسیقیدانان‌عصر بشمار) میرفت‌تأثیر بسزائی‌داشت که از اهم اثرات ظهور این نابغه هنر ایجاد مکتب خاصی است بنام مکتب بهزادکه در ادوار بعد مطالعه آثار وی مورد توجه‌کلیه مجامع علمی و هنری طراحان و نقاشان دنیا گردید[1] .

استاد بهزاد مدتی ازعمرخودرا درنزد سلاطین شیبانی‌گذراند وپس ازروی‌کارآمدن سلسله صفویه و فتح هرات بدست شاه اسمعیل صفوی بهزاد در تحت حمایت خاص این شهریار صفوی قرار گرفت وطولی نکشید که‌اداره امور کتابخانه و صنایع یدی بوی واگذار شد .

این اعجوبه زمان واستاد مسلم مبتکر سبك خاصی‌در مینیاتور سازی گردید که بنام او بمکتب بهزاد نامیده شده در این مکتب استاد هنرمند طبیعت را با کمال دقت و

---

۱ ـ خوندمیر در باره این استاد مینویسد : بهزاد اشکال شگفت انگیز و نوادر صنعت خویش را در مقابل مامجسم میکند . طراحی وهنرمندی اوچون قلم مانی‌آثار همه نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتان معجزه آسایش صور و نقوش همه صنعتگران ونقاشان فرزندان‌آدم رامحوکرده‌است موئی ازقلم اوبامهارت واستادی باشکال بیجان جان می‌بخشد .
راهنمای صنایع اسلامی تألیف دیماند ـ مترجم دکتر عبدالله فریار ص ۵۸

موشکافی نمایان ساخته . تصاویر را با ترکیب حقیقی و چهره اشخاص را با شخصیت خاص‌تجسم نموده ودرخلال نبوغ واعجازی که درهنرنمائی‌خویش بکار برده سعی داشته است که ازطریق ستایش واقعیات بایجاد شاهکارهای هنری توفیق یابد .

از ممیزات هنری دیگر این هنرمند جهانی تمایز چهره های‌گوناگون وحرکات و جنبش‌های زنده وطبیعی تصاویر است که از دقت در هرتصویر بیننده بحقایق بیشتری‌آگاه میشود .

انتخاب واختلاط الوان مختلف و رنك‌آمیزی عجیب سحرآمیزی که در آثـار خود جاودان ساخته است‌یکی دیگرازامتیازات‌هنر بهزاد است که نظیرآن درآثاردیگران دیده نشده .

ازبهزادآثاری که دارای‌امضاء خود او باشد کمتردیده شده وآنچه که نسبت‌آن باین استادقطعیت دارد تصاویری‌است‌دردونسخه کتاب خطی‌خمسه نظامی(٨٤٦ هجری) ودیگری کتاب بوستان سعدی(٨٩٣هجری) که اولی‌درکتابخانه موزه بریتانیا ودومین درکتابخانه قاهره موجود است .

درزیردومرقعی که متعلق بکتابخانه سلطنتی‌موزه گلستان تهران میباشد . این عبارت نوشته شده : «عکس سلطان حسین میرزا، کار بهزاد.» تصاویر این دومینیاتورکه مشتمل بر چهره تمام قد عده‌ای ایستاده وبرخی نشسته‌اند معرف ظرافت وتناسب دقیقی ازکار بهزاد است .

شش قطعه میناتور متعلق بکتاب تاریخ ظفرنامه تیموری را کار استاد بهزاد معرفی نموده‌اند. این‌کتاب‌ که درسال ٨٧٢ هجری بخط شیرعلی خطاط وبنام‌سلطان حسین بایقرا نوشته شده دارای ارزش هنری وتاریخی میباشد . [١]

دیگر از کارهائی‌که ببهزاد منسوب میدانند صفحه مصوری از دیوان جـامی شاعر و تصویری از کتاب خمسه نظامی است که در سال ٨٩٩ هجری‌کشیده‌شده . [١]

قسمت زیادی‌ازمینیاتورهای قرن‌نهم رابشاگردان وپیروان معروف مکتب بهزادنسبت میدهند: ازجمله‌شاگردان و پیروان مشهور بهزاد قاسم علی‌وشیخ زاده خراسانی‌وآقامیرك تبریزی وسلطان محمد وپیرسید علی ومظفرعلی میباشند که برخی‌ازتصاویر قلمی این هنر-هنرمندان را میتوانیم باآثار استاد عدیم‌النظیرنشان بهزاد برابر دانیم .

---

١ ـ این مجموعه متعلق بکتابخانه بالتیمور است و عده‌ای مجالس مینیاتور را متعلق بقاسم علی شاگرد بهزاد میدانند .

صنعت تجلید وصحافی درعصر تیموری بالاخص در دوران شاهرخ وجانشینانش بموازات هنر خطاطی و نقاشی و میناتور سازی پیشرفت زیادی نمود از طرفی صحافان هنرمند خود را مکلف میدانستند . برای حفظ گنجینه اوراق زرینی که توأم با مجالس نقاشی گرانبها و آثار استادان ماهر عصر بود محفظه‌ای فراهم سازند. تاضمن اینکه مناسب مقام حفظ نسخ خطی نفیس باشد مدتی هم محتویات آن از گزند زمان مصون ماند بنا بر این میتوان بهترین صنعت صحافی و تجلید کتاب را بدوره تیموری وقرن نهم هجری اختصاص دهیم .

تجلید وصحافی درمدارس هرات که توام با طلاکاری وترسیم نقوش هندسی و کتیبه‌های قرآنی وتاریخی برروی جلد چرمی بود بی نهایت مورد توجه صنعتگران عصر قرار گرفته شد . بدین ترتیب صحافان سعی داشتند که ضمن شیرازه بندی محکم کتب از همکاری نقاشان وطراحان برای زینت روی جلدوپشت جلد استفاده نمایند. ازجمله نمونه‌های صحافی زیبای این دوره جلد های چرمی است که حاوی نسخ خطی میباشد . تزئین روی جلد بیشتر شامل اشکال مرغان پرنده و یا نباتات وگل وگیاه با نقوش ترنجی وهندسی شکل است .

در روی و پشت اکثر جلدهای چرمی این عهد آثار طلا کاری که توأم باتزئینات فشاری است دیده شده که ازلحاظ هنر ترسیم ونقاشی قابل کمال توجه ودقت نظراست .

خط و تذهیب

هنرخط وخوش‌نویسی درقرن نهم هجری بمنتهی کمال خود رسید ودر این عصر وجود خطاطان فراوان وبالاخص ترغیب وتشویقی که از جانب بایسنغر که خود ازخطاطان مشهور بشمار میرفت وحمایتی که ازجانب امیرعلیشیر نوائی وزیر دانشمنداو از طبقه خطاطان بعمل میآمد ازاهم علل پیشرفت فن کتابت وشیوه های مختلفه خوشنویسی درنستعلیق میباشد از خطاطان معروف شیوه نستعلیق یکی میرعلی تبریزی است که عده‌ای ویرا مبتکرخط نستعلیق (از خط نسخ و تعلیق ترکیب شده) میدانند . از نمونه های خطوط زیبا و مشهور این خطاط دیوان همای وهمایون خواجوی کرمانی است که درتاریخ ۷۹۹ هجری نوشته شده[1]

سایر خطاطان مشهور این دوره عبارتند ازسلطان علی مشهدی که در دربار سلطان حسین بایقرا درهرات بسر میبرد . همچنین جعفر بایسنغری تبریزی وعبدالکریم وعبدالرحیم خوارزمی فرزندان خطاط معروف عبدالرحمن خوارزمی را باید نام برد .

---

۱ ــ این نسخه متعلق بکتابخانه موزه متروپولتن آمریکا است .

یکی دیگر ازمشاهیر ارباب خط وکتابت ابراهیم سلطان فرزندشاهرخ است که شخصاً مردی خوش نویس وحامی خطاطان بوده است . از جمله آثاری که باومنسوب است دوجلد قرآن کریم است که یك جلدآن مورخ بسال ۸۲۷ هجری وجزءمجموعه کتب آسمانی کتابخانه حضرت رضا علیه‌السلام در مشهد میباشد . جلد دیگر که دارای تاریخ ۸۳۰ هجری است درموزه متروپولیتن آمریکا است .

حسن‌خط وکتابت موجب شدکه تذهیب‌کاران مستعد در تزئین این نسخ خطی همت گمارند ازاین روفن‌تذهیب درعصرتیموری باتزئینات فراوانی که ازطبیعت وآثارطبیعی تقلید وپیروی میشد بصور گوناگون خودنمائی کرده اکثرآثارهنری این فن متعلق بمکتب شیراز میباشد. مانند سر لوحه کتاب عجائب المخلوقات قزوینی که بسبك وشیوه ایرانـی باشکال پرندگان والوان طلائی برروی زمینه آبی وحواشی سیاهرنك نقاشی وتذهیب گردید .

نسخه خطی شاهنامه مورخ ۸۳۳ هجری کتابخـانه موزه ایران باستان تهران از نمونه های عالی تذهیب‌تزئینی مکتب هرات است. استادان تذهیب دراین نسخه شاهکاری‌از این هنر بوجودآورده‌اند که ازدقت و مطالعه در شفافی رنك وجزئیات ریزه‌کاری نقوش و رسوم آن قدرت هنری آنـان روشن وثابت میشود .

این هنرظریف ولطیف دردوران سلاطین صفوی مورد توجه‌کامل قرار گرفت تاآنجا که حمایت شهریاران این‌دودمان موجب شدکه عده‌ای‌خطاط مشهور واستاد فن تذهیب در دربار صفوی برای استنساخ‌کتب ونقاشی وتزئین نسخ خطی گردآیند.

منسوجات

بافت منسوجات ابریشمی بعلت اینکه در سرزمین ایران‌آنروز مراکز مهمی برای پرورش کرم ابریشم (نوغان) مانند، یزد، کرمان، خراسان، گیلان، مازندران‌وجودداشت‌اصولا جزءِ صنایع‌ملی‌ایران‌محسوب‌میشدتاحدیکه‌درزمان‌مغول‌پیشرفت‌ورواج‌این‌صنعت‌بجائی‌رسید که برخی ازولایات مجبور شدند قسمتی از مالیات جنسی حوزه خویش رابا ابریشم تادیه نمایند و بدین ترتیب مواد ابریشمی ازمهمترین صادرات بشمارمیرفت. همچنین منسوجات ابریشمی درعداد نفیسترین تحف وهدایائی بودکه درداخل کشور مبادله میشد. چنانکه در ضمن تاریخ تیموریان گذشت یکی ازپیشکشهای شاهانه ایران‌بسایر روساءِ ممالك‌آن عهدکه بهمراه رسولان‌وسفیران‌فرستاده میشد تقدیم منسوجاتی بودکه نسج پارچه های‌آن ازابریشم مرغوب ایران تهیه شده بود .

با این ترتیب روشن است که صنعت منسوجات درقرن نهم هجری که دنباله تکمیل این هنر درقرن هشتم باشد رواج کلی داشته باوجوداین تعداد بسیار ناچیزی ازمنسوجات ایرانی را میتوانیم اختصاص باین دوره دهیم، طراحی وتزئین دراین منسوجات مدتها درتحت تأثیر و نفوذ نسوج پارچه های ابریشمین مملکت چین بود لیکن بعداً استادان این فن از زمینه اشکال و نقوشی که درقطعات مینیاتوری پدیدار شد استفاده و تقلید نمودند تا اینکه بتدریج نقاشی وطراحی اینقبیل منسوجات ازقید ونفوذ هنری چین آزاد گردید.

یك قطعه نسج زربفت ابریشمین ایرانی ازایندوره وجود دارد اکنون در مجموعه منسوجات تاریخی موزه متروپولیتن امریکا محفوظ است. در این قطعه پارچه گرانبها سبك وصبغه خاص ایرانی که توأم باظرافت کاری ورنك آمیزی مطبوع میباشد نمایان است و باستناد طرح خاصی که دارد این قطعه پارچه را بدورهٔ تیموریان نسبت میدهند.

دراینکه برطبق شواهد و آثار نقاشی و مینیاتورهای موجود که معرف تصاویر قالی وفرش است باید صنعت قالی بافی درایران قرن نهم رواج داشته باشد وقطعاتی ازآن باقی بماند تردیدی نیست معذلك تاکنون نمونه‌ای که بتوان بطور قطعی باین دوره منسوب ویا نزدیك دانست بدست نیامده.

لیکن ازمطالعاتیکه تاکنون درمورد بقایای قطعات قالیهای قدیم ایران بعمل آمده عقیدهٔ محققین در بارهٔ این صنعت ملی ایران چنین است که قسمت عمده قالیهای قدیمی که درموزه‌های خارجی ومجموعه‌های خصوصی وموزه ایران باستان تهران میباشد متعلق باوایل قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) وابتداء سلطنت شاه اسمعیل صفوی میباشد.

بامختصر شرحی که دراطراف اوضاع معماری وصنعتی وهنرهای ظریفه دوران تیموری داده شد. این مطلب واضح وروشن گردید که درعصر این سلسله ضمن وقایع خونین وحوادث وحشتناکی که برسرزمین ایران ومردم آن رسیدتاچه حد مردم ستمدیده وصاحب ذوق این مرز وبوم توانستند که از راه نفوذ معنوی و احیاء آثار صنعتی وهنری درتجدید ملیت خویش قیام واقدام نمایند. واین موهبت خداوندی سبب شد که درقرن دهم هجری باطلوع اقبال دولت صفوی گذشته ازایجاد وحدت ملی ومذهبی که نصیب ایرانیان گردید فصل درخشان دیگری هم برعالم هنر و صنایع ملی ایران افزوده شود تاآنجاکه قسمتی ازمظاهر عالی تمدن آن دوران بصور بناهای تاریخی میدان نقش جهان ومجموعه آثار صنعتی اصفهان خودنمائی مینماید که امروزه مورد بازدید شهریاران جهان ومطاف صاحبان ذوق وارباب هنر شده است.

اوضاع ادبی ایران در دوره تیموری

درعصریکه تیموریان برایران سلطنت میکردند گذشته ازنهضت عظیمی که درمعماری

ونقاشی ومینیاتورسازی وتذهیب وسایرهنرهای زیبا وملی ایران حاصل شد (شرح مختصر آن درفصل سابق گذشت) نیزدراوضاع ادبی ایران هم تأثیر بزرگی نمود زیرا دراین دوران است که دربار شاهرخ. الغ بیك. سلطان حسین بایقرا. بایسنغرمرکزتجمع ادباء و فضلاء عصربوده آثارنغزی ازاشعار فارسی سروده شد. ویکی ازبزرگترین افتخارات ادبی عصرتیموروجود شاعرنامدارخواجه حافظ شیرازی میباشد که دراین زمان میزیسته ونیز نورالدین عبدالرحمن جامی است که مورد توجه خاص سلطان حسین میرزا بایقرا بوده و بسیاری دیگر از نویسندگان وگویندگان وعلماء وحکماء درعلوم عقلی ونقلی ومورخین که آثارنفیسی ازخود گذاشته‌اند متعلق باین‌دوره میباشند.

بنا بفهرستی که تهیه شده ارباب علم وهنراین دوران درحدود هزار دویست وسی تن میباشند. آنچه که دراین فصل با رعایت اختصار بدان اشاره خواهد شدشامل ذکر چند تن ازمشاهیر شعراء و فضلاء و مورخین این‌عهد است.

شاه نعمت‌الله ولی

امیرنورالدین نعمة‌الله که درسال ۷۳۰ هجری درحلب بدنیاآمده مدتی ازعمررا در عراق‌ومکه معظمه گذرانید. دراواخر زندگی‌مقیم سمرقند. هرات. یزد. شد تااینکه رحل اقامت درماهان کرمان انداخت وپس‌ازصد سال عمر در۸۳٤ هجری درگذشت ومدفن وی مزار اهل سلوك وصوفیان گردید.

شاه نعمة‌الله که موسس سلسله نعمة‌اللهیه میباشد گذشته ازمقام شاعری شهرت وی بیشترازجنبه تصوف وعرفان است. این عارف مشهورهمواره مورد احترام ومحبت شاهرخ تیموری واحمد شاه بهمنی حکمران دکن‌هندوستان بوده ومریدان وی در روزگاراقامتش درماهان ازاکناف‌واقصی نقاط برای اظهار اخلاص بخدمتش می‌پیوستند ودرتجلیل مقام عرفانی این سالك طریقت جد وافی‌داشتند. دیوان شاه نعمة‌الله بچاپ رسیده وبیشترحاوی اشعار عرفانی واستعاراتی دایر برعالم مغیبات میباشد. گذشته ازدیوان اشعار رسالاتی در عالم تصوف هم بوی نسبت میدهند.[1]

---

۱ ــ خوندمیر در حبیب‌السیر جد سوم ص ١٤٤ چاپ بمبئی چنین ضبط کرده: که در هنگام نزع شاه نعمة‌الله قطعه ذیل را سروده است.

نعمة‌الله جان بجانان داد ورفت	بردر میخانه مست افتاد و رفت
کل شیئی هالك الا و جهه	خواند بردنیا بسی بنیاد ورفت

چون ندای ارجعی از حق شنید
زنده‌دل درعشق اوجان دادورفت

نعمت‌الله دوستان یادش کنید
تا نپنداری که رفت از یاد رفت

حافظ شیرازی

شمس‌الدین محمد حافظ که نام پدرش بهاءالدین یا کمال‌الدین بوده. باحتمال قوی دراوائل قرن هفتم هجری متولد شده وچنانکه آثارش گواهی میدهد ازآغاز عمر بتحصیل راغب شد. ودرقسمتی ازعلوم بالاخص تفسیر قرآن مهارت یافت.

شهرت حافظ که دارای القاب متعددی مانند لسان‌الغیب. ترجمان الاسرار است مدیون اشعار صوفیانه‌ای می باشد که ازوی باقیمانده. برخی نوشته‌اند که حافظ درسلسله فقر مرید شاه نعمة‌الله ولی بود وبعضی اورا پیرومکتب صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی دانسته لیکن دلیلی براثبات این مطالب بدست نیامده.

حافظ کلام‌الله مجید رامحفوظ خاطر داشت وبهمین جهت تخلص خود راحافظ قرارداد.

ممدوحین خواجه

حافظ طرف توجه شیخ ابواسحق اینجو[1] وملوک آل مظفر گردید. لیکن ازمبارزالدین مظفر که بزهد وریا توسل میجست و با قساوت و بیرحمی درفارس حکومت میکرد آزرده خاطر شده (حافظ این حکمران ظالم را در اشعارش به محتسب تعبیر می‌نمود) تا اینکه شاه شجاع جانشین پدر شد.

حافظ اشعاری درمدح شاه شجاع دارد طولی نکشید که درنتیجه سعایت عماد فقیه که مورد علاقه کامل شاه شجاع بود مابین حافظ و ممدوحش کدورت حاصل شد. سپس شاه منصور وسلطان احمد جلایر را مدح نموده است.

حافظ مدتی دریزدنزد شاه یحیی رقیب شاه شجاع بسر برد ونیز بامحمود شاه بهمنی وبنگالی و سلاطین هندوستان وهمچنین با امراء وحکام بندر هرمز سابقه مودت وارتباط داشت.

خواجه درسال ۷۹۱ هجری درشیراز درگذشت آرامگاه مجلل وی اکنون زیارتگاه مردم وصاحبدلان میباشد.

دیوان حافظ مجموعه‌ایست ازافکار تابناك واسرار حکمت وعرفان. حافظ درکلیه فنون شعر تبحر داشته . لیکن درغزلسرائی استاد بیمانند و بی‌نظیری است . سبك حافظ جذاب و مناسب وکامل میباشد. درکلام این استاد عالیقدر افکار فلسفی عمیق ومعانی عرفانی توأم بالطف وذوق فراوان دیده میشود .

امیر قاسم انوار

امیرقاسم انوار که تخلص شعری آن قاسم است درسال ۷۵۷ هجری درسرآب تبریز متولد شده. مدتها درسلك مریدان وشاگردان شیخ صدرالدین اردبیلی واوحدالدین کرمانی در آمده سپس زمانی رادرگیلان بسر برد. دردربار شاهرخ والغ بیك وبایسنغر درسمرقند مورد احترام بود . دراواخر عمر عازم خراسان شد تاآنکه در سال ۸۳۷ هجری بدرود حیات گفت درقصبه خرگرد جام مدفون شد .

امیرقاسم گذشته ازکمالات عرفانی وکراماتی که بوی نسبت میدهند ازشعراء معروف، قرن نهم هجری است دیوان قاسم مشحون ازغزلیات صوفیانه میباشد. همچنین مثنوی معروف انیس العاشقین هم از منظومات او بشمار میرود.

کاتبی نیشابوری

محمدبن عبدالله کاتبی نیشابوری را ترشیزی هم خوانده‌اند این شاعر مدت درازی ازعمرخویش رادرهرات ومازندران وخراسان وآذربایجان واصفهان گذرانید وعاقبةالامر درسال ۸۳۸ هجری در استراباد گرگان فوت نمود .

کاتبی در سرودن غزل وقصیده دست داشته و باسلمان ساوجی و عارفی هراتی شاعر معاصر بود. وبا بدر شیروانی که از شاعران زمان وی بود در مقام معارضه ادبی برآمد چند منظومه ومثنوی ازاین شاعر باقیمانده ازجمله: مثنوی حسن وعشق ، ناظرومنظور، بهرام و گل اندام . تجنیسات، مجمع البحرین .

عارفی هراتی

مولانامحمود عارفی ازمثنوی سرایان معروف قرن نهم هجری است که دراواخرقرن

هشتم هجری متولد شد و در مقام شاعری بنام سلمان ثانی خوانده میشد دارای دیوان غزلیاتی میباشد که مطلع آن چنین است :

عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر نشود پیمانه

و همچنین مثنوی گوی و چوگان وی شهرت دارد.

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی (۷۱۷-۸۹۷) درقصبه خرگرد جام متولد شد (۷۱۷ هجری) و بنا بگفته مولف مجمع الفصحا جد وی شمس‌الدین محمد اصفهانی بود . تخلص وی بجامی ازانتساب بمولدش میباشد.

چنانکه خود گفته است :

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ‌الاسلامی است

لاجرم هر جریده اشعار بدو معنی تخلصم جامی است

جامی دراوان جوانی بعلوم متداول زمان خود آشنائی بهمرساند نحو وصرف ومعانی وبیان را نزد مولانا جنید اصولی وعلوم عقلی را درنزد مولانا سمرقندی که ازشاگردان میرسید شریف جرجانی بود فراگرفت سپس روی بسمرقند برد. دراین شهرچنان مشهور شد که دانشمندان وفضلاء بسیاری بدیدارش آمدندازجمله علمائی که بدیدن وی آمد قاضی زاده است که از دانشمندان علم ریاضی آن عهد بودکه در تشکیل زیج الغ بیکی دخالت داشته .

جامی بعد از اتمام تحصیلات ادبی وفقه و تفسیر بتصوف گرائید ودر خدمت خواجه سعدالدین کاشغری [۱] که مرادش بشمار میآید بسیروسلوك مشغول شد ، بدین ترتیب طولی نکشید که درعداد مشایخ صوفیه نقشبندیه بشمار آمد .

ازجمله ممدوحین جامی که دردیوان وی نام آنان برده شده : ابوسعید کورگان ، ابوالقاسم بابر. سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا. امراء ترکمان میباشند. پیشرفت وشهرت جامی بیشتر مرهون محبت وحمایتی است که امیرعلیشیر نوائی وزیر از وی مینموده این وزیر دانشمند بیشتراوقات فراغت خویش را درمجالس ادبی که جامی حضور داشت میگذرانید .

آثار منظوم جامی که بنام سبعه‌جامی نامیده میشود شامل داستان است: مانند سلسله الذهب. سلامان وابسال ، یوسف و زلیخا ، لیلی ومجنون ، تحفةالاحرار . سبحةالاحرار، خردنامه اسکندری که درمقابل اسکندرنامه نظامی سروده است .

---

۱ - خواجه سعدالدین ازخلفای بهاءالدین نقشبند موسس فرقه نقشبندیه است .

از مهمترین کتب نثر فارسی جامی یکی شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین و دیگر نفحات‌الانس است که بنام امیرعلیشیر نوائی نوشته است .

دیگر شواهدالنبویه. اشعةاللمعات. لوامع. لوایح. سومین کتاب وی ازلحاظ نثرفارسی برسایر کتب جامی رحجان دارد نثراین کتاب عرفانی وعمیق است .

کتاب بهارستان‌جامی شامل‌هشت فصل است. که بتقلید گلستان سعدی‌نوشته شده لیکن ازجهت روانی مطلب و فصاحت کلام قابل مقایسه با گلستان نمیباشد . ازآثار مهم زبان عربی جامی شرحی است که جامی برکافیه ابن حاجب درنحونوشته است.

تألیفات و تصانیف دیگری از جامی مانده است مانند نی‌نامه ـ تفسیر سوره فاتحه ، شرح چهل حدیث. رسالاتی درعروض وقافیه. موسیقی وترجمه‌ای در احوالات جلال‌الدین رومی وخواجه عبدالله انصاری . خواجه پارسا . ورسالهٔ درباب احادیث منقول ازابوذر .

جامی‌درر‌ویه شاعری مقلد نظامی وسنائی‌است . وهمچنین درآثارش تقلیدی ازحافظ وسعدی و امیر خسرو دهلوی دیده میشود . عزلیاتش ازنظرصناعت شعری مقدم برقصایدش میباشد درکلیه‌آثار این شاعر که خاتم متقدمین و أستاد بدون شك متاخرین بشمار است ، افکارعالی‌عرفانی درمذمت وترك‌زندگی ودنیا درآثارآن زیاد دیده میشود بطورکلی اشعارش دارای شور وعشقی است که خواننده را مجذوب وبحال وجدمیاورد.

وفات جامی در۸۹۸ هجری واقعشده معروف است که در تشییع جنازه این عالم بزرك سلطان حسین میرزا بایقرا وامیرعلیشیر نوائی باکلیه شاهزادگان تیموری ورجال درباری وفضلاء وعلماء حاضر بودند .

مولانا حسین کاشفی

کمال‌الدین‌حسین واعظ از فضلاء نامی ووعاظ مشهور دوره خود بوده‌که بنابرنوشته حبیب‌السیر بیشتر ایام هفته را درمدارس ومساجد بوعظ وارشاد وتدریس علم‌کلام وحدیث ونجوم میپرداخت . آثار نثری واعظ براشعار وی رحجان دارد و مهمترین‌کتاب اوانوار سهیلی است، انشاء این‌کتاب مانند‌کلیله ودمنه مملو ازلفاظی میباشد .

دیگر کتاب روضةالشهداء. اخلاق محسنی. مواهب علیه. مخزن الانشاء است‌که باید نامبرده شود .

مولاناکاشفی درسال ۹۱۰ هجری درگذشت . فرزند مولانا حسین بنام فخرالدین علی نیز در مقام وعظ وخطابه قائم مقام پدر شد مثنوی معروف به « محمود وایاز » ازآثار

وی میباشد .

جلال‌الدین محمد دوانی

جلال الدین معروف بعلامه دوانی‌منسوب بقریه دوان‌کازرون فارس میباشد که درسال ۸۳۰ هجری متولدشده بعداً ازدوان بشیرازرفت ومدتها درمدرسه دارالایتام شیرازبتدریس مشغول بود. درحکمت واخلاق دست داشت . از جمله کتب مشهور وی کتاب لوامع الاشراق فی‌مکارم الاخلاق است . موضوع این کتاب اخلاق عملی است .

این کتاب بنام‌اخلاق جلالی مشهورشده گذشته ازمقدمه‌آن که ازمسائل ماوراءالطبیعه بحث میکند شامل سه قسمت است که هرقسمت را لامع نام گذارده:

لامع اول درتهذیب اخلاق است . لامع دوم درعلم منزل میباشد . لامع سوم دربحث سیاست مدن است . وهر کدام ازاین سه‌لامع مشتمل برفصول مختلفی میباشند .

بطورکلی اخلاق جلالی شامل دوفصل متمایز : آداب واخلاق است وآنچه‌که معلوم میشوددوانی بکتاب‌اخلاق‌ناصری‌تألیف‌خواجه نصیرالدین‌طوسی‌نظر کلی‌داشته وهمچنین پیرو فیثاغورث حکیم درتأثیراعداد بوده است. رسالات دیگری بوی نسبت میدهنددوانی‌درزمان اوزون حسن وسلطان یعقوب شهرتی‌بسزا یافت.

جلال‌الدین دوانی در سال ۹۰۹ هجری درگذشت ودرقصبه دوان مدفون است .

مکتبی شیرازی

مکتبی ازشعراء اواخر قرن نهم واوائل قرن دهم میباشدکه درآغاز زندگی درشهر شیراز مکتب داربوده سپس سفری بهندوستان وعربستان نموده وپس ازاطلاع برقصه لیلی ومجنون بقول مجمع‌الفصحا بتقلید نظامی درصدد نظم این داستان برمیآید درآغاز وانتهی این داستان منظوم بمدح وستایش نظامی‌پرداخته وبکتاب منظوم لیلی ومجنون نظامی وامیر خسرو دهلوی اشاره میکند ومیگوید که قصد دارم خمسه‌ای مانند خمسه نظامی بسازم تاریخ این دیوان منظوم ۸۹۵ هجری میباشد وابیات‌آن ۱۲۶۰ است . این‌کتاب را درشیراز بنام امیرقاسم ابن امیرمنصورکه والی فارس بوده است درآورد .

دیگرازآثارمکتبی‌مثنوی‌معروف‌بکلمات علیه‌است که‌بنا بدرخوامت ملك علی این‌کتاب

را بنظم ساخته . در این مثنوی ده تمثل از داستانهای هند توأم باحکم و امثال و حکایاتی (مانند بودا) ذکر کرده . مکتبی طریقه تصوف داشته ، آثار ادبی وی دقیق و شورانگیز است ازکلمات قصار استفاده نموده وابیاتی دراین زمینه سروده‌است .

امیرعلیشیر نوائی

امیرعلیشیر درسال ۸۴۴ هجری درشهرهرات متولد شد. این وزیر دانشمند درزمره فضلائی بوده است که گذشته ازجنبه شاعری در زبان فارسی و سرودن اشعار ترکی توانائی خاص داشت ونیز درفن موسیقی و نقاشی دارای قریحه و استعداد فراوانی بوده است . در مقام حمایت وتشویق فضلاء وشعراء ومورخین واحداث ابنیه خیریه مانند مدارس ومساجد وخانقاه درعصرخود بی‌نظیر بوده است وازهمین‌جهة است که درتاریخ ادبی دوران سلطان حسین بایقرا مقام ارجمندی را حائزگردیده و نسبت بشاعر مشهور جامی وهنرمند نامی بهزاد تعلق خاطر فراوان داشت . تألیفات فراوانی ازوی باقیمانده است ازآن جمله در لغت‌ترکی‌چهار دیوان غزل وشعرمثنوی ساخته دیگر کتاب «محاکمه اللغتین .» و«میزان الاوزان» درعلم عروض است . امیر علیشیر در ۹۰۶ هجری وفات یافت و در شهر هرات مدفون گشت .

ازمورخین معروف بذکر مولانا نظام‌الدین شامی وحافظ ابرو وشرف‌الدین علی یزدی. ابن عربشاه. فصیحی خوافی، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی ، اسفرازی ، خواند میبر ومیرخواند اکتفی مینمائیم .

مولانا نظام‌الدین شامی

نظام‌الدین شامی یاشنب غازانی از مورخین زمان حیات امیرتیمورکورگان است که قسمت‌اعظم وقایع دوران تیموررا برشته تحریرآورده وچنانکه درمبحث فتح بغداد بدست تیمورگذشت شامی جزء نخستین جماعتی بوده است که پس از ورود قوای فاتح تاتار ببغداد نزد امیر تیمور رسید ، این مطلب را خواند میرمورخ بدین ترتیب نقل نموده است : «از مولانا نظام‌الدین مرویست که گفت درنوبت اول که امیر تیمور لشگر ببغداد کشید وسلطان احمد جلایررا منهزم گردانید ازمردم دارالسلام اول من ببارگاه عالمپناه رفتم وآنحضرت

بنظر التفات وعاطفت درمن نگریسته برزبان مبارك راندكه خدایتعالی برتو رحمت كناد كه نخست ازمتوطنان این بلده توپیش ماآمدی ومرا تربیت فرمود. »

ازاین پس امیرتیمور نظام‌الدنن شامی را مأمور ساخت كه از مطالعه اخبار و وقایع روزانه تاریخ تیموری را تدوین سازد این تاریخ که بنام ظفرنامه نظام شامی معروف است كلیه حوادث زمان تیمور را تاسال ۸۰۶ هجری نگاشته است و ازآن پس شرف‌الدین علی یزدی در كتاب دیگری كه‌آنهم بنام ظفرنامه معروف است تاریخ تیمور را نوشته ایـن دو تاریخ از موثقترین منابع تاریخی زمان امیرتیمور بشمارمیرود .

حافظ ابرو

مولانا نورالدین لطف‌الله مشهور بحافظ ابرو اصولا ازمردم هرات بود. لیكن مدتی را درشهر همدان‌گذرانیده بعد ازدرگذشت امیرتیمور در دربار شاهرخ و بایسنغر صاحب منزلت و احترام‌گشت . زبدة التواریخ كه بنام[۲]مجمل التواریخ سلطانی هم نامیده شده از آثار مشهور ایـن مورخ نامی است .

مجموعه حافظ ابروشامل چند جلد تاریخ نفیسی بدین شرح میباشد : مجلدات اول تاسوم متضمن بروقایع وحوادث تاریخی‌تازمان جنگیزخان است . جلد چهارم اززمان در گذشت ابوسعید بهادر ۷۳۶ تا ۸۳۰ هجری‌كه خـاتمه‌كتاب است . ایـن قسمت را بنام زبدة التواریخ بایسنغری هم نامیده‌اند .

ازحافظ ابروكتابی درجغرافی‌باقیمانده‌كه درسال ۸۳۰ برای شاهرخ تیموری تألیف یافته است . حافظ ابرو درسال ۸۳۳ درزنجان درگذشت .

شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین ازدانشمندان ومورخین قرن نهم هجری بود. كه دراغلب علوم متداول زمان خوددست داشت چنانكه صاحب حبیب‌السیروتذكره دولتشاه ویرا اشرف فضلا والطف علماء عصردانسته. درروزگار شاهرخ وپسرش‌ابراهیم سلطان در فارس وعراق مرجع فضلاء وندیم خاص پادشاهان تیموری بشمار میرفته .

از آثار مشهور شرف‌الدین تاریخ فتوح تیموری است، بنام ظفرنامه یزدی كه بتشویق

ابراهیم سلطان تألیف شده این تاریخ گرچه دارای استعارات و اصطلاحات خاص در باری میباشد لیکن حاوی لطائف ادبی و عبارات منشیانه است. تدوین ظفرنامه درسال ۸۲۸ هجری پایان یافته و ماده تاریخ آن صنف فی شیراز میباشد.

ازتألیفات دیگر شرف الدین شرح قصیده برده [۱] ورساله کنه المراد فی وفق الاعداد. ورساله حلل مطرز درعلم معما ولغز است.

شرف الدین درفن شاعری دست داشته وتخلص وی شرف است. مثنویات و قصاید و رباعیاتی ازاوباقیمانده که بیشتر این آثار منظوم را درکتاب تاریخ ظفرنامه خود بمناسبت موضوع گنجانیده است.

تاریخ وفات شرف الدین در نیمه اول قرن نهم هجری است که دریزد درگذشت و مدفن وی درخانقاه تفت میباشد.

ابن عربشاه

احمدبن محمد بن عبدالله مشهور با بن عربشاه ازمورخین قرن نهم هجری است که در سال ۷۹۱ هجری درشهردمشق متولد گردید ودرسمرقند بتحصیل علوم متداول زمان وکسب دانش در نزد میرسید شریف جرجانی که از دانشمندان مشهور زمان بود پرداخت. این مورخ نامی پس ازسیروسیاحت ومسافرت به ترکستان وخوارزم مدتها درشهرآدرنه عثمانی ودربار سلطان محمد اول باکمال احترام بسر برد وبزیارت مکه نیز نائل گردید.

این عربشاه دارای کتابی است بنام «عجائب المقدور فی نوائب تیمور» در شرح حال تیمورکه درتاریخ ۸۴۰ هجری برشنه تألیف آورد. عده‌ای ازمورخین ومحققین معتقدند که ابن عربشاه درتدوین تاریخ تیمور رعایت جانب انصاف وبی‌نظری را ننموده ونسبت غرض ورزی باو داده‌اند بهرصورت این کتاب نیز ازمدارك مهم تاریخ دوران زندگی امیرتیمور است.

علاوه براین تاریخ یك رشته تألیفات دیگری ابن عربشاه داردکه معروف ترین آن کتاب فاکهة الخلفا است که شامل حکایاتی است برسبیل کتاب کلیله ودمنه میباشد.

مولف عجایب المقدور سعی نموده که این کتاب را بارعایت سجع وقوافی تألیف نماید

---

۱ ـ این قصیده که درنعت ومدح حضرت پغمبراکرم(ص) است ازآثارشرف الدین ابوعبدالله مصری است که درقرن هفتم هجری میزیسته.

تاریخ فوت ابن عربشاه را در ۸۵۴ هجری ضبط نموده‌اند . [۱]

فصیحی خوافی

احمدبن جلال‌الدین فصیحی خوافی صاحب مجمل‌التواریخ که اززمره مورخین در بار شاهرخ وصاحب مقامات اداری نیز بوده ازفضلاء معروف قرن نهم هجری بشمار است مقدمه‌کتاب وی شامل تاریخ عالم ازابتداء خلقت تازمان ولادت نبی‌اکرم (ص) است قسمت دوم ازاول هجرت تاسال ۸۴۵ هجری است. پایان مجمل التواریخ شامل شرحی درباره ناحیه خواف میباشد فصیحی وقایع تاریخ خودرا برحسب سال تنظیم ساخته ودرضمن شامل تاریخ‌ادبی وشرح‌حال عده کثیری‌از شعراء وادباء میباشد. اهمیت این تاریخ گذشته ازمتن تاریخی و ادبی روانی و سلاست انشاء آن است‌که با سایر کتب آن عصر قابل مقایسه نمی‌باشد.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

عبدالرزاق‌سمرقندی ازمورخینی‌است‌که بیشتر ایام حیات خویش رادر دربارشاهرخ واعقاب وی گذرانیده وازطرف دربار شاهرخ بعنوان سفیر بهندوستان ماموریت یافت و در اواخر عمر درهرات انزوا اختیار نمود تااینکه درسال ۸۸۷ هجری درخانقاهی‌که بسر میبرد زندگانی را بدرود گفت :

کتاب مطلع‌السعدین متعلق باین مورخ شامل وقایع تاریخ از زمان ولادت ابوسعید مغول تاسال درگذشت میرزا ابوسعید تیمورکورگان است ، این تاریخ ازبسیاری جهات جزء موثقترین اسناد تاریخی است زیرا مولف‌آن وقایعی را ضبط نموده که خود شاهدآن حوادث‌بوده است .

معین‌الدین محمد اسفرازی

اسفرازی مولف تاریخ هرات است‌که کتاب‌آن بنام روضات الجنات فی‌تاریخ مدینة

---

۱ ــ کتاب‌تاریخ عجائب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمور ازطرف‌بنگاه ترجمه‌ونشرکتاب بوسیله‌آقای محمد علی نجاتی بنام «زندگانی شگفت‌آورتیمور .» ازعربی بفارسی ترجمه شده است . مطبعه بانک بازرگانی . تهران۱۳۳۹

هرات شهرات دارد این اثر نفیس که شامل تاریخ دوران اسلام تا سال ۸۷۵ هجری است بنام سلطان حسین بایقرا میباشد . این تاریخ از لحاظ اوضاع جغرافیائی و تاریخی هرات قابل کمال دقت است .

خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر

غیاث الدین خواند میر درسال ۸۷۰ هجری متولد شد. در دوران تحصیل بکسب علوم متداول عصرخویش و بالاخص بمطالعه تاریخ وقایع امم بیشتر ازمباحث دیگر پرداخت تا اینکه درعداد مورخین نامدار گردید .

خواند میر بنا بتشویق یك تن از بزرگان هرات بنام امیرمحمد حسین بتالیف کتاب خود مبادرت نمود چون جلد اول آن بپایان رسید مشوق وی در گذشت وازطرفی هرات و خراسان دوچارشورش شدخواند میرمدتی رادرنزد خواجه حبیب که ازبزرگان ادب پرور زمان بود گذرانید و بدرخواست خواجه حبیب دنباله تألیف خود را ادامه داد تا آنکه در سال ۹۳۰ هجری تاریخ حبیب السیر را بنام همین خواجه حبیب‌الله باتمام رسانید و ماده تاریخ اتمام حبیب‌السیر. آثارالملوك والانبیاء است .

خواند میر درسال ۹۳۳ هجری بقندهارشتافت و بعداً بشهرآکره هند رفت زمانی را درنزد بابرشاه ونصیرالدین‌محمد همایون شاه گذرانید کتاب قانون همایون را بنام همین محمد همایون نگاشته ودرسال ۹۴۲ فوت کرد. جنازه خواند میررا برحسب وصیتش بدهلی منتقل کردند ودرمزار امیرخسر ودفن نمودند .

خواند میردرحبیب‌السیر گاهی باانشاء ساده وفارسی‌بلیغ وزمانی‌چنان دوچار تصنیع ولفاظی شده که ازنظرروانی باید قسمتی از نثرآنرا نزدیك به نثرشیرین قرن ٤ هجری وقسمت دیگررا ازلحاظ صناعت ادبی‌مانند کتاب تاریخ وصاف دانست سبك انشاء حبیب‌السیر واسطه بین روضة الصفا میرخواند و جهانگشاه است این کتاب از نظر اعتبار مطالب از موثقترین تواریخ دوره تیمور و اوائل دوره صفوی است .

میرخواند (خاوند شاه) مولف روضةالصفا

نام میرخواند محمد وپدرش برهان الدین بود کتاب تاریخ معروف روضةالصفاکه در

شش مجلد میباشد تالیف میرخواند است که بنا بتشویق امیر علیشیر نوائی وزیر دانشمند بتدوین آن همت گماشت .

اجداد خواند میر ازسادات بزرك بخارا بودند. پدرش برهان الدین مدتها در بلخ اقامت داشت ودرهمانجا درگذشت. ازاین رواست که عده‌ای خواند میررا بلخی دانسته‌اند

خواندمیر درسال ۸۳۷ هجری متولدشد پس ازتکمیل تحصیلات متداول زمان بیشتر اوقات خویش را بمطالعه تاریخ و تحقیق احوال منشیان میگذرانید تاآنکه در فن وقایع نگاری سرآمد زمان خود شد. بعداً بمجلس ادیب عصر ووزیر دانشمند امیرعلیشیر نوائی راه یافت وبنا بتشویق وترغیب این وزیر بتألیف تاریخ خود توفیق یافت .

تألیف روضة‌الصفا تاسال ۹۰۳ هجری بطول انجامید مولف آن پس ازشصت وشش سال عمر درهرات بسال ۹۰۳ هجری درگذشت .

مرحوم رضاقلیخان هدایت متممی برروضة‌الصفا افزوده است که ازمنابع مهم تاریخ معاصر ایران بشمار میرود .

نثر روضة‌الصفا تعقید لفظی ومعنوی فراوان دارد . عبارات آن اغراق‌آمیز و مصنوع است . چون این سبك در دربار هرات مقبول و مستحسن بود . لذا نثر این کتاب مرجع و نمونه‌کامل نثرآن زمان میباشد . تأثیر و نفوذ اسلوب ادبی زمان نگارش روضة‌الصفا در سبك منشات هندی آن عصر روشن واضح است .

علماء وفقهاء مشهور تیموری

ازمشاهیر علماء وفقهای عصر تیموری باید در مرتبه اول نام سعدالدین مسعود بن فخرالدین عمرتفتازانی معروف به ملاسعد ونیزسید شریف علی محمد بن جرجانی معروف به میر وعضدالدین ایجی را نام برد .

تفتازانی

تفتازانی از علماء مشهور قرن هشتم هجری است که سرآمد فضلاء عصر خود بشمار میرفت اصل وی از قریه تفتازان آبادی نسا در خراسان میباشد که در ۷۲۲ هجری متولد شد .

تفتازانی درعلوم وفنون ادبیات عرب درزمان خویش عالمی بی‌نظیرشناخته شده بود مدتی‌را دردربار پادشاهان کرت وخوارزم وسرخس گذرانیدوسپس بامرامیرتیموردرسمرقند رحل اقامت‌افکند ازآثار مشهور وی‌کتاب مطول ومختصراست‌که این دوکتاب شامل شرح مفصل و مختصری است بر تلخیص المفتاح قزوینی. این دوجلدازمهمترین کتب‌درسی علوم بلاغت وفصاحت است‌که حواشی متعددی برآن نوشته‌اند .

دیگر تهذیب المنطق . مقاصد الطالبین در علم‌کلام . ارشاد الهادی درنحو . شرح تصریف است‌که درشانزده سالگی‌تألیف نموده ودرعلم صرف میباشد. ونیز بوستان سعدی را بنظم ترکی‌ساخته است .

تفتازانی درمدتیکه نزد امیرتیمور بسرمیبردهمواره مورد احترام ومحبت بود. ودر سال ۷۹۲ هجری درسرخس درگذشت ودرهمان شهر مدفون شد .

علامه میرسید شریف جرجانی (۸۱۶-۷۴۰)

علامه میرازاهالی جرجان وازمعاصرین تفتازانی ومدرسین مشهور قرن هشتم بشمار میرودمدتی درمدرسه دارالشفاء شیراز تدریس‌نمود بعدازآنکه شیراز بدست امیرتیمور فتح شد ازجمله غنائمی‌که بسمرقند انتقال داده شد علامه بودکه دراین شهر برای دومین بار بمصاحبت تفتازانی رسید. معروف‌است مابین این دوفاضل‌زمان مباحثات ومحاورات زیادی درگرفت. مصنفات علامه‌را تاحدود پنجاه‌کتاب نوشته‌اند. مشهورترین تصانیف وی درزبان فارسی : یکی صرف میر . دیگر رساله الکبری فی‌المنطق است .

بیشتر شهرت علامه مرهون‌کتاب التعریفات والاصطلاحات وی میباشد .

قاضی عضدالدین ایجی

عبدالرحمن بن احمد الایجی (قصبه ایج درفارس است)که ازفقهاء مذهب شافعی قرن‌هشتم بشماراست. گذشته ازمسلک‌عرفانی‌دارای منصب قضاوت شافعی‌مذهبان بوده‌است . قاضی‌عضددارای تألیفات متعددی‌است. مشهورترین کتاب‌وی‌مواقف درعلم کلام. فوائد غیاثیه درمعانی وبیان‌که بنام غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین فضل‌الله موسوم است. براین‌کتاب شرحی نوشته شده بنام تحقیق الفوائد .

عضدالدین درسال ۷۵۶ هجری درگذشقه است .

ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ - ۷۲۹ هجری)

ازعلماء مشهور ومنسوب بفیروزآباد فارس میباشد این دانشمند نامی مدتـی ازعمر خویش را درسفرهای عدیده وممالك بین‌النهرین ودمشق وآسیای صغیر ومکه وهندوستان و مصر واورشلیم گذرانید درشیراز بملاقات امیرتیمور رسیده دریمن منصب قاضی‌القضاة مذهب مالکی را داشت ودر سال ۸۱۷ هجری درهمین شهر درگذشت .

ازتألیفات مشهور فیروزآبادی کتاب قاموس درلغت عرب است.

ونیزچند تن ازعرفاء نامی مانند باباسنکو.مولانازین‌الدین ابوبکر تایبادی وخواجه بهاءالدین نقشبند ومولانا محمد مشهور بمغربی و شیخ کمال خجندی که در عصر امیرتیمور میزیستند همواره مررد احترام بوده‌اند چنانکه درشرح احوال برخی ازآنان ملاحظه شد امیرتیمورشخصاً بملاقات آنان شتافته است. ازجمله هنگامیکه امیرتیمور قصد تسخیرهرات را داشت درقصبه تایباد خراسان بدیدار مولانا ابوبکر تایبادی نائل شد. اعتقاد امیرتیمور کورگان بمشایخ وسادات وعرفاء زمان ورعایت جانب حرمت آنان ازاهم عللی است که در حفظ آثار وابنیه مقدس عصر تیموری دخالت بسزا داشته است .

باید باین مطلب توجه شود همانطورکه درمقدمه این فصل گذشت درعصر تیموریان تعداد کثیری ازشعراء وگویندگان ونثرنویسان وعرفا وفضلا و مورخین و اساتید فنون وصنایع دیگر زندگی میکرده‌اند که ازذکراحوال وآثارآنان صرفنظر گـردید ودرحقیقت دراین فصل بانهایت اختصار سعی شد نام بزرگانی برده شود که جملگی از معاریف و علماء طراز اول عصرخود بوده اند .

اوضاع تجاری

استیلای امیرتیمور وقوم تاتارکه دراوائل با برچیده شدن اساس حکومت آل جلایر آل مظفر. آل کرت. سربداران وسایرحکام وامراء طاغی ویاغی توأم بود موجب ازبین رفتن یك سلسله مرزهای سیاسی و سدهای بزرگی گردید که قبل ازغلبه امیر تیمور مانع آشنائی کافی وخلط وآمیزش ورفت وآمد مردم آن ممالك با یکدیگر میشد . ازطرفی همین عدم معرفت باحوالات محلی و نداشتن ارتباط مستقیم و بـی خبری بزرگترین مـانع استفاده

بازرگانان ازطرق تجارتی وکاروانی ومبادله مال‌التجاره‌های نفیسی بودکه آنروز درقسمت اعظم آسیا وجود داشت .

امیر تیموراصولا معتقد بودکه رفت وآمد تجاروانجام‌معاملات تجارتی‌موجب آبادانی وتولید ثروت ورونق اقتصادخواهد شد ازاین جهة همواره در دوره سلطنت خویش سعی‌کافی داشت که‌کلیه راههای تجارتی ومعابرمهم‌کاروانی برروی‌کاروانان ممالك مفتوحه وکشورهای اروپائی باز ومورد استفاده بازرگانان قرارگیرد برای اجراء این اصل سیاسی واقتصادی در تأمین امنیت راهها و گماردن مأمورین امین و رشید در معابر کوهستانی وقلع و قمع راهزنان بمنظورحفاظت امتعه تجاروجان ومال مسافرین ازهیچگونه مساعدت وسختگیری وتنبیه فروگذار نمیکرد. تظاهرتیمور بمذهب اسلام وتمایل قلبی وی درباره ایجاد اطمینان برای زائرین مکه معظمه واماکن مقدس مشهد وعراق ازاهم علل توسعه و رونق داد وستد کاروانان تجارتی آنروز بشمارمیرفت.

درمرحله دوم اثرات تشکیل دولت بزرك تیموری در ایران وعراق عرب والجزیره وگرجستان وارمنستان‌وهندوستان ودشت قبچاق‌وحلب وشام وممالك‌عثمانی وقسمتی ازروسیه درافتتاح طرق تجارتی وکاروانی واختلاط وآشنائی مردم این نقاط بایکدیگر بسیار نافع افتاد بالاخص رفت وآمد قوافل تجاری بین ممالك تیموری وچین ومغولستان خود نیز در گشایش روابط سیاسی دربار تیمور باممالك اروپائی‌نیز تأثیر بسزا داشت .

چنانکه‌هانری سوم پادشاه‌کاستیل‌برای‌کسب اطلاع ازفتوحات تیمور در۸۰۳ هجری (۱۴۰۰م) دونفرسفیر ازطریق‌آسیای صغیرنزد امیرتیمور بآنقره فرستاد امیرتیمورنسبت بسفراء با محبت و لطف رفتار نمود ودر موقع مراجعت‌آنان دستور داد که قاضـی محمد جغتائی که ازبزرگان درباروی‌بود باتحف‌وهدایای فراوانی که‌شامل جواهرات ومنسوجات ابریشمی وزربفت بود بعنوان سفیر بمعیت‌آنان عازم دربار اسپانیا شود ، این سفیر حامل نامه‌ئی از امیر تیمور برای هانری سوم بود . از نتایج مهم سفارت قاضی محمد اعزام هیأتی ازدربار اسپانی بایران میباشدکه در تحت ریاست‌کلاویخو و دونفر دیگر مأموریت یافتندکه در دربار امیرتیمور حاضر شوند . ۱

دیگر سفرائی‌است‌که از دربار هرات به چین وبه هندوستان۸۱۲ هجری (۱۴۱۹م) روانه‌شدند. سفارت حین بعهده غیاث‌الدین نقاش بودکه درحدود سه سال بطول انجامید. مأموریت‌سفارت هندراهم عبدالرزاق سمرقندی مولف مطلع السعدین داشت کـه ازمهمترین

---

۱ ـ سفرنامه‌کلاویخو . **CLAViJO** (۱۴۰۶ـ۱۴۰۳ م) سفیر پادشاه اسپانی در دربارتیمور: ترجمه‌آقای مسعود رجب‌نیا. مجموعه‌ایران شناسی‌بنگاه ترجمه ونشرکتاب درتهران، ۱۳۳۷ بطبع‌رسید .

بنادر تجارتی آنروز ایران بندر هرمز رفت و آمد نمود. ضمناً در باب اهمیت تجاری این بندر شرحی نگاشته که دلیل کافی بر رواج بازار تجارت در آن عصر میباشد.[1]

همچنین از متن نامه امیر تیمور کورگان بشارل ششم پادشاه فرانسه که تاریخ تحریر آن غره محرم سال ۸۰۵ هجری و مهمور بمهر امیر تیمور (عبارت راستی ورستی) میباشد[2] این نکته در کمال وضوح روشن میشود که در زمان امیر تیمور افتتاح روابط تجارتی در نتیجه امنیت طرق و شوارع و ازدیاد ثروت کاملا مورد نظر و توجه بوده تا بحدی که امیر تیمور ضمن اینکه خواستار سلامتی شارل ششم با عنوان امیر کبیری شده بلافاصله مینویسد ؛ «دیگر می باید که بازرگانان شمارا بدین طرف فرستاده شود که این جایگه ایشان را معزز و مکرم سازیم و نیز بازرگانان ما بدان طرف رجوع سازند ایشان را نیز معزز و مکرم سازند و بر ایشان کسی زور وزیادتی نکند. زیرا دنیا ببازرگانان آباد است.»

---

۱ ـ «این هرموز که اورا جرون گویند درمیان دریا بندری است که در روی زمین بدل ندارد.

تجار اقالیم سبعه از مصر وشام وروم وآذربایجان وعراق عرب وعجم وممالك فارس وخراسان وماوراءالنهر وترکستان ومملکت دشت قبجاق ونواحی قلماق وتمام بلاد شرق چین وماچین وخانبالغ روی توجه بآن بندر دارند. ومردم دریا بار ازحدود چین. جاوه. بنگاله وسیلان وشهرهای زیرباد وتناصری وسقوطری، وشهرنو وجزائر دیوا محل. تادیار مالابار وحبشه وزنگبار وبندرهای بیجانگر وگلبرکه وگجرات وکانابائیت وساخل برعرب وعدن وجده وینبوع نفائس وظرائف که ماه وآفتاب و فیض سحاب آنرا آب وتاب داده وبر روی دریا توان آورد بآن بلده آورند. و مسافران عالم ازهرجا که آیند وهرچه آورند در برابر هرچه خواهند بی‌زیادت جستجوی در آن شهر یابند هم نقد دهند و هم معاوضه. و دیوانیان غیرزرونقره ازهمه چیز عشرستانند واصحاب ادیان مختلفه بل کفار درآن شهر بسیارند وبیرون ازعدل باهیچ آفریده معامله ندارند وباین سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان وتعمق سندیان باشد.

ازسعدی تاجامی ص ۴۳۴

۲ ـ اصل این نامه در خزانه اسناد رسمی پاریس درتحت نمره J.937 ضبط است و متن آن با ترجمه لاتین و تحقیقات دقیق از طرف مستشرق معروف سیلوستردوساسی ـ SiLVESTREDESACY درتذکره MEMOiRE آکادمی فرانسه چاپ شده و مرحوم قزوینی در رمضان ۱۳۳۹ متن وترجمه‌ای ازآن درمجله کاوه منتشر نموده که بعدها درجزو بیست مقاله جلد اول نقل گردید: اسناد ومکاتبات تاریخی ایران گردآورنده : دکتر عبدالحسین نوائی.

چنانکه گذشت شعار تجارتی امیر تیمور واعقاب وی شامل این عبارت (دنیا ببازرگانان آباد است) بوده است . از طرفی چون اعقاب تیمور بالاخص شاهرخ برخلاف پدر سعی وافی داشت که در ترمیم خرابیها وتجدید عظمت تختگاه و آبادی ممالك زیر سلطه خویش اقدام نماید بنابراین در دوره تیموریان امر آبادی وعمران همواره با ایجاد بازار های تجارتی و کسب وکار توأم شده بود. بدیهی است چون رفاه وآسایش خاطر بازرگانان داخلی وخارجی وعدم تجاوز بحقوق آنان درسرلوحه برنامه بازرگانی منظور گردیده بود ازهر جهة موجبات پیشرفت اوضاع تجارتی فراهم بود این قبیل ارتباطات سیاسی در رواج بازار تجارت بسیار موثر افتاده ازطرفی در برخی ازمراکز مهم وپایتختهای تیموری مانند سمرقند. بخارا . هرات که محل تجمع وتمرکز درباریان واکابر دوران وبازرگانان عصر بود امور داد وستد بعلت وفور ثروت رونق خاصی داشت .

تهیه پارچه‌های ابریشمین وزربفت وقالیهای بافت این عهد که بیشتر متعلق بحدود آذربایجان وخراسان وسلطانیه بود ازاهم کالاهای تجارتی بشمار میرفت زیرا گذشته از مرغوبیت دارای شهرت جهانی درعصر خود بوده وبازرگانان خارجی. اسپانیائی وونیزی بااشتیاق کامل درمعامله این امتعهٔ ظریفه پیشقدم بودند .

منسوجات زربفت دوره تیموری ازمهمترین صنایع مشهور یدی آن عصر بشمار میرفته چنانکه کلاویخودرسفرنامه خودقید نمودهٔ جزء تحف وهدایای گرانبهائی که ازجانب تیمور برای پادشاه اسپانی وسایرسلاطین اروپائی ارسال میشد اکثراً ازانواع همین نسوج زربفت بوده که درعداد مهمترین هدایای سلطنتی دربار تیموریان بشمار میرفته است.

گذشته از بندر هرمز که بصورت یکی ازبندرگاه‌های بین‌المللی آن‌دوره درآمده بود درنتیجه بازشدن راه تجارت بین هندوستان ومغولستان وایران وعراق وخلیج فارس انواع واقسام مال‌التجارهای ایرانی که شامل مواد ابریشمی وکتان و پنبه و صنایع یدی دیگر مانند اسلحه وآلات وادوات چوبین نیز بوده درمعرض مبادلات تجارتی قرارداشته . همچنین افتتاح راه تجارتی طرابوزان ومساعی بازرگانان ونزی واسپانیائی وفرانسوی درطریق ازدیاد معاملات تجاری ازجهات موثر گرمی بازار معاملات آن دوره میباشد .

راه قدیم تبریز بطرابوزان درعهد تیموریان مورد استفاده تجارتی و مسیر کاروانی بازرگانان داخلی وخارجی بوده است همچنین درزمان صفویه هم این راه پس از استقرار امنیت بصورت شاهراه اقتصادی درآمد و بمنتهی اعتبار واهمیت رسید تاآنجاکه درحکم یکی ازطرق بین‌المللی تجارتی عصر محسوب شد .

مسکوکات

در دوران فرمانروائی سلاجقهٔ بزرك (۴۲۹ - ۵۵۲ هجری) امور اداری مملکت درتحت نظم ونسقی اداره میشد. وضع اقتصادی بعلت مرکزیت وعدم نفوذ ملوك الطوایفی دارای اعتبار و رونق بود ضرب سکه در آن ایام که اغلب بصورت دینار و درهم از زر وسیم بسیار مرغوب‌تهیه‌شد رایج گردید.این مسکوکات ازحیث‌قطع واندازه‌ونوع‌ضرب بسیار جالب و دراین حال هم از لحاظ هنری دارای ارزش بوده لیکن همینکه قدرت مرکزی‌سلجوقیان ازبین رفت موضوع ضرب ووزن مسکوکات درنزد سلاجقه‌کرمان وشام و عراق وکردستان‌وروم (۴۳۳ - ۷۰۰ هجری) وهمچنین در دوره اتابکان(قرن ششم وهفتم هجری) بصورت نامطلوبی درآمدکه ازهرجهت فاقد جنبه هنری وصنعتی بود بدینمعنی‌که مسکوکات زرین دراین مدت ازنظرجنس فلز وخالص نبودن عیار وعدم تناسب شکل ضرب قابل توجه نبوده وبیشتر سکه‌هائی‌که درجریان بوده ازمس میباشد.

نکته‌مهمی که‌ازملاحظه وتحقیق درروی مسکوکات دوره سلاجعه‌کشف شده ودر تاریخ مسکوکات و پرچم ایران حائز اهمیت میباشد این است که بر روی‌مسکوکات سلاجقه روم نقش شیر وخورشید ضرب‌گردید.

مسکوکات دورهٔ خوارزمشاهیان (۴۹۰ - ۶۴۸ هجری) هم نیز مانند دوران اتابکان وامرای سلاجقه ازلحاظ فلز و ضرب فاقد هرگونه خصوصیات صنعتی وهنری می‌باشند.

درعهد ایلخانان (۶۵۴ - ۷۵۰ هجری) هریك ازحکام نواحی روم وآذربایجان و فارس‌وکرمان وگرجستان ومازندران بعیارهای مختلف سکه میزدند واین اختلاف عیار و وزن موجب فساد امور معاملاتی میشد و در نتیجه برای بازرگانان و داد وستد خالی از زحمت نبود لذا ارغون خان یرلیغی صادرکردکه عیار زر وسیم در تمام نواحی ایلخانی یکسان باشد. درزمان‌ایلخانی گیخاتوهم بهمین قرار اجراء شد بدینمعنی‌که عیار زر وسیم ازده وهشت تجاوز نکرد لیکن طولی نکشیدکه دراثراسراف وتبذیر این ایلخان واعضاء دیوانی زر وسیم نایاب شد لذا بنا بردستور خواجه صدرالدین‌احمد خالدی زنجانی وزیر گیخاتوملقب بصدر جهان بتقلید ازکشور چین پول‌کاغذی بنام چاوجانشین مسکوك زر و سیم گردید.

رواج چاو باعدم رضایت بازرگانان واعتراض مردم روبرو شد تااینکه درعهد غازان مجدداً وضع مسکوکات زر وسیم بصورت مطلوب وقابل اعتمادی درآمده ازجمله سکه های غازانی مسکوکاتی ازطلا بوده است که بنام «درست» ضرب گردیده این قبیل مسکوکات طلا بیشتر دراعیاد وجشن ها از طرف ایلخانان و نزدیکان وی توزیع و بعنوان انعام وعیدی اهداء میشد .

در زمان غازان خان ترتیبی برای وحدت اوزان ومقیاسها وگیل درسراسر ممالک تابعه داده شد بدینمعنی که کلیه وزنه‌ها را ازفلز آهن ساخته وبرروی هروزنه میزان وزن را حك نموده وبمهر معتمدان هم ممهور شده بود تادیگران نتوانند بتهیه اوزان تقلبی اقدام نمایند .

مسکوکات زمان آل جلایر (۷۳۶ ـ ۸۱٤ هجری) ازلحاظ شکل و وزن تقلیدی از دوران ایلخانان بود درعصر آل جلایر ضرابخانه دارای تشکیلات وسیعی بود و متصدی آن آن بنام حاکم دارالضرب ویامعیر نامیده میشد .

ضرابخانه آل جلایر برای تهیه نقره ناچارشد که مقداری نقره ازبازرگانان ببهای هرمثقال به ده درهم خریداری نماید .

دراین عصر واحد پول رایج دینار وتومان (ده هزار دینار. یك تومان میشد) بود و یك مثقال دینار طلا بادوازده مثقال درهم نقره برابر بود .

شکل مسکوکات درکلیه ضرابخانه‌های جلایری یکسان بوده وفقط برای اینکه تشخیص داده شود هرسکه مربوط بکدام شهر وضرابخانه است روی مسکوکات نام شهر وضرابخانه خوانده میشود ضرابخانه های معروف آل جلایر به ترتیب در بغداد ـ موصل ـ اردبیل ـ شماخی ـ زنجان ـ سلطانیه ـ همدان ـ کاشان واصفهان دایر بوده است .

خط روی مسکوکات کوفی بودهٔ لیکن درچندسکه بطوراستثنائی نام شاه بخط اویغوری دیده شده .

در دوره آل مظفر وسربداران و امرای کرت وضع مسکوکات مانند اواخر دوره ایلخانان می‌باشد .

بطورکلی مسکوکات دوره تیموری ازلحاظ شکل شباهت کاملی باسکه‌های اواخر دوره ایلخانان دارد . ازنظرخط و القاب صاحبان سکه قابل مطالعه و دقت میباشد . در روی سکه‌های تیموری نام ولقب پادشاهان ودرپشت سکه : لااله‌الاالله ـ محمد رسول‌الله ودردور آن نام خلفای راشدین ضرب شده‌است.

این مسکوکات بنا برنوشته‌ئی که درروی آنان ضرب شده متعلق بضرابخانه‌های تبریز- شیراز ـ سمرقند ـ هرات ـ یزد ـ سلطانیه ـ استراباد میباشند.

تاکنون ازمسکوکات زرین دوره تیموری سکه‌ای نصیب مجموعه مسکوکات موزه ایران باستان تهران نشده وآنچه که بدست آمده مسکوك سیمین است . این مسکوکات فاقد جنبه هنری بوده وازلخاظ صنعتی جالب بنظر نمیرسند .

قطرسکه‌ءای تیموری که شامل مسکوکات امیر تیمور. شاهرخ. الغ بیك. عبداللطیف سلطان محمد بهادر ـ عیدالله ـ ابوالقاسم بابر بهادر ـ ابوسعید کورگان ـ احمد تیمور که در فاصله سالهای ۷۷۱ تا ۸۹۹ هجری است بطور متوسط بین ۲۲ تا ۲۸ میلیمتر ووزن آنها بین ۲ تا ۴ ۱/۲ گرم است .

مسکوکات دوران قره قوتیلو وآق قویونلونیز نظیرسکه‌های آل جلایری است درروی سکه نقره نام سلطان ودرپشت آن : لااله‌الاالله . محمد رسول‌الله ونام ضرابخانه شهر و در حاشیه نام خلفای راشدین ضرب شده‌است ـ جنس مسکوکات ازنقره خالص می باشد که قطر اغلب آنان ۱۷ میلیمتر ووزن هریك درحدود ۴ گرم است .

اینك برای نمونه بتوصیف برخی ازمسکوکات ادواری که شرح داده شده میپردازیم. از جمله مسکوکات دوره سلجوقیان و ایلخانان وآل جلایر . آل مظفر . تیموری و وقره قونیلو . آق قوینلو:

۱ ـ رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیك
۴۲۹ تا ۴۵۵ هجری
روی سکه

الله
محمد رسول‌الله
القائم بامرالله
السلطان المعظم
طغرل بیك ابوطالب

دور سکه ـ
محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله و لوکره ـ المشرکون

پشت سکه

لااله‌الا
الله وحده
لاشریك له
القائم بامرالله

دورپشت سکه ـ بسم‌الله
ضرب هذالدنیر ... فی‌سنه ...
اربعین و اربعمأئه
لله‌الامرمن‌قبل ومن بعد ولومئذیفرح المؤمنون

وزن ۴ گرم . قطر ۲۳ میلیمتر

۲ـ الب ارسلان ۴۵۵ـ۴۶۵ هجری

روی سکه

محمد رسول‌الله

السلطان‌المعظم

ملك‌الاسلام

الب ارسلان

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شده .

پشت سکه

لااله الا

الله وحده

لاشریك له

القائم بامرالله

سنه . . . اربعمائه

وزن ۴ گرم

قطر ۲۴ میلیمتر

۳ ـ جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاه

۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری

روی سکه

الله

محمد رسول‌الله

الملك المعظم

رکن الاسلام

ابوالفتح ملکشاه

بن محمد

دور سکه

محمدرسول‌الله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره المشرکون .

پشت سکه

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

المقتدی بامرالله

بسم‌الله هذاالدنیر بالری‌فی‌سنه احد وسبعین واربعمائه لله الامرمن قبل ومن بعد ویومئذ یفرح‌المؤمنون

وزن ۴ گرم

قطر ۲۲ میلیمتر

۴ ـ رکن‌الدین ابوالمظفر بر کیارق

۴۸۷ تا ۴۹۸ هجری

روی‌سکه ـ

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

رکن‌الاسلام

برکیارق

ابوالمظفر

در حاشیه آن آیات قرآنی ضرب شد .

پشت سکه ـ

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

المقتدی بامرالله

در دور پشت سکه سنه ومحل ضرب وآیاتی ازقرآن‌خوانده میشود :

وزن ۴ گرم

قطر ۲۵ میلیمتر

۵ ـ غیاث‌الـدیـن ابـوشجـاع محمد

۴۹۸ ـ ۵۱۱

روی سکه

الله

السلطان المعظم

غیاث‌الدنیا والدین

ابوشجاع محمد

پشت سکه

لااله‌الا

الله محمد رسول‌اله

الامام المستظهر

بالله

دور آن ـ ضرب نیشابور خوانده میشود .

وزن ٤ گرم

قطر ۲۳ میلیمتر

۶ ـ معزالدیـن ابوالحارث سنجر

۵۱۱ ـ ۵۵۲ هجری

روی سکه

محمد رسول‌الله

السلطان المعظم

معزالدنیا والدین

ابوالحرث سنجر بن

ملك شاه

پشت سکه ـ

الله

لااله‌الا

الله وحده

لاشریك له

الامام المسترشد

بالله

وزن ۳٫۹۵ گرم

قطر ۲۲ میلیمتر

۷ ـ هلاکـوخـان ٦٥٤ ـ ٦٦٣ هجری .

روی سکه

قاآن

الاعظم هو

لاکو ایلخان

المعظم

دورآن سائیده شده

پشت سکه

لااله الاالله

وحده لاشریك له

محمد رسول‌الله

قطر ۲٦ میلیمتر

وزن ۲ گرم

۸ ـ آباقا «ایلخان مغول» ٦٦٣ تا ٦٨٣ هجری

روی سکه

قاآن

الاعظم

اباقا

پشت سکه

دروسط علامتی

دورآن

لااله‌الاالله محمد رسول

الله

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن ۳ گرم

۹ ـ ارغون ۶۸۳ تا ۶۹۰ هجری

روی سکه

باخطایغوری‌ونام‌ارغون بخط‌کوفی

پشت سکه

دروسط لااله

الاالله محمد

رسول الله

دورآن ضرب . . . . سنه . . . .

ستمائه

قطر ۲۱ میلیمتر

وزن ۳ گرم

۱۰ـ غازان ۶۹۴ تا ۷۰۳ هجری

روی سکه

باخطایغوری و دروسط نام غـازان نوشته شده .

پشت سکه دروسط

الله

لااله الااله

محمد رسول

الله

دور آن ضرب . . . . سنه . . . .

سبعمائه

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن ۳٫۵ گرم

۱۱ ـ الجایتو ۷۰۳تا۷۱۶ هجری (محمد خدابنده)

روی سکه :

السلطان الاعظم مالك‌الامم الجایتو سلطان‌غیاث‌الدنیا والدین خدابنده محمد خلدالله ملکه .

دور سکه (قسمت رو)

ضرب‌هذاالدرهم وسنه عشر وسبعمائه

پشت سکه وسط

الله

لااله‌الا

الله محمد

رسول‌الله

علی‌ولی‌الله

ودورآن محمد وعلی وحسن وحسین و جعفر و . . .

قطر ۲۶ میلیمتر

وزن ۳٫۵ گرم

۱۲- ابوسعید ۷۱۶ تا۷۳۶ هجری

روی سکه

ضرب فی‌ایام دولت السلطان‌الاعظم ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه

دورآن سنه ... عشرین و سبعمائه

پشت سکه

لااله‌الا

الله محمد

رسول‌الله

ضرب ساوه

دورآن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی ...

قطر ۲۳ میلیمتر

وزن ٤ گرم

۱۳ ـ سلیمان مغول ۷٤۰ تا ۷٤٤ هجری .

روی سکه

السلطان العادل سلیمان خان خلد الله ملکه

دورآن: ضرب. . . اربعین سبعمائه

پشت سکه

لااله

الاالله محمد

رسول الله

دورآن ابوبکر وعمر وعثمان وعلی

قطر ۲۲ میلیمتر

وزن ۳ گرم

۱٤ ـ شیخ اویس جلایری ۷۵۷ ـ ۷۷۷ هجری

روی سکه

السلطان اعظم اویس بهـادر خان

خلدالله ملکه

دور سکه

ضرب تبریز سنه ...

پشت سکه

لااله الاالله

محمد رسول‌الله

دورآن ـ نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن سکه ۲ گرم

قطر ۱۸ میلیمتر

۱۵ ـ سلطان احمد جلایر ۷۸٤ ـ ۸۱۳ هجری

روی سکه

السلطان‌الاعظم‌السلطان احمد بهادر

خلدالله ملکه

دورسکه سنه ... سبعمائه

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

دورآن نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن ۲ گرم

قطر ۱۹ میلیمتر

۱۶ ـ آل مظفر از ۷۱۳ تا ۷۹۵ هجری

سکه های این دوره نیز شباهت به سکه‌های دوره آخر ایلخانان مغول دارد برای نمونه‌خصوصیات‌سکه‌شاه‌شجاع شرح داده‌میشود .

شاه شجاع ۷۵۹ تا ۷۸۶ هجری

روی سکه امیرالمؤمنین

زیرآن: السلطان‌المطاع‌شاه شجاع

خلدالله ملکه

ضرب شیراز

دورآن سنه احدی وسبعین وسبعمائه

پشت سکه

لااله الاالله

محمد رسول الله

دورآن نام خلفای راشدین

جنس نقره

وزن ۳ گرم

قطر ۲۴ میلیمتر

۱۷ ـ روی سکه السلطان السلطان محمود خـان امیر تیمورگـورکان خلدالله‌ملکه

در دور آن محل ضرب و تاریخ خوانده میشود .

پشت سکه در وسط

لاالاالله

محمد رسول‌الله

همچنین نام‌خلفای راشدین ضرب ضرب گردیده .

جنس نقره

وزن ۶ گرم

قطر ۲۸ میلیمتر

۱۸ـ شاهرخ تیموری ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری

روی سکه

السلطان الاعظم شاهرخ بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه

دورآن محـل ضرب شهر و سنه‌آن میباشد .

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

نام خلفای راشدین خوانده میشود

جنس نقره

وزن ۵ر۴ گرم

قطر ۲۳ میلیمتر

سکه امرای‌قره‌قویونلو وآق قویونلو نیز نظیرسکه‌های جلایری میباشند وبرای‌نمونه یك سکه قره‌قویونلو شرح داده میشود .

۱۹ ـ جهانشاه قره قویـونلو ۸۴۱ تا ۸۷۲ هجری

روی سکه

السلطان العادل ابوالمظفرجهانشاه بهادر خلدالله ملکه

پشت سکه

لااله‌الاالله

محمد رسول‌الله

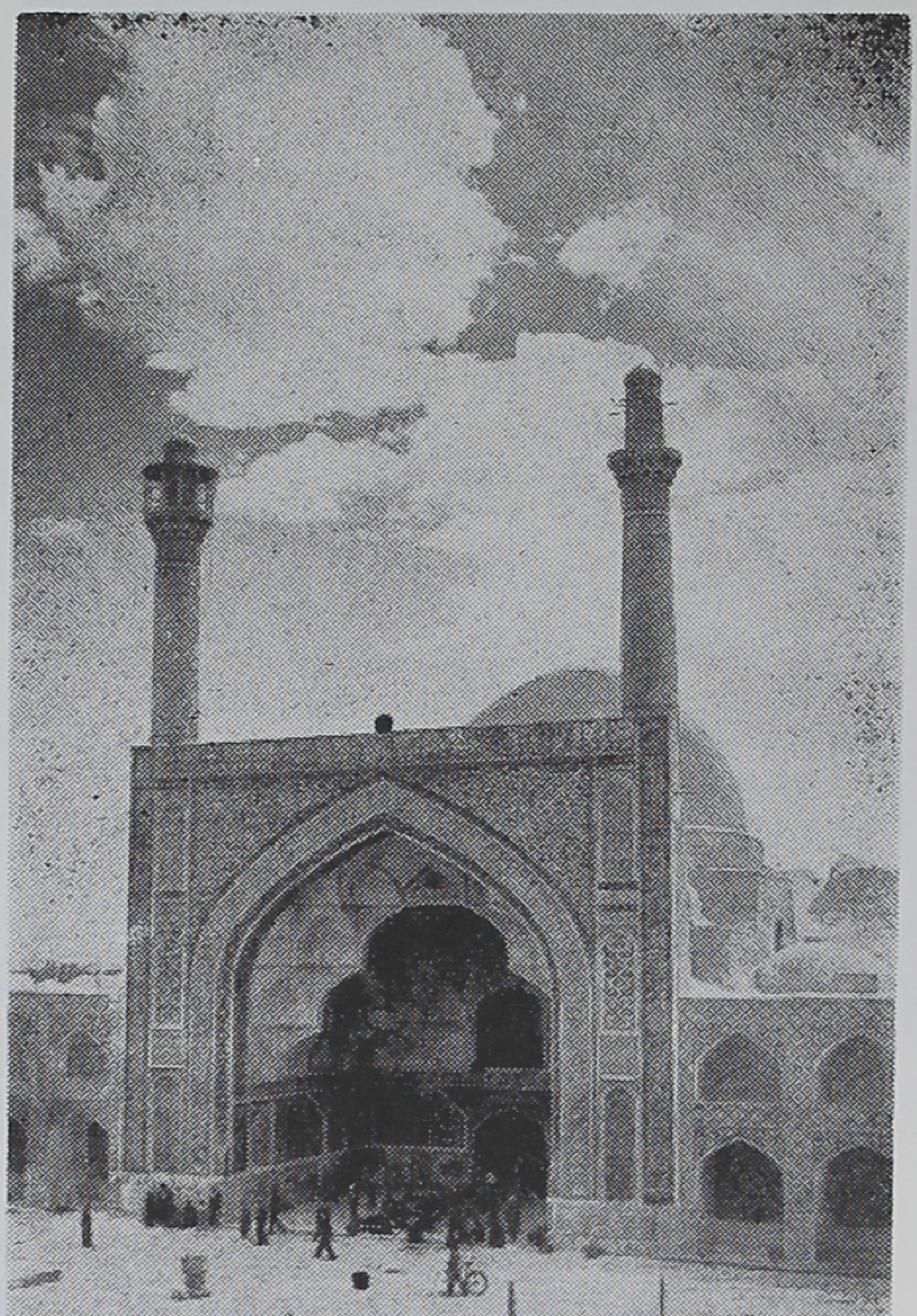
دورآن نام خلفای راشدین‌وسنه ضرب قراردارد .

جنس نقره

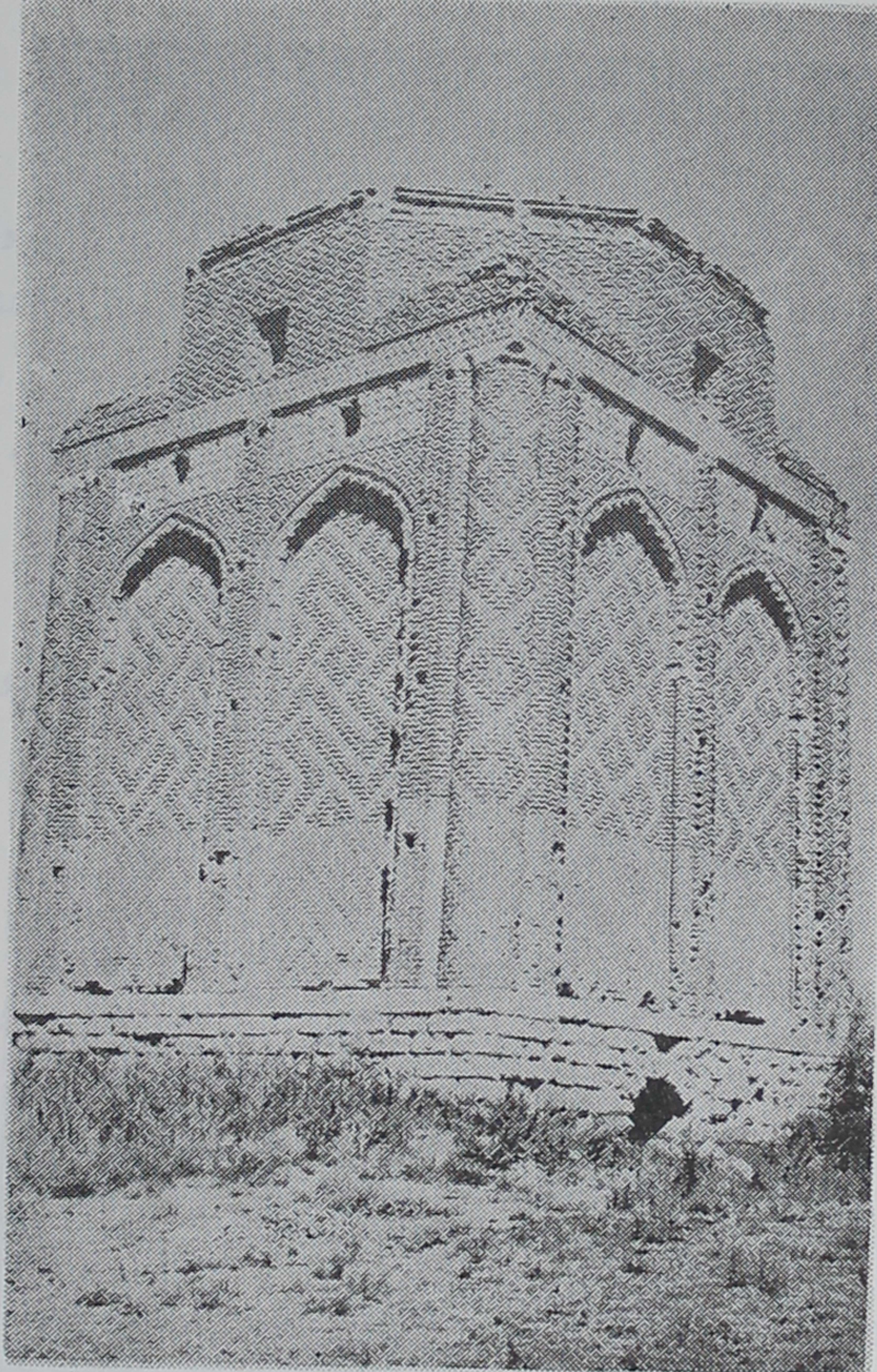
وزن ٤ گرم

قطر ۱۷ میلیمتر

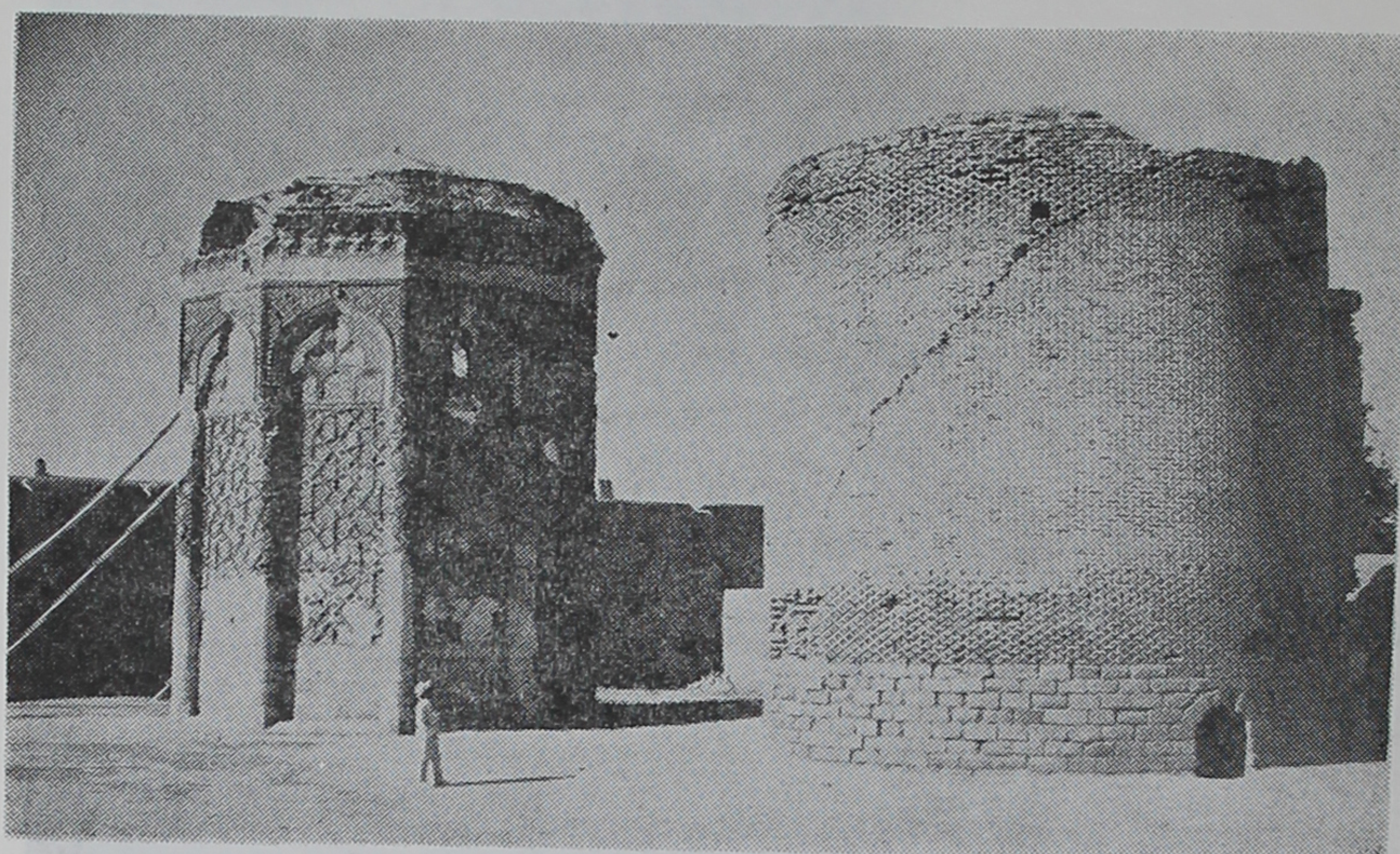
پایان



اصفهان : مسجد جامع (صفه صاحب)



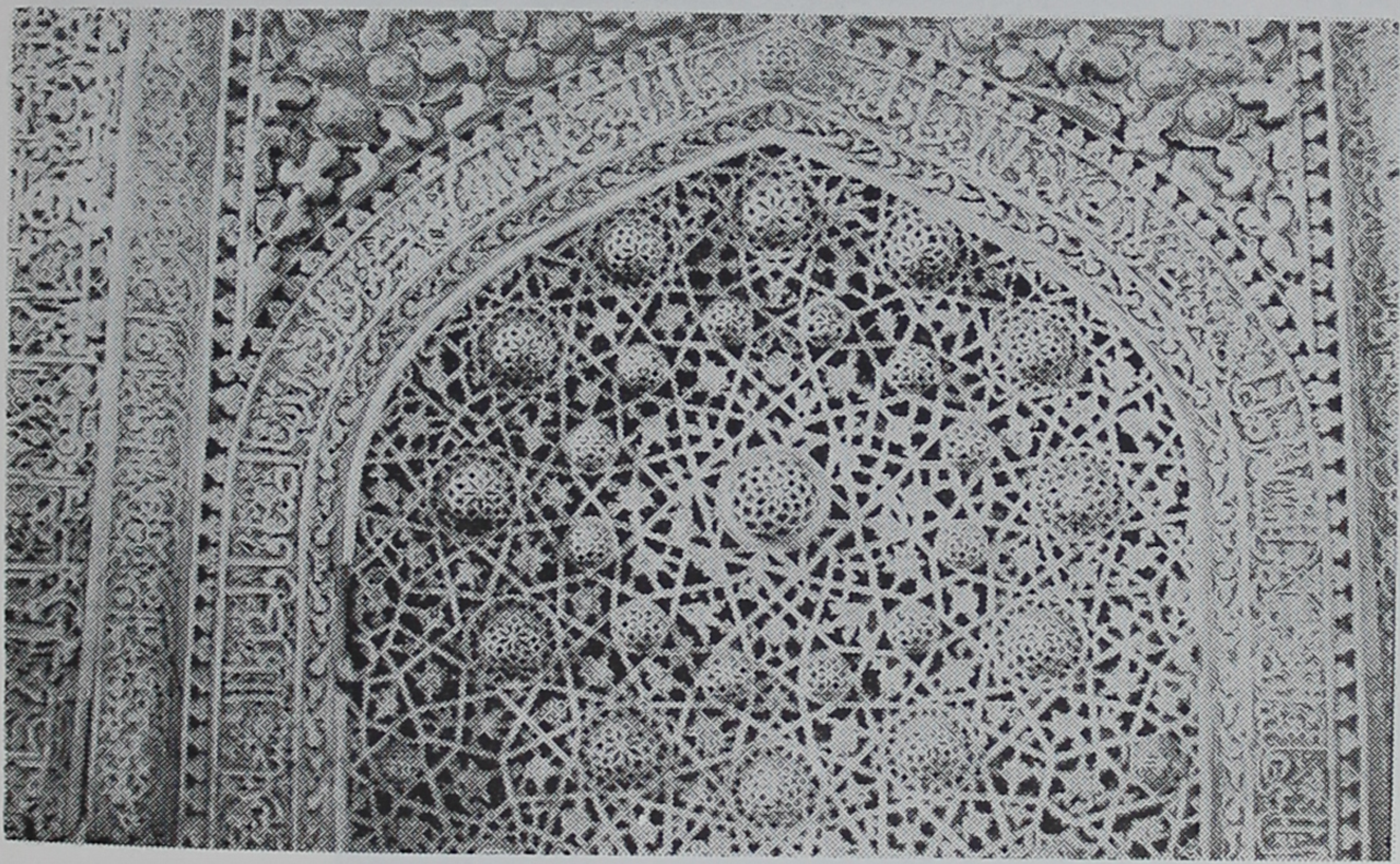
مراغه ـ گنبد سرخ ازبناهای دوره سلجوقی دارای تاریخ سال ۵۴۲ هجری است



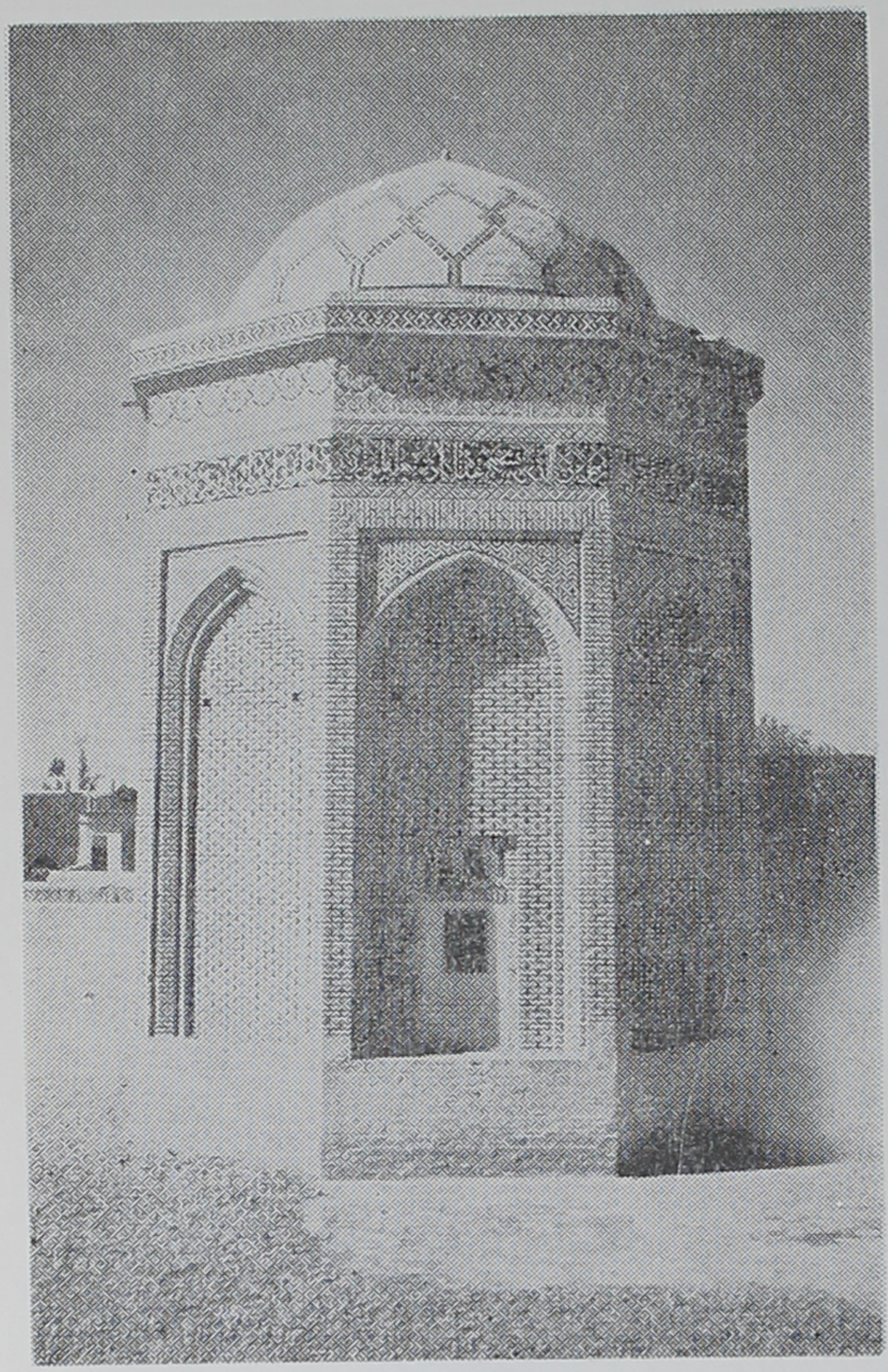
گنبد کبود (که بنام قبرمادر هلاکو شهرت دارد) .

مراغه :

برج مدور دارای تاریخ سال ٥٦٣ هجری میباشد

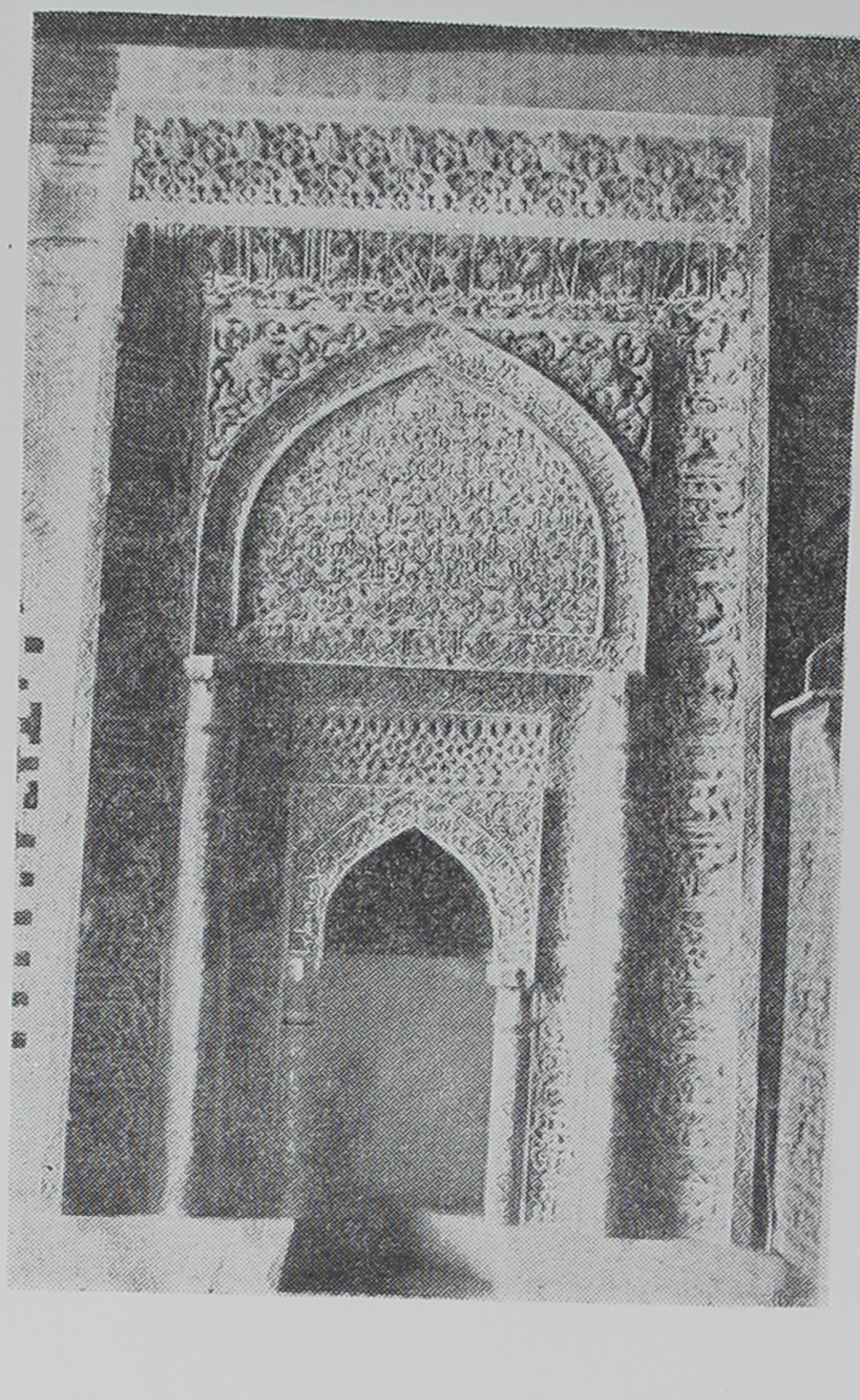


زضائیه : محراب مسجد جامع دارای تاریخ سال ٦٧٦ هجری



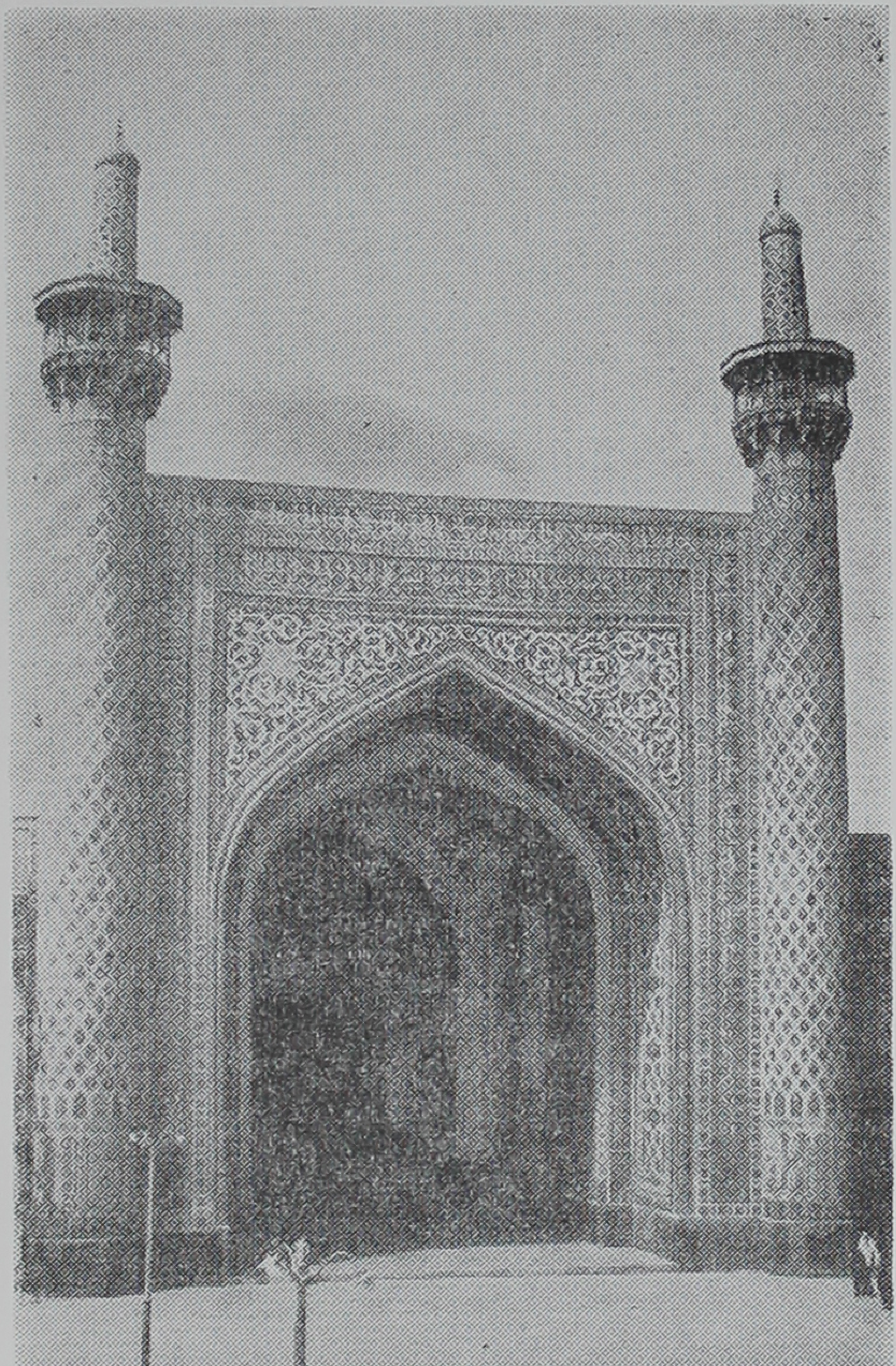
اصفهان : امامزاده جعفر یاجعفریه دارای تاریخ سال ۷۲۰ هجری

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



مسجد جامع اصفهان - محراب مغولی دارای تاریخ ۷۱۰ هجری

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



مشهد ـ ایوان تیموری (گوهرشاد آغا)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



سلطانیه ـ گنبد خدابنده

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مسکوکات سلجوقی:



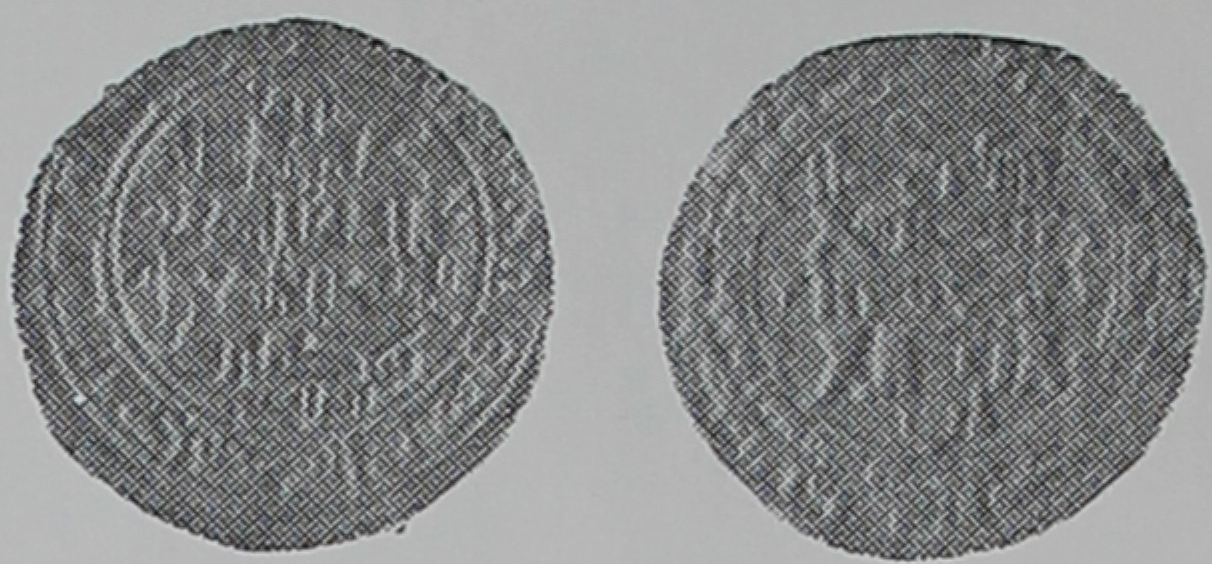
۱ – طغرل بیک



۲ – الب ارسلان



۳ – جلال الدین ابوالفتح ملکشاه



٤ ـ ركن الدين ابو المظفر بركيارق



٥ ـ غياث الدين ابو شجاع محمد



٦ ـ معز الدين ابو الحارث سنجر

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مسکوکات مغولی



۷ – هلاکو



۸ – آباقا



۹ – ارغون



۱۰ -- غازان خان



۱۱ -- الجایتو



۱۲ -- ابوسعید بهادرخان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



۱۳ - سلیمان خان

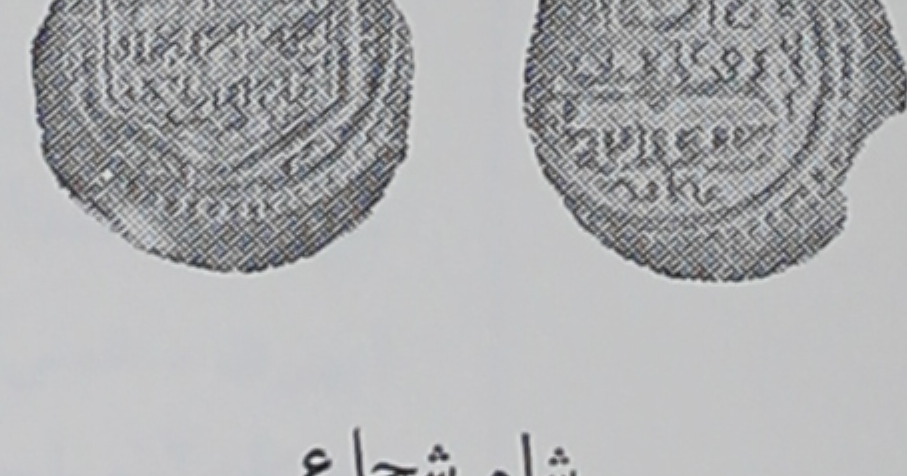
مسکوکات آل جلایر



۱۴ - شیخ اویس جلایر



۱۵ - سلطان احمد جلایر



۱۶ - شاه شجاع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست اعلام تاریخی

ب

پ

ت

د

ر

ش

ص

ه

ی

فهرست اعلام جغرافیائی

ب

ت

ج

چ

ك

گ

ل

م

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست منابع و مآخذ

۱ـ کتاب راحة‌الصدور و آیة‌السرور . در تاریخ سلجوق . تألیف محمدبن علی‌بن سلیمان الراوندی در سنهٔ ۵۹۹ هجری. بسعی وتصحیح محمد اقبال دیماه۱۳۳۳ .

۲ـ سلجوقنامه تألیف خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری با ذیل تألیف ابوحامد محمدبن ابراهیم که درسنهٔ ۵۹۹ تألیف شده. ازنشریات کلاله خاور تیرماه ۱۳۳۲ .

۳ـ تاریخ روضة‌الصفا. میرخوند.

۴ـ تاریخ حبیب‌السیر. خواندمیر.

۵ـ تاریخ جهانگشا. جوینی.

۶ـ جامع‌التواریخ رشیدی. رشیدالدین فضل‌الله.

۷ـ تاریخ وصاف. ادیب عبدالله شیرازی.

۸ـ تاریخ گزیده. حمدالله مستوفی.

۹ـ ظفرنامه تیموری. شرف‌الدین علی‌یزدی.

۱۰ـ مطلع‌السعدین. عبدالرزاق سمرقندی.

۱۱ـ زبدةالتواریخ. حافظ ابرو.

۱۲ـ تاریخ فتوحات امیرتیمور کورگان معروف به‌ظفرنامه. تألیف نظام‌الدین شامی.

۱۳ـ جنگ تیمور وچنگیز. خطی متعلق به‌کتابخانه ملی تهران.

۱۴ـ کتاب نفثة‌المصدورفی فتور زمان . تألیف خواجه نورالدین محمد زیدری خراسانی با مقدمه مرحوم رضاقلی‌خان هدایت.

۱۵ـ سعدی تا جامی. تألیف ادوارد براون انگلیسی. ترجمه وحواشی بقلم جناب آقای علی اصغر حکمت.

۱۶ـ تاریخ جدید یزد. تألیف احمدبن حسین‌بن علی‌الکاتب. با هزینه ادارهٔ فرهنگ یزد و به سرپرستی آقای محمد مهدی راد سرشت رئیس ادارهٔ فرهنگ یزد در سال ۱۳۱۷

بطبع رسید.

۱۷ــ تاریخ مغول. تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی.

۱۸ــ اسناد ومکاتبات. تألیف آقای دکترعبدالحسین نوائی.

۱۹ــ زندگانی شگفت‌آور تیمور. تألیف ابن عربشاه. ترجمه آقای محمدعلی نجاتی.

۲۰ــ میراث ایران. تحت نظر ا. ج. آربری. ترجمهٔ چندتن ازفضلاء.

۲۱ــ سفرنامهٔ کلاویخو. تألیف کلاویخو. ترجمه آقای مسعود رجب نیا.

۲۲ــ کتاب آثارایران. تألیف. آ. گدارفرانسوی ۶ مجلد.

۲۳ــ تیمورلنگ. هارولدلمب، ترجمه آقای علی جواهرکلام.

۲۴ــ تاریخ صنایع ایران. تألیف کریستی ویلسن ترجمهٔ آقای دکترعبدالله فریار.

۲۵ــ راهنمای صنایع اسلامی. تألیف دیماند ترجمهٔ » »

۲۶ــ تاریخ ایران. تألیف سرپرسی سایکس. ترجمهٔ آقای فخرداعی گیلانی.

۲۷ــ لب‌التواریخ. یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی.

۲۸ــ تاریخ کرمان سالاریه. تألیف احمد علی خان وزیری کرمانی با تصحیح آقای دکتر باستانی پاریزی.

۲۹ــ ابنیه وآثارتاریخی اسلام دراتحاد شوروی. از انتشارات موسسهٔ روحانی مسلمانان آسیای میانه ــ تاشکند.

۳۰ــ فهرست تاریخی ادارهٔ کل باستان شناسی.

۳۱ــ یادداشتهای شخصی درباب مآخذ آثار باستانی.

۳۲ــ فهرست کتب ومراجع خارجی درباب آثارمعماری وصنایع اسلامی این کتاب در ذیل شرح هر فصلی ثبت وذکر شده است.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
۱۷	۱۱	آن	او	
۱۸	۲۲	ایاز	ملکشاه	
۲۰	۹	اسماعلیه	اسماعیلیه	
»	۱۰	هشتم	ششم	
»	۲۹	کاملا	کامل	
۲۱	۷	لسیا	بسا	
۲۳	۲۹	بپاشا	بپادشا	
۲۴	۱۰	۵۹۰ - ۶۱۱	۴۹۰-۵۱۱	
۲۵	۱۲ و ۱۸	آن	او	
۳۶	۱	بالمله	بالله	
۴۰	۸	میرمت	میرفت	
۴۰	۲۶	مترسلانی	منشیانی	
۴۵	۲	انیهمه	ابنیه	
۴۶	۱	حکایت	حاکی	
»	»	-	-	بر
۵۴	۹	آن	او	
۵۵	۱۰	درکذشت	اسیر گشت	
۵۶	۲ و ۶	آن	او	
۶۰	۷ و ۲۰	»	»	
۶۰	۱۶	دراین	در	
۶۱	۶	آن	او	
۶۲	۳	و ادیاء و انشاء	و ایجاد	
۶۲	۸ و ۱۹	»	»	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
٦٤	٢٠	و ازطرین نیافارقین	وازطریق میافارقین	
٦٦	١٩	قائل	نائل	
٧٠	٣	وازطریق میافارقین	وازطریق نیافارقین	
٧١	١٥	ستائی	سنائی	
٩٦	٩	پایان	پای	
١٠٦	١٨	ستائی	سنائی	
«	٢٠	نامه	ماند	
١٠٨	٢	آن	او	
«	١٧	٦٨٢	٥٨٢	
«	٢١	آن	او	
١١١	١٦	–	–	او
١١٤	٥	ترشیر	ترشیز	
١١٤	٨	٥٥٩	٥٩٨	
١١٦	٤	پس از حیات	سپس از جانب	
١١٧	١٢	کاشمر	کاشغر	
١١٨	١٤	توهمین	توهین	
١١٨	٢٧	الاحرام	الاحترام	
١٢٠	٢٠	صاحاء	صلحاء	
١٢٨	١	آید	آمد	
١٣٧	١٥	طرحی بریزد بتواند تا	طرحی بریزد تا بتواند	
١٣٩	٤	عظیم ایشان	عظیم الشان	
١٤٤	١٦	حدس	حدس زد	
«	٢٦	–	–	آن
١٤٦	٥	مناصبت	مناصب	
١٤٧	٧	اطرافیانش	اطرافیانشان	
١٤٧	١٦	معاصره	محاصره	
١٥٢	١٦	مشفقر	مشفقتر	
١٥٦	٣	جلال الدین جلال الدین	جلال الدین در آمد جلال الدین جلال الدین	

صفحه	سطر	غلط	صحیح	زائد
۱۶۸	۱۸	نمائیم	ننمائیم	
۱۸۰	۲۱	سردارا	سرداران	
۱۸۷	۱۷	سبر	سر	
۱۸۸	۹	تجربه	تجزیه	
۱۹۱	۱۶	بطام	بسطام	
۱۹۵	۱۶	نیصب	نصیب	
۲۰۷	۱۶	میوانم	میتوانیم	
۲۴۹	۱	منحصر	مختصر	
۲۵۵	۵	--	--	می‌شود
۲۷۳	۱۷	برآنم	برآئیم	
۲۷۷	٤	اولاس	اولوس	
۲۸۱	۲۳	۷۰۸	۷۷۳	
۲۸۵	۱۰	مسیحی	شیخی	
۲۹۰	۱۹	تیمورا	تیمور را	
۲۹۷	۲۳	آرموزده	آزموده	
۳۱٤	۱۹	متعددر	در	
۳۲٤	۱۰	آن	او	
۳۳۳	۸	میداند	میدانند	
۳۸۳	۱۰	ایران نقاشی	نقاشی ایران	

ضمناً در موارد چندی بر اثر شتابزدگی از پاره‌ئی کلمات نقطه‌ای افتاده یا به بعضی کلمات نقطه‌ای افزوده‌شده که خوانندگان گرامی بابزرگواری‌خود تصحیح‌خواهندفرمود .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date